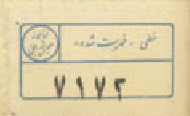



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب تاریخ عالم آرای عباسی
مؤلف اسکندر بیک منشی
موضوع
شماره ثبت کتاب
۱۸۶۴۶
شماره قفسه ۷۱۷۴
۱۵۴۹ خ
۹۱۸۶


بازرسی شد


۷۱۷۲

۱۵۲۹/۲۰

جلد اول ناسخ قاجاریه

در نوبت محمود کلالی
۱۳۰۱ ش

۴۳۲

بسم الله الرحمن الرحیم

چون نشر محامد کبریای الهی که بیرون از دایره عقول و افهام است در خور رتبه و حالت بشر و مدرک زبان
نیست و شمار و ستایش بارگاه احدیت که خارج از تصور و اوهام است بنان و قلم را قدرت تحریر
و یارای گزارش آن نه ناگزیر این آرزوی غلغله افزای جسارت بر شمار را مقصود نهاده اند سرگردان
بادیه حیرت اند که در اولین گام خورش و سپاس گذاری در گل مانده اند و آنجا که بلبلان در باغ نغمه سنج
صحبت در بزم دانش سمع تحسین از چشمه تقلیل و قال حدوث و قدم در مانده اند صدر نشینان که بلاادانی
که از جهان برش خرد دور افتاده بمضمون این مقال که نظم که خردم در خور ثنای ذات تو نیست
وانده وانست از بحر و انتد ذنبیت پای بند خیال محال گشته اند نزار از عقل ناقص به پیداشی خود آن در آن که شیم
کر قدم اندیشه از تکاپوی متقاعد ساخته در دامن خموشی گشتم و از آنچه در تنگنای حوصله بشریت خامه تنگ
مایگان بازار دانش گنجایشی ندارد و مسالک بر ده مواد ادب بر دل نرم و بدست عجز و بیچارگی در دامن
اعتذار او کشیده زبان محمدت بیان بدین مقال گویا گرداند نظم انجا که کمال کبریایی تو بود عالم
ز بحر عطای تو بود شمار را چه حد حمد و ثنای تو بود هم حمد و ثنای تو سزای تو بود و نعت جلال مقدس حضرت
نبوی و مناقب و مفاخر مرتضوی و ائمه طاهرین نیز که مسند آرایان بارگاه اصطفا و ارتضا و مرشدان راه هدی
عالی صفات ایزدی بود لهذا خرد را بی زاد و راحله دانش سرگردان بادیه حیرت و نادانی
... خون و از آن مرحله پای باز آمده شروع مقصودی نمودن اولی و انسب و خالی از سود

سودا و ربالت است غرض از تسوید این مقالات لاطائل آنست که اقل العباد اسکندر الشهیر منشی که از آوان
شباب جوانی با خواهای کوته نظران دنیاپرست خود را از اکتساب علوم منصرف ساخته و آن را که طبیعت آن را نسب آشنا
شده بازآورده و بهوس علم سیاق نموده مدتی بدان شغل نافرجام اشتغال داشتم چون در آن ضمن
با جمعی از ابناء جنس که در مرتبه کمال اتیم و برخی از اوقات شریف را بمهمات ارباب معروف ساختم عقل دور
اندیش مرا از شکر خواب غفلت بیدار کرده با خود گفتم این شغل چنین کم اعتبار کرده ترا از دریافت فضل
و کمال بصد مرحله دور انداخت تو که در بحر امواج معانی شناوری گردی هر مطلب سعرکه آرایان علم
و ترتیب صورت پرست اباشی چون سکه عمل نمودم خلاصه اوقات بطالت گذشته بود و فحص طبیعت
قرین یاس و ندامت گشته چون گاهی بصحبت فیض بخش بعضی اعزه که جامع فنون قابلیت و استعداد بودند
و از علوم اشباع بهره تمام داشتند فایز میشدم و در اوقات صحبتی سخنان سود و فقره شیرین نکات
و لبند پر رکمین را که بنظم و نثر ترصیع داده بقلم زرنگار اندیشه در صفحه بیان می نگاشتند مشاهده مینمودم
طبع دریوزه گر بدان مشغوف بوده رغبت می نمود مصرع آن هوس در دلم پدید آمد و دامن از این
مشغله در چیده بخواندن این هوس در مزرع دل بخشم و بدست شوق در دامن آن عزیزان آویختم و بوسیله
شرف خدمتگاری و غلامی درگاه پادشاه والا جاه صفوت نشان صفوی اجتبا خاقان کشور گیر کسوی
حسب حسینی حیدر نژاد که القاب همایونش به الفاظ در شاهوار آستانه خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم
مروج مذهب حق ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر غلام با اخلاص حضرت امیر المؤمنین حیدر سلام الله
علیه و اولاد الاطهار آرایش و جهانبانی یافته و شرف غلامی و ولای اهل بیت طیبین و طاهرین را سرمایه افتخار و
مباهات دانسته خود را کلب آستان ملایک آشیان خاکبیز عسکر زده و بدین و دیانت عظمی
و موهبت کبری بر سروران عالم و پادشاهان ما تقدم رتبه تفوق و سروری دارد و عالی ترین کرشمه
تکلف و سخن پردازی انوار ظل الهی از ناصیه همایونش درخشان و آفتاب معدلتش بر مفارق عالمیان تابان
تا این غرض اصلی از تسوید این اوراق بیان صادرات احوال خجسته مآل آن سلطان سلاطین است

شاه با دین و داد و عدل اساس • خلف صدق مرتضی عباس • که ازو روزگار خرم باد • تا ابد پادشاه
عالم باد • در آن وقت که در سلک منشیان بارگاه خلافت شان منخرط گردیدم و خدمت شبانروزی کُلّی این
شغل عظیم بود و این امر لایق را عاید گشته چنانچه در خور همت و شایستهٔ قلم و فطرت بود میسر گشت با کمال محبت
زرگی از علومیت بدان مشغول گرفتار آمدم و در خلال این حال هرگاه فرصتی بهم میرسید بمطالعهٔ کتب سیر و اخبار
پرداخته خواستم که ازان فن شریف آشنا باشم • دارم دلی که داره همروزه آتش هولی • چون خرقه
گدا این همه پاره زجابجا • فی الجمله چون از اخبار سلف و سیر ملوک آگاهی قسم اطوار حمیده و سیر پسندیدهٔ آن
شاه جمجاه را که در عرض تا دو ماه ملازمت رأی العین مشاهده نموده بودم در کفهٔ میزان خرد سنجیده با آثار
سلاطین ماتقدم که فضلای دانشور و مورخان بلاغت گستر در شرح مجاهده و بسط وقایع احوال ایشان چندین کتب
مبسوط بعبارات غریب و استعارات عجیب پرداخته و ساخته داد سخنوری داده اند سنجیدم هیچیک از
کشورکشایان والاقدر را برابر نیافتم بخاطر آوردم که چون بشرف غلامی این شاه والاجاه سرافراز گشته
میخواهی که بمضمون کمالات از ارباب استعداد ممتاز باشی چرا طوطی طبع سخن آرای را در مقابل این آینهٔ گیتی نمای گویا
در نیاری و صادرات احوال فرخنده و مآل این شهریار عالی نسب بجمال آگه در صفحهٔ خیالت رقم ارتسام پذیرفته
بقلم گوهر نگار رسم ... الا بصحیفهٔ بیان نگاری و کوشش کنی که شاهدان بزم افروز جهان آرای سخن را که همین
زیور جواهر زادان عالم قدس گزین ارمغان ... بدین آرایش بیارایی که تا
تو با این فطرت مستعد نباشی ابدی همین این امر سعادت اقتران از همگنان شرف مزیت ربایی و بگفتگوی
تفوق در میان اقران ربوده باشی • ببین تا ز آثار پیشینیان • چه باقی بود جز سخن در جهان
چرا وصف این نامور شهریار • نمانی ز مستی تو یادگار • گاهی بموجب عقل و اندیشه ... بر جهان
این آرزو میزد که تو سوز ابجد خوان دبستان دانشی با دانشوران روزگار چه لاف ... کنی و همسری
... میبوده و چرا خود را منزل ارباب استعداد سازی چه مراتب علیای سخن بالاتر از آنست که کوتاه
همتی را بخامی بدامان سرادق عزت او رسد و تکیه گاه بحضرات این معنی را از پایه تر از آنست که محل هر دو دان

بنام و نشان کرده • زهی قدر سخن کانجوهر پاک • زعرش آمد بسوی عالم خاک • چو خواهد جلوتی با کمال شرف
نکرده در خرابهٔ قدرش بسازد • کی این وحشی غزال دشت معنا • که میر انسش بهر خاک بجا • سخن ... که در پیشانی
فرو باره ازو تاج کیانی • کسی الکین نما رخ بشنید • بیالا دست اسکندر کشید • هیهات هیهات میان جهیر
صورت که نه حروف نقطه دار آفتاب عالم معنی چهره تمیزی حرف ریزهٔ صحرای نقد را با آلالی آبدار بحر
عمیق کمتر برابی چه لاف زاری ع تو کجا و من آرزوهٔ خام کردن تا کجا • چون در مطالعه محقق بود ازین
اندیشه بازی آمدم و گاهی اگر چند لب طبع موشکاف که در کلبهٔ آسایش آشیان دارد و هزار بستان این نغمه
میسراید که اگر در صفحهٔ قامت و مدحت گذاری قلم اندیشه آت گذشت اما در جولانگاه معاف خرگمیت جهان
پیمای شایستگی مدحت تیز رو شده این سپ فطرتی و کوتاه همتی است • تراکه چه و بالای هم بود در طبع
هزار چمن بهزار زده باید دانی • چرا این سپ فطرتی و فروشی رضا سیدی عنان شهسب بکیر قلم را پراه
رانده از تکاپوی شاهراه امید باز میداری چون الطباع سلیمه را مطالعهٔ کتب سیر و تواریخ که فواید آن بر
همگنان معلوم است خاصه احوالی که قریب العهد باشد رغبت تمام هست عرصهٔ سخن دران فراخی دارد جای
تامل نیست باقتضای همت قدم سعی در راه نه قدم • در اول قدم فتح آلهی آماده تا بید ایزدی باشت • بهمت
قدم نه بارگاه برین • بنیروی بخت و اقبال شاه • ز گنجور گنجینهٔ روزگار • مدد بایدت ... شاهوار
که تا بر زبانت روانم • بر آید ز لطف خدا کام تو • ایامی درین اندیشه بسر کردم و با بتراج ...
طبع سرکش در کشاکش بودم عاقبت رای و رمیم مدین قرار یافت که رموز احوال گرامی این آراسته و هم خسروانی
بی آنکه سلامت الفاظ و عبارات مناسب آن آراسته لفظ و معنی متقید باشم بطرز مسوده مقید کتاب در آورده
در دو قرن اندیشه و آمال شب نامی که اگر عمر وفا کند دانش فی روزگار که ارباب تحقیق را از آن چاره فی الجمله
فراغی حاصل آمده فرصتی بدست افتد همچنانکه عارف گنجوی درین دو مصرع کشف راز کرده • ترا تا چنین
گوهری با پسند • هی حاجت آمد بگوهر پسند • متاع گرانمایه داری بسی • چه سود است بود چون بخواهد کسی
همگاه و ولی نعمت عالی نسب پرتو توجه با تمام این نسخهٔ شریف افکند و طبع سازد جو بند برای فرمان ده زمانی گردد

بتوفیق آسمانی و دستیاری همت آرایش راست بازار معانی نموده هنگامه سخن پردازی گرم سازد و در رموز
مذکور را بعبارت شریف و استعارات لطیف در رشته تحریر کشد و باشعار آبدار مناسب ترصیع و چهره پیرایی
فطرت با مردمی خواص لطیف آمیغه مقدار لآلی ثمین و معانی رنگین از بحر دانش بساحل ظهور آورد که صحیفه آثار
این پادشاه والاجاه دستور العمل سلاطین روزگار است تا الف معظم کرم بغایت ترغیب اهل
مستعدان روزگار گردد • اگرچه تخم کنون یاری نماید • ز اوج معرفت نقش گشاید • بگوید گوهر کلکهای معانی
چار ارکان نکته دانی • ز بحر دانش آرم آنقدر در • که گردد جام از در ثمین پر • چون از رشد عقل
همت حضرت شمه بکل حیثی این باغ شناختم و کمیت قلم حسابی قدم اندیشه را در میدان سخنوری در جولان آورده
شروع در تسوید حالات زمان دولت ابد مقرونش از روز ولادت تا امروز که مطابق سنه خمس و عشرین
الف است سنین عمر شریفش بچهل و هفت رسیده و هنوز ریعان ایام جوانی و عنفوان بهار دولت
و کامرانیست نمودم و آنچه پرتو شعورم بران تافته بود بی زیاده و نقصان بقلم درآورده و آنچه اطلاعی از آن
نداشتم ضرورتا باقوال علمای اعتماد نموده بی تکلفات منشیانه در رشته تحریر کشیدم و این شگرف نامه
و صحیفه گرامی بتاریخ عالم آرای عباسی موسوم گردانیده از مقتضیات عبارات مغلق غیر مانوس که ملال انگیز طبایع است
اجتناب لازم دانسته صور مخدره منظر اخبار و شاهدان سیر آثار را بساده تر لباسی آراسته بجلوه ظهور درآوردم
اما قاعده کلیه منشیت چنین شده که گاه گاه عندلیب سرابستان طبیعت بر شاخسار تقریر پردازی برآمده نوای سخن
سرای آغاز و گاه باشد که طوطی کلک شکرین مقال شکرستان عبارت آرایی رسیده نالهقاتش لذت
گوارائی افزاید مجملا هر عبارت طیبه باریکی در ضمن کتاب بر زبان قلم جاری گشته سهوا و کاشف شده از آن بگذرند
و مقید باشعار مناسب گشته اگر بر سبیل ندرت در هر جا دو سه بیتی مرقوم شده باشد اگر شایع ابیات سلیقه
و زادهای افکار طبیعت که در اثنای گذارش اخبار بدیهه بخاطر رسیده بر زبان خامه سخن گذار جریان یافته
هرچند مقصود اصلی از تسوید این اوراق احوال خجسته مآل آنحضرت است و قضایایی که در طی احوال
گرامی آنحضرت از روز ولادت تا عروج بر معارج دولت روی داده باشد مبادی ارتحال آن پادشاه جنت بارگاه

جلوس اسمعیل میرزا و نواب سکندرشان رضوان جایگاه سلطان محمد پادشاه و احوال سایر شاهزادگان عظمی
مقتضایای زنگچه در ربیعیت سرای منقطعشان بود و بی اختیار بر سبیل اجمال مرقوم قلم وقایع نگار گردیده
سررشته سخن بکمر اتصال اتحاد حکایاتی که موقوف علیه مقصد اصلی است مبهم و ناشسته نمانده و در مبادی
نام نامی و اسم گرامی ساقی آنحضرت را صحیفه شاهی ظل اللهی تعبیر نموده و نام نامی والد ماجدش نواب سکندرشان
و اسم مبارک جد بزرگوارش شاه جنت مکان علیین آشیان و اسم شریف جد اعلایش خاقان سلیمان شان
در قلم آورده و هر جا نواب جم شان حمد علیا مذکور گشته غرض والده ماجده آنحضرت مراد از حضرت حیات بخشی
اسم گرامی نواب سلطان حمزه میرزاست و همت بر آن مصروف گشته که هرگاه طبع اشرف آنحضرت مایل بر نسخه شریفه
بوده باشد در هنگام مطالعه استماع آن بستان معروض عرض نموده اگر خلاف واقعی بعد کتابت در آمده باشد
باشاره کلک راستی بقلم رسانیده و اگر فروگذاشتی در بعضی اخبار واقع شده باشد بازیافت آن کرده این مکانیت
کلک اخلاص رقم بتصدیق و جابجا بتحقیق ساخته و تحت عنایت تبرکا بشرح نسب همایون آنحضرت که از دودمان نبوت
و ولایت منشعب است و خلاصه اطوار پسندیده و اوصاف حمیده اش را که از سایر سلاطین جهان و خواقین
دوران بدان امتیاز دارد در دیباچه کتاب بر سبیل اجمال نگاشته شروع در تفصیل احوال نمایم اگر طریقه بندگی
و اخلاص حقیقی و نمک پروری این دودمان کرامت شان مقتضای آن میکند که بقاعده وصافان سخنور بموشکافی
بلاغت گستر اوصاف حمیده و سیر پسندیده ولی نعمت خود یکی را صد و صد را هزار نگاشته کلک مبالغه کار گرداند
در صفحه روزگار جاوید یادگار گذارد اما چون طبع سلیم حقایق منش آنحضرت را با موری که خالی از حقیقت و نفس الامر
و آلوده بتکلف سخنوران بوده باشد اقبال نمی نماید از آن شیوه ناپسندیده احتراز نموده عنان
کمیت را از تکاپوی عرصه تکلف و عبارت آرایی کشیده داشته آنچه از حلیه صدق عاریست صحیفه بیان پاک
و این همایون مقال را مشتمل بر مقدمه و دو صحیفه و خاتمه ساخت که بتوفیق ایزدی در دو سه جلد تمام اختتام پذیرد
مقدمه • در ذکر نسب همایون آنحضرت و بیان اسامی سامیه اجداد عالیمقدار و مقامات عالیه مشایخ بزرگوار که
بر سریر سلطنت معنوی ارشاد تمکن داشته اند و ظهور دولت این خاندان و شرح ولادت باسعادت آنحضرت

وخلاصه القول از ذکر مجملی از اوصاف جلیله بر سبیل اجمال محتوی بر دوازده مقاله مقاله اولی در ذکر پادشاهان
کامکار و وقایع زمان دولت آن شهریار عالی تبار و نقد ارتحال شاه جنت مکان و ذکر سلطنت اسمعیل میرزا
و نواب سکندرشان و جلوس همایون بر تخت فیروزی بخت سلطنت ایران مقاله دوم در ذکر توجه و استغراق
آنحضرت در درگاه الهی و کیفیتی که از اجداد عظام کرام میراث یافته اند مقاله سیم در اصابت رای و اشتداد
داد و حسن تدبیر که مطابق صحیفه تقدیر است مقاله چهارم در شایستگی رتبه صاحبقرانی و ذکر مخاطرات ایام سعادت
فرجام مقاله پنجم در عدل پروری و ترفیه حال عباد و امنیت طرق که موجب آرایش بلاد است مقاله ششم در بقاء
امور و تمامی آتش نزاعی که از حکمتهای ناشناسی الهی است مقاله هفتم در قاعده هایی که در امور جهانداری مرعی بود
مقاله هشتم در پی تیمن و درویش نوازی [illegible] و جمعیت [illegible] مقاله نهم در ذکر احقاق حقوق خدمت
گذاران و در رعایت [illegible] تمسکات ذوی الحقوق [illegible] حقیقت [illegible] عالم [illegible] مقاله دهم
در معارف احوال سلاطین عالم و طبقات بنی آدم و خصوصیات بنی آدم ممالک و مسالک اقالیم سبعه مقاله یازدهم
در ذکر آثار خیرات و احداث عمارات عالیه ممالک عالیه مقاله دوازدهم در بیان معارک محاربات و فتوحات
ایام دولت همایون اعلی از یک جلد صحیفه دوم در ذکر احوال خجسته مآل زمان جلوس میمنت مانوس تا حین تحریر
که مطابق سنه خمس عشرین و الف خاتمه در بیان حکایات غریبه و روایات عجیبه و نوادر وقایع روزگار چنانکه
در کتب متقدمین مطالعه رسیده و چنانکه در ایام عمر مشاهده شده انشاء الله تعالی اگر عمر وفا کند در مجلدات
[illegible] و چون [illegible] التماس آنکه ارباب بصیرت در [illegible] آن بدیده بصیرت و انصاف
نگرند و نکته گیری بعرض [illegible] و اگر [illegible] نظر بلاغت نظران [illegible] روزگار [illegible]
چین را از آن بپوشند و دامن عفو [illegible] مقاله اول از صحیفه اول در ذکر نسب همایون حضرت شاه ظل الهی و [illegible]
اجداد عالی مقدار که از دودمان رسالت و ولایت منشعب اند بر ضمایر فطنت مآثر اولی الابصار پوشیده
نماند که انتساب این سلسله علیا از اصلاب طاهره و ارحام طاهره واحد بعد واحد بحضرت خاتم الانبیاء و علی المرتضی علیهم
السلام می پیوندد بدین طریق که ابوالمظفر شاه عباس بن سلطان محمد پادشاه . بن شاه طهماسب . بن شاه اسمعیل

بن سلطان

بن سلطان حیدر . بن سلطان جنید . بن سلطان ابراهیم المشهور بشیخ شاه . بن سلطان خواجه
علی . بن سلطان صدرالدین موسی . بن شیخ صفی الدین اسحق . بن امین الدین جبرئیل
بن صالح . بن قطب الدین . بن صلاح الدین رشید . بن محمد الحافظ . بن عوض الخواص
بن فیروزشاه . بن محمد . بن شرفشاه . بن محمد . بن حسن . بن محمد . بن ابراهیم . بن جعفر
بن محمد . بن اسمعیل . بن محمد . بن الاعرابی . بن ابی محمد القاسم . بن ابوالقاسم حمزه . بن الامام
الهمام ابی ابراهیم موسی الکاظم علیه السلام . بن الامام الهمام الناطق جعفر علیه السلام . بن الامام
الهمام محمد الباقر علیه السلام . بن الامام الهمام علی زین العابدین علیه السلام . بن الامام الهمام
ابی عبدالله الحسین علیه السلام . بن امیرالمؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین اسدالله الغالب
علی بن ابی طالب علیهم السلام . و علمای انساب و مورخان ملاحظه انساب متفق اند که آنحضرت
و خاتم الانبیاء علیه السلام گل گلزار خلیل و نوباوه بوستان اسمعیل اند علیهما و علیهما السلام و آبای
عظام و اجداد کرام ایشان تا عدنان متفق علیه و از عدنان تا حضرت ابوالبشر آدم علیه السلام
که مختلف فیه است و [illegible] ارباب اخبار و حسب در بیان حالات اسلاف نامدار و اجداد
عالیمقدار از تسمیه الابرار و امور غریبه و آثار و علامات عجیبه که از هر یک مشاهده و مشهور
ظهور پرتو انوار حضرت خیرالبشر علیه السلام بوده مشجرات ساخته و در فضایل و مناقب ایشان رسایل
پرداخته اند و راقم حقیر بنابر ظهور مدعا و اقتدا بروش استادان این فن بذکر مجملی از آن اختصار
مینماید از عبدالله عباس رضی الله عنه منقول است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
در بیان نسب عالی خویش چون بعدنان رسیدی زبان معجز بیان در کام کشیدی و فرمودی
که کذب النسابون الی فوق عدنان و عدنان را دو پسر بود اما نور نبی و ولی علیهما السلام که بحکم حدیث
صحیح انا و علی من نور واحد از یک مشکوة لامع و درخشان گردیده به پسر کهتر او اشتغال نمود و بقول
مصنف روضة الاحباب در امهات پسر بود و از آن جمله حامل نور رسالت بر معد بود

که کیفیت او ابو رجه داوبابادست و چون نزار متولد گشت پدرش بشکرانهٔ آن نور ظهور که از ناصیهٔ ایش
سپید درخشید بمراسم قربانی پرداخته خلایق را از سواد خوان احسانش بهره ور می ساخت و آن نور
فیض پرور از صلب آن والاگهر بجمال مضر نقل کرد و مضر همواره بملت حنیف ابراهیم و کیش اسمعیل
علیهم السلام بطاعت و عبادت رب جلیل می پرداخت و آن نور عالم آرا از جبههٔ همایونش در تجلی
و دوافع ایام و لیالی بوجه حسن صورتی بکمال داشت در میانهٔ اعراب جمیع پسران با میمنت و آن پرتو
آفتاب مثال در ساحت جلال پسرش الیاس نمایان شد الیاس موحد و دین دار و پرهیزکار بود
در کبر سن پدرش که از تولد فرزند یأس حاصل کرده بود متولد شد لاجرم بالیاس موسوم گردانید او
بزرگ قوم و حیث پدر و اشراف اولاد خلیل در روزگار اخلاف اسمعیل بود نقلست که هرگاه الیاس طواف کعبه
نمودی آواز تلبیه از صلب خود شنیدی و از ظهور استجال السنتی بنمودی و پرتو آن نور در آئینهٔ جمال مدرکه
پسرش تافت که موسوم بعامر بود و بعد از وی از جبههٔ پسرش خزیمه لایح گردیده عالم آرا گشت و از خزیمه
آن نور خورشید فشان از عارض کنانه جهان افروز گردیده او کنی بابو نضر بود و نضر پسر او هم پیش
استشعار داشت تا تمامت قبایل قریش از نسل اویند و پسر او مالک حامل آن نور گشت و بعد از وی
بدین سعادت امتیاز یافت و بعد از وی پسرش غالب رسید و از وی لوی اشتغال یافت و از پسران
منفرد و کعب مره بدین شرف از اخوان ممتاز بود و از وی پسرش کلاب که بزرگ و مطاع بنی قریش
بود و از وی بعقب قصی اشتغال نمود و از اولاد عبد مناف بدین شرف بین الاخوان بسعادت
امتیاز داشت و خلف صدق او هاشم نام داشت که عمرو العلی نام اوست و بهاشم ملقب گشت و او سرور
قریش بود انوار سعادت از جبین مبینش درخشان و آثار جلالت و بزرگی از سیمای خورشید مثالش
نمایان بنی هاشم را در میانهٔ قریش شرف و ترتیبی عظیم است و از پسران او عبد المطلب حامل نور نظر بود
که بعظم شان و رفعت مکان از قبایل قریش ممتاز و سروران قبیله ریاست و بزرگی او را مرفت
قدم در دایرهٔ متابعتش نهاده بودند و او شیبه نام داشت بسبب آنکه در تواریخ معتمده مسطور است

عبد المطلب اشتهار یافت کلید خانهٔ کعبه بدست او در آمد و منصب حجابت بوی قرار گرفت و حفر چاه زمزم
در زمان او وقوع یافت و از میمنت نور احمدی بهره های که از درگاه رب العزت جل جلاله مسئلت نمودی شرف
اجابت اقتران می یافت و او را ده پسر بود بقول مؤلف روضة الصفا و خلاصة الاخبار پسر مهتر او
عبد الله پدر حضرت خاتم الانبیاست و عبد المطلب نذر کرده بود که چون ده پسر او بسن بلوغ رسند
کرامت کند اعز اولاد خود را در راه خدا قربان کند و چون از درگاه خداوندی بدین مطلب فایز گردید
خواست که نذر خود وفا کند در میان فرزندان قرعه زد و قرعه اختیار بنام عبد الله افتاد و عبد الله
از این اشارت بابشارت مستبشر گشت تقدیر الهی را گردن انقیاد نهاد و عبد المطلب از انقیاد وی
در رضای حق تعالی شاد و مسرور گشته باتفاق پسر روی بقربانگاه آورد و قریش خبردار شده از عقب او رفته
او را از این امر مانع آمدند و در این باب از زنی کاهنه که در آن عصر از اقران منفرد بود استطلاع نمودند
آن کاهنه اشارت بسوی فدیه رهنمائی کرده قرار داد که بعدد اولاد ده شتر فدیهٔ عبد الله داده میانهٔ
شتر و او قرعه زنند اگر بنام عبد الله آید ده شتر دیگر افزایند و قرعه زنند تا وقتیکه قرعه بر شتر افتد عبد المطلب
بر همین اصل عمل نمود و قرعه بنام عبد الله می آمد چون عدد شتران بصد رسید باری سبحانه و تعالی فدیه
پذیرفته قرعه بر شتر افتاد و چند مرتبه تکرار یافت تا عبد المطلب را تشفی حاصل گشت و صد شتر قربان
نمود و از اینجاست که فدیه کاملهٔ ذات حضرت خیر البشر بصد شتر قرار یافته و کلام در نظام حضرت خیر الانام
که مشعر بود باینکه انا ابن الذبیحین اشاره بعبد الله و اسمعیل است و چنانچه در کتب تواریخ مسطور است
شعشعهٔ نور احمدی و انوار خورشید آثار محمدی از جبین مبین عبد الله در لمعان بود و احبار یهود بهر چند مرتبه
از غایت حقد و حسد قصد او نمودند و او هر مرتبه از عون غیبی بعادت الهیه از شر اعدا از ورطهٔ عطب
نجات یافت و از شعشعهٔ ظهور آن نور جمیع خواتون قریش شیفتهٔ جمال خورشید مثالش گشته شروع در تزویج او
نمودند و آن حضرت بنصیب آمنه بنت وهب گردید و شجرهٔ آمالش ثمرهٔ مراد بار آور گشت و در عام الفیل
حضرت خاتم الانبیا از آن مخدرهٔ کبری بوجود آمده عالم ظلمانی از شعشعهٔ جمال جهان آرایش روشنی پذیرفت

بسی از امور عجیبه و اشارات خفیه و خوارق عادات در ایام حمل تا حین ولادت و در رضاع و ایام نشو و نما
تا هنگام بعثت از آن سرور انبیاء و والده محترمه اش مشاهده رفت که کتب قصص و اخبار بذکر آنها مشحونست
بالجمله عبدالله قبل از طلوع آفتاب جمال جهان آرای سید ولد آدم در سن بیست و پنج سالگی در مدینه طیبه
بجوار رحمت رب العالمین پیوسته در ارض مقدس یثرب مدفون گردید و در سال ششم آن میلاد باسعادت
آمنه فوت شد و عبدالمطلب متکفل پرورش آن سرور بطحا و یثرب گشت و در سال هشتم عبدالمطلب
بجوار رحمت ملک غفور پیوسته کفالت آن در یتیم دریای اعمام بر ابوطالب قرار یافت و ابوطالب ارشد پسران
عبدالمطلب و بعمران موسوم بوده و در میان قبایل قریش بشرف و ترتیب تعظیم داشت حضرت خاتم الانبیاء
در حجر عطوفت و اشفاق آن عم عالیمقدار پرورش می یافت تا سال دهم از بعثت آن سرور در حیات
بوده در معاونت آنحضرت مساعی جمیله مبذول میداشت تا در سال دهم دعوت حق را اجابت نموده
حضرت رسالت پناه صلعم آن سال را بجهت فوت ابوطالب و خدیجه کبری که بعد از آن روی داد عام
الحزن میفرمود و او پدر بزرگوار حیدر کرار قاتل الکفره و المشرکین وصی حبیب رب العالمین اسدالله
الغالب حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام که کتب موافقین و مخالفین بفضائلش
مشحون و از حیز احصا بیرون و بعد از حضرت رسالت پناه اشرف اولاد آدم بحکم حدیث صحیح لحمک لحمی
و دمک دمی با رسول قرشی توام است و آنحضرت را باشاره آسمانی با زهره زهرا و بتول عذرا عقد
ازدواج روی داده از آن دو مخزن اسرار الهی و دو معدن فیوضات نامتناهی دو اختر تابان نبوت و
ولایت بر مثال نیرین از دو آسمان طالع گردیده کلام در نظام سیدی شباب اهل الجنه در علو شان
ایشان منزلست و چون از ذکر اسامی سامیه ایشان و ابنای کرام عالیمقام که بر حسب بنا اثنی عشر بمنیا از آن
سرچشمه جهان آرا منشعب بر مثال بروج مشیده آسمانی اولهم علی و آخرهم مهدی دوازده دانه عقد شهرین
ثمره حضرت علی شاهی و نقل الهی است لهذا صحیفه بیان را بذکر احوال آبای عظام کرام آن حضرت می آراید
بالجمله از آن دو گلدسته گلزار نبوت و امامت و دو سرو بوستان جلالت و کرامت سلسله امثالش علیه

شاه موسوی حسب حسینی نسب کرام بعد کرام و همام بعد همام چنانچه در فوق اسامی بدان مشار شده
بامام الهمام سابع الائمه الاثنی عشر امام موسی کاظم علیه السلام پیوسته از آن مقام عالیمقام جد امجد و
لهذا از بیان از بعد ابا و اجداد کرام که منطوق والشمس والضحی او فوج از آفتاب جهانتاب اند
گشته ذکر اجداد عالیمقام آن حضرت رطب اللسان میگردد باتفاق جمهور علمای انساب از اولاد
نامدار حضرت کاظم علیه السلام نسب بامامزاده عالیمقام ابوالقاسم حمزه که بقول اصح در
سوسقه ترشیز مدفون است و مرقد شریفش مطاف مردم آن ولایت است منتهی میگردد و
چون درویش توکل بن اسمعیل مشهور بشهر بن بزاز در زمان حیات حضرت شیخ صدرالدین
موسی کتابی در اوصاف اجداد عالی نژاد آنحضرت که بتبیین حالات و کرامات مشایخ و مقامات
عالی اولیاست تالیف نموده و بصفوة الصفا موسوم گردانیده از ذکر فیروزشاه زرین کلاه
افتتاح نموده راقم این حروف تبرکا آن طریق مسلوک داشته به یاری قلم زرین رقم صحیفه عالم آرای
ذکر آنحضرت آرایش میدهد فیروزشاه زرین کلاه صاحب صفوة الصفا گوید که یکی از فرزندان
سلطان الطریقه فی العالم ابراهیم الادهم که اعلام ملک ستانی افراخته بموارد بقراه جهاد اشتغال داشت
در آن زمان مردم مغان و اران و آن حدود از حلیه ایمان عاری و از شرف اسلام بی بهره بودند آن
سلاطین غزا شعار بتیغ آبدار ساحت آن ولایت را از نور اسلام روشن ساخته رسوم کفر و
ظلام را برانداختند امیر فیروزشاه را که بحسب جمعیت صوری جامعیت معنوی قابلیت حکومت دنیا و
ریاست معنوی داشت بر ولایت اردبیل و توابع سرور والی ساخته او بنوعی در تمکنت و ثروت و
خیول و دواب و اغنام بمرتبه بود که در ساحت اردبیل گنجایش نداشت و از آنجا به شتر گنار گیلان رفته
در موضع رنکین رحل اقامت انداخت و در آن ولایت بقلع مسایل دینی و تبیین معارف یقینی
پرداخته سفره انعام و افضالش را بر قاصی و دانی گشاده بود و چون امیر فیروزشاه دهقان آب
عزیمت به دست قاید اجل سپرد فرزند ارشدش عوض الخواص بریاست و سروری ارباب اخلاص

شرف اختصاص یافت و از آن موضع بقریهٔ اسفرنجان از توابع اردبیل نهضت نموده با جمعی حشم
و اتباع در آنجا توطن اختیار نمود و او نیز بدستور والد ماجد بآیین کرم و مهمانداری میان الجمهور معروف
و مشهور گردید و بعد از مدتی که سفرهٔ انعام از دار الضیافهٔ افضال و اکرام در نوردیده در مهمان
سرای عقبی نزول نمود ولد رشیدش محمد الحافظ قائم مقام پدر مرحمت گستر گردید از غرایب حالات
آنکه او در سن هفت سالگی از خانهٔ پدر غایب و مفقود الخبر گردید و منتسبان آن خاندان هر چند پرسش
و جستجو کثیر یافتند از وجودش مایوس گشته تعزیتش پرداختند بعد از انقضای هفت سال چون
ماه شب چهارده از برج حوزهٔ المصحف حامل کرده بر در خانهٔ پدر حاضر گشت خدمه و مریدان آن سلسله
علیه که در مفارقتش گریان و نالان بودند دیده بدیدار آن مه آسمان کرامت روشن کردند از
تعزیه و سوگواری ایشان بسرور مبدل گردید و استفسار وقایع احوالش نمودند تقریر نمود که جمعی از
اجنهٔ مسلمان که سالک طریق صلاح و سداد بودند مرا بمیانهٔ خود بردند و ابواب رافت و اشفاق
بر روی من گشودند و تعلیم شرایع و حفظ قرآن کردند و در این هفت سال در میانهٔ آن طبقه
با برکت بتحصیل فضایل مشغول بودم تا اکنون که عزیمت وطن نمودم فرقهٔ اصحاب ارادت قدوم میمنت
لزومش را متمم سعادات دینی و دنیوی دانسته بر سند هدایت آبای عظامش نشاندند اقتدا بسنن
سنیهٔ اجداد عالی نژاد نموده بکمال ورع و دینداری پیش نهاد همت ساخت امر اسم هدایت
و ارشاد قوم پرداخت و چون ایام حیاتش سپری گشت سجاده نشینی اجداد والمعالم مقر آن
سبیل ارشاد و فرزند ارجمندش صلاح الدین رشید رسید و او نیز سریر هدایت و کرامت را بدستور
آبای کرام زیور صلاح افزوده در موضع کلخوران اردبیل توطن گزیده و دیده از تقدر و جاه ارباب
سرکاری
اخلاص بسته بزراعت رغبت بود و اصحاب و اتباع خود را از زراعت ترغیب نمود و از کمال ورع پرهیز
و از حمل الطاهر ترحطی وافر داشت تخم محبت و اشفاق در مزرع خواطر طوایف انام می
کاشت و چون هشتاد مرحله از مراحل زندگانی طی کرد بعالم هستی بربست رحل آخرت کشید فرزند ارجمندش

امیر قطب الدین قائم مقام پدر عالیمقدار گردیده و سرور و پیشوای آن فرقهٔ قدسی انتظام شده شعبان
این سلسلهٔ علیه را از کشف علوم و اشفاق خود در آورده بدستور اجداد کرام بارشاد مسترشدان
سبیل رشاد پرداخت زمرهٔ اصحاب ارادت خدمت آن قطب دایرهٔ سعادت و محور گردون
کرامت را بر ذمت خود لازم دانسته در ایام حیات آن امیر حمیده صفات یکی از حکام گرجی با فوجی از
جنود کفرهٔ گرجی علی الغفله بولایت اردبیل تاختن آورده اهل اسلام را از دود آن فرقهٔ ضلال
آسیب بسیار رسید از خوف آن خطر امیر قطب الدین مخدرات سرادق عفت را بدار الارشاد
نقل نموده در محل منیع مخفی ساخت آخر روز بتحقیق اهل ضلال از محل اختفا بیرون آمده بود
یکی از آن کفره وارد شده زخمی بشکر بدان سرور زده او مجروح و نالان میان مقتولان افتاد
بعد از رفع آن واقعه نایرهٔ جراحان بمعالجه پرداخته زخم التیام پذیرفت و ذات بابرکتش از آن
سالها بعد از آن واقعه بر مسند هدایت و ارشاد از وجود فایض الجودش تزیین و عوض بعض
مشکلات انام از تقریر و بیان و ارشادش مبین بود و او را که زمان ولادت با سعادت تیره
صفوت بنا و نخبهٔ نژادش صفی الحق و الدین اسحق نمود و چند سال دیده بدیدار گرامی شیخ روشن
داشت بالجمله چون وقت ارتحال آن امیر رسید و هنگام رسید جواهر زواهر عرفان و ارشاد
را که بر حسب وراثت از اجداد کرام باو رسیده در درج سینهٔ صفا آیینش مخزون بود بفرزند دلبند
خود سید صالح سپرده عالم سفلی را وداع نموده طایر روح پاکش باوج عالم علوی پرواز نمود
و سید صالح دری بود از اصداف بحر ولایت و ارشاد و دری از درج هدایت و صلاح و سداد
مسمی باسم شریف از صورت حالش ظاهر و انوار سعادت از جبین مبینش لایح و باهر زیاده از
هر آن باحوال محتاجان پرداخته حسن اخلاق و خلایق در حق او تا غایت اشتراکی مینمودند و هیچ وقت
باب سعادت مآبش از آمد شد فقرا و محتاجان خالی نبوده اصلا از کثرت ارباب سؤال ملال
نیافتی چون ندای صدق انتمای کل نفس ذائقة الموت از قضیهٔ ارتحالش خبر داد بتهیهٔ سفر آخرت

پرداخته روح شریفش با رواح صالحان و صدیقان پیوست و نونهال باغ حیاتش سید جبرئیل
آنحضرت را در گلخواران مدفون ساخت سید جبرئیل قده از ارباب نقطه اتقیا و زبده
سجاده نشینان خداآگاه بود و در تقوی و ورع و پرهیزکاری و طاعت و عبادت درجه عالی
داشته مدتی در والد ماجد در گلخواران اردبیل که مولد و منشأ او بود در محل اقامت انداخته
خلایق آن دیار از انفاس قدسیه آن بزرگوار اقتباس انوار سعادت می‌نمودند بالاخره ذوق
معرفت امداد او را از صحبت اغیار و مخالطت با اهل روزگار ملول آمده بر سوم مجاهده و ریاضت اقدام
نموده ظاهر و باطن را به نور عرفان آراسته زبان در کام خاموشی کشیده داشت با خلق اندک تر
تردد می‌نمود و چون صیت مقاماتش بلند آوازه گشت از بنات مکرمه اشراف قوم عفیفه صالحه صایم
الدهر قائم اللیل دولتی نام که رابعه زمان بود و شروع آن عالی نژاد در عقد نمود و از صلب آن قدوه
خداشناسان آگاه دل لطیفه پاکیزه سلطان الاولیا و برهان الاتقیا صفی الحق و الحقیقه و الدین اسحق
قدس سره در مشیمه آن عفیفه قرار گرفت و جمال حال آن مستوره از پرتو نور آن گوهر گنجینه مظهر
جهان عالم افروز گشت که گویا همواره صبح دولت و انوار سعادت از جبین خورشید قرینش لایح و لامع
بود و این نژاد در کتاب صفوة الصفا از مولانا محی الدین که از فضلای زمان سلطان صدر الدین بود
آنقدر از آثار و علامات عجیبه و امور غریبه در مدت حمل و تولد و رضاع از علو حال و درجات کمال آن قدوه
شیخ صفی الدین از آن مخدره نقل نموده که این مختصر گنجایش تحریر آنها ندارد و بالجمله چون آن نیر عالم از افق سعادت
و مطلع دولت طالع گردید شش درجه از درجات مدارکانی طی کرده بود و والد ماجدش امین الدین جبرئیل داعی اسلام را
لبیک اجابت گفته در روضه جنان منزل گزید و در همان موضع در جنب قبر والد بزرگوارش مدفون گشت و الحق مرقد
مبارک آنحضرت محل فیض رحمت و حرم و مضجعش قطعه از جنات است و رحمت الهی حضرت اعلی شاهی ظل الهی عمارت سابق را
که در نظر همتش حقیر می‌نمود بر روی آن گنبد عالی رفعت تکلف و زیبایی بنا فرموده اند و فرزند خلف آنحضرت سلطان
جانب صفی الاصفیاء و برهان الاولیا شیخ صفی الحق والدین قدس سره که مقامات عالیه او و صفات متعالیه اش از حیز تعداد بیرون و از حد شمارش

مهبط انوار فیض و رحمت قادری چون بیست سال بعد از ارتحال والد بزرگوار والده محترمه اش متکفل پرورش آن
فیض پرورد الهی شده از اوان طفولیت انوار کرامت یزدانی و بارقه فیوضات آسمانی از ناصیه همایونش
لامع و درخشان بود و همیشه امور غریبه مثل کشف قبور و احوال موتی و مثل آن مشاهده می‌نمود و به والده اش عرض
نمود و والده او را به مراتب بلند و درجات ارجمند مژده می‌داد مدتی به اکتساب فضایل و کمالات صوری پرداخت
و ذوق سیر و سلوک ادراک مشکلات عالم معنی بر او غلبه کرده قدم در وادی مجاهده و ریاضت نهاد چون همت
که عروج به معارج کمال بود ارشاد مرشدی صاحب حال می‌جست گاه در مزار شیخ فرج اردبیلی گاه در مرقد شیخ
ابوسعید که این هر دو بزرگوار از مریدان شیخ الطائفه شیخ جنید بغدادی اند به عبادت مشغول مانده و گاهی بر سر
قبر عارف ربانی شیخ شهاب الدین محمود اهری بسر برده در طلب مرشد کامل می‌بود و آوازه علو حال و سمو درجات
افضل شیخ نجیب الدین بزغش شیرازی شنیده محرک طلب داعیه توجه او را به جانب شیراز در حرکت آورد
صلاح الدین نام برادری از خود بزرگتر در کمال ثروت و مکنت و اعتبار ظاهر در شیراز داشت که در آنجا عفیفه از
بنات اشراف به حباله خود درآورده و تا آن تقریب در شیراز مانده بود و شیخ بهانه ملاقات برادر از مادر مهربان
اجازت سفر حاصل کرده روانه مقصد شده در راه به هر جا مردان خدا آگاه و درویشان اهل الله میرسید به صحبت شان
شتافته از هر گوشه توشه بر می‌داشت چون به شیراز رسید شیخ نجیب الدین بزغش از دنیا رحلت کرده بود و
مشایخ آن دیار را ملاقات کرده در هیچ یکی مطلوب خود نیافت و در آن اثنا به صحبت مولانا رضی الدین که از علما
صاحب حال بود رسیده بعد از تفسیر سوره فاتحه در خدمت او نمود و اجازه درس تفسیر یافت شیخ
مصلح الدین سعدی شیرازی صحبت داشته معاشرت او پسند خاطر شریفش نیفتاد و چون درویشان اولیا و آیات
و سعادت کیشان صاحب هدایت مرتبه آنحضرت را در طریق وادی سلوک از خود ارفع دیدند او را به جانب
امیر عبدالله که از زمره سادات و قدوه ارباب حال بود راهنما شدند و چون بخدمت او رسید الحق ذاتی
دید جامع صفات کمال و آینه مشاهده که مظهر انوار جمال و جلال حضرت شیخ صفی الدین واقعات خود را با او
عرض کرد به لحظه نحو و قرو شد و سر بر آورده گفت ای جوان ترک آنچه ترا از مجاهده و ریاضت علو حال آمده
تا غایت دیده بصیرت ما را آن شاهد معامله بزرگ که ترا در پیش است درین بار از سر انجام نمی‌یابد و امروز

کسی که رفع حجاب از نظر تو نماید و بمقصد رهنمون گردد بحر عارف معارف ربانی شیخ ابراهیم زاهد گیلانی
هست که در گیلان قریب بولایت شما در لب دریا خلوتی دارد و حلیه جمال شیخ زاهد را او بوصف کرده و آن حضرت
مشایخ فارس را وداع کرده از مواطن مصاحبه ایشان استمداد همت نمود و عزیمت وطن کرده هرچند برادرش
اسباب تجمل و تمول بر وی عرض کرد آن حضرت را نظر قبول بر آنها نیفتاد و پای طلب در شاه راه مقصود نهاده
در ضمان امان ملک منان به اراده ارشاد و اردبیل رسیده شیخ زاهد در حین مکاشفه منور ز نور علم باطن در آن وقت
روی بمریدان آورده گفت امروز پیران باد در حق جوی جوانی از اردبیل عزم ملاقات ما دارد و که از و تا حضرت
رب العزت یک حجاب پیش نمانده القصه شیخ صفی الدین از آنجا به مقام شیخ زاهد رسیده و متوجه الغضوب شد
و چندانکه مقامات و کرامات ایشان رسیده در صومعه بنماز مشغول شده ماه مبارک رمضان بود و عادت شیخ زاهد
آن بود که چون ماه صیام نو شدی بحرم سرای خویش تشریف بردی لیلاً و نهاراً بطاعت و عبادت
مشغول بودی و افطار با عیالان کرده تا عید فطر باز مرد و مریدان ملاقات نفرمودی و در آن روز که شیخ صفی الدین
بدان مقام عالی رسید شیخ زاهد از خلوتگاه خاص بیرون آمده خادمی را فرمود که امروز از حق طلبان یک
مهمانی رسیده و در صومعه نماز میگذارد و بعد از فراغ او را تو بمن آر خادم آن سالک راه حق را آورده
ملاقات شیخ فایز گردید شیخ او را صفی الدین خطاب داده بمرادات علیه و مقامات سنیه مژده داد شیخ
صفی الدین جمیع صفات شیخ زاهد را بنوعی که ایشان داده بودند موافق یافته دست انابت و ارادت
او بخت و بحسن خدمات لایقه از محرمان خاص گردید حضرت شیخ صفی الدین را اثر کیفیت ریاضتهای کشیده
بود که در هر هفته یک نوبت افطار کردی و مصاحبت شیخ زاهد بسه روز قرار یافته بالاخره شیخ آن عادت را
ترک از مزاج شریفش زایل ساخته با افطار روی بستوری داد اما بیک لقمه برنج خشک قناعت نموده از لحوم
و رسوم اصحاب گردی و حیوانی مطلق نخوردی خوارق عادات و کرامات از شیخ صفی الدین بسیار سر زده است
و در کتاب صفوة الصفا و فتوحات الحسنی بروی تفصیل مذکور است بالجمله آن ذات کامله الصفات پیوسته مشاهده
عالم ارواح و اشباح دیده بصیرت گشوده و در رؤیا چنانچه قصیده داد از عالم بهشتی در خواب دید که شمشیری در میان
کلاه سموری در سر دارد و چون کلاه از سر برداشت آفتابی از فرق همایونش طالع گردید و عالم را روشنی بخشید

این

این خواب را بشیخ زاهد نقل نمود و از تعبیر آن سؤال کرد شیخ روشن ضمیر بحسن تقریر تعبیر فرمود که آن شمشیر و آفتاب
علامت ظهور و خروج پادشاه قاهری است از صلب تو که عنقریب شعشعه اقبالش آفتاب مثال بر عالمیان
تابد و از شعله تیغ آبدارش ظلام ارباب بدع و ضلال محو و معدوم گردد و القصه آن حضرت را در مجاهده و
ریاضت ترقی عظیم روی داده انوار اسرار الهی از باطن فیض مواطنش درخشیدن آغاز نهاد و شیخ زاهد
آن حضرت را مصاحب حضرت خویش نمودند و او را صبیه قدسیه خود فاطمه نام که از زهره زهرا فیض آب بود با او
در عقد ازدواج کشید هرچند شیخ زاهد در حین حیات او را باجازت ارشاد و سجاده و شیخی اشارت نمود
قبول نکرد و تا وقت ارتحال سریر هدایت و ولایت عهد را بآن حضرت تفویض نموده قامت قابلیت او را
باین کسوت گرامی آراسته از باغ فیض حضرت شیخ زاهد عرض نمودند که با وجود کمالات شیخ زاده جمال الدین
چه می کرد که صلبی و خلف صدق آن حضرت صاحب کمالات چرا او را که ولایت اجازت ارشاد سرافراز نکرد تا
شیخ صفی الدین را بدین مسند عالی نشاند شیخ جهت رفع شبهه و تشفی سلسله مریدان در مقام آزمایش
بر آمده فرمود و گفت خلوت پسرم کجاست گفتند در حریم خانقاه فرمود خلوت صفی کجاست گفتند در خلوت
صفی آنجا نیز فرمودند گفت بروید و هر دو را آواز دهید تا شما رتبه و مقام هر یک دریابید سه مرتبه پسر خود را آواز
بلند خواند جواب نداد و چون صفی را آواز داد جواب آمد که لبیک و سعدیک یا شیخ و در شتابی قدم تو تابان
شیخ فرمود صفی کجا بودی گفت در خلوت خود بودم که ندای شوق افزای شیخ شنیده بخدمت آمدم شیخ
روی بقوم آورده گفت که آنچه نظر من رفته است الله سبحانه و تعالی بصفی داده به جمال الدین نیز راه ما
خدا عنایت نموده و بعد ازین مرتبه القصه شیخ زاهد در سیاهرود گیلان در شهور سنه سبعمائه بعالم بقا
شتافت و در سماع خانه مدفون گشت و حضرت سلطان الاولیا شیخ صفی الدین بمسند ارادت و خرقه ارشاد او
یافته و او از سید جمال الدین و او از شیخ شهاب الدین محمود اهری و او بهفت واسطه از سید الطائفه شیخ جنید
بغدادی و او از سری سقطی و او از معروف کرخی خادم امام مفترض الطاعه ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام
الحاصل بتوجه و صحبت شیخ زاهد آن حضرت بمسند هدایت و ارشاد تمکن یافته خلایق را نظر بمستقیم شریعت
و منهاج قویم طریقت و حقیقت دلالت نمودن گرفت و آن حضرت را از صبیه شیخ زاهد فرزندی بوجود آمد صدر الدین

موسی موسوم کرده بود و در اواخر ایام حیات آنحضرت را از غایت ریاضت ضعف بدن علت مشابه طاری
گشته مدتی در عالم تصوف آن دو روز اوز مان استقامت مختلفه دینی داشته تا آن خرسندی اسباب آنکه
ضعف قوت گرفته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در حین مرض هر گاه از کثرت وجع و آلام بی آرام گشتی موضعی
که الحال مرقد منور معطر آن حضرت است شافه لحظه در آنجا پا سودی و علیه جلیله اش استراحتی آوردی باز
در شدت الم گفتی مرا بآنجا رسانید چون آنحضرت منتقل شد که تا در خانه خود مدفون شود که خانه اصلی من است
و شیخ را بآنجا سپردند تا چند نوبت این واقعه تکرار یافت و در حین ارتحال مریدان خاندان قدس نشان
صفویه را جمع آورده اصحاب و اولاد را باستقامت منهاج شریعت مطهره و طریقه مشایخ و بذل سفره
و انعام و اکرام فقرا وصیت فرموده در شان حضرت شیخ صدر الدین موسی فرمود که سجاده نشینی و
ارشاد عباد مفوض بفرزندم صدر الدین است و موعظه و نصایح بسر داخت تا آنکه زبان معجز بیانش
که ترجمان ملهم غیبی بود از تکلم باز ماند و آخر کلامش برین ختم شد که صلوا علیه و سلموا تسلیما و بعد از نماز صبح
روز دوشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه خمس و ثلاثین و سبعمایه از دست ساقی اجل شراب [illegible] نوشیده
چشم از مشاهده آشوبخانه عالم کون در پوشیده و علیه جلیله اش بجا و خوابشی که از درگاه حی قدیم [illegible] بعد از
سجده روز با آنحضرت پیوسته بر این جهان فرا رسید انا لله و انا الیه راجعون الا ان اولیاء الله لا یموتون
ولکن ینقلون ه هرگز نمرده اند و نمیرند اهل دل • نامیست حرف مرگ برین قوم ترجمان • ذوق فنا
ورنه در نظر • رنگین تر از بهار بود جلوه خزان • در فتوحات امینی مذکور است که سید جمال الدین اصفهانی
موجب وصیت آنحضرت بغسل و تجهیز پرداخت و سلطان صدر الدین را آنوقت در سفر سلطانیه بود مشایخان
سلسله علیه صفویه آن جسد مطهر را در همان مکان شریف که مختار حضرت شیخ بود و اکنون مطاف طوایف
انام است دفن کردند سلطان صدر الدین موسی که بر بی بود از آسمان سروری طالع و خورشیدی از سپهر
نیک اختری لامع از اوان صبی آغاز نشو و نما انوار زهد و تقوی از ناصیه همایونش پیدا و علامات صلاح
در شاد از صورت حالش هویدا ریاض کمالات و ارشاد را سروی بود سرافراز و معلومات [illegible] همچو حب
بین الانام و الاعالی مشتهر و ممتاز چرا از جانب پدر و الاکبر بطنا بعد بطن اختر برج سیادت و کرامت

وازظرف

و از طرف مادر سلک اختر و صدف ارشاد و تاجدار عظیم سجاده نشین مسند هدایت و زهادت و پدر او در
فتوحات امینی مسطور است که روزی که میانه صبیه مخدره شیخ زاهد و حضرت سلطان الاولیا عقد مناکحت وقوع
یافت شیخ زاهد در مجلس عقد بر خاسته سنت نبی صلعم بجا آورده سه تعظیم و نیاز مندی بجای آورد و حاضران
مجلس از سر این معنی سوال کردند شیخ فرمود که او را ولادی صفی الدین را که بنا بر من [illegible] شد پیش نمود در آن
صاحب سعادتی مقیم در آمد که قایم مقام صفی خواهد بود و علو مقامات و مدارج او را بپایه تعظیم او
کردم و چون نیاز طلعت آن عالی منزلت از افق ولادت طالع و عالم افروز کرد و حضرت سلطان الاولیا
ارباب ارادت و اصحاب ارشاد را خبر داد که این جوهر گرامی آن فرزند سعادتمند است که شیخ زاهد در
مجلس عقد تعظیم او قیام نمود و آنحضرت چند سال در خدمت والد بزرگوار اکتساب فضایل و اقتباس
انوار خصایل کرده در علوم ظاهره و باطن مراتب کمال یافته صیت هدایت و ارشادش در عرصه آفاق منتشر
کرده مولف کتاب نفحات الانس در مناقب کاشف الاسرار خلاصه الاوتاد سید قاسم انوار میگوید که معلوم
میشود که در عرصه جهان بعد از اینها برین مرتبه و مقدار سید قاسم انوار کسی یافت شود و ذکر کرده که
آن عارف ربانی نسبت ارادت مریدی بحضرت شیخ صدر الدین ارد و ملی ثابت دارد و با لجمله آنحضرت
در حین ارتحال والد تحت تراد خازن نقود ارشاد گشته بعد از واقعه پدر سعادتمند از سر [illegible] سالکان
جود نمود و مشتاقان آن سلسله علیه از مشاهده جمال عالم آرایش از لباس سوگواری بر آمده سالکی
در نوسسند و مسترشدان طریق سنن و طوایف اهل یقین از صفای طویت و صدق نیت آنحضرت را بر مسند
ارشاد موجب وصیت حضرت شیخ نشاندند و حلقه ارادتش در گوش و غاشیه اطاعتش بر دوش گرفتند و باب
سعادت آستانش مرجع صنادید ملوک و اشراف گردید و امرا و اعیان مغول را اعتقاد عظیم آن محور قران ارشاد
بوده روز بروز بر معارج عزت سروری بر ترقی [illegible] همت عالی همتش عمارت حظیره مقدسه را که
اکنون مطاف طوایف انام است طرح انداخته گنبد مرقد مبارک سلطان الاولیا و دار الحفاظ و معلقات
آنرا از خالص مال حلال خود در غایت تکلف و شدت بپرداخت و حافظان خوش الحان تعیین فرمود
و از آن تاریخ الی یومنا هذا آن مهبط فیض رحمت لیلا و نهارا از تلاوت کلام حضرت رب العزت خالی نیست

ازان مرقد پاک مینو سرشت • فلک‌ذره بنایی چو قصر بهشت • همایون مقامی رفیع آن
نه و مهر خشتی ازان بارگاه • سر قبه بر چرخ افراشته • حریمش ز کعبه نشان داشته •
شب و روز حفاظ آن آستان • بتسبیح و تهلیل چون قدسیان • و چون اوقات حیات آن قدوهٔ مقتدای
در راه خداجویی و شرع پروری سپری گشت فرزند ارجمندش سلطان خواجه علی که در خدمت پدر بزرگوار
اکتساب فضایل و کمالات کرده بحلیهٔ عرفان آراسته بود قایم مقام آن گشته و مصداق کشف حجبه
و الولد سر ابیه را منطبق احوال ایالت تخت قبائی و در زیر قبهٔ عرش آسای حضرت سلطان الاولیا مدفون ساخته
آن مکان شریف را شرافت افزود و سلطان خواجه علی در مجاهده و ریاضت و تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ
باطن بر حسب الولد الحر یقتدی بآبائه الغر اقتدا بروش آبای عظام و طریق مشایخ کرام نموده واقف
رموز ربانی و کاشف دقایق آسمانی بود و بعد از واقعهٔ پدر رحمه بر مسند هدایت و ارشاد در آمد طلعت
همایونش آراستهٔ صفهٔ صافیهٔ خاندان قدس نشان صفویه از خدمت آن صافی سریرت استفاضهٔ انوار فیض
و موهبت می‌نمودند و خوارق عادات از آنحضرت بسیار مشاهده می‌کردند گویند سلطان خواجه علی را سه مرتبه
بصورت نوعی و مثالی با امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور گورکان اتفاق ملاقات افتاده یکمرتبه در وقتی که از
جیحون بعزم یورش خراسان عبور می‌نمود تا زانویش در آب افتاده درویش ژنده پوشی بنظرش در آمد
که تا زانویش از آب بر آورده بپیش امیر تیمور بمعنی مقال نمود و از احوال شریفش پرسیدن آن درویش
گفت موطنم اردبیل و محل ظهورم دزفول و مدفن جسد خلیل خواهد بود و همانا صورت مثالی بود که از عالم باطن
جلوه ظهور می‌نمود و در سالی که امیر تیمور از بغداد بخوزستان لشکر کشیده در سر پل رودخانهٔ دزفول آن درویش خرقه
سیاه بر دوش بر وی ظاهر شد و گفت من آن درویشم که در کنار جیحون تا زانویت بدست آوردم و وعدهٔ ملاقات
یکبار دیگر در اردبیل خواهد بود و بعد از چند سال که امیر تیمور از سفر روم مراجعت نمود و جمعی کثیر از اسارای روم
همراه داشت بدار الارشاد اردبیل رسیده اوصاف بزرگواری شیخ صفی الدین و ارتفاع درجات ارتقای
مراتب و کمال او را استماع نموده بود بزیارت مرقد مبارکش رفته بعد از تقدیم مراسم طواف تفحص احوال
سجاده نشینان آن مقام شریف نمود و او را از حال حضرت سلطان خواجه علی خبر دادند بعزم ملاقات وی

بخلوت سرای شیخ آمد و شیخ بر سجاده نشسته بذکر محامد الهی مشغول بود هر چند خادمان از آمدن پادشاه خبر دادند
التفات بدان ننمود و از اوراد و اذکاری که داشت باز نماند تا آنکه امیر تیمور بوثاق شیخ در آمده سلام کرد بعد از
سلام شیخ بجواب التفات نمود و تکلیف جلوس کرده ابواب جواهر مواعظ و نصایح گشوده گوش هوش او را
بآن درر آبدار و حسن خلق و معاش با خلق الله گرانبار کرد و امیر تیمور سه چیز با خود مقرر ساخته بود که اگر بر جمیع
مکنون خاطر او مطلع گردد دست ارادت در ذیل هدایت آنحضرت استوار سازد و هر سه موافق قرار
داد خاطرش بظهور آمد لهذا دست ارادت بحضرت شیخ داده مستدعای خواهشی نمود که از وی نماید بیان
عالم فقر و معنی را از پادشاهان عالم صورت چه خواهش و چه احتیاج و زخارف و زینتهای دنیای دون را در
راست بازار جوهر گرانبهای معرفت الهی چه رواج چون ضمیر منیرش از امور دنیویه خالی و طبع شریفش از
تعلقات سلسلهٔ خاطر مستغنی بود لب مبارک بهیچ حاجتی نگشود و بعد از مبالغه و الحاح پادشاه طلب
اطلاق اسیران روم را خواهش نمود امیر تیمور التماس قبول بر دیده نهاده باطلاق مجموع اسیران
اسیران حکم کرده و در کوه و اردبیل آنچه ده و قری و مزارع مرغوب از مال حلال خریده وقف حظیرهٔ متبرکه
نموده آن مکان شریف را سبب طلب گردانیده و خراج آن ولایت را بدان سلسلهٔ علیه مسلم داشت و
ازان تاریخ اعقاب و اخلاف آن اسیران که فی الحقیقه آزادکردهای این دودمان مقدس اند در سلک
مریدان و صوفی نهادان این سلسله کرامت نشان منسلک اند من الجمهور چنین مشهور است که امیر تیمور را
با حضرت سلطان صدر الدین موسی اتفاق ملاقات افتاده و مقدمات مذکوره از وی ظهور یافته اما صحیح
آنست که سلطان خواجه علی بود و اگر چه این روایات در کتب تواریخ و حالات مسطور و مشهور این سلسله بطراز
تحریر رسیده اما از غایت شهرت و تواتر و افواه و السنه متجاوزان بر واحدی طومار و نقشه بر خط قدم
موشح با القاب معنوی و علامات مهر امیر تیمور در حصن تسخیر قلعه اندخود مدتی بخازنان در آمده بود بنظر اشرف
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در آمد مقامات علیه و ظهور کرامات حضرت سلطان خواجه علی و بعضی از آن مقامات
در صحیفهٔ مذکوره مسطور بود و بالجمله آن سالک مسالک خداجویی که در هیچ وقت از طواف کعبهٔ مقدس معنوی
و زمان حالش از تهیهٔ ذخیرهٔ کار حق خالی نبود بنابر ثبات قواعد شریعت آنحضرت را شوق یافت کعبه

مقصود در حرکت آورده مسند ارشاد و خدمت روضهٔ مقدسهٔ جنت‌بنا را به ثمرة الفؤاد و درهٔ سیادت
و ولایت سلطان شیخ ابراهیم سپرده با جمعی از اهل حق و ارباب یقین در رجب این سال بعظیم شعائر الله متوجه
حج بیت الله گردیده لبیک اللهم لبیک گویان در راه صدق حق‌پویان قدم بر آن وادی ایمن نهاد و
فرزند سعادتمندش باب مفارقت بر بسته همراه پدر شد و در ذوق طواف رکن و مقام بر آن افزود
او ترک مقاطعت عزیمت سفر خیر اثر مجاز نموده قدم سعی در وادی طلب نهاده منازل و مراحل طی کرده
در حریم حرم زیارت کعبهٔ آمال بعز شرف پای‌بوس رسول الله ملک خصال مشرف گردیده پس در و پدر با بقاع متبرکه
بنا سنگ حج قیام نموده و از آنجا بقدس شریف مشرف شده و در آن مقام ملک احترام زیارت ارواح انبیا
و طواف مسجد اقصی فایز گردیدند در آن مقام متبرک مزاج شریف سلطان خواجه علی از منهج اعتدال طبیعی
منحرف گشته تهیهٔ اسباب سفر آخرت پرداخت و زمام ناقهٔ ارشاد را بکف کفایت فرزند جهان‌پناه
نهاده رفیقان آن سفر خیر اثر را وداع کرده و نقد حیات را بعالم قدس سپرده پسر نیک اختر
لوازم تجهیز و تکفین پدر پرداخته آن جسد مطهر را در آن ارض مقدس مدفون ساخت و باز مره بعدا
و رفیقان از آن سفر میمنت اثر عود نموده دار الارشاد اردبیل از یمن مقدم همایونش سرسبزی افزا
نهاد شعبان خاندان صفوی دیده مدار فرخنده آثارش روشن ساخته زبان حالشان بدین مقال گویا
گشت ؎ اگر رفت آن سرو از جویبار • تو باشی کمیتی زوی یادگار • دل دوستان از رخت شاد باد
بنای خرد از تو آباد باد سلطان شیخ ابراهیم در میانهٔ اجداد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بشیخ شاه اشتهار
دارد و بمضمون صدق مشحون واتبعت ملة آبائی ابراهیم بدستور آبا و اجداد بر مسند ارشاد تکیه زده
طالبان طریق قویم را بمنهاج مستقیم شریعت و دین پروری دلالت می‌نمود و خلفا و احباب باطراف و
اکناف فرستاده در اندک زمانی درگاه سدره اشتباهش مرجع اقاصی و ادانی گشت خلایق تراب عتبهٔ
علیه‌اش را کحل الجواهر دیدهٔ اعتبار دانسته از ازدحام ارباب ارادت طایفان حریم عرش نشان را از حضور
اقدس مجال بار نبود و شأن معالی نشانش روز بروز ارتفاع یافته احدی از مردم آن ولایات را از فرمان
و احباب الا عاش مجال تخلف محال می‌نمود و از فواضل انعام و اکرامش فقرا و محتاجان علی العموم سالکان

آن

آن دیار بهره‌ور میگشتند مطبخ معموره‌اش مملو از ظروف و اوانی سیم و زر و در بخشش و احسان از آبا
و اجداد برتر اطوار حمیده‌اش شاهانه و شمایل پسندیده‌اش پادشاهانه بود و از آنجا که شیوهٔ گردون
دون است ذات همایونش را با برادر مختلعه مضمون گشت زمانه بساط شادمانی از آن سلسله درچید
و عرض مرض متمادی گردیده آفتاب عمرش بسایهٔ زوال افتاد و بارقهٔ اجلش بر خرمن هستیش پرتو انداخته
دید و از سود و زیان حیات و ممات درپوشید متاع ارتحال برنگ راحلهٔ رضیه انجان عزم دار گشت
و ارباب اخلاص و صنوبران آن حضرت علیه گرد و مناص را جمع آورده ایشان را از واقعهٔ ناگزیر که گریبان گیر
هر فقیر و برنا و پیر است آگاه گردانید و بعد از موعظه و پند و وصایای ارجمند ایشان را با اطاعت و
انقیاد فرزند مقبول و ماتدش سلطان جنید ترغیب نموده ولی عهد و جانشین خود گردانید بمعارف
ملتمس از بارهٔ او گردیده هذا ما عهدنا الیکم والعهدة فی الدین علیکم بعد از تقدیم وصیت روح شریفش بجوار
مغفرت رب الغفور پیوست و حضرت سلطان جنید مراسم تکفین و تجهیز قیام نموده در جوار آبای عظام
مدفون ساخت سلطان جنید شهبازی بود بلند پرواز و خسروی گردون فراز بدری از آسمان
فتوت و ارشاد درخشنده و آفتابی از سپهر جلالت ظاهر و باطن طالع گردیده چون بر مسند سروری
و سریر دین پروری تمکن گردید خلایق را بعلم ارشاد و دین پناهی که منجر از داعیهٔ سلطنت و پادشاهی
بود آگاهی داد و ارباب ارادت از اطراف و جوانب روی اخلاص بعتبهٔ علیه‌اش آورده رکن اعظم
ارشادش تحریص ارباب ارادت بغزو و جهاد کفار نابکار بود و روز بروز اسباب حشمتش می‌افزود
و جمیع ارباب ارادت و اخلاص زیاده ترکش میرزا جهان شاه ترکمان که پادشاه زمان و فرمانفرمای
عراقین و آذربایجان بود و شمه از سلک جمعیت و انتظام اسباب حشمت و مکنت سلطان جنید را شنوده
با آنحضرت بد سلطه گردیده از زوال ملک و دولت خود ترسیده از بیم بد نامی محاربه با آنحضرت اتفاق
نمیداشت مکر را کسان بخدمت آنحضرت فرستاده پیغام نموده صریح خاطرشان گردید که از مرکز دولت اگر بحرکت
رای شریفش اقتضا نماید سفر کند آنحضرت توجه جانب دیار بکر را اصلح وقت دانسته عزیمت آن طرف
نموده از هواخواهان و دودمان صفویه و صوفیان صافیه کثیر فوج فوج ملازم خدمت گشته در سلک

سعادت اشتمالش مجتمع گشته تا درکمال شکوه و جلال در حسن کیفیت نزول اجلال نمود و در آن وقت والی [illegible]
ولایت دیاربکر امیر کبیر ابو النصر حسن بیک آق قوینلو بود که اطاعت میرزا جهانشاه نمی‌نمود و میان ایشان
ابواب مخاصمت و عناد مفتوح و طریق آمد شد مسدود بود از قدوم موکب مسعود سلطان جنید اظهار
مسرت و شادمانی نموده آنحضرت را بتقدیم و اعزاز احترام استقبال کرده امرا و اعیان صوفیه را هر یک
مقامی مناسب تعیین نموده مقدم گرامی او را از امارات دولت و اقبال انگاشته فیما بین موانست و اتحاد
تمام روی نموده و بالآخره حقوق صحبت و دوستی بمصاهره و کدخدایی انجامید همشیره اعیانه خود خدیجه بیگم را
با آنحضرت در عقد ازدواج درآورده بدین صلت کوس دولت خود را بلند آوازه ساخت سلطان
جنید مدتی دران دیار توقف نموده هوای حب الوطن من الایمان از خاطر خطیرش سر زده و از امیر حسن بیگ
دستوری خواسته در اندک روزی دار الارشاد را از فر قدوم همایونش غیرت افزای ارم ذات العماد التی
لم یخلق مثلها فی البلاد گردانیده دیده نظارگیان از مطالعه جمال جهان آرایش روشنی پذیرفت دیگر
باره نایره حقد و حسد که در کانون درون میرزا جهانشاه بود اشتعال پذیرفته توهمی کرد و آنحضرت از
وصلت و ارتباط امیر حسن بیگ متاثر گشته در کار سلطان جنید فکرهای ناصواب می‌نمود تا آنحضرت از
کید و غدر او آگاه گشته قاصدان بسیر بطلب ارباب ارادت فرستاده و بخیال سلطنت لوای دولت
افراخته ثواب غزا و جهاد مطمح نظر ساخته با موازی ده هزار کس از غزاة صوفیه بداعیه غزای چرکس عزیمت
شروان در حرکت آمده در فتوحات امینی مذکور است که بداعیه محاربه شروانشاه و تسخیر ملک شروان
روانه آن صوب گردید علی ای التقدیرین والی ولایت شروان سلطان خلیل باغوای طاغیان طبرسران
کوس مخالفت سلطان جنید کوفته مانع رفتن او بجانب چرکس گردید و لشکر رزم آزمای جمع آورده بمقابله
و مقاتله او شتافت و در برابر سپاه ظفر پناه صف آرای گشته مستعد جنگ و پیکار گردید و از طرف غزاة صوفیه
که جان بخشی در راه مرشد کامل ادنی مراتب بندگی (?) شد در موکب همایونش صف قتال آراسته
آتش حرب مشتعل گردید تیغ یمانی سرافشانی آغاز نهاده عقابان تیر بقصد جان پلنگ مردان در پرواز آمدند
نازیان جان نثار دفع شر اشرار که فی الحقیقه دفع صائل بود واجب شمرده بقدر طاقت و توان

کوشش

کوشش می‌نمودند سلطان جنید دران معرکه بمباشرت حرب گشته ه بر آیین سلطان دلدل سوار ° بهر حمله از جمع آن خاکسار ° زالماس گون شعله تابناک ° فکنده گروهی برین تیره خاک ° چون
شهادت آنحضرت بلوح قضا ثبت شده بود لشکریان شیروانشاه آنحضرت را کالاحاطه بالبدر در میان
گرفته مرکب جهانپیمایش را از پای درآوردند آنحضرت درهمین کارزار از دست ساقی حادثه شربت
شهادت نوشید از اتباع آنحضرت جمعی پای ثبات در معرکه استوار داشته از خون شهادت سرخ روی گشتند
و برخی حدیث الفرار مما لا یطاق برخوانده راه هزیمت پیمودند در فتوحات امینی آورده که صوفیان خادمان
صفوی نعش شریف آن سلطان سریر هدایت را بدار الارشاد آورده در روضه مقدسه مدفون ساختند
و آنچه این حقیر معلوم گشته و از خدمه آستانه استماع نموده است که نعش شریف آن سلطان را جمعی از مردم
طبرسران که همیشه هواخواه این سلسله علیه بودند از جنگگاه بیرون برده در قریه قوریان از اعمال قبه
قلبان در محل مناسبی مدفون ساختند و اکنون آن مقام شریف مهبط انوار فیض و رحمت و مطاف مردم
آن ولایت است و مولف حبیب السیر مدفن شریف آنحضرت را تصریح نکرده و چه می‌شاید که بنابر مصلحت وقت بیم
اعدا در کتمان آن کوشیده مدفن آنحضرت را در آن وقت مخفی داشته باشد و آنکه تا الان من المجهور
در پرده خفا مستور مانده باشد القصه بعد از واقعه سلطان جنید فرزند نجابت پیوندش سلطان حیدر بر
ولایت و مسند نشین بارگاه هدایت سلطان حیدر روح الله روحه اسلافه طول الله عمر اخلافه که همشیره‌زاده
امیر کبیر حسن بیگ بود قائم مقام پدر عالیجاه گردید تاریخ شهادت سلطان جنید را در تاریخ جهان آرا
و دیگری از مستحضرین متجاوز از سنتین و ثمانمائه نوشته‌اند سلطان حیدر آفتابی بود از برج ولایت طلوع نموده
و دری از صدف بحر سلطنت بکنار آمده شکوه و رضایش احیای سنن آبا و اجداد و مکنون خاطرش نقش فرمان
روایی بلاد و عباد و پادشاه مرحوم حسن پادشاه که بنیروی اقبال میرزا جهانشاه را از پای درآورده بر مسند
فرمانروایی تمکن داشت با آن مهر سپهر ولایت سروری بمقام اخلاص مودت درآمده خواست که سلسله
پیوند خود را با این دودمان تازه و استحکام داده صبیه صلبیه خود حلیمه بیگی آغا مشهور بعلمشاه بیگم را بحباله
او درآورده و آن زهره زهرای برج عفت را با مشتری اوج سعادت قرین گردانید و آنحضرت مشار الیه را

معارج دولت و سروری صعود نمود و حقی الله دام عتبه علیه اش محل اجتماع خواص و عوام بود و از رؤیای صالحه
شبی در خواب دید که او را آسمان عالم غیب مأمور گردانیدند که تاج دوازده ترک که علامت اثنی عشریست
از سقرلاط قرمزی ترتیب داده تارک اتباع خود را بآن افسر اقبال بیاراید سلطان حیدر از شاهد این
خواب کلاه شادمانی بر تارک سر افکنده طاقیه ترکمانی را که متعارف آن زمان بود بتاج دوازده ترک حیدری تبدیل
نمود و اتباع کرامش اقتدا بآنحضرت کرده تمامی منسوبان این خاندان بدین افسر گرامی از سایر الناس امتیاز
یافتند و بدین جهت آن طبقه عالیشان بقزلباش اشتهار یافت بالجمله آنحضرت را روز بروز اسباب
حشمت و تمکن زیاده تر گشت و هجوم ارباب اخلاص بر درگاه سپهر مدارش بیشتر شد و عموم خلایق از عموم
انعام افضالش بهره ور تا آنکه جامع سلطنت صوری و معنوی گشته بالجمله بدستور مشایخ و اهل الله سالک
طریق ارشاد و دین پروری بود تا بین سلاطین مسندآرای سروری بود و امیر کبیر حسن پادشاه کل
مواد با ملازمان عتبه اقبال حیدری ترکمان فایق و داد سلوک نمود و اصلا با مریدی که مکروه و شریف خواهرزاده
و داماد باشد رضا نمیداد چون ایامی در دولت کامرانی گذرانید نهال اقبالش طوبی مثال سر اوج کمال
افراخت و امیر حسن بیک متوجه که مولانا ابوبکر طهرانی مؤلف تاریخ احوال سلاطین ترکمان بتفصیل نوشته
تخت سلطنت را وداع نمود و سلطان خلیل پسرش و بعد از او سلطان یعقوب که پسر خال آنحضرت بود
بر رونق دلخواه مشاهده می نمود با امرا صوفیه و هواخواهان سلسله صفویه مشورت نموده رای جهان آرایش
بیورش جانب داغستان که ساکنانش از جمله ایمان عاری و سالک طریق جهل و ضلال بودند بغزای کفره
چرکس قرار یافته قاصدان [illegible] باجتماع صوفیان صافی نهاد و ملازمان نیکو سریرت با کمال اعتقاد دل بر ساده
و مجاهدان اخلاص گزین فوج فوج پیرامن سرادقات عزت و جلالش جمع گشته حلقه ای بستند و با اسلحه و یراق خاص
آمدند و آنحضرت لوای توجه بجانب مقصد افراخته از دهام خیول آوازه عبور آن لشکر صف در زلزال در میان
ثبات و قرار شیروانشاه بن سلطان خلیل انداخته مقرر آنکه سلطان حیدر طالب خون پدر و قاصد ولایت
شیروان خواهد بود و مقتضای الحب یتوارث و البغض یتوارث با آنحضرت در مقام کید و نفاق درآمده چون مقاومت
با آن لشکر خونخوار از حیز قدرت و توش بیرون بود قاصدان صبارفتار متعاقب یکدیگر بخدمت سلطان یعقوب

که داماد

که داماد شیروانشاه بود فرستاده اعلام داد که اگرچه سلطان حیدر بنا بر اغوای غزای چرکس [illegible] و الحال
که چون بحدود دربند و طبرسران رسید عطف عنان بجانب شیروان نموده لوای ملکستانی افراخته والیوم
که مملکتی در تحت تصرف ندارد لشکری قوی جمع آورده ساحت این ولایات از آب شکوه اقبالش [illegible]
مالک مملکتی چنین گردد و بدین مختصر ولایات قناعت ننموده ابواب ملکستانی بر روی آرزوی خویش گشاده ترک خواهد
گفت سلطان یعقوب که با آن مهر سپهر سروری در مقام عذر و نفاق بود و قطع صله رحم جایز داشته تخم
بدنامی دنیا و خذلان آخرت در ضمیر خصومت تاثیرش کاشته سلطان یحیی اغلی را با چهار هزار سوار جهت مشاهده و
ورود ترکمان بامداد شیروانشاه فرستاده شیروانشاه بود دو کومک سلطان یعقوب مستظهر گشته از جدود
شماخی اجتماع عظیم از عساکر شیروان و ترکمان شد اما سلطان حیدر با غازیان عزائمه طلاء [illegible]
از راه شکی که شمال رویه شیروان است بدان بلاد درآمده عبور لشکر ظفر اثر بپای قلعه دربند افتاد و آن بسهرت
از بلاد معموره جهان بباب الابواب مشهور و قلعه اش حصنی است سپهر اساس سد سکندر با ثبات و
استحکام معروف و بر السنه و افواه مذکور بهر برجی از بروج فلک را برو پاسبانانش با ساکنان ملأ اعلی
همزبان همرازی [illegible] گرفته دست تعرض با جاد و احبار [illegible] مذکوره اشتمال آن فرقه ضلال بر
دست همت آن صاحب اقبال لازم گشته غازیان نامور آن شهره قلعه مامور ساخت ارباب جلادت
روی همت بتسخیر حصار آورده و در اندک فرصتی تزلزل در ارکان آن حصن حصین انداخته فتح و تسخیرش عنقریب
میسر پذیر بود که از هواخواهان دودمان حیدری قراپیری جار که بر ساقه لشکر بود از عقب رسیده خبر آورد
که فوجی از لشکر ترکمان از آب گذشته و شیروانشاه با عساکر شیروان با ایشان ملحق گردیده داعیه محاربه
لشکر منصور دارند متعاقب یکدیگر خبر ورود آن گروه شقاوت اثر رسید و سلطان دین پرور بالضروره
از پای قلعه برخاسته آماده پیکار آن فرقه نابکار گردید القصه از حدود طبرسران در موضعی از نواحی
طبرسران آن دو لشکر خونخوار بیکدیگر رسیده از جانبین تعبیه سپاه پرداخته صف قتال آراستند آتش
حرب بنوعی مشتعل گشت که خرمن عمر بسیاری از دوست و دشمن سوخته گردید در آن دشت پر محنت
هولناک • ز رایحت خون و ز لشکر بخاک • دم تیغ چون شعله آتش فشان • سنانها ز زخم یلان خونچکان

از نظر طبقه صوفیه دست از جان شیرین شسته روی از شعله سیف و سنان نمی تافتند و از اطراف لشکر
شیروان و ترکمان در دفع آن جماعه شجاعان کوشیده فدائی ار بقلع و قمع می شتافتند مجملا حربی در صورت
که در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته در اثنای گیر و دار سلیمان بیگ چپنی با فوجی از دلیران معرکه کارزار بمقابله آن
سلطان سرافراز در آمده مقصد آن سرور گردید سلطان حیدر بنفس نفیس مباشر حرب آن بد اختر گشته بنوک سنان
آن بدگوهر را از پشت نکاور بر زمین انداخته با خاک تیره برابر کرد و داور استاخته کرم جبلی اقتضای آن کرد که از
خون او در گذرد لاجرم بمال اقتدار الکفا نموده از قتل او در گذشت و او بار دیگر سوار گردید ملازمان رکاب
اقدس از سبب آن عطوفت جان بخشی سوال نمودند آنحضرت فرمودند که هنوز اجل او نرسیده و آفتاب
عمر من بسر حد زوال رسیده و درین معرکه شربت شهادت خواهم نوشید و چون حکمت روز ازل بتقدیر لم یزل
تدبیر را چاره نمیت العقد چون هنوز طلوع آفتاب دولت این خاندان از مطلع ابدی مقرر بود در اثنای جنگ و جدال
تیری جانگزا از شست قضا بجسد صفاجسد بمقتل آن شهسوار عرصه وغا رسیده کارگر آمد و از وقوع این حادثه عظمی یاران
دست از کارزار و کار از دست رفته لوای دولت آن طبقه که مدتی بود افتلا افراخته شده بود بحضیض ذلت
افتاد و بسیاری از صوفیان جان نثار آن دودمان کرامت نشان در رکاب اقدس آن سرور از آسمان دین
روزی از دست ساقی اجل باده ناخوشگوار ممات نوشیده بنحو دانه مصابیح خاک جسته در فتوحات امینی
آورده که تحقیق این اخبار را فقیر نموده خاقان سلیمان شان از بعضی غازیان مثل حسین بیگ لله و قرخ
آقا و جمعی دیگر که در آن جنگ گاه حاضر بودند استماع نموده و از اقوال ایشان نوشته الحاصل صوفیان
خاندان صفویه جسد مبارک آن خلاصه اولاد خیر البشر را در طبرسران دفن کردند و در نوبت ثانی که خاقان
سلیمان شان بجهت دفع شیخشاه بجانب شیروان نهضت فرمودند و مدت ده و سال از واقعه سلطان
حیدر گذشته بود آن نعش مطهر را از آن مکان بیرون آورده به دار الارشاد اردبیل نقل نموده در جوار مرقد
متبرکه اجداد بزرگوار دفن نمودند و این واقعه در شهور سنه ثلث و تسعین و ثمانمایه روی داد رحمة الله علیه و علی
جمیع المجتهدین المجاهدین فی سبیل الرشاد و از آن سرو بوستان فتوت بقول مؤلف حبیب السیر و تاریخ جهان
آرا سه شاهزاده سپهر اختر از بطن علیا صبیه حسن پادشاه در وجود آمده اند که هر یک نهالی بود از گلزار

هرات

هرات و ولایت رسیده و کوکبی از آسمان خلافت درخشیده سلطانعلی میرزا که من الجمهور سلطانعلی پادشاه
اشتهار دارد و اسمعیل میرزا و سید ابراهیم میرزا و بقول حسن بیگ مورخ مؤلف کتاب احسن التواریخ سید
محمود میرزا و سید سلیمان میرزا و سید حسن میرزا و سید داود میرزا اند برادران خاقان سلیمان شان اما
داود و سید ابراهیم را ام میرزا ده قید نموده که در سفر گیلان آن برادران گرامی با خاقان سلیمان شان همراه بودند
و مآل حال هر یک را تو شده و آنچه بر ذره حقیر معلوم گشته آنست که سید محمود میرزا در سالی که اولاد عظام
سلطان حیدر را از قلعه اصطخر شیراز برده بودند فوت شده در دار العلم شیراز مدفون گردید و الحال مزار
سید احمد صفوی مشهور است سید سلیمان میرزا در سالی که خاقان سلیمان شان بخراسان نهضت نموده
بوده به تبریز رفته آغاز فتنه کرد و جمعی بیدولتان بهجوم اخبار اراجیف که از خراسان می آمد بر سر او جمعیت نموده
و اهل تبریز با صوفیان جان نثار اتفاق نموده در میان شهر با او محاربه کرده و آن مجموع رجوم را از یکدیگر متفرق ساخته
او را بقتل آوردند و مآل حال پسران دیگر سوای سلطانعلی پادشاه معلوم نشد و در اوقات واقعه سلیمان
بیگ چپنی بعد از مشاهده فتح و ظفر به تبریز معاودت نمود و سلطان یعقوب توهمی که از خروج و ظهور سلطان
حیدر داشت زایل گردید **ذکر احوال سعادت منوال سلطانعلی پادشاه بن سلطان حیدر و شهادت
آنحضرت بتقدیر خالق اکبر** چون صوفیان سعادت نشان این خاندان که کشورستانان ممالک ارادت و اخلاص اند
حیات و بقای اولاد عالی نژاد آن سلطان دین و داد استماع نمودند طریق ارادت را تقویت و اخلاص نموده
روز بروز بمساعدت بخت فیروز در خطه اردبیل جمع شده با حضرت سلطانعلی پادشاه که بحسب سن و سال
شایسته سریر سلطنت و ارشاد شده بود اظهار عقیدت و تجدید بیعت می نمودند و اسباب جهانگیری آماده
می ساختند ارباب غرض و سعایت سلطان یعقوب را خبر دادند که فرزند ارجمند سلطان حیدر بمسند قایم
مقامی پدر سعادت اثر تمکن دارد و آمد شد طبقه صوفیه انقطاع نمی یابد و عنقریب لوای دولتش ارتفاع عظیم خواهد
یافت سلطان یعقوب از دیدن مسلک حق قرابت و خویشی و از رم همشیره معظمه اش حلیمه بیگم که والده
محترمه شاهزادگان عالیمنزلت و موسوم بعلمشاه بیگم بود محجوب گشته یکی از امرای صاحب شکوه را با گروه
انبوه ترکمان به اردبیل فرستاد که آن دارای بحر کامکار را بدست آورده بقلعه اصطخر فارس برده محبوس نگاه

پرناک حاکم آن دیار بسیار کوشید که دران قلعه روزگار گذرانند ومن جمله دست ارباب ارادت بالجمله علیه وفیه
نقد اکمال دولت ایشان نرسید از نیمچی غافل افتاده بودند که اراده وتقدیر خالق مافوق تدبیر وقدرت خلایقست
ومخزونات عالم غیب عنقریب بحیز ظهور می‌آید وبمضمون قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتعز من
تشاء وتذل من تشاء باری سبحانه وتعالی مملکت بهرکس میخواهد میدهد والحق این عمل از سلطان یعقوب
بسیار ناپسند افتاده وخالی بر رخسار دولت او گردید القصه چون آن طایفه بار دیگر رسیدند سلطان علی
پادشاه صلاح وقت دران دیدند که چندگاه پای بر دامن سعادت وسلامت کشیده با زمانه ناسازگار گرد
لاجرم توکل بر خالق جزو وکل کرده بهمراهی آن گروه انبوه با والده محترمه وبرادران گرامی روی توجه بجانب
اصطخر آورده وصدیق آسا در زندان پر وحشت آرام گرفته بعجایب محنت روزگار بسازگار آمدند
مرد بزندان شرف آرد بدست • یوسف از روی بزندان نشست • واین واقعه در شهور سنه ست
وتسعین وثمانمایه روی داد ومحبان اهالی آن قلعه مدتی از وجود شریفشان کحل الجواهر دیده اعتبار وعرصه آن
زمین از نهال اقبالشان خلد برین گشته از نوادر اتفاقات لفظ خلد برین تاریخ واقعه خبر گردیدن آن
آری قطره ابر نیسانی از پایه رفعت آسمانی تنزل نموده محبوس ظلمتکده صدف گردد در التاج
تارک شهریاران عرصه آفاق شود وهیچکس را بی سرزنش خار گوشه دستار پادشاهان ذوی الاقتدار
نشد ونظایر این حکایات آزموده وشیمه این روایات براستی چهره نموده وصورت حال همایون فال
حضرت خاقان سلیمان شان ابو المظفر شاه اسمعیل بهادر خانست که در صغر سن واوان طفولیت
یوسف مثال دران زندان پر ملال قرین مانده وکلال کرده بعاقبت بحکم وآتیناه الملک برآمده
دراندک فرصتی ابواب حشمت وکامرانی بر روی اولیای دولتش گشاد وکلت القصه منصور بیگ پرناک فرمان
در پرکشتن آن شاهزادها را نهان خلاف او در قلعه حابس اوامر از روی عقیدت واخلاص پیش آمده وخدمت
آن مخدومزادگان عالیمنزلت را بر ذمه طاعت خود واجب شمرده در کل مواد رضاجوی خاطر شریف ایشان
بود وچون چندگاه شاهزادگان عالی گهر چون در ارغوان درجوف صدف قلعه متواری گشته بتجربه روزگار
مهذب از زمانه پرورش می‌یافتند وسلطان یعقوب را از شامت این بی‌حرمتی تحمل حیاتش بعد از اجل از

پای درآمده درسلطان بود قراباغ رخت هستی بمنزل عاقبت کشیده وهمچنانچه در کتب تواریخ مسطورست
امرا ترکمان دو گروه شده جمعی سلطنت مسیح میرزا برادرش وبرخی پادشاهی بایسنقر ولدش اتفاق
نموده مین الفریقین مهم بمحاربه انجامید وبایسنقریان غالب آمده مسیح میرزا در معرکه کشته شده میرزا بایسنقر
بر تخت سلطنت جلوس نموده رستم میرزا ابن مقصود میرزا ابن پادشاه مرحوم امیر حسن بیگ را بجهت
آنکه موافقت اصحاب عدم اعتبار نموده بود در سلک مسیح میرزاییان منسلک شده بود بعد از قتل او گرفتار شده
بقلعه النجق فرستاده به فرق سیدی علی کوتوال قلعه سپردند وچون چندگاه از سلطنت بایسنقر گذشت ایبه
سلطان بجد در قلعه النجق رفته فرق سیدی علی را بلطایف الحیل فریفته با خود متفق ساخت ورستم میرزا را
بیرون آورده پادشاهی اعتبار نموده وجمعی کثیر از مغلوبان معرکه قراباغ واحاد الناس بر ایشان جمعیت
نموده روی بتبریز بمحاربه بایسنقر راه جدیمت ساخته یکبار ره دارس آمده لشکر اقامت انداخته
میرزا بایسنقر بجهت دفع فتنه رستم میرزا از تبریز بیرون آمده وچون بهم رسیدند بر کس ابقاولی فرستاده
راه بیوفایی نموده ومیرزا رستم پیوسته رفته رفته تفرقه بعموم سپاه او راه یافته اردوی میرزا بایسنقر
بنوعی بهم برآمد که از عهده ضبط آن بیرون نتوانست آمد بالضروره احمال واثقال اساس پادشاهی جا گذاشته
با معدودی از خدمتکاران روی بوادی فرار آورده از راه ایروان رواجه دواغ بشیروان رفته شیروانشاه که خال او
بود پیوست ومیرزا رستم کامیاب دولت گشته مظفر ومنصور به تبریز آمده بر تخت سلطنت نشست وامرا ارکان
همه را غاشیه الطاعت بدوش افکنده داد کامیابی مدارای سپاه ورعایت رعیت پرداخت اما شیروانشاه
بمدد واسعاد خواهرزاده وداماد کمر همت بسته اسباب سلطنت میرزا بایسنقر را سرانجام میداد ومیرزا رستم
ترقی کار میرزا بایسنقر افتاده در دفع ورفع او با امرا وارکان دولت اندیشی مشورت نمود آخر الامر بمصلحت
یکی از ایشان قرار داده که آن کوکب درخشان آسمان خلافت را از قلعه اصطخر بیرون آورده لوای شوکت
سلطنت علی میرزا که سزاوار سروری وسرداریست ترمیت پادشاه بلند گردانند وبجهت دفع فتنه بایسنقر مصلحت
خون جد وپدر بصوب شیروان فرستند که اگر غالب گردد واگر مغلوب بهردو صورت مطلوب ظاهری وباطنی او
حاصل بوده دو میمنت ظاهر اقرابت وخویشی در رضاجوی عمه محترمه خود را واسیله ساخته با حضار شاهزادگان

حکم کرد سلطانعلی پادشاه در سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه که مدت اقامتش در قلعه اصطخر بچهار سال و نیم رسیده
بود روی براه آورده در کمال عزت و جاه بتبریز رسید و رستم پادشاه آنحضرت را در آغوش مهربانی کشیده
در اعتلا رفعت شان او اهتمام نمود و شیعیان مخلصان این دودمان قدسی نشان که در زوایای خمول
و ناکامی خزیده بودند روی به بستان سعادت استیناس آوردند و روز بروز سلک جمعیت آن گروه حقیقت
گزین از دیاد انتظام می پذیرفت در این اثنا خبر ورود میرزا بایسنقر با لشکر شروان بسمت آذربایجان
مسموع امیرزاده رستم گشته سلطانعلی پادشاه را با ایبه سلطان و فوجی از عساکر ترکمان بمدافعه بایسنقر و
شروانیان فرستاد و ایشان یکبار آب ارس رسیده خیمه اقامت نصب نمودند و از هر دو طرف کنار آب را
جسر بسته راه آمد شد هر بر یکدیگر مسدود نمودند و صورت فتحی از هیچ طرف چهره نمی گشود و از جانبین از (?)
طول اقامت بستوه آمده بایسنقر بشروان معاودت نمود و سلطانعلی پادشاه و ایبه سلطان بتبریز آمدند
در خلال این حال کوسه حاجی باینذر حاکم اصفهان با امیرزاده رستم در مقام خلاف و عصیان درآمده خطبه
دولت بنام بایسنقر خواند همین باعث آن شد که دیگرباره بایسنقر عزیمت جانب آذربایجان نمود و با لشکر
بیشمار بآن دیار آمد و امیرزاده رستم بار دیگر بسپهسالاری سلطانعلی میرزا را با ایبه سلطان و
فوجی از عساکر صوفیه و ترکمان بمقابله او فرستاده در حدود اهر و مشکین آن دو لشکر چشم کین بیکدیگر
رسیده من الفریقین معرکه رزم گرم گردید بیمن مقدم آن سلطان سریر هدایت بایسنقریان مغلوب گشته
در این معرکه بایسنقر بقتل رسید و سلطانعلی میرزا مظفر و منصور در کمال عظمت و اقتدار بتبریز آمد و امیرزاده
رستم لوازم محمدت و تواضعات دوستانه بظهور آورده آنحضرت را در غایت اعزاز و احترام بجانب اردبیل
فرستاد و آن مهر آسمان دین پروری در آن خلد فردوس نشان بدستور آبا و اجداد بر سریر هدایت و ارشاد
متمکن گشته ارباب ارادت آتش حقد و حسد در کانون رستم میرزا افروخته آنحضرت را با برادران بتبریز
آورد اگرچه رعایت جانب ظاهر می نمود اما جاسوسان گماشته بود که از ایشان خبردار بوده نگذارند که طبقه
صوفیه بخدمت ایشان راه تردد داشته باشند و صوفیه و ارباب اعتقاد همچنان روی ارادت بآستان
سدره مکان آورده در خفیه تردد می کردند و نقد اخلاص خود را در آن آستانه بر محک امتحان میزدند میرزا

رستم از معنی آگاه گشته در کار او و اولاد سلطان حیدر متفکر گردید عاقبت آن خطا اندیش بدفع آنحضرت جازم
گردید شخصی از اصحاب مجلس رستم میرزا آنحضرت را از کید و غدر پادشاه آگاه کرد چون پرتو این داعیه
واهیه بر مشکوة ضمیر انور تافت بمضمون الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین بشب هنگام از تبریز سوار شده راه
اردبیل پیش گرفت امیرزاده رستم ایبه سلطان را با چهار هزار سوار بتعاقب آن سلطان عالی مقدار فرستاد و
در حوالی شماسبی که موضعی است از مواضع قریه شهر اردبیل بآنحضرت رسیدند گویند در آنوقت عدد ملازمان موکب
اقبال سلطانعلی میرزا زیاده از هفتصد نبود با آن فوج قلیل مقابله آن فئه کثیره با وجود دلیری نمود و جمعی از دولتخواهان
آنحضرت را از قتال مانع آمده چاره جوئی گشته آنحضرت چون منور بولایت صورت شهادت خود را در آیینه
تقدیر مشاهده نموده بود صوفیان و هواخواهان دودمان صفوی را جمع آورده از شهادت خود در آن معرکه
خبر داده برادر نیک اختر فرخنده سیر اعنی خاقان سلیمان شان را که انوار جهانداری از ناصیه همایونش
مید رخشید ولیعهد و قائم مقام گردانید و رموز و اسراری که در وقت ارشاد و شیوه و شعار مرشدان این
خاندان است بنوعی که از پدر عالی مقدار و اجداد نامدار میراث یافته بود در خاطر خطیرش ودیعت نهاد
و تاج مبارک خود را بر سر آنحضرت نهاده و او را بمعتمدان سپرده سفارشات بلیغ نمود و بر زبان الهام بیان
گذرانید که چراغ دولت دودمان مرتضوی از او روشن گشته عنقریب پاسجه لوای آسمان ولیش ارتفاع عظیم خواهد
یافت و پرتو عدالتش بمفارق عالمیان خواهد تافت بعد از اتمام وصیت قدم در معرکه کارزار نهاد و هر چه
بر زبان صدق بیانش گذشته بود بمخالفان غالب آمده آنحضرت شربت شهادت نوشید بعد از وقوع
واقعه جانسوز تفرقه میان ارباب عقیدت راه یافته هر کس بجائی پراگنده شد حسین بیک لله شاملو
و خلیفه الخلفا که در آن وقت بخادم بیک اشتهار داشت و دده بیک نعش مطهر آنحضرت را بدار الارشاد
آورده در حظیره متبرکه منوره صفویه مدفون ساختند رحمة الله علیه و این واقعه عظیمه بقول مولف جهان آرا
در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه که پنج سال از شهادت سلطان حیدر گذشته بود روی داده اما حسن
بیک مورخ شهادت سلطانعلی میرزا را در طی قضایا سنه تسع (?) نوشته که هفت سال بعد از شهادت
سلطان حیدر بوده باشد العلم عند الله تعالی

ذکر احوال خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل بهادرخان

اسکنه الله تعالی فی فرادیس الجنان و بیان جهانگشائی و شرح ظهور آن حضرت علیین مکان نغمه پردازان
بزم دلگشای معرکه آرایان رزم سخن سرای زمزمه نادره کار اقبال و طلیعه ظهور و خروج پادشاه ستوده
سیر حمیده فعال صف آرای معرکه کشورگشائی مرحله پیمای بادیه جویای انجمن افروز بزم اقبال آفتاب
جهان آرای آسمان جاه و طلایه جام جهان نمای دولت حیدری آیینه روی نمای مذهب حق اثنا عشری
سلطان سلاطین نشان تختگیر ممالک کیان یعنی خاقان سلیمان شان دامن ترا بپرورده الله
و آثار شجاعت و رزم آزمای و اخبار جهانگیری و کشورگشائی آن شهریار والا گهر مرتضوی خصال را
در انجمن حدوث آرای مدین لفظ گذارش داده که بعد از واقعه شهادت برادر صفوت نهاد و تسلط
ارباب بغی و عناد صوفیان پاک اعتقاد آن دری برج ولایت را که ولیعهد برادر نامدار بود کوشیده
و پنهان بشهر آورده بودند هر چند روز در محلی برسم اختفا نگاه میداشتند بعد از چهل روز آن طبقه
عقیدت گزین از بیم کید خصما و اضداد در اردبیل توقف صلاح ندیده با والده محترمه اش مشورت نموده
توجه جانب گیلان از انصلاح وقت انسب و اقرب یافتند و آن عفیفه راضی بمفارقت فرزندان گرامی گشته
در همان ایام اعیان صوفیه خصوصاً حسین بیگ لله شاملو و خادم بیگ طالش که آخر بخلیفة الخلفا ملقب
شده و ابدال بیگ دده ذوالقدر و غیرهم هر دو برادر نامدار را برداشته با دو سه نفر از ملازمان کماش
روانه گیلان شدند و بنوعی که در کتب معتبره خصوصاً حبیب السیر مسطور است بولایت گیلان در آمده چندی در
رشت توقف نموده امیره اسحق والی آنجا خدمات بتقدیم رسانیده بعد از آن در رشت اقامت نموده
از آنجا بخطه لاهیجان ازین قدوم بهجت لزوم آن نورسان باغ جنان غیرت افزای روضه رضوان گردید
کارکیا میرزا علی والی آن ولایت که از دودمان سیادت بعظم شأن و رفعت مکان از سایر ولات گیلان
مفرد و ممتاز و بحسب و نسب ستوده و حمیده و بحسن خلق و اطوار زکیه موصوف و پسندیده بود مقدم شریف
آن نوباوه بوستان جلالت و برادر گرامیش سید ابراهیم را بقدوم اعزاز و احترام تلقی نموده لوازم تعظیمات
مخلصانه و مراسم مهمانی مهربانانه بظهور آورد و سید ابراهیم برادر آنحضرت را شوق ملاقات والده غالب آمد
چون بدرویشی و درویش نهادی متصف بود و طاقیه ترکمانی بر سر نهاده بجانب اردبیل بازگشت و آنحضرت

با قلیلی از خدمتگاران جان سپار در آن ولایت رحل اقامت انداخته منتظر لطیفه غیبی نشسته و در آن وقت
سن شریف آنحضرت زیاده از هفت سال نبود چه ولادت آنحضرت در روز سه شنبه بیست و پنجم شهر رجب
سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه که ده سال از فوت حسن پادشاه گذشته بود بطالع عقرب روی داده و لفظ
نیز شاه اسمعیل تاریخ است اگرچه صغیرالسن بود اما در فهم و فراست آیتی و در عقل و جوهر دانش علامتی بود در
مبادی حال آیین جهانداری از ناصیه احوالش ظاهر و فر ایزدی از جبین مبینش باهر و در همه مقام و نکته
سنجیده بخاطر رسیده یکی آنکه چون در سرشت آلهی قرار گرفته بود که طبقه قزلباش مریدان خاندان عرش
نشان صفویه صاحب دولت گردند حروف قزلباش و دولت در عدد یکسان است دیگر آنکه چون
ابتدای دولت قزلباش و آغاز نشو و نمای این از وجود شریف حضرت خاقان سلیمان شأن است
حروف مدد و دولت قزلباش در عدد موافق تاریخ ولادت آنحضرت است و لهذا طبقه صوفیه سیما
ملازمان موکب عالی که آن نهال چمن آرای خلافت را از زلال حسن اعتقاد پرورش میدادند بالهام غیبی
نسبت والای شاهی موسوم ساخته باوجود صغر سن عقیده درست و ارادت شامل در شان کامل پادشاه
میخواندند و بقول مشهور تا مدت شش سال و نیم در گیلان توقف نموده بعضی اوقات در رشت و اکثر در خطه
لاهیجان روز گذرانیده نزد مولانا شمس الدین لاهیجی قرائت قرآن مجید فرموده کارکیا میرزا علی
کارکیا سلطان حسن برادرش متکفل خدمت بودند من الجمهور مشهور است و در تاریخ جهان آرا مسطور که
در اوایل حال بکرات از جانب الیمرزاده رستم پادشاه ترکمان کسان بطلب آن در گرانمایه دریای
بختیاری بگیلان آمدند و کارکیا میرزا علی بمعاذیر و لطایف الحیل متمسک جسته فرستادگان را باز گردانید
اما حسن بیگ مورخ این نیکو خدمتی را بامیره مظفر والی تولم با داسناد نموده که در اوایل حال بتولم
تشریف برده بودند هر چند ایبه سلطان از اردبیل کس نزد او فرستاده وعده و وعید نمود او انکار
بودن آنحضرت کرده لوازم اخلاص مرعی و مسلوک میداشت از آنجا روانه گیلان نموده و آنحضرت چنانچه
گذشت در لاهیجان اقامت داشتند تا آنکه فتور باحوال سلاطین زادهای ترکمان اولاد و احفاد
پادشاه مرحوم حسن پادشاه راه یافته بیکدیگر مشغول شدند و چندان شورش و دعوای در میان آن طبقه

وقوع یافت که بمخاصمت دیگری نپرداخته در مدت اقامت آنحضرت آمد شد صوفیان و ارباب ارادت
از درگاه کرامت پناهش خالی نبوده و اوقات بشوق و ناکامی و نشاط شکار مشغولی نموده در سهام و اشکوره
مشرفات آن ولایات سیر میفرمود و همت نقش جهانداری بر لوحه ضمیرش نگاشته شاهین بلند پرواز همت بقصد
صید عقاب مملکت در پرواز می‌آورد • بعزم قوی همتش یار بود • در آن کار بخشش مددکار بود
بخاطر حدیث جهانداریش • ز داور اراده مددکاریش • مدد بودش از آتش ارادهٔ دون
ز روز ازل بود فکرش همین • چون اخبار شورش و بر هم زدگی دولت سلاطین آق قوینلو ترکمان
قرع سمع خاقان سلیمان شان گردید رای جهان آرا اقتضای بیرون آمدن کرد کارکیا میرزا علی صاحب
میر یارانه و ملاحظه و احتیاط و لجوجانه از آن اراده مانع آمده الحاح نمود که هنوز هیچ یک از اسباب دولت
هنگام سلطنت یعنی نواب عالی را جمعیت حاشیه و کثرت اعدا و قلت اعوان و انصار و قوت ظهور
و خروج نرسیده چند گاه دیگر با زمانه سازگاری کرده تا اسباب این مطلب عالی مهیا گردد کارکنان
عالم امید نیکوتر از این سرانجام یابد آنحضرت چند گاه دیگر براعات خاطر کارکیا توقف نمود تا آنگاه در
شهور سنه ست و تسعمایه که میان سلطان مراد بن یعقوب سلطان و میرزا الوند بن یوسف میرزا بن امیر
حسن پادشاه شارع بوده بالاخره مصالحه اتفاق افتاده ممالک ایران میانه برادر و عم زاده انقسام یافت
خاقان سلیمان شان که مدت اقامتش در گیلان به شش سال تمام رسیده بود زیاده از این مصابرت
در حوصله استقلالش نگنجیده باشارت الهام ملهم غیبی بخروج از آن ملک عازم و جازم گشته کارکیا را وداع نموده
با معدودی از خدمتکاران و هواخواهان معتقد که این جانسپار ساعتی که تفاخر کنند بدان انجم
روی توجه بمقصد آورد و کارکیا میرزا علی آنچه دستگاهش از آن بر رسید پیشکش کرده خدمات لایقه بتقدیم
رسانده چند فرسخ مشایعت نموده بر اش سعیدان دولت قاهره را که در ملازمت آن سرور اولی انجمن
اقبال بوده صلاحهای رحیمه نموده در ضمان امان ملک منان روانه مطلب ساخت و چون بطارم رسیده
موازی یکهزار و یا بعضی کس از صوفیان روم و شام و ارباب ارادت در عتبه علیه گرد و ملازمت جمع آمده
بودند و از آنجا بخلخال تشریف برده از خلخال باردبیل رفته سلطان علی بیک چاکرلو حاکم اردبیل بمراسم

ممانعت و مخالفت درآمد بنابر آن خاقان سلیمان شان در آن وقت بنابر قلت سپاه صلاح در ترک
ندیده از آنجا بجانب طوالش رفت اما در آن سال در قرا اوجان از ولایت استاره از هجوم جنود برد
و سرما طرح قشلاق انداخته جماعت طوالش متکفل خدمت گشته و در اول بهار که زمانه چون ریاض امید
هواخواهان دودمان صفوی از ترشحات سحاب الطاف الهی طراوت و خرمی یافت از یورت قشلاق در حرکت
آمده دیگر باره بدار الارشاد اردبیل تشریف آورده بسعادت زیارت روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیا
و مراقد متبرکه آبا عظام فردوس مقام مشرف گشته در آن مکان شریف که محل استجابت دعا و مهبط فیوضات
عالم بالاست حصول مطالب علیا که در باطن حق آگاهش رسوخ داشت از حضرت بی نیاز مسئلت نمود و بعد از
آداب زیارت و مشاهده انوار استجابت دعا بمادر گرامی والده محترمه و برادر سرور گردید بیان تفصیل
وقایع و شرح صادرات احوال همایون فال مختار باعث که آن تایید یافته درگاه ایزدی را در ازمنه دولت
کشورگشایی ایام سلطنت و فرمانروایی روی داده و ابواب فتوحات که مفاتیح نصرت باری حضرت باری
بر روی دولتش گشوده گشته زیاده از حد و عد رقم کشی اللسان و مافوق قدرت مورخان خجسته
نشان است آنچه در کتاب حبیب السیر مرقوم گردیده و حسن بیگ مورخ روملو در احسن التواریخ درج نموده
و میر یحیی سیفی قزوینی در لب التاریخ آورده عشری از اعشار بلکه یکی از هزار است و چون این مختصر گنجایش
تفصیل حالات آن شهریار گیتی ستان ندارد وفقاً للاقتدا تیمنا و تبرکا بذکر مجملی از آنها اختصار میرود که
از مطلب اصلی که بیان وقایع ایام جلوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است باز نماند القصه از ارواح
مقدسه آبا عظام و مشایخ کرام استمداد همت فرموده از دار الارشاد اردبیل متوجه قراباغ شدند و
روز بروز ارباب ارادت باردوی کیهان پوی جمع میشدند و در قراباغ با سلطان حسین بارانی که از تبار
میرزا جهانشاه بوده مدعی خروج و خیال عروج داشت ملاقات نموده و چون آثار کید و غدر از اطوار او
مشاهده نمود از او جدا شده بگوکچه تنگیز تشریف برده تا ارزنجان رفتند و از آنجا تا سه چهار هزار از صوفیان
معتقدان از شام و دیاربکر و سواحل روم باردو آمدند و چاپه میرزا علی آمدند از آن جمله عبدی بیگ شاملو
با سیصد کس و خان محمد استاجلو با جمعی کثیر احرام ملازمت درگاه عالم پناه بسته بسعادت خدمت فایز گردیده

منظور نظر عاطفت گشت و در ازربجان بعد از مشورت و کنگاش عزیمت جانب شروان و انتقام کشیدن
از شروانشاهان در دل انور رسوخ یافته با هفت هزار نفر صوفیه صادق العقیده بجانب شروان در حرکت
آمدند **شرح محاربه خاقان سلیمان شان با فرخ یسار والی شروان و بیان فتح آن ولایت و قضایا آنجا**
چون خاقان سلیمان شان عزم شروان تصمیم داده بسواحل آب کر رسید بیرام بیگ قراماملو را بجهت
تعیین معبر فرستادند و در آنجا بعرض اقدس رسید که شروان شاه از عزیمت آنحضرت آگاه گشته
میگوید که اگر او بشروان آید با او آن رسد که به پدر او رسید از شنیدن این حکایت شعله خشم جهان سوز
نایره زده چون بکنار کر رسیدند در موضعی اولی که معبر پر خوف و خطر بود در آب انداخته صوفیان بصافی
اعتقاد و موافقت نموده بسلامت عبور نمودند و چون بشماخی رسید فرخ یسار والی شروان که بیست
هزار سوار و چندین هزار پیاده همراه داشت در حدود سیلاق جبانی متوجه پیکار گشته در قلعه گلستان
مصاف اتفاق افتاد و بظفر و نصرت اختصاص یافته فرخ یسار به تیغ انتقام غازیان شرنگار با بسیاری
از عظمای شروان و سپاهیان اندیار از پیاده و سوار بدار البوار شتافت کوس سلطنت و شهریاری
آنحضرت در ان دیار بلند آوازه گشته در ان زمستان در محمودآباد شروان طرح قشلاق انداختند
شیخ ابراهیم ملقب بشیخشاه ولد رشید شروان شاه بکشتی در آمده از راه دریا بگیلان رفت و مردم
آن ملک اکثر اطاعت نموده تمامی خزاین و دفاین پادشاهان شروان که در ان بلاد و قلاع بود
بسرکار خاقان سلیمان شان تعلق گرفت مردم بعضی قلاع خصوصاً قلعه باکویه که قلعه ایست که سه طرف
از آن آب دریا احاطه نموده و دست هیچ صاحب شوکتی بدامن خاکریزان نمیرسد و یکطرف که بجانب خشکیست
خندق عمیق یافته فکر عقلا سکران و بنیاد حفر شده در مقام خلاف در آمده آهنگ سرکشی و قلعه داری نمودند
اما عاقبت بنیروی دولت ابد پیوند مفتوح گردید چون بعضی از اهل شروان در قلعه گلستان بودند از آنجا
بپای قلعه آمده آن قلعه سپهر اساس را که از قلاع مشهوره آن ولایت است محاصره فرمودند در اثنای محاصره
سروش عالم غیب آنحضرت را بحب سلطنت پادشاهی آذربایجان مژده داد و در عالم رؤیا اشاره نمود که
صعوه حقیر قابل تصید شهباز بلند پرواز اوج اقبال نیست آنحضرت امرا عظام را طلب فرموده اظهار نمود که

شمار قلعه گلستان مالی ما و تخت آذربایجان چون مریدان خاندان قدس نشان صفوی بر عالم اخلاص پیر
مریدی آنچه بر زبان الهام بیانش میگذشت محض صدق انگاشته شائبه تخلف در ان راه نمیدادند شرف
تخت آذربایجان خلعت شاهی بایوان کیوان رسانیدند در ان تاخیر رسید که امیرزاده الوند با عساکر ترکمان
در نخجوان اقامت نموده جمعی از جنود ترکمان را مقرر نموده که از دو طرف شروان در آمده بمحاربه خاقان سلیمان
شان کمر بندند شعله غیرت در کانون ضمیر منیر آنحضرت زبانه کشیده و یکبارگی از تسخیر قلعه گلستان گذشته بلشکر
سپهیان عالم غیب از پای قلعه برخاسته متوجه آذربایجان شدند **محاربه خاقان سلیمان شان با میرزا الوند ترکمان**
و ظفر یافتن و فتح ایشان در آذربایجان و جلوس ملک ستان میرزا الوند در نخجوان توجه خاقان سلیمان شان را
بجانب آذربایجان استماع نموده امیر عثمان موصلو را با فوجی از سپاه آق قوینلو بمقابله آنحضرت فرستاد
خاقان سلیمان شان بیرام بیگ قاجار و حلواچی اوغلی میر شکار را با گروهی از غازیان جان نثار
بدفع ایشان فرستاد بین الفریقین بهم در غایت صعوبت اتفاق افتاد و ظفر و نصرت قرین حال جنود
اقبال گردیده امیر عثمان با جمعی از امرای ترکمان گرفتار شده بحکم خاقان سلیمان شان بیاسا رسیدند
امیرزاده الوند بعد از استماع انهزام لشکر و گرفتاری امیر عثمان کمر محاربه خاقان سلیمان جهت بعزم
انتقام و دفع صولت آنحضرت با سی هزار کس از جنود ترکمان که در موکب او حاضر بودند بمقابله آنحضرت
شتافت اما از وفور شجاعت و دلاوری خاقان سلیمان شان و فدویت جنود قزلباش که پروانه
وار خود را بر شعله آتش زده از حیات ابدیه السنه بکمال رغبت براس رضای ایشان مستولی
گردیده بود القصه در سرور نخجوان در شهور سنه سبع و تسعمایه بین الفریقین مقابله افتاد و دلاوران لشکر
قزلباش که هفت هزار نفر بودند فدایی وار قدم در معرکه کارزار نهاده داد مردانگی دادند از طرف
تیر جنود ترکمان نقد طاقت و توان کوشش می نمودند اما تایید کردگار ظفر و نصرت اقبال شامل
قرین حال عساکر ظفر مآل گشته امیرزاده الوند مغلوب گردید و بسیاری از اعاظم امرا و اعیان ترکمان
و جنود بیشمار در ان معرکه مقتول گشته غنایم موفور بدست سپاه منصور افتاد و در تاریخ جهان آرا مسطور است
که از لشکر ترکمان در این محاربه بیست هزار نفر بقتل رسیدند العلم عند الله میرزا الوند در آذربایجان مجال

توقف نیافته از زنجان کوچ کرده و خاقان سلیمان شان مظفر و کامران بدار السلطنه تبریز رسیده بر تخت
سلطنت و جهانبانی تمکن یافت و شعار مذهب حق ائمه اثنی عشر علیهم السلام ظهور یافته فراز منابر بخطبه ائمه
و القاب شاهانه زینت پذیرفته وجوه دنانیر بکلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
و اسم سامی آن برگزیده اله سکه و آرایش یافت و رسوم مبتدعه ارباب ضلال منسوخ گشته شیعیان
اهل بیت طیبین و طاهرین که تا غایت بتقیه زندگانی میکردند علانیه شعار مذهب امامیه پیش گرفته مخالفین متعصبین
در زوایای احتقار خزیدند و صیت صلابت و قهاری آنحضرت باطراف و اکناف رسیده شعله تیغ انتقامش
زبانه بفلک اثیر کشید **مرتبه دیگر** میرزا الوند جمعی فراهم آورده حرکت المذبوحی کرده از ارزنجان عزیمت
آذربایجان نموده در شهور سنه ثمان و تسعمایه در هنگامی که رایات نصرت آیات شاهی از راه ترجان
متوجه ارزنجان شده بود بدار السلطنه تبریز رسیده دست تعدی برعایا و متمولین دراز کرده و از آنجا
باوجان شتافت و از آوازه قرب وصول موکب جهانگشای مجال توقف نیافته از اوجان بهمدان
رفت و از آنجا روی توجه به بغداد آورده بود و از آنجا بسبب مخالفت قاسم بیک پرناک اقامت
نتوانست نمود و عزیمت دیاربکر کرده در ماردین میانه او و قاسم بیک بن جهانگیر میرزا برادر حسن پادشاه
محاربه واقع شده اگرچه غالب آمد چون دولت از آن سلسله روتافته بود در همان نزدیکی که موافق شهور
سنه عشر و تسعمایه بود در آن ولایت رخت هستی بسرای آخرت کشید **محاربه خاقان سلیمان شان**
با سلطان مراد و فتح عراق عجم و فارس و کرمان بتوفیق حضرت رب العباد اما سلطان مراد که حضرت
خاقانی او را نامراد میگفتند ولد یعقوب پادشاه که مالک ممالک فارس و عراق و کرمان و خوزستان بود
و استیلای حضرت خاقانی آگاه گردید لشکرها از ممالک خود جمع کرده بخیال استقلال در حرکت آمد چون خبر
نهضت سلطان مراد بمسامع پادشاه حیدر نژاد رسید تحت ایلچی سخندان قنبر آقا نام که از غلامان معتمد
سلطان حیدر مرد با رای و هوش بود نزد او فرستاده دم دوستی زده و اطاعت و انقیاد و ولا ابلاغ نمود
سلطان مراد در جواب سخنان پریشان بر زبان آورده از قصبه الیجان بعزم رزم آنحضرت بحدود همدان
آمده تا موازی سی هزار کس از جنود ترکمان معرض عرض در آورده و سیصد عراده با توپ و ضربزن

در یراق همراه داشت از نجانب خاقان سلیمان شان با عساکر اقبال آثر دل بر عنایات الهی امداد روح
مقدس طیبین و طاهرین بسته با موازی دوازده هزار کس از طوایف جلیله قزلباش که در رکاب مقدس
بودند بیقین آنکه اعدا اگرچه نمودند در روز دوشنبه بیست چهارم شهر ذی حجه سنه ثمان و تسعمایه در آلمه قولاغی
همدان من الغرایب تعجب محاربه عظیم بوقوع پیوست خاقان سلیمان شان بنیروی بازوی حیدری طلیعه طلوع
آفتاب دولت اثنی عشری بر آن لشکر بیقیاس ظفر یافته در آن معرکه هولناک دمار از نهاد جنود ترکمان برآورده
سلطان مراد که همیشه خاقان سلیمان شان او را نامراد میخواندند همچنانچه بر زبان الهام بیان میگذشت
سرگشته و نامراد راه فرار پیموده بشیراز رفت و درین مصاف غنایم بیشمار و اسبان تازی رهوار و قطار
و کمرا ستعه و اجناس بیحد لایعد و لایحصی بدست عساکر ظفر شعار در آمد و خاقان سلیمان شان
فتحنامها باطراف و اکناف فرستاده ملوک اطراف اعیان ممالک با بجنگ کشتی سلاطین ترکمان
مستعین بدولت ارجمند روز افزون شاهی امیدوار شده بدرگاه عالم پناه توسل جستند و از اطراف
و جوانب ایلچیان بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده تهنیت و مبارکبادی این فتح حسین که طراز فتوحات
سلاطین عالم بود زبان گشاده پیشکش و نثار ایثار کردند رایات ظفر آیات دران بهار بدامن کوه الوند
تشریف برده ایام بهجت انجام بهار را در آن مرغزار بهشت آسا بعیش و خرمی و سیر و صحبت و خوشدلی گذرانیدند
در آن اثنا منهیان خبر رسانیدند که سلطان مراد در دار الملک شیراز رحل اقامت انداخته بضبط و ربط
ممالک فارس پرداخته بتجهیز لشکر مشغولست خاقان سلیمان شان عزیمت جانب تخت سلیمان فرموده با جنود
تخت بلند و عساکر فیروز مند بدار الملک صفاهان تشریف برده از آنجا بایلغار روانه جانب شیراز شد
سلطان مراد از آوازه وصول موکب همایون شاهی تزلزل تمام یافته تاب توقف در برابر صولت دولت ابد پیوند
نیاورده بطرف شوشتر گریخت و رایات منصوره در کمال شوکت و کامرانی قدم بر فراز تخت سلیمانی نهاد
دار الملک شیراز محل نزول آن خسرو سرافراز گردیده اهالی و اعیان فارس با سر و پا استقبال آمده پیشکشهای لایق کشیدند
و عموم فارسیان بظلال الویه معدلت پادشاه مرتضوی خصال استظلال جسته از حوادث روزگار
آسوده و ایمن شدند اما سلطان مراد نامراد از خوف تیغ جانستان غازیان ظفرنشان در شوشتر اقامت نتوانست

نمود و از آنجا ببغداد شتافت و اوضاع آنجا را بتحت استیلا در آورد باریک پرناک بر وفق دلخواه مشاهده
نمی‌نمود در وقتی که کوکبهٔ نهضت رایات نصرت آیات همایون خاقانی در آن دیار بلند آوازه گشت مجال توقف
نیافته با تقاق مذکور بحلب شتافته چند گاه در سایهٔ دولت سلطان قانصوه پادشاه مصر و شام بسر برد و
از آنجا عزیمت رهنش دیار بکر و استمداد نمودن از علاء الدوله حاکم طایفهٔ ذو القدر و والی بلاد مرعش
والبستان نمود و مد النصوب در حرکت آمد مآل حال او عنقریب در طی احوال علاء الدوله رقم زدهٔ کلک بیان میگردد
القصه رایات نصرت آیات خسرو آفاق بعد از نظم و نسق دار الملک فارس بصوب عراق نهضت نمود

ذکر شکست متمردان عراق و فتح قلاع و فیروزی یافتن آن خسرو آفاق چون امیر حسین کیا چلاوی که
تمامت ولایت رستمدار و جبال فیروزکوه و دماوند و سلبرود و آن حدود را در ضبط خود در آورده
دوازده هزار سوار جرار و پیاده بیشمار داشت بحصانت قلاع و جبال رفیعه اعتماد نموده نقش مخالفت
و سرکشی در لوح ضمیر میکاشت سر از جیب عصیان بر آورده دست درازی بحواشی ممالک عراق می‌نمود و جمعی
از خواص بیگان بایندری که در محال عراق پایمال قاسمشان شکست شده بود و سر گروه ایشان مراد بیک
قرمان بود و جبال رستمدار و درگاه امیر حسین کیا را الملجأ و المنجأ دانسته نزد او مجتمع شده بودند و او مشعر
از شرارت و نخوت در کلاخ دماغ راه داده با ملازمان آستان سدره نشان پادشاهی بی ادبانه
سلوک می‌نمود و در وقتی که رایات گردون مماس متوجه ممالک فارس می‌شد الیاس بیک اغوث اوغلی را با
جمعی بدفع شر او نامزد فرمودند امیر حسین کیا این خبر شنیده قبل از اجتماع سپاه قزلباش بر سر الیاس
بیک ایلغار کرد و مشار الیه خود در آن قلعه در آهن کشیده چلاویان بپای قلعه آمده او را مدتی محاصره
نمودند بالآخره بعهد و پیمان با او ملاقات کرده بمکر و حیله و غدر آن ترک ساده دل را با جمعی از ملازمانش
در کمند گرفتاری در بدرجهٔ شهادت رسانید حقیقت گردنکشی و خودسری و جسارت و بی‌باکی او
بمسامع جاه و جلال رسیده دفع فتنهٔ آن مدبر دار و گوشمال یوساران جبال رستمدار را پیش نهاد
همت ساخته در اول بهار سنهٔ تسع و تسعمایه از قشلاق قم با عساکر ظفر شعار مد النصوب در حرکت آمد
بجهت قلعهٔ گلخندان که از غایت متانت و استحکام با قلعهٔ رفیع چرخ مینافام برابری می‌نماید محاصره فرمود

بقوت

بقوت قاهرهٔ یزدانی و زور سرپنجهٔ حیدری آن قلعه را خیبر آسا بچنگ آورد و قتل عام در میان محصوران
شیوع یافت و از آنجا بقلعهٔ فیروزکوه رفته آن قلعه نیز بمیامن دولت قاهره حکم قلعهٔ گلخندان گرفت
و امیر علی کیا که کوتوال قلعه بود بعد از محاربهٔ بسیار از قلعه‌داری عاجز گشته بعتبهٔ اقبال شاهی
و عفو پادشاهی پناه جسته و با جمعی که از در عجز و بیچارگی در آمده دست از محاربه باز داشته بودند سالم
ماندند و دیگران پایمال رسیدند امیر حسین کیا با دوازده هزار سوار جرار و پیاده بسیار سر راه بر عساکر
ظفر شعار گرفته در کمین غدر نشسته بود که بطریق مکر و خدعه دستبردی نماید از فتح آن دو قلعهٔ بلند اساس
و قتل عام محصوران هراس بی‌قیاس بخود راه داده از خواب پندار بیدار شد و از اعمال ناصواب پشیمان
گشت و با جمعی که همراه داشت پناه بقلعهٔ استا که محکمترین قلاع آن ولایت و شهربند حصار استوار دارد
برد و در آن قلعه متحصن گردید موکب همایون فال شهریار بی‌همال بپای قلعه رسیده شروع در لوازم قلعه‌گیری
کرده چند گاه سفیر تیر و تفنگ آمد شد نمود و محاربات عظیم روی میداد و خاکریز عظیمی از پایان
قلعه میکشیدند که مردم قلعه سنگ را تراشیده بطریق احتفا آب از آنجا بقلعه میبردند و از این معنی رای
جهان آرای پرتو ظهور انداخته همت بر خاصیت بر آن گماشته که آب رودخانه را از آن ممر گردانیده
بطرف دیگر اندازند هر چند این معنی از بسیاری آب و طغیان رودخانه در نظر عقل بعید می‌نمود آن نخبهٔ
سلطان چون بای متوجه آن امر گشته فرمان داد که در اندک روزی جوی عظیم در طرف دیگر حفر نموده آب را دفعةً
آنجا انداختند چلاویان چون ماهی که از آب بر افتد بطپیدن در آمده دو سه روز حرکت مذبوحی
کرده عاقبت العطش گویان فریاد الامان بر آوردند و قلعه بدان محکمی و استواری با وجود در آن کلی
در عرض سی و سه روز بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد محصوران قلعه تر و خشک آتش قهر پادشاه
دشمن سوز دودست پر سوخته تیغ تیز بران طایفهٔ خونریز پرستیز حکم گردید سوی جمعی از اهل قلم
کسی از آن طایفهٔ نجابت آیات مر او بیک جان سوز آتش قهر سوخته شد و کینه خواه گوشت او را
خوردند و امیر حسین کیا خود را بضرب آسا در آن قفس آهنین محبوس گشت و سوکلا را غافل ساخته زخمی بر خود
زده بعد از چند روز در یورت کبود گنبد ری مرغ روحش از قفس تن پرواز نمود از غرائب اتفاقات آنکه

امیر حسین کیا در همان مکان که الیاس بیک اغوث اغلی را با قزلباشیه مردم او بقتل آورده بود بمکافات
آن عمل گرفتار آمده او نیز در همان مکان رخت بسرای آخرت کشید اما محبان آن کالبد بیجان و نعش او عاقبت
جثه خبیثه اش بآتش قهر قهرمان سوخته گردید و در آن تاخت عصیان و طغیان محمد کره که در ایام دولت سلاطین
زاده‌ای ترکمان داروغه ابرقوه بود و خاقان سلیمان شان الکای ابرقوه را باو عنایت فرموده بود
و در حینی که آنحضرت بتسخیر رستمدار مشغول بودند بمسامع جلال رسید که او ایلغار نیز آورده علی الغفله خود را
بشهر انداخته حاکم آنجا را بقتل آورده رایت نخوت و گردن کشی برافراخته است نهضت همایون بجهت تادیب
آن متمرد بی باک بصوب دار العباده یزد واقع شده تا مدت دو ماه بمحاصره شهر و قلعه پرداخته عاقبت آن
مخذول مخافت از محافظت شهر و شیر آور زمانی گشته بارک متحصن شد بالآخره حصار کرفتند و زمند بران حصار
مستولی شده محمد کره را در برج بلندی که نقاره خانه ارک بود گرفته و در قفس آهنین محبوس گردانیده اکثر
بجزای سزا رسیدند و عاقبت رسید آن نعش جهان اصفهان مشعله غضب قیامت لهب خاقان
سلیمان شان التهاب یافته او را نیز بدستور جسد امیر حسین کیای چلاوی در همان نعش آتش قهر سوخته
درین یورش بقوت قاهره یزدانی بقیه سرکشان ملک عراق را تیغ شحنه سیاست از پای در آورده ساحت
آن ولایت را از خس و خاشاک ارباب خلاف و طغیان پاک گردند و چون از لشکر جغتای باغوای جمعی از ترکمان
که بخراسان رفته بودند دست درازی بحواشی مملکت کرمان واقع شده بود پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا
میر کمال الدین حسین صدر را بجهت تهنیت فتوحات و عذرخواهی جغتای بخدمت خاقان گیتی ستان
فرستاده همانا مکتوبی که آورده بود پسندیده طبع اشرف نیامد بلکه موجب التهاب نایره غضب گشته
از یزد بطرف طبس ایلغار فرموده شهر بخشید و جمعی از جغتای و متوطنه شهر عرصه تیغ فنا گشتند و از
کثرت خونریزی فی الجمله شعله غضب قیامت لهب تسکین یافته بعد از گمیشه عود فرمودند در احسن التواریخ
مسطور است که درین واقعه هفت هزار کس بقتل آمدند و در بهار سال دیگر بجانب ییلاقات همدان توجه نموده
زمستان در خوی قشلاق نمودند و دفع شر صارم کرد که آغاز فتنه کرده بولایت اردو آمده دست درازی
بحواشی مملکت کرده بسبب بیرام خان قرامانلو و خادم بیگ شور بخلیفة الخلفا وقوع یافته دو برادر و پسر

اکثر سرداران‌ش بدست در آمده بعقوبت هرچه تمامتر بسیاست رسیدند و تمامی ایل و الوس بتاراج عساکر ظفر مآثر
رفت عبدی بیک شاملو پسر دورمش خان و ساروعلی مهردار تکلو در آن سفر کشته شدند و چون از
سلوک ناپسندیده امیر حسام الدین والی رشت خاطر اشرف غبار آلود بود در سنه احدی عشر و تسعمایه
متوجه تادیب او شده لشکر بر سر او فرستاده و موکب همایون تا زراد طارم رشت در آمده امیر با اظهار
عجز و بیچارگی گرد تحف و هدایای لایقه برسم ترجمان ارسال داشته بشفاعت امیر نجم الدین مسعود رشتی
از تقصیرات او گذشته عود فرمودند و در همین سال حکم شد که بر سر مخالفان بجنگ سلطان حیدر
رفته باشد بقتل آورند ابدال بیگ دده که در آن وقت قورچی باشی بود بدین خدمت مأمور شد و جمعی بسیار
از طوایف مختلفه ترکمان وغیره بجمعیت بیاسا رسیدند **ذکر نهضت همایون بر دفع شر علاء الدوله ذو القدر**
و فتح دیار بکر و قتل آن دیار توقف کرده سال دیگر توجه همایون گردید که سلطان مراد که نزد
علاء الدوله ذو القدر حاکم بلاد مرعش و البستان رفته بود و علاء الدوله او را نزد خود نگاه داشته رو داده
باستظهار لشکر ذو القدر و ترکمانان موصل که نزد او فراهم آمده اند بضبط قلاع ولایت دیار بکر
آنجا مشغول نموده در آن ولایت دم از استبداد و استقلال میزد همت بلند نهمت خاقان سلیمان
شان اقتضای آن کرد که رایات جهانگشای بدان صوب برافراخته بالکلیه خاطر همایون از فتنه گر ملک
فارغ گردانند قورچیان قرمیزرا باحضار لشکرهای مأمور گشته در شهور سنه ثلث عشر و تسعمایه رایت
فتح آیت بصوب ارزنجان افراخته و چون موکب جهان پناه سایه وصول بر آن دیار انداخت علاء الدوله
از قرب وصول لشکر قزلباش خبر یافته با لشکر پنجاه هزاری بطرف البستان رفته پشت تقلید بکوه منیع
موسوم بکوه درنا داده مستعد جنگ و پیکار نشست و بقول مؤلف حبیب السیر و فتوحات امینی هروی
موکب همایون فال خاقان سلیمان شان بجانب البستان در حرکت آمده و چون تقارب فئتین دست
داد از جانبین تهیه صفوف پرداخته آتش محاربه بنوعی اشتعال یافت که از برق سیف و سنان
خوشه پروین در فلک می سوخت زمین البستان از بسیاری خون کشتگان رشک ده خشان گردید
طایفه ذو القدر در آن معرکه پرخوف و خطر پای ثبات و قرار استوار داشته و در آن اول از تمام شام

بحرب و قتال اشتغال می نمودند چون زمانه پرده ظلمانی میان هر دو گروه حایل می ساخت از
طرفین بارگاه خود شتافته تا صباح مراسم طلایه و پاس می پرداختند روز سیم خاقان سلیمان
شان بدین امید مدخل مذبح دختان آراسته دلاوران لشکر قزلباش را بمدافعه اعدا برگرانید
و همت بلندنهمت بقلع استیصال اعدا مصروف داشته قدم بمعرکه کارزار نهادند و از آن طرف
مخالفان خیره سر ذوالقدر در برابر موکب اقبال شاهی درآمده محاربه در غایت صعوبت اتفاق افتاد
اشرار ذوالقدر علامت عجز و انکسار در ناصیه حال خود مشاهده نموده قرار بر فرار اختیار نمودند
و اثر فتح و فیروزی بر شقه لوای فلک فرسا وزیده دلاوران لشکر قزلباش دمار از نهاد آن طایفه
اوباش برآوردند و بعضی از قلاع و دیار بکر را که بتصرف ذوالقدر درآمده بود بقهر و غلبه گرفت ایالت
آن ولایت در همین سال بخان محمد استاجلو تفویض یافت و در همین ایام امیرخان ولد کلابی بیک موصلو
ترکمان از حدود دیار بکر و موصل بدرگاه عالم پناه آمده مورد الطاف گردید و خاقان سلیمان شان
مهمات آن ولایت را انتظام داده عنان عطوفت بصوب مراجعت انعطاف دادند امیر حسن بیک مورخ در احسن
التواریخ نوشته که میانه خاقان سلیمان شان و علاء الدوله مقابله شد و چنین مرقوم گردانیده که چون
البستان محل نزول معسکر خاقان سلیمان شان گردید علاء الدوله تاب مقاومت نیاورده بکوه درنا
که محل حصین رفیع است گریخت و خاقان بلندمکان حسن بیک لله را با فوجی از جنود ظفر ورود فرستاده
بود که از رودخانه عظیمی که در آنجا واقع است عبور نماید او از آب گذشته فرود آمده بود و اکثر غازیان
بطلب جو و کاه رفته بودند سارو فیلان ولد علاء الدوله با جنود موفور بر سر او آمده فیما بین او و لله
بیک محاربه عظیم واقع شده لله بیک را از اسب انداخته بودند که خلیل آقا نام ملازمی اسب خود را پیش
کشیده او را سوار کرده خود در راه دولتخواهی کشته شد و لله بیک بسلامت بیرون آمد و چون فرار
علاء الدوله با آن جبال رفیع حصین بسمع حضرت ظفرقرین رسید الکاء و ولایات او را نهب و غارت نموده
بازگشت حسن بیک مورخ بر مؤلف حبیب السیر اعتراض کرده که با وجود آنکه خود در آن زمان بوده خلاف
واقع نوشته از جهت هر دو قول را بیان نمود و توفیق بین القولین آنکه تواند بود که در آن چند روز که

البستان محل نزول خسرو گیتی ستان بود علاء الدوله سارو فیلان را بسر لله بیک و جنود مقدمة الجیش فرستاده
میانه ایشان جنگ شد و تا سه روز میانه قزلباش و ذوالقدر در اکثر گوشه و کنار شعب جبال
مضایق محاربات واقع شده باشد و روز سیم خاقان سلیمان شان بنفسه عزیمت استیصال آن گروه
فرموده باشند و علاء الدوله خود را از صولت سپاه منصور از آن گروه دور انداخته بکوه درنا رفته باشد
و خاقان سلیمان شان عود فرموده باشد والعلم عند الله القدیر بعد از وقوع این وقایع چون خان محمد بدیاربکر
آمد قایتمش بیک ولد کلابی بیک موصلو که در شهر حمید بود مخالفت کرده قلعه را استحکام داده متحصن شد خان محمد
بالضروره در صحرا فرود آمده و از عدم ذخیره شغبی در میان لشکر واقع شد مع هذا اکراد آن حدود دست درازی
بسیار باردوی قزلباش می نمودند خان محمد بر سر اکراد رفته حربی عظیم میانه ایشان وقوع یافته تا معظمی از
کس از اکراد بقتل آمدند و ذخیره بسیار باردوی قزلباش از مساکن اکراد بدست غازیان درآمده فی الجمله
وسعتی در معاش بهم رسید و خان محمد از حرب اکراد مظفر و منصور باز گردیده و قایتمش بیک تاب مقاومت
نداشته کس نزد علاء الدوله ذوالقدر فرستاده و از او استمداد نموده متعهد شد که شهر را باو سپارد و
با آنکه تنگی فاحش بحال علاء الدوله راه یافته بود بهوس شهر حمید و باستدعای قایتمش بیک در آن
زمستان دیگر باره لشکر جنگ جوی فراهم آورده ده هزار کس بسرداری پسران خود قاسم بیک مشهور
بسارو فیلان و اردوانه بیک بر سر خان محمد بدیاربکر فرستاد و خان محمد استاجلو با وجود قلت سپاه
تکیه بر اقبال بیزوال شاهی نموده با طایفه استاجلو در برابر آن جنود و بلاجهت صف قتال آراست و فیمابین جنگ
قوی و محاربه عظیم وقوع یافت و خان محمد بمیامن دولت قاهره مظفر و منصور گشته سارو فیلان که شجاعت
و دلاوری از سایر اولاد علاء الدوله ممتاز بود و اردوانه بیک برادرش با جمعی کثیر بدست درآمده بقتل رسیدند
و خان محمد بظفر و نصرت یافته در کمال شکوه و اجلال بر سر قایتمش بیک ترکمان آمد و او در شهر را مضبوط
ساخته در میان قلعه داری درآمده و اما کاری نساخت اهالی شهر حمید از او روگردان شده غازیان را بشهر راه
دادند و قایتمش بیک گرفتار شده بقتل رسید خان محمد در حکومت دیاربکر استقلال یافته آوازه شوکت

وخشمش در آمده و مستشر گردید علاء الدوله از واقعه پسران بی آرام گشته بار دیگر لشکرهای پراکنده را جمع ساخته
و سوای پانزده هزار سوار جرار بسرداری کور شاهرخ و احمد بیگ پسران خود بطلب خون برادران ریبر خان محمد
فرستاد خان محمد ترمروانه از بعد الفه شتافته در ظاهر شهر آمده با لشکر ذو القدر در آویخت خان محمد غزا
کرد اشت مشهور است که بعد از تسویه صفوف سگهای تازی تولد از جیش ذو القدر پیش آمده با سگهای جنگی
استاجلو در آویختند خان محمد از دیدن آن سگها فال گرفت اتفاقا سگان استاجلو فایق آمده
سگهای ذو القدر را منهزم گردانیدند خان محمد از دیدن این حال قوی دل شده فاتحه الظفر و نصرت
تو بدار داد و فیما بین محاربه عظیم وقوع یافت درین مرتبه نیز خان محمد بیمن اقبال بیزوال همایون برایشان چیره
ظفر یافته کور شاهرخ و احمد بیگ اولاد علاء الدوله گرفتار شدند با بسیاری از اقربا و اتباع امرای او
در آن معرکه کشته گردیدند **از غرایب حالات و عجایب اتفاقات آنکه** در میانه استاجلو کوری بود جنگ
آمده بود رفقا او تشنیع میکرده مدام میگفت از خدای تعالی خواسته ام که باقبال شاه دین پناه این
کور را بدست این کور اندازد و از قضاء الهی کور شاهرخ بدست او گرفتار آمد بقیه السیف آن اشرار
بصوب فرار رو بار او بار شتافتند علاء الدوله بعد از شکست ماتم فرزندان و اقربا نموده سیاه
پوشید و امرای او نیز پلاسهای سیاه در گردن انداخته تعزیتی داشتند که در هیچ زمان وقوع نیافته
بود و ... از طمع ازدیاد مملکت گذشته ترک سعی بیهوده نمودند و دولت او را آب و رنگی نماند چون پادشاه
از شکستهای پی در پی علاء الدوله و قتل اولاد و قمع امرا و لشکر باش اطلاع یافت و کینه دیرینه او در دل
داشت فرصت غنیمت شمرده لشکر بر سر او کشیدند و فیما بین محاربه اتفاق افتاد و علاء الدوله در معرکه در میان
بقتل در آمده دولت این سلسله سپری گشت طایفه ذو القدر بعضی ملازمت خواندگار اختیار نمودند و برخی
بخدمت خاقان سلیمان شان آمدند این علاء الدوله مالک مملکت مرعش و البستان و توابع و صاحب
هشتاد هزار خانه ذو القدر بود و چهار نفر از این طبقه در آن ولایات سلطنت کردند ملک اصلان و سلیمان
و ناصر الدین و علاء الدوله اما علاء الدوله زیاده از پدران اقتدار و استقلال یافته با پادشاهان روم

ومصر

و مصر بحیله و تزویر سلوک می نمود و هرگاه ایلچیان روم می آمدند جمعی ملازمان خود را بلباس مصریان پوشانیده
با ایشان میگفت که پادشاه مصر فرستاده و از من بجهت دفع لشکر روم استمداد می نماید و من بدوستی
خواندگار امداد او نمی نمایم و با پادشاه مصر نیز همین دستور سلوک نموده و از هر دو منتفع می شد مشهور است
که همیشه علاء الدوله میگفته که دو مرغ زرین دارم که یکی بیضه نقره میکند و یکی بیضه طلا القصه در معرکه جنگ ذو القدر
سلطان مراد که نبیره علاء الدوله بود رفته مدتها بامداد او اختصاص یافته بود و مدتی در روم بسر برد و آخر سلطان
سلیم رعایت او نمود و چندگاه همراه او بود و در سالی که بر سر خاقان سلیمان شان می آمد مصلحت در آن وقت دانست
ندید و او از میان رومیان جدا شده جمعی اشرار بر سر او جمع شده بر سر راه چپ سلطان قاجار حاکم اوفرت
رفت او با هشتصد نفر محاربه پادشاه شتافته هشت هزار کس او غالب آمد سلطان مراد در معرکه کشته
آمد سلطان مراد را کشته را جهت شاه به درگاه عالم پناه فرستاد و قوم وی بیش سلطان لقب یافت
و دولت سلاطین آق قویونلو بقتل او منقرض شد و بعد چندان قضایا بعد از فتح و تسخیر عراق عرب وقوع یافت
اما برابر تا این سخن تحریر آن پرداخت **ذکر توجه موکب همایون بصوب عراق عرب و چگونگی فتح و تسخیر
آن ولایت و قضایای سانحه ... مذکور** حقیقت فتح آن ولایات آنکه چون اعیان ممالک عراق عرب از
تزلزل احوال سلسله ... خبر یافتند بارک نامی از امرای ترکمانان آن ولایت بحیطه ضبط در آورده بعد ...
آن ممالک سلطان مراد را که نزد او آمده بود نام سلطنت نهاد و ... وقتی بنیاد و چون موکب ...
آن ولایت رجعیر ... همایون رسوخ یافت بحت تاج وزره و زیکر خلعت خاص جهت بارک ارسال
داشته اطاعت و انقیاد و دلالت فرموده بارک در اول حال باستقبال خلعت شاهی شتافته طاقیه
ترکمانی را از سر کنده و پوشیدن تاج و خلعت شاهی مفتخر و مباهی گردیده پیشکشهای لایق جهت ...
درگاه بر ... رسولی باشتباه فرستاده در خواست عالم که ایالت آن ولایت را بر وی مسلم دارند ما ظلم ... قبول آن
برا ... و مثار رک پیغام داده که او را که زیارت عتبات عالیات در دل رسوخ یافته فتح آن بغداد میشود
اگر بوی صدق و اخلاص از سخنان او می آمد ملا بتوقف در درگاه عالم پناه شتافته در سلک سایر امراء منتظم باشند

والاکمر وحیله را درین درگاه راه نیست بابکک چند روزی شعار دولتخواهی ظاهر ساخته چون بعضت
همایون بان طرف مشخص شد بجمع نمودن ذخیره و یراق قلعه داری مشغول گردیده و علانیه کوس مخالفت
کوفته باج از سر انداخت لهذا عنصف همایون بان طرف جزم گردیده حسین بیگ لله را مستقلا بی لشکر
گردانیده مقدم فرستاد و چون حسین بیگ به دستری بغداد رسید بابکک دل از دست داده و اکثر
اعیان آن ولایت را باطاعت خدام شاهی راغب یافته وقت مقابله و قلعه داری در خود ندیده وحشی
بحر از وحله گذشته سراسیمه وار باتفاق سلطان مراد در کمال تعب بجانب حلب گریخت و از انجا چنانچه
تحریر پیوست بمیانه ذو القدر رفته بود و دیگر اهالی و اعیان شهر سید محمد کمونه را که از اعاظم سادات
نجف و صاحب اختیار آن ولایت بود و بابکک او را بتهمت هواخواهی دولت ارجمند شاهی گرفته در سیاه چاه
محبوس داشت از چاه درآورده شعار شاهی سیونی ظاهر ساختند و سید محمد کمونه در جمعه بمسجد جامع
رفته خطبه اثنی عشری بالقاب همایونی خواند و حسین بیگ را استقبال نموده در باغ میرزا ابو دالق
فرود آوردند و حسین بیگ حقیقت فتح بغداد را بپایه سریر خلافت مصیر عرض نموده موکب جهانگشای
شکارکنان بآهستگی طی مسافت نموده مظفر و کامران بدار السلام بغداد رسیده خلایق آثار مسرت
و شادکامی بظهور آورده باستقبال شتافته لوازم دعا و نثار بجای می آوردند خاقان سلیمان شان
بفتح دار السلام مجاهد شکر ملک علام بجای آورده در بیستم شهر جمادی الآخر سنه اربع عشره و تسعمایه بدار السلام
آمده سید محمد باعزاز و احترام شاهی مفتخر و مباهی گردیده ایالت آن ولایت بخادم بیگ تفویض شده
ابو المنصور و خلیفة الخلفا ملقب گشته و از انجا بروی نیاز و اخلاص بخاک پاک کربلا آورده بشرف
زیارت مرقد منور حضرت ابی عبد الله الحسین سید الشهدا مشرف شده در زیب و زینت آن روضه
بهشت احترام و انعام مجاوران توجه تمام مرعی داشته و از انجا احرام طواف روضه حضرت شاه
ولایت پناه مظهر انوار انما ولیکم الله بسته از حله بنجف اشرف رفته و بآن سعادت عظمی فایز شده دست
دریا نوال بدل احسان خدمه آن آستان سدره نشان گشادند و تولیت نجف اشرف بامعنی از

محال عراق عرب بسید محمد کمونه مفوض شده بدان خدمت مشغول گردید و بدار السلام عود نموده بشرف
زیارت مراقد متبرکه ائمه والا اثر ابی ابراهیم موسی الکاظم و محمد التقی الجواد علیهما السلام مشرف گشته و انعام جام
سادات نموده و دران اماکن شریفه رسم دعا و زیارت و انعام و احسان بجدیم رسانیده و بعد از انتظام مهام
عراق عرب بتعیین رایات و رواج و رونق آستانها متبرکه رایات فتح آیت متوجه خوزستان و فراخه دا
آن صوب شدند در حدود لرستان حسین بیگ لله و بیرام بیگ قرامانلو را با ده هزار کس از عساکر نصرت نشان
بر سر ملک رستم حاکم لرستان فرستادند و موکب همایون بجانب حویزه در حرکت آمد اعراب مشعشع که از ولات
می باشند دران وقت پا در ضلالت نهاده باتفاق ولایت پناه قاطع دیدند و از غرابت حالات ائمه
من المهد چنین مشهور است که آنقوم را در هنگام عبادتی که معمول ایشانست کیفیتی طاری میشود که کارد و
شمشیر در ایشان کارگر نمی شود نوک شمشیر را بر شکم خود نهاده در عبارت علی انه عزه و اجل میدان گرم میکردند
شمشیر چون کمان خم میکرده و آسیبی بر بدن ایشان نمیرسانید حاکم آن طایفه همیشه یکی از سادات بوده و در وقت
سلطان فیاض پسر سلطان محسن حاکم و قایم مقام پدر گشته بود و احکام شریعت از میانه آن طایفه مفقود گشته
از باده ضلالت و گمراهی قدم فراتر نهاده و دران حین با بهمت فیاض معترف بوده و چون رایات جلال
بحدود حویزه رسید بقول مولف حبیب السیر سلطان بالجمله مشعشع در برابر موکب اقبال صف سپاه آراسته
آماده رزم و پیکار شدند و ظاهر حویزه فیما بین جنگ عظیم وقوع یافته زمین حویزه از خون کشتگان مشعشع
حکم لعل رمانی گرفت فیاض بنکال السیاری از اهل ضلال بتیغ ترغازیان ظفر مآل بر راه عدم استعجال نمود
ز خون مشعشع دران ساده دشت ٭ تو گفتی زمین زمان لاله گشت ٭ ز بس خون دران سرزمین گله رفت
فلک تا کمرگاه در خون نشست ٭ ز بس کشته بر روی هم او فتاد ٭ دران بادیه بسته شد راه باد
در احسن التواریخ حسن بیگ مورخ مرقوم گشته که فیاض از بیم تیغ غازیان راه فرار پیش گرفت و امرا عظام کرام سلطان
رفته بودند ملک رستم را بعد از آنکه از مقابله ایشان فرار نموده بود و بجبال صعب هم سالک پناه برده و عساکر کرام
انتقام او از آن کوه را فرو گرفته کار بر وی تنگ کرده بودند با پیمان عهد و پیمان نزد امرا آمده در مرافقت ایشان

پایه سریر اعلی رسید و بزبان لری شیرین زبان‌ها در خدمت اشرف کرده منظور نظر عاطفت گشت چون محاسن
دراز داشت خاقان سلیمان شان محاسن او را بدرر و لآلی آراسته مدتی در آن مسافت در اردوی همایون
بوده بحکومت لرستان منصوب گشته بمعقل الرام روانه دیار خود گردید القصه بعد از فتح و تسخیر حکومت
حویزه را ایلچی از امرای عظام تفویض فرموده متوجه شوشتر و دزفول گشته حاکم آنجا طریق اطاعت و انقیاد
مسلوک داشته بپایه سریر اعلی آمده مقالید شهر و قلعه تسلیم نمودند و آن ممالک با قلعه سلاسل بحوزه
تصرف شهریار دریادل در آمد خاقان سلیمان شان آن قلعه گردون مثال را ایلچی از اهل اعتماد سپرده
لوای ظفر انتما سایه وصول بر ولایت فارس انداخته شکار کنان بدار الملک شیراز خرامیده دیگر باره
در دار الملک ظفری قدم رسیده کامرانی در عشرت پروری نهادند امتحان والی لار به پیوند پایه سریر
خلافت مصیر آمده پیشکشهای لایق گذرانیده در آن ممالک خطبه و سکه باسم و لقب همایون مزین ساخته شد
و زمستان در خطه شیراز بعز و ناز گذرانیده بهار را در ییلاقات قمرزرد و ییلاقات همدان گذرانیده
چندگاه در دامن کوه الوند نزول فرمودند و از انجا دار السلطنه تبریز از مقدم شریف فرمان فرمای
ایران عطرآمیز گردید از جانب شیروان خبر رسید که شیخ شاه بار دیگر در آن ولایت رایت سروری و احتشام
در ادای باج و خراج تعلل می‌نماید آتش غضب قیامت نسب زبانه کشیده در شدت زمستان و سورت
سرما عنان عزیمت بصوب شیروان معطوف ساخته در حوالی تبریز جسر پرداخته بسلامت عبور نموده
شیروان شاه تاب توقف نیاورده بجانب قلعه بغزه گریخت رایات ظلال الظفر و اقبال بشیروان
در آمده ایالت آن ولایت بالله بیگ تفویض یافت و او در بلده شماخی رحل اقامت انداخته مستحفظان
قلاع باکوه و شابران بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده مفاتیح در و بستلیم نمودند مردم دربند سنبات قلعه
در رفعت فاکر اعتماد نموده روزی چند دست و پای زدند اما عاقبت دست در دامن استیمان زده
مراسم متابعت بتقدیم رسانیدند و خاقان سلیمان شان در همان زمستان از شیروان بیرون آمده
بقراباغ تشریف آورده در اول بهار بجانب سلطانیه در حرکت آمد تهیه اسباب یورش خراسان پرداختند

آغاز داستان فتح خراسان

ملیح نوایان گلشن روایات و قصه پردازان انجمن حکایات اخبار مدایح آثار فتح
خراسان را که بشعشعه تیغ آتشبار خاقان سلیمان شان صورت وقوع پذیرفت بدین عنوان ایراد نموده‌اند که چون طنطنه
کوس بلند آوازه خسرو کشورگشا در عرصه جهان بلند آوازه گشت سلاطین آفاق از رعب و هراس جهانگیری آن
شهریار باستحقاق آنحضرت در مقام خدمت و وفاق در آمده طریق موافقت و معاودت و ارسال تحف و هدایا و
رسل و رسایل می‌نمودند خاقان مغفور ابو الغازی سلطان حسین میرزا بایقرا که در ممالک خراسان و مرو و شاهجهان
و خوارزم و طخارستان و زابلستان و قندهار تا حد کابل و بدخشان فرمان روا بود و چندین سال زمان
دولتش امتداد یافته فرزند رشید کامکارش از پسر و پسرزاده بسیار بودند بالتفات عقل و دوراندیشی با
آنحضرت در مقام صداقت و خصوصیت همواره اظهار محبت و دوستی می‌نمود و خاقان سلیمان شان نیز با آن
پادشاه والا جاه طریقه پدر فرزندی مسلوک داشته احترام سلسله علیه تیموری و ارتباط سابق و لاحق را جمیع
بجای می‌آوردند و در آغاز کشورگشایی متعرض ممالکی که در حوزه تصرف آن پادشاه مغفور بود و سوی المغار
طلب نگردید را آغاز خروج آنحضرت واقع شد نشدند و همواره من الجانبین ابواب مراسله و آمد شد مفتوح بود بعد از
فوت آن پادشاه عالیجاه که از بی اتفاقی فرزندان و دعوی استقلال هر یک از ایشان خصوصا
بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا و کپک میرزا چنانچه در حبیب السیر مسطور است اختلال احوال آن سلسله
راه یافت و محمد خانی شیبانی اوزبک بن بوداق سلطان بن ابو الخیر خان بن دولت شیخ اغلن از نژاد
شیبان بن جوچی بن چنگیز خان که از مرتبه نوکری سلطان احمد میرزا بن سلطان ابو سعید گورکان والی
خطه سمرقند و ما وراء النهر بود بمرتبه والای سلطنت ترقی کرده در آن ممالک پادشاه نافذ فرمان شده
بود چشمه از اختلال احوال و عدم اتفاق شاهزادگان سلسله تیموری شنیده طمع در ملک خراسان کرده
کمر همت باستیصال اولاد خاقان مغفور بست و در شهور سنه ثلث عشر و تسعمائه لشکر بخراسان کشیده
با آن شاهزادگان که بی تدبیر محاربا پیش نموده بر ایشان ظفر یافته بقطع رشته حیات ایشان پرداخت مجملا
دودمان خانواده بایقرا چنانچه در تواریخ مبسوطه مسطور است برآورده مملکت ایشان بحیطه ضبط و تصرف

اوزبکیه درآمد و محمدخان شیبانی که بین الجمهور شاهی بیک خان مشهور است از اقصی ترکستان تا حدود
عراق در حوزهٔ تسخیر کشیده الویهٔ و لمع رایات عظمت و اقتدارش پرتو بر عیوق افراخته بخار نخوت و غرور
بدماغ در کاخ دماغش متصاعد گشت که چون پادشاه ذوشوکت صاحب اقتداری اسپهر در پی آورد و با علم
آستان فلک آستان شاهی در مقام خلاف درآمده و در سالی که رایات کشورگشا مرتبه ثانی بجانب سیستان
توجه نموده بود و جمعی از لشکریان را از راه بیابان بر سر کرمان فرستاده و انواع خرابی و قتل و غارت از ایشان
در آن ولایات وقوع یافته بود مع ذلک خاقان سلیمان شان دو سه مرتبه رسولان سخندان مثل شیخ زاده لاهیجی را
که از مشاهیر سخندان روزگار بود برسالت فرستاده و ترک فتنه و شر و الالس نموده ماو ارجب ترکستانی او
جواب سخنان خشونت آمیز نوشته لافهای گزاف زده اظهار نموده بود که گذاردن حج اسلام در دل
رسوخ دارد آیا وعده ملاقات در کدام محل از محال عراق و آذربایجان خواهد بود خاقان سلیمان شان
در جواب مکتوب بر منهج مرغوب نوشته فرستادند که ما را نیز طواف مرقد منور حضرت امام الجن والانس در دل
رسوخ دارد انشاء الله تعالی وعده ملاقات در مشهد مقدس معلی است و در شهور سنه ست و عشر و تسعمائه
در ییلاق خرقان باحضار عساکر نصرت نشان فرمان داده بدل قوی و املی فسیح روی توجه بخراسان آوردند
چون از سمنان عبور نموده دلیرانه قدم بولایت خراسان نهادند حکام اوزبکیه که در ولایات خراسان بودند
تاب مقاومت نیاورده هر یک مرکز دولت خالی گذاشته بهرات جمع شدند شاهی بیک خان که از یورش
هزاره عود نموده در هرات بود از جرات و دلیری خاقان سلیمان شان اردوش زیاده ترس شد چون
رسیدن رایات فیروزی آیات بجدهٔ مشهد مقدس مسموع او گشت اصلا با خود قرار مقابله و مقاتله آن حضرت
نتوانست داد جان وفا میرزا قوم خود را در قلعه هرات گذاشته خود بجانب مرو شاهجان در حرکت آمد
جان وفا میرزا اتراک توقف نیاورده متعاقب بمرو رفت خاقان سلیمان شان مسیح و مسرور با دلی آسوده
خاطری از تودیع در مشهد مقدس معلی درآمده جبهه نیاز بر آستان ملایک آشیان سلطان خراسان
نهاده بلوازم دعا و زیارت پرداخته و سادات و مجاوران آن عتبه کعبه مرتبه را بانواع نثارات مخصوص

گردانید

گردانید و از روح مقدس آن سلطان سریر ولایت و امامت استمداد همت کرده متعاقب شاهی بیک خان
روی توجه بمرو نهادند غازیان عظام که منقلای لشکر فیروزی اثر بودند چون بمحلکاه مرو رسیدند جان وفا میرزا
با فوجی کثیر از سرداران نامی اوزبک بمقابله ایشان درآمده در ظاهر آباد مرو چون الغرض محاربه صعب اتفاق افتاد
با وجود آنکه دانه محمد سردار لشکر قزلباش دران معرکه شربت شهادت چشید جان وفا میرزا شکست عظیم خورده
روی بهزیمت نهاده و لشکر قزلباش تا پای قلعه اوزبکان را دوانیده جمعی کثیر از طبقه اوزبک بر خاک هلاک افتادند
مقارن این حال چتر همایون فال خاقان بهمال سایه وصول بر ظاهر مرو انداخت و در برابر قلعه سراپرده
و بارگاه با اوج مهر و ماه برافراختند شاهی بیک خان شیر از مشر خوفناک گشته در قلعه مرو تحصن کرده بود و در
ضبط شهر و نسق قلعه شرایط مبالغه بجای آورده و کسان بماوراء النهر فرستاده و باحضار سلاطین جوانب
اوزبک فرمان داد همه روزه میان لشکریان در پای قلعه محاربات وقوع یافته از طرفین جمعی نابود میگشتند چون
چند روز بر منوال گذشت صورت فتحی نقش نبست خاقان سلیمان شان که همت صف آرای جنگ بود با
دشمن دو ستر از جنگ قلعه مبدل شد خواستند که بحسن تدبیر شاهی بیک خان را که چون روباه از مهلت
شیر در سوراخ خزیده بود بیرون کشند طبل ارتحال کوفته از پای قلعه کوچ کردند و بمحمدخان مکتوبی نوشته
فرستادند که تو با ما وعده ملاقات در عراق و آذربایجان کرده تا بر وفا نمودی ما بوعده خود وفا کرده بخراسان
آمدیم مع هذا در اینجا هم مقابله ما در نیامدی الحال بعضی مهمات در آذربایجان روی داده که بازگشتن لازم شده
بنابراین کوچ کرده میرویم هر وقت ایشان آماده پیکار گردند بمقدر الهی شده باشد ملاقات دست دهد شاهی
بیک خان ارتحال خاقان سلیمان شان را بعجز و زبونی حمل کرده خواست که فی الجمله آبی بروی کار آورده
اندکی از عار فرار و تحصن جستن از صولت سپاه قزلباش خود را خلاصی بخشد عزم تعاقب جزم کرده با مولانی
سی هزار کس از جنود اوزبک و امرا و سرداران نامی که دران وقت ملازمتش حاضر بودند از شهر بیرون آمد امیرخان
موصلو که حسب الفرمان قضا جریان برسید کس با او لشکر بود از مشاهده جنود اوزبک بر طبق اشاره همایون
فرار نموده بموکب ظفر قرین پیوست از فرار نمودن او محمدخان بکمال اضطرار در لشکر قزلباش تصور نموده

عاقبت الامر ترکردید خاقان سلیمان شان چون از آمدن او خبر یافت چندان صبر فرمود که او از جوی آبی
که در سه فرسخی شهر ستکد نشست حسب الحکم پس آن جو را عبور فرموده عطف عنان کرده با سیزده هزار کس از
رکاب ظفر انتسابش در محمود آباد مرو در برابر جنود اوزبک صف سپاه آراست شاهی بیگ خان
ناچار دل بکار بنهاده روی بمعرکه کارزار آورد و از طرفین بهادران اوزبک و دلیران قزلباش در هم آویختند
کارزاری وقوع یافت که دل بهرام خون آشام بر کشتگان آن معرکه سوخت عاقبت نسیم فتح و فیروزی
بر شقه لوای جهانگشای شاهی وزیده شکست بر لشکر اوزبک افتاده ه بنیروی اقبال شاه جهان
نگونسار شد رایت اوزبکان • ز خون یلان گشت گلگون زمین • فلک خواند آیات فتح مبین
جانبو قاسم میرزا و قنبرلی و اکثر امرای اوزبکیه دران معرکه کشته شدند شاهی بیگ خان با جمعی از سپاهیان جنود
اوزبک سراسیمه وار اسب فرار بر محوطه که راه بیرون شدن نداشت جهانیده در سه آبی ارزن گیر
می افتادند و بصد حسرت بهوان جان بحق تسلیم نمودند جثه شاهی بیگ خان را یکی از غازیان بر جلو عز آقا نام
موسوم آدی بهادر از زیر چندین کشته بیرون آورده سرش را که از غایت نخوت سر هیچ سروری را
قابل افسر سیادت ندیدی از بدن جدا کرده در سایه علم اژدها پیکر بر سم سمند جهان پیمای حضرت خاقان سلیمان
شان سجدات شکر الهی بجا آورده هر عضوی از اعضای او را بولایتی فرستادند و او را پوست کنده پر کاه
کرده بسلطان بایزید بن سلطان محمد غازی پادشاه روم فرستادند و استخوان کاسه سر او را طلا گرفته
بقول مؤلف احسن التواریخ قدح مثال در بزم حریفان باده نشاط در گردش بود و این بیت مناسب حال
اوست ه کاسه سر شد قدح از گردش دوران مرا • دارد این دیر خراب آباد سرگردان مرا
خواجه کمال الدین محمود ساغرچی مشهور وزیر شاهی بیگ خان بود که از قلعه مرو آمده در وقتی که آن کاسه
زر اندود را شهریار کامکار بدست گرفته جرعه مثال از آن باده عشرت در سکان می نوشید خواجه در
مقابل آن سپهر اقبال در صف گرفتاران ایستاده بود خاقان سلیمان شان او را خطاب فرموده گفت
خواجه این کاسه را می شناسی سر پادشاه است گفت سبحان الله چه صاحب دولتی بود که هنوز دولت او در

دوره باقیست که با این حال بر روی دست چون تو صاحب اقبالی است که دمبدم از آن باده نشاط می نوشند
این نکته موجب انبساط خاطر اشرف گشته خواجه را منظور نظر التفات گردانیده بوزارت خراسان معزز و سرافراز گردانیدند
آقا رستم روزافزون که بجانب ولایت مازندران استیلا یافته بود و سبب بلا زمان سده اقبال شاهی جهانبان
در زیده همیشه مسکنی که دست تعرض دامان شاهی بیگ خان در نیوفت خاقان سلیمان شان یکی
او را بریده یکی از یساولان بهرام صولت داده فرستادند که بمازندران برده در مجلس آقا رستم انداخته
و بگوید که دست تو بدامان او نرسید حالا او دست بدامان تو زده و آن یساول در وقتی که آقا رستم
سرداران طبرستان مجلس عالی داشت بانجمن در آمده بی خوف و هراس بجهت رجوع قیام نموده النفور
باز گشت هیچ آفریده را مجال تفوه نشد آقا رستم از خوف آن بر خود لرزید و زهره آتش آب شد
و آتش از واهمه و هم قصور یافت روز بروز بر بدنش ضعف مستولی گشته بعالم عقبی شتافت القصه بعد از
وقوع این فتح مبین فتحنامها باطراف و جوانب ممالک فرستاده در تمامت ولایت خراسان خطبه و سکه
بالقاب سلطنت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم الملک الاکبر و نام نامی همایون آرایش یافته اکثر جیحون در
تصرف امراء قزلباش قرار گرفته شعار مذهب حقیقت آثار امامیه در تمامت بلاد خراسان شیوع یافت
و رایات منصوره بدار السلطنه هرات رسیده خاقان منصور از فر وجود آن زینت و تاج و سریر
زینت آسمانی یافت و تاریخ این سانحه غریبه فتح شاه دین پناه است و نیز ملک خراسان مطابق اوست
لشکرهای ماوراء النهر کلاه سرخ پیدا کرده بودند و آن زمستان بلده فاخره هرات محل تردد و قشلاق
آن کامل الصفات بود و ولات و حکام اطراف تابستان اقبال آشیان شتافته زبان بتهنیت و مبارکبادی
فتح خراسان می گشادند و از انجمله سلطان اویس میرزا مشهور بخان میرزا ابن سلطان محمود میرزا ابن
سلطان ابوسعید گورکان از بدخشان بپایه سریر سلطنت نشان آمده منظور نظر خاص و امین مهم اختصاص
گردیده و شان ایالت حصار شادمان و بدخشان گرفته مقضی المرام بازگشت و همچنین محمد بابر میرزا ابن عمر
شیخ میرزا ابن سلطان ابوسعید گورکان در کابل المیحان بحضور حسن دان فرستاده اظهار اخلاص نمود

و در اول بهار رایات کشورگشا بعزم تسخیر ماوراء النهر از هرات بیرون آمد و چون بمیمنه و فاریاب رسید سلاطین
اوزبک محمد تیمور سلطان که بعد از قتل پدر در سمرقند رایت سلطنت افراخته بود و عبید الله که در بخارا حکومت
می نمود و جانی بیگ سلطان و سایر سلاطین آن ماوراء النهر بیکدیگر پیوسته بکنار آمدند و کسان بپایه سریر
اعلی فرستاده اظهار اخلاص نمودند و پیشکشهای لایق ارسال داشتند و تعهد نمودند که اگر عنایت شهریاری
آن طرف آب را بایشان مسلم دارد مدت العمر از جاده خدمتکاری قدم بیرون ننهند خاقان سلیمان شان
ایجاب ملتمس ایشان نموده آهنگ عراق کرده ایلچیان از مصر و شام و روم بتهنیت فتح خراسان بپایه
سریر اعلی آمدند و حکام مازندران بسایه سریر خلافت مصیر آمدند نصف مازندران بمیر عبد الکریم که از اولاد میر بزرگ
بود عنایت شده نصف دیگر باقا محمد روز افزون شفقت شد و هر یک فراخور حال تفقدات گردیده مقضی
المرام روانه شدند و حکام گیلانات و شیخ شاه والی شروان باج و خراج بر ذمت خود و غاشیه طاعت
گذاری بر دوش گرفتند اما سلاطین اوزبکیه بعهد و پیمان وفا نکرده در زمان نهضت همایون دست از ایذا
بحواشی مملکت می نمودند حسب الاستدعا ظهیر السلطنة محمد بابر میرزا الحکم همایون بر قصد در یافت که آنچه
از مملکت ماوراء النهر بسعی خود فتح نماید بر او مسلم باشد و او از کابل عزیمت ملک موروث نموده در بدخشان
خان میرزا را مصحوب خود گردانیده متوجه حصار شادمان شد جمشید سلطان و مهدی سلطان اوزبک
که حکومت ولایت حصار می نمودند بمحاربه لشکر جغتای شتافته محمد بابر میرزا بر ایشان ظفر یافت و سرداران
اوزبک بر دو در معرکه کشته ولایت مذکور بطریق نشان همایون بمحمد بابر میرزا تعلق گرفت و حقیقت
این حال بپایه سریر اعلی عرض نمودند که اگر مددی از جانب همایون رسد امید هست که سایر بلاد ماوراء النهر
مفتوح گردد خاقان سلیمان شان احمد سلطان صوفی اغلی و شاهرخ سلطان افشار را با جمعی از دلیران بیشه که
کارزار بمدد و کومک ایشان مامور فرمودند محمد بابر میرزا با امرای عظام ملحق شده متوجه سمرقند شدند و چون
سلاطین اوزبک از آمدن محمد بابر میرزا و موافقت جنود قزلباش خبر یافتند مرکز دولت را خالی گذاشته
بجانب ترکستان رفتند و بابر میرزا در بلده سمرقند بتختگاه اجداد خود فرو نشسته پای بر مسند جهانبانی نهاد و

دران

دران بلده فردوس نشان خطبه ائمه اثنی عشر بنام نامی آنحضرت خوانده امرای قزلباش را حسب الاشراف داد و بتشکیلی
لایقه بخدمت اشرف فرستاد اما بعد از رفتن امرا و لشکر بار دیگر سلاطین اوزبک با حشری انبوه و لشکری گران شکوه
بماوراء النهر آمدند و بابر میرزا با اندک مردمی که داشت بمقابله ایشان شتافته صف قتال آراست و فیمابین
حربی عظیم بوقوع پیوست و بسیاری از ملازمان جانب بابری دران معرکه بقتل درآمده منهزم گردیدند و بابر میرزا
در ماوراء النهر مجال اقامت نیافته بحصار شادمان آمد و سلاطین اوزبک متعاقب او بحصار آمدند بابر
میرزا در قلعه متحصن شده کس ببلخ نزد بیرام خان قرامانلو فرستاده استمداد نمود و بیرام خان جمعی از جنود
قزلباش را بمدد فرستاد اوزبکیه چون از وصول لشکر قزلباش خبر یافتند دست از محاصره باز داشته
بماوراء النهر مراجعت کردند و حقیقت این حال از طغیان اوزبک بمعرض عاکفان سده جاه و جلال رسید
امیر نجم ثانی که بوکالت دیوان اعلی سرافراز بود و عظمت و کامرانی و بزرگی و اعتبار و اقتدار او در کار
معنی من الخبر مشهور است و شمه از ان در حبیب السیر مسطور با نظام مهام خراسان و دفع شر اوزبکان مامور
گردیده با جمعی از امرا و سرداران روانه خراسان شد چون بحدود بلخ رسید بیرم بی اشاره همایون که
بتسخیر ماوراء النهر نسبت شده با بقاق حسین بیگ لله حاکم هرات و امرای عظام خراسان و بیرام خان حاکم
بلخ از آب آمو عبور نمود و از طرف حصار محمد بابر میرزا رسیده به سپاه قزلباش ملحق شد اول قلعه خزار و
بعد از ان قلعه قرشی را فتح نمودند و امیر نجم در قرشی حکم بقتل عام کرد و شیخم میرزا اوزبک با قرب پانزده هزار کس
از سپاهی و رعیت بقتل آمدند میرزا بابر التماس خون جمعی از اهل قرشی که از قبایل جغتای بودند نمود در جواب
قبول نیافت بجهت مهنا الحاسبین غبار بغاری بر بقاع یافت امیر محمد یوسف صدر بر سر راه خون
جمعی از سادات که بمسجد جامع پناه برده بودند نمود و درجه قبول نیافت و امیر نجم مبارک بنا بعد از ان
بر سر قلعه غجدوان که محمد تیمور سلطان و ابوسعید سلطان اقامت داشتند آمده چهار ماه آن قلعه را
محاصره نمودند تا کوتلات دار در وی قزلباش روی بنقصان آورده سپاهیان بجان آمده و علیق الدواب
نقص پیدا شد عبید الله خان و جانی بیگ سلطان در بخارا بودند چون از عسرت احوال قزلباش خبر

دهشته با لشکر آراسته بر سر بر یخم آمد محمد تیمور سلطان نیز از قلعه بدیشان پیوست و روز یکشنبه نیم ماه رمضان
بظاهر غجدوان رسیده فیما بین محاربه عظیم وقوع افتاد و در آن معرکه تیری جان فرسا بر بیرام خان قرامانلو
که سردار جرنغار لشکر قزلباش بود رسیده از اسب در افتاد و همین سبب انهزام جرنغاریان و دلیران آن ارکان
گشته جنود اوزبکیه یکبار هجوم آوردند و امرای قزلباش متلاشی گشته قول هم بر آمد محمد یار میرزا اصفهانی المجاز
خالی کرده با لشکر خود راه حصار پیش گرفت امرای قزلباش که از بزرگی و نخوت امیر نجم دلتنگ آمده بودند
در محافظت او سعی نمی نمودند او در معرکه بدست در آمده بقتل رسید بعضی از امرا و اعیان خراسان راه
فرار پیموده از گذار کرکی عبور نموده بخراسان آمدند این واقعه در شهور سنه ثمان عشر و تسعمایه روی داد
بعد از آنکه سلاطین اوزبکیه را با شاه فتح ظفر عقد مواصلت بسته بود عزم تسخیر خراسان از آب
عبور کرده چندگاه ساحت ملک خراسان لگدکوب اوزبکان بود و چون این اخبار در قشلاق قم بعرض
خاقان سدره آشیان مقدار رسید دیگر باره بیورش خراسان تصمیم داده عنان عزیمت بآنصوب معطوف
داشتند و چون کالپوش محل نزول لشکر بحر جوش دریا خروش گردید بعضی از امرا با فوجی از جنود ظفر ورود
بجانب طوس فرستادند سلاطین اوزبکیه از آوازه قرب وصول موکب ظفر قرین شاهی تزلزل در ارکان ثبات قدم
های اقامتشان سست گردیده عنان بصوب اجتناب انعطاف داده بماوراءالنهر رفتند و مرة اخری
آن ممالک در تحت تصرف اولیای دولت ارجمند سعادت پیوند شاهی قرار گرفت خاقان سلیمان شان
چندگاه در خراسان اقامت فرموده بعضی از امرا که در محاربه اوزبکیه مداهنه و سستی کرده بودند خصوصاً
دده بیگ حاکم مرو را معجر پوشانیده مشهر فرمودند و جمعی فتنه انگیزان که در زمان عزیمت موکب همایون
شعار دولتخواهی اوزبکیه اظهار ساخته بمردم شیعه مذهب مضرت آزار رسانیده بودند بآتش قهر و غضب
سوخته ساحت آن ولایت را از خس و خاشاک معاندان پاک کردند و زمام حکومت هرات و مهام آن ولایت
بکف کفایت زینل خان شاملو سپرده مراجعت فرمودند **ذکر محاربه خاقان سلیمان شان ابو المظفر**
شاه اسمعیل بهادر خان با سلطان سلیم پادشاه روم در چالدران در شهور سنه عشرین و تسعمایه خاقان

سلیمان شان در ییلاقات همدان مشرف آن ولایات گشته بعیش مسرور بودند خبر آمدن سلطان سلیم
خواندگار روم شایع شد سبب این واقعه بر سبیل اجمال آنست که سلطان بایزید که در هنگام خروج خاقان
سلیمان شان فرمانفرمای ممالک روم بود با آنحضرت محبت و دوستی نموده همواره لوازم خصوصیت
و اتحاد بجای آورده فیما بین طریقه وداد مسلوک بود در شهور سنه سبع عشر و تسعمایه سلطان سلیم با پدر در
مقام خصومت در آمده فیما بین بجنگ و جدال انجامید و معارف لشکر خصوصاً طایفه ینگچری اتفاق نموده
سلطان سلیم را پادشاه کرده او را بی اختیار ساختند و او از این غصه بیمار گشته در شهور سنه ثمان عشر
و تسعمایه بعالم بقا پیوست و سلطان سلیم سریرآرای تخت و صاحب علم گشت سلطان احمد بن سلطان
بایزید که در اناطولی بود خطبه بنام خود خوانده امرا و وزرا او را بجهت ثروت و نوید سلطنت و پادشاهی
باستنبول طلبیده با او غدر نموده بقتل آوردند و لشکر بر سر پسرش سلطان مراد فرستادند و او از لشکر آن
سلطان سلیم عم خود متوهم گشته بخدمت اشرف آمده در اصفهان بملازمت رسیده نوازش یافت
و در همان ایام باجل طبیعی فوت شد سلطان سلیم گمان تقویت سلطان مراد و بجهت آنکه نور علی خلیفه روملو
حاکم آذربایجان باتفاق سلطان مراد مذکور با رومیان جنگ کرده سنان پاشا را با جمعی کثیر بقتل آورده
بودند با آنحضرت مسالک طریق خصومت آغاز نهاده قلعه کماخ و بعضی قلاع دیار بکر را که فیما بین
متنازع فیه بوده مالکیت ساخته رفته رفته بحیل مختلفه فیما بین اسباب وحشت آماده کرده در سنه
مذکوره با لشکر پرخاشجوی زیاده از حد و چون روی توجه به آذربایجان نهاده نامه بخاقان سلیمان شان
نوشته آمدن خود را اعلام نمود و آنحضرت از اصفهان بییلاقات همدان آمده بود و بی آنکه خیال محاربه و میدان
در خاطر انور داشته باشد از آمدن بی هنگام او آگاه گشته از غایت همت مقید بجمعیت عساکر منصوره
ممالک ایران نشده با معدودی که در ظل لوای فلک فرسا حاضر بودند بمقابله اعدا شتافته در چهارشنبه
دوم شهر رجب سنه مذکوره در صحرای چالدران از اعمال خوی چهل هزار کس در برابر آن لشکر محصور
صف قتال آراسته و رومیه چنانچه شیوه و شعار ایشان است پیش خود را بعراده و زنجیر حصار

دوازده هزار ینگچری تفنگ انداز را در درون عراده با فروختن آتش بکار مامور گردانیده و سلطان سلیم
ان قلعه آتشین را حصار خود ساخته قلب و جناحین آراسته و از ینطرف خان محمد استاجلو که جنگ رومیه را
بحیثیت استحکام توپخانه مصلحت نمیدانست و بتکلف در سر کوچ با ایشان جنگ می‌باید کرد و دورمیش خان
که با قشون آراسته از دیار بکر آمده بود از غرور و شجاعت قبول این معنی نمی‌نمود حضرت خاقانی فرمود
که من حرامی قافله نیستم هرچه مقدر الهی است بظهور می‌آید خان محمد ساکت گشته خاقان سلیمان شان
خان محمد را چرخچی لشکر ظفر قرین گردانیده ساروپیره قورچی باشی استاجلو برادر بزرگ منتشا سلطان
رفیق او شد و از امراء عظام دورمیش خان شاملو و نور علی خلیفه روملو و خلفا بیک و حسن بیک لله
و خلیل سلطان ذوالقدر را در دست راست و خانان سلطان استاجلو و دلیران بابا الیاس
چاوشلو و جمعی دیگر را در دست چپ قرار داده قول همایون بفر وجود آنحضرت آرایش یافت سید محمد
کمونه که در سلک امراء منتظم بود و میر عبدالباقی وزیر و میر سید شریف صدر با آنحضرت در قول بودند
دلاوران طرفین پای جلادت پیش نهاده آتش حرب مشتعل گردید در تاریخ جهان آرا مسطور و میان جمهور
نیز مشهور است که آنحضرت در هنگام تسویه صفوف خود بشکار سلید رچین مشغول بودند و بعد از کوچ حرب
و قتال بمعرکه آمدند القوج اغلی از دلاوران نامی رومیه و شجاعان روزگار و از زمره چرخچیان رومیه بود
همیشه در میانه عظمای رومیه خود ستایی کرده میگفته که در میانه سپاه حریف محاربه بمن جز شاه نخواهد
بود و در اثنای گیرودار آن مخذول دلیروار کمر محاربه بخاقان سلیمان شان بسته از صف سپاه باگروهی از
شجاعان رزم خواه رومی بمقابله قول همایون شتافته آنحضرت را مبارز طلب خوانده بیچاره از خون گذشته
مخذول قابل آن نبود که چنان پادشاه عالیجاه بمبارزت او التفات نماید اما آنحضرت از دور غیرت رضا
امراء دولتخواه و امداد سپاه اسب جلادت بمبارزت او تاخته شمشیر ذوالفقار آثار حیدری آهخته
چنان بر چشم کین آن بی عاقبت حمله نمود که از صولت و سطوت پادشاهانه بیخود گشته مجال حرکت نیافت
و آن شیر بیشه پردلی بزور بازوی حیدری چنان ضربتی بر وزد که درع و جوشن فولادی را در یکدیگر شکافته

جثه خبیثه اش را بر خاک هلاک انداخت غریو از هر دو لشکر برآمده گرد و چکاچاک علم بالا گرفت و بازآوردن
خوان شدند القصه دلیران هر دو گروه بر یکدیگر ریخته از کثرت گرد و غبار روی هوا تیره و تار گشت خاقان
سلیمان شان در ان معرکه بنوعی که حوصله آن شاه گیتی بنفس نفیس مباشر حرب گشته کارزاری کرد که تاریخ داستان
سام و اسفندیار گردید و درمیان رومیه مشهور است که در ان مصاف شاه عالیجاه چند مرتبه بسمند سعادت
تاکنار عراده و جبر را که زنجیر عراده را بشمشیر از یکدیگر شکافته و چون دلاوران سپاه قزلباش بعراده
نزدیک شدند قریب بسیصد نفر ینگچری را در پس عراده بضرب شمشیر پاره پاره کردند ینگچریان و توپچیان
با فروختن آتش بکار مشغول شدند از بسیاری دود توپ و تفنگ عرصه زمین عالم روشن تیره گشت سیاهی
از پی باکان لشکر قزلباش که بوهم و هراس خود را در دریای آتش زده بودند از آسیب تفنگ مجروح گشته
و خرمن حیات شان سوخته گردید خان محمد استاجلو که چرخچی بود و توپ خورده با گروهی از طایفه استاجلو در آن معرکه
راه عدم پیمودند و در میان علوم گشته بود که قول همایون از وجود پادشاه عالیجاه خالیست با طرف هجوم آوردند
از اشتغال ایره بکار و انداختن توپ و ضرب زن چشم لشکر قول بهم برآمد و سید محمد کمونه و میر عبدالباقی وزیر
و میر سید شریف صدر بدرجه شهادت رسیدند و از امراء عظام ساروپیره قورچی باشی استاجلو و حسن
بیک لله شاملو و خان محمد و دلیران بابا الیاس چاوشلو و جمعی دیگر درین جنگ کشته شدند سلطانعلی میرزا
بدست رومیه گرفتار گردیده بود رومیان را تصور خاقان سلیمان شان کرده نزد سلطان سلیم بردند
و او نام خود گفته در همانجا بقتل رسید چون خاقان سلیمان شان کثرت اعدا و هم برآمدگی لشکر را که در
قلب همایون مشاهده نمود فرمود که کرنا نواختند سیصد کس که بر سر آنحضرت جمع آمدند بالضروره بمبالغه
والحاح دولتخواهان عنان از معرکه برتافته یکمرده گردیده و دسته قول قزلباش را شکسته عمده از کی
دوچار شده صفوف اتراک از هم شکافته روانه می‌شدند اسب خاقان سلیمان شان سیاه ابلق در
حضر آقا استاجلو بر کی خود را کشید آنحضرت سوار شده خضر آقا اسب آنحضرت را بیرون آورده بار عقب
روانه شده و در حضرت ملازمت رسیده نوازش یافت القصه آنحضرت با جمعی از مخصوصان از معرکه بیرون آمده

ازانجا به چخور سعد آمدند و عساکر منصوره را جمع نموده بار دیگر از روی اقتدار بمحاربه رومیان کربستند و
سلطان سلیم بجهت استحکام و سیابات تا مدتی در برابر آمد اما زیاده از شش روز مجال اقامت نیافته بازگشت
محاربه قزلباش بدستور دلیری خاقان سلیمان شان اندیشه نموده از آن جرات و جسارتی که بظهور آورده بود
پشیمان گشت و حدیث العود احمد بر زبان آورده راه مراجعت به دیار خویش پیش گرفت آنچه از افواه و آفواه
مسموع شده مقتولان معرکه چالدران بسیار نبودند اما حسن بیک مورخ نوشته که بقول اصح درین جنگ بجز از کس
بقتل آمدند سه هزار رومی و دو هزار قزلباش و زیاده ازین نبوده و چون خبر معاودت سلطان سلیم به چخور
رسید خاقان سلیمان شان بدار الملک آذربایجان خرامید بجبر اختلالی که از ورود لشکر روم در آن دیار
واقع شده بود پرداخته همواره در اندیشه تدارک آن قضیه بودند و سلطان سلیم بعد از واقعه چالدران
بارزنجان رفته قلعه کماخ را به یوسف سلطان ورساق تفویض یافته بود و سلطان سلیم امان نامه‌ها
ورساق فرستاده بمتابعت دلالت نمود غازیان گفتند که بمجرد اندک اختلالی که در جنگ بحال ما رسید
ولی نعمت را مرافقه باشد حقوق رعایت آنحضرت را بعقوق مبدل نکنیم و تا جان در تن باشد با اعادی
آنحضرت قتال می نماییم چون جنود رومیه جنگ قلعه انداخته قهراً و قسراً قلعه را گرفتند و غازیان به مسجد جامع پناه
بردند چون کار برایشان تنگ شد شمشیرها آخته و سپرها سر افراخته از مسجد بیرون آمده جنگ آغاز کردند
و همگی در راه این دولت شربت شهادت چشیدند و سلطان سلیم کماخ را متصرف شده بر سر علاء الدوله
رفت و بعد از آن بر دیار بکر تر استیلا یافت چنانچه در ذیل مرقوم شد گردد و بعد از آن دیار بکر صعوبتی از او
بظهور رسید حاکم [illegible] بلغه الله آمالی مقتضای آن کرده بود که آنحضرت را از اصابت عین الکمال چنان
چشم زخمی رسد که اگر در ضمیر کثیر آنحضرت [illegible] بیم آن بود که ارادت و اعتقاد ساده لوحان طوایف
قزلباش در شأن آنحضرت بحدی انجامید که پای اعتقاد شان از مسلک مستقیم دین و ایمان بطریقه
گمراهی غلط برند القصه بعد از وقوع واقعه چالدران حکومت دیار بکر با قرا خان برادر خان محمد استاجلو
تفویض فرموده بدان طرف فرستادند و او در ماردین قرار گرفته بود و اهالی شهر آمد که بقرا حمید مشهور سودای

کرده

کرده رومیان را آورده شهر را بایشان دادند و قرا خان از ماردین متوجه دفع این حادثه شده و میان بعضی از
کس بمقابله او فرستادند و او با آن گروه جنگ کرده غالب آمد چنانچه اکثر رومیه بقتل رسیدند و چون بظاهر
شهر رسید مردم شهر را بار دیگر رومیه اتفاق [illegible] از فتح حصار مأیوس گشته مملکت را تصرف و شهر در تصرف رومیه
بود و در اثنای عشرین و تسعمایه که سال دوم حکومت او بود رومیه با پنج هزار پیاده و سوار متوجه بکار او شدند
و او با اتفاق [illegible] سلطان قاجار که به بکار ایشان بسته در الکای قورچی [illegible] ماردین مابین الفریقین
محاربه اتفاق افتاد و قرا خان با آن جیش موفور غالب آمده در هنگام تعاقب از قضای آسمانی گلوله تفنگی بر او
خورده از اسب غلطیده و گذشت قزلباشیه از خیال از هم پاشیده رومیه بعد از جنگ فاحش معلوم
غالب آمدند و از خواندکار مدد یافته دیار بکر را متصرف شده دست تصرف قزلباش از ولایات کوتاه شد
و چون این اخبار بعرض خاقان سلیمان شان رسید جمعی را بامداد قرا خان تعیین نموده بعد از خبر کشته شدن او
فسخ آن فرمودند القصه بعد ازین وقایع خاقان سلیمان شان با وجود مشاغل ضروریه ممالک شب و روز
در اندیشه سر انجام لشکرکشی دیار روم بودند که در سنه ست و عشرین و تسعمایه سلطان سلیم بعالم بقا پیوسته
پسرش سلطان سلیمان قائم مقام گردید و چون از جانب او مخالفتی نیافت علما اعلام لشکر بدیار اسلام
کشیدن بدون حرکت خصم جایز نداشته چون سلطان سلیمان لشکر در بدایت جلوس بدیار روم و
فرنگ کشیده بغزا و جهاد مشغول شده بود و آنحضرت را بر غزو کفار تحریص نموده بنا بر آن خاقان سلیمان
شان چند سال بجهت کسب ثواب غزا احشام کرمنصوره را بغزای گرجستان مامور ساخته خود بعیش و حضور
پرداخت رای جهان آرا اقتضای آن کرد که یکی از شاهزادگان کامکار را بایالت خراسان موسوم گردانیده
بآن دیار فرستند و در اول حال شاهزاده جوان بخت کامکار طهماسب میرزا را که بسرور زیور آئین جهانداری
ناصیه همایونش نمایان بود فرستاده امیر خان موصلو ترکمان را اتالیق فاتق مهمات گشت بعد از چند گاه
آنحضرت را پایه سریر اعلی آورده سام میرزا را با درمیش خان فرستادند تا آخر ایام حیات آنحضرت
ممالک خراسان مهبط امن و امان بوده در شهور سنه تسع و عشرین و تسعمایه شیخشاه والی شیروان که ارادت

و اخلاص تابستان اقبال آستان آورده ما یعرف خود پیشکش کرده خود را از زمره بندگان این آستان
شمرد و صبیه که در حباله عفت شیروان شاهی پرورش یافته بود در سلک پردگیان حرم عصمت در آورد
و من بعد تکفل ضبط ولایت شیروان مجدداً باو مسلم گردید و در شهور سنه ثلثین و تسعمایه چنانچه عادت
قدیمه روزگار غدار است هادم اللذات بر ملک حیات آن خسرو جمشید کیقباد زمان تاختن آورده
عالم جوانی و عین لذات نفسانی که سی و هفت سال از درجات زندگانی طی کرده بود و در مرحله سی و ششم
تخت سلطنت کامرانی را وداع نموده در سقولطای نام محلی از محال سراب بعالم بقا خرامید و در تربت
مقدسه حضرت سلطان الاولیا مدفون گردید طاب ثراه مصرع موافق تاریخ آمده خسرو دین تر تاریخ وفات
آن سلطان سلطان نشان است و دیگری لفظ ظل تاریخ یافته و به نظر بیق در سلک نظم کشیده
شاه گردون پناه اسمعیل • آنکه چون مهر در نقاب شده • از جهان رفت ظل بود تاریخ
سایه تاریخ آفتاب شده • از آنحضرت چهار شاهزاده کامکار یادگار ماند یکی در صغر سن بود و هم
طهماسب میرزا و بهرام میرزا از صبیه یکی از امرا موصلو ترکمان متولد شده اند و القاس میرزا و
سام میرزا از خواتین مختلفه در اسامی صبیان زیاده فاید نیست آنحضرت در نظم اشعار طبع عالی داشت
اما شعر ترکی بیشتر رغبت میفرمود و تخلص خطایی میکردند بحسب آنکه با سلطان سلیم معاصر بود مولانا
امیدی درین مطلع اشاره بآن کرده • قضا در کارگاه کبریایی • فکنده طرح اسلیمی خطایی

ذکر احوال فرخنده مآل حضرت شاه غفران پناه جنت مکان ابوالبقا شاه طهماسب علیه الرحمة والرضوان

از زمره شاهزادگان عالیشان شاه جمجاه جنت مکان اعز و ارشد اولاد و الا نژاد و شایسته تخت
فرو ریخت کسری و کیقباد بود و ولادت فرخنده آنحضرت روز چهارشنبه بیست و ششم ذی حجة الحرام سنه تسع عشر
و تسعمایه در قریه شاه آباد از اعمال اصفهان روی داده و رمضان بساط آگاهی تولد آنحضرت را در محل
موسوم بشاه آباد مبارک و میمون دانسته بپادشاهی و جهانداریش فال گرفته اند و اسطرلاب اندیشان دقیقه
شناس از زایچه طالع فرخنده و مطالعش استدلال نموده اند که عقرب جو د شریعتش ترب اقتران و اوج

خسروی

خسروی آفتاب دولتش عالم افروز خواهد بود و از الهامات غیبی آفتاب عالم افروز تاریخ مولد آن گرامی در
زمان خاقان سلیمان شان در صغر سن بسلطنت ملک خراسان از سایر اخوان امتیاز یافته بدارالملک
فاخره هرات تشریف فرما گشت و بعد از آنکه از امیرخان موصلو لله آنحضرت اطوار ناپسندیده بظهور آمد حکومت
معزول گردید آنحضرت را پایه سریر اعلی طلب فرموده در خدمت والد بزرگوار معزز و گرامی بود در
بدایت حال آثار سلطنت و پادشاهی از اطوار همایونش لایح و پیدا و انوار ظل الهی از ناصیه میمونش
لامع و هویدا بود و بعد از واقعه نازله خاقان فردوس مکان قامت استقامتش بطراز کسوت سلطنت
و پادشاهی آراسته گشته در سن یازده سالگی بحکم ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها مسند
نشین اورنگ شاهی و سریر آرای بزم پادشاهی گردید جلوس همایونش روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب
هیجی ئیل موافق سنه ثلثین و تسعمایه اتفاق افتاد و بجای پدر بزرگوار قرار گرفت از الهامات غیبی جای
پدر گرفتی موافق تاریخ افتاد • طهماسب شاه عالم گیر بفضل الهی • جا بعد شاه غازی بربخت زر گرفتی
جای پدر گرفتی گردی جهان مسخر • تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی • چون از غایت اخلاص
و حسن اعتقاد بحضرت شاه ولایت پناه محرم اسرار امین لی مع الله خود را بنده شاه ولایت می نامید
از اتفاقات حسنه بنده شاه ولایت طهماسب تاریخ اولین سال جلوس همایون شده خاتم فرمان واجب
الاذعان آنحضرت مزین بنقش محکم گردید • شرف بندگی شاه نجف • یافته چون زبدایت طهماسب
نقش مهرش شده و تاریخ جلوس • بنده شاه ولایت طهماسب • و آنحضرت پادشاهی بود دین دار
شریعت پرور و شهریاری معدلت پیرای دادگستر مؤید بتأییدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی دانش
آموز خرد پروران پرورده کار خلاصه شاخ بهفت و چهار در حکمت و دانش از اسکندر و ارسطو پیش و در امن
جهانداری از جم و کسری در پیش در اوایل ایام سلطنت و فرمانروایی آنحضرت امور دولت از حیز انتظام
بدر رفته بود و اعادی مخذول العاقبه که در آرزوی چنین روزی بودند شرقاً و غرباً طمع در ملک ایران که
خلاصه معمور جهان و تختگاه کیان است نموده آغاز فتنه کردند و میانه امرا و ارکان دولت بجهت امور کار

وصاحب اختیار امور دولت بودند و آنحضرت در اوایل حال ایامی بجهت حداثت سن در امور
غافل و درزیده کاه تماشای کارخانه تقدیر بودند و کاه بفطرت عالی و تعلیم مرحوم علت طبیب داده
عیار جوهر اخلاص ارباب عقیدت و وفا میکردند و ایامی وجود شریف خود را از شر دولت طلبان
ناقص عیار صاحب پسمو ده و به نیروی اقبال و رهنمونی بخت با وجود کثرت اعادی و قلت انصار حفظ حال
فرخنده مآل هم حراست دولت بی زوال میکردند و چون نهال طوبی مثال اجلالش در چمن دولت و کامرانی بالا
کشیده و بمرحله رشد و تمیز رسید تایید الهی و متانت رای صایب و وفور دانش و عقل کامل امرای
صاحب داعیه و سرکشان خود رای را باحسن تدبیر از میان برداشته مستقل بتقش مستقل مهام سلطنت و
فرمان دهی گردید و دشمنان دولت که در کمین بودند از شعشعه تیغ آبدارش نابود گشته غنچه مرادش در گلشن
همیشه بهار کامکاری شکفتن آغاز نهاد و اعلام جهانداریش ارتفاع آسمانی یافته شعله لوای جهان
گشایش سر بفلک افراخت از عهده امر خطیر سلطنت و فرمانروایی کما ینبغی بیرون آمده بنوعی تمکین و
استقلال یافت که هیچ آفریده را از فرمان واجب الاذعانش مجال تخلف نبود و اوصاف حمیده آن
برگزیده الهی از حیز احصا بیرون است و تحریر شمه از آن از قدرت قلم و زبان کاتبان دار الانشاء امکان
افزون تفصیل وقایع زمان دولت ارجمند سعادت پیوند و بیان محاربات و تسخیر ممالک و بلاد و دیگر حوادث
خلقی که در زمان فرخنده شاهیش بظهور آمده بنوعی که مرحوم حسن بیگ مورخ روملو در کتابی که در زمان
آنحضرت تالیف نموده و باحسن التواریخ موسوم ساخته مرقوم کلک بیان گشته و ذره حقیر را طاقت
تحریر آن نیست شعر چه شایم بمجلس ثنای ۰ که در دست قدر دربانم ۰ چه نویسم ثنای دانش را
که یکی از هزار نتوانم ۰ و چون در سویدای خاطر سوده وقایع زمان دولت ابد مدت حضرت اعلی شاه طهماسب
و عذره وانضح رفع الملالت والملالت بنا بر آنکه این نسخه عالم آرا از شرح حالات آن شهریار جهان پیرا بالکلیه خالی نبوده
باشد کمیت خامه عطاردی جایه بقدر الطاقه در مضمار سخن سرای تکاپو مینماید العقده چون جلوس همایون آن
مرکز دایره جاه و جلال بفرخی و فرخندگی وقوع یافته سریر فرمان دهی و فرمانروایی مملکت صفاهش

آراستگی

آراستگی پذیرفت زمام امور وکالت بقبضه اقتدار دیو سلطان روملو که از بلخ آمده بعد از فوت خان خان
سلطان استاجلو امیر الامرا شده بود در آمد و مصطفی سلطان مشهور به کپک سلطان برادر خان خان سلطان
استاجلو امیر الامرا شد و چون یک سال گذشت کپک سلطان چون معظم امرای درگاه و بزرگ خیل سپاه بود
در باب وکالت و قطع و فصل مهام سلطنت با او مکالمه و گفتگو در آمده و فیما بین غبار خاطری بهم رسید و در این اثنا خبر
آمدن اوچم خان و عبید خان بخراسان ورود و شایع گشته دیو سلطان مصلحت وقت بر وفق رضای کپک
سلطان وکالت او گذاشته رفتن خراسان و دفع فتنه اوزبکان را بهانه کرده روانه آن صوب شده و
در اثنای مطالعه با امرای عظام فارس و عراق حاصل نمود که بر سر دیو سلطان جمع نموده در دفع خصمان برداخته
و او در ییلاق لار اقامت نموده در اندک روزی نامه ارسال جوهه سلطان تکلو حاکم اصفهان و قراجه سلطان
تکلو حاکم همدان و علی سلطان حاکم شیراز و غیرهم با جنود بیشمار بر سر او جمع شدند و او تمامی عظام لشکر را
بمراتب مروت و احسان و مدارا و تکلفات بیش از حد پیش از حد خود رام کرده و در استرداد منصب وکالت کپک سلطان
از ایشان استمداد خجسته عهد و پیمان گرفت و چون مهم خراسان بنیروی اقبال و امداد جنود آسمانی کفایت
شده بود دیو سلطان با غلبه ازدحام تمام باردوی همایون حضور کرده دون علام روانه شد و هر چند امرا و اعیان
استاجلو حضور صاحبقران کپک سلطان را بر فع خصمان و افروختن آتش جنگ و جدال تحریص نموده قبول
نکرد و گفت حیف باشد که میانه دو لشکر جرار که ملازم یک درگاه و از محبان حضرت شاه باشند بجهت امور
مستعار دنیا نزاع و قتال واقع شود در رضاجوی خاطر دیو سلطان گشته از تبریز با ترکمان تکلو باستقبال
او آمده با یکدیگر دوستانه ملاقات کردند و باتفاق روانه درگاه معلی گشته در حوالی تبریز بشرف سجده شهریار
کامکار کامیاب مشرف شدند و امر وکالت را با دیو سلطان گذاشته و سلطان قاجار چوهه سلطان و چند
کس از امرا که محرم راز بودند و مصلحت نیست نقل آورده و کپک سلطان را با تمام ایل و اویماق استاجلو بقرای گرجستان
فرستاده از درخانه دور انداختند و مرتبه کشاکرده و در غیبت ایشان بجمعیت امرای تکلو قطع تولات
ایشان کرده در مقام تضییع ایشان در آمده الحق این معنی لایق و الحمد بر رشش عقیدی نبود و باعث آن شد

که از آنطرف تیر در بچه شقاق و نفاق گشوده ابواب فاق و اتفاق مسدود گردانیدند و سنه اثنی و عشرین
و تسعمائه بجنس سپاه سلطنت پناه آمده در آنجا سایر امرا و اعیان استاجلو خصوصاً منتشا سلطان و قاروق
سلطان و قلیج خان قوم خان محمد و غیرهم بر سر او جمع شده کمر محاربه دو سلطان را تابع بسته و از طرف
دو سلطان و جوهه سلطان با سایر امرا و قورچیان و ملازمان درگاه که در پایه سریر سپهر اشتباه بودند
موکب همایون شاه جمجاه متوجه دفع آن طایفه شدند و دو سلطان و جوهه سلطان سخن از صلح و صلاح گفته
قاسم خلیفه ورساق را فرستادند که ایشان را نصیحت نموده از مقاتله جمعی که در سایه چتر فلک فرسای شاه
جمجاه باشند منع نماید و او در تسکین فتنه و اطفای آتش پیکار سعی بسیار نموده ایشان اعتبار بر قول
دو سلطان نکرده چون اراده ازلی بمحاربه ایشان تعلق گرفته بود اثری بر رسالت او مترتب نشد و از
جانبین مستعد صفوف پرداختند ارباب اخلاص از مشاهده این دو لشکر آراسته اول خونین دیده اشکبار
تاسف میخوردند که چرا این دو گروه در رکاب همایون خسرو گردون شکوه بدفع اعادی قیام نمایند
الحاصل میانه ایشان حربی عظیم بوقوع پیوست و امرا تکلو مغلوب استاجلویان شده بیرون سلطان
و قراجه سلطان تکلو کشته شدند و چون لنگ سلطان و منتشا سلطان بر قول همایون نزدیک شدند چشم
ایشان بر ابهه لوای آسمان فرسای و چتر زرنگار خورشید آسای همایون افتاد دست از کارزار کشیده
عنان تاب شدند و امرا و قورچیان عظام شاهی که در رکاب ظفر انتساب شاهی بودند نظر نموده
دو سلطان بتعاقب ایشان در حرکت آمده جمعی کثیر را از صغیر و کبیر بقتل آوردند و استاجلویان منکوب و مغلوب
با بیرون آمده از آنجا بگیلان آمده بمظفر سلطان والی رشت پناه بردند و او هشت هزار پیاده و بعد
ایشان فرستاد و امرای استاجلو دیگر باره بعزم نبرد متوجه اردوی همایون شدند و این حرکت پسندیده
طبع اشرف نیامده شعله غضب قیامت لهب زبانه کشیده بنفس نفیس بر سر ایشان ایلغار فرمودند و دو سلطان
و جوهه سلطان و محمد خان ذوالقدر اغلی را با جمعی کثیر منقلای لشکر منصور ساختند چون
بمرزویل رسیدند امرای استاجلو از جنگل گیلان بیرون آمده دیگر باره آتش اقتال التهاب یافت جانب

لشکر

لشکر فتح و فیروزی بر پرچم رایات امرای شاهی وزید جمعی کثیر از گیلکان مقتول شدند و لنگ سلطان و منتشا سلطان
و قاروق سلطان مغلوب و منهزم مستعجلاً تمام بگیلان رفتند و لنگ سلطان شب و روز درین فکر و اندیشه
بسر می‌برد که آیا بچه طریق انتقام از دو سلطان و جوهه سلطان کشیده مقصدی امر کالت گردد و در شهور
ثلث و عشرین و تسعمائه دیگر باره از گیلان بیرون آمده متوجه دارالارشاد اردبیل شدند بادنجان سلطان
روملو که مرد نود ساله بود بجهت کبرسن و شیخوخیت ضعف در او راه یافته در آن وقت در اردبیل بود و سه چهار هزار
کس از طایفه روملو و چیپنی و طوالش فراهم آورده بعزم جنگ و جدال باستقبال امرای استاجلو شتافت
و در قراورد فیمابین محاربه وقوع یافته بادنجان سلطان از آن قوم قلیل و فوج اندک منهزم گشته در آشاقی فراه
به بیت احمد آقای چاوشلو که توامی لنگ سلطان بود کشته گردید و امرای استاجلو مظفر و منصور بشهر آمده
بزیارت حضرت سلطان الاولیا و مشایخ عظام صفویه قدس الله اسرارهم مشرف شده از آنجا روانه
تبریز گشتند شاه جمجاه جنت بارگاه از آمدن ایشان آگاه گشته دو سلطان و جوهه سلطان و محمد خان
ذوالقدر اغلی با بیست هزار کس و کسری از قورچیان عظام بدفع ایشان نامزد فرمود و لنگ سلطان در قفا
از آمدن دو سلطان و امرا و قورچیان عظام شاهی خبر یافته بطرف چخور سعد رفتند و امرا و قورچیان
سرور با ایشان رسیده صف نبرد آراسته و امرای استاجلو با اندک مردمی که داشتند در برابر ایشان
ایستاده در آمدند فیمابین حربی عظیم روی نمود و الحق دلیران طایفه استاجلو در آن روز کارزاری کردند که
روح رستم سام بر ایشان آفرین خوان شد در اثنای طعن و ضرب محمد خان ذوالقدر اغلی با جنود دو العدد
بر سمت استاجلو آمده بر ایشان حمله کرد و لنگ سلطان زخم قوی یافته در گذشت و جوهه سلطان با جنود
تکلو از پیش حمله انداخته از کشته شدن لنگ سلطان شکست بر طایفه استاجلو راه یافته طریق فرار پیش
گرفتند منتشا سلطان و قاروق سلطان صف سپاه را شکافته مردانه از آن معرکه بیرون رفته بمشقت تمام
خود را بگیلان رسانیدند و ذوالقدر اغلی با مقام قایم و پایدار که طایفه ذوالقدر مغلوب استاجلو شده
کور شاهرخ پدر او را بقتل آورده بودند درین معرکه تقصیری نکرد و القصه بقیة السیف استاجلو با امیر گیلان پناه کار

گذرانیده در سال دیگر که سنه اربع و ثلثین و تسعمایه بوده دیو سلطان با مکر چوهه سلطان کشته شد منصب
وکالت باو قرار گرفت و در شهور سنه ست و ثلثین و تسعمایه که توقف استاجلو در گیلان قریب به سال شده
بود و رایات ظفرآیات شاهی مرتبه دوم جهت دفع فتنه عبید خان اوزبک متوجه خراسان بود مدبرخان و منتشا
سلطان و قاروق سلطان و قران سلطان و سایر اعیان استاجلو در گیلان بودند روی ارادت
و اخلاص بدرگاه کرده روی مناص آورده با تیغ و کفن بدرگاه شهریار زمین بوس شتافتند و در شرف آباد قزوین
بسعادت آستان بوسی سرافراز شده نوازش و استمالت یافتند و ملازم رکاب اقدس گردیدند اگرچه
چوهه سلطان در مقام رعایت و ترتیب آن طایفه درنیامد اما خصومت و عنادی ظاهر نکرده و ایشان
تیر با او مدارا می نمودند تا چوهه سلطان رضاجوی خاطر مبارک نموده ظاهرا اعمال و افعالش بر وفق
رضای اشرف بود و روز بروز بر اختیار و اقتدارش می افزود و اما طایفه تکلو زیاده روی و خودرایی را
از حد اعتدال گذرانیده از اطوار ایشان المنافع غبار نقاری بر آینه خاطر مبارک نشسته در شهور سنه ۹۳۷
که حسینخان شاملو از شیراز آمده در کندمان اصفهان بپایه سریر سلطنت نشان رسیده بنوازشات
شاهانه سرافراز شد چوهه سلطان با او در مقام عناد درآمده قصد کشتن او کرده و او از مواضعه تکلویان
خبردار گشته شبی با قشون و لشکر خود جبه و یراق پوشیده بر سر خیمه چوهه سلطان آمد و او مضطرب گشته
خود را بخیمه دیوانخانه همایون انداخت در حریم دولتخانه میانه شاملو و تکلو جنگ شد از قورچیان ذوالقدر
که در کشیک بودند مصر نامی تورغلو چوهه سلطان زخم کاری زده ناخبر گردانید تکلویان مرگ او را مخفی
داشته همچنان در مدافعه مشغول شدند حسینخان دران شب تا صبح سعی بسیار نمود و آخر از هجوم امرای تکلو که بعضی
فوج فوج و قشون قشون رسیدند مغلوب گشته راه فرار پیمود و از حصول مقصود مأیوس باصفهان رفت
دران واقعه جمعی کثیر از جوانان شاملو بقتل رسیدند امرای تکلو شاه قباد نام پسر بزرگ چوهه سلطان را بجای او
وکیل کرده با کل اویماقات شاملو و استاجلو و ذوالقدر و افشار در مقام عناد و انتقام درآمدند بالضروره
مردم اویماقات مذکوره نیز با ایشان خصومت و نزاع آغاز نهاده در حوالی مزار امامزاده سهل علی علیه السلام

باز

میانه ایشان جنگ شد امرای تکلو خواستند که بطریق چوهه سلطان اقتدار و استقلال داشته باشند باعث
اجتماعی بدولتخانه آمدند که شاه جنت مکان را بهانه خود کرده بدفع خصمان پردازند شاه جنت مکان که آفتاب
جهان آرای بود از اطوار ناپسند آن طایفه دلگیری بهم رسیده بدفع آن گروه سران خود و رای فرمان داد
قورچیان عظام در دولتخانه همایون ایشان را تیرباران کردند تکلویان از موافقت شاه جمجاه مأیوس
گشته راه فرار پیمودند و از نحوست کشتگی غبار مذلت بر روی دولت ایشان نشسته بسیاری از آن طایفه
بقتل رسیدند آفت تکلو تاریخ این واقعه عبرت افزاست بعد ازین واقعه حیرت زا ایشان غلبه کرده
راه بغداد پیش گرفتند محمدخان شرف الدین اغلی تکلو حاکم بغداد و قیدر سلطان و حسین سلطان الیربون
سلطان و جمعی از مفسدان بی ادب تکلو را بقتل رسانیدند و سرهای ایشان را بدرگاه عالم پناه فرستادند
و بعد ازین واقعه آنحضرت منشور عاطفت بنام حسینخان شاملو فرستاده او را طلب داشتند و منصب
امیرالامرایی طایفه رفیعه قزلباش باو و عبدالله خان استاجلو که بهره و خواهرزاده خاقان سلیمان شان
بود عنایت شده و نزاع و گفتگوی اویماقات بر طرف شد اما باخلاص رضای خاطر مبارک که رشته عمل را
بر مطالب خود رواج داشته پای از دامن ادب بچیدند و آنحضرت بنفس نفیس متوجه مهام سلطنت و جهانداری
گشته لوای استقلال و استبداد شان ارتفاع آسمانی یافت اما اولاد تکلو که از مرتبه ادنی باعلی ترقی نموده
در آن وقت امیرالامرا از آذربایجان بود هشتبه شده اراده کرد که بجای چوهه سلطان وکیل و مختار السلطنه باشد
بدین خیال تباه بجمع سپاه متوجه اردوی همایون گشت شاه جنت مکان از اراده فاسد او آگاه گشته
بر سر او ایلغار فرمودند مشارالیه از ایلغار آنحضرت خبر یافته بسرعت برق و باد بجانب آذربایجان گریخته
خود را بقلعه وان انداخته متحصن شد و از آنجا روی از دولت تافته و از جانب سلطان سلیمان پادشاه
روم استمالت یافته روانه استنبول شد و در آنجا تحریک داد و فساد کرده سلطان سلیمان را بتسخیر ممالک
عجم تحریک کرد و کسری و هم رعیت کرد و سلطان سلیمان چهار مرتبه لشکر بدیار عجم کشیده با جنود نامعدود آمد
و هر مرتبه شاه جمجاه جنت مکان از جنود دشمنی عدو الطاف الهی مدد یافته بمتانت رای صایب مدبر کامل

دفع فتنه ادبی فرمود و در مرتبه اول باغوا و تحریک اولامه مرتبه دوم بشرارت و اغوای غازیخان تکلو و ذوالقدر
افشی مرتبه سیم باقاویل کاذبه القاص میرزا مرتبه چهارم بشامت رضا و اسکندر پاشا حاکم ارض روم
حقایق این احوال بر سبیل اجمال بعد از تحریر وقایع خراسان رقم زده کلک بیان میگردد **ذکر وقایع خراسان**
و آمدن خواقین اوزبکیه بدان دیار تر تحرکش سعادت نشان بعد از ارتحال خاقان
سلیمان شان سخن پرداز این شیرین حکایات چنین کرد از سخن دانان روایت که عبید خان
بن محمود سلطان بن ابوالخیرخان بن دولت شیخ اغلن که از نژاد شیبان بن جوجی بن چنگیزخان عم‌زاده
حقیقی شیبک خان بن بوداق سلطان بن ابوالخیرخان مذکور است همیشه در آرزوی ملک خراسان و دست
آوردن بلده فاخره هرات بود و از بیم شعله شمشیر عالمگیر حضرت خاقان سلیمان شان و ظهور واقعه
شیبک خان در ملک بخارا اقرمده و دم درکشیده بود و بعد از واقعه هایله خاقان سلیمان شان و حداثت
سن حضرت شاه جمجاه جنت آشیان و اخبار بساز عداوت امرای خود و رای قزلباش بگمان آنکه ممالک ایران
بی صاحب و در دست چند متغلب است دندان طمع بممالک خراسان تیز کرده هشت مرتبه بعزم تسخیر لشکر
بخراسان کشید و از سروش عالم غیب این ندا بگوش میرسید که خاک ران جهان را ز انجاب لشکر
توجه والی که درین کرد سواری باشد مع هذا مستقاعد نگشته در هر مرتبه که حضرت شاه جنت بارگاه
جهت دفع فتنه او در حرکت آمده آفتاب بقعه رایت محش بر ساحت ملک خراسان می‌تافت آنجم صفت
ناپدید گشته قرار بر فرار اختیار می‌نمود تا آنکه مراکب همایون حرکت کرده خود در رای آن نمود باز در
عقب موکب جهانگشای بوی مدا بعضو آورده مسخر قلاع و خرابی مملکت میپرداخت مجملا از حرکت بخشش
وحشت انگیز مخیش و لشکر گشته تا دوازده سال ملک خراسان لگدکوب اوزبکان و ضعفا و زیر دستان
پایمال سم ستوران و مردم آن ولایت از دست ایشان بجان رسیده ناسودگی ندانستند **ذکر آمدن عبید خان**
مرتبه اول بخراسان در همان سال که خبر واقعه ناگزیر حضرت خاقان سلیمان شان بماوراءالنهر رسید
عبید خان خانان و سلطانان چنگیزیه را بمعاونت خود استدعا نموده باتفاق کوچم خان بن ابوالخیرخان

که در سمرقند

که در سمرقند رایت سلطنت برافراخته نشسته بود و با ساسای چنگیزی صاحب سکه و خطبه کل ممالک ماوراءالنهر
و ترکستان بود و ابوسعید سلطان ولد او و سونجک محمد سلطان والی تاشکند با لشکر جرار و بکمال
خونخوار از جیحون عبور نموده بخراسان آمدند و حسین خان شاملو که لله سام میرزا و بیگلربیگی خراسان بود
برج و باره هرات را استحکام داده بتحصین قلعه داری قرار داد و مردم کار دیده بمحارست دروازه‌ها
تعیین نموده و لوازم قلعه داری پرداخت و سلاطین اوزبکیه با جمعه و ازدحام تمام بهرات آمده شهر را
احاطه نمودند و هر کدام در طرفی فرود آمدند و همه روزه جنگ پیش آورده چند گاه فیما بین آتش حرب و پیکار
التهاب داشت و غازیان شاملو آثار جلادت و مردانگی بظهور آورده در مدت محاصره نگذاشتند که
احدی نزدیک قلعه آید روزی در باغ مراد عبیدخان و سونجک محمد سلطان بزم آراسته بصحبت مشغول
بودند و باغ سفید محل ایستادگی اوزبک بوده و حسین خان جمعی از سپاهیان شاملو را بمصوب فرستاد
در باغ سفید فیمابین قتال عظیم بوقوع پیوسته جمعی از اوزبک مغلوب شدند و غازیان در باغ مراد و خبر
عبیدخان رسید بساط صحبت در هم نوردیده بنوعی سراسیمه شدند که سونجک محمد سلطان در اثنای
عبیدخان بقصد شورش خود را پابوسی رسانده بمعسکر خویش گریخت القصه از طول ایام محاصره
و جنگ و جدال ملول و از تسخیر قلعه مایوس کوچ کرده راه دیار خویش گرفتند **ذکر آمدن عبید خان**
در مرتبه دوم بخراسان در سال دیگر که مطابق سنه اربعین و ثلثین و تسعمائه بود و حسین خان و آقا
اغچه بوردون سلطان تکلو که حاکم مشهد مقدس بود در جنگی که میانه تکلو و استاجلو در عراق واقع شده
بقتل آمده خبر بمشهد رسید از جهت پریشانی احوال خراسان راه یافته سر دار صاحب وجودی که
با اعدا مقاومت تواند نمود نبود و وزارت و دیوانی میانه امرای ترکان و کلعنت و تراع بمیان آمده بجنگ و جدال
و قتال کرده این اخبار بماوراءالنهر رسید عبیدخان که شیفته عروس ملک خراسان شده بهیچ جهت قطع
تعلق نمیکرد چنانچه این ابیات در بوس آن ملک از نتایج طبع معدن اوست **بیت** ما بجان عروس ملک خراسان داده‌ایم
تن بجان شده من بوسش جان دارد ● روح بخش است لبش چو دم روح القدس ● کمراه و تر هوای ملک آن دارد

فرصت غنیمت شمرده دیگر باره کمر همت تسخیر آن ولایت بسته در شهور سنه اثنی و ثلثین و تسعمایه از معبر چهارجوی گذشته
بمرو آمد و از آنجا با سلطانان و جباوران اوزبکیه بمشهد مقدس معلی رسید و آن بلده شریفه را دایره کردار
درمیان گرفت خانه کوچ بیرون سلطان در شهر بود و غازیان قزلباش که در آن حال قریب بان جماعت آمده بودند
چندگاه حفظ و حراست نموده آثار جلادت و مردانگی بظهور آوردند و از قلت آذوقه کار محصوران بجان
رسیده و علت جوع شیوع یافته از هیچ طرف نسیم امدادی نوزید عبید خان بران بلده مستولی شده یکی از امرای
معتمد خود را دران بلده گذاشته روانه استراباد شد چون باخجه رسید زینل خان شاملو حاکم استراباد
جمعی از شجاعان جنگ دیده کارآزموده را برسم قراولی باستقبال فرستاد و میانه غازیان و قراولان
اوزبکیه که اضعاف مضاعف ایشان بودند محاربه عظیم بوقوع پیوست جنود قزلباش غلبه جنود مخالف
مشاهده نموده دست در نطاق الفرار مالا یطاق زده تا چهار فرسنگ جنگ کنان عود نمودند
زینل خان و غازیان خانه کوچ خود را برداشته بولایت ری آمدند عبید خان استراباد را بعبد العزیز سلطان
پسر خود داده بجانب بلخ توجه نمود چون خبر طغیان اوزبکیه و استیلای ایشان بر ولایت استراباد باردوی
سپهر پناه رسید اخی سلطان تکلو و مری سلطان و اغزیوار خان شاملو و شاه علی سلطان استاجلو
با گروهی از جنود قزلباش بمدد زینل خان فرستادند و ایشان در ری بزینل خان ملحق گشته باتفاق وی
توجه بجانب استراباد آوردند عبد العزیز سلطان تاب مقاومت ایشان نیاورده از استراباد بیرون شتافته
بپدر ملحق شد و امرای عظام بشهر درآمدند عبید خان از دود غیرت در کاخ دماغ متصاعد گشته بجانب
بسطام بازگردید اخی سلطان و مری سلطان و شاه علی سلطان برسم منقلای از استراباد بیرون آمده
در حوالی بسطام بعبید خان دوچار شدند جنود قزلباش سه هزار نفر بود و لشکر اوزبک از پنجاه هزار متجاوز بود
هر چند محاربه این فوج قلیل با پادشاه اوزبک موافق قانون عقل نبود اما اوزبکان دست و گریبان رسیده
امرا از محاربه چاره نیافته بالضروره صف قتال آراستند و چنان جنگ عظیم و نبرد قوی دست داد
الحق دران روز آن دلاوران بی باک دران معرکه هولناک کارزاری کردند که زمانه انگشت حیرت بدندان گزید

هنوز صعوبت جنگ بسطام در میانه اوزبکیه زبانزد خاص و عام است که اخی سلطان خود را بر
عبید خان زده تا نزدیک آن رسید که قلب منقلب کرده جباوران قول شروع در شکست کردند اخی سلطان
با بسیاری از مبارزان تکلو زخم تیر از پای درآمد و عبید خان ظفر یافت و مری سلطان مدبر رانده گشته
شد زینل خان از رسیدن این خبر در شهر اقامت نتوانست نمود بیرون آمده بقصبه زرکوه رفت عبید خان بی مزاحم
استراباد درآمده رئیس بهادر که از امرای نامدار اوزبکیه بود داده روانه هرات شد و باطراف و جوانب شهر
برآمده قراولان فرستاده و دران سال در غوریان قشلاق کرده و در سال [illegible] سنه اربع ثلثین و
تسعمایه بر سر قلعه هرات رفت حسین خان شاملو که بعد از فوت برادرش دورمیش خان حاکم هرات شده بود
بتعمیر قلعه و استحکام برج و باره پرداخته اسباب قلعه داری آماده کرده و مکرر جنگهای مردانه از جانبین
وقوع یافته مدت محاصره بهفت ماه کشید ذخیره در قلعه نایاب گشته حسین خان جمیع رعایا و مردم شهر
و مملوکات را که در قلعه بودند بیرون کرده آزاد دو ایشان چند روز اوقات گذار غازیان حاصل نمود
درین اثنا خبر قتل زینل خان در میانه اوزبکیه شایع شد که در دامغان باتفاق چکور که سلطان حاکم سبزوار
بر سر رئیس بهادر آمده جنگ کردند و از قضای الهی رئیس بعد از آنکه مغلوب شده بود غالب آمده زینل خان
و چکور که سلطان بهره بقتل آمدند عبید خان از این واقعه مسرور و فرحناک گشته در همان روز بجنگ
یار علی بیگ والده جاجو و فامیرزا که امیر الامرای عبید خان بود هجوم عظیم نموده و از همه طرف یورش بقلعه آوردند
و غازیان شاملو صدمات دلیرانه اوزبکان را بسر پنجه تهور و مردانگی دفع نموده خلقی کثیر در حوالی قلعه بخاک
هلاک انداختند بعضی بر بادی بی خورده بعضی مجهولی سر او را بریده تا حسین خان آورد و عبید خان از
شدن او بغایت متالم گشته سور و سروری که داشت بالم و سوگواری مبدل یافت و معلوم او شد
که با وجود این همه سعی و اهتمامی که بظهور آورده تسخیر هرات میسر نپذیرفته و در خلال این حال آوازه توجه رایات
نصرت آیات شاهی بجانب خراسان و جنگ رئیس بهادر با منقلای سپاه نصرت نشان و کشته
شدن رئیس بهادر رسیده با الم فراوان و اندوه بی پایان از پل سالار کوچ کرده راه بخارا پیش گرفت

که از خانان چنگیزیه استمداد نموده دیگر باره شورش و انقلاب بملک خراسان انداخته ذکر آمدن
عبید خان با خوانین اوزبکیه مرتبه سیم بخراسان و توجه موکب همایون شاهی و محاربه نمودن در جنگ جام
و ظفر یافتن حضرت شاه جمجاه باعدا بحضرت ذو الجلال و الاکرام قلم چون عندلیب نغمه پرداز چمن
بستان سرای سکندر ساز که چون حضرت شاه جمجاه جنت مکان در ایام سلطنت ابد بنیان جمیع امور دین
و دولت را بمشیت حضرت رب العزت حواله نموده بالطاف الهی واثق بوده اند لهذا همیشه از درگاه ذو
العطایا بحصول مطالب و مرام کامروا گشته در معرکه کارزار رایات ظفر یافته اند از محاربات دولت اندوز
جنگ جام که آنحضرت را در آغاز جلوس همایون با عبید الله خان و خوانین اوزبک اتفاق افتاده بظفر و نصرت
اختصاص یافته اند مشهور عالم و مذکور السنه و افواه بنی آدم است تبیین این مقال علی سبیل الاجمال آنکه
چون متواتر و متعاقب قاصدان خراسان در درگاه سعادت نشان رسیده استغاثه می نمودند که در آن
دیار طوفان بلا بالا گرفته سکنه آن ملک از طغیان سیلاب فتنه اوزبکان غریق بحر اضطراب اند بنا بر آن حضرت
شاه جم قدر ملایک آشیان با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته رای همگنان بتوجه خراسان
و دفع فتنه اوزبکان قرار گرفت افواج قاهره موکب ظفر نشان جمع آمده اعلام جهانستانی بصوب خراسان
در حرکت آمده جوهه سلطان کیل و لاله سلطان تکلو و محمد خان ذو القدر اغلی با گروهی از غازیان ظفر
پناه منقلای سپاه گشته پیشتر روانه شدند زینل بهادر در قلعه دامغان بتحصن نشسته بود امرای عظام دور
قلعه محیط گشته حوالی آنرا مرتب داده اوزبکان از تفنگ گرفتند هر روز فوجی از بهادران بعرصه نبرد در آمده
آمده با غازیان حرب می نمودند چند روز ما بین الجانبین آتش محاربه و قتال اشتعال داشت بسیاری از
بهادران نامی زخم تفنگ و شمشیر خونریز نا چیز شدند کار بر محصوران تنگ شد و آوازه قرب وصول موکب
همایون ایشان را اسیر کرده از همه طرف راه خلاص و نجات مسدود دیده طریق فرار پیمودند شبی زینل بهادر
با شش چند بقصد فرار ریسمان بر ریسمان بسته از قلعه فرود آمدند غازیان پاسبانان قلعه واقف گشته
همگی را دستگیر کرده بهمان لحظه بپا سار رسانیدند روز دیگر قلعه بیک حمله مفتوح گشته جمیع اوزبکان قلعه بشمشیر

غازیان شدند و رایات خورشید اشراق حضرت آفاق با لشکر بحر جوش دریا خروش از راه کالپوش
مشهد مقدس معلی رسیده بشرف طواف آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن و الانس برانوار شده
از روح مطهر آن روضه رضا علیه التحیه و الثنا استمداد همت نموده بعزم دار السلطنه هرات اعلام ظفر اعلام
بجانب جام افراخته اما عبید خان بنوعی که مذکور شد از هرات کوچ کرده چون بخارا رسید از کوچم خان
و جمیع خانان و سلطانان چنگیزی نژاد استمداد نموده از تمام ولایات ماوراء النهر و ترکستان و اخسی و
اندجان و ابراز و قلماق و کاشغر و قرقر و قزاق تا دشت قبچاق گروهی انبوه و حشری کوه شکوه جمع آورده
باتفاق کوچم خان و براق خان و فولاد سلطان و عبد العزیز سلطان و عبد اللطیف سلطان و جانی بیک سلطان
و کلدی محمد سلطان و ابو سعید سلطان و سونجک محمد سلطان و لنگر قرا سلطان و سایر سروران لشکر
و امرای معتبر هر قبیله چون دریای پر موج فوج فوج با دلهای چون آهن و فولاد روی توجه بخراسان نهاد
همه کینه زادان و رزنده خوی * سنگ روشان حمله از بادبوی * ز الحواد ایشان ترخوش شان
پر از چین همه روی و ابروی شان * مجملا از آغاز خروج چنگیز خان تا آن زمان لشکری بدان کثرت و ازدحام
از آب آمویه عبور نکرده بود و در حینی که اردوی همایون شاهی در حدود جام نزول سعادت فرجام
نمود خانان اوزبکیه بهزار آن طرف در آمده بزور آباد رسیدند قراولان جنود قزلباش چند نفر
اوزبک را گرفته آورده حقیقت جمعیت سلاطین اوزبک و کیفیت و کمیت آن لشکر بعد معلوم شد و
آن گروه در صحیح نسخه که اعتماد را شاید بنظر کمترین رسیده میر یحیی سیفی مولف لب التاریخ یکصد و بیست هزار
نوشته اما من الجمهور مشهور است که در جنود اوزبکیه سوی یرتاول و المانچی هشتاد هزار جوان بهادر جریده
کاری بودند و در سپاه قزلباش سوار موجب خوار سوی خورچینلو بیست و چهار هزار بقصد در رو با سوجا
کرد عبارت از نهم شهر محرم الحرام سنه خمس و ثلثین و تسعمایه سلاطین اوزبکیه در سار و قمش جام در حوالی اردوی سپهر احتشام
فرود آمدند آتش از جانبین بلند داشته صبح روز عاشورا از هر دو طرف تعبیه صفوف پرداخته مقدم امرای
قزلباش جوهه سلطان تکلو و کپک الامه سلطان تکلو و حسین خان شاملو و حمزه سلطان حاشلو ذو القدر اغلی

واحمد سلطان استاجلو و یعقوب سلطان قاجار و محمد خان شرف الدین اغلی تکلو که در آن وقت سلطان بود
و حسن سلطان روملو و احمد سلطان افشار و سایر امراء و قورچیان بودند حضرت شاه جمجاه بارگاه
معدلت ظفر پرتو بر بره ربع دهشان در هیکل سلیح را بلق برکام آسمانی خرام برآمده با قورچیان ظفر فرجام
در قلب قرار و آرام گرفت میمنه و میسره چنو و مسعود را با امرای نامدار و مردان کارآزمای سپرد اسبابی
پر ضرب زن و فرنگی را بکارروانی استاجلو بیگ توپچی باشی در پیش صف باز داشته احیان جهان
چنو و توکل امداد غیبی روی بمعرکه نبرد آورده در برابر آن لشکر خونخوار و بحر زخار جای گرفت و از جانبین
صدای کورکه و نفیر و کرنای در گنبد گردون پیچیده علمها کشوده و دستورن کشیده جوانان پیش جنگ
از هر دو طرف بیکدیگر تاختند از یکطرف دلاوران قزلباش سنانهای جانستان شال ربای کوش بازی
شراره آتش نشان را با باران خوابانیده و از پیکان ناوک را بر خاک هلاک می انداختند و از طرف رومیان
اوزبکیه سپاه منصور را چون شهاب نجوم تیرباران کرده بنوک ناوک دلدوز ترک تارک ایرانیان می دوختند
مبارزان هر دو گروه داد مردی و مردانگی داده و از کثرت کشتگان کوه و هامون ساختند شعر
ز یکسو هژبران پرخاشجوی • ز سوی دگر از نهنگ کینه جوی • ز یکسو دلیران آهن قبا
ز سوی دگر از یلان دغا • دلیران جنگ آزما پیش کم • نهادند بر خشم و کین روی هم
زمین گشت تا پشته شد مه بمه • دگر آنچنان رزم کستی ندید • زمین شد ز خون یلان لاله زار
فلک خواست از خورشان زینهار • مجملا میانه آن دو گروه رزمخواه حربی بوقوع پیوست که سپهسالار
فلک چرخ منجوق آسا از کف گذاشته انگشت تحیر بدندان تحیر گزید و چشم روزگار محاربه بآن شدت
مشاهده ننموده در بسیط غبرا میانه ایرانیان و تورانیان دگر چنین حادثه وقوع نیافته از گرد کارستان
جهان گرد و غباری انگیخته شد که آفتاب عالمتاب در نقاب سحاب مستور گشت آثار ضعف و انکسار در
ناصیه احوال قزلباش پیدا آمد و در بین اثنا سلطانان و از جمله برجوی سلطان و امرا انجلو و شاملو و سایر
نامداران میمنه چنو قزلباش هجوم آورده شکست دادند امرای دست چپ تیر زلزال اقبال با صلابت بلی

چنو و مخالف ناپایدار ساخته راه انهزام پیمودند و سپاه اوزبک متعاقب منهزمان لشکر قزلباش در حرکت آمده در آن
دشت و صحرا چون مور و ملخ آفت مزرع امل ما شدند چنانچه شاعر گفته شعر ملخهای پیکان ز پرندگی •
شده آفت مزرع زندگی • حضرت شاه جمجاه جنت مکان در عالم رؤیا مشاهده نموده بود که حضرات عالیات
ائمه معصومین علیهم السلام آنحضرت را درین معرکه بفتح و ظفر مژده داده اند آنحضرت از کمال وثوق و حسن اعتقاد
و وفور جلادت و کثرت شجاعت و دلاوری مطلقا از موقف خود نگردیده و اصلا آثار تزلزل در ناصیه احوالش
نمایان نبود با سه هزار کس از مبارزان رزم آزمای شعر همه چون نهنگان مردم ربای • همه چون سپهر
فلک نابجای • چون قطب فلک مستقر و ایدی پای تهور و وقار استوار گردانیده در مکان خود آرام داشته
حضرت رب العزت گویا آن فوج قلیل را از نظر مخالف پنهان داشته صیانت می نمود و بعد از لحظه که گرد و غبار
فرونشست علم سعدی بنظر جنت مکان در آمد که با گروه انبوه در معرکه ایستاده اند آنحضرت چنان معلوم شد
که عبید خان و کوچم خان آمده که با سپاه خاصه در قلب ایستاده اند بهادران او زنجیه که فوج فوج از عقب
قزلباش بازگشته بعینه فتح خوانین مذکور پنداشته عبید خان از ایشان پرسیده بود که سیاهی از دور بنظر
می آید و معین نیست که برجای مانده باشد سیاهی بقیه سپاه قزلباش است چند کس اعتبار کرده بود که قرچی
از ایشان آمده و جماعت از ترکتاز کشته بودند که بنوعی شکست و پراکندگی بحال جنود قزلباش راه یافته
که درین صحرا کسی از ایشان نمانده باشد و آن سیاهی چهارپایان اردوی قزلباش است و معدودی از
ایشان از شادی آن سپاه پوشیده گشت در تخیل شاه جمجاه مبارزان کوکب اقبال را که در آن مکان
توقف داشتند امر فرمودند که مردانه وار بر سر آن گروه تاخته اعلای آن علم سعد شعار شب تیره کام بر کشیده بجز
تیغ تیز و شمشیر خونریز دست بهیچ چیز نزده هر کس که زخمی زدند باتمام کار وی پرداخته متوجه دیگری شدند که از غلامان
حیدر کرار غضنفر از هیبت سنگ خاره و ثمره گشته شدن مکنای روزگار است شعر یا بر او دلیر گردن
نهم پای • یا مرد وار بر بهمن کینه سر • از آن گروه عقیدت گزین جان شاه اول قورچیان شاملو و افراد
فرمان مرشد کامل را بجان و دل پذیرفته شمشیرهای مصری آخته و سپرهای فراخ دامن بر سر افراخته مدبع مر

و رای صواب نمود که اصلا از دست یاسات علو انداختند و دلیران دست چپ ترجیح که گروه چگنی فدایی و از همراه
جنود جنتی بر سر آن گروه غدار و ازبکان خونخوار تاختند تیر از شست صاعقه کردار یکبار فرود آورده که بس
زخمی زده‌اند چنانچه سرشته کامل ارشاد نموده بود از دو کشته بر یکدیگر پرداختند جنود ازبک که زیاده از
چند چون بودند از ضربات پی در پی تیغهای الماس فعل غازیان اکثر مجروح و ناتوان گشته فرصت اقامه
نیافتند و قلب جم بر آمده از کنگر پاشیده کوچم خان و عبید خان چنان سراسیمه شدند که جز فرار چاره
نیافتند و یک حمله دلیرانه آن فدائیان جان نثار شکست بر آن لشکر منتشر افتاد و پراکندگان جنود ازبکان
که چون بنات النعش متفرق بودند بعد از یأس و نومیدی بفتح و ظفر امیدوار شده در آن شال جمع آمده
و سلاطین ازبک بعد از چنان فتحی چنین شکستی یافته بکام و ناکام راه انهزام را بقدم سعی و استعجال در
گرفتند و کوچندی از قورچیان عظام به عبید خان رسیده شمشیری بر شانه او زد که از ضرب آن مجروح شده
از حقارت جثه که داشت متوجه گرفتن او نشده از او گذشت که بعد از وی بسبب آن در بعضی کوبیده و بو پری
خود و مغفرش زد که سامعه‌اش مختل و یافته من الجمهور بکر عبید بشور گشته چهل نفر از علمای ماوراءالنهر
و تاشکند همراه آورده بود که در پای علم بجهت فتح و نصرت ایشان دعا کنند چون حق با ایشان نبود دعا
رجعت کرده همگی در پای علم کشته شدند القصه کوچم خان و عبید خان بعد تشویش و تقبا زاران و رفقا
خونخوار جان بسلامت برده بطریقه اعنی با بیست هزار کس از آن فرو اشرار بشعله شمشیر برق آثار شهید
ورقه و اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم بر گریبان جان آن خاکساران دوختند از حضرت شاه جنت مکان
منقولست که از جمله آن سه هزار کس کم با آنحضرت بقلب سلاطین ازبک آمدند کمهزار و معهذا قورچیان
عظام و تتمه لشکر امرا بودند از سلاطین ازبک جانی بیک سلطان با بسیاری از اتباع خود جنود ازبکیه
از تعاقب منهزمان لشکر قزلباش بازگشته هنگام شام چراغهای اردوی قزلباش القصو اردوی عبید خان
کرده در شب اردوی همایون فرود آمدند صبحی که یازدهم شهر محرم الحرام بود و سپاهی لشکر قزلباش پراکنده
شده‌اند جمع ایشان بنظر در آمده مشخص شد که لشکر ازبک است که همگی بقصد هیجا سوار شده بودند شاه

جنت مکان تیز سوار دولت شده بر سر آن بخت برگشتگان رفتند و چو بهمه سلطان مانع می‌شد که چون لشکر
قزلباش پراکنده شده‌اند تا جمع شوند بنا بر رعایت حزم و احتیاط مصلحت نیست مبادا چشم زخمی به
آنحضرت از غایت دلیری و دلاوری آن سخن را بحبه مرده‌ای حمل نمود و مسموع نداشت سپاه بهانه برای کاهل
تا خفت و یک حمله دلیرانه کار آن قوم را ساخته بسیاری از آن طبقه طاغیه بشمشیر غازیان شدند جانی بیک سلطان
لحظه ثبات قدم ورزیده مردم او جنگهای مردانه کردند آخر الامر راه فرار پیمودند و منزوی بخت بلند دولت
از جمله حصین منیعی که در آن زمین بود کمتر وقوع یافته قرین حال اولیای دولت بیزوال گردید چنان لشکر بیشمار
که در برابر بر تقریبی از جنود اقبال و نفرا از فرقه ضلال بوده منهزم گشته مدبار او بار شتافتند مضمون صدق
مشحون و ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین از غنجی بمرت ظهور یافت بمجاهده لشکر الهی قیام نموده
فتحنامها باطراف و اکناف ممالک فرستادند و مهمات خراسان را انتظام داده چون در نوف احسیحان
شاملو مردانگیها بظهور رسیده بود ایالت و دارایی هرات بدستور بمد و بتفویض ایشان عنان عزیمت
عراق معطوف ساختند و چون ذو الفقار ترکمان در بغداد داعی شده بود و عنان همایون بجانب عراق
عرب واقع شد و شرح آن مرقوم کلک بیان خواهد شد **ذکر آمدن عبید خان کرت چهارم** عبید خان چون
از مراجعت موکب همایون نصرت قرین شاه اکمل یافت باز در همان سال که سلطان سنه خمس و ثلثین و تسعمایه بود
لشکر جرار از اطراف و جوانب بخارا و حصار فراهم آورده بخراسان آمد و محاصره محمد سلطان بن عبدالعزیز سلطان
پسرش را با لشکر بجانب مشهد مقدس معین فرستاد از امرای قزلباش اغزیوار خان شاملو که در آن وقت
سلطان بود و احمد سلطان افشار و یعقوب سلطان قاجار در مشهد مقدس جمع بودند چون بار دیگر مشهد تمام
شده بود و شهر را کوچه بند کرده بمحاربه مشغول شدند تا دو ماه بین الفریقین آتش حرب افروختگی داشت
و عبید خان خود بتر با سپاه بهرام قهرمان را از ماوراءالنهر بر شهر آمده هجوم آورد و در سر کوچه بند با محاربه عظیم بوقوع
پیوست قزلباشیه زیاده از آن تاب توقف حرب نیاورده صلاح در جنگ ندیدند و شبی از مشهد بیرون
آمده احمد سلطان افشار بفراه که الکای او بود رفت و قلعه فراه را قایم کرد و شد اغزیوار خان و یعقوب

سلطان بجانب سبزوار و خرتبان رفته صبحی اوزبکیه از قشون قزلباش آگاه گشته تعاقب ننمودند اما
بعد از رسیدن عبید خان بمشهد مقدس اسکی از امرای معتبر سپرده متوجه هرات شده شهر را محاصره کرد
حسین خان و غازان شاملو بر افراخته قلعه داری قیام نموده چند ماه مابین الجانبین آتش محاربه و مصاف افروخته
داشت چون دران سال در شهر و بلوکات غله کم یاب بود حسین خان و ریش سفیدان شاملو
از فقدان ذخیره و عدم اسباب قلعه داری صلاح در بیرون رفتن دیده گفتگوی صلح درمیان آوردند
و سفرا آمد شد نموده قرار یافت که عبید خان چند کوچ پس نشسته تا قزلباش با عیال و اطفال و احمال و اثقال
بیرون روند و احدی از سلاطین اوزبکیه تعاقب نکند عبید خان بر مصالحه راغب گشته چند کوچ
بر عقب نشست حسین خان بعد از تاکید معاهده و پیمان با تمامی غازیان و مردم شهر نیز با مال و خانمان
بیرون آمده بطرف سیستان رفتند ملک سلطان محمود والی سیستان تا صفحات آن دیار بطوع آورد
حسین خان بر سر شب دره که ایغی و قطاع الطریق بودند رفته اموال ایشان را غارت کرده و از آنجا بولایات
کیچ و مکران در آمده تاخت و غارت بسیار کرده و از آن راه بشیراز آمد شرح احوال او عنقریب کلک
سوانح نگار خواهد شد القصه عبید خان بر تمامت ملک خراسان استیلا یافته بازلوای جور و طغیان در آن
ملک افراخت از جنود اوزبکیه ظلم و ستم بسیار باهل خراسان رسید بسی از مردم بتهمت التشیع را بطمع مال
بهانهٔ رفض و تشیع مقتول ساختند یکی از کشتگان مظلوم مولانا هلالی شاعر است که در چهار سوق هرات بقتل
آوردند بهانهٔ قتل او آنکه بعبید خان رسانیده بودند که جناب مولانا خان را هجو کرده و این رباعی را باو اسناد
کردند ؎ تا چند عبید از پی تالان باشی ° تاراج گر ملک خراسان باشی ° غارتگری و مال مسلمان
بیری ° کافر باشم اگر مسلمان باشی ؎ با وجود آنکه در مدح عبید خان قصیده غرا در سلک نظم آورده
بود که این دو سه بیت از آنجمله است ؎ خراسان سینه روی زمین از مهر آن آمد ° که خان آمد
در او یعنی عبید الله خان آمد ° سمند شاه زرین نعل او خورشید را ماند ° که از مشرق بمغرب بهر تحقیق در
میان آمد ° خطا در شعرم ار باشد مکش خط بر خطای من ° که آن سهو القلم افتاده باشی الله آن آمد

هیچ

هیچ فایده بران مترتب نگشت و بجهت اسباب حصاری که داشت معقول گشت چون خبر استیلای اوزبکیه
قرع سمع همایون شاه جنت مکان گردیده همت بلند اختیار الاراده شهریار با وجود او از صدور احکام قضا نسبت
بود در اول سال سنه ست و ثلثین و تسعمایه بجهت دفع فتنهٔ اوزبکان عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف
داشته قورچیان قرمیسر باطراف و اکناف قلمرو همایون فرستادند که جارچیان و نفیر شعار رسانیده
در اندک روزی امواج قاهره فوج فوج و جوق جوق روی ارادت و اخلاص بعتبه علیه کرده در سلماس آن معسکر
همایون می پیوستند چنین یک مورخ نوشته که دران سفر سقا و هزار کس هر اردوی ظفر قرین جمع شده بود
اما عبید خان چون بلدهٔ فاخرهٔ هرات را مسخر شده خود در تمامی ممالک خراسان دید عزیمت تسخیر قلعه
فراه نموده بر سر احمد سلطان افشار رفت و قلعه را محاصره کرده و در گرفتن آن سعی بسیار کرد و کاری از پیش
نتوانست برد ترک محاصره کرده بهرات باز گردید آوازه طلوع آفتاب موکب اقبال را در آن ولایت شایع شده
بود تزلزل در میان ثبات و قرار ایشان افتاد و از هرات بجانب مرو رفت و رسولان چرب زبان و ترجمان
حیله ساز فرستاده استمداد نمود که معجل مدد داده آیند و از آنجا کتابت ناهمواری بحضرت شاه جنت مکان
نوشته فرستاده در مرو منتظر مدد و کومک نشست و سلاطین توران در مرو جمع آمده مکرر او را با محاربه
پادشاه قزلباش اعتلا و التفات در سلسله جنبانی نمودند رای اکثر ایشان بجنگ قرار نگرفت
کوچم خان که بزرگترین سلاطین در سمرقند فرمانروا بود دران سال فوت شده ابو سعید خان پسرش قایم
مقام پدر شده او تعصیب عبید خان کرده گفت که در مدت هر چند بخراسان آمده محاربه قزلباش کردیم
جز خسارت ندیدیم اگر تو مقاومت مستوانی کرد و مخاریج الاالا در جنگ قزلباش رفته ایستیم اولی آنست
که تو هم بملک خود قناعت نموده دست از تن لاش حماره بازگشتی اکثر سلاطین جوجی نژاد سخن او را
راجح دانسته در مقام معاونت در نماندند عبید خان از امداد سلاطین مایوس گشته فرستاده او نیز از
خدمت اشرف آمده خبر جمعیت و کثرت لشکر و جواب کتابت که بنا بر اسلوب نوشته این بیت آن منضمن
بود آورده ؎ تو گری و دست ترا بخش کور ° کو گری را چه بود دست و زور ° الحاصل ایلچی حضرت

وخاطر بالکل قطع تعلق از خراسان کرده روانه بخارا شد و حضرت شاه جنت مکان بسعادت و اقبال
بخراسان درآمده ماهچه طوق پرفروغش بر ساحت آن ولایت تافت و در دارالسلطنه هرات نزول سعادت
نموده مرهم راحت بر جراحات ناسور دلخستگان آن دیار نهاده حکومت خراسان را ببرادر اعیانی خود
بهرام میرزا عنایت فرموده غازی خان تکلو را لله میرزا و امیرالامرای خراسان نموده و محل لوازم تعیین
فرموده مهام جمهور انام را تا رتق و نظام و انتظام بخشیدند و چون از عبور و نزول سپاه غازی و اوزبک
خرابی بان دیار راه یافته توقف عساکر ظفر شعار موجب تنگی معاش سپاهی و رعیت آن دیار بود
مراجعت بصوب عراق لازم آمده عنان نهضت گیتی شهریار آفاق بدان صوب منعطف گردید ذکر آمدن
عبید خان کرت پنجم بخراسان چون خبر مراجعت شاه جنت مکان در بخارا بعبید خان رسید در سال
دیگر که مطابق سنه سبع و ثلثین و تسعمایه قوش اغلان را با بعضی از امرای اوزبکیه بطریق برتاول خبرگیری بخراسان
فرستاد و ایشان از آب آمویه عبور کرده از راه سرخس بمشهد مقدس معلی آمدند شاهقلی سلطان
استاجلو حاکم مشهد و اغزیوار سلطان شاملو و لله دمری سلطان حاکم مشهد با یکدیگر ملحق شده بر سر قوش اغلان
و اوزبکان آمدند فیمابین اندک دست بازی شده غازیان چند نفری از مخالفان را مقتول ساختند
اوزبکان تاب مقاومت در خود ندیده دست از محاربه کشیده باز گردیدند و امرای ترکمان خود
رفتند و در سنه ثمان و ثلثین و تسعمایه عبید خان دیگر باره جنود نامعدود بهم آورده روی توجه بخراسان
نهاد و ظاهر شهر هرات را معسکر گردانیده بامر محاصره پرداخت و امرا باطراف و جوانب ولایت
خراسان فرستاد و عبدالعزیز سلطان پسر خود را بمشهد مقدس و قوش اغلان را باسترآباد و جان کلدی
بیا را به سبزوار و جمعی دیگر را بساحت ولایت بسطام فرستاد و اغزیوار خان و سایر امرای خراسان
صلاح در توقف ندیده همگی حکومت گاه خود را خالی گذاشته بیرون رفتند اما ذوالقدر سلطان که حاکم
دامغان بود از آمدن اوزبکیه خبردار گشته کس بها گرایلی فرستاده مدد طلبید میرزا علی خلیفه گرایلی
با جنود موفور بامداد پیوسته در ظاهر بسطام با اوزبکیه دوچار شده جنگ در پیوستند غازیان غالب و

اوزبکیه

اوزبکیه مغلوب و منهزم گشته جمعی بقتل و برخی دستگیر شدند اما قوش اغلان که بر فتح استرآباد مامور بود
پای جسارت بیاوری مشر نهاده با گروه انبوه بمحور رساوخ بلاغ رانده در آنجا برادر دوی محمد خان
ذوالقدر اغلی که بحکومت استرآباد منصوب گشته بود در تخته اغرق را غارت نموده باز گردیدند عبید خان
در پای قلعه هرات لنگر اقامت انداخته در لوازم قلعه‌گیری اهتمام می‌نمود و غازیان بقدر قدرت
و توان بمدافعه اوزبکان قیام می‌نمودند و چون در آذربایجان اولامه تکلو یاغی شده و بروم رفته فتنه
بوده و دران سرحد بر وجه شورش و آشوب اشتغال داشت حضرت شاه جنت مکان را شاغل عظیم پیش
آمده فرصت تسلیق خراسان نداشتند بجهت عبید خان فارغ البال در پای قلعه نشسته بتضییق محصوران
مشغول شد تا آنکه مدت محاصره بیکسال و نیم امتداد یافت کار محصوران از فقدان ذخیره و نان بجان
رسیده غازیخان خلایق را از شهر بیرون کرده اگر ذخیره داشتند غازیان گرفته بقدر رفع علت
جوع از آن می‌کردند از طایفه تکلو دران واقعه ستم و تعدی بسیار بر رعایای بیچاره رسید نقود و اسباب
ظاهر را از ایشان گرفته بیرون می‌کردند بلکه بجستجوی اشیاء نهانی ترسیده ساختند و بعد از بیرون
رفتن شهریان بیوت و مساکن ایشان را کنده اگر دفینه یافت می‌شد می‌بردند القصه رفته رفته کار
بمرتبه معدوم شد که غازیان لحوم سگ و گربه و قاب سگها راسته و این هم حکم عنقا گرفت و صورت
که میانه دو آقای معتبر غازیخان بر سر سگی نزاع شده داوری پیش خان بردند هریک را دعوا آن بود
که بزخم من افتاده عبید خان آخر غازیخان لاشه آن سگ را دو پاره کرده هر کدام نصفی داد و هر روز
یکقاب برنج با گوشت اسب بجهت بهرام میرزا و خان ترتیب میدادند نصف آن را ... قاشق
با آقایان صرف می‌شد و بعضی ایشان اجناد خود بکار می‌بردند از عدم قوت توپچیان بسستی گرفت
که مردم حصار تردد می‌نمودند عبید خان کس بقلعه فرستاده سخن صلح بمیان آورد غازیخان راضی شد
که عبید خان یک دو کوچ پس نشیند تا بهرام میرزا و جنود قزلباش بسلامت بیرون رفته بسر سپاه
عبید خان راضی شده بتکلف ایشان آمده از زیر طناب خیمه من گذرند و بهرام میرزا و غازیخان تن

مبین مذلت شنیده اند بعد از چند روز اتالیق ابوسعید خان بن کوچم خان پادشاه سمرقند و بخارا که
قرار صلح او بصورت نیافت و غازیان با کمال ناتوانی با دشمن دین و دولت زد و خورد کرده در قلعه داری
میکوشیدند چون حقیقت این اخبار و تسلط اوزبکان نابکار در آذربایجان بمسامع جاه و جلال رسید و فتنه
اولاه فی الجمله تسکین یافته بود شاه جمشید مکان توجه جانب خراسان جزم فرموده در شهور سنه تسع و ثلثین و
تسعمایه رایات ظفر آیات را بدانصوب در حرکت آورده قاصد سریع السیر جهت رسانیدن این بشارت
بهرات فرستاده در حینی که شراره آه گرسنگان هرات آتش در خرمن روزگار انداخته بود و قاصد خجسته
پیام رسیده مژده فرحبخش ورود موکب ظفر فرجام رسانید و قوت جان و قوت جنان کرد و جلاجل مسرت
و شادمانی غازیان باوج آسمان رسیده نقارهای شادمانه بنوازش در آوردند عبید خان مرد شاعر مشرب
بود و دران چند روز این ابیات نوشته نزد خواجه امیر بیک مهر مشهور که وزیر غازیخان بود بشهر فرستاده
بود [illegible] ای باد اگر باهل خراسان گذر کنی ∘ زنهار عرضه ده بر ایشان پیام ما ∘ و اکنون
از روی لطف گو که آن گروه را ∘ کای کشته کینه خواه شما خاص و عام ما ∘ کلک غرور شما گرده بدست
در رقعه که بوده دران مقتل ما ∘ کا خواجه بعد ازین طمع از زندگی ببر ∘ زانرو که گشت سکه خانی بنام
خواجه مردی قابل سخنور از مستعدان روزگار بود و در جواب این ابیات نوشته فرستاده ∘
ای مدعی که گشته‌ای مغرور ∘ شاه ستاره حشمت جم احترام ما ∘ ما بندگان حضرت شاهیم و از ازل
شاه است [illegible] سنی دوام ما ∘ باشد جواب دعوی خانی که کرده ∘ تیغ زنند و شعر جاودان شرین کلام
خندان بود که [illegible] ∘ کآمد بجلوه بر سر حضور جرام ما ∘ کشکش ترا اسلطان [illegible]
سلطان کر از بلخ بمدد عبیدخان آمده بود و ندا قزلباش طریقه دوستی برساخته جنب ابراهیم
کیم [illegible] بهرات فرستاده مردم او در خفیه شبها باوهای لاغر کباب خندق در ده
بهای تمام بغازیان میفروختند و حضرت قاسم الارزاق چندگاه از کوشا تا روزی غازیان مهیا
می نمود القصه حضرت شاه جمشید مکان چون عزم جزم فرمودند القاص میرزا امرا مدرخان استاجلو

بصوب استراباد فرستادند و ایشان چون به بسطام رسیدند زینل خان با قاجاقی زده بمصلحت امرا
که بجانب استراباد ایلغار نموده علی الغفله بر سر قرمش اغلان روند و بمضمون الحرب خدعه عمل نموده در کوکب
عالی جناب میرزا با یکهزار و پانصد نفر از سواران عرصه نبرد از بسطام ایلغار نموده صبحی که اکثر اوزبکان در حمام
بودند بشهر در آمده نقاره شادمانه بنوازش در آوردند هر اوزبک که میرسیدند از بار [illegible] می ساختند
و هر کدام که برهنه و عریان از حمام بیرون می آمدند خود را غرقه بحر بلا دیده راه عدم می پیمودند قرمش اغلان
از هجوم این واقعه سراسیمه حیران در شهر سرگردان شده بود و قصد شورش [illegible] بیرون
رفته بطرف مرو گریخته چهار برادر او با موازی پانصد نفر بقتل در آمده سرهای ایشان را باستقبال موکب
همایون فرستادند صوفیان خلیفه روملو را با سیصد نفر از غازیان روملو و جمعی که تکلو میرزا ارسال
فرموده و او بر سر خان کلدی بهادر که با چهار هزار اوزبک در سبزوار بود فرستادند چون آمده جمعی را بقتل
آورد و اوزبکان بجانب نیشابور رفتند و دران تا حضرت شاه جمجاه از کثرت جنود اوزبک اطلاع یافت
حسین خان شاملو و اغزیوار خان شاملو و ایسلطان روملو را بمدد صوفیان خلیفه فرستادند و
بعد [illegible] بنیشابور رسیدند [illegible] گشته از انجا با اوزبکیه جنگ کرده غالب آمده متوجه مشهد مقدس معلی شدند
عبدالعزیز سلطان که باشش هفت هزار کس در مشهد بود از آوازه ورود موکب همایون و قرب وصول
امرا تاب توقف نیاورده بجانب هرات گریخته به مدد عبیدخان رسید عبیدخان از قرب وصول رایات آفتاب
اشراق خسرو آفاق و جنود عراق آگاه گشته بطریق هر بار فرار بر قرار اختیار نموده راه بخارا پیش گرفته
سلاطین اوزبک هر یک بمقر حکومت خود شتافتند و آفتاب [illegible] از افق [illegible] سلطنه
هرات طالع گشته در [illegible] شهر جمادی الثانی سنه تسع و ثلثین و تسعمایه در باغ شهر نزول سعادت فرموده
مسند جهانبانی قرار گرفته و اکابر و اشراف که پراکندگان دیار پریشانی بودند بسایه اقبال همایون استظلال
جسته نوید عاطفت یافتند و غازیان بجهت اخذ اموال مطلوبان معاقب گشته فقرا و ضعفا را از خراج
عامره رعایتهای کلی فرموده دران سال قشلاق در هرات قرار یافته بعد از چندگاه بقصد یورش ماوراء النهر

وگوشمال عبید خان و تادیب اوزبکان از شهر بیرون آمده الکای شین معسکر خسرو والاآئین گردید آوازهٔ یورش
ماوراء النهر در خراسان افتاده حسین خان و شش سلطان را با بعضی امرا مستحفظ غرجستان مامور گردانیدند و
ایشان آن ولایت را فتح کرده معاودت نمودند و امرای ماوراء النهر ساختگی یورش ماوراء النهر نموده سرانجام
اسباب تجاوز و یورش مشغول بودند که از آذربایجان و عراق اخبار موحش رسیده و شیوع یافته آوازهٔ
حرکت لشکر روم و آمدن سلطان سلیمان بدان مرز و بوم آن مرز و بوم القاس را عاق گشته معاودت موکب
همایون بجانب عراق الحق نمود و چون در جماعت ککلو قدرت قلعه داری نمانده بود و در عبا ... اوزبک
ناهموار غازی خان و مردم او شکوه ناک بودند حکومت دار السلطنه هرات را شاهزاده کامکار سام میرزا تفویض
فرموده اغزیوار خان شاملو را الله و اتالیق میرزا و امیر الامرای خراسان فرموده عنان عزیمت بطرف عراق
معطوف داشته بسرعت و استعجال روانه شد. **ذکر احوال خراسان و آمدن عبید خان بار ششم**
بدان دیار سعادت نشان و توجه موکب همایون و اختتام احوال عبید خان ملعون و وقایع مشومه
بر حسب اقتضای فلک بوقلمون از سخن سرایان انجمن اخبار و روایت کنندگان سیر و آثار بتحقیق پیوسته
که بعد از مراجعت شاه جم جاه جشنگان سام میرزا و اغزیوار خان چند گاه در هرات اقامت نموده
نظم و نسق ملک خراسان و خبر اختلال احوال عجزه و زیردستان پرداخته عبید خان در بخارا ملجا
دامن خمول کشیده متفحص احوال خراسان می بود تا آنکه خبر کشته شدن حسین خان و تزلزل احوال طایفهٔ شاملو
بهرات رسیده موجب توهم سام میرزا و اغزیوار خان گشته بتحریک جمعی مفسدان خیال محال مخالفت
و سرکشی کرده ... تعدی باموال متمولین دراز کردند و مبلغها بتعذیب و شکنجه از مسلمانان گرفته داده
سنجر ولایت شدند بمدد العضوب در حرکت آمدند و در فراه مراد سلطان افشار را ... حسبته
بطلب فرستادند برسیده قلعه را محاصره کردند خواجه کلان جغتای که از جانب میرزا کامران برادر همایون
پادشاه حاکم قندهار بود و به مدافعه و قلعه داری قیام نموده چند ماه از جانبین هنگامهٔ جنگ و جدال و معرکهٔ حرب
و قتال گرمی داشت و دست آرزوی ... بر دامن مقصود نرسید تا آنکه میرزا کامران در لاهور

پنج

پنج هزار کس بر سر آورده باستخلاص محصوران قندهار آمد سام میرزا و اغزیوار خان از قرب وصول
میرزا کامران آگاه گشته از پای قلعه کوچ کرده ... پس نشستند بر میرزا کامران ظاهر شد که شاهزادهٔ عالی
تبار بر حسب شاه کامکار را ... استخراج قندهار نموده بنابر آن کمر مجادله و مدافعه آن گروه بسته متوجه معرکه
قتال شد سام میرزا و اغزیوار خان با دو سه هزار کس که همراه داشتند در برابر میرزا کامران صف قتال آراسته
هنگامهٔ محاربه عظیم و ستیزه قوی بوقوع پیوست قزلباشیه داد جلادت و مردانگی داده جوانان و بر اعدا
سپاه جغتای را تار و مار کرده اند و در اثنای گیر و دار است اغزیوار خان بسر راهی رفته بسر آمده
از است ... محبوبی از سپاه جغتای بسر وقتش رسیده او را دستگیر کرد و چون دانستند که اغزیوار
خان است فی الفور بقتلش پرداختند لشکر جغتای دلیر شده قزلباشیه افسرده شدند بنابر آن سام میرزا
عنان از محاربه پیچیده بطرف گرمسیر رفت و از کرده نادم و پشیمان گشته از آنجا چند نفر معتمد را که او را
بمخالفت شاه جم جاه ترغیب نموده بودند بقتل آورده سرهای ایشان را بدرگاه جهان پناه فرستاده التماس
عفو جرایم خود نمود و چون خبر اختلال احوال سام میرزا و قتل اغزیوار خان در بخارا بعبید خان رسید اول
سیدم میرزا را با بعضی از امرای اوزبکیه با پنج شش هزار کس بر ساحت خراسان فرستاد سیدم میرزا
با چهار پنج هزار کس بطرف جام رفته جمعی دیگر از سرداران اوزبک بجانب خاف رفته صوفیان قلعه
را ... حاکم مشهد مقدس ... با فوج قلیل متوجه دفع سیدم میرزا گشته در جام مصاف ... کرده بی ترقی
دست داده اوزبکیه مغلوب شدند صوفیان قلعه بعد از شکست فرار ایشان بر سر اوزبکان خاف رفته
آن گروه را نیز مغلوب گشته جمعی کثیر از اوزبکیه بقتل رسیدند بر اعلام اغلان از جانب ... سلطان بن
جانی بیک سلطان حاکم غرجستان بود و تاخت هرات آمد خلیفه سلطان شاملو که در وجوه ... شاه اله
و از جانب سام میرزا و اغزیوار خان در هرات بود جمعی از مردم شهر و ملوکات و سپاهیان متفرقه گرد خود
جمع نموده باستقبال اوزبکیه شتافت و تا ... فرسخ رفته باوزبکان رسیدند و هنگامهٔ جنگ در پیوست
لشکر هرات چون از مردم هر جایی و اکثر ... بودند و از سرداران سردار زاده ... کاری ...

مغلوب شدند خلیفه سلطان از آلات انعمرکه سلامت بدر رفتن که در هنگام مخاطره از مردانگی شمرده اند
نمود و بقتل رسید و بقیة السیف هزیمت را غنیمت شمرده بشهر آمدند پرچم اغلان غنایم موفور بدست آورده از
تمام بخارا جمع نموده جماعت قزلباشیه که در هرات مانده بودند چون هرات بی صاحب بود با استصواب
سرداران از خوف اوزبک کس بمشهد مقدس نزد صوفیان خلیفه فرستاده او را بهرات طلب نمودند
خلیفه پسر خود را بمشهد مقدسه گذاشته خود بهرات آمد صوفیان خلیفه مرد شجاع دلیر مردانه و صوفی کم صحبت
این دودمان مقدس بود و اما جنون فی طبعش غالب آمده و اعمال و افعال ناملایم از و بسیار بظهور رسید
یعنی عقلا او را آفرو را المبطرا نسبت میدادند شد در هرات بسخن مجملی اشرار ابواب جور و اعتساف بروی خلایق گشوده
استشفاع و التماس را دربست و هر کس از مردم شهر و ملوکات که گمان اندک تمولی بود مصادره و مواخذه
او گرفتار گشت از غایت جنون تا از کمال شرور را طراری اظهار میکرد که دوشینه در واقعه از حضرت
دوازده امام علیهم السلام اشاره شد که از فلان شخص مبلغ کذا گرفته بغازیان ده و دفع دشمنان دین کن و حکم
امام را چاره نیست اگر بر دوستان خود که بهوس تکو... کرده بشهر آورده بتحصیلات تکلیف کرد و گریبان
گریان در مجمع سرداران میگفت که هر چند در خدمت حضرات ائمه درخواست کردم که فلان شخص دست تنگ است
مرا از این تکلیف معاف دارید در معرض قبول نیفتاده فرمودند امام را الکم و زیاده چاره نیست القصه درین
حیله با جنون سرشار و در بسیار بحصول پیوسته مردم از جور او بجان رسیده بودند درین اثنا عبید خان
با جنود بلا از آب آمویه عبور کرده در شهور سنه اثنی و اربعین و تسعمایه بجد و بمشهد مقدسه رسیده
بامر محاصره آن بلده شریفه پرداخت متعلقان صوفیان خلیفه با مردم مشهد برج و باره شهر را استحکام داده
کمال مردانگی در حفظ و حراست آن بجای می آوردند هر چند اوزبکان در لوازم قلعه گیری اهتمام بیشتر کردند
کمر نتیجه داده و اصلا راه تسلط بران بلده نیافتند چون صوفیان خلیفه در هرات از محاصره مشهد آگاه
گردید مردم خود را می نوشت که مردانه باشند که اینک من رسیدم و عبید خان را گرفته پوست او را کنده پر کاه
کرده بشاه می فرستم الحاصل جعفر چلبی نام وکیل خود را که در طایفه از خلیفه در پیش بود در هرات گذاشته

مبلغی معتد به از حرام و حلال بالقوه بتحویل کاشتگان خود نوشت که بفضل آورند و دیوانه وار با سه هزار کس
عزم رزم پادشاه اوزبک روانه مشهد مقدس شد و در راه خرمن گاهی از دور نظرش در آمد خود رفته
در آنجا ایستاده و حوالی پرکاه کرده همراه برداشت که جهت پوست عبید خان انباشتن ضرور است
در حوالی مشهد از نزول اوزبکیه کاه نمانده و عبید خان چون از آمدن خلیفه واقف شد بی تفکر و فرصت
زیرا که عارضش می آمد که با شکوه پادشاهی با یکی از امرای پیشاهی مقابله نموده جنگ کند چون هیچ یک
شده بود که خلیفه را در وقت حرب جنونی عارض میشود که از بسیاری حبش و لشکر اندیشه نمیکند و مکرر ادوات
دار خود را با فوج قلیل قزلباش کرده حمله نموده او زنجیده زده غالب آمده و در جنگ اوزبک دلیر شده بود
چنین صورتی روی نماید امرای اوزبکیه مستحکم امری جوه خان مستعدی حرب او نمی شدند بالضرورة عبید خان
بجانب او گریخته جمعی از شیر ربع قراولی فرستاده و عبد العزیز سلطان پسر خود را با علی سلطان والی
خوارزم و انش سلطان و سونج محمد سلطان از مستقلای سپاه گردانیده خود متعاقب در حرکت آمد
صوفیان خلیفه مقدمة الجیش اوزبک دچار شده بعد از جنگ غالب آمده سردار جنود اوزبک گرفتار
غازیان شده بود خلیفه گفت بچه عقل با سه هزار کس بمقابل پادشاه اوزبک که لااقل سی هزار کس
همراه دارد میروی زینهار که الحال بازگشته خود را بقلعه هرات انداز خلیفه از غایت غرور و غلبه سودا
جنون مجادله با اصرار نموده و در آن شب ساختگی حرب کرده صبحی که مستقلای سپاه اوزبک نمایان شد
صوفیان خلیفه صف قتال آراسته در عقب ایشان و بهر دو لشکر بیکدیگر رسیدند و از جانبین بسیار آلت
کارزار بردند و الحق قزلباشیه خود را ایران در پای لشکر زده در آن معرکه کارزاری کردند که بر فلک کیان افلاک
بدیده تعجب و تحیر در آن می نگریستند عبید خان نزدیک آمده که غلبه از جانب قزلباش است و وقوع انهزام
از قلب حرکت کرده با گروه انبوه بر صف سپاه زده غازیان چند آنکه قوت قدرت داشتند تیغ
صدمات سپاه وران اوزبک نمودند آخر الامر از مقاومت عاجز آمده راه فرار پیمودن گرفتند صوفیان
خلیفه دیوانگی تازه تر آغاز کرده خود را با چند نفر از غازیان که بر اعتقاد معتقد شده بودند بجیبادرا

که در حوالی جنگ گاه بوده اند جهت خود رای زاده و حمزه محصور و مشوش گردانید عبید خان در پای
حصار نشسته غازیان سی و پنج روز گوشت اسب گربه زنهار داشته طعمه می نمودند معاش کرده و حرکت
مقاومت کردند و اوزبکان سپاه پیش برده و حوالی ارگ داده آخر بدان و بر ایشان مستولی شدند
و صوفیان خلیفه را گرفته بقتل آوردند مؤلف احسن التواریخ نوشته که صوفیان خلیفه در آن ایامی
که در خراسان حکومت میکرد تا موازی چهار هزار و هفتصد اوزبک در معارک کارزار بقتل آورده
القصه چون این خبر بهرات رسید حضر چلبی وکیل خلیفه با بقیان قزلباشیه که در شهر بودند مردم شهر را بملوکات
احضار نمودند که سر انجام اسباب قلعه داری پردازند مردم ملوکات راضی شده چون از جور و تعدی
حضر چلبی و عمال او بجان آمده بودند با شهریان مخالفت نموده و خفیه کسان بطلب عبید خان فرستادند
و خان بلطایف الحیل بشهر رسیده با محاصره پرداخت و غازیان و مردم شهر بکمال میلانی ایچ ماه با عبید خان
مقاومت نموده شهر را نگاه داشتند عاقبت یکی از اعیان شهر بوا عید گاه با عبید خان از راه دوستی
پنجصد نفر اوزبک را از برجی که بخرابات اوسعلق بود بالا کشید و اوزبکان بشهر ریخته غازیان بعد از
محاربه بسیار و سعی بیشمار مغلوب گشته بقلعه اختیار الدین گریختند و اوزبکان بلده فاخره مستولی شده
در میان خلایق لوفان بلا گرفت اوزبکیه دست تعدی باموال مسلمین دراز کرده ذخایر و خزاین
بقتل و شکنجه متصرف شد عبید خان کس بقلعه اختیار الدین فرستاده شرط نمود که چون حضر چلبی قلعه را با اموال
و اسباب صوفیان خلیفه و زری که از خواجگان الدار و عمال گرفته تسلیم نماید او و رفقا از قتل و غارت ایمن باشند
بعد از معاهده و پیمان محصوران بیرون آمدند و اوزبکان ایشان را برهنه و عریان کرده همگی را بصوب بخارا
روانه نموده مقتول گردانیدند عبید خان بعد از خرابی هرات اوزبکیه را از قتل و غارت منع نموده ملک داری
و تا چهار و ده ماه بر مسند حکومت در دار السلطنه هرات که زده کامروای دولت بود و اما هر روز چند نفر بگناه
تهمت رفض و تشیع گرفتار آمده بشفاعت و جاهلان بحکم او در سر چهار سوق بقتل میرسید و چون روید آن
سفاکی بی باک روز بروز در ازدیاد شروع و آه و ناله جگر سوز دلخستگان و فریاد و فغان در شاهی ستمکشان

باوج آسمان میرسید تا آنگاه این اخبار و آثار با یجان مسامع جلال شاه جمجاه جنت مکان رسیده و غیرت اوکینه را
پیش نهاد همت والا گردانیده در شهور سنه ثلث و ثلثین و تسعمایه با امراء نامدار و عساکر فیروزی شعار بجانب
خراسان در حرکت آمده کوچ بر کوچ روانه شده در حینی که عبید خان از هرات بیرون آمده بعزم تسخیر مشهد مقدس
معلی که تا آن غایت در تصرف قزلباشیه مانده بود روانه آنصوب بود آوازه ورود موکب همایون شاهی
در آن دیار بلندی گرفته در باخرز با محقق گشت که حضرت شاه به بسطام رسیده عنقریب ایشان را
سیکر همایون شش ازاق دار السلطنه هرات طالع خواهد شده در همان روز از باخرز بجانب بخارا بازگشته سلطانان
خرد و کلان چنگیزیه را که همراه بودند جمع نموده مجلس کنکاش منعقد ساخت و در پیش ایستادن مشوره نموده
سلک کفش که قزلباش درین زمستان مشقت سفر اختیار نموده از راه دور آمده زحمت بسیار کشیده اند ما
عدد و عدت از ایشان بیش داریم اگر توقف نموده جنگ کنیم محتمل که در هر مرتبه غالب گردیم سلاطین او رکمه عطای
تو هم یکی متفق اللفظ گفتند که در طاق محاربه حضرت شاه مینت هرچند عبید خان از مقوله سخن گفت تکاپی ارسید
بالضرورة در قلب زمستان که آفتاب به برج دلو بود گریزان و نالان وداع جل بالالان کرده از راه متوجه
بخارا گردید و نقش خورشید اشراق خسرو آفاق بر مفارق اهال بلده هرات گستر ده شده و بکمال علو و جلال
در آن بلده ارم مثال نزول فرموده بیچارگان کشور ملال و پریشانی در سایه لوای معدلت جهانبانی آرام
گرفته از زحمت استیلای اوزبکان آسوده گی یافتند چون سام میرزا در قلعه محبس بود شاه قلی خلیفه
مهردار و والده حسب الفرمان شهریار دادگستر با بعضی از امرا محبس شده او را بدرگاه عالم پناه آوردند و در
اشرف سر خجالت پیش افکنده اشک ندامت از دیده بارید گرفت حضرت شاه جمجاه جنتمکانی تقصیرات او را
بعفو و اغماض حضرت مقرون گردانید و بعضی ملازمان او را که او باعث فتنه و فساد بودند بیاسا رسانیدند
و حکومت خراسان شاهزاده جوان بخت کامران سلطان محمد میرزا محمد خان شرف الدین اغلی
تکلو لله میرزا و امیر الامرا کرده و چون فصل شتا بپایان رسید بهار متوجه
سام میرزا او خلاف نموده بخود کاری ساخته بود و اما آنحضرت را حب نسب ابدی

در نوبت عوض حمیت بحرکت درآمده با جماعت جغتای که بعینه قزلباش ایلغاری کرده بودند در مقام انتقام شده
متوجه تسخیر قندهار شدند و زمین داور گرفته و از کنار آب هیرمند امیر سلطان روملو را چون بفوشنج فرستاده
و خواجه کلان حاکم قندهار را از عنف همایون شهریار کامکار جدا گشته میان ثبات و قرارش تزلزل یافت کیچی
خواجه نامی از اقربای خود را در قلعه گذاشته خود بجانب سند رفت چون آفتاب چتر همایون شاهی از افق
قندهار طالع گشت کیچی خواجه از هیبت صولت و سطوت شاهنشاهی جز اطاعت و متابعت چاره ندیده بدرگاه
جهان پناه شتافت و کلید شهر و قلعه بخدام بارگاه سپهر اشتباه سپرد و حضرت شاه ملائک سپاه ایالت
آن ولایت را به بوداق خان قاجار رجوع فرموده مظفر و منصور عنان عزیمت بصوب هرات معطوف ساختند و
چون خبر معاودت آنحضرت از یورش قندهار ببخارا رسید واهمه عظیم بر عبیدخان سلاطین ازبکیه استیلا
یافته ایلچیان بخدمت آنحضرت با تحف و هدایا از بلخ و سمرقند و بخارا بدرگاه سلطنت آشیان خسرو والامکان
فرستاده و تهنیت قندهار را بادا رسانیدند و آنحضرت روزی چند بانجاح مطالب و مرام ارباب حاجات پرداخته
مهام سرحد و رعایای آن ولایت را بر حسب صلاح دولت قاهره نظام و استحکام داده در شهور سنه اربع و اربعین
تسعمایه بهرام میرزا را با امید ملک الملک علی الاطلاق روانه جانب عراق گشتند و محمدخان شرف الدین اغلی
در خدمت شهزاده نامدار کامکار بجهت پریشانی احوال محزونان و خاطر شکستگان خراسان پرداخته از
حال رعایا و برایا کوشیدن گرفت و عبیدخان بعد از آن پای در دامن ادب پیچیده از آن تاریخ باز متقاعد
گشته یکدو سال حرکتی از او واقع نشد تا آنکه در شهور سنه ست و اربعین و تسعمایه از ترانه مطلوبان دستوره کمان
ملک خراسان چون در بستر بیماری بماند و مرضی صعب بر وی مستولی گشته در بخارا از آرزوی هرات و سیر کنار
پل مالان جان داده بعالم عقبی شتافت و مملکت خراسان از جور و طغیان آن سفاک بی ایمان نجات یافت
چون برخی از احوال خراسان در این صحیفه رقم نگارش یافته بنابر ارتباط سخن متعرض سوانح گوناگون
که در طی وقایع خراسان بظهور رسیده بود نشد اکنون وقت آنست که سوانح غریبه سرحد آذربایجان و لشکر
کشی سلطان روم را بدان مرز و بوم بر صحیفه بیان نگاشته بر سر تتمه احوال خراسان رود ذکر لشکر

کشی

کشی سلطان سلیمان خواندکار روم بآذربایجان و منازعه او با سرآرای ملک کسری و جم در فوق اشاره
آن شد که در زمان دولت همایون شاه جم قدر ملائک سپاه سلطان سلیمان پادشاه روم باغوا و
مفسدان شقاوت نژاد چهار مرتبه لشکر بآذربایجان کشیده با شاه جمجاه جنت مکان منازعه آغاز نهاد **مرتبه اول**
بتحریک و اغوای اولامه تکلو و کیفیت این ماجرا بر سبیل اجمال آنکه اولامه تکلو در زمان حضرت خاقان سلیمان شان
در سلک پیاولان انتظام داشت رفته رفته مراتب ترقی طی کرده بحسن خدمات سپاهیانه بمرتبه امارت
ترقی کرده و در زمان اقتدار و اعتبار چوهه سلطان امیرالامرا آذربایجان شده بود و بعد از کشته شدن چوهه
بخار نخوت و غرور بکاخ دماغ او متصاعد گشته اراده نمود که بجای چوهه سلطان وکیل صاحب قبض رتق و
فتق مهمات امور دولت باشد چون مقصودش بحصول نپیوست چنانچه مذکور شد حقوق تربیت این
دودمان را بطاق نسیان نهاده روی از این دولت ابد قرین برتافته بروم رفت و در آنجا اظهار قصه کرده
خواندکار را بتسخیر ولایت عجم برانگیخت خواندکار روم اول الحال فیل پاشا را با پنجاه هزار کس مصحوب
شرف خان روزگی کرد حاکم بتلیس و از اعیان آن دودمان سعادت قرین بود فیل پاشا اول بر سر او رفته
او را از آن ولایت بیرون کرده و اراده داشت که لشکر بخطه وان کشد شاه جنت مکان با فوجی از افواج
بر سر او ایلغار فرمود فیل پاشا از شکوه و هیبت شهریار گردون حشمت تاب مقاومت نیاورده روی بوادی
انداخته گریخت بعد از فرار او که رایات نصرت آیات جهت دفع فتنه عبیدخان اوزبک بجانب خراسان در
حرکت آمده از دارالسلطنه هرات عازم ماوراء النهر بود اولامه متواتر ایلچیان بخدمت خواندکار فرستاده
عرض کرد که پادشاه قزلباش از خراسان لشکر بماوراء النهر کشیده با جنود اوزبک در پیکار و در آن دیار مشغول محاربه
مشغول است تا آذربایجان و عراق خالیست سلطان سلیمان بسخن او از استنبول با لشکر بیکران بصوب آذربایجان
نهضت نمود و ابراهیم پاشا وزیر اعظم خود را با هشتاد هزار کس مقدمه گردانیده خود متعاقب در
حرکت آمد ابراهیم پاشا با اولامه پیوسته او را با چلبی و دیگر پاشایان تبلاو آذربایجان ارسال
نمود و اکثر محال آذربایجان تصرف درآوردند و این خبر در الکای شهریار کشورگیر آمین رسیده ترک یورش



ماوراء النهر کرده بطریق ایلغار از خراسان متوجه عراق شده به چمن کوچ کلمبو گنبد سری آمدند چون
خبر معاودت موکب همایون شاهی با براهیم پاشا رسید با وجود کثرت لشکر و وفور جنود تزلزل تمام
باحوالش راه یافته بسلطان سلیمان پیغام داد که پادشاه قزلباش از خراسان برمی‌آید و بر سبیل
ایلغار می‌آورد و نوکر را تاب شکوه پادشاهان نیست ❊ مگر هم تو آیی بناورد او ❊ سپهدار تو باشی
هم آورد او ❊ سلطان سلیمان بسرعت تمام به تبریز رسیده با براهیم پاشا ملحق گشت از شدت
ایلغار اکثر اسبهای غازیان از کار افتاده چون از یساق خراسان بازگشته بودند و سپاهانی در میان
لشکر واقع بود غازیان بجهت سامان و سرانجام بیلاق آذربایجان و ساختگی حرب در میان منازل خود
متفرق شدند چنانچه در قزوین زیاده از بیست هزار کس در موکب همایون نبود بهرام میرزا و القاص میرزا را
با حسینخان شاملو و بعضی امرای مقلای سپاه کرد آورده بجانب تبریز فرستادند و رایات نصرت آیات
متعاقب روانه شده چون بابهر رسیدند خبر آمد که خواندکار از تبریز متوجه جانب عراق است و میان بهرام میرزا
و جنود قزلباش و ابراهیم پاشا که مقلای لشکر روم بود در این طرف آب قزل اوزن حرب اتفاق شده بهرام
میرزا و امرا جبکنان خود را بکوه کشیدند و عسکر نامعدود روم هجوم آورده کوچ بر کوچ می‌آیند از ورود
این اخبار تزلزل بسیار در احوال معسکر ظفر شعار پیدا آمد ارباب اخلاص را به نیروی اقبال این دولت
دل قوی بود اما اهل نفاق و اصحاب مذبذب دل دگرگون کرده بودند درین اثنا الوندخان افشار حاکم کیلویه
با سپاه جرار رسید و قشون آراسته بنظر انور رسانید و جمعی از هر طرف به اردوی همایون ملحق گشته شاه جنت مکان
اراده نمودند که بکومک بهرام میرزا و امرا ایلغار نمایند که خبر رسید که سلطان سلیمان با سپاه بیکران از سرخه
گذشته بسلطانیه رسید و بهرام میرزا و امرا بازگشته به اردوی همایون ملحق شدند درین اثنا محمدخان ذوالقدر
اغلی پسر کور شاهرخ ولد علاء الدوله ذوالقدر که در خدمت اشرف رتبت فرزندی داشت عناد
باطنی خود را که جهت واقعه پدر با قزلباش داشت ظاهر ساخته با حسینخان ولد یورون سلطان تکلو و
جمعی دیگر روی گردان شده بمخالفان پیوستند شاه جنت مکان بنابر امرای نفاق کیش که مکررا اعمال

ایشان

از ایشان مشاهده شده بود مثل حسینخان شاملو و غازیخان تکلو و ملک بیک خویی بی اعتماد بودند لهذا
چند روزی جنگ با تعجیل مبارزان جان سپار و جنود اخیر انداخته تا آنکه مدد جنود السموات والارض
ظهور یافته جنود غیبی بدفع صولت سپاه روم پرداخته در شب سیزدهم عقرب در سلطانیه برف عظیم بارید چنانچه
کمال اسمعیل گفته ❊ مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است ❊ اجرام کوهها نهان در میان برف ❊ بجای
اجرام خیام لشکر روم در میان برف نهان گردید خلق بسیار از جنود روم در زیر برف مانده از سرمای
هلاک شدند چنانچه یکی از شعرای اوان واقعه گفته ❊ رفتم چو بسلطانیه آن طرفه چمن ❊ دیدم دو هزار مرده
بی گور و کفن ❊ گفتم که که کشت این همه عثمانی را ❊ باد سحر از میانه برخواست که من ❊ سلطان سلیمان را
مجال اقامت در عراق نماند و چون معاودت از راه آذربایجان بجهت قلت آذوقه متعذر بود از راه شهرزور
و کردستان بود روانه شد که درین زمستان در حدود موصل قشلاق نماید و اولامه را با ذوالقدر اغلی بجانب
تبریز فرستاد و شاه جنت مکان بر سر ایشان ایلغار نمود غازیخان تکلو تیر حرام نمکی کرده از اردوی همایون
گریخته در قلعه وان متحصن شدند و شاه جنت مکان حسینخان شاملو را که به دوستی بهرام میرزا متهم بود با
مرتبط بودند در نوبت اراده فرار داشت بقتل بطرف وان متوجه نمودند و ایشان از قلعه وان مجاصره
نموده آن دست از راه قلعه گذرانیدند اما سلطان سلیمان چون روانه موصل گشت ابراهیم پاشا
کس نزد محمدخان شرف الدین اغلی حاکم بغداد و طایفه تکلو فرستاده و ایشان را باطاعت خواندکار و سپردن قلعه
بغداد دلالت نمود محمدخان از بعضی ابا نموده اما عظما و ریش سفیدان تکلو بعد کشته شدن چوه سلطان و فرار
نمودن اولامه و غازیخان که امرای تکلو بودند از شاه جنت مکان متوهم گشته بکلی اطاعت و دوستی خواندکار
اتفاق نموده کلید قلعه را نزد خواندکار فرستاده او را طلب نمودند و خواندکار ترک قشلاق موصل نموده روانه
بغداد شده محمدخان شرف الدین اغلی که مرد صوفی و کم جرأت و نیکخواه بود و حسب الامر شاهی و... از شهر و قلعه بار و
معبر را بریده با سیصد نفر کم بیش از اقربا و اتباع که شاهی سون بودند از راه بصره بدزفول رسیده از آنجا
پیش آمدند و بقیه جنود تکلو استقبال سلطان سلیمان کرده او را به بغداد آورده و در آن سال در بغداد قشلاق کرد

آمدن سلطان سلیمان مرتبهٔ ثانی سال دیگر که سنه اثنی و اربعین و تسعمائه بود سلطان سلیمان نوبت
ثانی از بغداد لشکر به ایران عجم کشید و قدم بملک عراق نهاده تا درگزین آمد شاه جنت مکان بجهت از پای قلعه
وان کوچ کرده متوجه تبریز گردیده و در آنجا ملک بیک خوئی که در سلک امرای معتبر بقیهٔ اهل یقان بود بقتل رسید
از آنجا با لشکر پرخاشجوی بطرف معسکر رومیان در حرکت آمد در چمچمال لشکر ظفر شعار در حدود درگزین
بشعلای سپاه خواندگار رسیده جنگ کرده غالب آمدند سلطان سلیمان چون از غلبهٔ جنود قزلباش و انهزام
لشکر رومیان آگاه گردید آتش شده امرای خود را سرزنش کرد که هرگاه از فوج علیحده چرخچی و قراول مغلوب شده
با پادشاه قزلباش چگونه پرخاش خواهید کرد و از این غصه ترک مقابله و مقاتله کرده از درگزین کوچ کرده عنان
عزیمت بلکه هزیمت بجانب روم منعطف گردانید رایات نصرت آیات شاهی بتعاقب او در حرکت آمده چون بحدود
قلعه وان رسیدند بهرام میرزا بعضی امرا بتعاقب رومیان فرستاده و اردوی همایون در چمن وان نزول نمود
رومیان که در قلعه وان بودند از شکوه و صولت سطوت شاهی تاب توقف نیاورده فرار نمودند قبل از آن خواندگار
محمد پاشا امیر الامرای دیار بکر را با امرا و ولاة و بعضی امرا و پاشایان و دو هزار ینگچری بمدد مردم قلعه وان فرستاده
بود ایشان در وسطان رسیده بودند که خبر وصول ایشان بشاه جنت مکان رسید جمعی از مبارزان رزم آزمای
بر سر ایشان ایلغار فرمودند چون سپاهی سپاه روم نمایان شد اکثر لشکریان قزلباش شب در خواب رفته
از شدت ایلغار زیاده از دو هزار کس در رکاب نصرت انتساب بآنجا رسیده بودند اولامه بحجلوی فوج
خاصهٔ آنحضرت را که از اعلام ظفر فرجام شاهی علم و کورک مشهور است یعنی دیده و مشاهده نموده شاه جمجاه
کفش که حضرت شاه است که بنفس شریف تشریف دارد و صلاح در جنگ نیست اما از صولت و سطوت آنحضرت الم
محمد پاشا بکثرت لشکر خود و قلت قزلباش مغرور گشته صف سپاه آراست و بیک حمله مبارزان جنود اقبال که
غازی خان ذوالقدر حاکم شیراز و جمعی از قورچیان ظفر طراز بودند شکست خورده و از پیش برخاسته طرفة العین جمعی
مقتول برخی از معتبران خواندگار گرفتار شدند و بقیة السیف بطرف قلعه ارجیش رفتند و کس فرستاده از
خواندگار مدد طلبیده خواندگار سنان پاشا را با جمعی کثیر از امرا و پاشایان و بیجی بیکیان بمدد ایشان ارسال نمود

از ولاة وارن لشکر قزلباش بود اولخان قاجار با لشکر جرار با ایشان دو چار شده جنگ عظیم روی داد سنان
پاشا در معرکه کشته شد جمعی کثیر مقتول و دستگیر شدند و چون خبر کشته شدن سنان پاشا بسلطان سلیمان رسید
ابراهیم پاشا را با خلاصه لشکر روم بمدد ایشان فرستاده و او لشکر عظیم بر سر بهرام میرزا و امرای قزلباش که بر سر ارجیش رفته بودند
فرستاد و میانه قراولان طرفین جنگ واقع شده رومیه منهزم شدند ابراهیم پاشا دیگر متوجه محاربه قزلباش نشده
و تمامی مردمی که در قلعه ارجیش بودند مصحوب خود گردانیده متوجه اردوی خواندگار شد و ضمیر دولت پذیر والی
قلعه ارجیش بترتیب درآمده کوتوالی آن با حمید سلطان صوفی اغلی تعلق گرفت ذکر آمدن سلطان سلیمان
خواندگار روم مرتبهٔ سیم باغوای القاص میرزا بمرز و بوم سپه‌آرایان معرکه سخن آرای صفوف جنود
اخبار بدین نمط آراسته اند که والاه تکلو شاه مملکت عجم را بنوعی در نظر خواهش سلطان روم آراسته و پیراسته
بود که هیچ روز خالی از آن آرزو نبود و هیچ شب خیال هم آغوشی آن نمی‌غنود تا آنکه شهزاده نادان حق ناشناس
القاص میرزا از کوته خردی باغوای چندی از نادانان ترک اسباب دولت و سعادت خود را از دست داده
روی از خدمت چنان برادر مهربان که بزرگ کرده او را در جهان آفرین بود برتافته بروم رفت سلطان سلیمان
وجود او را مغتنم و سرمایه تسخیر ملک عجم دانسته بر خیال محال سخنان آن رومی نمود و سر خیل جهان بغضوب
حرکت آمده و کیفیت این واقعه آنست که حضرت شاه جنت مکان القاص میرزا را از سایر برادران دوستر میداشت
و اشفاق و مهربانی زیاده از ایشان در باره او بظهور می‌آورد چنانچه بعد از تسخیر ولایت شیروان از میانه اخوان
او را به شیروان شاهی امتیاز داده بحکومت و دارایی آن ولایت نصب نمود و همچو الطف و اشفاق شاهانه
محسود برادران بود و میرزای نادان باغوا و تحریک جمعی فتنه‌انگیزان حقوق تربیت آنحضرت را بعقوق و عصیان
مبدل ساخت و چون در شیروان بسیاری حشم و لشکر و موجبات اسباب سلطنت و پادشاهی آماده یافت
پای از دایره اطاعت و متابعت بیرون نهاده و ابواب خلاف گشوده و اموری که موافق رضای آنحضرت نبود
اقدام می‌نمود و مزاج مبارک آنحضرت از او منحرف گشته متوجه دفع فتنه او شدند و مشار الیه از آن تأملی ترحمی آنحضرت
اندکی از خواب غفلت بیدار گشته از اطوار ناهنجار ندامت و پشیمانی اظهار نموده والده خود را با سلطان ابراهیم

پرسش باستشفاع بخدمت شاه جشبکان فرستاده و شرط نمود که مدة العمر پای از جاده طاعت گذاری
بیرون ننهد شاه جشبکان عذر نزد پرکشه از تقصیرات او گذشته چند نفر از امرا عظام و ریش
سفیدان دولت را مثل سید محمد کمونه و سوندوک بیک قورچی باشی و معصوم بیک صفوی و شاهقلی خلیفه
مهردار و بدر خان استاجلو با او فرستادند که او را قسم و بند دهند که دیگر مرتکب خلاف نگردد و امرا حسب الغرض نموده
عمل نموده باز گشته و قرار یافت که در آن زمستان از جانبین لشکر بار دیگر کشیده بغزا جهاد پردازند شاه
جشبکان بغزای گرجستان توجه فرموده و القاص میرزا بغزای چرکس رفت اما بعد از مراجعت از غزای گرجستان
امرا در شیروان خطبه و سکه بنام خود کرده بیشتر از پیشتر مخالفت و عصیان بظهور آورده و شاه جشبکان بعد از
مراجعت از غزای گرجستان که از علف یا نان و سوی آب آن سمت بپایان اطلاع یافته بود و گوشمال او بر
ذمه همت لازم گشته بود را در چرکس بود که ابراهیم خان ذو القدر و کوکچه سلطان قاجار و شاهوردی سلطان
زیاد اوغلی را با جمعی از جنود ظفر ورود بایلغار شیروان فرستاد که آن ولایت را مستقر شوند مهتر و لقتار که از
معتمدان القاص میرزا امرا او بود دو می او بود خانه کوچ او را برداشته بقلعه گلستان برده متحصن شد و امرا
ولایت شیروان را مستقر شده و قلعه گلستان را محاصره نمودند القاص میرزا این خبر شنیده از ولایت چرکس
بازگشته بدربند آمده دو مرتبه لشکر بر سر امرا فرستاده هر مرتبه امرا بر لشکر او غالب شده جمعی کثیر از معاندان
و بدآموزان قزلباش درین معارک کشته شد و چون این مقدمات بعرض اشرف رسید بعضی از امرا بمدد و کمک فرستاده
و امرا عظام بر سر او ایلغار کردند و رایات ظفر آیات نیز بالنصوب در حرکت آمدند و آوازه ورود موکب همایون شاهی
و رسیدن امرا نامدار خبردار گشته با خوف و هراس بسیار بجانب حاجی طرخان گریخته مردم او فوج فوج از و جدا شده
بعسکر ظفر اثر ملحق می شدند و امرا او را تعاقب نموده در کنار آب سمور با او رسیدند و او چنان سراسیمه گشته که فرصت
موزه پوشیدن نیافته با چهل پنجاه نفری بطرف داغستان تر و قرم و شمخال رفته از آنجا بکشتی نشسته بکفه رفت
و از کفه روانه استنبول گشته بخدمت سلطان سلیمان پیوست قلعه دربند و قلعه گلستان مدتی در تصرف
مردم القاص میرزا بود و عساکر منصوره بمحاصره آن پرداخته بالاخره متصرف اولیای دولت قاهره درآمد

دستر و لقتار بعضی از سید و لتان پاپا رسیدند و شاه جشبکان ولایت شیروان را بشاهزاده نامدار اسمعیل میرزا
عنایت فرموده کوکچه سلطان را در خدمت شاهزاده وا گذاشته معاودت فرمودند و چون القاص میرزا روزی
چند در استنبول اقامت نمود سخنان کاذبه و اقاویل باطله شورانگیز در دماغ خواهش سلطان سلیمان کرده
در سنه خمس و خمسین و تسعمایه کرومی بجزو و لشکری بی کوه و شکوه از ممالک روم و شام و مصر و بلاد قرامان و دیار
ربیعه و عراق عرب جمع آورده با توپ و عرابه و ضربزن بیشمار و ینگچری بسیار از استنبول بیرون آمده روی توجه
بولایت عجم آورده و شاه عالیجاه تبراز دار السلطنه تبریز بعزم سفر بیرون آمده یکماه بجهت جمعیت سپاه در شب غازان
اقامت فرموده و در آنجا اسمعیل میرزا با لشکر شیروان و سایر امرا و حکام از اطراف و جوانب رسیده با اردوی
همایون ملحق شدند و شاه والاجاه مردم کارآگاه فرستاده سر راه مخالفان از تبریز تا سرحد روم آتش زده
از غله و گیاه اثر نگذاشته مردم تبریز قنوات و کاریزها را خراب ساخته بودند که آب بجهت آشامیدن
نایاب بود و ماکولات علی هذا القیاس از امرا عظام عبدالله خان استاجلو را باتفاق بدر خان استاجلو
و حسینجان سلطان روملو و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی و غیرهم منقلای سپاه گردانیده بطرف مرند
فرستادند و موکب ظفر قرین به ییلاق اشکنبر توجه فرموده علفزارهای آن ییلاق محل نزول آن شهریار
آفاق گردید و سلطان روم چون به تبریز رسید اولامه تکلو را با جمعی از جنود روم بمحاصره قلعه وان
فرستاده و از خوی القاص میرزا با بعضی از پاشایان و سنجق بیکیان تا موازی چهل هزار کس بر سر امرای منقلای
بمدد ارسال داشت و خود با بقیه سپاه رزمخواه بجانب تبریز در حرکت آمد امرای عظام که بمرند رفته بودند زیاد
اوغلی را با جمعی از سایر زمان جنود اقبال بقراولی فرستاده بودند مقدمة الجیش و میان رسیده میانه
ایشان جنگ عظیم و نبرد قوی اتفاق افتاده از زیاد اوغلی در آن جنگ مردانگیها بظهور آمده امرا که در مرند
اقامت داشتند از کثرت جنود روم که فوج فوج میرسیدند احتیاط ورزیده خود را بطرف کوه کشیده جمعی را
بجهت خبرگیری در مرند گذاشته بودند القاص میرزا و رومیان که بمرند رسیدند و از قزلباش که بخبر
گیری مانده بودند بعزم دستبرد خود را بدیشان نمود و طرح جنگ انداختند و عنان کشیده به سپاهان که

نمیکردند و رومیان ملاحظه آنکه فوج قلیل مبادا که کومک کثیر در کمین ایشان باشد بجنگ دلیری نمیکردند تا آخر
فیمابین حرب صعب و پیکار قوی بوقوع پیوسته غازیان قزلباش جنگ کنان با ایشان پیوسته شده و رومیان از جلادت
و مردانگی آن فئه قلیله اندیشه‌مند شده و چون عبدالله خان و امرای قزلباش از حمله مرحله رفته بودند ایشان نیز صلاح
در مراجعت دانسته از آنجا بازگشته در حوالی تبریز بسلطان سلیمان ملحق شدند و عبدالله خان و امرای تبریز در سلک
لشکر موکب همایون پیوسته حضرت شاه والاجاه جهت مدارکار و مبارزان جنود اقبال را باطراف و جوانب معسکر
رومیان تعیین نموده و دستبردهای نمایان کرده شب و روز مخالفان را آسوده و بیکدل نمیگذاشتند و هر روز جمعی را
بدست آورده بقتل میرسانیدند چنانچه رومیه بطلب آذوقه از اردوی خود قدم بیرون نمی‌توانستند نهاد و
آذوقه و علیق الدواب در اردوی رومیه حکم عنقا گرفته جمعی و فقیر از فقدان نان گرسنگی بودند و رومیان از استیلای
جوع شروع در غارت شهر کردند اما از جنس مأکول چیزی بدست ایشان در نمی‌آمد و در عرض چهار روز که سلطان
سلیمان در شهر تبریز اقامت داشت چندین هزار اسب استر از بی قوتی از قوت افتاده بجز ایکه قدم پیش نهند
سلطان سلیمان از زین ضعف پشیمان گشته چاره بجز مراجعت نحوست درستی که اردوی همایون از لشکر گلبرز
کوچ کرده خبر قرب وصول لشکر قزلباش در اردوی رومیه شایع شد سلطان سلیمان طبل ارتحال کوفته احمال و اثقال
پیش فرستاده خود تا صباح بر بالای ایستاده و صبحی راهی شد اما بره داود پاشا در تبریز دست بقتل و غارت بیچارگان
برآورده جمعی کثیر از زخم خنجر ترا حامه خونریز تبریز را معدوم نمودند از غرایب حالات در آن چند روز که رومی در آنجا
بود از شدت صاعقه و شدت باد چنان گرد و غبار انگیخته شد و هوا تیره و تار گشت که دیده اولی الابصار از نظاره
دیده وران دو چشم روزگار روز روشن از شب تار فرق نمیکردند بعد از رفتن رومیان ظلمت تیرگی انجلا
یافته هوا اعتدال پذیرفت و جوش ریاحین و خروش جشن و ایران حسب الفرمان قضا جریان تعاقب رومیان در
حرکت آمده در هر مرحله دستبردهای نمایان میکردند و سلطان سلیمان بجانب وان رفته توپهای با ایلچیان
قلعه کوب نصب نموده در لوازم قلعه گیری سعی نمودن گرفت شاه علی سلطان چینی کوتوال قلعه وان بکثرت
و هجوم رومیان خایف و هراسان گشته قلعه را سپرده بیرون آمد خواندگار رستم پاشا را در قلعه وان گذاشت

و چون قلعه قارص که در مابین محور سعد و ارض روم واقع و یکطرف آن بگرجستان مشتمل پیوسته است و از آمد
شد عساکر طرفین خراب بود رومیان آبادان نموده چهار هزار نفر سوقه و ارباب صناعات از اناطولی و
ارض روم و توقات و سیواس و اشهر و بلاد قریبه آنجا فرستاده بودند در نوبت سلطان سلیمان عثمان چلبی
نام قولر آقاسی خود را با چهار هزار سوار جرار بمحافظت آنجا فرستاده خود بجانب موش آباد رفت و حضرت
شاه جنت مکان دست از تعاقب باز داشته اسمعیل میرزا را با کوکچه سلطان قاجار بر سر آنجماعت بقارص
فرستادند و ایشان بسرعت برق و باد ایلغار نموده در حدود قلعه به قولر آقاسی مذکور و جنود رومیه رسیده
فیمابین جنگ در پیوست و عساکر ظفر فرجام بر جنود اروام غالب آمده تا ده سه هزار نفر از رومیه و چهار هزار
از سوقه و مردم اطرافی که بجهت آبادانی قارص جمع آورده بودند طعمه شمشیر غازیان گشته جنگ بر آتش
قهر سوخته گردید و بقیه السیف از بیم جان خود را بقلعه انداختند افواج قاهره قلعه را مرکز وار در میان گرفته
در عرض سه روز کار چنان بر محصوران تنگ شد که فریاد الامان بر آوردند عثمان چلبی قولر آقاسی و سایر
محصوران که قریب شش هزار نفر بودند امان یافته بیرون آمدند قولر آقاسی در حین ملاقات دیوانه وار شمشیری
بر دوش میمون سنگ قجار زده و رومیه اجمعهم دست بشمشیر برده بر شاهزاده و حضار مجلس حمله کردند بجهت
قتل عام بوقوع پیوست احدی از آن گروه نجات نیافت و غازیان نفیر نمود و خسرو کامکار کامران قلعه را ویران
کرده باردوی همایون پیوستند و در آن هنگام بهرام میرزا با لشکر جرار و گروهی از دلیران معرکه کارزار که
الکای او بود رسید حضرت شاه جنت مکان او را بطرف ارزروم فرستاد و شاهزاده اسمعیل میرزا را رفیق او
گردانیده فوجی از افواج قاهره را با جلادت گروهی اعادی بخور فرستاده خود بغزو ریح اقبال الکای حسین
بیگ را تاخته متوجه ولایت موش آباد شدند سلطان سلیمان چون مشاهده نمود که حضرت شاه جمجاه
جنت مکان با عساکر نصرت قرین ظفر نشان قزلباش که روز بروز از اطراف و جوانب میرسیدند بسر انق
تعاقب بر بسته اند و القاص میرزا با خواندگار گفته بود که طوایف قزلباش الطمع خواهان و سته هر گاه
قدم در ولایت عجم نهم فوج فوج بر سر من جمعیت مینمایند تدبیر رومیان برین قرار گرفت که القاص میرزا در آن ولا

هرکدام بطرفی فرستاد که قزلباش متوجه دفع ایشان شده از روی خواندکار بسلامت بیرون رود و بنابر آن
القاص میرزا را با پنجهزار کس از راه گرگوه و شهرزور بجانب عراق و اولامه را با دوازده هزار کس با بیقاق
پاشا ارضروم بطرف ولایت مزبور فرستادند خواندکار با عون جنود از راه تبلیس عبور نموده خود را
بدیار بکر انداخت و شاه جنت مکان تا ولایت موش با رفته و آنچه در آن ناحیه بسوخته و ویران و از
آبادانی آثار نگذاشت و چون بمسامع جلال رسید که اولامه تکلو از اردوی خواندکار جدا شده با فوجی
از جنود رومیه در ترخان است و ارضروم و صیره و شاه والاجاه کمیت صبا رفتار را بطریق ایلغار بصوب
او حرکت آورده و در تزول ارتحال رجبا و شمال مشی پیشگرفته و عساکر منصوره گروه گروه از عقب رسیده
اولامه و جنود رومیه که همراه او بودند از ایلغار خسرو کامکار خبردار گشته رعب و هراس بیقیاس بسرداران
آن سپاه راه یافته از خوف جان بی استعمال سیوف و سنان ترخان را انداخته راه فرار پیمودند و موکب
همایون فال بفیروزی و اقبال بترخان رسیده چون رومیان فرار نموده بودند غازیان چند روز راه
از عقب رفته مراجعت نموده و اخترمه می آوردند و از آنجا لوای توجه بجانب آذربایجان افراخته چند گاه ساحت
اوجان مضرب خیام اقبال بود و امرای نامدار که بهر طرف مأمور شده بودند شاه قلی سلطان افشار
در فشا و الوس و احشام اغلاط را تاخته مواشی پنجهزار رأس اسب یکصد هزار گوسفند و پنجاه هزار گاو
بدست آورده سالما غانما باز گشتند و محمود خان افشار حاکم کوه گیلویه و کچل شاهوردی استاجلو و خرم
که بقراولی رفته بودند با گروهی از چاوشلی و قراولان خواندکار باز خورده جنگ عظیم میان ایشان بوقوع پیوسته
شکست بر رومیان افتاد و علی سلطان تاتی اغلی ذو القدر که با ده هزار کس از سپاه ظفرپناه بتاخت الجواز
آنجا رفته بودند در کوزل دره با فوجی کثیر از پاشایان و عظمای رومیه که از اردوی خواندکار جدا
شده بودند دوچار شده بر رومیان ظفر یافتند شاهزادگان کامکار بهرام میرزا و اسمعیل میرزا که با فوجی از
دلاوران عرصه کارزار بطرف بامرد رفته بودند بمحمد پاشا رکاب اغلی رسیده آهنگ محاربه را ساز داده
و جنود بهرام انتقام خاک عرصه با مرد را بخون مبارزان رومیه گلگون ساخته جمعی کثیر بقتل آوردند القصه سرداران

لشکر قزلباش بحکم ملک مظفر منصور متوجه اردوی کیهان پوی گشته سر بسیار و اختر بسیار و الاغها که در بین عار
بدست درآمده بود و در ارزنجان نظر خسرو کامکار کامران درآورده هر یک فراخور خدمت بنوازش شاهانه
سرافراز شدند و چون نقصان و خسران و خرابی که از آمدن سلطان سلیم پادشاه عجم راه یافته بود یکی از ده
تدارک شده در بین بنصف تا قریب بیست هزار کس رومیه به تیغ انتقام ظفر فرجام غازیان راه عدم پیمودند
و از ارزنجان عنان عزیمت بصوب اجتماع انعطاف داده با یروان آمدند و از ایروان بجانب قراباغ
رفته در آنجا اسمعیل میرزا و عبدالله خان و کوکجه سلطان را بشروان فرستاده و سوندوک بیگ قورچی باشی
با فوجی از قورچیان عظام بتاخت ولایت شکی ارسال داشته در بین اثنا خبر رسید که القاص میرزا را که
خواندکار او را بعراق عرب فرستاده بود از راه شهرزور در همدان آمده فرزندان بهرام میرزا را که در آنجا
بوده بدست آورده در ملک عراق از آمدن او آتش فتنه اشتعال دارد و بنابر آن اسمعیل میرزا و قورچی باشی
و قورچیان با اردوی ظفرنشان بازگشته رایات نصرت آیات با اردوی سپهر اساس جهت دفع فتنه القاص
بصوب عراق در حرکت آمد ذکر آمدن القاص میرزا بکومک روم بعراق و بازگشتن و مآل حال او
احوال القاص میرزا آنکه چون بهمدان آمد خانه کوچ بهرام میرزا را بدست آورده از آنجا روانه قم گردیده بران
بلده دست نیافته کوشش از آنجا جمعی از اکراد و بهنادر را بتاخت ولایت ری فرستاده از قم بکاشان آمده بران
بلده نیز دست نیافت از آنجا بهوای ملک صفاهان روانه آن دیار جنت نشان گردید اکابر و اهالی اصفهان
ابواب آشنایی را مسدود ساخته برج و باره شهر را استحکام داده بجنگ پیش آمدند و حضرت شاه جم مکان
از راه خلخال و طارم بقزوین تشریف آورده و از آنجا بهرام میرزا و ابراهیم خان ذو القدر حاکم شیراز را
بسر القاص فرستادند و آن شهزاده حق ناشناس از آوازه ورود موکب نصرت قرین شاهی و خبر
وصول بهرام میرزا و ابراهیم خان آگاهی یافته احوالش متزلزل و از موافقت اصفهانیان مأیوس گشته عازم
دیار فارس گردید و در سر راه بر قلعه ایزد خواست دست یافته بحیطه تصرف آورد قلعه بر روی او بسته شیراز را
نداوندار ده میارد کان عبور نموده پای قلعه سفید رفت حیدر بیگ برادر ابراهیم خان و خانه کوچ ذو القدر

دران قلعه بود چون تسخیر آن قلعه اشکال تمام داشت و آنجا نیز کاری نساخته از راه سونبان و منیان بطرف
شوشتر رفت میر عبدالوهاب شوشتری و اهالی آنجا در و شهر و قلعه را بر روی او بسته ابواب نزاع و جدال گشودند
از موافقت ایشان نیز مأیوس گشته بزنقول رفت و در آنجا نیز کاری از پیش نتوانست برد و دیگرباره
روی توجه بجانب بغداد نهاد و چندگاه دران حدود بود تا آنکه در حالی که بسوادش سنه ثلث و خمسین و تسعمائه
حکم سلطان سلیمان بطلب او رسید چون از طرف کفران نعمت او متأثر گشته او را بار دیگر روی باو آورده بود
با خواندگار نیز آغاز حیله و شعبده بازی کرده از رفتن ابا نمود و خانه کوچ بهرام میرزا را که همراه برده بود بار دیگر
غلطهای روم دانستند که از وی کاری نمی‌آید و بودن او در آن ولایات موجب شورش و فساد و عدم استقامت
بلاد و اختلال احوال عباد است رقم خلاف بر ناصیه حال او کشیده سلطان سلیمان زاده فرهاد اغا نمود و خواندگار
لشکر عظیم بر سر او فرستاد که او را بدست آورند و میان حلی القلعه باردوی او رسیده القاس میرزا مضطرب
الاحوال خود را از ولایت بیرون انداخته با معدودی بکار اردلان آمد چون حقیقت این حال بسامع جاه و
جلال رسید بهرام میرزا و شاهقلی خلیفه مهردار و ابراهیم خان ذو القدر را با چند هزار کس بسر او فرستادند
و ایشان در حدود قلعه مریوان بدو رسیده او را منهزم گردانیدند القاس میرزا سرگشته و حیران و آواره
نادم و پشیمان از هر طرف خود را در ورطه هلاک و سرگردانی دیده بقلعه مریوان نزد سرخاب اردلان رفت
و حکم همایون در باب سپردن او باسم سرخاب اصدار یافت و او از جهت اطاعت حکم پادشاهی چاره ندانست
القاس میرزا التماس نمود که چون شاه نعمت الله یزدی که شوهر خواهرش بود آمده او را برده جانب
مرضی ایشان جنت الفردوس کامیاب تر و سرخاب رفته میرزا را از وی گرفته بمحمد نسب اشرف آورده چون
بنظر همایون در آمد حضرت شاه جنت مکان بلفظ گهربار فرمودند که ای برادر نامهربان من با تو چه بد کردم که روی
از خانواده پدر برتافتی و خود را از اوج عزت بحضیض خواری انداختی و بدشمن متوسل گشته مرتکب چندین فتنه و
فساد و خونریزی شدی جز خجالت و شرمندگی جوابی نداشت سر در پیش انداخته رقعه نمود و شاه جنت مکان از
عرق اخوت در حرکت آمده بروی ترحم نموده از خونش درگذشت اما چون در میانه طوایف قزلباش فساد آن جنحه بود

واقعه را نمی‌شایست و در پیش معتقدان طبقه علیه صوفیه باستخلاص او راضی نبودند شاه جنت مکان رضا بخاطر
مصبور جهت او را بقلعه قهقهه فرستادند که در آنجا بوده باشد پسرش سلطان احمد میرزا را نیز مقرر شد که با
پدر دران قلعه باشد و بالآخره مقام سام میرزا و پسر او نیز دران قلعه قرار یافته عمر پسر چهار پادشاه زاده
دران قلعه بسر رسید گشت محلان چنان فتنه عظیمی که آن شکک عقل خوی اشناس از تخیف مینرو اقبال مساعد
اختر بخت فرخ فال منطفی گشته شعله عصیان و طغیان برشحات سحاب لطف الهی فرو نشست

ذکر آمدن سلطان سلیمان مرتبه چهارم آذربایجان و قضایای سانحه و وقوع مصالحه میانه آن دو پادشاه عالیشان

در شهور سنه احدی و ستین و تسعمایه که پنج سال از فتنه القاس گذشته فی الجمله شورش
انقلاب تسکین یافته بود اسکندر پاشا بیگلربیگی ارزن الروم انگیز فتنه کرده دیگر باره سلطان سلیمان را تحریک
لشکر بدیار عجم گشت کیفیت این واقعه آنست که چون خواندگار در مرتبه ثالث باغوای القاس میرزا آمده
چنانچه تحریر پیوست باز گردید شاه جنت مکان نیز با لشکر بحر جوش با غروش قزلباش بتعاقب او در
حرکت آمده احمد و دیار بکر دار بجان للکرم سپاه کینه خواه گشته دقیقه از دقایق انتقام فرو گذاشت
نکردند و سلطان سلیمان چندگاه از آمدن متقاعد گشته بغزای فرنگ رفت شاه جنت مکان نیز از
لشکر کشیدن بدیار اسلام احتراز نموده متوجه بغزای گرجستان می‌شد و چهار پنج سال خلایق فراغت
گذرانیده در سرحد فی الجمله آرامشی بهم آمده و اکراد اندک بی اندامی از سرکشان اکراد واقع می‌شد از سیل
انگاشته امور فساد می‌ساختند و مکتوب فرستاده بخواندگار نوشته جهت ترفیه احوال عباد بگفتگوی صلح
بمیان آورده مصحوب سرکش لحانی از سادات آنجا که بشمس فلک مشهور بود و در سال اسکندر
پاشا در صف فتنه انگیز بود و در اوایل حال که حاکم وان بوده زیاده اعتبار داشت حلی القلعه از دوان
بخوی آمده حاجی بیگ دنبلی را که از منسوبان این دودمان بود با جمعی از رعایا خوی بقتل آورده بتحت
مورد ترتیب گشته بیگلربیگی ارزن الروم شده در همان سال خواست که آوازه شجاعت و جلادت در آن حدود
منتشر سازد و بر سر حسنیجان سلطان روملو با برادران حسینجان سلطان صلاح در جنگ ندیده از مقابله

بیک سوار شده اغرای چند در ایروان کرده جمعی را بقتل آورده و بازگشت بیج داین و حرکت بسنجاق که از عهده
یافت و از طرف بعض ترعیه حال رعایا کسی متوجه نشده و تا دیپا رشد پای از دایره ادب بیرون نهاده
بغرور موفور سخنان بی‌پایانه بامرای سرحد نوشته باعمالی که زیاده از حد او بود جسارت می‌نمود و لشکر
از جمله در وقتی که حضرت شاه جنت مکان بعضی از امرای قاجار را بقرای گرجستان بطرف داد پایان فرستاده
بودند با لشکر گران ایلغار نموده در وقتی که امرا تاخت رفته بودند بر سر اردوی امرا ریخته جمعی کثیر از عیال
قاجار را بقتل آورده زیاده روی بی‌اندامی را از حد اعتدال گذرانیده بر هم زدن دستگاه عافیت گزیده در این
اثنا جواب کتابت اشرف مشتمل بر وعده و وعید از جانب سلطان سلیمان رسیده بجز تکیه اسکندر پاشا
تهدیدات کرده التفات آمدن مبادرت نموده بنا بر آن آتش خشم جهان سوز شهریاری افروخته گشته احکام سپاه
فرمان داده در اندک روزی طوایف قزلباش از اطراف و جوانب به ییلاق آق صحان که محل نزول اردوی
ظفرنشان بود جمع آمدند رای جهان آرا بدان متعلق گشت که قبل از حرکت سپاه روم لشکر به آن مرز و بوم
و سرحدها از آبادانی اثر نگذارند اسکندر پاشا را گوشمالی بسزا داده از خواب غفلت و غرور بیدار سازند
عساکر نصرت شعار را انجام کرده گروه گروه هر گروهی را سرکردگی از امرای عالیقدر بطرفی فرستادند و رایات
فیروزی آیات متوجه اخلاط گشته قلعه اخلاط را مرکز دایره ساخته گردیده امرای نامدار که بهر طرف رفته بودند
الکا وان و تلیس را با سیر علو بحور و ارضین را با صحرای موش سوخته و غارت کرده هر کس از امرای رومی
و اکراد بمقابله ایشان اقدام نمود و محاربات قوی و نبردهای عظیم کرده حضرت ظفر اختصاص اقبال بسیاری
از امرا و معتبران رومیه و اکراد مقتول و گرفتار عساکر ظفر شعار گشته با غنایم موفور باردوی همایون باز گشتند
بعد از معاودت امرا متوجه گوشمال اسکندر پاشا شده فوجی از امرای نامدار مثل بدرخان استاجلو و
شاه قلی سلطان استاجلو حاکم خبوشان شده بود و محمد خان موصلو ترکمان و شاه ویردی سلطان زیاد
اغلی حاکم قراباغ و سایر امرا و جمعی از قورچیان عظام و غیر ذلک با سرکردگی شاهزاده کامکار اسمعیل میرزا از پیش
روم فرستادند اسکندر پاشا از آمدن لشکر قزلباش آگاه گشته با امرای روم و سنجق بیگیان که از بحار

درخان با امرای کلاغ و عرش و اطرازون و کرجستان و اوبان و کوربال تروا و جمع آمده بود و ظفر قوی و رست
سلوک داشت که بیرون رفته جنگ کند تا قلعه داری نماید امرای روم صلاح در جنگ ندیده گفته بودند که پادشاه زاده
قزلباش احتیاط نموده با لشکری کوه شکوه آمده و ما طاقت محاربه ایشان نداشت اسکندر پاشا که لشکر بسیار از
گروه رومی در سر داشت آوازه شجاعت و دلاوری در سرحدها انداخته بخار نخوت و غرور بکلاغ و عرش راه یافته
بود سخن عقلا و ارباب رای و تدبیر را مسموع نداشته خاطر بمحاربه قرار داد و گروهی از جوانان کارآزموده و سعادی
سپاه گردانیده پیشتر فرستاده خود در عقب فوج شر صف سپاه آراسته چند نفر تکلوی تفنگ انداز ارباب عرابه
توپ و ضربزن و فرنگی در پیش صف باز داشته مستعد رزم و قتال گردید از این طرف هر چند جنود اقبال رفته
چون قراول دشمن نمودار گردید دلیرانه بر آن گروه انبوه تاخته و کار ایشان زار و بحق ساخته بقیه السیف
لشکر روم به قول ملحق شده و عقب برابری جنود قزلباش در میدان یافت هر چند سپاه منصور با لشکر قول
رومیه در آویخته ایشان را از برابر سرداران میمنه و میسره از چپ و راست جنگ انداخته بازار محاربه گرم کرده میان داران
جنود قزلباش آثار حمیه و اقتدار بر ساخته بسیاری از مخالفان را بر خاک هلاک انداخته اسکندر پاشا
دلیری و دلاوری جنود قزلباش مشاهده نموده و آتش غیرت کانون درونش شعله کشیده با گروه انبوه از قول
بیرون آمده بفوج هرچه جانب دشمن بود و فرق محاربه بر رعایت صعوبت بوقوع موسم داشت کردار
قول بزرگ جنود نصرت شعار که بفر شکوه شهزاده کامکار آراسته نمایان شده و چون اسکندر پاشا
نظر بر آن لشکر بیشمار افتاده علامت عجز و انکسار در ناصیه احوال سپاه روم مشاهده می‌نمود پیش از آنکه
کار زار بانجام رسد هزیمت غنیمت شمرده عنان از محاربه بر تافته سراسیمه را بقلعه انداخت لا وارث سپاه
منصور تا دروازه قلعه تعاقب منهزمان لشکر روم کرده قریب سه هزار کس از رومیان و اکراد به تیغ بی‌دریغ
امرا و غازیان شده رمضان بیگ برادر اسکندر پاشا و محمد بیگ نام قولر آقاسی غلامان خواند کار و چند نفر از
امرای معتبر روم خصوصا حاکم عرش و حاکم ملاطیه و حاکم اطرازون و میر حسین محمود بیگ نام برادرزاده
که در زمان سلطان قانصوه پادشاه مصر و شام و حاکم حلب بوده با سلسله ولی نعمت حرام نمکی کرده ترک سلطان سلیم

او را مسخر ممالک مصر و شام و حجاز اعلام نمود و میران سنجق اکراد و عسکر شده شهزاده کامکار و امرای نامدار
در برابر قلعه ارض روم فرود آمده و خیام ظفر اقتران برافراشتند و چند روز افواج قاهره در اطراف و جوانب آن ولایت
آتش نهب و غارت افروخته مظفر و منصور با غنایم موفور بازگشته و ندای کوچ در داده روی توجه باردوی
کیهان پوی آورده در حینی که شاه جنت مکان قلعه اخلاط را گرفته بمحاصره قلعه ارجیش پرداخته بودند باردو
ملحق گشته بسعادت بساط بوسی سرافراز شدند و جمعی که مردانگیها بظهور آورده بودند خصوصاً زنان اغلی و ارش
استحسان یافته گرفتار را بنظر انور رسانیدند و اکثر شاباش رسیدند و کیفیت تسخیر قلعه اخلاط آنکه چون کوکب
همایون بپای قلعه رسیده محاصره نمودند محصوران بمدافعه و قلعه داری پرداخته چند روز بقدر مقدور و توان
کوشش نمودند بالاخره از محافظت شهر و قلعه عاجز گشته شعار آنکه قلعه را سپردند و حکم شد که آن قلعه
گردید و چنان حصار استوار با اندک توجهی با زمین هموار شد و از آنجا خان عزیمت بصوب ارجیش معطوف
داشته قلعه ارجیش را محاصره فرمودند حاکم قلعه بثبات و استحکام حصار و اسباب قلعه داری مغرور گشته
توپچیان و تفنگچیان رومی توپ و تفنگ بعسکر همایون رسانیده محصوران در مراسم قلعه داری کوششهای
مردانه می نمودند و از جانب غازیان جلادت شعار قدم مردانگی پیش نهاده سیبه ها پای حصار رسانیدند
و توپ بزرگی که در روش پیکر تیخی خاصه شریفه در پای قلعه ترتیب داده بر برج و باره حواله نموده
زلزل در بنیان حصار انداختند القصه تا سه ماه مردم قلعه از روی قوت و قدرت قلعه داری کرده در ماه
چهارم عاجز و زبون شده جمعی اکراد در قلعه بودند بمخالجه ... آن طایفه است که در وقت کار با هیچکس
مصلحت خود را منظور داشته با زمانه یار و با روزگار مساعد و سازگار شدند با یکدیگر اتفاق نموده حاکم قلعه را
بقتل آورده قزلباشیه را بالا کشیدند و منزوی دولت قاهره ارجیش بتصرف آمده مفتوح و داشرف اعلی جهان آرا در آن
شد و از انجازات فتوحات بصوب قلعه بارکیری افراخته سمت الاسخیر آن حصار کیوان اعتلا که در صعوبت و مثل
با قلعه قاف همسر با کوه الوند برابر است گماشته مبارزان قلعه گشا روی جلادت بتسخیر آن حصار استوار آوردند
باستعمال آلات رزم و پیکار پرداختند محصوران قلعه نیز مردانه وار بمدافعه قیام نموده چند روز میان

آتش

آتش مصادمه و محاربه مشتعل بود تا آنکه خوف و هراس بمقیاس محصوران مستولی گشته دست بدامن استیمان
زدند حاکم قلعه با امان بیرون آمده مورد بخشش و نوازش گردید بعد از فتح قلعه بارکیری اسمعیل میرزا را با سوندک
سلطان قورچی باشی بتاخت کردستان بمضای الفتح و غارت متمردان محمودی فرستادند و عساکر ظفر شعار
ازقتل و غارت اکراد بدنهاد فارغ گشته با غنایم موفور باردوی همایون پیوستند سلطان سلیمان که عزم یورش
آذربایجان جزم نموده بحلب آمده بود درین سال بجهت قلت آذوقه استعداد آمدن نداشته در حلب بقشلاق
انداخته تهیه اسباب یورش سال دیگر مشغول گردید چون موسم قشلاق بود رایات نصرت آیات عالیحضرت عظمت
و اجلال از آن یورش اقبال معاودت فرموده بنخجوان آمدند و در آن سال قشلاق همایون در آنجا واقع شد
در سال دیگر که مطابق سنه احدی و ستین و تسعمایه سلطان سلیمان با سپاه بیکران از قشلاق حلب حرکت نموده
توجه برین دیار نمود و شاه جنت مکان از نخجوان به ییلاقات قراباغ رفته از عساکر منصوره یک گروه را بسرداری
اسمعیل میرزا و معصوم بیک صفوی امیر دیوان و شاه قلی خلیفه مهردار بطرف وان و سلطان فرستادند و گروهی دیگر را
بسرداری سلطان حسین میرزا و الله بهرام میرزا بکار روانی شاهوردی سلطان زیاد اغلی بطرف دیگر فرستاده
که سرراه بر سپاه روم را سوخته آبادانی را آتش زده و نگذارند جنود ظفر ورود حسب الفرموده عمل نموده سالما غانما
بازگشته در ییلاق ... باردوی همایون پیوستند و چون سلطان سلیمان فصل ییلاق را گذرانیده با سپاه
بایران عطف عنان نمود قریب شد شاه جنت مکان جمعی از مبارزان جنود اقبال را بسرداری بدر دلیران کار دیده
و شجاعان کارآزموده بقراولی تعیین کردند که از چهار طرف دشمنان خبردار بوده در هنگام فرصت دستبردها
صرفه کار را از دست ندهند دلاوران جنود قزلباش که سپاهیان قلاش و بدندان طمع مال بودی ترک کرده در حمله
دستبردهای نمایان نمودند جمعی را گرفتار کمند کردند و می پرداختند و هیچ روزی نبود که سرها و اخبار ... گرفتار شده بنظر
اشرف در نمی آوردند تا رسیدن سلطان سلیمان بنخجوان بسیاری از جنود روم تیغ انتقام غازیان ظفر ورود راه
فنا پیمودند چون نزدیک بنخجوان رسیده آمد شاه جنت مکان با عساکر ظفر نشان پرداخته موازی چهل هزار
سوار جرار تیرانداز گذار از مواجب خواران همه اسپان تازی نژاد و صاحب رفتار اسلحه و یراق آراسته معروض عرض آمد

سایر الناس که در اردوی همایون جمع آمده بودند حسب القیاس بعد از عرض سپاه از ییلاق بازار چای خرم
قال مخالفان بدبدبه اکاسره و کوکبه کیان در حرکت آمدند سلطان سلیمان بعجلت تمام آذوقه نخجوان که محل
اقامت خانه شهر را سوزانیده از همانجا قبل ارتحال کوفته بطرف ارض روم بازگشت موکب همایون شاهی
متعاقب او در حرکت آمده در هر منزل جمعی از جنود رومیه بدست قراولان قزلباش قتل و دستگیر شدند و همان
چند روز سنان بیک که از مقربان و مخصوصان سلطان سلیمان بود با جمعی بقراولی از اردو بیرون آمده بود بقراولان
جنود اقبال دوچار شده بعد از جنگ بیکار گرفتار شد سلطان سلیمان از گرفتاری سنان بیک پریشان خاطر از
آمد شد چغاله و دلگیر گشته محمد پاشا وزیر اعظم که مرد سلیم النفس خیراندیش بود و همیشه خواهان کار را المصالحه [illegible]
اظهار صلح نموده بود محمد پاشا با امرای سرحد مکتوبات نوشته اظهار مصالحه کرده و التماس از خدمت اشرف
نموده بود که سنان بیک را آزاد نموده باز فرستند و کسی جهت تمهید امر مصالحه با او همراه نمایند شاه جنت مکان
حسب الاستدعای محمد پاشا و استشفاع خیراندیشان بیطرف سنان بیک را آزاد فرمودند و چون خصومت
و نزاع سلاطین موجب ویرانی مملکت و مصالحه فرمانروایان عدالت آیین باعث امنیت و استقامت احوال
سپاهی و رعیت است مخفی نخواهد ماند حال عجزه و رعایا که از دو طرف لگدکوب حوادث و پایمال ستم ستوران
بودند بمصالحه راغب گشته شاهقلی بیک [illegible] از ریش سفیدان قاجار که از زمره قورچیان ظفر شعار بود همراه
سنان بیک فرستادند و از انجانب سلطان سلیمان بصلح و صفا مایل شده شاهقلی بیک را مشمول انعام
و احسان باز فرستاد و باز ایران شاه جنت مکان عنان از تعاقب رومیان بازکشیده با عساکر منصوره
که در ظل لوای ظفر انتما مجتمع و آماده رزم و پیکار بودند بغزای گرجستان توجه نمودند و شرح غزوات آنحضرت
و تسخیر گرجستانات که فرموده اند عنقریب در ذیل این دفتر سمت گذارش خواهد یافت القصه بعد از آمدن شاهقلی بیک
بصلاح محمد پاشا وزیر اعظم مکتوب مرغوب محبت اسلوب مصحوب فرخزاد بیک ایشیک آقاسی قراواغلو [illegible]
فرستاده آغاز مصادقت و دوستی فرمودند و از جانب سلطان سلیمان تا ایلچیان معتمد با تحف و هدایا از آمده
از طرفین مواثق و دوستی و معاهده و پیمان و ارسال مکاتبات مودت نشان و تحف و هدایا تا [illegible] محال

مشارع فیه بعضی آنطرف تعلق گرفته بعضی باینطرف متعلق گردید و دستور در سرحد شخص باشد مسلمانان که از آنجا
عساکر جانبین در عذاب بودند آسوده گشته و تا مدت حیات خیام محبت و دوستی مرعی و مسلوک بود و در سنه
اربع و سبعین و تسعمایه سلطان سلیمان عالم بقا رحلت نموده پسرش سلطان سلیم صاحب طریقه نخبه دیهیم گردید
و دستور پدر مسالک طریق مهر فرزندی گذاشته بنامین ابواب مراسله و آمد شد ایلچیان معتبر و ارسال تحف و هدایا
مفتوح بود و او هشت سال سلطنت کرده در سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه روی براه دار بقا آورد و پسرش سلطان مراد
پای بر مسند پادشاهی نهاد و او تا مدت حیات شاه جنت مکان و ایام جلوس اسمعیل میرزا از منهج مصالحه و [illegible]
و دوستی مستقیم بود اما بعد از فوت اسمعیل میرزا و زمان جلوس نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه نقض
عهود و مواثیق مهر ایران کرده عالم آرمیده را بشورش آورده ابواب بلا بر روی برایا گشود و شرح آن وقایع
در محل خود رقمزده کلک بیان میگردد و اکنون ابلق شب عنبرین خام قلم در مضمار شرح تسخیر ممالک بلاد و غزا و جهاد
که با کفره ضلالت شان گرجستان فرموده اند جولان می نماید **شرح تسخیر ولایت شیروان و بدست درآمدن**
آن مملکت موفور المنفعت تربیت شان اقبال شهریار جهانبان از جمله ممالکی که شاه جنت مکان [illegible]
در حیطه تسخیر گرفته اند اول این مملکت است کثیر النفع شیروان است که ولات آن از نژاد انوشیروان کسری
و شیروان شاه مشتهر بوده اند و از زمره ولات کوره که ابا عن جد در آن ولایت فرمانروا بوده اند فرخ یسار بن فرخزاد
بن کاسف بن فرخزاد و پدرش امیر خلیل الله بن سلطان ابراهیم بن سلطان محمد بن کیقباد بن فرخزاد بن منوچهر
بن خاقان که خاقانی شاعر مداح او بوده و بجهت خاقانی تخلص داشته با سلسله علیه صفویه در مقام عناد درآمده
چنانچه در محل خود مذکور شد با سلطان جنید و سلطان حیدر جنگ کرده بشهادت رسانیدند و بالاخره تیغ
انتقام خاقان سلیمان شان فرخ یسار گشته اختلال احوال آن خانواده راه یافت سلطان خلیل بن شیخشاه
بن فرخ یسار در ولایت خود در دوران بدرگاه خاقان سلیمان شان آمده طریق عبودیت و چاکری [illegible]
مسلوک داشته و ترتیب گردید بالطاف شاهانه رتبه بلند مصاهرت و مرتبه ارجمند شیروان شاهی سرافرازی
یافت و بعد از واقعه آنحضرت منظور نظر عاطفت و اشفاق حضرت شاه جنت مکان بوده چند سال با شکوه اقبال

گذرانیده در سنه اثنی واربعین وتسعمایه که دوازده سال از جلوس همایون شاهی گذشته بود سلطان خلیل
عالم فانی را بدرود کرده بجهان جاودانی شتافت از و نسلی نماند امرای شیروان برادرزاده او شاهرخ
بن سلطان فرخ بن شیخشاه را که کودکی بود بر تخت سلطنت نشاندند و قانون دولت آن خانواده بجهت
خودسری و خودرایی امرای شیروان از نوا افتاده نظام و انتظامی در آن سلسله نماند و هرج و مرج در آن دیار
پدید آمد در این اثنا قلندر پسری دعوی نمود که من سلطان محمد بن شیخشاهم لشکر بسیار بر او جمع شده بر
سالیان مستولی گشت از انجا بشماخی آمد اصحاب شاهرخ از بی صلابتی امرا و بی اتفاقی لشکر قدرت بر دفع او نیافته
از شماخی فرار نموده بقلعه بیغرد رفتند قلندر پسر بر شماخی که تختگاه شیروانشاهانست استیلا یافت اما چون
اصحاب قلندر پسر مردم سروپای پراکنده هر جایی بودند و مرد عاقل کاردانی در میان آن گروه نبود داخل و
سوی تدبیر جهتی شماخی را گذاشته بجانب سالیان مراجعت نمود عظمای شیروان که در قلعه بیغرد بودند
از رفتن او آگاه گشته در موکب شاهرخ میرزا بتعاقب شتافتند و او را در حوالی سالیان دریافتند جنگ در
پیوستند اصحاب شاهرخ غالب آمده قلندر پسر مغلوب گردید و بدست شیروانیان در آمده بتیغ یاسا بقتل رسید
اما امرای شیروان بیشتر از پیشتر زیاده روی و بی اعتدالی آغاز نهاده دست درازی بمال و ناموس مسلمانان
میکردند و شاهرخ را بجهت خردسالی قدرت بر منع نبود و خلایق از ظلم ظلمه شیروان بجان آمده استغاثه بدرگاه
نوشیروان زمان کردند قورچیها و جمعی از سپاهیان بتنگ آمده فریاد بر آوردند ه که ای سکندر سیرت
از ظلم با نوح الامان ه ای سلیمان زمان از جور دیوان زنهار ه شاه جنت مکان تسخیر آن ولایت را همت
نشان و دفع ظلمه و ارباب بغی و طغیان از آن زمین بهمت شاهانه لازم دانسته در سنه خمس و اربعین و تسعمایه شاهزاده
القاص را باتفاق بدر سلطان و جمعی از امرای قاجار و طوالش و مردم قراباغ تا بیست هزار کس همراه قورچی باشی
نامزد کرده تسخیر آن ولایت فرستاد افواج قاهره از آب کر بکشتی عبور نموده بشیروان در آمدند و مردم شیروان
در مقام تمرد و خلاف و عصیان درآمده قلاع آن ولایت را بمردان کار استحکام داده بمدافعه جنگ و جدال
پرداختند مبارزان قلعه‌گشا اول قلعه سرخاب کلید گیلان را فتح نموده بعد از آن حصار قبله را مسخر گردانیدند

و از انجا کمند همت بر کنگره تسخیر قلعه گلستان که محکمترین قلاع شیروانست انداخته گروهی از افواج قاهره بمحاصره آن
مأمور گشت چون شاهرخ میرزا در قلعه بیغرد بود عساکر منصوره متوجه آنصوب شدند حسین بیک وکیل شاهرخ میرزا
با لشکر جلادت اثر بمقابله جنود قزلباش آمده در دره بیغرد بهم رسیده جنگ در پیوستند مبارزان جنود اقبال
دره مذکور را از خون مخالفان مالامال گردانیدند حسین بیک شکست خورده بجانب قلعه گریخته باستحکام برج
و باره و سرانجام اسباب قلعه‌داری پرداخت و دلاوران جنود قزلباش بمحاصره قیام نموده همه روزه از
طرفین نایره حرب و قتال و جنگ و جدال اشتعال داشت شیروانیان در مخالفت و عصیان اصرار می‌نمودند تا آنکه
مدت محاصره بچهار ماه کشید درویش محمدخان والی ولایت شکی بامداد شیروانیان آمده بعزیمت شبیخون یکبار روی
بقزلباش رسیده نقاره و نواخته شورش گشته فوجی از دلیران نامجوی و قورچیان رزمجوی بدفع آن گروه شتافته
مغلوب گردانیدند درویش محمدخان جمعی کثیر از مردم خود بکشتن داده کاری نساخته باز گردید شیروانیان
چون استعداد استظهاری نماند از مقاومت و قلعه‌داری عاجز گشته پیغام فرستادند که هرگاه شاهزاده گیتی‌ستان
بسعادت و اقبال تشریف آورند قلعه را تسلیم آنحضرت نماییم این حقیقت عرض کردند شاه جنت مکان از مرند
عزم شیروان فرمود و ساحت آن ولایت از پرتو آفتاب چتر فلک سای روشنی یافت چون در پای قلعه نزول
اجلال اتفاق شد روز دیگر حسین بیک وکیل با عظما و اعیان بیرون آمده شاهرخ میرزا را آوردند و کلید قلعه و
مفاتیح خزاین بخدام بارگاه فلک اشتباه سپردند کوتوال قلعه گلستان نیز بیرون آمده قلعه سپرد حسین بیک
وکیل با اکثر عظماء شیروان در ازای مخالفت و بی‌ادبی و عصیان بیاسا رسانیدند حضرت شاهرخ میرزا نیز
رهسپار عدم شد و حکومت آن ولایت بشاهزاده القاص شفقت شد غازیخان بمنصب آنجا منعطف گردید
زمان فضایل نژاد تاریخ مرغوبی بابت فتح شیروان در سلک نظم در آوردند از انجمله این دو بیت قطعه مرقوم
شد ه زکوس شاه برایوان کیوان ه در افتاد آوازه فتح شیروان ه چو منشی کند بعد صد سال دیگر
نویسد تاریخ آن فتح شیروان ه که با سقاط صد موافق تاریخست القاص میرزا مدتی بالاستقلال
حکومت شیروان نمود و از وفور اسباب تجملات پادشاهانه و افزونی جاه و سپاه از راه رفته با ولی نعمت بمقام

عصیان درآمد چنانچه تحریر پیوست بخذلان ابدی گرفتار گردید شاه جشبکان آن ولایت را بعز زنده دار
خود اسمعیل میرزا داده گوکجه سلطان قاجار را در خدمت شاهزاده وکیل داشته و چون شاهزاده در شیروان
قرار و آرام گرفت برهان میرزا نامی از سایر سلاطین شیروان که در میانه جماعت قاقتی بود در سنه اربع
و خمسین و تسعمایه بشیروان آمده در همان جبل آمد سلطنت جمعی از فتنه انگیزان و بقیه سپاه پیشین آن
بر سر آن مخذول جمع آمدند و در میان بیشه و جنگل چرچره سعقه رزم و پیکار گشته اسمعیل میرزا و گوکجه سلطان
با لشکر گران متوجه دفع طاغیان مذکور گشته فما من حرچخان سپاه منصور روان گرده مقرر حربی صعب
اتفاق افتاد چون موکب عالی شاهزاده برزمگاه رسید جنود شیروان تاب مقاومت نیاورده منهزم شدند
و بهرام میرزا بقصد ریخ و جفا خود را بداغستان رسانید و بسیاری از آن طایفه بقتل رسیدند و چون خبر آمدن
خواندکار روم بهمراهی القاس اسپاس ملحق گشته اسمعیل میرزا و گوکجه سلطان حسب الفرمان قضا جریان بموکب
معسکر سعادت مقارن گردیدند برهان میرزا ولایت شیروان از اغالی ایشان خالی دیده آمده دست تصرف بران ملک
دراز کرده چند روزی در آن ولایت لوای حکومت افراشت چون دولت از آن سلسله روی بر تافته بود
چراغ عمرش افسرده گشته بعالم عقبی شتافت بعد از معاودت سلطان سلیمان و برنیامدن القاس
در سال سنه ست و خمسین و تسعمایه حکومت آن ولایت بعبدالله خان استاجلو ولد قراخان برادر خالمحمد که خواهر
زاده و داماد خاقان سلیمان شان بود تفویض یافت شیروانیان بحسب اطاعت و متابعت چند روزه
برهان میرزا از عبدالله خان خوفناک گشته در محلی مغاک کرده محراب نام پسری را از اقوام برهان سلطنت
برداشته مقیم زاویه خلاف گشته عبدالله خان بر سر ایشان رفت شیروانیان تاب مقاومت نیاورده
مغلوب شده محراب گریخته اکثر مردم او کشته شدند بقیة السیف شیروانی دیگر باره از تیره بختی آغاز شقاق کرده
قربانعلی میرزا نامی را از اقوام محراب حاکم خود کرده بجزیره از جزایر دریای خزر پناه برده متحصن شدند چند
خان استمالت نامها فرستاده طلب نمود راضی بآمدن نشده در عصیان و طغیان اصرار نمودند عبدالله خان
بر سر ایشان رفت غازیان قزلباش اسب در آب انداخته بر سر آن فرقه اشرار رفته آتش حرب لنهب قربانعلی میرزا

و اکثر آن گروه سرکش به تیغ قهر و سیاست کشته غازیان اموال بسیار بدست آورده باز گشته عبدالله خان
در حکومت شیروان استقلال یافته در آنجا دولت و بلند آوازه گردیده چند سال بکامرانی و اقبال گذرانید در سنه
احدی و ستین و تسعمایه که سلطان سلیم نوبت چهارم لشکر بآذربایجان کشید قاسم نامی را از نژاد والیان
سابق که بدرگاه سلطان روم پناه برده بود با سپاه جلادت آثار از راه کفه بشیروان فرستاده قاسم
مذکور چون از دربند گذشته قدم در آن ولایت نهاد دیگرباره شیروانیان آغاز فتنه کرده گروه گروه از عبدالله خان
روگردان شده بر سر قاسم جمع شدند عبدالله خان با جنود ظفر ورود قزلباش بدفع او شتافته در موضع
گرمکان بستحکم تلاقی فریقین روی داد عبدالله خان بجهت استحکام مکان در آنجا کاری نساخته بشماخی معاودت
نمود قاسم بقلعه بیغرد در آمده و در آنجا سعقه رزم و پیکار گشته با ده هزار کس از مردم شیروانی و چکری بر سر عبدالله
خان آمد ریش سفیدان قزلباش که با خان بودند از قلت سپاه ظفر پناه و کثرت اعدا و شیروانیان گمراه
اندیشه مند گشته در جنگ کردن تامل داشتند عبدالله خان تکیه بر امداد جنود الهی و نیروی اقبال همایون شاهی
با دو هزار کس که در آن وقت با سر داشت بمحاربه دشمن کمر بسته در حدود قلعه گلستان تلاقی دست داده
فیما بین نایره قتال و جدال التهاب یافت مبارزان جنود اقبال و بهادران کارطلب حملات دلیرانه بر آن قوم
ضلال نموده تا آخر روز از جانبین بحرب و قتال پرداختند هنگام شام اختر بخت آن روز برگشتگان بمغرب
زوال افول رفته شکست بر لشکر مخالف افتاد تیغ بلای غازیان سررشته زندگی آغاز نمود جمعی کثیر و جمعی غفیر از آن
خون گرفتگان نخوت بحر فنا شده و از سرها آن خودسران منارها افراختند بقیة السیف بطرف طبرستان گریخته
احوال قاسم که در این جنگ کشته شد یا نه دیدار و بار دیگر نامی و نشانی از او معلوم نشد قاضی احمد
غفاری در تاریخ جهان آرا نوشته که بعد از انهزام از معرکه بیرون رفت و مآل حالش معلوم نشد و عبدالله خان
در شیروان دیار لوای عظمت و اقتدار افراخته سرکشان زمان را مطیع و منقاد گردانید و رعایا و زیردستان را در کنف
عدالت و رأفت جای داد و احوال مملکت باستقامت گرائید و مهابت عبدالله خان بنوعی در مجلس
دلهای شیروانیان و مردم طبرستان و داغستان انداخته بود که صورت خلاف او در پرده خیال نمی گنجید

از بزرگ و کوچک روی می‌نمود و او در سنه اربع و سبعین و تسعمایه که مبدء سال حکومت استقلال کرده بود
بعالم بقا پیوسته حکومت آن ولایات با پسرش خان رسید و ملوک نفس گشت تا در حین حیات شاه جنت مکان حکومت آن ولایات
بار متعلق بود **گفتار در فتح ولایت شکی فی شهور سنه ۹۰** دیگری از ممالک مفتوحه شاه جنت مکان ولایت
شکی است که دو طرفش بشروان پیوسته یکطرف آن بگرجستان و طرف دیگر به جبال البرز کوه متصل است
حسن بیگ که ابا عن جد حاکم آنجا بود و از فروع شروانشاهیه اند در زمان خاقان سلیمان شان بجهت استیلای گرجیان
پناه بآستان عزت و جاه آورده و باز آنحضرت معاودت [illegible] بعد از واقعه هایله خاقان سلیمان شان
در همان سال لوند خان گرجی حاکم گرجستان لشکر بشکی کشیده فیمابین او و والی شکی محاربه واقع شد حسن بیگ در
معرکه گرجیان شهادت یافت عظمای شکی درویش محمد خان پسرش را حاکم خود گردانیدند و او برخلاف پدر با
اولیای دولت قاهره خصومت آغاز نهاده مکرر آثار خلاف از و بظهور رسید و در هنگامی که شاه جنت مکان
لشکر بتسخیر شروان فرستاده بود درویش محمد خان چنانچه در طی آن احوال سمت گذارش یافت شبیخون بر اردوی
قزلباش آورده بود لهذا در سنه ثمان و خمسین و تسعمایه رایات فیروزی آیات جاه و جلال بجنبش اقبال بعزم تسخیر ولایت
مذکور بدان صوب در حرکت آمد آوازه نهضت همایون شاهی تزلزل در میان صبر و سکون حکام انداخت و [illegible]
لوند خان گرجی کمر خدمتکاری آنحضرت بر میان جان بسته روی امید بدرگاه عالم پناه آورد و در [illegible] پایه
سریر سلطنت مصیر رسیده بنوازشات شاهانه سرافراز گردید و حکم همایون مشتمل بر استمالت و نوید عاطفت بنام
درویش محمد خان صادر گشت او را بانقیاد و اطاعت دلالت فرمودند و او از بخت برگشتگی روی از دین و دولت که سعادت
ابدی دران مطوی است برتافته بحکمی قلاع اعتماد نموده سر مخالفت بر روی کشید سرداران شکی بعضی قلعه
گیش اقامت کرده متحصن شدند و درویش محمد خان خود بقلعه کلهسن و کورهسن که از غایت رفعت و استواری کنگره
همت سپهر صاحب شوکتی رنگکره تسخیران منقار [illegible] قلعه داری شده جمعی دیگر در دامن البرز کوه محل محصن
سغناق کرده آماده رزم و پیکار شدند از مخالفت و سرکشی آن گروه که از مقوله برابری ذره با آفتاب و بعث
قیامت لب شهریار عالی نسب [illegible] از مبارزان موکب نصرت سه نفر [illegible] قرچقای خان

و شاهقلی سلطان استاجلو را با گروهی از عساکر ظفر شعار بتسخیر قلعه گیش مامور فرمودند و عبدالله خان استاجلو
و لوند خان گرجی را بقلعه کلهسن و کورهسن فرستادند و شاهقلی خلیفه مهردار را با فوجی از افواج قاهره بر سر
سغناق تعیین فرمودند و امرای نصرت شعار بر محاصره و سرانجام اسباب قلعه گیری پرداخته بضرب توپ و
ضربزن و بادلیج رخنه در بنیه و جدار انداخته و بروج و باره متزلزل و اختلال پذیرفته محصوران قلاع بصورت
عجز و انکسار در آئینه احوال خود مشاهده نمودند کوتوال قلعه گیش با تیغ و کفن بدرگاه شهریار زمین بوس شتافته
مفاتیح در و بند قلعه سپرده مشمول بخشش و عاطفت گردید و حسب الفرمان شاهی قلعه ویران و بروج و باره با زمین
یکسان گردید بعد از فتح قلعه مذکور موکب اقبال خسرو آفاق بجانب سغناق در حرکت آمده و مردم سغناق چون از فتح قلعه
گیش و توجه پادشاه سعادت اندیش خبردار شدند از صیت شکوه آنحضرت خایف و هراسان گشته فوج فوج بدرگاه
خلایق پناه شتافته روی عجز و افتقار بر خاک نیاز می‌سودند درویش محمد خان از کرده نادم و پشیمان شبی از قلعه
کلهسن و کورهسن بیرون آمده در کمال حیرت و سرگردانی بمصاحبت کمی خود را از ورطه خونخوار رهایی بخشید از
تیره بختی بدلالت قائد ادبار با چهار صد نفر از جنود تیره روزگار گذارش بر حوالی اردوی عبدالله خان و
لوند خان گرجی افتاد و غازیان جلادت شعار از فرار او خبردار گشته بتعاقب او در حرکت آمدند و اکثر کسانی که
قطع منزل نموده با آن گروه دوچار شده آنجماعت حرکت المذبوحی کرده اکثر طعمه تیغ خونریز غازیان بقتل رسیدند
درویش محمد خان با گوسه پرقی نام ملازم فرهاد سلطان شاملو در هم آویخته گوسه پرقی بنیروی اقبال
پادشاه [illegible] بر و غالب آمده سرش را از پیکر تن جدا کرده بپایه سریر اعلی آورده در پای
سمند سعادتمند آنحضرت انداخته بجایزه و خلعت سرافرازی یافت ه سری که طوق فرمانش نخواهد اگر
از تن جدا افتاد شاید ه و تمامت ولایت شکی بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده ساحت آن ولایت از
خس و خاشاک اشرار پاک و ضمیمه ممالک محروسه شاه [illegible] گردید **گفتار در شرح توجه آنحضرت شاه و قلع و قمع گروه
پاپایان گرجی و تسخیر گرجستان** چون همواره اقدام بلوازم غزا و جهاد مکنون خاطر حق پرست پادشاه دین دار
شریعت پرور بود و بجهت شاغل عظیمه ممالک و دفع دشمنان قوی دست [illegible] در حیز تاخیر و تعویق مانده

درهنگام فرصت متوجه غزای نصاری گرجستان و تسخیر قلاع و بقاع آنجا گشته از آغاز فرمانروائی ایام سعادت
فرجام جهان آرا چهار مرتبه لشکر آن دیار کشیده چند مرتبه دیگر لشکر فرستاده و از گرجستان آنست که
کفره آن بضرب تیغ مجاهدان دین مبین گردن بطوق فرمانبرداری در آورده و بحکام آن تابع و بعضی که در آنحضرت
گشته اند جزیه و خراج بر ذمه گرفته خطبه و سکه بنام نامی و القاب سامی آنحضرت مزین ساخته اند و ولایت کاخت و
کارتیل و مسلی است شرح این حال بر سبیل اجمال آنکه چون ولایت شروان و شکی گرجستانات او ایل بعضی
اوقات که ولات آنجا را اقتدار و استقلالی بوده کفره گرج لشکر بحوالی آن ملک کشیده متعرض مسلمانان
می شده اند و سلاطین آنجا بحسب المقدور در دفع فتنه قیام نموده همواره فیما بین مخاصمت و نزاع وقوع می یافته و در
هنگامی که طنطنه اقبال بیزوال شاهی در آن ولایت بلند آوازه گشته لوندخان گرجی چنانچه مذکور شد التجا بسایه عاطفت
پادشاهی آورده و لوازم اطاعت و متابعت و خراجگذاری بظهور آورده و از زمره ولاة گرجستان کیخسرو والی
قرقره سر بنده وار خود را در سلک ملازمان عتبه عالیه شاهی در آورده همواره ملازم سده سلطنت بود و به معاودت
آنحضرت مستظهر بود اما لوارصاب والی کارتیل و بگرات والی باش آچوق و والی اوادی مخالفت ورزیده حرکات
ناشایسته بظهور می آوردند و متعرض الکای مذکور که مطیع و منقاد همایون اعلی بود میشدند چند مرتبه عساکر
منصوره بر سر ایشان تعیین شده والی باش آچوق و والی اوادیشی بلیغ یافته سر بجیب ادب فرو برده بودند
اما لوارصاب بعضی اوقات بی اندامی بظهور آورده دست درازی بحوالی دیار اسلام می نمود لهذا آنحضرت
تادیب متمردان گرجی بر ذمت همت خسروانه لازم گردید که بنفسه تسخیر آن ممالک ذکر توجه
موکب همایون مرتبه اول بگرجستان در شهور سنه سبع و اربعین و تسعمایه عزم غزا و جهاد در خاطر خطیر معدلت
بنا و اشرف تصمیم یافته بظاهر القصد بشکار بجانب قراباغ در حرکت آمدند و از آنجا با فوجی از دلیران رزم آزمای
کار طلب بطرف گرجستان ایلغار نموده در شبی که تیره تر از دلهای تاریک دوزخیان ضلالت شعار بود بشهر
تفلیس بحیره و ران کفرآباد ظلمت بنا آتش نهب و قتل و غارت افروخته گشته مردان ایشان طعمه شمشیر آبدار و
زنان و صبیان اسیر و گرفتار غازیان ظفر شعار گردیدند کلباد گرجی که از جانب لوارصاب حاکم تفلیس بود با جمعی از گرجیان

شاه لوبیر

بقلعه

بقلعه گریخته بود از سهم شکوه سپاه اسلام رعب و هراس بر و غلبه کرده از قلعه پایان بیرون آمده بسعادت اسلام
دریافت بعضی از امرای گرجستان از خوف عساکر نصرت نشان بقلعه برس که حصاری است بغایت رفعت و
بلندی و نهایت محکمی و استواری پناه برده بودند مبارزان جنود اسلام حسب الفرمان پادشاه گردون مقام
ملک اعتصام آن قلعه عالی اساس را دایره کردار در میان گرفته خوف بیشمار بر آن گروه اشرار استیلا یافته
جز قلعه بیرون چاره نیافتند و غازیان نصرت فرجام بر تمامت گبران ساکنان آن مکان مستولی گشته هر کس را
بخت یاوری کرده بود بدلالت رهنمای توفیق این کلمه طیبه شهادتین بر زبان گردانیده خلاصی یافته سایر کفره خسارت مآب
کشته شدند و لوارصاب با گروهی دیگر از آن فرقه ضلال خود را بکوهی موسوم بوفکور که در بلندی با البرز کوه برابری
می نماید و عروج بر قله آن جز بپای وهم و خیال متصور نیست کشیده پادشاه مجاهد غازی در کمال شکوه سرافرازی
شهباز همت را بقصد صید آن گروه ضلال را بچنگال انتقام و طیران آورده عساکر اقبال کبک آسا بقلل آن
جبال راه پای سعی پیموده چندان آثار آن قله رفیع المنزله از تند از بقعه و بر آن گروه اشرار استیلا یافته بسیاری
از کفره فجره در مضایق آن جبل بقتل آمده و طعمه السیف و اسیر شدند و لوارصاب از آنجا فرار نموده خود را
بکوهسار سخت و جنگلهای پر درخت انداخته از چنگال شیران بیشه هیجا خلاصی داد و چون فی الجمله گوشمالی بایشان
رسید نفس قرین همایون بجانب تفلیس در حرکت آمده ساحت آن حدود را از وجود ناپاک گبران متمرد پاک گردانیده
عنان فیروزی عیان بصوب بدبعت انعطاف داده ذکر تعطف همایون شاه جنت مکان مرتبه دوم
بگرجستان در سنه ثلث و خمسین و تسعمایه که از القاس میرزا آثار خلاف بظهور آمده موکب همایون چنانچه در طی
قضایای ایام مذکور تحریر پیوست بعزم تنبیه او در حرکت آمده و والده خود را در اردوی عالم پناه فرستاده در مقام
اعتذار در آمد شاه جنت مکان فتح و ظفر شروان نموده با لشکر بیکران که در ظل لوای آسمان فرسا جمع آمده
بودند در قلب زمستان که آفتاب در برج جدی بود متوجه غزای گرجستان و قلع و قمع گرجیان لئیم نشان شده
از شوره گل روانه شدند و چون موکب اقبال با جنود بهرام تهمتن در آن شهر نزول اجلال فرموده بودند خان حاکم
زکم و کرم کاخت و ملک بقراط باش آچوق که مجمل الجمهور بکرات استشعار دارد بدرگاه جهان پناه آمده

پیشکش باج و خراج گذرانیده دران یورش اقبال بنده وار ملازمت موکب همایون حضرت شاهی می نمودند و در ایام
شدت شتا و سورت سرما بمرتبه بود که آب رودخانه کر منجمد گشته در سختی با سنگ خارا دعوی همسری می نمود و اکثر
برف که شب و روز میبارید کوه و هامون گرجستان در نظر سپیدکاران یکسان می نمود و در خیال جنود اسلام بر
ارباب کفر و ظلام ایلغار نمود و چون بمسکن و مقام گرجیان لی تمان رسیده تیغهای غازیان سرافشانی آغاز
نموده عرصه آن سرزمین را از خون گبران و کشیشان رنگین ساخته خانهای آن بدکیشان را بآتش قهر سوختند
و غنیمت فراوان بدست سپاه کینه خواه درآمد و مظفر و منصور اعلام همایون از آن یورش اقبال عود نموده [illegible]
آمدند و در اثنای راه ملک اشتی آچوق رخصت انصراف یافته بخلع فاخره و نوازشات وافره بالکاء خود رفت و شاه الوغ
خان روزی چند در ملازمت اشرف کامیاب عزت بود تا آنکه در بلده گنجه نقد اخلاص و غلامی مجددا
در دار الضرب ضمیر اشرف سکه قبول یافته او نیز بعطایای فاخره و انعامات وافره و ثیاب مطلا و زین و اسبهای
تازی نژاد و مرصع آلات نواخته معزز و سرافراز بولایت خود رفت **عزیمت شاه فلک قدر به تسخیر**
مرتبه سیم گرجستان در شهور سنه ثمان و خمسین و تسعمائه که ولایت شکی مسخر اولیای دولت قاهره گردید هنوز
اردوی گردون شکوه در آن ولایت بود کیخسرو ولد قرقره عرضه داشت بدرگاه عالم پناه فرستاد که لوارساب
و والحوش و شرفران گرجی دست تعدی بولایت او دراز کرده بعضی از الکای او را گرفته اند و اسکندر پاشا
از ارض روم بآخسخه آمده قلعه اراواندج را محاصره کرده و چون کیخسرو مذکور از تابعان و خراجگذاران
آنحضرت بود بمعاونت او اقدام بر اسم جهاد طایر زرین بال اقبال بصوب مرام پرواز آورده از شکی ایلغار
فرموده و از راههای پرفراز و نشیب ناهموار گذار کرده بولایت گرجستان درآمدند کفار ضلالت شعار گرجی کوه
و مغارهای تنگ را آرامگاه خود ساخته هر گروهی بیکی از جبال صعب المسالک پناه برده بعضی دیگر از عظما و اولاد را
در قلعها متحصن شده بودند مجاهدان سپاه اسلام حسب الفرمان پادشاه سپهر احتشام روی جلادت و مردانگی
بمقر و ماوای مشرکان آورده چندین هزار گروه فجار را بضرب تیر و شمشیر غازیان بجانب بئس المصیر شتافتند و چند
قلعه از قلاع آن ولایت مفتوح گردانیده بسیاری از حوروشان گرجی نژاد و غلامان یوسف لقای غلمانی نهاد را

باسیری گرفته غانم و منصور بدست سپاه منصور درآمد جمعی از عظمای گرجی بقلعه درناره و کلیسایی که بر کمر
کوهی بلند از سنگ یکلخت واقع شده و در ارتفاع با چرخ اخضر برابری و در متانت و استحکام با قلعه سپهر
کردار تحصن جسته بودند حضرت شاه عالیجاه جنت مکان بدر خان استاجلو و شاهوردی سلطان زیاد اغلی را
با فوجی از افواج قاهره بر قلعه مذکور فرستادند و ایشان آن قلعه را در میان گرفته بهادران کار طلب بنیاد
انجوه امان طلبی ریسمان و سپرهای فراخ دامن بر سر برده و از یورش و هجوم نموده تا بتایید حضرت پروردگار
بر بالای حصار برآمدند نصاری از مشاهده آن حال سراسیمه و حیران گشته بعضی از همین راه هر که با ایشان
ساحت نداره گریز یافته و چند نفر از شیرمردان ایشان طعمه تیغ و شمشیر و سنان و جمعی اسیر و دستگیر شدند و
کلیسایی که دران قلعه بود از صنایع و بدایع پروردگارست و عقل دوراندیش قاصر است که چنان صنعتگری
از نوع بشر امکان وقوع داشته باشد الحاصل در میان قلعه مذکور جوف کوه سنگ یکلخت را بکار انقطاع
بریده کلیسایی مشتمل بر چهار صفه وسیع طولانی ترتیب داده جدار بیرون و اندرون آن را بصور اوثان و اصنام
مطلا و لاجوردی مصور گردانیده و اندر بخشی در میان خانه دوم موضع گردانیده هیکلی از طلای احمر با جواهر
گران بها نصب کرده و دو قطعه لعل قیمتی درخشان در عینین آن هیکل بچان نشانیده بودند که جوهریان [illegible]
وقوف هر یک را به پنجاه تومان قیمت کردند و از درون کلیسای مذکور راهی در میان سنگ خارا برده
یکصد و پنجاه ذرع طلا بسمت خانهای کلیسا در سنگ خارا برده و دو کوشک مخفی بملاحظه حوادث زمان
و انقلاب دوران بصیب اعتقاد ترتیب درهای فولادی بر خانهای کلیسا بیرون و یکی مطلا در خانه اندرون
مرتب ساخته بودند شاه جنت مکان بتماشای کلیسای مذکور قدم رنجه فرموده هیبت قهر آتشین آن
آن معبد کفر آئین را بشیر آتشبار ابطال اللهوار فرستادند و قوس ناقوس کلیسا را که از مشاهیر معروف خویش
ریخته شده بود چون شش جهات گرجیان در هم شکسته درهای فولادی و طلا را اقلع نموده با دیگر اسباب
و تجملات زیب و زینت و اموال بیشمار که در آن مخزن باستارات روزگار جمع آمده بود بخزانه عامره نقل نموده و آن
قلعه را در کمید گرفته حصار آن را با زمین هموار ساخته امرای گرجی که در سوراخهای قلعه و نهانخانها قرار یافته بودند و شل

امان سپک و لوای و شروان و غیر ذلک دفعه دفعه آمده سعادت زمین بوس دریافتند کیخسرو والد قورقوره که
از آوازه وصول موکب همایون از تعرض اسکندر پاشا جنود روم ایمن گشته بود بدرگاه جهان پناه آمده
پیشکش لایق کشیده منظور انظار شفقت و عاطفت خسروانه گردید والحوش و شروان الغی که دو مرتبه بمجالس دیده
بود و بعقل درآمده الکا ارکمک و آق شهر که با بشان تعلق داشت کیخسرو شفقت شد و از آنجا بسلطنت منصور رکاب
کارتیل درآمده سپاه منصور اطراف و اکناف آن ولایت را تاخته از ستعه لوارصاب بر کس سی بر آمد عرضه
تیغ جهاد گردیده و از آن ولایت اموال بسیار برده و اسیر بیشمار و مواشی و اغنام بدست غازیان عظام درآمده
عنان عزیمت بصوب قراباغ معطوف داشتند و قشلاق همایون در آنجا واقع شد **لشکر کشی حضرت شاه**
جنت مکان نوبت چهارم بگرجستان شرح احوال این یورش خیر مآل و وقایع مرتبه رابع مطابق الاحوال آن
که در شهور سنه احدی و ستین و تسعمائه که فیمابین حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان فرمانفرمای ممالک
روم و مصر و شام امر مصالحه انعقاد یافته و سرحد تشخیص و تعیین پذیرفت از ولایات گرجستان که
از هر دو طرف در شکنجه قتل و غارت بود مسق و کارتیل و کاخت باین طرف تعلق گرفته ولایت باشی آچوق و دادیان
و گوریان تا حد و طرابزون و طرابزون بتقبل فرمانفرمای روم متعلق گشت و لوارصاب والی کارتیل که از تیغ جباران
جنود قزلباش بجبال منیع پناه برده بود و هرگاه فرصتی مییافت پای از دایره سپر پهن نهاده والی از طلبیدن سر
دست تعرض بولایت تفلیس و محالی که بحیطه تصرف و تسخیر جنود اسلام درآمده بود دراز میکرد و مردم آنجا تیر
بحیت موافقت کیش و ملت او بازگشت مینمودند و رای جهان آرا بدان متعلق گشته که [illegible] بانقو
دفع آن بدکیش ضلالت اندیش نموده کل مملکت او را ضمیمه ممالک اسلام گرداند و بمقتضای اقتلوا المشرکین کافة بر گروه
مشرکان بی ایمان که مصداق ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض اند سر برقبه جزیه دهی در نیاورند تیغ تیز را
بر و حکم ساخته بنیاد حیات اهل ضلال را از عرصه آن ولایات براندازند و بدین نیت حق طویت رایت فتح آیات اقتدا
در حرکت آمد و چون برانتو محل نزول سپاه اسلام گشت کفار آن دیار از بیم سیوف و سنان غازیان ظفر نشان
در مشاجر جنگلهای پر درخت که عبور پیاده و سوار از مضایق آن دشوار بود پراکنده گشته گروهی بجبال منیع

حصارهای متین منیع متحصن جسته و سپاه ظفر نشان معرکه جهاد و پیرو کل مردانگی بر دوش افکنده و قدم در بیشه جنگل نهاده
گروه گروه را بدست آورده و بتیغ سیاست شکنجه رسانیدند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر نموده مواشی و اغنام
شمار غنیمت گرفتند لوارصاب بعضی جبله از آن مهلکه جان بیرون برده خود را بامنی کشید و چون ساحت
ولایت برانتو از وجود مشرکان ناپاک گردید موکب اقبال را بجانب کوری که جای تخت لوارصاب است
در حرکت درآوردند و از راههای صعب و مضایق پر درخت عبور نمودند و عرصه آن ولایت را بطریق برانتو از خس و خار
وجود کافران ناکار پاک گردید و چون عظماء آن ناوران گرجی چند قلعه و حصار استوار قایم کرده و درسرحا فوجی از
مردم جنگی بمقام و آرام گرفته بودند غازیان علامت شکوه بر تسخیر قلاع افراخته اول قلعه مردانقوب را محاصره
فرمودند مستحفظان قلعه مزبور باستحکام حصار مغرور گشته تخلف جدال اقدام نمودند غازیان جلادت شعار
از اطراف و جوانب حصار جنگ انداخته کار بر محصوران تنگ کردند گرجیان کمر بیش علامت عجز خویش
مشاهده نموده فریاد الامان برآوردند و با رسیدن سنگ کوتوال قلعه بیرون آمده حصار را تسلیم نمود و بعد از
فتح قلعه مزبور بر سر قلعه [illegible] که محکم‌ترین قلاع آنجاست و مادر لوارصاب در آن قلعه بود رفتند و آن قلعه ایست
مرتفع که گوئی معمار ازل بنای آنرا بر سطح [illegible] سپهر نهاده که طایر وهم و خیال هر چند بال سعی گشاید بر فراز
آن نتواند پرید و دست حوادث روزگار هر چند درازی نماید بر دامن خاکریزش نتواند رسید مستحفظان
آن حصن حصین روی بدفع غازیان درآوردند و فیمابین نایره جنگ و جدال اشتعال یافت و بنیروی اقبال آن
قلعه نیز بر مثال [illegible] که هستامی مسخر و مفتوح گشت و مادر لوارصاب اکثر آن ناوران اسیر و دستگیر شده بسیاری
از آن بی دینان از تیغ جهاد بجهنم و بئس المهاد فرستادند و چند قلعه و حصار دیگر بسعی مردانگی شاهوردی سلطان
زیاد اغلی مسخر اولیای دولت روز افزون گردیده و درین یورش زیاده از سی هزار اسیر بدست جیوش ظفر قرین
درآمد از انجمله آنچه زنان و دختران و پسران عظما و اعیان و ناوران بود و درعوض خمس بسرکار اشرف اختصاص
یافت و رتبه لوارصاب خود و دای نام داشت [illegible] که اصلا [illegible] معلوم شد لهذا پادشاه دین دار
صورت [illegible] شان از گرجستان عنان عزیمت بصوب قراباغ انعطاف داده و بعد از فراغ از سرجوگار الحمد و [illegible]

دولت بی‌زوال شاه شد **ذکر کشته شدن لوارصاب بدنهاد بی‌اقبال بضرب دولت شاه دوزخ مآب**

از زمره ولاة گرجستان لوارصاب بوفور شجاعت و دلاوری و کثرت اعوان و مردم کاری امتیاز داشت
بنابر آن همواره سرکشی و گردن‌فرازی از وی بظهور رسیده سر از ربقه اطاعت و خراج‌گذاری در می‌آورد
و هرچند حضرت شاه جنت‌مکان در دفع و رفع او توجه مبذول داشته چند مرتبه یورش گرجستان چنانچه
مذکور شد اتفاق افتاد چون معمور پیمانه حیاتش پر شده بود و بسر دیار عدم بعد از مراجعت شاه جنت‌مکان
مرتبه رابع از سفر گرجستان لوارصاب باز بگوری آمده بقیة السیف مشرکان نزد او فراهم آمده کینه و سال و رکاری
گذرانید و چون بقدر سر انگشتی ایذا و دیگرباره نقش سرکشی و گردنکشی آغاز نهاده در مخالفت شاه دین‌پناه اصرار
نمود و در سنه ثمان و ستین و تسعمایه از گوری بیرون آمده بقلعه گوسن محالی که در امان و حوزه تصرف
دیوان بود آمده آثار عصیان و طغیان بظهور آورد و شاهوردی سلطان زیاد اغلی قاجار بیگلربیگی قراباغ
که محافظت آن سرحد مأمور بود و از طغیان او خبر یافته جنود قراباغ را جمع آورده متوجه دفع او شد چون محل
اقامت او نزدیک شد لوارصاب از حیله و تدبیر بعدم قدرت مقاومت نموده فرار اختیار نمود جنود قزلباش
تعاقب گرجیان کرده باطراف و جوانب آن ولایت متفرق و بنهب و غارت مشغول شدند در این اثنا لوارصاب
از کمین مکر و خدعه بیرون آمده با جمعی از نادران بر سر شاهوردی سلطان تاخت چون اکثر قزلباش پراکنده
شده بودند فوج قلیلی که بر سر زیاد اغلی مانده بود بقدر قدرت حمله مردانه کرده هنگامی زیاد اغلی راه
رسم سپاهیگری منظور داشته جمهور را بسلامت از معرکه بیرون انداخت و گرجیان تعاقب غازیان کرده
تا موازی شش هفت نفر از قزلباش بدرجه شهادت رسیدند لوارصاب با جمعی کشیشان انجیل‌خوان در پشته
صعود نموده ایستاده بود و محمد سلطان حسینی با معدودی از غازیان او دوچار شده بالضرورة با آن فرقه
در آویخته بجنگ مشغول شدند لوارصاب بسبب جلادت و مردانگی حمله آورده و محمد سلطان حسینی حمله نمود
از قضا بر آلتی اسب سر در آمده لوارصاب از مرکب جدا شد و اگرچه یکی از غازیان حسینی زخمی چند مهلک بر او زد
گرجیان بر سر او هجوم آوردند محمد سلطان اسب لوارصاب را صاحب کرده سوار شده بر پشت گرجیان تاخت اگر

مذکور را با چند نفر از غازیان حسینی قتل آوردند لوای عمر و دولت لوارصاب نگونسار گشت همان لحظه درگذشت
و گرجیان نعش او را برداشته بوطن خود برده دفن نمودند و سیمون پسر او را بحکومت نصب نموده در گوری حل و اقامت
انداختند **ذکر احوال گرجستان بعد از کشته شدن لوارصاب و گرفتاری سیمون خان پسر شوم آن دولت**
ایمان چون سیمون خان بجای پدر حاکم تفارکل ... شده چهار پنج سال در گوری بسر برد و پراکندگان گرجی از هر
طرف نزد او پیوسته فی الجمله جمعیتی فراهم آمد او نیز بدستور پدر طریق خلاف و عصیان پیموده در سنه ثمان و ستین
و تسعمایه بجبال محال صعب تفلیس از مقر مکان خود حرکت کرد و از سایر حکام تفاری مدد و طلب نموده جمعی
بمعاونت او آمده دیگر کین پسر لوند خان نیز از کاخت با انبوه لشکر خود بر عقب کیش و موافقت با جمعی کثیر
بمدد او آمد مجملاً در عسکر گرجیان جمعیت تمام دست داد و چون این خبر بزیاد اغلی رسید امرای قراباغ جنود را بجد و دیا
جمع آورده روی توجه بدفع مشرکان آورده و غازیان خندقی را که جماعت گرجی را در بند کرده بودند پر کرده
عبور نمودند و مشرکان رسیده در برابر آن فرقه ضلال صف قتال آراسته شده هرچه جنود اسلام گرجیان
در آویخته معرکه رزم گرم کردند و از جانبین مردان مرد و دلیران معرکه نبرد داد دلاوری میدادند و کفار
ضلالت شعار پای ثبات و قرار استوار داشته بدفع حملات غازیان می‌پرداختند شاهوردی سلطان زیاد اغلی
چون شدت محاربه گرجیان و صبر و سکون ایشان را در معرکه رزم مدید مشاهده نمود با سپاه قلب سکبار حمله
بر صف سپاه گرجی تاخت و غبار معرکه نبرد بفلک اثیر گرد رسید گرجیان تاب صدمه او نیاورده روی بهزیمت نهادند
و دیگر کین پسر لوند با گروه انبوه از تیغ ظفر ضاله بقتل آمده بقیة السیف متفرق و پراکنده شدند سیمون با معدودی از تفار
گوری گریخت زیاد اغلی مظفر و منصور بگنجه آمده جهت بیگ را که از امرای معتبر گرجی بود با جمعی از نادران دستگیر کرده
بودند بدرگاه عالم‌پناه فرستاد و لوند خان در تعزیه پسر پلاس سیاه در گردن انداخته از نادران معتبران که حشمت
تر اتمام موافقت او نتیجه تمام گشته سیاه‌پوش گشتند بعد از واقعه مذکور داود نام پسر لوارصاب با جمعی از نادران
مخالفت برادر اختیار نموده بدلالت دین حمزه دستیاری قاید توفیق روی ارادت بدرگاه گیتی‌پناه آورده در
دارالسلطنه قزوین بسعادت زمین‌بوس شاه دین‌پناه و دولت دریافته بشرف اسلام مشرف شده شاه جنت‌مکان

فرزندی

او را نوازش و تربیت فرموده بسمت والا اختصاص داده ولایت تفلیس و توابع را که در حیطه تصرف دیوان
اعلی بود باو ارزانی داشتند و هرچند که یکی از امرای درگاه کوتوال قلعه تفلیس بوده و اراق فاتق عمه
داود خان بود اما سیمون و بعضی از اعیان در مخالفت و سرکشی اصرار نموده بدست آوردن قلعه تفلیس و توابع
آرام و پیش نهاد همت ساخته هرگز از این فکر و خیال محال خالی نبوده دو سه مرتبه بعزم تسخیر آنجا در حرکت آمده
و کاری نساخته باز گردیده مرتبه در سنه خمس و سبعین و تسعمایه جنود کفره را جمع نموده با سوار و پیاده بسیار
روانه تفلیس شد داود خان نیز با جمعی از نادران تابع او از شهر بیرون آمده بمحاربه برادر شتافت و چون
تلاقی فریقین روی داد و قزلباشیه و از نادران بجهت کثرت اعدا تاب مقاومت در خود ندیده و صلاح در
جنگ ندانسته اراده بازگشتن و قلعه نگاهداشتن نمودند ابراهیم خلیفه قرامانلو که سردار گروه قزلباش بود
از جهل و غرور ارتکاب حرب و قتال نموده در معرکه بشهادت رسید اصحاب داود خان فریاد واداود ولا طاقة
لنا الیوم بجالوت و جنوده بر آورده از و تخلف نمودند بالضروره راه گریز پیش گرفته بتفلیس آمده در قلعه
استمداد نموده باتفاق حسام بیک قرامانلو لشکری جمع نموده بجنگ برادر رفت و در نوبت دیگر کاری نساخته
منهزم بتفلیس آمد و سیمون چون دو مرتبه بر برادر و اتباع او غلبه کرده در عصیان و طغیان افزوده بتصور آنکه
تفلیس اطاعت او نموده و قلعه بآسانی بدست او در می آید جنود گرجی را جمع آورده با جمعیت تمام بر سر تفلیس آمده قلعه را
احاطه نمود چون گروهی از قزلباشیه بحراست و کوتوالی قلعه قیام داشتند سیمون دست قدرت خود را از
تسخیر آن کوتاه دیده از موافقت مردم شهر نیز مأیوس گشته بقصد استمالت کوفته تکوری رفت چون خبر طغیان سیمون
و دست درازی و تجدد و تعرض او بحدود اسلام بعرض عاکفان سده سدره مقام رسید فرمان قضا جریان نفاذ یافت که
شمخال سلطان چرکس که حاکم شکی بود باتفاق امرای قاجار و غیرهم بمعاونت داود خان عزیمت گرجستان نموده
دفع شر سیمون از آن حدود نمایند امرای عظام حسب الامر متوجه شده عمل نمودند و در سنه ست و سبعین و تسعمایه لشکر بجانب
کشیدند سیمون از ورود جنود مسعود آگاه گشته تاب مقاومت در خود ندیده خود را بکوههای بلند آن حدود کشید
غازیان نصرت نشان بجانب آن کوه که با کوه البرز برابر و با قله قاف همسر بود در حرکت آمده اطراف و جوانب او را

فرو گرفتند گبران ملاعین که آن مکان محکم را پناه و دستیار خود ساخته بودند متوجه محاربه و مدافعه غازیان
گشته شعله آتش حرب و قتال افروخته گشت سیمون با معدودی را که جهل و غرور گشته غازیان حمله نموده
یکه و تنها از غرور بشهادت رسانید یکی از غلامان شمخال سلطان جمشید نام بر وی حمله نموده بطعن سنان جان
ستانش بر خاک مذلت انداخت و دیگری از غازیان بمعاونت رسیده دستش را دستگیر کردند گرجیان چون
سردار خود را گرفتار کمند گرفتاری دیدند هزیمت غنیمت شمرده روی از معرکه برتافتند جمعی از اتباع سیمون که برگرد
او بودند بعضی کشته و بعضی گرفتار شدند و امرای عظام مظفر و منصور از غزای گرجستان عود نموده سیمون را
با سایر گرفتاران پای سریر خلافت آشیان فرستادند و در دارالسلطنه قزوین بنظر خسرو کامکار رسید قرین
درآمد چندگاه او را در دولتخانه همایون نگاهداشتند که شاید بشرف اسلام در آید و او بسبب اکثر شقاوت
باز نمیداشت آخر بقلعه الموت فرستاده تا آخر حیات شاه جنت مکان دران قلعه بود در زمان اسمعیل
میرزا بیرون آورده در زمان نواب سکندرشان رضوان مقام سعادت اسلام دریافته بحسب انما المؤمنون
اخوة از جانب اعلیحضرت ملقب بخطاب برادری سرافرازی یافت و بحکومت ملک موروث سربلند گشته بمقتضی المرام
روانه گرجستان شد والحق پاس حقوق تربیت نواب سکندرشان داشته دولتخواهی بسیار ازو بظهور رسید
شرح آن احوال در محل خود رقمزده کلک شیرین مقال خواهد شد **ذکر فتح و تسخیر ولایت قندهار و بیان نسبت او**
ذکر میرزایان که در آنجا بودند و برخی از احوال حاکمان آن ولایات از ولایات مفتوحه زمان دولت شاه جنت مکان
مملکت قندهار و توابعست شرح واقعه آنکه ولایت مذکور در زمان خاقان سلطان حسین میرزا بایقرا بحکم او در تصرف
سلطان بدیع الزمان در تصرف امیر ذوالنون ارغون و شاه شجاع بیگ ولد او بود و بعد از واقعه میرزاده
استقلال احوال آن سلسله که مملکت خراسان بتصرف شاهی بیگ خان اوزبک در آمد شجاع بیگ بملازمت او
رسیده نوازش و تربیت یافت و در زمان پادشاه مرحوم مغفور محمد بابر بن میرزا عمر شیخ بن سلطان ابوسعید
بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور گورکان از کابل لشکر بقندهار کشیده
شجاع بیگ اولاد امیر ذوالنون باتفاق ارغون بمحاربه اعلیحضرت شتافته مغلوب گردیده جنود بابری ظفر

ماند و ولایت قندهار و زمین داور با قرابین و دوغابین با میرزا ذوالنون در دست آنحضرت در آمده ایالت آن ولایت با
برادر عالی گهر خود بهرام میرزا تفویض فرموده بکابل باز گشت چون شیبک خان اوزبک از واقعه
قندهار خبر دار گردید با جنود بیشمار متوجه آن ولایت شد اولاد امیر ذوالنون باستقبال او شتافته بمخرجی لشکر
اوزبک شده بر سر قندهار آمدند بهرام میرزا روزی چند حصاری شد و عاقبت مملکت گذاشته نزد برادر
بکابل رفت شیبک خان بدستور زمام ایالت و دارائی آن ولایت را بکف کفایت غزنیان داده مراجعت نمود
بعد از ظهور و خروج حضرت خاقانی سلطان ثانی که خان بی نشانی متیح جهانگشائی آنحضرت گشته مملکت خراسان
بحیطه تسخیر آن پادشاه جنت آشیان در آمد شجاع بیگ عریضه اخلاص و پیشکش فرستاده چندگاه قندهار به دستور
در تصرف او بود و شاهزادگان کامکار و دیگر بیگیان قزلباش که در هرات قامت داشتند طریق یکجهتی اتحاد
مسلوک داشته بازگشت می نمودند تا آنکه ظهیر الدین محمد بابر دیگر باره از کابل لشکر بقندهار کشیده محاصره
نمود و شجاع بیگ چندگاه قلعه داری نمود و مدت محاصره با امتداد کشیده در سنه ست و عشرین و تسعمایه دورمیش
خان بخراسان آمد شجاع بیگ بالاخره استشفاع بدورمیش خان شاملو بیگلربیگی هرات نمود و از و استمداد کرد
دورمیش خان از خدمت بابر پادشاه التماس نمود که فیما بین آنحضرت و نواب کامیاب شاهی ضوابط اتحاد
و دوستی مرعی است که چون شاه شجاع بیگ اظهار اخلاص غلامی درگاه شاهی می نماید صداقت و ارتباط ما مقتضی
آنست که متعرض حال او نگردید بابر پادشاه حسب الالتماس دورمیش خان دست از محاصره قندهار باز داشته
بکابل عود نمود شجاع بیگ ملا باقی نام معتمدی در قندهار گذاشته خود بخراسان رفت و از آنجا باخود گشته
روزی چند در قلعه نصرالدین بود و از آنجا طریق فرار پیموده بجانب سند رفت در زمانیکه مشار الیه
بمصلحت وقت آن معتمد با اعتماد اظهار انقیاد نموده بخواهش جناب بابری کرده مملکت متصرف بابریان داد و حضرت
بابر پادشاه آن ولایت را به پسر خود میرزا کامران داد و از تاریخ مذکور قندهار در تصرف گماشتگان میرزا
کامران بود و بعد از جلوس همایون شاه جنت مکان در شهور سنه احدی و اربعین و تسعمایه که یازده سال از
جلوس آنحضرت گذشته بود که اغزلوار خان شاملو بیگلربیگی خراسان و لله سام میرزا بود و بنوعی که قبل ازین رقم

احوال خراسان نگاشته کلک بیان گشته سام میرزا با وی بتسخیر قندهار نموده بر سر قندهار رفت خواجه کلان
خواجه جغتای که از قبل میرزا کامران حاکم بود قلعه را کشیده تا هشت ماه لوازم قلعه داری قیام نمود میرزا کامران
در لاهور جنود فراوان فراهم آورده بکومک رسید مابین الفریقین محاربه عظیم بوقوع پیوسته چون سپرصفای لشکر
کابل بر عقب آن یورش شده بودند تاب نیاورده شکست خوردند اغزلوار خان در آن معرکه بقتل رسید و سام میرزا بی حصول
مقصود باز گردید و کامران میرزا خواجه کلان را باز بدستور در قندهار گذاشته عود نمود و در سنه ثلث و اربعین
و تسعمایه که موکب همایون شاه جنت مکان نوبت ششم جهت فتح قندهار بخراسان آمده باراده تسخیر قندهار
و انتقام جماعت جغتای که بکار به قزلباش دلیری کرده بودند از دار السلطنه هرات عنان عزیمت بصوب
انعطاف داد چون خطه فراه رایت جلال دوران و دیار بلند آوازه گشت چتر همایون فال سایه وصول بران دیار انداخت
خواجه کلان چنانچه در طی آن احوال سمت تحریر یافته تاب مقاومت نیاورده بجانب سند رفت کنجی خواجه را
که در قندهار گذاشته بود باستقبال موکب همایون شتافته کلید قلعه سپرده و ولایت مذکور بحیطه تصرف اولیای
دولت قاهره در آمده ایالت و دارائی آن مملکت بوداق خان قاجار شفقت شد بعد از معاودت خسرو آفاق
بجانب عراق میرزا کامران دیگر باره لشکری فراهم آورده از لاهور بعزم قندهار آمد و چون حضرت شاه
جنت مکان از عراق و آذربایجان بجهت آمدن سلطان روم و یاغیگری القاس میرزا مشاغل عظیمه پیش آمده بود نهضت
یورش خراسان ننمود بوداق خان و آئین سپاهیگری باقتضای وقت عمل ننمود و خود را محصور ساخته مملکت
باز گذاشته میرزا کامران مستحکم قلعه داده باز گردید و در سنه اثنی و خمسین و تسعمایه که پادشاه مرحوم
محمد همایون پادشاه ابن بابر پادشاه از صولت سپاه افغان از ولایت هند بایران آمده در خدمت حضرت شاه
جنت بارگاه در مهم قندهار راز ناهمواری میرزا کامران اظهار خجالت نموده قرار داده که چون فتح شده بتصرف
در آید بملازمان عتبه اقبال بسپارند و آنحضرت بوعده وفا فرموده در اول حال که قندهار بسعی عساکر ظفر مآل
مفتوح گشته عسکری میرزا که از قبل میرزا کامران حاکم بود بدست در آمده بود و بوداق خان قاجار که در آن سفر
سردار لشکر و لله شاهزاده نامدار سلطان مراد میرزا بود سپرده بودند و در آن اثنا شاهزاده فوت شد و بنوعی

همایون پادشاه در آنجا بی‌نیاقته بود و بجهت آنکه جماعت جغتای را امنی باشد بار قندهار را از بوداغ خان
گرفته به بیرام خان ترکمان سپردند که چون دولتخواه طرفین است او نگاه دارد تا وقتی که مهمات آنحضرت پیشرفت
پذیرفته و سعی در ملک‌گیری پیدا شود و چند سال که همایون پادشاه در کابل و بدخشان بمنازعه میرزا کامران مشغول
بود قندهار را بیرامخان داشت و حضرت شاه بمراعات جانب همایون پادشاه و ظهور خدمتکاری حسن اخلاص
بیرام خان در باب قندهار تغافل ورزیده در مقام استرداد آن نشدند تا آنکه پادشاه مرحوم مذکور
کامروای دولت گشته در سلطنت و پادشاهی تختگاهین کابل و هندوستان استقلال یافت و منور قندهار را
متعرض قزلباش نداده بودند که واقعه ناگزیر پادشاه پیش آمد فرزند ارجمندش جلال الدین محمد اکبر قائم
مقام پدر عالی گهر گردید شاه محمد قلاطی از جانب بیرامخان در قندهار بود بهادرخان آورده خواست که از دست شاه محمد
انتزاع نماید مشارالیه کس بخدمت اشرف فرستاد که چون قندهار بعلاوه زمان آن درگاه متعلق است لشکر
قزلباش تعین فرمایند که دفع شر بهادرخان که بخود سر اراده تصرف آنجا کرده نمایند و مملکت متصرف گردند
بنابراین حضرت شاه جنت مکان سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا را باتفاق علی یار سلطان افشار
و ولی خلیفه شاملو و بعضی امرا بمعاونت شاه محمد قلاطی فرستادند شاهویردی خلیفه پسر ولی خلیفه با
فوجی از جنود شاملو بر سر بهادرخان ایلغار نموده غافل بر سر او ریخت و ضمناً مین بزد و قوی دست داد
بعد از جنگ و جدال بهادرخان بجانب هندوستان گریخت اما شاه محمد قلاطی مکر و حیل پیش آورده دروازه قلعه قندهار را
بر روی میرزای مذکور و امرا بسته شروع در قلعه داری کرد امرای عظام ولایت زمین داور را متصرف شده
حقیقت مهم قندهار را بخدمت اشرف عرض کردند شاه جنت مکان در شهور سنه خمس و ستین و تسعمایه علی سلطان
تاتی اغلی ذوالقدر را با لشکر جرار بتسخیر قندهار مأمور فرموده ایالت دارایی آن ولایت را بسلطان حسین میرزا ارزانی
فرمودند چون شاه دریا خروش قلعه قندهار را مرکز دایره سان گرفته بر اسلوب قلعه گیری پرداختند شاه محمد قلاطی
آغاز جنگ و جدال کرده تا شش ماه ضمن آن سفیر تیر و تفنگ آمد شد نموده آتش محاربه و مجادله اشتعال داشت
آخر الامر از مقاومت عاجز گشته دست در دامن استیمان زد و بعد از معاهده و پیمان قلعه سپرده روانه دیار

هند گردید و سلطان حسین میرزا در ایالت قندهار و زمین داور و گرمسیرات استقلال یافت و تا قرب بیست سال
در سایه دولت عم عالیمقدار در آن دیار حکومت کرده کامیاب عزت عافیت بود و در جلوس اسمعیل میرزا باجل
طبیعی فوت شد احوال فرزندان او انشاء الله تعالی در صحیفه دوم این نسخه عالم آرا در طی وقایع احوال گرامی
حضرت اعلی شاهی ظل الهی مرقوم قلم مشکبار خواهد شد اکنون عنان رسوق کلام و ارتباط سخن و مناسبت مقام
بقیه حالات خراسان انگاشته کلک سوانح نگار گردیده شروع در سایر قضایا و واقعات زمان دولت ارجمند
سعادت پیوند آنحضرت می نماید **ذکر تتمه احوال خراسان بعد از فوت عبیدخان و قضایایی که در آن زمان**
بروی داده و مقدر آفریدگار جهان قبل ازین در فوق نگاشته خامه عنبرین شمامه گردیده که عبیدخان بن محمود
سلطان بن ابوالخیرخان تا حین حیات دست تطاول بملک خراسان دراز کرده خرابی بسیار از اندیشه ازینکار
خونخوار در آن دیار وقوع یافت بعد از فوت او چند سال خراسان مهبط امن و امان بود و محمدخان شرف الدین
اغلی تکلو در دارالسلطنه هرات لوای معدلت افراخته در ملازمت شاهزاده نامدار کامکار سلطان محمد میرزا
بلوازم دارایی مملکت داری میپرداخت و لشکر بغرجستان کشیده با اوزبکیه آنجا سیما پیرام اغلان حاکم
غرجستان محاربات عظیم نموده غالب آمده بود تا سلاطین اوزبکیه جرأت آمدن خراسان نکردند تا آنکه در
شهور سنه سبع و خمسین و تسعمایه که یازده سال از فوت عبیدخان گذشته عبدالعزیزخان پسرش ترک بعد از
فوت پدر در بخارا پادشاه شده بود بعالم عقبی شتافته بود براق خان بن سونجک سلطان بن ابوالخیرخان
باتفاق عبداللطیف سلطان و شاه محمد سلطان از تاشکند و سمرقند و حصار شادمان لشکر بخراسان کشیده
با غلبه و ازدحام تمام بر سر هرات آمدند محمدخان شرف الدین اغلی الکفا باستحکام قلعه شهر کرده و بیرون شهر
هرات را تیر کوچه بند کرده هر کوچه بندی سرداران کار آزموده با توپچی و تفنگچی گماشت امای سپاه نامدار گماشته
جنود اوزبک در سر کوچه بندها جنگ و جدال وقوع یافت و اوزبکیه را استیلا بهیچ کوچه بندی دست
نداد شاه محمد سلطان مذکور بود تاخت ولایت سیستان و فراه رفت و چون از آنجا عود نموده بهرات آمد
زبان اعتراض بر براق خان دراز کرد که چرا تا غایت کوچه بندها گرفته نشده دعوی نمود که من فردا از دو

سلطان کوشج

نایم تا کوچه بند بنا را در کل گرم روز دیگر با فوجی کثیر از بهادران نامی مرد عزم سوار شده روی بکوچه بند حوالی
نزار شاه و زید آورده دلیرانه بر سر مستحفظان آنجا که خارسان کوچه بند تا به مقاومت نیاورده و فرار نموده
بعقب کوچه بند در آمدند شاه محمد سلطان داورنکان تا دهنه کوچه بند راند در بین اثنا سنگی چون خدنگ
از قلاخن قضا پرون جسته بر سر سلطان زیاده مرخورده سر سام از مرکب بخود بر زمین افتاد و در این حال محمولا از
ملازمان سر بر وحش رسیده وی را از بار سر سنگ گردانید چند بهادر نامی تیر گرفتار شدند چون خبر واقعه شاه
محمد سلطان بیراق خان رسید خوف و خشیت بر وی مستولی گشته طبل ارتحال کوفته بما وراء النهر رفت بعد از فوت
محمد خان شرف الدین اغلی دگر قاری پرپرش فراق که شاهزاده عالیشان سلطان محمد میرزا با دو دو معلی فتح محمد را
بدارائی ملک خراسان منصوب گشته شاه قلی سلطان تکلو استاجلو لله میرزا شد و در رکاب عالی شاهزاده متوجه
خراسان بود عبدالله خان و اسکندر خان بن جانی بیگ سلطان و خسرو سلطان بعزم تسخیر دار آمو
عبور کرده بخراسان رو به سر راه میرزا و سلطان آمدند چون لشکر خراسان بر سر میرزا جمع نبودند در آن وقت میرزا و سلطان را
استعداد جنگ نبود خود در القلعه تربت حیدریه کشیدند سلاطین اوزبک قلعه را قبل کردند امرای خراسان
بعزم دفع دشمنان هر یک از مقام خود حرکت کرده هنوز اجتماع سپاه روی نداده بود که آوازه وصول لشکر عراق
تیز شایع شد سلاطین اوزبک تاب مقاومت نیاورده و اول خسرو سلطان اعتلاء ورزیده کوچ کرد روز دیگر عبدالله خان
طبل رحیل کوفته بخارا را بار کرد و بعد از رفتن ایشان دیگر از سلاطین ماوراءالنهر احدی اراده آمدن خراسان نکرد
یکمرتبه پیر محمد خان بن جانی بیگ سلطان از بلخ بجده و مشهد مقدسه آمد و باز مراجعت کرده تولک بهادر را نام جاهل
خود را بنجف و پدر احمت مشهد سالها معذرت در درگاه خلایق پناه فرستاده تولک بهادر با صطناعات
شاهانه سرافراز کرده معاودت نمود مرتبه دیگر اوزبکخان بن رستم سلطان بن جانی بیگ سلطان در سنه سبع و سبعین
و تسعمایه از اندخو و شبرغان با هشت نه هزار اوزبک جرار بجده و خرخس رو آورد بود و جام آمده تاخت و غارتی
چند کرده روانه دیار خود بود که زیلخان ولد ابراهیم خان ذوالقدر حاکم جام و میر حسین سلطان نیز در جنگ را
طلب داشته در دفع اوزبکیه با او مشورت نمود و مشار الیه و حاجی سلطان کوتوال مشهد که از امرای جغتای

بوده بود و با قشون آراسته زیلخان پیوسته شد و او همه ایشان متفکر گشته اراده تعاقب کرد امرای جغتای گور
صلاح در تعاقب ندیدند زیلخان با وجود آنکه جمعی را بتعاقب فرستاده مغلوب شده بودند از غایت جهل
و غرور با دو هزار و پانصد نفر قزلباش جغتای که اکثر از عقب ایشان رفته در پل خاتون با اوزبکیه رسید
اوزبکخان در سه هزار کس در مقابل قزلباش باز داشته خود با هفت هزار کس در کمین نشسته اوزبکان
در حمله اول منهزم گشته مردم زیلخان بطلب غنایم و اموال غارتی مشغول بودند که اوزبکخان از کمین بیرون آمده
بر صفها را آخت و بیک حمله جنود ایشان را در هم شکسته پراکنده ساخت قزلباش بقدر مقدور جنگهای مردانه
کرده قریب یکهزار نفر از قزلباش جغتای با زیلخان و میر حسین سلطان کشته حاجی سلطان کوتوال با بقیه سپاه
بصد مشوش از آن معرکه جان بیرون برده و از سوء تدبیر و جهل و غرور زیلخان چشم زخمی چنین بسپاه منصور
رسیده اوزبکخان بدیار خود مراجعت نمود و **ذکر نهضت همایون شاه جنت مکان بدار الخلافه بغداد و**
خوزستان و دفع سرکشان آن اطراف و دیگر کار جهان در صدر این اوراق تا وقایع زمان دولت شهریار آفاق یعنی
حضرت شاه جمجاه جنت مکان بقلم و زبان نگاشته صحیفه بیان گشته که در آغاز جلوس همایون داوران
سلطنت جهان آرای سرکشان اطراف و گردن فرازان اکناف که بعد وفات حضرت خاقان سلیمان مکان از
زوایای خمول خزیده بودند سر از جیب عصیان برآورده آثار خلاف و طغیان بظهور می آوردند آنحضرت بیچاپ
مجملی از آن تجریر یوست مدتها بجهت دفع اعادی و گوشمال سرکشان و انتظام مهام ملک و ملت متحمل شده ایشان بعضی بسیاق
بیان گشته از تتمه واقعات ضروری آنچه وقوع داشته از جمله وقایع عظمی که نهضت موکب همایون لازم گرداند عصیان
و طغیان حکام دار السلام بغداد و دزفول و عربستان است شرح واقعه آنکه در آغاز جلوس همایون آنحضرت ابراهیم
سلطان موصلو نبیره صوفی خلیل ترکمان حاکم دار الخلافه بغداد و ذوالفقار ولد نخود سلطان سر عم او حاکم کلهر بود
نقش مخالفت و سرکشی بر لوح ضمیر نگاشته هوس ایالت دارائی بغداد در حینی که ابراهیم سلطان بیلاق
ماهی دشت آمده بود با دویست نفر سوار مکمل ایلغار نموده ناگاه بر وی رسید ملازمان ابراهیم سلطان از
احتمال آمدن ذوالفقار بسبب سلطان غدری تفرس نموده هر چند می گفتند که آمدن او اعلام اخبار بیحاجت

والیغار مقرون بخیر و سلامت سلطان قبول کرده با معدودی از خاصان در دیوانخانه خود و غافل
نشسته بود که ذوالفقار بکنار او رسیده بر سر او تاخت ابراهیم سلطان از مشاهده آن حال سراسیمه شده در فکر
جمعیت و مدافعه نا شده از بیم جان خود را بحرم سرا انداخت ذوالفقار با جمعی پیاده شده بپای خیمه حرم را احاطه
کرده بر سر او فرود آوردند و سلطان را با چند نفر که حاضر بودند بتیغ آبدار پاره پاره کردند شور و آشوب در اردو
افتاده اکثر ملازمان که جمع شدند سلطان را کشته دیدند متابعت ذوالفقار اختیار کردند و سید بیگ کمونه که سید
سلیمان که از امرای عراق عرب بود با چهارصد کس رسید با ضرورت او ترددی ذوالفقار چون بعد از واقعه گور
با غلبه تمام بدارالسلام آمده بر آن بلده مستولی گردید و جمعی کثیر از اقربا و اقوام خود را بتیغ قهر و ستم بقتل آورده
بر کل عراق عرب رقم اختصاص کشیده رقم تسلط افراشت چون این خبر بعرض شهریار دادگستر رسید در آن
حین بلشکر منصور رایات نصرت آیات جاه و جلال ظفر قرین و اقبال بجانب عراق عرب در حرکت آمده در
اندک روزی ساحت دارالسلام مضرب سرادقات جاه و جلال خسرو فلک احتشام گردید و در آن هنگام آفتاب
در برج سرطان و هوا از غایت گرمی آتش سوزان بود ● بود از آنگونه هوا گرم که در آب روان ● سینه بر
ریگ نهادی ز حرارت سرطان ● ذوالفقار بدکردار باستظهار اعتماد و گروهی از اشرار دروازه‌های شهر را
بسته بلوازم قلعه‌داری و جنگ و جدال پرداخت مبارزان موکب اقبال بر حصار بغداد احاطه کرده هر روزه
با مخالفان تیره روز محاربه و مجادله نموده شعله‌های آتش پیکار التهاب داشت برادران ذوالفقار علی بیگ و احمد
بیگ بملاحظه عواقب امور و دفع آن کار فرصت را وجه همت ساخته در هنگام فرصت بر سر آن بداختر رفته سرش را
بتیغ آبدار از پیکر بدن جدا کرده بپایه سریر اعلی آوردند و قلعه بغداد بفیروزی اقبال همایون شاهی بمدد تایید
الهی مسخر و مفتوح گردید ملازمان صفه ذوالفقار از بیم غضب شاهانه خود را بر دجله زدند که شاید بساحل نجات
رسند اما اکثر غرقه موج فنا شدند و آنحضرت رایات عظمت بکمال جلال بدارالخلافه درآمده انوار معدلت شاهانه بر
آن ولایت تافت و حکم قضا نفاذ و جریان یافت که هیچ آفریده را در شهر بجهت باز خواست اعمال ایام ذوالفقار زحمت
ندهند خلایق بدعای دوام دولت ابد پیوند زبان گشادند سرداران قبایل عرب ایلچیان بعذرخواهی با پیشکشهای

لایق فرستاده عتبه فیض بغداد را بوسانیدند شاه جهت امکان بجهت آنکه شدت حرارت هوا و آسیب آب که
عارض ذات همایون شد توقف در آنجا ننموده ایالت و دارایی دارالسلام را بمحمد خان شرف الدین
اغلی تکلو که از اوف سلطان بود تفویض فرموده عنان عزیمت از عراق عرب بصوب عراق عجم انعطاف داده
ببلاد سلطنت رسیدند اما باعث یورش خوزستان و عربستان آنکه علاء الدوله رعیاشی که والی
دزفول بود سر از ربقه اطاعت و فرمانبرداری پیچیده بعرصه خلاف می پوید بنابر آن یورش خوزستان پیش نهاد
همت لازم گشته در شهور سنه ثمان و اربعین و تسعمایه که سی و دو سال از جلوس همایون گذشته بود اعلام
جهانگشا بدان صوب در حرکت آمد چون خرم آباد لرستان محل نزول عساکر نصرت نشان گشت امیر جهانگیر
عباسی حاکم لر کوچک بسعادت سریر سلطنت مصیر دریافته مورد الطاف و نوازش گردید اما بالاخره بی
اعتدالی چند از و ظهور یافته در سنه تسع و اربعین بدست عبدالله خان استاجلو که حاکم همدان بود بقتل رسید
آوازه وصول کوکبه اقبال شرزلزل در میان ششتر و دزفول انداخته و اندیشه علاء الدوله مذکور
از خوف و دهشت مملکت گذاشته بسرعت برق و باد بطرف گریخت چون عرصه ولایت دزفول محل نصب
خیام سعادت فرجام گشت سید شجاع الدین بدران مشعشعی حاکم حویزه روی عقیدت و اخلاص بعتبه جلیله
آورده مشمول نوازش و الطاف گردیده بدستور سابق آن ولایت بدو مرحمت شد ابراهیم خان ذوالقدر حاکم
شیراز را با جمعی امرا و عساکر بتاخت و غارت ششتر و آن قلعه بتاب فرستادند و مهمات آن طرف حسب المراد انجام
و انتظام یافته عنان فیروزی بصوب عراق معطوف ساختند القصه آنحضرت در ایام جلوس همایون
تا سی سال بسعادت و اقبال بتمشیت امور ملکداری پرداخته بعد از آن چون خطه دلگشای تبریز بسبب دشمن دلمره
دارالسلطنه تبریز نزدیک بود بحدهای بخت همایون مقر سلطنت ابد مقرون دارالسلطنه قزوین را اختیار
فرموده در آنجا طرح دولتخانه و باغ عالی انداخته اقامت فرمودند و بعد از سه چهار سال اتمام عمارت تا بیست سال از
دولتخانه قزوین بهیچ طرف حرکت نفرمودند روز بروز لوای دولتش بلندی میگرفت و سلاطین آفاق بدرگاه کیوان
اشتباهش توسل جسته متقابل گردیده بودند ● شاها در تو قبله شاهان عالمست ● گردون ز آستان تو کمتر کسی است

ذکر آمدن سلاطین جهان بتخصیص حضرت پادشاه مغفرت آشیان محمد همایون پادشاه گورکان به درگاه سعادت نشان شهریار ایران

چون انتساب دودمان قدسی نشان صفویه که جامع سلطنت صوری و معنوی اند
بخاندان ولایت و کرامات اظهر من الشمس است لهذا سلاطین جهان و فرمان روایان والا مکان دست اعتصام
بحبل المتین ولای خاندان صفویت شان همواره داشته از اقصای ممالک هند و فرنگ طریق ارادت و
اخلاص را بارسال رسل و رسائل و هدایا همواره مجدد و قوانین اخلاص استحکام گشته اند و از جاده همایان
مراحل فراز و نشیب روزگار هر کدام از صدق نیت و صفای طویت بدین دودمان مکرمت نشان توسل جسته
بیمن توجهات ظاهری و معاونت باطنی آن فرمانروایان عالم صورت و معنی بنیل مرادات فایز گشته بمطالب بلند
و مطالب ارجمند رسیده اند و هر یک که اغراض فاسده و نیتی نامنظور داشته از اخلاص اعتقاد بهره نداشته اند
نخل امید شان از ثمره مراد مهجور مانده بر حسب نیت فاسد کام مرادی نیافته اند مصداق این مقال احوال خیر مآل پادشاه
مرحوم مغفور محمد همایون پادشاه ابن بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا ابن سلطان ابو سعید گورکان و حال قیصرون
بوده پادشاه زاده بد اعتقاد سلطان بایزید بن سلطان سلیمان بن سلطان سلیم فرمانفرمای ممالک
روم است که بهره ور از حوادث روزگار پناه بعتبه علیه شاه جمشید مکان آورده پادشاه مرحوم فردوس بارگاه سعید
درست جسن اخلاص داشته بمثبات مطلب فایز گردید و سلطان بایزید که پاک اعتقاد نبود و بهره از اخلاص
نداشت و از غدر و نفاق بظهور پیوست از این باب سعادت آستان نامیاب گشته مآل حالش بوبال کشید
شرح وقایع این سرگذشت آنکه پادشاه مرحوم مغفور که فرمانفرمای ممالک وسیعه المسالک هندوستان و قندهار
و کابل و بدخشان الی اقصی بنگاله در تحت تصرف و دایره فرمانش بود از تقدیرات آسمانی و حوادث روزگار
و طوارق لیل و نهار و بی اتفاقی برادران نفاق سرشت مغلوب از شیرخان افغان که پدرش نوکری ملازمانش
نداشت در کنار آب گنگ بنوعی که جناب فضائل انتساب شیخ ابو الفضل مولف تاریخ اکبری مشروحا در آن
کتاب بلاغت انتساب در رشته تحریر کشیده جنگ کرده شکست عظیم خورده از روی اضطرار رکاب ابد اعتصام
چنانچه محمد زمان میرزا نبیره سلطان حسین میرزا بایقرا که ملازم رکاب عالی بود با جمعی از امرا و عساکر جغتائی غرق

موجه

موجه فنا شده و آنحضرت نیز در میان آب از اسب جدا شده بودند شخصی سقایی جان فشانی کرده خود را با آب
آنحضرت را بیرون آورد و مجملا شکسته و پریشان حال از آن معرکه بیرون آمده بدار الملک آگره آمد فی الجمله
شکستگی و اختلال احوال کوشیده و دیگر باره مستعد قتال و جدال شد میرزا کامران برادرش تمارض کرده
بجانب لاهور رفت و بسیاری از مردم را بحقیقتی سپرده متفرق شدند با اینحال همایون پادشاه بار دیگر
با شیرخان در کنار آب مذکور صف نبرد آراسته فیما بین جنگ عظیم روی داده و از کمی لشکر و افزونی دشمن
شکست بر لشکر جغتائی افتاده همایون پادشاه نیز از پیش شکسته و بجانب آگره آمده چون ملک برهم خورده
شاه از همه طرف هجوم آمده بود توقف در آگره محال دانسته بالضروره از آگره بیرون آمده از آنجا راه لاهور پیش
گرفته و در لاهور ترجیحات مختلفه در رفتن میرزا کامران بجانب کابل محال اقامت نماند بی سر و سامان بولایت سند
آمد و اولاد میرزا ذوالنون ارغون که شغلت ملک گشته بودند ابواب موالفت مسدود ساخته و مخالفت
گشودند یادگار ناصر میرزا اعزاز داد آنحضرت که رفیق موکب عالی بود با ارغونیان آمیزش نمود و از آنحضرت جدا شد
بالضروره بعزیمت قندهار نمود و چون بولایت شال و مستنگ رسید عسکری میرزا برادر کمتر که حاکم قندهار بود
از مسیر رساله پادشاه خبر یافته به پشتی میرزا کامران که با برادر بزرگوار کدورت داشت سر و برادر بود بغایت
سیوره در مقام کید و غدر در آمده خواست که آنحضرت را بدست آورد و دولتخواهی رساند و بر بنا داده ماه آن
با گروه انبوه از قندهار بیرون آمده متوجه اردوی همایون گردید یکی از اخلاص منشان سعادت کیش از قرب
آن جاهل بد اندیش اطلاع یافته خود را باردو رسانیده و جناب پادشاهی را از کید آن غدار خبردار گردانید آنحضرت
از اطوار روزگار حیران کارخانه تقدیر گشته چاره کار منحصر در آمدن بایران و توسل جستن بدین خانواده
شان دانسته اراده روی نهاد عالی باعمال اقبال در جایگاه داشته شاهزاده کامگار سعادت پرور جلال الدین محمد
اکبر را که در آن ایام در ولایت سند از کتم عدم قدم بعرصه وجود نهاده طفل شیرخوار بود و کار عالمیان
سپرده با آنکه در آنکه خدمتکاران در اردو وکیل داشتند زیرا که همراه بردن مهد آن سعادت مهد متعذر بود
الله الله و محترمه اش را تنها بی یارنده حرم عزت مصحوب خود کرده راند و قدم در بیابان توکل نهاده متوجه شدند

نفری از امرا و خواص ملازمان جان نثار با جمعی از خدمتگاران اخلاص شعار که با آن جناب طریق وفاداری
پیموده سعادت رافقت موکب عالی مشرف بودند و معظم ایشان بیرام خان بهارلوی نبیره علی شکر بیگ که
بود که پدر و جدش در قشون ترکمان از ملک ایران برآمده بود و خود بعقد پرزدانی در رکاب عالی از بی طرف
کامل قیام داشته و بجلب خدمات دران دودمان مراتب عالیتری نموده درین هنگام مرتب امور دولت همایونی
بود طی بیابان شوق کرده از راه چول بولایت سیستان آمدند و از انجا ذریعه اخلاص صحیفه شوق بخط خود توام
قلم شکبار گردانیده بخدمت اشرف اعلی فرستاد که صورت آن برین نهج است که مرقوم میگردد سواد مکتوب
صداقت اسلوب همایونی که بخدمت حضرت شاه جنت بارگاه قلمی نموده اند بعد از ادای وظیفه دعا و اخلاص که شیوه
مرضیه خاص اصحاب اختصاص است با وجود وقت بندگی و کثرت شرمندگی خود را از وصال ارنظر مهر سپهر حشمت
و جلال حضرت ظل الهی شاهی که مظهر آگاهی مظهر کمالی و صاف کمالست نموده می آید اگرچه جبرا خود را از جهت خدام
باحتشام استلام نداده بود اما سر از ربقه محبت اخلاص بر تقبقه چون رصاص همیشه متعلق ساخته بسوی
حضور موفور السرور آنحضرت که وصول حصول انواع سعادات و کرامات میگشت و هر لحظه از توجه توجیه
وجه شریف شعله طبع میگشت تا آنکه از مهر و مهر دون و گردش چرخ بوقلمون و از کون از قضای سوء آمده
به تنگنای الم سند رسید ٥ که گذشت از سر آنچه گذشت ٥ چه بر پا و چه گهر رو چه دشت ٥ اکنون
که مجاهر بال اقبال از مهر بشاید و حمال بر عظمت و جلال در طیران است امیدوار حضرت بعون آنست که بعد از درک
و وصلت اوقات که موجب حصول مسلی از مرادات است مقالات حالات ساختا آنچه قابل عرض باشد معروض داشت انشاء الله
تعالی بالجمله آنحضرت چون بسیستان قریب شدند احمد سلطان شاملو حاکم آنجا برادر خود را با بار خانهای لایق باستقبال
فرستاده خود نیز با اشراف و اعیان سیستان استقبال کرده سعادت ملازمت دریافت حقیقت تشریف قدوم
پادشاهی را با میرالامرای خراسان محمد خان شرف الدین اغلی اعلام نموده و او قاصدی بسک سیر بعجلان شمال
وصبا پایه سریر اعلی فرستاده وصول موکب عالی را عرض کرد متعاقب به صداقت آیین آنحضرت نظر کیمیا اثر شمه
آن مظهر شوکت بصدد آثار مرحمی از مرده تشریف قدوم مسرت لزوم پادشاهی انواع بشاشت و خرسندی

لی اندازه

بی اندازه بظهور آورده جواب رقعه از فرط انبساط و اشتیاق بر خواهش ملاقات بخط اشرف قلمی نموده درین
مندرج گردید ٥ همای اوج سعادت بدام ما افتد ۰ اگر ترا گذری بر مقام ما افتد ۰ اشتیاق مهر انبیا که
از آنحضرت نسبت بآن پادشاه والاجاه بتوقیع ایشان از مضمون فرمانی که در باب عنبست آن خلاصه دودمان
تیموری توقیر و احترام ملازمان موکب عالی باسم محمد خان شرف الدین اغلی شرف صدور یافته و شیخ ابوالفضل ولد
شیخ مبارک که مولف تاریخ اکبری من البدا الی المقطع در طی وقایع زمان دولت همایونی نقل نموده معلوم میگردد ::
و مجملا در شهور سنه احدی و خمسین و تسعمایه آن پادشاه عالیجاه از سختان سیرکنان بسبکی طی مسافت نموده
بدارالسلطنه هرات رسیدند و کامی بمحبت انبساط خاطر که از گردش روزگار ملالی داشت شاد و شکار
فرمود از کاشانه دل بود و محمد خان شرف الدین اغلی بنوعی که در فرمان واجب الاذعان اشاره شده بود با قشون
آراسته و زینتهای گوناگون پیراسته بلوازم استقبال و خدمت آن مرکز دایره جاه و جلال اشتغال نموده در
حوالی سعادت ملازمت یافت و روز دیگر بباغ شهر تشریف می آورد و شاهزاده عالمیان سلطان محمد میرزا
تا منزلی که مامور بود باستقبال آمد و چون بآنحضرت رسید پیاده شده رسم تحیت بجای آورد و آنحضرت پیاده شده
شاهزاده را در آغوش مهربانی گرفتند و در تقدیم و تاخیر با شاهزاده تواضعات آدمیانه که راه و رسم بزرگی
و بزرگمنشی است بظهور آوردند اما شاهزاده بطریقه فرزندی سلوک داشته آداب اخضع و مردمی از و بظهور آمده
و آنحضرت چندگاه در تفرجات آن خطه دلکشا و باغات و بساتین فرح افزا بتخصیص باغ مراد و باغ زاغان که باغ
جهان آرا عیش پرور بوده سیر بخش خاطر اقدس بودند و محمد خان مضمون فرمان همایون را دستور العمل وی
ساخته مع شی زاید بخدمات لایقه اقدام نموده و پیشکشهای لایقه بنظر انور رسانیدند و چون روزی چند در هرات
اقامت نموده از رنج راه و محنت آن دیار که دیگاه آسایش فرمودند عازم تصوب عراق و اورنگ صحبت شاه آفاق
معطوف داشته بهر شهر و ولایت که رسیدند حکام و اشراف و اعیان به دستور مراسم خدمتکاری بظهور آوردند و
پیشکش میکشیدند و در دارالسلطنه قزوین بمنازل خواجه عبدالغنی جلادی کلانتر آن ملک محل اقامت آنحضرت گشته
چندگاه دران منازل بفراغت استراحت فرموده و از انجا بیرام خان را بخدمت اشرف فرستاده الطاف خویش

ملاقات نموده‌اند و این قطعه را در سلک نظم کشیده ارسال داشته‌اند ﴿شعر﴾ خسروا عمریست تا عنقای عالی‌همتم

قله قاف قناعت را نشیمن کرده است • روزگار سفله گندم‌نمای جوفروش
طوطی طبع مرا قانع به ارزن کرده است • التماس از شاه آن دارم که با من آن کند
آنچه با سلمان علی در دشت ارژن کرده است • و شمه‌ای شرحست و مجملی شرح آن مکرر بوده
اینم از کین و عداوت دی به من کرده است •

و این معنی اشاره به حکایتیست که در اعجاز و کرامات حضرت شاه ولایت‌پناه
و استخلاص سلمان از آسیب چنگال شیر مشهورست و مناسبت آن درین مقام بر عقلا ظاهر حضرت شاه
جمشیدمکان بعد از وصول بیرام خان به یلاق سورلق تشریف آورده و مضمون صورت ملاقات را آنجا دو
و چون یک فرسخی اردوی گردون‌شکوه رسید برادران گرامی حضرت شاه والاجاه بهرام میرزا و سام میرزا
با قاضی جهان وزیر و صدور و کوک قورچی‌باشی و بدر خان استاجلو و شاه‌قلی خلیفه ذوالقدر مهردار
و سایر امرا و ارکان دولت به استقبال آمدند و متعاقب یکدیگر فوج فوج یوزباشیان عظام و قورچیان کرام
اصناف خدم و طبقات حشم با آراستگی و پیراستگی تمام رسیده لوازم کورنش و آداب تحیت بجای آوردند و چون
به بارگاه سپهراشتباه رسیدند از مرکب پیاده شده و پیاده فورا درآمد شاه جمشیدمکان از خرگاه خاص بیرون فرموده
ساحت بساط سعادت‌مناص بارگاه خلافت را به قدم تعظیم پیموده تا میان زرگان و رسم کیان با آن پادشاه عالیشان
ملاقات فرموده رسم معانقه مهربانانه بجای آورده قران سعدین و اجتماع نیرین دست داد و دست آنحضرت را گرفته
به خرگاه درآوردند و با یکدیگر چون دو دوست یکدل صحبت داشتند و تناول یغاق الغان نمودند و از جانبین پیشکشهای لایق
کشیدند و از تحف و هدایای آنحضرت چند قطعه لعل و جواهر و یک قطعه الماس که اشیاء نفیس و چنین
مورخ است و مؤلف که از حضار حاشیه بساط بزم بوده قاضی احمد غفاری صاحب تاریخ جهان‌آرا وزن آن الماس را
چهار مثقال و چهار دانگ نوشته است القصه حضرت شاه جمشیدمکان در آن چند روز به نفس نفیس خود طرح
جشنهای ملوکانه و بزمهای خسروانی آراسته و در آن محافل بهجت‌افزا دم بدم کلیات مسقطی و نغمات
مهربانانه انبساط‌بخش خاطر حزین بودند و در سورلق طرح شکار جرگه فرموده از چند روزه راه جانوران شکاری
راندند و چون جرگه دست بهم داد باتفاق ایشان جرگه درآمدند همایون پادشاه حسب التکلیف حضرت شاه

باتفاق بهرام میرزا و سام میرزا شروع در تیراندازی کرده و هر یک صاحب هنری را در شکار افکنی و چستی و چالاکی ظهور
آوردند بعد از آن حضرت شاه جمشیدمکان بهرای پیر جیک آورده در برابر آن پادشاه عالیجاه جوانان
حقایق مقربان آنحضرت که در شکار و تیراندازی دم از یکتایی میزدند پیش از آهوان تیزتک که از غایت تندی
شاهباز شتاب به گرد ایشان رسیدندی به ضرب تیر یک‌دله و از پای درآوردند و مجملا تیراندازی چند کردند که فریاد از
نهاد آن طبقه برخاسته چون تیر فلک و قوس سپهر تحسین و آفرین با ملک همزبان و قرین گشته و چون از تیراندازی
فارغ گشت و بسیاری از گوزنان فربه‌بدن و جانوران شکار را به تیغ آبدار و شمشیر آتشبار از پای درآورده
بعد از فراغ از سیر و شکار و تیراندازی در روز دیگر جشن عالی طوی بزرگ طرح انداخته و آنچه مجلس تحف و
هدایا و تکلفات به جهت آنحضرت تعیین فرموده بود و مانند نقود و جواهر تاج و کمر مرصع و اقمشه زربفت عراقی و رومی
و فرنگی و چینی و ختایی و اسلحه و یراق جنگ از کفه و زره و شمشیر حلقه داودی و نقشهای جوهردار و اسپهای
تازی راهوار و استران برهمی سواری قطار و شتران کوه‌پیکر و خیمه و خرگاه و ستقه و حرم و دیوانخانه
و شامیانهای اطلس و مخمل و داراییها ساده و منقش و خیام مهوتاب و کارخانجات و اسباب سرکار خانه و بیوتات
و یراق نقاره‌خانه چنانچه شایسته مهمانی چنان و درخور میزبانی چنین باشد تکلف فرموده بودند به مقربان
آنحضرت تشریف خلاع فاخره و انعامات وافره فراخور حال مرحمت فرموده و از زمره امراء بیرام خان را علم
و نقاره‌خانه شفقت فرموده و منصب ارجمند خان‌خانانی آن سلسله اختصاص یافت و از شاهزادگان بزرگ
دوازده هزار کس از طوایف قزلباش سرکردگی بود اغزلان قاجار که از امراء معتبر و لله و اتالیق میرزا بود
قلی سلطان افشار حاکم کرمان و احمد سلطان شاملو حاکم سیستان حسین‌قلی سلطان برادر او یعقوب میرزا
خان سلطان و اده سلطان ولد و سلطان روملو علی سلطان تکلو محمدی میرزا موصلو و کار محمد
موصلو صائن ولی خلیفه روملو سحاب سلطان افشار حاکم هرات محمد سلطان ابوالقاسم اینگلی استاجلو و سایر امراء
عساکر سعیدتقرار قورچیان خاصه شاهی ملازمان درگاه و بزرگان شاه ... ورد استاجلو
آنحضرت تعیین فرموده مقرر داشتند که از انجا فتح تا در ملازمت آنحضرت باشند حکم و فرمان او را تابع

مرشد و ولی نعمت خود دانسته از فرمان همایونش تخلف نورزند و بهر خدمتی که مامور گردند بجان وجنان
بران اقدام نمودند تا از آنحضرت رخصت گرفته عود نمایند چه در سلطان از جمله سلاطین شاهزاده های جوجی نژاد
فرقه تاتار که در جنگ جام همراه کوچم خان و عبید خان بود و بعد از فتح باد و سر بخدمت اشرف آمده بود و بجهت
که در میان قزلباش بزرگی کرده قدم بر قدم بهرام میرزا و سام میرزا داشته باشد در روز شکار سوری بهانه
در رسم و قاعده چاکری بهادری کرده اراده نمود که بخلاف حکم همراه شاهزاده ها بحرکت در آمده ملازم حضرت بیگ
استاجلو قیچی بر سر راه او زده بود او از بعضی رنجیده و آزرده بود در موقت اراده مرافقت همایون پادشاه
کرد حضرت شاه مضایقه نفرمود و او با دو پسرش که یکی جلیقی و دیگری بهادر نام داشت بخدمت آنحضرت
روانه شد در هندوستان بامداد بیرام خان مراتب بلند و مناصب ارجمند یافتند اما بعد از فوت همایون
پادشاه پسرانش کفران نعمت آن سلسله ورزیده در هندوستان بلا فراوانی بسیار از ایشان صدور یافت
تفصیل آن مناسب این مقام نیست چون آنحضرت بسلامت رخت عزیمت بر بستند بشهر تبریز و طواف مرقد منور
حضرت سلطان الاولیا المحققین شیخ صفی الملة والدین مشرف شوند از خدمت اشرف مرخص گشته بدار السلطنه
تبریز تشریف بردند اهالی تبریز حسب الفرمان شاه جهان شهر را آیین بسته قیصریه و بازارها را چون نو عروسان مجلیه
نشاط آرا ساختند و زیب و زینتی تمام در استقبال آن پادشاه سپهر احتشام کرده خدمات مرغوب بتقدیم رسانیدند
و در میدان صاحب آباد در نظر آن خسرو والا اثر چوگان بازی و اقسام بازیها و شیرین کاریها که رسم
معهود تبریزیان است کرده نشاط افزای خاطر شریف می شدند و از آنجا قصد زیارت مشایخ عظام صفویه قدس الله
اسرارهم نموده بدار الارشاد اردبیل رفتند و بدان سعادت عظمی فایز گشته از ارواح مشایخ بزرگوار استمداد
همت کردند سادات عظام شیخاوند که در آن بلده شریفه مقیم اند بخدمات لا تعد و لا تحصی بمیمنت القاب اقدام نموده جشن جلیله
شایسته کردند و از آنجا باز باردوی معلی که در حین مشایخ نزول داشت تشریف آوردند و در تبریز مراسم وداع
بجای آوردند سبیل توی امل فسیح روی توجه بمقصد نهادند تا در قلمرو همایون شاهی مرحله پیما بود محمل جلیل
میهمان قاعده و اسلوب خدمات شایسته بتقدیم می رسید آنحضرت بسر کنار طی مسافت نموده در خراسان شاهزاده

کامکار

کامکار را با امرا و عساکر گردون مآب پیوسته شد و بمقتضای مذهب حق الوهیت وصفای عقیدت از موافقت و دوستی
این دودمان و مرافقت جنود سعادت نشان منوعی که سر رشته هر چنین طوطی بیان شکرین زبان هندوستان
شرح آن وقایع را مفصلا در رشته بلاغت انتظام داده اند و را ممکن فرصتی بیراد آن اتفاق بیرام خان
کرد اراده بغی و طغیان جو بهر دماغ ایشان را فاسد داشت تسلط یافته بسرکشان ممالک کابل و غزنین و بدخشان
در ربقه اطاعت در آورده و لوای ملک ستانی بجانب هندوستان افراخته کامیاب صوری و معنوی گردید از اتفاقات
دران سال قران علویین واقع شد از آثار آن آمدن پادشاه بود که قران سعدین وقوع یافت ه انهزام هند
همایون بدر حضرت شاه • طالع سعد مین بخت همایون بنگر • چون زیاده ازین از احوال آن شهریار
سعادت قرین مناسب سیاق تاریخ وقایع ایران نیست زبان قلم از بیان جزئیات حالات آن ستوده صفات
کوتاهی گزید

شرح آمدن سلطان بایزید بن سلطان سلیمان فرمانفرمای روم بدرگاه قهرمان زمان و فرمانروای ایران

کیفیت واقعه آنکه سلطان بایزید بفرمان والد بزرگوار سنجق کوتاهیه بود و در سنه ست و ستین و
تسعمائه سلطان سلیمان دست اقتدار او از حکومت آن ولایت کوتاه کرده سلطان سلیم برادر بزرگ او
که در قونیه بود داده او را امید ولیعهدی داشت ه بجهت این رشک و حسد در کانون درون سلطان
بایزید که در آرزوی سلطنت آشفته دماغ بود اشتعال پذیرفته غرض برادری بتحریک خاشاک خصومت اثبات
وبخیال باطل اراده های جاهل زر بسیار باطلان جاهل داده لشکر و حشم بیشمار بر سر خود جمع کرده و از فرمان
والد عالیشان راه عقوق و عصیان مبدل ساخته از اماسیه بجنود عظیم بدفع سلطان سلیم در حرکت آمد
و او حقیقت طغیان برادر را بخدمت پدر بزرگوار عرض کرد سلطان سلیمان لشکرین جبار به ترکان به سلطان بایزید
در مقام غضب در آمده پاشایان معتمد با جنود بیکران مدد برادر فرستاد که او را بدست آورده بحبوحه فتنه ایشان
او را که موجب شورش و آشوب مملکت و اختلال امور دولت است از عرصه ولایت مندفع نمایند و دم گرداند سلطان
سلیم حسب الفرمان پدر با آن لشکر پیوسته بکر مود بمحاربه برادر شتافت و در روز من الجانبین محاربه
در غایت صعوبت وقوع یافت روز اول از صبح تا شام آسیای حرب در گردش بود چنانچه از طرفین جماعت

هشت هزار پیاده و سوار آن کشت روز دوم سلطان بایزید بانهدام آن لشکر گماشته با گرد ولی زده دیدبان
جان نثار قدم بمعرکه کارزار نهاده میمنه و میسره سپاه سلطان سلیم را بنوعی مغلوب و پراکنده ساخت
که گریختگان آن معرکه تا استنبول قدم باز پس نگذاشتند معهذا در آن روز سلطان بایزید کارزاری کرد که تا اکنون که
پنجاه سال از آن قضیه گذشته در روم صفت آن جنگ شجاعت و دلاوری او در انجمنها زبان زد معرکه آرایان
صف دلاوری است در آن اثنا سلطان سلیم با فوجی که در عقب او مانده بود خود را بسلطان بایزید رسانیده
بیک صدمه او را منقلب ساخت و چون بر باطل بود اثری بر شمار زخمهای او مرتب گشته بنا از شامت عقوق و
عصیان مغلوب و منهزم گشته سرگشته و حیران با پسران گریخته و در آنجا اندکی از خواب غرور بیدار گشته از کرده
نادم و پشیمان شده سه چهار نفر از ملازمان معتبر خود را که مدار امور او و جمیع ایشان بودند بقتل آورده بجزئی
ایشان را باستنبول نزد پدر عالیشان فرستاده استدعای عفو تقصیر و جرایم خود نمود اما آتش غضب سلطان
سلیمان از اعمال پسر بلخشر بنوعی افروختگی داشت که بخون آن دو سه خون گرفته اطفا نپذیرفته و لشکری
عظیم بسرکردگی اسکندر پاشا بر سر او فرستاده سلطان بایزید در مرتبه ثانی تاب مقاومت و قدرت مقابله آن گروه
انبوه در خود ندیده اموال و اثقال گذاشته با چهار پسر خود و ده هزار کس از پاشایان و ملازمان یکجهت
که بر سر او مانده بودند راه فرار پیش گرفت چنانچه خواندگار چند مرحله تعاقب نموده در هر مرحله جنگی عظیم روی داد و بیشتر
قدم زد فرار و داقشان سیف الدین و جمعی کثیر از ملازمان جان نثار سلطان بایزید و پسران او را جنگ کنان
سالم از آن معرکه بیرون آورده بحدود ممالک قزلباش رسانیدند و چون داخل قلمرو همایون شاهی گردیدند کس
بخدمت اشرف فرستاده و از احوال خود اخبار نموده چون فیمابین حضرت شاه جنت بارگاه و سلطان سلیمان
مصالحه واقع شده بود آنحضرت طریق مهمان نوازی مسلوک داشته بقصد تالیف امیر حسن بیگ یوزباشی استاجلو را
که از مقربان بساط عزت و معتبران محفل عالی بود با براق و اسباب پادشاهانه باستقبال فرستاده و مقرر داشتند
که با امرای سرحد و اشراف و اعیان هر ولایت بملازمت شتافته محمل بتعلیمات لایق و تکلیفات مرغوب نموده
لوازم مهمانی و خدمتکاری بتقدیم رسانند و میرزا عطاء الله اصفهانی که وزیر مطلق العنان آذربایجان بود شرایط

تا درگاه معلی همراه بوده ضروریاتی که از سرکار دیوان سامان نماید و ایشان حسب الفرموده عمل نموده هر
لوازم خدمت فروگذاشت نمی شد اکابر و اعیان دارالسلطنه تبریز شهر را آیین بسته مقدم و بازارها را آراسته
استقبال کردند که در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته و چون از دارالسلطنه تبریز بیرون آمده متوجه درگاه معلی گردید
شاه رکن السلطنة القاهره معصوم بیک صفوی را با براق و اسباب و تجملات پادشاهانه فرستادند حضرت
شاه جنت مکان در میدان سعادت آباد دارالسلطنه قزوین جشن عالی طرح فرموده و ایشیک آقاسیان و خدمتکاران
بارگاه معلی بساط پادشاهانه آراسته و فرشهای الوان گسترده و خیام زرنگار و شامیانهای مخمل افراخته
مجلسی ترتیب دادند که دیده روزگار چنان محفلی ندیده و گوش زمانه صفت آن نشنیده و در روزی که داخل شهر
میشدند امرای عظام و طبقات لشکر و اصناف خلایق از خدم و حشم و سوقیه و مردم شهری بپذیرایی و تماشا
فوج فوج باستقبال رفته تمام صحرا و دشت و کوه را فرو گرفته بودند سلطان بایزید هم چنگ مصیبت خلاص سردار
بود از جمعی کثیر مسموع شد که در استقبال تبریز و قزوین انواع صنعت گری با صناع و پیشه وران کارهای بازیگران
و انواع تزیین و زینتهای گوناگون و تکلفات از حد بیرون که وقوع یافته بود او هیچ طرفی نگاه نکرده چشم از میان
گوش مرکب خود بر نمیداشت القصه سلطان بایزید با ده هزار پیاده و سوار که همراه داشت همگی مسلح و مکمل
با اسلحه و یراق روانه تا میدان سعادت آباد قزوین آمده چون بحوالی بساط بارگاه سپهر اشتباه رسیده از
اسب پیاده شد شاه جنت مکان چند قدم پیش آمده برسم مصافحه بجای آورده و توجهات و اشفاق ملوکانه بسیاری
محبت آمیز بظهور آورده و انواع مهربانی فرموده و او شیوه تجبر و تکبر را از دست داده و اصلا تکلم نمیکرد از هیبتها
حکیمانه که بهر وقتی اقتضا میکند بهره نداشت الحاصل بعد از ملاقات و تکلفات رسمی در ابنا زال گلگشت فرود آورده
احتیاج سرکار او همه روزه مرتب گشت بعد از چند روز که از رنج راه فی الجمله آسوده شد در همان میدان سعادت
طرح مهمانی فرموده و بساط عشرت آراسته و عرصه میدان را چون صحن گلستان از فرشهای سیمین و زرین رشک
گلستان ارم و محسود خلد برین گردانیدند و چنان محفل بهشت آیینی ترتیب یافت که نظارگیان افلاک هزار دیده
بر آن نگران بودند سلطان بایزید را با پسران و امرا و مقربان و خواص ملازمان آن محفل بهشت طلب داشته

جهت انبساط خاطر او انواع شگفتگی و بی‌تکلفی بتحریر ظهور آورده ساعت بساعت بر عقده و الحوی کرم اشتمال افزوده
خوان سالاران اشربه و مربیات و میوه و اطعمه الوان چندانکه بدهان محفل اشاد ملحوظ میگردید کشیده
و در مجلس اول مبلغ موازی دو هزار تومان شاهی عراقی از زر نقد و مرصع آلات و اقمشه و اجناس و یراق باد
تکلف فرمودند و ملازمانش را المحل بالمحل برای طعام و حکام هر محل مهمان فرمودند که مایحتاج ایشانرا سامان
داده لوازم مهمانی بجای آورند تا در خدمت اشرف معزز و گرامی بوده سوای علوفه یومی و آنچه مدتها باستقبال
فرستاده شده و در مجلس داده شد پانزده هزار تومان دیگر در مدت معاشرت و مصاحبت بتقریبات از نقود
و جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره و تحفهای مرغوبه و کتب نفیسه و قالیهای کرمانی و جوشقانی زربفت و
گلیمهای الوان و قماشهای هر دیار تکلف فرمودند و مجملا آنحضرت در مراعات جانب سلطان زاده زیاده
از آنچه در خور بود توجهات پادشاهانه و تلطفات بزرگانه مبذول فرمودند چون سالک طریق عقل و دهقان
و مالک نفس سرکش بود مآل حالش بخسران و خذلان انجامید زیرا که بحضرت شاه والاجاه تکلیف مینمود که عساکر شاه
لشکر بدیار روم کشیده در عالم آشوب انداز و بعضی از چند جهت پسندیده طبع اشرف نمود اولا آنکه میانه
آنحضرت و خواندکار بعد از مجادله و خونریزی بسیار و خرابی ممالک و ویرانی بلاد چنانچه شمه از آن سمت تحریر یافته
صلح واقع شده و ضوابط عهد و پیمان استحکام پذیرفته بود و فی الحقیقت شکستن آن قاعده جراحات ناسور مسلمانان
رو بالتیام آورده نقض عافیت و آرامش مینمود و مضمون کریمه الذین یوفون بعهد الله و لا ینقضون
المیثاق خلاف عهد و نقض میثاق جایز نمیشمردند و منحوس است که برهم زدن ... عافیت و آرمیدگی مسلمانان کرده
خود را در معرض خطاب بلا ارتیاب و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها آورند و ثانیا آنکه عقوق و عصیان
والدین موجب کفران و سرمایه خذلان دنیا و آخرت است و او عاق و عاصی والد شده بود و از آنحضرت که از دودمان
ولایت و کرامت منسوب و بزیور ارشاد و کمال آراسته و بحلیه عقل و دانش پیراسته بود و لایق نمینمود که معاونت اهل
عناد نماید چون مدتی در دودمان پناه آورده بود و همت والا بران مصروف داشته که مسانید پدر و پسر را وقع ... و ترفیع
فرموده شعله غضب سلطانی را بزلال موعظه در جای دوستانه فرو نشاند لهذا کسان معتمد بجهت خواندکار فرستاده

التماس عفو زلات و تقصیرات او کرده سلطان سلیمان بنوعی از وی آزرده شده بود که بهیچ وجه بعیادت او راضی نمیشد
و وجود او را موجب تخریب بنیان دولت آل عثمان میدانست سان بیگ را که از معتمدان خواندکار بود و امر مصالحه
بسیار اهتمام و مداخلت داشت بجانب اشرف فرستاده بعد از شرایط استحکام عهد و پیمان و تواضعات دوستانه
در باب سلطان بایزید و تکلفات شاهانه بعضی شرح مدلائل و براهین قاطعه القا نموده صریحا در حاشیه مکتوب بخط
خود قلمی نموده بود که او را گرفته بدین جانب فرستاده یا بنجانب سپارند و اگر مصلحتهای ملکی زنده بدست او ... جمیع
ترغیب نباشد چشم جهان بینش از عجز عمش و شورت از نور بصر عاری و عاطل گردانند و حضرت شاه جنت بارگاه اعنی
از طریق فتوت و مروت دور دانسته بدستان سان بیگ ملفقات کرده دیگر باره کسان چرب زبان مصلحتدان
فرستاده در مبالغهای عظیم فرمودند و التماس نمودند که محلی با اطاع دهند که بانجا رفته سکنی گزیند و اگر ...
سلوک بی ادبانه از و بظهور آید آنچه مکنون خاطر شریف باشد در آنجا بفعل آورند و شوار ... در ... سلطان
بایزید خبث باطن خود را بظهور آورده با محرمان خود مواضعه نمود که نسبت بحضرت شاه غدر نموده و از راه حقوق
دوستی بیدینی مرتکب آسیبی رسانند و بجبال اطلال اگر توانند در قزوین حصاری قایم کرده کس بخواندکار فرستاده
مدد و کومک طلب نمایند و الا بولایت عجم کرده اگر همه بر وفق دلخواه صورت نبندد و بطرف امیرجه یا بیابان ترکمان
خالی رفته از آنجا بکشتی کمند در رود قرا اغول و همچنین هر کس که از جمله محرمان او بود و صورت مواضعه را بخلوت
بعرض اشرف رسانیدند شاه جنت مکان از پاکیزگی طینت اینحکایات را اصلا بر بهره و رای خوش آمد گویان همت
اعتباری نکردند اما سلطان بایزید از ملاقات خود ایشان با حضرت شاه آگاه گشته برده در اکثر فکر محبوس گردانند
شاه جنت مکان بجهت رفع شعله الطغیان تقلب سلطان بایزید روزی در باغ سعادت آباد قزوین طرح صحبت خاص
انداخته خود و بعضی از مخصوصان و مقربان و نوکرهای ... زرتا طباخانه بر سبان نشسته در گوشه آن باغ فرود آمد
که فی الواقع بهر قطره از آن نشانی از ریاض جنان نشسته نظر فقیر زاده و مشاطه طبعان مشغولی نموده با او صحبت داشته
بی‌تکلفانه نشسته بود که بمحجوب طراز بعضی از خاصان سلطان بایزید خود را بشاه رسانیده آهسته گفته بود که
دو کلمه واجب العرض دارم که گفتن آن در برابر حقوق نعم و اصطلاحات شاهانه لازم است میخواهم در خلوت عرض کنم

سلطان بایزید از حقیقت اطلاع یافته شب او را با آن دو کس دیگر سر به راه قبل آورده حضرت شاه عالم‌پناه از این
حرکت شنیع متوحش گردیده از سبب آن سؤال فرموده غبار بر خاطر اشرف انظار کرده عوام الناس قرار دیدن از
ظهور انفعال انحراف مزاج اشرف خبردار گشته به در خانهٔ فقیرزاده هجوم آورده طعن حرام‌نمکی و ناشناسی بسیار کرده
هر چند موافق رضای خاطر اشرف بود اما پای اعتبار روی داده و کم اعتقاد در آن جماعت نماند بجنب تفکر وضع شرایط
بشوره و صلاح و التجا بآن تعهد کرده بودند که در روزی قاعده مقرر را اوراطلب بود و چون مدتی بگذشت آمد
حضرت شاه از مجلس برخاسته امرای اعظام او را گرفته پای اعتبار ساخته جمعی از ملازمان بعهد او را مشغول نمایش
و فرخ بیک و علی بیک چاشنی‌گیر باشی و بستان بیک و برادر خود بعضی دیگر را بقتل آورده و پسران او را با برادر سر برده اکثر مردم او
که در پای سر او بعلی هر محل بود و ند طعمه شمشیر صوفیان صافی‌نهاد گشته رحمی ترا بدا خیرخواهان صواب‌اندیش استخلاص
یافته راه دیار خویش گرفته چون یکی از اعظم شرایط صلح آن بود که هر کس از مردم جانبین فرار نموده به طرف دیگر
ملاقات نموده باز فرستند در سنه تسع و ستین و تسعمایه سلطان سلیمان علی پاشا حاکم مرعش و حسن آقا چاشنی‌گیر
باشی خود را با دو کس از آقایان و جاه و شان معتمد بطلب او فرستاد و شاه جنت‌مکان با وجود دغدغه و
ظهور نفاق اعتماد بانجهت که مردم شده مقرر بود و ند نموده موقوف آمدن ایشان بعهد آن صاحب اختیار خواند
آگاه فرموده نه مرتبه دوم حضرت پادشاه که مردم که خدای صلاح‌اندیش از آنکه داران و دامان عثمانی بود و با جمعی معتقد شان
اعتماد میآمدند و سلطان سلیمان دو کلمه بخط خود بآنحضرت نوشته اظهار تجدید عهد و پیمان بقید قسم الله مشمول نموده
موکد بایمان مغلظه نموده و فرستاده سلطان بایزید و پسران بموجب شرایط صلح مسالمت عظیم و بستانه
نموده بود و چون رد این مسئول موجب نقض عهد و برهم خوردن مکافات مسلمانان و التجای الیا تمیس باعث
رفاهیت خلایق و عباد الله بود آنحضرت مصلحت جمهور خلایق را منظور داشته از شرایط صلح درگذشته آن شیر
پرخاشگر غدار را با چهار پسرش صحیح و سالم بحضرت پادشاه روم فرستاده و بتجدید مضامین حضرت شاه جنت‌مکان و سلطان
روم مبانی مصالحه فی الحقیقه در میان استحکام یافت از اتفاقات حسنه و الملامات غیبی کلام فرخ انجام الصلح خیر موافق
تاریخ آمد شعر مثنی اقبال از این گشته درّ • حافظ انداخت که الصلح خیر • و بخاطر میرسد که از ایشان تاریخ ولایت

اسپی بود و سر ساخته اما الحکم بعضی از مان بخواندگاری تا مرد آخر نقل صحیح بر واقعه احبا و انشا نزار بر بوم بر تیغ
کم از زمره عثمانیان که با سقط تیغ و ستین و تسعمایه است تاریخ این واقعه عبرت گرفت زبان حال را به
مقال تعیین تاریخ کرده شعر شاه بهمن سان آدمی‌کش زعهد شکست بر پخ • کز عقل و عدالت خلق را از میان
بود آسوده کی • اعدای دین را سر بسر از تیغ کین گردی زبر • نی دست تو دارد خبر نی تیغ تو آلوده کی • الحق
شورش و فساد عظیم که بر وجود فتنه‌آلود او مترتب بود و خلایق حیفی از زمین مر در گرداب اضطراب که مبادا فتنها
آرمیده از جا بجنبی در حرکت آمده خلایق در عذاب افتاده از سوابق که مصلحت جمهور منظور بود تسکین یافته الهی
آرمیده و رمیده کرده و **ذکر آمدن سلاطین چنگیزیه بدرگاه سعادت دستگاه** از سلاطین نامدار عالی تبار چنگیزیه که
بدلالت خرد رهنمونی بخت اقبال شان بدرگاه فلک بارگاه شاه جنت‌مکان رضوان جایگاه آمدند اول دین
محمد خان بن اوش خان و علی سلطان برادر اوست که از اولاد شبان بن جوجی بن چنگیز خان اند در
شهور سنه ثلث و اربعین و تسعمایه که شاه جنت‌مکان مرتبه چهارم بهمت دفع فتنه عبید خان لشکر بخراسان
کشیده بود دین محمد و دست بآنحضرت بر میان جان بسته روی را دولت اخلاص بعتبه علیه کیوان مناس آورده
بسعادت کورنش همایون استسعاد یافته جالس بساط عزت و کامیاب الطاف شدند و الکا نسا و ابیورد و
توابع بدین محمد خان اختصاص یافت و همچنین مولف شاه‌نامه او و برادرش در ولایت کور آمده و گلمن واستقلال
یافته روز بروز پایه قدر و منزلتشان ارتفاع یافت و در فتنه علی سلطان بر تمامت ولایات اورگنج مستولی
شده در اوایل حال بر جاده عبودیت مستقیم بوده تنکوخه‌مستها بطور قی آورده و در سنه خمس و اربعین و تسعمایه که
عبید خان بر بلاد خوارزم مستولی شده آن ولایات را به پسرش عبد العزیز سلطان و سلطانان اقوام خود داد و
همزاد او در شهروزیر بوده که دین محمد خان با جمعی اوزبکان و نقدی نگاهداشتن تا ایلغار اورگنج بر سر امرا سلطانان عبید خانی
رفته و تاراج بسیار بهم رسانیده اوزبکان را تاراج پوشانیده آوازه رسیدن کومک قزلباش انداخته بعد از
محاربه که مضامین بوقوع پیوست شکست بر امرا عبید خان افتاده چند نفر از معتبران گرفتار و جمعی کثیر مقتول شده
از این شکست بوعلی سلطان اسکی و اضطرار بعبید خان راه یافت که از شهروزیر بسوی ارنجار اگر جسته از عبید خان

همان سال اجل آخر رسید پیوسته عبدالعزیز خان بجای پدر در بخارا پادشاه شده و دین محمد خان گرفتار ایزاباد بیرونی مشغول است
به درگاه سعادت آشیان فرستاده موجب مسرت و ابتهاج خاطر انور شاه جنت مکان گشته یمین محمد خان خلع
فاخره فرستاده هر ساله مبلغ سه هزار تومان بجایزه و صله از خراسان با انعام فرمودند و چندگاه برود
برادر سال که طریق فرمانبرداری بوده و پیوسته ایلچیان ایشان بملازمت اشرف رسیده ملتفات و نقد آ
در باره ایشان بظهور رسیده دیگری حیدر سلطان است که از سلاطین زادهای خوارزم بود و مدتی با عبید خان
می‌بود چنانچه در طی حالات آمد و رفت همایون پادشاه مرقوم گشته در ایام اسفار خراسان به درگاه ملک دستگاه
آمده از آنحضرت نوازش یافته مدتی در رکاب ظفر انتساب بشرف بوده در سالی که همایون پادشاه بخدمت شاه
رسیده در شکار جرگه سورلق که هنوز حکم داخل شدن امرا داده نشده بود وقتی که سام میرزا داخل شد حیدر
سلطان خوارزمی که همراه شاهزاده‌ها و سلاطین بود که در آمد اشک آقاسیان مانع شده حسن بیک استاجلو
ملازم بهرام میرزا قمچی بر سر اسب او زده میرزا اغماض نمود و او از این حرف آزرده شده التماس نمود که همراه همایون
پادشاه شود حضرت شاه بنابر مراعات خاطر همایون پادشاه رخصت داده او با دو پسر خود طلیقی (?) و بابا از راه
خانچه ذکر سبق رفت همراه آنحضرت رفته خود در جنگ پای قلعه قندهار [illegible] در راه کابل فوت شد
پسرانش بملازمت آنحضرت می‌بوده‌اند و در هندوستان در برادر بمراتب عالی رسیده شرح حالات ایشان [illegible]
که با اکبر پادشاه کرده بتفصیل در تاریخ اکبری مسطور است و مناسب تاریخ وقایع ایران نیست دیگری یونس خان والی
خوارزم پهلوان قلی سلطان برادرزاده است که دوستخان با ایشان جنگ کرده غالب آمده در ملک ایشان مستولی گشت
یونس خان با برادرش التجا با سرا علی آورده در سنه اربع و ستین و تسعمایه در دارالسلطنه قزوین به درگاه گیتی پناه آمده
بشرف کورنش همایون مشرف شد آمدن خوارزمیه تاریخ واقع شد اما بالاخره دین محمد خان و علی سلطان
برادر در برابر حقوق تربیت الطاف شاهانه کفران ورزیده از روی عناد و استکبار در هنگام فرصت دست دراز
بحواشی مملکت خراسان و استراباد دستبرد زدند دین محمد خان که در سنه خمسین و تسعمایه که صدرالدین خان استاجلو حاکم
استراباد بود لشکر آورده ولایت کشید صدرالدین خان صلاح در جنگ صحرا ندیده در شهر و قلعه توقف نمود دین محمد خان

بر محاصره شهر و قلعه پرداخته کم فرصت بحوالی مشهد مقدس آمده باز گشت اما از این دو حرکت ناهنجار نادم و پشیمان
گشته مکرر ایلچیان به درگاه جهان پناه فرستاده در مقام اعتذار در آمد حضرت شاه والا جاه عفو و لطف جلی
عذر پذیر کرده لهذا بعد از فوت او بهادر سلطان ابوالمحمد خان پسر او مورد الطاف اشفاق خسروانه گشته
الکا و انعام پدر را به تفویض یافت او نیز چندگاه سالک طریق خلاف و عصیان گردید به معصیت صوفی گری
باتفاق بعضی امرا در مرافقت سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا حسب الامر اشرف تادیب او مأمور گشته
او در قلعه امور متحصن چندگاه محصور بود آخر الامر دست در دامن استشفاع زده قسم یاد کرد و لامن بعد
اینگونه امور نکرده میرزا مذکور و امرا حقیقت عرض کرده حسب الحکم کوچ کردند اما علی سلطان برادر دین محمد خان
که مردی ناشایسته و بطینت [illegible] ظالم طبیعت بود در اندک روزی از کیفیت باده غرور و پندار سرمست
سرشت و طامعه قوی او در انجا لوای طغیان رایت افراخته دست تعدی بحدود ملک خراسان دراز نمود و چند مرتبه
بمعاونت شوریده بختان سیاه پوش و متمردان او خلو لشکر به ولایت استراباد کشیده شورش انقلاب در الوکات
انداخت اما باندک توجه شاهانه و معاونت جنود اقبال دفع شر او شده عاقبت [illegible] نامه کاری ساخت
چنانچه در ذیل همین [illegible] والکنون بنابر مناسبت مقام ذکر برخی از احوال استراباد و شرح وقایع آنملک
در رشته تحریر کشیده آمد **شرح وقایع استراباد و بیان خروج محمد صالح بتکچی و طغیان آن اباحیان و غلو**
سیاه پوشان [illegible] دار الملک استراباد در ازمنه سابقه حکومتگاه ولاة جرجان و طبرستان بوده مردم آنجا اکثر اهل
صلاح و متقی و پرهیزگار اند اما خالی از وسوسه سودا و شورش دماغ نیستند و سماما هوای بیشه و کوه جرجان شورش
طلب است جمعی خود را سیاه پوش نام نهاده اراده بغی و طغیان در دماغ ایشان راه یافته [illegible]
و فوجی دیگر از شوریده بختان آن سرزمین جمعی قبایل صحرا نشین خانی اند که من الجمهور به طبقه ترکمانان مشهور خوارزم
متعلق بوده‌اند از تمرد و سرکشی خود در [illegible] استراباد کشانیده در مابین آن مکان اتراک
رحل اقامت انداخته حضرت آسمان رتبت ایشان بملک میرسیده بجهت عرصه تنگ [illegible] از آن شور و مکالش فارغ
از جنگ و جدال نبوده‌اند اما بحمد الله تعالی که در زمان دولت ابد پیوند حضرت اعلی شاهی ظل الهی مشعله قهر [illegible]

علم ظلم و غبار طغیان محو و معدوم گشته متمردان بهره و ربقه برحسب اعتقاد فرو برده طلب کار گوش ساخته اند
و جمعی از آنچه در زمان شاه جهانگشا سمت ظهور پیوسته آنکه در سنه اربع و اربعین و تسعمایه که رایات جهانگشای شاهی
مرتبه چهارم از یورش خراسان بجانب عراق در حرکت آمده و آمد شد عبید خان از آن ولایت انقطاع یافته محمد صالح
برادرزاده خواجه مظفر بتکچی که در اجعش حبل وسوسه و طغیان کرده بود باده خودسری جوهر دماغش را شوریده
داشته روی از متابعت این دولت سعادت پیوند برتافته باراده محال سروری جمعی سیاه پوشان استراباد
بر سر خود جمع کرده اعادگشتی نموده بر بعضی از قصبات دست یافته کسان نزد عمر غازی سلطان ولد سلطان غازی
خواهرزاده براق خان والی تاشکند و بلاد فرغانه که در آن وقت بمعاونت خال بر خوارزم مستولی شده بود
فرستاده باو توسل جسته مدد طلبید عمر غازی سلطان بسخن آن جاهل نادان با سپاه بی منتها بجانب استراباد
در حرکت آمده و محمد صالح با سیاه پوشان خود از جنگل جرجان بیرون آمده باو پیوست صدرالدین خان استاجلو
که در آن وقت حاکم استراباد بود از ارتفاع اجتماع اوزبکان و سیاه پوشان اطلاع یافته چون قدرت مقاومت در
خود ندید از روی عقل و کاردانی از استراباد به بسطام آمده حقیقت ماجرا بسریر اعلی عرض کرد و محمد صالح ملک آنجا
خود را اشتر انداخت با استظهار اوزبکان در آن ولایت لوای حکومت افراخت و چندی با او میکشید عاق
بوالی خوارزم و مردم او داده عمر غازی سلطان حکومت آن ولایت را باو گذاشته بخوارزم بازگشت بعد از رفتن او
محمد صالح از باده خفت غرور سرمست گشته المبانه بساط سلطنت گسترده هوای سروری استقلال در سرش
افتاده ایام شبابش از نوادات عیش و عشرت گذرانیده همیشه از نوشانوش مدهوش بوده در طغیان کیفیت
و غلوای مستی بلاد ربع مسکون را بحریفان باده لهی قسمت مینمود و هر ولایتی بهر یک از ملازمان نامعاقبت اندیش
خویش نامزد میکرد و آن سفیه ازه دیوانه ترسید و کرده رسم دعا و ثنا تقدیم مسامع رسانید مشهور است که روزی میان
ملازمان او بر سر قسمت ممالک که هر یک تنخواه خود را طلبکار بودند تنازع کلی واقع شد القصه چون واقعه مذکور بعرض
پادشاه مؤید منصور رسید امیر سلطان روملو و شاه علی سلطان استاجلو و حسن سلطان شاملو را با فوجی از
افواج قاهره بمدد صدرالدین خان نامزد فرمودند اما صدرالدین خان قبل از رسیدن امرای عظام از سر جهت

عمر غازی

عمر غازی سلطان بغفلت بخوارزم رفته محمد صالح خبر یافته با جمعی از مبارزان کار دیده از بسطام ایلغار نموده باستراباد آمده
ماه مبارک رمضان بود و محمد صالح با حریفان طالح در آن ایام متبرک چنان از باده غرور بی شعور و از جام ملک غافل
بودند که چون آواز نقاره و نفیر جان صدای سورنا غازیان گوش او و حریفانش رسید دانستند که جنود
قزلباش بشهر آمده سراسیمه و حیران بطرف جنگل گریختند شاهوردی بیک نام جرانی کنگرلو از ملازمان صدرالدین
خان خدمتش را بدست آورده بنظر خان رسانیده جایزه و خلعت یافت صدرالدین خان او را با پیر علی
فرستاده در دارالسلطنه تبریز بنظر همایون در آمد حسب الفرمان قضا جریان او را در خمی نهاده و بیالای مناره
قیصر بر دوانداختند و چون دکت الوش قیتای ده متمردان گردید در ایام اقتدار قبایح عظیمه از و در وجود
آمده در ناموس مسلمانان دخل مینمود و اهتمام عالی سفیهانه داشت غلامبچه‌های طرفه منکر و خوش آمد
گویان و شعرا و ارباب طمع را رعایتی کلی مینمود حسرتی استرابادی قصیده بهمت او گفته بود که مطلعش اینست
ای که رایات بحیات آمیز عنقاست ・ هست چون تو عیان آنچه درون ال است ・ در وقتیکه از این
قصیده چون باین بیت رسید که خسرو کشور اقبال محمد صالح ・ آنکه سرتا قدم آراسته از لطف خداست ・
کلاه خسروی کج نهاده صفت خود را بر تارک چارزه این بیت با عطا کرد و از معنی غافل افتاده که هر که او
کلاه کج نهاد و کج نشست ・ کلاه داری همین خسروی اند و دیگر از وقایع استراباد آمدن علی سلطان
تکمرتبه در سنه خمس و خمسین و تسعمایه که بر بعضی محال خوارزم مستولی یافته با موازی شش هزار کس از اوزبکان
بعزم او باستراباد آمد شاه علی سلطان استاجلو که بعد از صدرالدین خان حاکم شده بود با جنود مسعود محاربه
او کمر بسته خان من در ظاهر استراباد و قتالی فاحش روی داده غازیان استاجلو مردانگیها کرده مظفر و منصور دولت
قاهره مظفر شده تا گنبد قابوس تعاقب آن گروه نکوهیده کرده جمعی کثیر بقتل آورده سرهای ایشان را با پیر علی
فرستادند واقعه دیگر آنکه در سنه سبع و خمسین و تسعمایه که شاه علی سلطان فوت شد حکومت استراباد بکچل
شاهوردی استاجلو مرجوع شده بود جماعت بقیه ترکمانان باغی شده بسبب آنکه یکی از ایشان چون کچل آلکه کنگرلو
بحکومت منصوب گشت سرداران بقیه ترکمانان تهنیت مبارکبادی سلطان آمده پیشکش آورده سرداد طایفه

اوغلو جوانی بود ابا نام در کمال صباحت و زیبایی غایت لطافت و رعنایی شاهوردی سلطان از زمره اران
بابانگلیت توقف نموده المشار الیه عشق نموده امیدوار بمیانه ترکمانان شهرت یافته ابا از بیم به ناحیه چرخ سپی
سوار شده بمیانه ایل آمد بجهت رفع سطوت قرآن سلطان بیگ نام توم سلطان را که از اوغلو ترکمان بود بقتل آورده
یاغی شد سلطان متوجه تنبیه و تأدیب ایشان شد چون بمیانه اوغلو رسید لشکریان را بتاخت و غارت آن
طایفه مامور گردانید در وقتی که شاهوردی سلطان با چند نفری از خواص ملازمان بالای پشته بر آمده تفرج
غارت میکرد ابای مذکور با فوجی از ترکمان چون بلای ناگهان بر سر وقت سلطان رسیده بقتلش پرداخت غازیان
استاجلو که از کشته شدن سلطان آگاه شدند فرار نموده بشهر آمدند امر عیسی سلطان استاجلو حاکم دامغان و
بسطام بود این خبر شنیده باسترآباد ایلغار کرده آن بلده را محافظت نمود و حقایق حال بعرض عاکفان سده
جاه و جلال رسانید و چون خبر طغیان و فتنه انگیزی ابای اوغلو بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت در شهور سنه
اثنی و ستین و تسعمایه کوکجه سلطان قاجار و علی سلطان ایناغی ذو القدر و چرنداب سلطان شاملو
و مصطفی سلطان ورساق بدفع فتنه آن فتنه انگیز مامور گشته چون بدانجا رسیدند ابای مذکور تاب مقاومت در خود مسدود
نیاورده بجانب خوارزم گریخت و از علی سلطان اوزبک استمداد نمود علی سلطان بهوس تاخت و تالان
با لشکران متوجه جرجان گردید و چون اردوی امرای عظام نزدیک شد از کثرت لشکر قزلباش آگاهی
یافته از آمدن پشیمان گشته با مراسم آشتی ابواب مصالحت گشاد و بعد از طرفین رسل آمد و شد قرار داد که
بعد ابا بجای خود بوده پای از دایره ادب بیرون ننهد امرا استرآباد را بحال خود واگذاشته باز رسانیدند
بعد از مصالحه و پیمان بجانب خوارزم بازگردید کوکجه سلطان در آن سفر فوت شده سایر امرا هر یک بالکای خود
رفتند چون ابای مذکور از این تردد و دات و یاغیگری نام بر آورده بود در قرآن شقاوت و نحوست و بخار نحوت
و بزرگی دماغش راه یافته بود در سنه خمس و ستین و تسعمایه که ابراهیم خان ذو القدر بحکومت استرآباد
منصوب گشته بود دیگر بار جمعی از متمردان ترکمان جمع آورده با غلبه تمام بحوالی استرآباد آمد و شرار طغیان ثانی
اعتدای غازیان و ابراهیم خان قدرت بر دفع او نیافته حقیقت بغی و طغیان او را بخدمت اشرف عرض کرد

حضرت

حضرت شاه جنت مکان که در دار السلطنه قزوین رحل اقامت انداخته بودند شاه قلی خلیفه مهردار ذو القدر که
از ارکان دولت قاهره و سفید ریشان طوایف قزلباش بود سرکرده فوجی از امرای نامدار مثل بدرخان استاجلو
و یادگار محمد سلطان ترخان ترکمان و رستم خان افشار و غیرهم فرموده بکومک ابراهیم خان فرستادند که بمعاونت او
بگماشته دفع آن گروه فتنه آلود او را از لوح حیات بستر امرای عظام فوج فوج و لشکر آراسته مرتب داشته من ساخته
بحوالی استرآباد در آمده با ابراهیم خان پیوستند و باتفاق بر سر آن سر خیل اهل شقاق رفته شور در میانه طبقه ترکمان
انداختند اما آن بدگهر تاب مقاومت در برابر آن لشکر نیاورده خانه کوچ انداخته فرار نمود و غازیان ایل الوس او را
غارت و یغما کرده در آن سرزمین نزول نمودند در این اثنا ابا با جمعی از اشرار ترکمان ظاهر شده طرح جنگ انداخت
و جنود اقبال بر صف قتال آراسته بمحاربه مشغول شدند چون از شدت ایلغار و گرمی هوا که به آسمان در تموز بعید
هوا بریان بود و گرمایش در حبس حرارت هوا افسرده همچو اسبهای غازیان از کار مانده چون اسبان شطرنج
حیران بودند و محاربه ترکمان تا شب کشید و چون شب پرده ظلمانی بر روی شاهدان محله بر کشید طرفین دست
از ستیزه و آویزه باز داشته بوارزم باز پس پرداختند روز دیگر ابا با گروهی از طایفه اوغلو بمعرکه قتال آمد و بعد از جنگ
متواتر که از جانبین بوقوع پیوست ابا بضعف خود و قوت سپاه قزلباش مشاهده نموده خود را شکسته دید
بر اسبه کاری از پیش نمی تواند برد راه خوارزم پیش گرفت امرای عظام متعاقب او تا اترک ایلغار کرده در حوالی
آن بیابان شاه قلی خلیفه سردار لشکر را قولنج طاری گشته از عالم گذشت و سایر امرا و اعیان لشکر سر اسیمه غازیان
پشیده رفته هر کدام برای خود عمل می نمودند و هر طرف بلاجتناب غارت رفته از کثرت تردد و تنگی اسبان
خود را از کار انداختند در خلال این حال قراولان خبر رسانیدند که علی سلطان اوزبک دیگر باره بر اراده ولایت
دهلطی بر آمده با لشکر بی حساب بکومک ابای اوغلو رسیده و بدرخان بی تامل تمام سوار شده بمقابله لشکر اوزبک
شتافت علی سلطان از شور و جلاوت سپاه قزلباش اندیشه مند گردیده احتیاط و دوربینی را کار فرموده در کنار اترک
خندقی حفر نموده و پس خندق را استحکام داده قلعه گونه ترتیب یافت از طرف غازیان بکنار خندق رفته جنگ انداختند
و اوزبکان از پس خندق غازیان را به تیر و تفنگ گرفتند که مجال نماندند ابواب گمر حمله کشوده جمعی را ...

عقب لشکر را از آسیب مکر و حیله اوباشان ناایمن ساخت را اعتباری نکرده مخالفان بطور او دقیقه بنهاده
بجنگ او و زنگیه پرداخت تا آنکه اوباش از عقب سالیخانه درکار آمده علیخان زا برشته گرفت قلعه چیان اسم
ترکمانان بر هم خوردند و بر سر سواران که در کنار خندق و بعضی در خندق گذشته با آنکه او زنگیه دست و گریبان بودند
ریختند او زنگیان تر دلیر شده تیر و تفنگ بسیار انداختند که جمعیت ایشان را برترد کرده تفنگچیان بسوز از
هم پاشیدند چون امرا و غازیان بقاعده و آداب سپاهیگری پیش رفته بودند و احتیاط مرعی نداشته بودند
شکست عظیم خوردند و در اثنای انتشار بر آب گرگان گذر نمودند جمعی کثیر غریق گرداب فنا شدند قریب
یکهزار نفر از جوانان قزلباش درین معرکه مقتول و دستگیر شدند از جمله امرا ابراهیم خان و رستم خان مقتول گشته
و بایکار محمد ترخان و دیگران گرفتار شدند باقی امرا بسلامت بدامغان رسیدند علی سلطان اوزبک از جنگگاه
عود نموده و مشغول بجمع غنایم بود و از اموال و اسباب و اسبابی که قتل با زنهای قسم و زر که از دست علیه دلاوران
رها شده دران صحرا ماند بدست مخالفان افتاد چون اوباش را صورت غلبه روی نمود و اقتداری یافته شهر
خواجه محمد ولد خواجه مظفر بتکچی را بعنف خواستگاری کرد و از زوجیت اوباش ممنوع بود و بالاخره باکراه رضا داد
و آن عفیفه را بحباله خود درآورد و ملازمان سلسله بگچشمه نزد او جمع آمده ملازمت میکردند اما آن عورت
شب و روز درین فکر و اندیشه بود که خود را از چنگ او رهایی بخشد اما از خواب عذری از و نجود در یافته
تهدید کشتن ملازمان او کرد ملازمان از بیم جان با خاتون در میان نهادند که اگر امشب کاری نساختیم فردا
همه کشته میشویم خاتون ملازمان را وعده کرد که نصف شب سه چند در خیمه آورده مهیا و آماده باشید که من
شما را وقت کار خبردار کنم و ایشان حسب الفرموده عمل نمودند نصف شب که اوباش در خواب و پاسبانان او بیگی
نمانده بر سر کشیده بخواب فرو رفته بودند از آن مردم محب علی نامی جرأت کرده باشاره آن شیرزن بخرگاه
خوابگاه او درآمده سرش را بیک ضرب شمشیر از تن جدا کرد و بانوی خود را با برشوی پاسبانان در رفقا
رسانیده بسرعت برق و باد باسترآباد شتافتند و محب علی سر آن شوریده را بدرگاه جهان پناه آورده
در دار السلطنه قزوین منظور شاه فریدون جاه جمشید تمکین رسانیده جایزه و خلعت یافت و در استرآباد آتش

فتنه آن بدنهاد فرو نشست علی سلطان او زنگیان زر و دست طامع در باب استخلاص گرفتاران حرف صلح در میان
آورده و چون بمسامع جلال رسید شاه جمشید مکان بجهت بعضی از مکالمات نداده متعلقان و اقوام هر یک زر داده
فرستاده گرفتاران را از خلاص کردند اما در خدمت اشرف آبرویی نیافتند و از بی توجهی شاه جمشید مکان در اندک
روزی چند بپایه عدم شتافتند ● در زمان دولتش از مضاف و دور ● چهره کرد از طاق دولتش افتاده مرد
زیرا که علی سلطان تیر در همان ایام مطابق سنه ثلث و سبعین و تسعمایه عمر و دولت را وداع کرده بعالم عقبی
پیوست و بعد از فوت او ترکمانان پای در دامن ادب پیچیده تا تعیین حیات شاه جمشید مکان ولایت استرآباد
مهد امن و امان بود و تفصیل در ایام حکومت طیلخان زیاد اغلی و بعد از آن امری که قابل تحریر باشد روی ننمود
سلطنت کل ولایت خوارزم بر حاجی محمد خان مشهور بحاجم خان بن علی سلطان قرار گرفت و او ایلچیان با پیش
کش معتبر فرستاده اظهار خلوص عقیدت کرده همیشه بر جاده یکجهتی مستقیم بود و در سنه ثلث و ثمانین و تسعمایه
تیمور محمد قلی سلطان پسرش را که هنوز بحد بلوغ نرسیده بود بدرگاه عالم پناه فرستاده چون امر جبر الامر صادر شد شاهزاده
سوی سلطان محمد میرزا با امرا و اعیان باستقبال او رفته بشهر آورده و در دولتخانه مبارکه قزوین بخوش طوسی
در مراتبه منظور نظر شفقت کرده و محمد قلی سلطان در میانه قزلباش نشو و نما یافته از زمان جلوس همایون شاهی در
پایه سریر اعلی بود و در لوای جلال اعلی ارتعین و در چمن بسطام برخصت از اردوی همایون بولایت خوارزم رفت
اکنون الغ سلطان پسر او در ملازمت کامیاب اشرف کامیاب عزت التفات است چون شمه از احوال استرآباد که
گذارش یافت اکنون تقاضا میکند که در ایام اقامت دولتخانه مبارکه قزوین روی داده نگارش می یابد معظم آنها
مسخر گیلانات است که مسطور میگردد. گفتار در فتح و تسخیر گیلانات و لشکر فرستادن بر سر خان احمد والی
بیه پیش بدست آوردن آن نامعاقبت اندیش و توفیق یافتن درگاه عالی جلال و از ولایات معظم زمان دولت شاه جمشید مکان
ولایت گیلانات است که بیه پیش بتصرف خان احمد بن سلطان حسن بن خان احمد ماضی بن سلطان حسن بن
کارکیا سلطان محمد بن ناصر کیا بن میر سید محمد بن مهدی کیا بن رضا کیا بن سید علی کیا که آغاز دولت این خانواده
و نشو و نمای این طبقه از وست و بیه پس بتصرف امیره دباج ملقب بمظفر سلطان بن امیره حسام الدین بن امیره اسحق

بن امیره محمد بود که خود را از اولاد اسحق النبی علی نبینا و علیه السلام شمرده و بجهت سلاطین اسحقیه مشهور شده بود
حتی که حضرت خاقان سلیمان شان بعد از واقعه برادرش سلطان علی پادشاه بگیلان تشریف برده چند سال
در لاهیجان اقامت داشتند کارکیا میرزا علی عم خان احمد ماضی و سید هاشم و سلطان حسن برادر او چنانچه در طی احوال
شریف آنحضرت تحریر پیوسته خدمات پسندیده بجای آورده بودند و در سال اول شاه جنت مکان خان احمد با
تحف اخلاص کمر بندگی بسته در پایه سریر اعلی آمده رسم تهنیت جلوس کیانی بجای آورده مشمول عواطف خسروانه
گردید حضرت شاه جنت مکان بجهت حسن خدمات سابقه و لاحقه آن سلسله بواجبی مراعات جانب او منظور میفرمودند
چنانچه بعد از فوت سلطان حسن برادر او که در سنه ثلث و اربعین و تسعمایه وقوع یافت خان احمد طفل صغیر که ماده
بود بجای پدر منصوب گردید و چندگاه بملاحظه آنکه مبادا از خاندان آن سلسله و امرای صاحب داعیه گیلان
نسبت باو غدری بظهور رساند باستدعای کیاخورکیای طالقانی که از امرا و وکیل سلطان حسن بود بهرام میرزا را
بگیلان فرستادند که چندگاه مملکت را از شعله ضیاعت نگاه دارد بهرام میرزا استحسان ارباب تغلب عمل نموده حکام گیلان
گرفت بنابران گیلانیان از او رسیده و او از گیلان بیرون آمد و چون خان احمد بسن تمیز رسید شاه جنت مکان
روز بروز در پرورش می‌افزودند و او را از بی بی نام دختر سرفراز سلطان جنگ ... در وجود آمد شاه جنت مکان
او را سلطان حسن نام نهاده بخطاب فرزندی سرافراز ساخته بالآخره نوید مصاهرت دادند و چون مظفر سلطان
والی بیه پس با آنکه بمصاهرت این دودمان سرافراز بود خلاف و عصیان بظهور آورده در سالی که سلطان سلیمان
خواندگار روم مرتبه اول به دیار عجم لشکر کشیده روی از ... تافته تا ... تبریز باستقبال شتافته
متابعت و متابعت نمود و بعد از معاودت سلطان سلیمان بگیلان بازگشته امیره خانم ... که ملازمش بود با او
در مقام خلاف درآمده برشت ... و فیما بین محاربه در غایت صعوبت روی داد مظفر سلطان از آثار
بغی و طغیان مغلوب گردیده در گیلان مجال اقامتش نمانده با کشتی از راه دریا بشیروان رفت سلطان خلیل والی
شیروان بمصاهرت این دودمان سرافراز بود و در آن وقت شیروانشاه او را نگاه داشته اراده داشت که اگر توانسته باشد
استدعای عفو گناه او نماید و الا بانچه رضای خاطر اشرف باشد عمل نماید اما در زمان ایام سلطنت خلیل ...

کشته و حضرت شاه جنت مکان کس بجهت آوردن او بشیروان فرستاده بودند امرای شیروان خبر بیرون چاره
نیافته در تاریخ سنه ثمان و اربعین و تسعمایه مظفر سلطان باقبال شاه جهان بدست ملازمان آستان خلافت
آشیان درآمده در دار السلطنه تبریز شعر گران اجاره داد با شش دهل و چنگ استقبال کرده مظفر همایون
شاهی درآوردند و حسب الفرمان قضا جریان او را در قفس آهنین از ریسمان آویخته مدتی در میدان آتش زدند
پسرش سلطان محمود خان با آنکه خواهرزاده شاه جنت مکان طفل بود و در مخالفت و عصیان پدر خطایی از او در وجود
نیامده بود بمحض تربیت سلسله خان احمد او را از حکومت ملک موروث محروم گشته الکای او را نیز بسلطان حسن شده خان
احمد همین تربیت شاهانه در کل گیلانات والی ایالة الامر گردیده لوای ایالتش را بشعاع آسمانی یافت و فقیر بر غلبه پایان
حاکم لشکر و میرزا کامران حاکم گو بدم را که متصرف ملک موروث خود بود از ولایت بیرون کرده بتصرف خود در
آورده و دولتی که هرگز در مخیله پدرانش خطور نکرده بود باو روی آورده و او از تربیت بختی و جهالت و خود رایی
تربیت و شفقت شاهانه ندانسته باغوای جمعی کوته نظران خودش آمده و عاقبت ایشان تقرب امور
که خلاف رضای همایون بود اقدام مینمود از جمله بعد از ایامی که امیره ساسان و اردوی علی سرکردان بود و شاه
جنت مکان ترحم کرده ولایت لشکر را باز باو مرحمت کرده فرستادند سپهسالار سعد نامی که از قبل خان احمد
لشکر بود باشاره او تمکین بحکم نکرده با امیره ساسان جنگ عظیم کرد و امیره منهزم وی دولت قاهره بر ظفر قضا
سپهسالار با جمعی کثیر کشته گردید خان احمد در تابستان که از گرمی هوا ماهی فلک جهت آسایش آرزوی
گرما می‌نمود به سرش سلطان حسن لشکر داده به سر امیره بکسکر فرستاده و از عفونت هوا سلطان حسن در آن
سفر فوت شد خان متقاعد گشته بغرور ملوف علم تسلط و استیلا در آن دیار افراخته بود و هر چند شاه جنت مکان
مناشیر نصیحت فرستاده او را بسلوک طریق مستقیم مطاوعت و اطاعت مینمود و موعظه و پند در او سودمند نشد
تا آنکه شاه جنت مکان در مقام تربیت جمشید خان بن مظفر سلطان که از جانب جده او بشجره حرم شاه جنت
مکان بود درآمده الکاء بیه پس را از خان احمد قطع کرده نامزد او فرمودند و صدر الدین خان رکن السلطنة معظم
بیک را با جمعی از امرا و الوس بجهت ضبط فرستادند که بیه پس را بجمشید خان ضبط نمایند کیا رستم از جانب خان احمد

حاکم رشت بود عزم نموده با لشکر و حشم جمع کرده با صدر الدین خان و افواج قاهره جنگ کرده گرفتار شد خان احمد
بالضروره رو بساحل بیه پس کوتاه کرده اما ولایت کوچصفهان که داخل بیه پس است نگاه داشته میداد و با آنکه خان
احمد بنا بر مخالفت فرمان و ظهور عصیان مستحق انواع عقوبت بود شاه جنت مکان بملاحظه حقوق خدمت پدران او را
بحال خود گذاشته که همچنان متصرف ملک موروث خود باشد و باج گستم او را که همه ساله بدیوان اعلی میداده
باو عطا فرموده مسلم داشته و جمشید خان که بگیلان رفته متصرف ملک موروث گردید بر سر کوچصفهان
پیوسته فیما بین مناقشه و جنگ و جدال بود و حضرت شاه جنت بارگاه یورقلی بیگ ذو القدر را که مرد شجاع
خیرخواه و صلاح اندیش بود بگیلان فرستاده و مثال میمون و نشان همایون که منشور سعادت ابدی خان احمد
تواند بود اصدار یافت که با وجود اینهمه قبایح و شرور که از تو بظهور رسید گیلان بیه پیش را که ملک موروث
اوست بتو مسلم داشتیم و بولایت بیه پس که بفرزندی جمشید خان تعلق دارد مدخل نسازد و با کیه فرزند او
سلوک نماید خان احمد بکلی جاده انقیاد پیموده بر پیشه و جنگل اعتماد نموده سخن بهرزه و در آن باب مصدر لاف های گزاف جبلا
خود و سران فتنه جو که شغالان بیشه شقاوت اند از راه رفته شاه منصور نامی از امرای خود با لشکر غافل بر سر
یورقلی بیگ که با اندک مردی بصلاح اندیشی و فتنه فرستاده بود فرستاده او را با جمعی از غازیان بحیله بقتل آوردند
ازین عمل قبیح و مخالفت صریح نایره غضب قاهر السلطان شاه شعله افروزتر گردیده و گوشمال او بر ذمت همت
خسروانه لازم شد و در شهور سنه خمس و سبعین و تسعمائه از غایت تهور کمین عساکر نصرت قرین را بتوجه تسخیر گیلان
مامور فرمودند از یکطرف شاهزاده کامکار سلطان مصطفی میرزا را با امیر خان ترکمان و قوچی خلیفه مهردار
و نظر سلطان استاجلو لله میرزا و سایر امرا و از طرف دیگر ابراهیم سلطان زیاد اغلی حاکم قراباغ و صدر الدین
خان و اینده خان با امرای طوالش و لشکر آن حدود از پیاده و سوار و امیره ساسان حاکم آستره و میرزا که از
کوهدم و احمد سلطان بیه پس کیل جمشید خان فرستادند که احاطه الکای خان احمد کرده او را بدست آورند
و رکن السلطنه معصوم بیگ صفوی را نیز با فوجی از افواج قاهره بدین خدمت مامور فرمودند و درین هنگام
خان احمد در سلاق دیلمان بود و امیر خان و نظر سلطان بر سر او ایلغار کردند از بیم جان خود را بشهر لاهیجان

انداخت امیره جاگیر سپهسالار لاهیجان و شاه منصور سپهسالار لشته نشا را با ده هزار پیاده و سوار بمقابله عساکر
ظفر شعار فرستاده لشکر گیل در میان دره تنگ راه را انجه بند که باصطلاح گیلانیان سنه برکوه بند کرده بودند بیشه بند
بر عسکری بکمال استعداد بسیار مستعد کارزار ایستاده معصوم بیگ و امرای عالیشان چون بدان مکان رسیدند تنگنای آنرا
آن گروه لئام و پراکنده شده فرار بر قرار اختیار نمودند و جمعی کثیر هدف تیر و جمعی طعمه شمشیر گشته و از طرفی صدر الدین
خان و اینده خان و امرای طوالش و لشکر و مردم بیه پس نیز آمدند با امیره بهادر و اتباع او که با گروهی از لشکر گیلان
بمقابله ایشان اقدام نموده جنگ کرده غالب آمدند امیره بهادر و چند امیره سپهسالار را بقتل آوردند خان احمد
اندکی از خواب غفلت بیدار گشته در مقام عجز و بیچارگی در آمده مولانا عبد الرزاق صدر خود را با چند نفر از اعیان
بدرگاه سعادت آشیان فرستاده اظهار ندامت و پشیمانی کرده چون شعله غضب افروختگی داشت بگفتگوی
خدعه آلود مستمع نگردید خان احمد سرگشته و حیران از لاهیجان بطرف اشکور گریخته عظمای گیلان در مضافات آن
ولایت پا بجسته چون شغالان در بیشه ها سرگردان شدند امرای لاهیجان بخط عالیشان در آمده مملکت را متصرف
شده باستمالت رعایا و برایا پرداختند و چون بتحقیق پیوست که خان احمد باشکور رفته فوجی از مبارزان جنود
اقبال از راه بدان مکان که راه صعب [illegible] از دل خواهان پیچاپیچ و خم در خم که اگر کسی از آنجا گذر کند اندکی از
جاده مستقیم عدول نماید بهر طرف میل کند بهره ور گرداب [illegible] راهی شده و منزوی ولایت [illegible]
و از آنچنان راهی بسهولت عبور کرده بدان مکان رسیدند [illegible] خان احمد بود در آن [illegible]
بدست آورند خان احمد چاره راه در کوههای بیشه و در دشتهای [illegible] سرگردان [illegible]
غازیان بهر روز جایی و هر شب مقامی بی آرامی میسر کرده چون بزمستان رسیده و هنوز [illegible] هجوم آورده
هوا سیاه گشته از کثرت برف کوه و هامون تا دی [illegible] شاه جنت مکان احمد قلی سلطان [illegible]
و میرزا علی سلطان قاجار را با فوجی از قورچیان و مبارزان عظام [illegible] باشکور فرستادند و ایشان
بیشه و جنگل آن ولایت را فرو گرفته بتجسس در آمدند بدان مکان امارت او را سراغ گرفته حسام بیگ [illegible] خان
[illegible] قورچیان و دلیران رزم آزمای [illegible] بر سر خان احمد [illegible]

رفت خود را بحیث اختفا بپاکاه انداخت غازیان جستجو نموده بدست آوردند و اسد قلی سلطان آورده
او را و معصوم بیک صفوی آورده القصه معصوم بیک او را زنده دار و قورچیان ظفر شعار خان احمد را با کوچ و متعلقان
بدرگاه عالم پناه آورده در دار السلطنه قزوین بنظر شهریار ظفر قرین در آوردند و از غایت خجالت زده و نادم از
کرده الفعال عجز و بیچارگی کرد مروت شاهانه اقتضای آن کرد که با معصیان و نافرمانیانی که از او در وجود آمد قطع
نظر از مصالح ملکی کرده در خون او در گذرند لهذا ترحم بحال او کرده آسیبی باو نرسانیدند و در قلعه قهقهه محبوس
گردید ایالت و دارایی لاهیجان با اسد قلی سلطان ایجک اغلی تفویض یافته حسام بیک قرامانلو بمرتبه امارت
سرافراز گشته استکور با و شفقت شده محل بیکه حکام عدالت شعار تعیین فرمود و مطالبات بیحساب غیر مشروع که
حکام گیلانی شایع ساخته بودند از مملکت برطرف فرمودند و رعایا و عجزه را در کنف رعایت حمایت داده بساط
معدلت خسروانه در آن ولایت مبسوط گردید خان احمد چندگاه در قلعه قهقهه بود و چون روزگار بتلخی و گرانی
گذرانیده بود تا جفای قلعه نادیده این رباعی در سلک نظم کشیده باردو فرستاد ؎ از گردش چرخ
واژگون میگریم ۰ وز جور زمانه من که چون میگریم ۰ با قهقهه همچو صراحی شب و روز ۰ در قهقهه ام ولیک
خون میگریم ۰ یکی از ظرفای اردوی معلی این رباعی در جواب گفت ؎ آن روز که کار همت قهقهه بود ۰
با رای تو رای سلطنت صد ره بود ۰ امروز درین قهقهه اگر بنواز ۰ کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود ۰
شاه جنت مکان متوجه رفاه حال گشته از قلعه قهقهه بیرون آورده بقلعه اصطخر شیراز که محل وسیع و بناء عالی
دارد فرستادند که با چند خدمتکار در آنجا بوده باشند و الحمد اشربه و ملبوس فراخور حال میسر میبود و او
چند سال در ان مکان بفراغت روزگار گذرانیده از مشاغل دنیوی که همیشه خاطر را بتعلق آن شوریده
میدارد فارغ البال بود مدت حبس و قید او در هر دو قلعه ده سال گشته تا آنکه نواب سکندر شان در آغاز جلوس
همایون او را بحسب خویشی و قرابت خویش که با نواب مریم شان مهد علیا حرم محترم آنحضرت داشت از قلعه
بیرون آورده مهد الحکومت ملک موروث سعود و بشرف مصاهرت این دودمان سربلند گردید تفصیل آن
حالات بمحل خود مرقوم کلک بیان میگردد و در سنه تسع و تسعین و تسعمایه جمعی از سپاهیان و اکثر گیلان که

در زوایا

در زوایای اختفا مخزون بود نعجه عافیت خود را در تلاطم آورده برهم زن سکنه آسایش و استقامت شدند و در
وقتی که اسد قلی سلطان بجهت گرمی هوا از لاهیجان بییلاق رفته بود گروه لئام از جیب عصیان و طغیان سر بر
آورده سید حسین نامی را که نسبت قرابت بعداوت خان احمد داده حاکم خود گردانیدند از اطراف و جوانب ولایات
به پیش جمعی از سفیهان و فتنه انگیزان ناعاقبت اندیش بر سر ایشان جمعیت نموده با حشری انبوه بلاهیجان بر
جماعت صوفی که در قلعه می بودند آمده آغاز جنگ و جدال کردند چون آن قلعه حصار با استواری بود در اتحاد
باقی طایفه صوفی را اتفاق آورده حمیت و غیرت که در کان ایشان است از تیغ انتقام گذرانیدند و بر سر کیاپاشا بیک
و اسد قلی سلطان رنجیده خود را بعد شورش و تعب بیرون رفته اکثر مردم او را شربت هلاک چشانیدند و امیره ساسان
از گسکر با فوجی دلاور بر سر لاهیجان آمده جنگ کرد چون عده لشکریان و باج بسپهسالار رسیده بود امیره
شکست عظیم خورده بسعی بسیار و تعب بیشمار از معرکه رزم و پیکار بیرون رفت چون پرتو این خبر بمسامع جمهور نواب
شاه جنت مکان از درگاه معلی قوچ خلیفه مهردار و امیر غیب بیک استاجلو را با جمعی امرا و سرداران متوجه دفع فتنه
ایشان نامزد فرمودند و سید بیک از قورچیان استاجلو غیر بیستر بدین خدمت مامور گشته روانه مقصد
شدند روزی در میانه قورچیان و طی مقالات و انشای محاوره گفتگوی شجاعت و دلاوری بمیان آمده
کمصد و سی نفر از جوانان دعوی دارند و مبارزان معرکه کارزار با پرچم جمعی امرا پیشتر قدم در آن ولایت نهاده چون
بلو کسم کوک متر لاهیجان است رسیدند گیلکان کم عقل نادان از وصول قورچیان آگاه گشته باعتقاد آنکه
چون اندک مردی اند همه را دستگیر توانیم کرد و موجب فتح و شکست اجلالش گشته دیگران جرات پیش آمدن
نخواهند کرد باستقبال آن فوج قلیل در حرکت آمدند قورچیان عظام بمقتضیه کم من فئة قلیلة غلبت
فئة کثیرة باذن الله نموده مردانه وار بر آن فتنه اشرار حمله نمودند و سپاه گیل فوج فوج متعاقب که گریزعه بعرصه نبرد
رسیده آتش هیجا افروخته گشت و قورچیان اصلا از کثرت یاغیان اندیشه نکرده و بشیوه معاودت گیر گردیده
کارزاری کردند که صفت آن سوز و گداز زبانها است و بسیاری از آن تیره بختان زار بر خاک هلاک انداختند اعضا را
اشان نقشی را امیره و باج سپهسالار و سردار لشکر خسران آل خورده و از اسب حیات عاطفه بر خاک مذلت

اتفاق افتاده از کشته شدن آن بد سرانجام بر کرده و الیاس عیب بر این غالب گشته از دوامیه مغلوب شدند زیاده از یکهزار
نفر جنود کیل قتل گشته بقیة السیف پراکنده دیار ادبار گردیدند بهادران غنایم فراوان بدست آورده بدرگاه
اللہ بجان رسیدند ازین واقعه غریبه که بسعادت حضور اقبال اتفاق افتاد مجدد آوازه شجاعت و دلاوری قورچیان
عظام شاهی در اطراف و اکناف شایع گشته زبان زد خاص و عام گردید امرای عظام حسب الحکم بتقصیر متهم گشته مورد
ملامت و سرزنش شدند احمد قلی سلطان از ایالت گیلان معزول شده و ایالت آن ولایت به بهره محمد خان استاجلو
لله شاهزاده جوانبخت امام قلی میرزا مفوض گردید و در رکاب عالی شاهزاده بدان صوب متوجه گشته تا حین حیات
حضرت جنت مکانی در آن ولایت کامیاب دولت بود و احمد قلی سلطان با وجود کشته شدن جمعی از قرابتان و
مردم سر پرش یکتاش بیک بحیله آنکه این واقعه از غفلت و غرور او وقوع یافت از نظر اعتبار در شد کامل افتاد
چنانچه صوفیان صافی اعتقاد او را از درگاه و دولتخانه بیرون کرده اشتشد بخانه خود بتر رفته تا سه ماه
طریق گناهکاران در شدت سرما و زمستان در بیرون درگاه و دولتخانه در زیر برف و باران نشسته استدعای
عفو تقصیر و گناه خود داشت تا آنکه ماه مبارک رمضان رسید حضرت شاه جنت مکان بالتماس سادات و علما
از گناه او گذشته رخصت دادند که بمنزل رود روز عید آمده آداب صوفی گری مسجد و اشرف مشرف شد اما خاطر
مبارک همچنان از و غبار آلود بود و آبروی نداشت بعد از واقعه ناگزیر آنحضرت بدست گیلان کشته گردید
و دیگر وقایع که در زمان دولت آنحضرت در آن مملکت بظهور آمده تا در یبه خیفه متمردان و سرکشان اطراف از
اکراد و الوار و طالش و رستمدار که بوقوع پیوسته و اختلالی که در هر جانب روی نموده بحسن تدبیر و شعله شمشیر
سروران دولت قاهره باصلاح انجامیده اگر نگاشته آید موجب اطناب میگردد و از آنجمله چند بهر که کافر نعمتی طغیان
بظهور آورده بجزای عمل گرفتار آمدند در رشته تحریر کشیده میشود که موجب عبرت سایر سیه رویان گشته بعد ازین
تخصیص نمک پروردهای این دولت بجرایم نمک بحرامی دلیری ننمایند که با آل علی هر که در افتاد بر افتاد ذکر طغیان کافر
نعمتان و جزای اعمال ایشان در زمان شاه جنت مکان سر آمد سیه رویان و کافر نعمتان زمان دولت شاه جنت مکان
القاص حق ناشناس است که شرح آن در طی وقایع آمدن شاه سلطان سلیمان و دیگری سطر سلطان گیلانی است

که در طی سخن گیلان محمد صالح بتکچی که در وقایع استرآباد بدست تحریر رفت تکرار محتاج ندانست کفران نعمت دلیری کرد
که از نتیجه آن بر سبیل تحریر رود قصه ذوالفقار ترکمان که در بغداد وقوع یافت و در فوق تحریر پیوسته بود یعنی آنست
دیگری امیره قباد طالش حاکم استارا است که بحکومت آن ولایت سرافرازی داشت سر از ربقه فرمانبرداری پیچیده
بعصیان و طغیان دلیری کرد و در شهور سنه ست و اربعین و تسعمائه شاه قلی خلیفه ذوالقدر مهردار با فوجی از غازیان
شیرشکار بر سر او نامزد و مامور گشته سلیمان بیک تکلو یحیی باشی تیرانداز اشرف ستوتلی اردبیل با جمعی ملازمان در
خدمت مامور شدند ایشان پیشتر از خلیفه بدانجا رسیدند امیره قباد از بی عقلی و تیره رایی بعصبات بیشه و جنگل
اعتماد نموده بعزم مقاتله سپاه منصور با سوار و پیاده بسیار قدم پیش نهاد و در موضع ارجوان تلاقی و تقابل و
حربی عظیم در پیوست و دلاوران غازیان بتخصیص سلیمان بیک توپچی باشی مردانگیها نموده مظفر یافت آخر او
از شیوه آویز عاجز شده بطرف بیشه و جنگل گریخته آواره دیار ادبار شده غازیان بموازی هشتصد نفر از طوالش
دیو سار بقتل آورده سرهای ایشان را پیاپی بسر اعلی فرستادند و حکومت آن ولایت به بایندر خان که از صوفیان صادق
الاخلاص بود مفوض شده و الی غایه آن ولایت همچنان با اولاد او متعلق است دیگری خواجه کلان ولد خواجه ملک
حوانی است که تربیت کرده شاه جنت مکان و پرورده نعمت این خاندان بود و جلد و سپاهی بود باغوای شیاطین
الانس راه صواب گم کرده قلعه استاخوات را که محکمترین قلاع آنجا است مضبوط کرده لوای عصیان و طغیان افراخت
حضرت شاه جنت مکان در سنه غازیخان ذوالقدر و شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان و علی سلطان
تاتی اغلی را بدفع او نامزد فرمودند و او قلعه را استحکام داده بلوازم قلعه داری مشغول شد امرای عظام استاد
شیخی توپچی را بنصیحت او فرستادند که ترک فضولی کرده بدرخواه شاه سادات احمد رزند و استاد شیخی الغرب بتدبیر
هلاک ساخت امرا قلعه را محاصره نموده مدت سه ماه بجنگ و جدال پرداختند و فتح الباب بر تسخیر آن حصن اعلی
قلعه افلاک انجم حصار بی آن تا شش استواری تخوی بدست در آمد که خیره ماند دیده اولوالابصار غازیان
آن سیه دولت را با خواجه او از قلعه بیرون کشیده بدرگاه عالم پناه فرستادند و از منار قیصریه تیر پرانی حصه اش
آویختند و بسعی جان داده بجزای خود رسید دیگری قراق تکلو است که از بی عقلی و غلوی خوش کم کرد گومان بعصیان

دلیری نموده خود را در عرصه هلاک دیوار انداخت و میدار از حقوق اخلاص و دولتخواهی محمدخان شرف الدین اغلی
به دستور والد او بحکومت دارالسلطنه هرات اللکی شاهزاده کامکار سلطان محمد میرزا معزز و سربلند گردیده
بود او قدر شفقتهای شاهی ندانسته بظلم و ستم راغب گشته دگر قسم اموال املاک رعایا بحالا بستگیره رفته رفته
از کثرت اموال و تجملات ملوکانه پای از جاده فرمانبرداری بیرون نهاده بخیال استقلال عیبه و خدم و حشم بسیار
فراهم آورد و چون خبر عصیان و طغیان آنخودسر بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت امر عالی صادر شد که معصوم
بیک صفوی که با بعضی امرا عراق مثل امیرخان موصلو و ولی خلیفه شاملو و نظر سلطان استاجلو و صدرالدین
خان و شاهقلی سلطان افشار و امیر غیب سلطان و غیرهم که بتسخیر قلعه چوشان که علی سلطان او در آن متحصن
شده بود و دیگر مهمات بخراسان رفته بودند باتفاق سلطان ابراهیم میرزا و برادرش بدیع الزمان میرزا بهرات
رفته دفع فتنه او کرده باشند و معصوم بیک حسب الفرمان همایون متوجه آنصوب شده در بین راه مصطفی بیک
مست بیک برادران قزاق از دو ره گروان شده بغوریان ترد صافی ولی خلیفه و ملو آمدند قزاق و سه نفر از کس
بسرکردگی برادر دیگرش حسین قلی و جعفر بیک پسرش برسر ایشان فرستاد چون این خبر بمعصوم بیک رسید بسرعت
برق و باد در حرکت آمده ولی خلیفه شاملو که با جمعی مثقلای سپاه بوده جسر انداخته بغوریان انبوه از این راه
به رسیده در غوریان جنگ عظیم بوقوع پیوست و تکلوان پای ثبات استوار داشته جنگهای نمایان کرده چون
سپاهی مشون سلطان ابراهیم میرزا و معصوم بیک امرا نمایان شده بر لشکر تکلو هراس مستولی شده پا شکست خورده
راه هزیمت پیموده شاه منصور بگیر از هشتصد کس از آن طایفه بقتل آورده بقیة السیف خود را بشهر انداخته جمعیت
و امرا متعاقب روانه شهر شدند چون خبر شکست لشکر و قرب وصول امرا بقزاق رسید خواست که حرکت المذبوحی کند
میسر نشد بنوعی پراکندگی در میان لشکر تکلو افتاد که جعفر بیک پسرش از پدر جدا شده بجانب کابل و هند رفت
ناچار شاهزاده کامکار را با برادرش سلطان حسین میرزا انجیل قلعه داری برداشته بقلعه اختیارالدین رفت و چون امرا
بشهر آمدند معصوم بیک بقلعه رفته او را سرزنش بسیار کرد و میرزا را با خود بیرون آورد روز دیگر که قزاق که بیمار بود
مرض استسقا داشت بیرون آمده در همان چند روز بهمان مرض بسرای عقبی رفت القصه قدر عافیت السعید جزای

کاذوقنی

کاذوقنی یافت و از من قتل بسیار وقوع یافته که بهر کس کفران نعمت و عصیان ولی نعمت کند جلاء و اجلاء مکافات یافت که
تحریر آن نامه موجب طول کلام است چون غرض تسوید زمان دولت ابد مؤبد همایون شاهی ظل الهی است سایر قضایا و
خصوصیات و جزویات آن را رجوع بکتاب احسن التواریخ حسن بیک روملو مورخ رفته است اکنون مختصر چند از آمد شد
ایلچیان پادشاهان جهان بدرگاه سعادت آشیان مرقوم میگردد **گفتار در آمدن ایلچیان سلاطین اطراف
بدرگاه ملایک پناه** چون حضرت شاه والاجاه جنت آشیان از تردد و ضرورت جهانبانی و اشتغال عظیمه
اشتغال امور گیتی ستانی فراغی حاصل آمده مدت پنجاه سال در دارالسلطنه قزوین رحل اقامت انداخته بمجموع
طرفی توجه بعزم نموده و در مدت اقامت که سریر جهانبانی بحشمت فرزندی نوجوان آن زمینه دار و اورنگ خسروانی
مزین بود و روز بروز لوای دولتش ارتفاع آسمانی یافته طایر اوج اقبالش بلندی میگرفت و پادشاهان کین
فراز ایلچیان سخندان بدرگاه سلاطین پناهش فرستاده با جمال تحف و هدایا لایقه و تبرکات الیقه ارتباط
صوری و روابط معنوی را با آنحضرت استحکام میدادند از جمله سلاطین جهان و پادشاهان نامدار فرمان که مکرر ایلچی
بخدمت اشرف آنحضرت فرستادند اول سرور قیاصره زمان و اعظم پادشاهان آل عثمان سلطان سلیمان
خواندکار روم است بعد از چندین سال که میانه آن و صاحب اقبال حرب و قتال از طرفین لشکرکشی و جنگ
و جدال اتفاق بوده محمد پاشا وزیر اعظم و معتمدان خانواده عثمانی مکاتیب در باب صلح با ارکان دولت قاهره نوشته
گرمایه سر ارادتی شاهی فرستاده بودند لهذا از طرف میر شمس الدین التحانی بایلچیگری نزد سلطان سلیمان رفته
بود که از بدایات دولت عثمان تا حال همیشه سلاطین آنان تحف و هدایا و ایلچی بدرگاه فرستاده ماند و ما ایلچی
تحفه هیچ یک از سلاطین نفرستاده ایم و قانون سلسله عثمانی نیست مخبر از کس فرستادن وزرا و مکتوبات ایشان
ندارم تا آنکه سنان بیک که از جمله معتمدان او بود بنوعی که سبق گذارش یافته در قارص دستگیر گشته از او شده
و فیما بین صلح واقع شده آمدن سلطان بایزید اتفاق افتاد سلطان سلیمان اول سنان بیک را برسم رسالت
بخدمت آنحضرت فرستاده او در سنه ست و ستین و تسعمایه در دارالسلطنه قزوین بسعادت بساط بوسی مشرف گشته
ابلاغ رسالت اظهار دوستی و محبت کرد شاه جنت مکان و ایشان بجاودرات فرمودند که ایلچی بجانبی فرستادن

قانون دودمان عثمانی بوده هیچگونه واقع شد که حضرت خواندگار خلاف قانون کرده چونکه چون تو با ایلچیگری فرستاده
سنان بیگ چاوش را معقول نگذاشته و از آن جهت مطبوع او اگر دید عرض نمود که ایلچی بیگانه فرستادن خلاف قانون است
چون قدیم میان موالفت و دوستی پدید آمده و مغایرت و بیگانگی با اتحاد و یگانگی متبدل اتفاق آمد شده دوستان بیگانه که
خلاف قاعده و قانون نیست شاه جشن بگان او را استحسان فرموده با نتقال امر ترم شد گر فرستاده از
فرزندان دولت • آن خردمندی در سرشت • بعد از رفتن سنان بیگ علی پاشا حاکم ارض روم حسن آقا
چاوش کرباشی خواندگار را با سعید گرگ ملازمان و خدمتگاران مجمع معتمد و شعف فخر بوده به ایلچیگری آمده روز
اول اربیع سعادت آباد سعادت بساط بوسی سرافراز گشته مکتوب مودت اسلوب دوستانه که خواندگار به رابطه خط خود
نوشته بود به نظر انور رسانیدند و روز دیگر در دولتخانه مبارکه به دولت عنایت ممتاز گشته منظور نظر التفات شده
تحف و هدایا از مرصع آلات کرچیجه و کرشمشیر و اقمشه نفیسه فرنگ نفایس به هدایا آورده و در برابر ایوان بلند ارکان
چهل ستون دولتخانه مبارکه از نظر اقدس گذرانیدند و آنحضرت ترفراخور حال ایلچیان مذکور را با عنایات و انواع
خلعتهای فاخر نواخته روانه فرموده و در سنه تسع و ستین و تسعمایه خسرو پاشا که از عظمای سلسله عثمانی و مردی قابل
با رای و هوش عالی شان و صلاح اندیش عالمیان بود با علی آقا قاپوچی باشی خواندگار به رنجی که از طرح احوال سلطان
ابراهیم گذشت آمده مکتوب صداقت اسلوب دوستانه متواضعانه آورده و متعاقب ایشان الیاس بیگ ایلچی ابراهیم
خواندگار به درگاه فلک مدار رسیده هدایا و ارمغان قیصری که از روم آورده به نظر شهریار عجم فرمان روای ملک
کسری جم در آورده از جمله هدایا چهل راس اسب تازی عربی بوده که هر یک بر راس [illegible] از [illegible] رنگینی کما ینبغی
بیرون داد زینهای مرصع و طلا و نقره و مطلا و جلهای زربفت و دیبای و هر یکی موازی یکصد هزار و شرفی [illegible] از انواع تجمل
پنجاه هزار تومان شاهی به واقعیت نفایس اقمشه اجناس علی هذا القیاس همه بجز خاصیت حضرت از مجموع آن
هدایا به طبقات انام از شاهزادگان کرام و امرا درگاه و حکام و ملازمان قورچیان و اعیان طوایف
قزلباش علی اختلاف درجاتهم عطا فرموده و همچنین سلاطین ازبکیه ترکیه پیر محمد خان حاکم بلخ و عبداله پاشا
بخارا و سلطان ابوسعید خان والی سمرقند و ابوالمحمد خان و حاجی خان سلاطین اورگنج و بعد از [illegible] سلطان روم

حصه [illegible] فرستاده اند بعد از فوت سلطان سلیمان که پسرش سلطان سلیم مالک ملک قیصری صاحب افسر و دیهیم
اسکندری گشت در سنه خمس و سبعین و تسعمایه محمد آقا نام ایلچی شوکت حشمت تمام به دارالسلطنه قزوین آمده نامه عنبرین
ختامه محتوی بر تواضعات مهر فرزندانه و تکلفات دوستانه آورده و تاکید تمام در انضباط قواعد مصالحه و
استحکام مبانی فرزندی نموده بود و در سنه ست و سبعین و تسعمایه که وکیل السلطنه معصوم بیگ صفوی به حج و
در راه حج اعراب بیوفا وی پسرش خان میرزا کشته گردیده و در حج با دوست و در میان [illegible] شنیع از قطاع
الطریق اعراب با ادای استنادی کرد به سلطان سلیم آقا نام ایلچی معتبر جهت تمهید معذرت و برات ذمه خود
از آن واقعه به خدمت اشرف فرستاده و آنحضرت [illegible] حال [illegible] استقامت احوال جهانبانان بسط
داشته و دست از نظام سلسله ظاهر باز نداشته عذر نپذیرفته [illegible] از پادشاهان [illegible] ایلچیگری نزد او که در سنه
ثمان و اربعین و تسعمایه گیلکی قرا سلطان که در آن حین حاکم بلخ و توابع بود و آدینه [illegible] چهره [illegible] الغ خان
ولد عبید خان که پادشاه بخارا [illegible] به رسم رسالت [illegible] فرستاده و اظهار صداقت
رفع [illegible] سابقه نموده بودند و ایلچیان سلاطین خوارزم و اورگنج خود اکثر آمده [illegible] از جانب
سلاطین عظام [illegible] علی الخصوص نظامشاه والی احمدآباد و قطب شاه والی گلکنده حیدرآباد که به عنوان محبت و ولای
خاندان حیدر کرار نموده [illegible] ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الابرار می شمرند و عادل شاه والی بیجاپور
مکرر ایلچیان به خدمت آنحضرت آمده و اظهار عقیدت و اخلاص و اینکه در ممالک ایشان خطبه اثنی عشری به نام نامی و القاب
سامی آنحضرت خوانده میشود می نمودند و تحف و هدایا گذرانیده به خلعتهای خاص از تاج مرصع و اسبهای زرین
و کمر خنجر ایشان را که اختصاص می یافته و در سنه احدی و سبعین و تسعمایه سلطان محمود خان والی بکر بسند ابوالکرام
نام ایلچی مخصوص به پای سریر درگاه [illegible] رسیده و مقام ارسال [illegible] جنس عقیدت و اخلاص موروثی و شکر حقوق
ماضیه نموده و تبرکات [illegible] فرستاده بود و از سلاطین عالیشان فرنگیه [illegible] پادشاه [illegible]
در سنه ثمان و خمسین و تسعمایه ایلچی گاردوان با تحف و هدایا فرستاده و اظهار ارادت و اخلاص صمیمی نموده و چند
آن طبقه از دین بیگانه اند [illegible] آستان سلطنت آشیان شاهی من السلاطین [illegible]

معشوق و مسمای مستقر بود رشته دیگر در سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه ایلچی بزرگ معتبر که با پنجاه نفر ملازم بسوی خدمتکار
همراه داشت جهت تأکید مبانی اتحاد و حسن اعتقاد بمقر دولت سعادت مبنا آمده و از جانب پادشاه پرتکال
تحفه چند بدیع آورده بود که در دیار اسلام نظیر آنها بنظر ارباب بصیرت و بینش کمتر در آمده بود و اما ایلچیان مذکور
بجهت ظهور بعضی اعمال مخالف دین مسلمانی و عدم رواج مساجد که از نصاری ظهور صدور یافته بود منظور نظر
التفات نشدند و تا هنگام حیات آنحضرت بخلعت انصراف نیافته بودند در زمان جلوس نواب سکندر شان رضوان
جایگاه سلطان محمد پادشاه مرخص شده بدیار خود شتافتند **نوادر وقایع و سوانح غریبه که در زمان خاقانی**
بانقضای آسمانی روی داده از وقایع غریبه شاه جنت مکان وقوع زلزله عظمی است در ولایت قاین خراسان
که در سنه ست و خمسین و تسعمایه در پنج قریه از قرای آن ولایت وقوع یافت چنانچه سه هزار کس در زیر خاک ماندند و
بنهانخانه عدم شتافتند مولانا ابی نام قاضی آن ولایت منجم بود که در یکی از قرای خود مسکن داشت اهل آن قریه را خبر
داده بود که از اوضاع فلکی تأثیر آن کواکب زلزله عظمی بصورت اعتقاد مقتضی آنست که از ده بیرون رفته
در خانها توقف کنند مردم ده مسموع نداشتند قاضی خود با متعلقان بیرون رفته تا نصف شب در صحرا بود
از بی اثری شد و مبالغه فرزندان بده آمدند و همان ساعت زلزله واقع شده قاضی با همه فرزندان و متعلقان
در زیر خاک ماندند و سر بنقاب تراب کشیدند **دیگر آنکه** در سنه ثمانین و تسعمایه آتشی از آسمان در جانب قطب شمالی
ظاهر شد و تا مدت شش ماه امتداد یافت و غایب شد گویند که در زمان انوشیروان ام از قیاصره روم که معاصر قباد
پدر نوشیروان بود همچنین علامتی در جانب قطب شمالی ظاهر شده بود و تا هفت ماه ظهور داشت و بعد از آن بطریق
خاکستر فرو ریخت و طاعون عظیم در روم واقع شد و اثر از آثار آن علامت مشتهر شد و مدتی غیب نیز زیرا که در سنه
مذکور تیره در جانب قطب شمالی قرص عظیم واقع شد عسکری خان تاتار اراده تسخیر مملکت اروس کرده با لشکر بی‌شمار
لشکر بآن ولایت کشید کناز ایوان ولی پادشاه اروس که بایلچی خان اشتهار داشت مقابله او شتافته من الطرفین
آتش حرب بنوعی اشتعال یافت که چندین هزار کس از طرفین سوخته خاکستر شان بباد فنا رفت و سپاهیان
هجوم نموده و لشکرهای پادشاه زاده تاتار را دستگیر کردند عسکری خان کاری نساخته منهزم بازگشت این شرح و

خورزش تیز گرم طاعون داشت که در طرف شمالی وقوع یافت **دیگر آنکه** در ولایت قاین خراسان در همین سال
غریب تر از وقایع عجیبه روزگار واقعه گندم از آسمان بارید که خلایق جمع کرده و از آن نان پختند **وقایع**
مستنزه ایام فرخنده فرجام در سنه اثنی و ستین و تسعمایه جمعی از رندان بیسر و پا در لوتیان عقیده رضا لوتهای بیچاکار
بوده در ییلاق سورلق سلطانیه بنظر انور شاه جنت مکان در آمده و در لباس عقیده و حسن اعتقاد بعقاید حقوددار
منتهیه ظهور آورده اسناد مهدویت بآنحضرت کردند هر چند آنحضرت منع ایشان کرد که مبادا این قاطعه اشرار ازین
عقیده فاسده باز آورند رجوع نکرده و مبالغه بسر حد افراط رسانیدند و منجر بدان شد که پادشاه دین‌دار شریعت
در مقام سیاست آن گروه بد اعتقاد در آمده هر یک یک از ایشان بغضب بنگاه کوفته به یاد عدم فرستاد
و دیگری همان کلمات لاطایل زبان گشوده و از آن عقیده فاسده رجوع نمیکردند **دیگری** از وقایع ایام اخرام
شاه جنت مکان سیاست یعقوب اجامره و اجلاف دار السلطنه تبریز است شرح این واقعه آنکه احمد قلی بیگ استاجلو
ولد شاه قلی سلطان حاکم بحکومت دار السلطنه تبریز و اجامره و اراذل بسبب تحکم ملازم او را گرفته بی‌اندامی بسیار کرده
بودند داروغه کلی از آن بود و اوباش آن محله را بجرم آنکه گرفته بقتل آورده و اوباش برخاستند داروغه جسد او را
از سیاستگاه بر داشته بعضی اجلاف امین شایسته مزار برده دفن کردند داروغه جمعی را شفیع حدیث
بحیث شبیه نمود و اوباش جسد او را از قبر بیرون آورده بر دار عبرت کشیدند اوباش مخالف برخاسته
بر داروغه چیره شدند و داروغه احترازی نمود تا آنکه فتنه من نیز بخیلی مبدل شد و اجلاف بی اعتدالی بسر حد
افراط رسانیدند چنانچه احمد قلی بیگ با تیر تفنگ اجلاف در کمال خفت و خواری خود را امیرش بلاتحصن
شده ملازمان و تبعه او جمعی زخم دار و چند نفر مقتول شدند در این شورش غوغا اجلاف محله اوباش گرجی را
که بستان حمام چپل درب و حوالی آن شوکا چون اندسه‌ای خود مسری در سر افتاده آغاز شورش و فساد
کردند و هوایی که در میانه شهری شایع و اندکی تیره و کدر شده بود تا زکی شیوع یافته قمر خون گیدگم گشته
و از بیم ضرر و آسیب جمعی مسافران اوباش سود و معامله و قصر چهار بازار بر طرف شده و در خانه‌ات
دکاکین بسته شد تردد مردم در کوچها منقطع کرده اعزه و کدخدایان و کاسبان و درویشان در حرمت افتاده

ارزانی افتاد الی نبود و اوباش معاش بیجان رسیده قبایح کلیه ازان گروه در وجود آمده مملکت و بی‌حرمتی
شد و چون حقیقت اینحال بعرض اقدس رسید بعجب آنکه رعایا مستحق قتل و سیاست گردانید یوسف بیک
چاوشلو ولد بابا سلیمان را که مرد عاقل کاردان بود مدار و حکمی فرستادند که آنجماعت را بطریق مستقیم
عاقبت دلالت نمود و آتش آن فتنه را آب مدارا و حسن تدبیر فرو نشاند و یوسف بیک آن طبقه را سرش کرده
حضار انکه کم از شرارت داده که کدخدایان هر محله ضامن داده قسم یاد نمودند که من بعد مرتکب فساد نگردند
که دو سه ماه فی الجمله استقامتی در شهر پیدا آمده بود که پهلوان یارعلی باز بر سر هنگامه عاقبت گردید
و بضرب لازم یوسف بیک القتل او رنده دیگر باره اجامره و اجلاف بر شعبده و فساد برآوردند و یوسف بیک
عرض کرد که انجماعت بیدبصر که محرک این شورش اند چهارصد نفر بیش نیستند و اگر در سیاست ایشان تکاهل
تا خیر رود منجر بفساد کلی میشود و بنابران سهراب بیک لد خلیفه انصار برفتن تبریز و دفع اجامره مامور گردید
چون با جمعی کثیر بشهر رسید یوسف بیک تیرانداز دم خود با بوچسب بحیث جوی خلاف پرداخته بود و اوباش
متوهم شده سر بجیب اختفا فرو بردند که کدخدایان هر محله که ضامن بودند گرفته اوباش آن محله را از ایشان طلب نمودند
کدخدایان بالضروره آن جماعت را بدست آورده بدیار عدم فرستادند تا حمل پنجاه نفر از پهلوانان آن
طبقه را از دار عبرت آویخته درانواقعه دو سه نفر زیاده کشته شدند و آن شورش و فساد تسکین یافت واقعه
دیگر در سنه خمس وستین و تسعمایه سیل عظیم بقزوین آمده تا موازی دو هزار خانه از محله درب ابهر از قریه سلطان آباد
ویران و خراب گردید و نقصان و خسران بسیار از خرابی خانه و آب بردن اثاث البیت باهل آن محله رسید
واقعه دیگر در سنه احدی و ثمانین و تسعمایه در دارالارشاد اردبیل علت طاعون شیوع یافته تا موازی سی هزار
کس بعلت طاعون تلف شدند ذکر ارتحال حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان و وقایع عظیمه که در آن
اوان بارادهٔ ... روی داد بر ضمایر واقفان اخبار و مطالعه کنندگان سیر و آثار سلف پوشیده نماند که
چون مجملی از احوال گرامی حضرت شاه جمجاه جنت مکان و قضایا زمان دولت سعادت بنیان آنحضرت بسیاری
کلک بدایع نگار در رقم تحریر یافت اکنون قلم شکسته زبان در شرح واقعه غم اندوز آن که زمان رجب

گریه کنان که الا وجه تا گریز بر بر باد و پیرهن جامه نیلی کرده با اشک خونین سیاه تر از مداد بر صحیفه جان می نگارد
سپهر بانتقال آنکه دو سال قبل از ارتحال آن برگزیده حضرت ذو الجلال بیماری صعب بر مزاج شریفش طاری گشته صورت
آن استقامت و شدت آن آلام بمدت دو ماه کشیده در اثنای بیماری که مرتبه مرض اشتداد یافته بود ارتحال گردیده
و عاقبت از شفاخانه الهی شفای عاجل کرامت گشت و در ایام بیماری شاهزادگان عظام و امرا و ارکان دولت
دو گروه شده هر گروهی در تدبیر سلطنت و پادشاهی خیالی کردند چون نواب سکندر شان که فرزند اکبر آنحضرت
بود بجهت ضعف بصر که چند سال بود که از دیدن عاری و عاطل مانده بود مناسب ولیعهدی و ضبط ملک و گرداوری
طوایف سرکش قزلباش نمیدانستند که اکثر طلاب و عوام الناس از سپاهی و رعیت بالطبع خواهان اسمعیل میرزا بودند
که چند سال بود بحبس العرفان والد عالیشان در قلعه قهقهه محبوس بود و انمعنی باعث آن شده بود که قدرت خالق وقت
ارادهٔ خلاص یافت ع عزیز کرده حق را کسی نساز خوار • و میدانستند که عنقریب خلافت و پادشاهی بآنحضرت
و دودمان اقدس انتقال قرار خواهد گرفت الحاصل امرای استاجلو که در آنوقت رکن رکین دولت بودند و معظم ایشان
دارا دو چی علی پرادخان مشهور بسفره چی مشهور از نواد و شاه سلطان و حسین بیک یوزباشی و الله حسین بیک و
پیری بیک توقجلو قورچی تیر و کمان و محمد بیک ترچیلو و اغوز آخور باشی و امام قلی سلطان ... اغلی بود و از اسمعیل میرزا
خوفناک بودند سلطنت شاهزاده نامدار سلطان حیدر میرزا که بعد از اسمعیل میرزا از سایر شاهزادگان بزرگتر
و منظور نظر پدر والاگهر در پایه سریر اعلی حاضر بود اتفاق نمودند و صدرالدین خان صفوی و معصوم بیک وکیل
که بجای والده سلطان میرزا بود و اکثر اعیان طبقه شیخاوند و جماعت گرجی که خویشان والده میرزا بودند با آن طبقه
در بن امر اتفاق نموده با یکدیگر عهد و پیمان بمیان آوردند از شاهزادگان عالیمقدار سلطان مصطفی میرزا که
در میانه استاجلو بزرگ شده والده کلی او اباز استاجلو تعلق داشت من الاخوین محبت مفرط بود از صمیم قلب
بسلطنت سلطان حیدر راضی شده در انجام این امر اهتمام نمود و سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا که
داماد شاه جنت مکان و عمدة الملک و السلطنت مقرر بود بنا بر صلاح حال خود با شاهزاده مذکور اتفاق داشت
میمنه و حسین قلی خلفا روملو و امیر اصلان سلطان افشار و حیدر سلطان چابوق ترکمان بسلطنت اسمعیل میرزا

اتفاق نموده کل طایفه افشار و روملو و ترکمان درین امر با ایشان یکدل و یکزبان بوده‌اند و از شاهزادگان
نامدار ستر عظمی شهزاده پریخان خانم که بوفور عقل و دانش از سایر بنات مکرمه امتیاز تمام داشت در خدمت والد
معزز گرامی صاحب رای میشد و محسود برادران بود و بجهت کدورتی که میانه او و برادران بود با نواب سلطان محمد میرزا
که طالب سلطنت و پادشاهی بود و با جناب صفای ذات ارضی بولیعهدی کامروائی و شده در شیب اسمعیل
میرزا سعی مینمود و از زمره برادران کامکار سلطان سلیمان میرزا که برادر اعیانی پریخان خانم بود و سلطان محمود
میرزا که در میانه روملو بود و سلطان احمد میرزا که در میانه افشار بود و با شمخال سلطان چرکس خالوی خانم جهت
هر یک اقوام مادری در مخالفت سلطان حیدر میرزا اظهار نموده با جناب سلطنت اسمعیل میرزا اتفاق داشتند
و ظاهرا سلطان حیدر را از ابعد و دیگر ای منسوب با جنس علاقه نگشته که در طریق صوفیگری اخلاص این خاندان
مرشد کامل مکمت تا مرشد در حیاتست رقم شاه و پادشاهی بهم دیگری کشیدن علامت اخلاصی است
و بعد از واقعه ناگزیر مرشد و پادشاه آنکس است که بحکم وصیت وصی ولیعهد باشد و اگر بالفرض بعد ارتحال
آنحضرت قبل از آنکه یکی از فرزندان او ولیعهدی نصب فرماید باختیار روی و بعد در راه و رسم ارادت و
طریق صوفیگری سر بزرگتر ولیعهد خواهد بود و چون نواب سکندرشان سلطان محمد میرزا که ولد اکبر شاه
جمجاه نسبت ضعف البصر بعد از اسمعیل میرزا برادر اعیانی آنحضرت اکبر اولاد است ما در طریق صوفیگری
از من نمیدانیم و خود را شاهیسون نامیده سلطان حیدر را از ابعد و نک حرامی منسوب متهم ساختند و یکی
همراه نام نهاده و زبان طعن بر آن طبقه دراز کردند و از آن زمره گفتگو میان بیرون و فرق طبقه گشته اعاظم امرا
نامدار و اعیان قزلباش و ریش سفیدان و تماقاقچی که در پایه سریر اعلی بودند جمعی جانب آن طبقه و جمعی جانب طبقه
اولی گرفته و کمر راه در دولتخانه مبارکه همایون میانه هر دو فرق سخنان خشونت آمیز میان آمد بالجمله معالجات
حکما و حدق موافق تقدیر افتاده بیماری نواب جنت مکانی روی بصحت نهاده و روز بروز آثار صحت ظاهر گشته
والده پریخان خانم باغوا و تحریک صبیه و برادرانش مقدمات را در خلوت بعرض آنحضرت رسانید سلطان حیدر میرزا
نسبت الدخان و غدار نموده خاطر مبارک آنحضرت از شاهزاده منحرف ساخته اسمعیل میرزا را از صوفیان

کمک و دولتخواه بار نمود و چون در ایام نقاهت محرمان حریم عزت در سر بخچه حرم راه یافته بشرف مکالمه اشرف اودار
متبرک شده از اعیان قزلباش کور شاه علی روملو که بیساول صحبت دامنه مقدمات را در سر بخچه حرم تفصیل حالات شان
کرده و بمرتبه که مناسب وقت آنست که من بعد بندگان اشرف ذات شریف خود را از کید و مکر آن جماعت صیانت
نماید مجملا شاهزاده مذکور و دیگر خواهان او در اراده و سعی بهمت نموده غدر و نفاق گشته اما شاه جنت مکان لبعوض
نامده بهره و فرق را بنور فراست فطرت عالی دریافته آمیزش بعکس پرده کرده بمقتضای عقل دوراندیش
عمل نموده زبان مبارک با اظهار ایلخانات نگشوده بلکه آنجماعت را از اظهار آنگونه مقدمات منع کرده اما چون فرقه ادا
بیک استاجلو و قاسمی ریش سفید طبقه قراداغلو داخل سلطان حیدر را میان سند شد و خلیفه انصار حاکم قلعه
از اوایل قراداغلو و قوم قرقراولیک بوده از صوابدید او تجاوز نمیکرد و بخاطر انور رسید که مبادا سلطان
حیدر را بوسیله خلیفه انصار نسبت باسمعیل میرزا غدری مرتکب شده و از ده تفر قورچی افشار را معین فرمود
که قلعه قهقهه رفته شاهزاده را محافظت نمایند اسمعیل بموجب تقویت اسمعیل میرزا سان گشته الیمک کرجی از اعیان
آن طایفه همشیره‌اش در سلک پردگیان سرادق سلطنت منسلک و والده ملکه تقرا از شاهزادگان عالیحضرت
و از غلاة سلطان حیدر را نبوده همیشه در سر حمام خدمت شاه جنت مکان میکرد و در روزی که قرار یافته بود که آنحضرت
بحمام تشریف برده اسمعیل میرزایان اتفاق نمودند که الیمک از جمله حرام نمکانست اما صوفیان دولتخواه
اعتمادی بجانب او نمیگذاریم که در وقت که ضعف و نقاهت بدن الی مبدل شده ولیعهد است
او بحمام رفته خدمت نماید و از غدر او ایمن نیستیم و طایفه کرجی همیشه خدا و ندم استاجلو و تمامت سلطان حیدریان
در آن باب گفتگو در آمدند و کرجیان گفته که از ناحیه صورت دیگر نمود که منع ما از خدمت مرجوعه مینماید
بالجمله در روزی که نواب جنت مکانی بحمام میرفت حسین قلی خلفا روملو و امیر اصلان خان و سایر جماعت که خود را
شاهیسون می نامیدند باجبار بجز ارکس از صوفیان و طایفه روملو و افشار و غیره که قصد ممانعت الیمک
با اسلحه و یراق بدر دولتخانه مبارکه جمع آمدند و جماعت کرجی و شیخاوند و استاجلو و اتباع ایشان تر چهار ابرهم
جمعیت نموده و تمامت ذوالیک پاش با پناه دمت ساختند و بخواست که ایشان تیر تکمل و مسلح بدر خانه آمد

واحتمال فساد و خونریزی کلی داشت آن شب که از جانبین با مقدمه پرداخته باتفاق راقم حروف مقرب الحضرت حسین
بیک یوزباشی بود و از همه متغایت آزرده خاطر بود و سخنان که ضامن نزاع انجامد و تا صباح در مقام فکر و اندیشه
بسر برده صباح اگرچه جمعیت بسیار کرده بودند اما اسلحه و یراق فتنه بسته بدستور معهود در رکاب شاهزاده نامدار
سلطان مصطفی میرزا که نظر سلطان للاش فوت شده او بدستور در میانه استاجلو مردم او می بود در خانه
آمده و در بیرون با آنکه جهلا و مفسدان مثل زمین بحیان کنایه آمیز بسیار گفته اشان ملتفت لشکریان شده
با ایوان چهل ستون درآمدند و زبان اعتراض بر اسمعیل میرزاییان دراز کرده حسین بیک یوزباشی حسین
قلی خلفا را مخاطب ساخته گفت که این چه فساد است که در میانه قزلباش می‌کنی و چرا آنجماعت را ایراد و تشانده
در خانه والحمدلله سر مبارک پادشاه و مرشد و ولی نعمت با سلامت است ما و شما را چه داعیه که نخوت و جاه
این قسم اراده باشیم و اولاصفه و مفسدان باشیده قدم در طریق اخلاص و صوفی گری نماید حسین قلی خلفا اتباع
او ترسخنان درشت خشونت آمیز بر زبان آوردند اما چون نواب شاهزادگی سلطان حیدر میرزا شریف حضور
داشت اسمعیل میرزاییان زیاده غلوی نتوانستند نمود و نواب جنت مکانی از مقدمات واقف گشته مصلحت در
انعام شمس الدین زال بیگ الملقب فرمودند که بطریق معهود به حکام آمده بخدمت مرحومه مشغول باشد ان الحقه
مجال افزودن نیافته نقد رحمت … متفرق شدند و سلطان حیدر از ان حالت آزرده آشفته گشته … از
مقربان و لعن حاسدان خلاص شدند و بعد از آنکه صحت کامل شامل حال مبارک گشت دیگر با … انکونه
مکالمات نداد و متوجه تفتیش این حال نگشت اما حیدرقلی مقربی که یکی از امرای صاحب قدرت استاجلو
بخدمتی امور ساخته آزار و بیرون کرده مراد خان را به تسخیر قلعه گجور نامزد فرموده روانه … فرموده
و پیری بیگ قوجلو را حکومت ری داده روانه فرمودند و چون درین سال سلطان سلیم بن
سلطان سلیمان خان پادشاه روم متوفی شده سلطان مراد خان ولد او جلوس نموده بود نواب جنت مکانی
اراده نمودند که یکی از امرای بزرگ صاحب عقل و کیاست را به ایلچیگری روم و پرسش و تعزیت سلطان سلیم و
تهنیه جلوس سلطان مراد خان فرستند و از اول حسین بیگ یوزباشی را بدین خدمت نامزد فرمودند سلطان حیدر

از وقوع

از وقوع این خیال تقرب بسیار نموده بعرض نواب جنت مکانی رسانیده بودند او را از فرستادن او نقره نمودن امرای استاجلو که
اعوان و انصار شاهزاده بودند حسین بیک را اغوا نمودند که در رفتن روم عذر گوید و ادعای مرض
تمسک جسته بعرض رسانید که بجهت صحت ذات مبارک اشرف نذر کرده ام که بزیارت امام ثامن ضامن مشهد
مقدس روم و چون رنجیر اعتقادی بسته اید و امید که رخصت زیارت ارزانی فرمایند و بدین بهانه از رفتن
معذرت خواست نواب اشرف عذر پذیرفته محمد بیگ خان شاملو حاکم … سعد را که او نیز از امرای استاجلو
بود بدین خدمت فرستادند و حسین بیک از رفتن بیشتر واهمه که مبادا در زمان غیبت او صورتی که موافق
مطلب نباشد روی نماید و غافل … نواب جنت مکانی … حرفی اظهار نکرده
و مشارالیه بدستور معهود در مشهد مشغول بوده رفته رفته عرض اعتبارش می افزود و چون نظر سلطان استاجلو
الله نواب سلطان مصطفی میرزا فوت شده بود و للگی او التماس شاهزاده مع المال الکائن نظر سلطان حسین
بیک شاهقلی افت داده در ساعت مسعود میرزا را … آورده جشن ملوکانه آراسته پیشکش و الحاق ارائه
کشیده و شاهزاده کامکار را … پیش نواب شاهزادگی … تسلی که حسین بیگ آمده مکان
کیانرا منتسب ساخته … فی الجمله … گفتگوی بیهوده فرق در رکاب معلی مسکین تا …
تا دو سال که حضرت شاه جنت مکان کامرانی و اقبال کامیاب بودند تا آنکه در سنه … جلوس
اربع و ثمانین و تسعمایه که ده ماه از سال گذشته بود اندک عارضه عارض ذات مبارک گردیده در حمام نوره
بعضی از اسافل بدن او را سوزانده مجروح ساخت وجع در زخم بهم رسیده بدست … الاطبا حاذق
معالجه و مداوا پرداختند لیکن امیدی امکان بیماری … فوت شد و در شب بیست و چهارم شهر صفر
مزاج وهاج از جاده اعتدال منحرف گشته آثار قلق و اضطراب ظاهر گردید و ضعف مستولی گشته شاهزادگان نامدار
تا نصف شب در خدمت پدر بزرگوار بودند همه را رخصت فرمودند که بخانهای خود روند …
شاهزادگان سوی سلطان حیدر میرزا که توقف نمود همگی متفرق شدند در سنه … هشتاد و دو قول آن است
که چون حضرت شاه جنت مکان سلطان حیدر میرزا استثنی ساخته توقف او فرمود و روایت دیگر آنکه والده اش

بمضمون آنکه مبادا بعد از وقوع نایله در بیرون از اعادی اعتدا گزندی بعز ز مدار حمیدش رسد در دولتخانه
مبارکه ما صدق و من دخله کان آمنا بود با و گفت که حال پدر بزرگوار دگرگون شده احتمال ترحیب اوکه آتش
ودیعت حیات بتقاضی اجل سپارد و ترک طالب سلطنت و جانشینی و پی تخت پادشاهی الکذاشته گیردی
مناسب آنست که در دولتخانه توقف نمایی و چون قضیه نایله بوقوع انجامد تاج شاهی بر سر نهاده در ایوان مبارک
چهل ستون بر روی قالیچه همایون جلوس نمایی و چون مفاتیح خزاین و قورخانه و یراق در دست ایشیک آقاسیان
چشم بر زخارف دنیوی دارند ابواب خزاین گشوده یوزباشیان و قورچیان و اعیان لشکر را بعطایای
ارجمند محظوظ و بهره مند گردانی و اعوان و انصار که بدولتخانه مبارکه جمع آیند و جلوس همایون بر تخت
پادشاهی مشاهده خلایق کرده اسمعیل میرزا را که بالفعل دست ایشان از دامن مقصود کوتاه است بجز اطاعت
چاره ندارند و هرکس درآمدن و پای بوس تخلف ورزد بجزا و سزا رسانی و شاهزاده را رای الده موافق
مزاج افتاده توقف نموده قریب نصف شب آثار ارتحال بر بشره همایون ظاهر گشته صبح روز پنجشنبه پانزدهم صفر
روح پر فتوحش بجانب قدس پرواز نموده در روضات جنان آشیان گرفت و پانزدهم شهر صفر که آنروز
عطسه روی بود بالهام غیب موافق تاریخ آمده گورش پر نور تر باد تخت مخدرات سراپرده سلطنت از وقوع
این مصیبت جانسوز جامه صبوری چاک کرده بفغان و زاری در آمدند و خدمه حرم محترم در ماتم آن شاهنشاه معظم
لباس سوگواری در بر کرده چون شب ظلمانی سیاه پوش شدند عالم دگرگون گشته خلایق در دریای قلق
و اضطراب افتادند جمعیت لشکر پراگندگی یافته خاطرها پریشان گردید و چرا نگردد که آفتاب عاطفتی در پرده غروب
نهان گردید که عالمیان از فیض تربیت عاطفتش کامیاب فراغت و عافیت بودند و قمر طلعتی در محاق خسوف
کشید که از پرتو رای منیرش جهان آسایش و آرمیدگی رهش بود و اوصاف حمیده آن یگانه دوران بر
از حیز بیان است هرچند در صدد رقم مجملی از آن بر زبان خامه بیان گذشت در مقام تتمه اوصاف پسندیده
آن قدسی سمات نموده بنا گزیر بیت الحاصل آنحضرت در ایام جهانبانی هرگاه از مشاغل مهام سلطنت و کشور
ستانی فراغتی حاصل شدی اوقات شریف بانتظام مهمات و انجاح مطالب و مقاصد ارباب حاجات مصروف داشتی

در ترویج شریعت غرا و تعظیم علما و احترام ارباب زهد و اصحاب تقوی و رواج و رونق آستانه‌ها و مدارس
بقاع الخیر و تعمیر مساجد باقصی الغایه توجه مبذول داشته پیوسته امر معروف و نهی منکر نصب العین خاطر انورش
بود چنانچه از غیبت درست و حسن اعتقاد در عنفوان شباب اوان شاهزادگی و حین لذات نفسانی توفیقات الهی
توبه و انابت رفیق گشته در سنه تسع و ثلثین و تسعمایه که ده سال از جلوس همایونش گذشته بیست ساله بود زبان
صدق بیان بکلمه طیبه توبوا الی الله گویا ساخته عن صمیم القلب از جمیع مناهی توبه کرده و بنوعی راسخ بود که مر بعض
توبه پیرامن خاطر شریفش نگردیده وجوه شرابخانه و قمارخانه و بیت اللطف را از دفاتر اخراج کرده بتوبه
جمیع امرا و اعیان طوایف قزلباش بموافقت آنحضرت تعمیم بر غبت نمودند و در سنه ثلث و ستین و تسعمائه
امرای عظام و ملازمان عتبه اقبال از مناهی گذشته خلایق در کل ممالک بلاد از ارتکاب امور نامشروع ممنوع
شدند از غرایب حالات توبه نصوحا موافق تاریخ آمد **شعر** سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل •
سوگند داد و توبه خیل سپاه دین را • تاریخ توبه دادن شد توبه نصوحا • و آنحضرت ابن سکر مباشر انرا
مجملا در زمان دولت همایون آنحضرت خلاص عباد الله بتقوی و پرهیزکاری شیوه و شعار خود گردانیده و طاعات
و عبادات مسکدرانیدند در امر معروف و نهی منکر بنوعی مبالغه فرمودند که قصه خوانان معرکه گیران را از اموری که
در شایبه لهو و لعب باشد ممنوع گشته پانصد تومان تراکنار وقف که در سرکار خاصه شریفه موجود بود شبهه
حرمت در آب روان حل کردند آنحضرت بخیرات و مبرات راغب بوده بحیثیت سلوک و هریک از حضرات چهارده معصوم
مبلغی معین مقرر فرموده بودند و هر ساله وجه مولودی را بیک طبقه از سادات عظام محال بعین الشیخ میدادند
که در میانه ایشان قسمت میشده و در اکثر بلاد سواد اعظم شهرهای معتبر ان نقد معین فرموده بقصد اطعام
ذکور و اناث مبتوای آن شهر میدادند و در بلاد مشهد مقدس رضوی مقدس علی و سبزوار استرآباد و قم و کاشان
و یزد و تبریز و اردبیل چهل نفر از ایتام ذکور و چهل نفر از اناث را بوجیه مطوبی بانجاح تعیین فرموده معلم
شیعه مذهب پرهیزکار و خدمتگاران صلاحیت شعار قرار داده تربیت میکردند و در هنگام بلوغ هر یک را با
دیگری تزویج داده ... معوض می‌آوردند تشخیصات و انقیاد قاتک برجاها و ممالک برابا رسانک داده

اولا وجوه صفای شوارع است که از زمان سلاطین ماضیه استمرار یافته از تجار و متمولین متردد و بین از ماشت شد
و هر ساله سوای سی هزار تومان عراقی بحصول می پیوست بدین خوابی که حضرت صاحب الزمان صلوات الله الرحمن را
دیده بودند و در عالم رؤیا اشاره بمعنی شده بود در سال اثنی و سبعین و تسعمایه تجار و متردد بین بخشیده مفاجیان
از ممالک برطرف شدند و آثاری از وجوه نماند ه اثر نماند ز مغاغیر از آن واقعی ۰ که در وره مغامی است از
غم تمغات ۰ مال محترفه و مواشی و مراعی اکثر ممالک خصوصا محال مشهد مقدس تخفیف عطا مقرر کرده بازده فاز خراج
نموده از برکت حسن اعمال آن دولتش پنجاه و چهار سال امتداد یافته بفره زمی اقبال گذرانیده در عهد اسلام
بغیر از سنقر ما رعلوی هیچ پادشاهی پنجاه و چهار سال سلطنت نکرده در عهد همایونش سپاهی رعیت کامیاب
فراغت عافیت بودند و جمیع مهام کارخانه سلطنت را نظامی و انتظامی داده بودند که الی خاتمه در عرصه ایران
اختیار راطمع و قاعدش بوده و قانون است ایام زندگانی آن بانی جهانبانی شصت و چهار سال یکماه
هفت و پنج روز بود و هشت سال در زمان خاقان سلیمان شان از قبل والد عالیشان سلطنت خراسان کرده
پنجاه و سه سال و شش ماه و هفت و شش روز سریرآرای ملک ایران بود و سادات و علما و اکثر اعیان ملک از فه
خلایق را روز نامواقعه غم اندوز رحلت خویش لرزان و از این مصیبت جگر سوز بنوعی حسرت زده و پریشان
گردیدند که گویا عالم دگرگون گشته علامت روز محشر در میانه خلایق پدید آمده لهذا از ابتدای زمان سلطنت
آنحضرت در بلاد عجم کسی که قریب بیست پادشاه کرده باشد نبود و از سلاطین عالم نامی شنیده غیر از آنحضرت
پادشاهی ندیده بودند این واقعه عظیمه بر جماعه خلایق بغایت دشوار نمود و علمای ام و فضلای کرام خصوصا میر سید
حسین مجتهد جبل عاملی حسب الصلاح امرا دولتخانه مبارکه را که آمد و مطهرش آن آمین شریعت غرا غسل داده
و در یورت شیروانی که ما بین باغچه حرم و دیوانخانه بود بامانت گذاشتند و در زمان سلطنت اسمعیل میرزا
بنوعی که در طی احوال او مرقوم میگردد نقل مشهد مقدس معلی کرده در روضه خلد آسای رضویه مدفون ساختند
و از آثار همایون یکی بارو مصلی طهران و بارو مشهد مقدس مطلا گردانیدن گنبد مبارک حضرت امام الجن و الانس
و سلطانی بر گنبد و عمارات دولتخانه مبارکه دار السلطنه قزوین و حمامات متعدده و چهار بازار و باغات

موسوم بسعادت آباد که بلطافت و خوبی شهره جهان و نمونه از باغ جنت و جنان است و مسجدی در صاحب آباد
دار السلطنه تبریز رحمه الله علیه است که از نتایج حسن اعتقادش بحضرات اهل بیت طیبین و طاهرین بوده مقوم حب
معصومان خاندان رسالت لامحشور بوده با آن برگزیدگان درگاه اله در ریاض جنان مقیم و جلوه گر باد
اکنون اگر نیز واقعه نویس بسلک اسامی اولاد و امداد آنحضرت سایر شاهزادگان حیدر نژاد و اعاظم امرای ارکان
دولت و بزرگان هر طایفه که در هنگام ارتحال اعلی حضرت ممالک ایران بوده اند در رشته تحریر کشد که چون ایام
هر یک بتقریبات بر زبان قلم میگذرد طالبان احادیث اخبار را اطلاع بر احوال ایشان حاصل گردد ذکر
اسامی سامیه شاهزادگان کامکار و اولاد و احفاد نامدار حضرت شاه جنت مکان و برادرزادگان عالیمکان
شاهزادگان گرامی صفوی نژاد از فرزندان صلبی فرزند زادگان نامی و برادرزادگان که در حین ارتحال در قید
حیات و در ظل عاطفت آنحضرت کامیاب دولت و عزت بوده اند سی و هفت هفت پسر و دوازده دختر خانه چهار
ذیل متین میگردد و از آن جمله فرزندان صلبی از پسر و پسرزاده و دختر سوی چند نفری که در زمان حیات آنحضرت
کسوت ممات پوشیده رخت هستی بسر منزل بقا کشیده اند و دیگران منقرض گردیده هفت پنج دواده پسران
صلبی بتعداول نواب سکندر شان سلطان محمد میرزا چون تاریخ شاهزادگان کامکار سوی شهرزاده مدار
که در مرتبه فرمانروائی یافته بنظر کمترین نرسیده متعرض آن نشده اسامی ایشان و خلاصه از احوال جلیله الحال بر
مرقوم کلک بیان میگردد بالجمله ولادت آنحضرت در شهور سنه ثمان و ثلثین و تسعمایه که هشت سال از جلوس همایون
شاه جنت مکان گذشته بود و از بطن مهد علیا سلطانم صبیه موسی سلطان موصلو ترکمان که از امرای بزرگ
با بندر بود و القاب او شاه ه فرزند شاه طهماسب اول محمد آمد ۰ تاریخ مولد گرامی است که نام
سامی موسوم و ملقب خدابنده گشته در زمان ارتحال الدغفران مآل چهل و شش ساله بود و در تاریخ سنه
ثلث و اربعین و تسعمایه که آنحضرت شش ساله بود سلطنت دیار خراسان ارتقا یافته محمد خان شرف الدین اغلی
تکلو لله و امیر الامرا کرده آنحضرت در دار السلطنه هرات بر مسند فرمان دهی تمکن یافته محمد خان متکفل مهام آن
نواده رایض دولت بود چندین سال دار السلطنه مذکور بجاه و جلال کامرانی و اکتساب فضایل و کمالات انسانی

روزگار گذرانیده از جمیع علوم متداوله خبیر و آگاه بود و بعلم و قرائت وجوه و سخاوت متصف همت عالی آن
که حاصل بحر و کان در نظر همتش با خاک ره یکسان مینمود و گاهی بنظم اشعار زبان گشوده فهمی تخلص میکرد و دیوان او
مطایبه و شکفته طبعی مشهور و شعارش بوده و رقوم اندوه و ملال بر صحیفه خیال کمتر نگاشتی بعد از ارتحال حضرت
شاه جمجاه جنت مکان از شوق دیدار آن در اصداف غلاف شهریاری در برج شرف بختیاری یعنی فرزند
ارجمند سعادت پیوند غالب گشته او را در سنه ثلث و ستین و تسعمایه بپایه سریر اعلی طلب فرموده اسمعیل میرزا
برادر اعیانی آنحضرت را بهرات فرستادند و بعد از اندک زمانی بنابر بعضی مصالح ملکی و حرکات ناملایم که بموقف عرض
اقدس رسید او را طلب فرموده بقلعه قهقهه فرستادند و دیگر باره نواب شاهزادگی آن منصب ارجمند ارزانی
یافت بعد از واقعه قزاق تکلو که معصوم بیک صفوی با فوجی از امرا بهمراهی شاهزاده مامور گشته بود چنانچه در
طی تحریر آن احوال صفحه گذارش یافته تفصیل پذیرفته نواب شاهزادگی حسب الامر باتفاق فرزند ارجمندش
سلطان حسن میرزا بپایه سریر اعلی آمده بعد از تجدید ملاقات رخصت انصراف یافته با شاه قلی سلطان استاجلو
لله و امیر الامرا گردیده در آن ایام آنحضرت را در هرات ضعف باصره طاری گشته در معالجه تغافل میورزید و جراحان
و کحالان حاذق دعوی معالجه مینمودند و آنحضرت متحمل شدائد آن امر شدند رفته رفته آن ضعف قوت گرفته نقص تمام
در باصره پدید آمده و میانه آنحضرت و شاه قلی سلطان لله اش بجهت مخالفت غبار نقاری ارتفاع یافته از یکدیگر
گله و شکایت مینمودند شاه جنت مکان بنابر مراعات خاطر شریف فرزند ارجمند آنحضرت را بدار الملک شیراز
فرستاده و از فرزندان گرامیش سلطان حسن میرزا را با بر خود آورده قرة العین دودمان سلطنت و اقبال
شهزاده بلند قدر بیهمال یعنی حضرت شاهی ظل اللهی ایلخانی الداماد بسلطنت ممالک خراسان موسوم گردانیده و آنحضرت
جنت الغفران همایون آن نواده را ریاض سلطنت را در هرات گذاشته خود با سایر فرزندان کامکار روانه
شیراز شد و در دار الملک مظفری قدم بر بساط سروری نهاده و ولی سلطان تکلو حاکم ذو القدر لله و اتالیق آن
مهمات گشته آنحضرت چند گاه در آن خطه دلکش و کشور رحل اقامت انداخته روزگاری بفراغت میگذرانید تا آنکه بعد از
ارتحال حضرت شاه جنت غفران آل و ایام سلطنت اسمعیل میرزا اثر تزلزل باحوال معیشت راه یافته در صدد بلطیفه غیبی که از قضا

قضا واقعه اسمعیل میرزا روی داد و آنحضرت بجانب عتبه عرش درجات و بر تخت فرمانروائی رسید چنانچه در محل خود
مشروحا رقم پذیر کلک بیان میگردد و فرزندان گرامی آنحضرت پنج نفرند اول سلطان حسین میرزا که از صبیه میر عبد العظیم مرعشی
حسینی که از امرای معتبر گیلان و داماد قاضی جهان بود متولد گشته تاریخ ولادتش بنظر نرسیده اما در حین ارتحال جد
بزرگوار هجده ساله بود و در شهور سنه ست و ستین و تسعمایه متولد شده باشد شاه جنت مکان آن شهزاده عالیحضرت
کامگار را بپایه سریر اعلی طلب فرموده چند گاه در ظل تربیت آنحضرت روزگار گذرانیده بایالت و حکومت ولایت
مازندران منصوب گردیده و در حین ارتحال شاه جنت مکان در مازندران اقامت داشت بعلم و نظم عالی متصف
و صاحب طبیعت بوده ابیات از مشرق خاطر عاطرش طلوع نموده دو بیت که زباده لاله سرو مدام زد
از آب شراب ژاله سرو مدام زد دستی بپیاله زد و ساغر گرفت گر خاک شود و پیاله سرو مدام زد
در زمان سلطنت عمش اسمعیل میرزا درجه شهادت یافت شرح آن بتفصیل در طی حالات زمان دولت اسمعیل میرزا
تحریر یافته دوم شاهزاده عالیمقدار سلطان محمد میرزا که از نواب مریم شان مهد علیا فخر النساء بیگم صبیه میر عبد الله خان
والی مازندران متولد شده در آن وقت ده ساله و با پدر عالیشان در دار الملک شیراز بود و در زمان سلطنت
نواب سکندر شان سمت کلانتری رتبه ولیعهدی یافت و قریب به ده سال ایام جهانداری پدر عالیشان
در خدمت والد بزرگوار گرامی مونس ایام دولت بود تا آنکه از کج روی فلک کج رفتار بدست [illegible]
درجه شهادت یافت چنانچه در طی قضایای زمان دولت بزرگوارش مرقوم کلک بیان میگردد سیم شاهزاده
عالم و عالمیان یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی شاه عباس بهادر خان است که از نواب مریم شان مهد علیا متولد
گشته و با اسعاد آن نواده گلشن سعادت و اقبال برگزیده بیمن مقال تاریخ شب دوشنبه غره شهر رمضان
المبارک اواخر توشقان ئیل ترکی بعضا مطابق سنه ثمان و خمسین و تسعمایه و بعضا موافق سنه تسع و خمسین و تسعمایه
در دار السلطنه هرات طالع مسند روی داد یعنی آفتاب عالمتاب از افق جاه و جلال طالع شد که عالم علمای
منور طلعت همایونی روشن ساخت خجسته اختری از مطلع اقبال درخشان گشت که بر عالمیان پرتو انوار شان
انداخت سمیان آسمانی از آن مولود فرخنده در روحانیان از اثر دو امن امان داده فرمانبران قضا قدر

ابواب مسرت و شادکامی بر روی روزگار ساکنان خطهٔ غبرا گشاده ذرهٔ مهر زبرج کرم سرادق حجب فیروز
برآمد آفتاب عالم‌افروز ؛ فروزان گشت از لطف الهی ؛ همایون اختری از برج شاهی ؛ که از انوارش
زمانه روشنی یابد ؛ فروغش بر جبین عالم افتد ؛ از آن طالع فرخنده مطالع مزرع امید عالمیان
چون خوشهٔ پروین بارور و از مصاحبت طالعش کیمیا عطارد صحایف آمال جهانیان بارقام زرین فام عدل
و احسان مزین و محرر گردید از نوادر وقایع و اتفاقات غریبه که از وقت تولد تا هنگام عروج بر معارج سلطنت
و فرمانروایی قرین حال خیرمآل آنحضرت بود یکی آنست که عورت طالعه که بسعادت خدمت رضاع و پرستاری
آن قرهٔ باصرهٔ اقبال سرافرازی یافت بی آنکه در آن عهد فرزندی ازو تولد نموده شیر در پستان داشته باشد
بر سبیل تفقد و مهربانی پستان در دهان مبارک آنحضرت نهاده در هنگام مکیدن بفرمان الهی حکمت بالغه
ناشکیبی شیر از پستان آن قابلهٔ مختره در فوران آمده آن گوهر بحر کامکاری برغبت تمام نوشیده اند بعد از
ظهور این امر غریب که از خوارق عادات است آن عفت قباب سعادت مذیر خدمت رضاع آن مولود گرامی گشت
و چون از نوادر وقایع و حالات عجیبه غریبه بود قلم سوانح نگار تحریر آن پرداخت خردمند دقیقه‌رس اندکار
صفوت نژادی که چندین کارهای شگرف در امور دینی و دنیوی در ذات اقدس تاج بخش ودیعت نهاده قدرت
ایزدی و دست پرورد مشفقان کارگاه قضا و قدر باشد امثال این امور چه شگفت و چه دور از زمرهٔ شاهزادگان
نامداران گرامی گوهر دریای خلافت کامکاری نجیب الطرفین است که از جانب پدر والاگهر و والده نیکوسیر
ثمرهٔ شجرهٔ سعادت ولایت و دوحهٔ برومند ریاض سلطنت و خلافت است زیرا که جد پدری و مادری آنحضرت
از ارباب سلوک و اهل الله و برگزیدگان درگاه اله اند و بدین مواهب عظمی از سایر شاهزادگان و فرمانروایان
سلسلهٔ علیهٔ صفویه صفت برتری و رجحان بسلطنت صوری و معنوی سربلندی دارد چه والد آنحضرت گوهر
اکلیل سلطنت و بختیاری نواب سکندر شأن ابوالغالب سلطان محمد پادشاه و والد حضرت شاه جم‌جاه جهان مکان
علیین آشیان است که از غایت فضل شأن و اعتلای مکان علو نسب و سمو حسب از اوصاف صافیان جهان
و مدحت سرایان بلاغت شان مستغنی است و نسب شریف آن خاقان صفوت نشان بسلطان الاولیا

ابان

و برهان الاصفیا شیخ صفی الحق و الحقیقة و الدین طاب ثراه و مقامات عالیهٔ ایشان از حیز احصا بیرون است
و انتساب آن عارف اسرار الهی بدودمان رسالت امامت بنوعی است که در صدر این نسخهٔ شریفه مرقوم
قلم وقایع رقم گردیده و والدهٔ ماجدهٔ ایشان مستر عظمی بانوی کبری مهد علیا فخر النسا بیگم صبیهٔ محترمهٔ سیادت و سلطنت پناه
میر عبدالله خان والی مازندران است که از نژاد غفران پناه سید قوام الدین مشهور به میر بزرگ است و این میر
که میر عبدالله خان بن سلطان محمود بن میر عبدالکریم بن میر عبدالله بن میر عبدالکریم بن سید محمد بن سید مرتضی
بن سید علی بن سید کمال الدین که معاصر امیر تیمور گورکان بوده در قلعهٔ ماهانه سر چنانچه در کتب تواریخ مسطور است
محصور گشته بجنگ و جدال پرداخت انجناب خلف صدق میر بزرگ مذکور است و نسبت شریف او بسید علی المرعشی
می پیوندد و بعجیب سادات این سلسله را نسبت انجناب بنوعی که در تاریخ جهان آرا مسطور است از احفاد و اعقاب
امام الساجدین و قبلة العارفین حضرت امام زین العابدین علیه السلام است الحمد لله آن جناب غفران مآب از اجلهٔ
سادات عظیم القدر حسینی و جامع سلطنت صوری و معنوی و عارج معارج مقامات علوی و سفلی و کاشف حقایق
انفسی و آفاقی بوده در اوایل حال بتوفیق الهی دامن همت از مشتهیات نفس کوتاه کرده ابتدا قدم در راه مجاهده
و ریاضت نهاد بعد از اعتلا بمدارج مقامات عالیه چون از دیوان بخشش تمنا انتظام ممالک طبرستان و رویان
زیردستان آن ولایت بحسن توجه آن عارف معارف الهی حواله شده بود بحسب تقدیر بمازندران شتافته
در آن دیار رحل اقامت انداخت و خانقاه و مسند ارشاد ایشان مرجع خواص و عوام آن ملک گشته اهالی آن ولایت
افواج سادات که از طبقهٔ علما و اعیان بود بعد از آنکه در سلک ارادت آنحضرت درآمده بود از علو همت
و از وجاهت خلایق اندیشه‌مند با آنجناب در مقام غدر درآمد و بدفع او جازم گشته خود را کرد و سعی از اشرار در جهاد
سید رشید و شعار و فوج خاص را انجناب اجابت گشته در مقام مدافعه درآمد از تقدیرات ایزدی بر سری از
کشته یافته بر قتل افواج سادات سید قتیل آمد انجناب بظفر و نصرت اختصاص یافته در آن ملک خروج سکه کرده
سلطنت صوری را با خلافت معنوی جمع کرد و تفصیل احوال خجسته مآل آنحضرت بنوعی است که سید ظهیر الدین مولف تاریخ
طبرستان مفصلا در رشتهٔ تحریر کشیده و مجملی از آن در تاریخ حبیب السیر مسطور است چون تحریر آن جناب بود

کلک سخن پرداز از آن باز آمده شروع در مقصد که شرح ولادت باسعادت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی نمود
بالجمله آبا و اجداد آن صفوت صف قباب مهد علیا پدر بر پدر در دیار طبرستان والی و فرمانروا بوده‌اند
چون ولادت خجسته آن نور پرور دوالی در دارالسلطنه هرات روی داد انوار سلطنت و کامکاری از ناصیه
همایونش ظاهر و لمعات خلافت و جهانبانی از بشره میمونش بارق و لامع بود منجمان دانشور و اختر شناسان
فضیلت گستر که در آن هنگام در دارالسلطنه مذکور بوده‌اند خصوصاً مولانا عبدالصمد هروی از زایچه طالع
فرخنده و مطالع آن اختر برج اقبال معلوم نموده خبر داده بودند که عنقریب آنحضرت بمرتبه والای فرمانروایی رسیده
آفتاب دولتش از افق سعادت طالع گشته پرتو عدالتش جهانبخش عالم و عالمیان خواهد بود و کافه خلایق در
سایه رأفت و امتنانش خواهند آسود و شعرای بلاغت گستر تاریخ آن مولد گرامی را پادشاه هفت اقلیم یافته
بدین طریق در رشته نظم کشیده‌اند ◦ نوشاه چون پادشاه آگهی ◦ که بگلزار جهان گشت مقیم ◦ سال مولودی
از کلک قضا ◦ چون رقم کرد بهی طبع سلیم ◦ ناگهان از پی تاریخش گفت ◦ هاتفی پادشه هفت اقلیم
بعد از طلوع آن نیر اقبال تولد آن والاگهر را [illegible] بخدمت پدر عرض نمود که در تعیین اسم سامی
گرامیش بدانچه رای شهریاری قرار گیرد اشاره فرمایند که بآن اسم موسوم گردد در اثنا [illegible] که عریضه
نواب سکندرشان مظهر خجسته بحضرت شاه جنت مکان رسیده بالهام آسمانی این بیت مکرر از زبان
الهام بیان مبارک جاری می‌شد که ◦ عباس علیت شیر غازی ◦ سرو قد شکر حجازی ◦ در
حین ورود عریضه نیز این بیت مذکور بوده بعد از اطلاع بر مضمون مسرت مشحون عریضه اظهار بشاشت
و خرمی بی اندازه فرموده اسم سامی آن مظهر صفات جمال و جلال را عباس قرار دادند و چون مقرر بود
که هر یک از شاهزادگان که از کتم عدم قدم بعرصه وجود می‌نهادند قالیچه و یراق مهد از خزانه عامره شفقت حضرت
شاه جنت مکان جهت آن سرو ریاض سلطنت و شهریاری قالیچه مبارک که در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه
که در زیر آنحضرت گسترده شده بود با یراق مهد فرستادند و همانا بنور فراست دریافته که ذات حمیده صفاتش
بآن مستعد بود دریافته بود که عنقریب آن دری برج عظمت و بزرگواری مسندآرای تخت شاهی جانشین

سریر پادشاهی خواهد بود و زود باشد که آفتاب دولتش از مشرق جاه و جلال طالع گشته پرتو وصول او بر ساحت عالم
فرحبخش و ایوان کیوان مثال اندازد گلشن همیشه بهاران دولت و [illegible] تربیت و طراوت خواهد داد
و ثمره‌ای که از [illegible] انجمن سلطنت و کامکاری را دریافته باشد زلال تیغ آبدار طراوت ایام
بیار داده و بنیروی دولت و مساعدت اقبال استقامت آمیخته فطانت ضمیر و قوت عقل حسن تدبیر رای
هواخواهان و هدکاران در کنار شان خواهد نهاد مجملاً از چنین [illegible] تا زمان سلطنت و فرمانروایی آثار و علامات
و اشارات عجیبه که هر یک مشعر بر آنست که آنحضرت بمرتبه بلند سلطنت و دارایی خواهد رسید بسیار است از آنجمله
یکی امر غریب خارق عادت که از حضرت شاه جنت مکان منقول است و از راویان صحیح القول ثقه استماع
شده و بنابر مناسبت مقام و اعلای مدارج معنوی آن والا احتشام از طول کلام مفید شده در صحیفه مرقوم میگردد
یکی آنست که قبل از آنکه خبر فرخنده اثر تولد آن نوباوه حدیقه دولت و اقبال بعتبه علیه جاه و جلال حضرت شاه
جنت مکان نواب سلطان حسن میرزا برادر کلان آنحضرت را که در خدمت جد بزرگوار بود مخاطب ساخته
فرموده‌اند که امروز قاصدی از دارالسلطنه هرات میرسد و نیکو خبری خواهد آورد که موجب روشنایی دیده تو
خواهد آورد و بعد از آن قاصد رسیده و مژده تولد آنحضرت آورد چنانچه مذکور شد و دیگری آنکه یکی از [illegible]
چند سال بعد از ولادت باسعادت آن شاهزاده عالیمنزلت حسب الامر بدارالسلطنه هرات رفته بود و معاودت نموده
حضرت شاه جنت مکان از تحقیق حالات و شمایل صوری آن حمیده صفات مینموده همانا آن شخص از [illegible]
و عدم دریافت شمایل آنحضرت را چنانچه باید و شاید بیان نموده حضرت شاه جمجاه [illegible] نموده
ترا از حال آن والاگهر چه خبر آن قرة العین چراغ افروز این دودمان [illegible] خواهد بود و این بیت که ◦
عباس علیت شیر غازی ◦ سرو قد شکر حجازی ◦ که در فوق تحریر یافته در آن وقت بر زبان مبارک [illegible]
عنقریب آنچه بر زبان گهرفشان آن برگزیده درگاه اله جاری گشته بود بمنصه ظهور آمده از زمره چندین شاهزادگان
عالیمنزلت این دودمان که هر یک استعداد و شایستگی سلطنت عالی داشتند تشریف افسر بمرتبه بلند برقامت
آن سرو جویبار خلافت راست آمده مدارج علیا صوری و معنوی آن مولود گرامی باحسن وجهی جلوه ظهور نموده چنانچه

مبادی

خوض در عادرات احوال گرامی آن فرخنده مآل موجب طول کلام است سخن بدرازی میکشید اما فقره چند از احوال
آنحضرت و باعث تفویض ایالت ملک خراسان و ماندن آن گرامی گوهر در دار السلطنه هرات لازم دید که طی این
مقال نگاشته کلک سخن پرداز گرداند بر عقلا و دانشوران و دانشوران خردپرور کالشمس الشارق من السماء
ظاهر و هویداست که هرگاه دولت رفیع الارکان توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء صفت آلای سلطنت
و کامکاری بسم سامی صاحب دولتی رقم پذیر کلک تقدیر گردد اگرچه در بدایت حال بحسب ظاهر انواع شدائد
و محن قرین حال نصرت مآل آن صاحب اقبال میگردد که هر یک از آنها در نظر ظاهر بینان عالم کون موجب قطع
تعلقات عالم روحانی است اما بمقتضای حکمت بالغه ازلی حمایت ایزدی ذات مقدس سمات آن برگزیده جهان را
بنوعی از مکاره و مضار حوادث صیانت می نماید که موجب حیرت صاحب خردان روزگار گردد و عاقبت الامر
بر دور اندیشان عالم معنی ظاهر میگردد که در آن قضایا کرامت نمودن هزاران حکمت عالی
و مصالح ملکی ودیعت نهاده و دست قدرت ازلی وجود گرامی صاحب دولتی که متدرج مدارج جهانبانی
باشد از آسیب دهر و کید و غدر لئام غدار حقیقت عقل مصون و محروس است اگر تیغ عالم بجنبد ز جای
نبرد رگی تا نخواهد خدای • غرض از تمهید این مقدمات صورت احوال گرامی حضرت شاه جنت مکان و شاهزاده
جم قدر ملائک سپاه مظهر لطف الهی مقرب حضرت رب العباد اعنی حضرت اعلی شاه عباس ظل الهی
فرمانروایان والاشکوه در مبادی حال متحمل حوادث روزگار گردیده عاقبت بیمن اقبال و مساعدت بخت
فرخ فال پای بر معارج سروری نهاده بمطالب بلند و مقاصد ارجمند فایز گشته اند اما از روز ظهور و ابتدای خلقت
که وجود مکثر الجود انسانی بتشریف کرامت و لقد کرمنا بنی آدم سرافراز و بخطاب مستطاب انی جاعل خلیفة
فی الارض ممتاز گشته و فرق فرقدسای سلاطین کامکار بتاج وهاج خلافت و جهانداری زیب و زینت پذیرفته
آنچه از اوان طفولیت تا عروج بر معارج دولت آنحضرت را از حوادث روزگار و قصد اضداد و کید اعادی و غدر
حرام نمکان سعادت پیشه عقبات اندیشه روی داده و تعب و تشویشات لا تعد و لا تحصی که در ایام کشورستانی
و ترددات ملک گیری و انتظام بخشی امور عالم کشیده هیچیک از کشورگشایان والاقدر را روی نداده و جهانگیر

سته

سته از آنها در ذیل این دفتر هریک در محل خود جا بجا سمت گذارش خواهد یافت لیکن از جمله اموری که نسبت باحوال
ارشد اولاد امجاد آنحضرت است جدا گردیدن او از مادر و پدر مهربان است که در بدایت حال ایام رضاع که هنوز زیاده از یکسال
و شش ماه از عمر شریفش نگذشته بود و قرین احوال عجیبه آنحضرت گشته از پدر و مادر جدا افتاد تبیین آن مقال
صورت این احوال بطریق اجمال آنکه در دار السلطنه هرات میانه نواب سکندر شان ابو الغالب سلطان محمد میرزا والد
نامدار آنحضرت که والی آن ولایت بود و شاهقلی سلطان یکان لله میرزا با فیما بین وحشت پدید آمده از سلوک
یکدیگر ناراضی بودند و بکرات عرایض مشتمل بر شکایت جانبین بپایه سریر اعلی میفرستادند و حضرت شاه جنت مکانی بر آنکه
من بعد میانه ایشان التیام و مدارا ممکن نبود اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که شاهزاده نامدار کامکار
سلطان حمزه میرزا را که با نواب کامیاب شاهی ظل الهی برادر اعیانی و در آن وقت شش ساله بود بجای پدر در دار السلطنه
هرات نصب نموده والد عالیشانرا بحکومت ممالک طغری مدار الملک شیراز فرستند حکم قضا جریان باین
نهج سمت ورود یافته نواب سلطان محمد میرزا و حرم محترم او بعد از وصول فرمان قضا جریان المفارقت
و مشاوکات بگذاشتن فرزند دلبند خود سلطان حمزه میرزا ملالت تمام دست داده و جدایی از آن
قرة العین پریشانی صعب و دشوار بود دیگر بار بعرضه داشت فرستاده درخواست نمودند که چون آن فرزند ارجمند
با مادر و پدر انس و الفت تمام گرفته و اگر جدا شود تحمل تاب مفارقت جدایی نیاورده بعوارض نفسانی گرفتار گردد
هم ضرر یابد و والده اش تنها تحمل دوری او نمی تواند کرد و قرة العین سلطنت عباس چون هنوز طفل صغیر است و بکسی
انس و الفت ندارد اگر امر شود او را در هرات گذاشته سلطان حمزه میرزا در مرافقت پدر و مادر بشیراز
آید چون حضرت شاه جنت مکان رضای خاطر نواب میرزا منعقد بود بدین مسئول درجه قبول یافته حکم قضا نمود
بر نهج مسطور صدور یافته و از آن در آن نوبت و گلشن اقبال در هرات که تختگاه سلاطین نامدار است در زمان
اکثر تفرس نمودند که عنقریب آن نهال چمن آرای بوستان سلطنت کامکاری در دامن اقبال نشو و نما یافته
ثمره مراد بار آورد کامیاب خواهد شد چه حضرت شاه جنت مکان نیز از عهد صبی جنت الغفران خاقان سلیمان شان
والد ماجد آنحضرت شاهان در سلطنت خراسان موسوم گشته در آن ملک نشو و نما یافت و عاقبت جهانبانی ایران

سلطنت ایران بوجود شریفش آرایش پذیرفت و از اولاد و احفاد آنحضرت هر کدام بسلطنت خراسان موسوم
گشته عاقبت تنه فرمانروائی شده بالجمله آن صاحب اقبال در دو سالگی بمنصب والای سلطنت و فرمانروائی
ممالک خراسان و حاشیه الدعالیشان وحید جلیس آنشان سربلندی یافته بی علاوه و ممالک خراسان
بیمن وجود گرامی آن مصون تا در مفاخرت بچرخ برین افراشته رشک فزای عرصه جهان گردید شاهقلی
نکان دستور بلادی گشته مهد خسروانی آن جوهر گرامی را در آغوش اخلاص نگاه داشته پرورش میداد
تا آنکه به بستاری چند دعوی مطالبه عالیه فاز گردید چنانچه شرح و جاری از زمان سلطنت نواب اسکندر شان
رقم زده کلک بیان خواهد شد چون قلم وقایع رقم مجملی از احوال فرخنده آغاز محمد فرجام این نوباوه سپهر
اقبال را بر صحیفه بیان نگاشت عنان مسکین خامه را بشرح احوال سایر شاهزادگان معطوف میسازد
فرزند چهارم نواب سکندر شان ابوطالب میرزا که در سال بهاری حضرت شاه جنت مکان از نواب علیه
مهد علیا متولد شده در سال ارتحال جد بزرگوار دو ساله بود و در حجر تربیت والدین نشو و نما یافت در سنه
اثنی مطابق اربع و تسعین و تسعمایه که شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا چنانچه در اواخر این جلد مرقوم قلم
سوانح نگار میگردد در درجه شهادت یافت شاه ابوطالب میرزا باسم کالت ایوان اعلی موسوم گشته بصلاح و
صواب دید امرا و ارکان دولت که در آن حین صاحب اختیار امور دولت بودند سیاوش علیقلی خان شیخ اغلی
استاجلو و اسمعیل قلی خان قورچی باشی ولد ولی خلیفه شاملو رتبه ولیعهدی یافت و در اواخر تنگوزئیل خمس
و تسعین و تسعمایه که طنطنه ورود موکب اقبال حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در عراق بلند آوازگی یافته تخت سلطنت
موروث جلوس نمود ابوطالب میرزا با برادر کوچکترش طهماسب میرزا حسب الاقتضاء وقت زمان
در هر چند گاه در قلعه مشخص باشند تا آنکه در پارس ییل ثمان و تسعین و تسعمایه که در قلعه طبرک اصفهان اقامت
داشتند بسعی بعضی از امرا و اعیان مهر و مکحول گردیدند فرزند پنجم طهماسب میرزا که بعد از ارتحال شاه
جنت مکان از کتم عدم قدم بعرصه وجود نهاده در دار الملک شیراز از بطن [illegible] مهد علیا تولد یافته
چون جد بزرگوارش از عالم رحلت فرموده بود باسم سامی آنحضرت موسوم گردید و در تربیت دستور ولی

عاطفت و اشفاق والدین نشو و نما یافت و در تخاقوی ییل سنه ثلث و تسعین و تسعمایه که طایفه ترکمان بعد از قتل امیرخان
ترکمان که در محل خود گذارش خواهد یافت با شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا مناقشه آغاز نهاده در تبریز او را از
دولتخانه دزدیده بمیان خود برده بعراق بازگشتند و در مقام تربیت شاهزاده درآمده با نواب جهانبانی
سلطان حمزه میرزا استقلال نمودند و شکست یافته شاهزاده گرفتار گشته در قلعه الموت محبوس گشت تا آنکه در قلعه طبرک
اصفهان باتفاق برادر مکحول گشت چون اسامی فرزندان گرامی نواب سکندر شان سلطان محمد پادشاه وجیز
بپایان آمد اکنون اسامی سایر فرزندان نامدار کامکار حضرت شاه جنت مکان مرقوم کلک بیان میگردد فرزند دوم
اسمعیل میرزاست که تاریخ او تیر از تیر عظمی سلطانم صبیه موسی سلطان موصلو متولد گشته برادر اعیانی
نواب سلطان محمد میرزاست در ملازمت والد نامدار نشو و نما یافته همواره منظور نظر شفقت و تربیت و انوار عاطفت
شاهانه بوده حباب احوالش می آید چنانچه در شهور سنه اربع و خمسین و تسعمایه که القاص میرزا با حضرت شاه
یاغی شده منهزم و مغلوب بجانب روم رفت حضرت شاه سلطنت شیروان از انتخاب شاهزادگی تفویض فرموده و کوچک
سلطان قجر بالله و الله گشته او با برهان میرزا که از نبایر سلاطین شیروان بود و از داغستان بعزم تسخیر آن
آمده بود جنگ عظیم کرده غالب آمده برهان بجانب داغستان گریخت و در سنه خمس و خمسین و تسعمایه که سلطان
سلیمان پادشاه روم بعزای القاص لشکر بعجم کشیده شاهزاده را بار دوم طلب کرده چند گاه در موکب
همایون شاهی بمهمات امور و اقدام داشت چنانچه در سنه تسع و خمسین و تسعمایه سردار سپاه ظفر پناه
قزلباش گشته بارض روم رفت و با اسکندر پاشا سردار سپاه روم جنگ نمایان اتفاق شد و فیروزی و اقبال آن
ظفر یافت و پیوسته منظور نظر تربیت و شفقت بود و در سنه اثنی و ستین و تسعمایه که صبیه مرتضی ممالک اسلام
شاه نعمت الله یزدی که از مرحومه خانش بیگم همشیره شاه جنت مکان بوجود آمده بود بحباله او درآورد
در باغ عیش و گلشای شمال آباد تبریز جشنی عظیم آراسته جشن عروسی کردند که شمه صفت آن جشن عروسی
خصوصیات آن سور زبان زد خاص و عام تر از [illegible] از غایت اشفاق پدرانه آنحضرت در میان
جشن عالی شاهانه و بزم طرب افزای خسروانه قد افراخته برقاصی درآمدند حضار آن محفل سعادت را بجز

فراخور حال اقتضا وقت نثار نا کرده ارباب طرب و ساز و مغنیان نغمه پرداز از بسیاری نثار که در آن
عشرتسرا فراهم آمده بود دیناری نثار گشته داد قدردانی و مراتب عالی همتی و شفقتهای شاهانه نسبت با پور گرامی منظور
خاطر پدر بزرگوار نمود و اقدام نمود حضرت شاه بودن شاهزاده را مستعلی دانسته در سنهٔ ثلث و ستین و
تسعمایه نواب سلطان محمد میرزا را از دارالسلطنه هرات باردو طلب فرمود و اسمعیل میرزا را بهرات فرستاده
و محمد خان شرف الدین اغلی تکلو بدستور لله باشد و علی سلطان تکلو حسب الامر او را بهرات رسانید و سلطان محمد میرزا را
آورده در محفوظ ساوخ بلاغ علی سلطان مقتول گشته بضرب تفنگ قورچیان معصوم کرد و سمی خزان ظاهر شد
که در بیرون خانه میرزا فهمانیدن منافی اخلاص و صوفیگری عهد و شرط چند سال آمده بود و العلم عند الله
سلوک خراسان میرزا ترک رفق و رضای اشرف نمود و بنا بر بعضی مصالح ملکی و امنیت و لیسا اندک زمانی که گذشته
بود که جناب شاهزاده کی از حکومت آن ولایت معزول کرده دستور داد که یک ایشاغه قورچی باشی حسب الامر بهرات رفته
او را از راه طبس بیرون آورده و چون به ساوه رسید وکیل السلطنه معصوم بیک صفوی رفته او را از ساوه
به قلعه قهقهه برده و نواب سلطان محمد میرزا از هرات بشیراز رفت چنانچه مذکور شد و اسمعیل میرزا نوزده سال و شش ماه
چه یک روز در آن قلعه روزگار گذرانید تا آنکه بعد از رحلت شاه جنت مکان و شاه سلطان حیدر میرزا
بمرتبه بلند سلطنت و فرمانروایی رسید چنانچه در ذیل این دفتر محل خود مرقوم و محرر خواهد گشت انشاء الله تعالی
سلطان حیدر میرزا که از جناب مکرمه علیا اعیان گرجیه که در سلک زوجات مطهره حضرت شاه جنت مکان انتظام
داشت تولد تاریخ ولادتش معلوم محرر اوراق نگشته اما در حین ارتحال حضرت شاه رضوان جایگاه هفده ساله
بود بر این تقدیر در شهور سنه اثنی و ستین و تسعمایه متولد شده باشد از وقت تولد تا حین ارتحال الدار در کار
ملازم بوده در ظل تربیت و اشفاق والد بزرگوار نشو و نما یافت معصوم بیک صفوی لله میرزا بود و بعد از رفتن
معصوم بیک بجانب بیت الله الحرام که در آن راه درجه شهادت یافت صدر الدین خان الله او که از امرای معتبر بود
بدستور متکفل خدمت شاهزاده بود و حضرت شاه را توجه تمام به شاهزاده بود و او ترک رفق و رضای پدر سلوک کرده
در اواخر ایام حیات که انتظام بعضی امور دولت و مهمات سلطنت بعهده … شده بشاهزاده رجوع میکرد و در توجهات

خاطر اشرف من الاخوه امتیاز داشت و در بهجت روز بروز در نظر سایر شاهزادگان و امرا و طوایف قزلباش
عظام قدر و مقدارش می افزود از آثار توجهات ظاهری آنحضرت اعتبار عظیم یافته از غرور جوانی بتخیلات …
ولی العهدی و پادشاهی باخود داده و اکثر شعار رفت لشکر خصوصا طایفه … و استاجلو بالجمعه که حرم
دل بر سلطنت او بسته در بیماری شاه جنت مکان که یکی دو سال قبل از ارتحال روی داده آتش … چیلگی گرد
ارتکاب بعضی امور که منافی صوفیگری و اخلاص بود کرده اند چنانچه مشروحا در قضایا ایام بیماری مرقوم کلک بیان
گشته شاهزاده و اندکی منجذب زده گشته تا آنحضرت بعد از بیماری صحت یافت بود و بر مشورت و تعامل نوعی نکرده که بی
التفاتی نسبت بعفو روا داشته نمود … باید و بهمان دستور منظور نظر عاطفت بود تا آنکه در تاریخ دهم ماه صفر ۹۸۴
مکرر بعد از واقعه ناگزیر والد نامدار چنانچه در ذیل این صحیفه مشروحا نگاشته کلک بدایع نگار میگردد درجه
شهادت یافت و چون منشور دولتش بتوقیع قضا رقم ثبت نیافته بود دوره زندگانیش بآخر رسیده
این واقعه دست داد بسیار صالح و پرهیزکار و رحیم دل و باخلق الله مشفق و مهربان و عدل پرور بود و سوی یکدیگر
فرزندی دیگر نداشت فرزند چهارم آنحضرت سلطان سلیمان میرزا است که از همشیره شمخال سلطان چرکس
و هم از جمله زوجات مطهره بود متولد شده در حین ارتحال الدار الفنا اعمال مست و بکمال بود حضرت شاه جنت
مکان در زمان طفولیت او را بمشهد مقدس معلی فرستاده و حاکم مشهد را بلله گی شاهزاده تعیین فرموده و معلم قرار
داده بودند که اکتساب فضایل و کمالات نموده منصب خادم باشیگری روضه مقدسه حضرت امام الجن والانس باو تفویض
یافته و مدتها بدین خدمت قیام داشت در سنه ثمان و سبعین و تسعمایه که شاه قلی سلطان … و … قدر
از حکومت مشهد مقدس معزول گشت شاهزاده را باردو طلب فرمودند و مدتی بدرگاه معلی آمده در خدمت والد بزرگوار
معزز و محترم بود و بعد از رحلت شاه جنت مکان ایام سلطنت اسمعیل میرزا که همشیره … شاهزادگان معصوم …
بود و او را با شمخال سلطان چرکس خال شاهزاده بسپرده بود تا در دولتخانه کسب اعتبار خود و رضای خاطر اسمعیل میرزا
جهت مدفع او اقدام نمود چنانچه در وقایع زمان جلوس او مرقوم کلک بیان میگردد فرزند پنجم آنحضرت سلطان
مصطفی میرزا است که والدهٔ ایشان از طایفه گرجیه و از جمله سراری حضرت شاه جنت مکان بود و در حین ارتحال

والده بزرگوارش چرکس بود و للگی جناب میرزا با امرای استاجلو تعلق داشت و در میان طبقه استاجلو نشو و نما
یافت بسیار قابل و مستعد و خوش سیما بود و در ایام تسخیر گیلان بیه پیش که گیلانات گمده مرتبه یاغی شده لشکر بر
ایشان تعین شد جناب میرزا نیز در خدمت مامور گشته فروز جنگ آمده و رتبه ایالت ثمه صاحب جیش
و لشکر بود و بعد از آنکه نظر سلطان استاجلو لله میرزا فوت شد للگی او بحسن بیک یوزباشی که بجای پدر سلطان
مرتبه ایالت ثمه قرار گرفت و در گیل مواد با سلطان حیدر میرزا اتفاق نموده به ایلچی رفته جناب میرزا از قزوین
بیرون رفته میانه ایل جات که ملازم میرزا بودند رفت حاجی بیس سلطان جات میرزا را بدست آورده به نجف
اسمعیل میرزا آورد و او را به پیره محمد خان استاجلو سپرده امرای استاجلو صلاح حال خود در اتفاق اعاظم شاهزاده
تصور نموده در خانه پیره محمد خان آن شهزاده نوجوان را از احتیاط هلاک کردند چنانچه در طی وقایع زمان سلطنت
اسمعیل میرزا مذکور خواهد شد فرزند هشتم آنحضرت سلطان محمود میرزا است که از جواری آنحضرت متولد گشته
در حین رحلت پدر بزرگوار هجده ساله بوده و کرتی بحکومت گیلان بیه پیش منصوب گشته در بلده لاهیجان
اقامت داشت بحسب اتفاق بکمکی وقت گیلانات حسب الامر بیرون آمده و در اواخر زمان شاه جنت مکان
بحکومت شروان منصوب گشته ارس خان روملو بللگی و اتالیقی شاهزاده مقرر گشت اما حین ارتحال پدر بزرگوار
در پایه سریر اعلی توقف نموده به شروان نرفته میانه طایفه روملو سر برده پیران ارس خان متکفل خدمت بوده
و چون امرای روملو اسمعیل میرزایی بودند جناب میرزا نیز در این امر با ایشان متفق بود در زمان سلطنت
اسمعیل میرزا با یک پسر طفل که داشت محمد باقر میرزا موسوم بود شربت شهادت چشید چنانچه مذکور خواهد شد
فرزند نهم آنحضرت امام قلی میرزا است که از همشیره زال بیک گرجی که از معتبران طبقه گرجیه بود متولد گشته
در زمان رحلت پدر بزرگوار چهارده ساله بود و حضرت شاه جنت مکان او را والی که دار الملک حاکم نشین
گیلان بیه پیش است گردانیده در آن خطه اقامت داشت پیره محمد خان استاجلو لله میرزا بود در زمان جلوس اسمعیل
میرزا که پیره محمد خان از گیلان بیرون آمده باستقبال او رفت جناب میرزا را همراه آورده در الکای قزوین
رخنا نزده و بملازمت برادر رسیده چندگاه بحسب ظاهر منظور نظر مرحمت و اشفاق بود تا آنکه در دار السلطنه قزوین

بر اتفاق سایر شاهزادگان وداع عمر و زندگانی کرده بعالم آخرت شتافت چنانچه مذکور خواهد شد فرزند
هشتم سلطان علی میرزا است که برادر مادری سلطان مصطفی میرزاست و در آن وقت چهارده ساله بود و
در بلده گنجه اقامت داشت ابراهیم سلطان زیاد اغلی بگلربیگی قراباغ لله میرزا بود و در زمان سلطنت اسمعیل میرزا
آقا این قاجار حسب الامر به آورده و چند گاه بعد از سعادت شاهزادگان به قزوین رسیده بملازمت
برادر فایز گردیده و بفرموده اسمعیل میرزا مکحول العین و معدوم البصر گردید و تا حین تحریر این صحیفه در قید حیات است
والیوم در ظل عاطفت و اشفاق حضرت اعلی شاهی ظل اللهی معزز و گرامی و آسوده حال روزگار میگذراند فرزند نهم
سلطان احمد است که حضرت شاه او را سلطان احمد بغدادی خطاب میفرمودند و والده اش از جمله جواری است
و در هنگام رحلت آنحضرت سیزده ساله بود و امیر اصلان سلطان ارشلو افشار لله میرزا بود چندگاه او را در اصفهان
نگاه میداشت و در آن حین حسب الامر به آورده در خدمت پدر نامدار معزز و گرامی بود و چون طایفه افشار
خصوصا ارشلو در سلک هواخواهان اسمعیل میرزا بودند از تربیت لله تابع آن طبقه بود در زمان سلطنت
اسمعیل میرزا او نیز بطریق سایر شاهزادگان براه عدم رهنمون گشت اما دختران حضرت شاه جنت مکان هشت نفرند
اول گوهر سلطان بیگم که در حباله نکاح سلطان ابراهیم میرزا ولد مرحوم بهرام میرزا بود و چند روز بعد از واقعه
میرزا از بسیاری ناله و زاری و جزع و سوگواری پهلو بر بستر ناتوانی نهاده و بعزم سفر آخرت نمود و سوی سکینه فرزند
دیگر نداشت دوم پریخان خانم که نامزد بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا بود و اما هنوز متصرف او در نیامده
بود و در خدمت والد بزرگوار معزز و محترم و بغایت معتبر بود و خلایق در مهام مشکله بجهت علیه اش توسل جسته
بوسیله ایشان بصورت تمامی و تدارک فوز و حصول داشتی و در ملازمت علیه اش اهل شرع و شار الیها بود و حقایق از
حالات او در وقایع ایام شاه جنت مکان گذشته و شطری از احوالش بعد از رحلت مرقوم میگردد مجملا بعد از
رحلت شاه جنت مکان در نشیب سلطنت اسمعیل میرزا سعی بسیار کرده و آخر وهن نافش بعد از واقعه او
جلوس نواب سلطان محمد میرزا از تحذیش متوهم شده او را از میان برداشتند و شرح آن بتفصیل در این کتاب
در محل خود سمت گذارش خواهد یافت سیم خدیجه سلطان بیگم که در حباله جمشید خان والی گیلان بیه پیش بود

و بعد از واقعه جمشید خان در زمان فرمانروایی حضرت همایون شاهی ظل اللهی بحباله شاه نعمت الله ولد میران
یزدی درآمده و الحال در قید حیات است و دو پسر از جمشید خان داشت مرده و در عالم جوانی جلب نموده
چهارم **زینب سلطان بیگم** که شاه جنت مکان او را آغا جانم خطاب میفرموده و در خدمت آنحضرت بسیار عزیز و
گرامی بود که شاه علی بیک شاملو قورچی بمنزله لله اش بوده و والده ایشان جوریخان خانم از انساب معظم گرجستان
بوده و اسمعیل میرزا او را بعلیقلی خان نواده ورمیش خان شاملو که بحکومت هرات فرستاده داده معقود کرده بود
اما متصرف او در نیامد بسیار عاقله و رحمة للعالمین است در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بانوی حرم علیه
عزیز و محترم است و خیرات و مبرات از و بظهور می آید امید که عمر طبیعی یابد پنجم **مریم سلطان بیگم** همشیره اعیانی علیا جناب
علیه عالیه مذکوره است در زمان نواب سکندر شان سلطان محمد پادشاه بحباله خان احمد بن سلطان حسن والی گیلان
پیش درآمد و بعد از آنکه خان احمد از این دولت رو گردان شد و چنانچه در محل خود گذارش خواهد یافت
بروم رفت شهزاده با صبیه که از خان احمد داشت بوده و همان مدت در قزوین بود و در زمان حضرت اعلی شاهی ظل
اللهی فات یافت صبیه ایشان از زمره مخدرات استار سلطنت است ششم **فاطمه سلطان خانم** که در زمان
نواب سکندر شان بحباله امیرخان موصلو ترکمان درآمده و بعد از اندک روزی در خانه او فوت شد هفتم
شهربانو بیگم در زمان نواب سکندر شان بحباله سلیمان خان ولد شاه علی میرزا استاجلو که خواهر زاده
شاه جنت مکان بود درآمد او نیز بعد از اندک زمانی در منزل او فوت شد اما چه سلطان بیگم که زوجه جمشید
خان بود و از یک مادر بودند دختر حاکم داغستان هشتم **خانش بیگم** همشیره اعیانی امام قلی میرزا که در حباله
شاه نعمت الله ولد میران یزدی درآمده بود و در منزل او فوت شد و سنجر میرزا نام پسری از وی ماند و او اولاد
بهرام میرزا برادر اعیانی شاه جنت مکان از پسر و دختر زاده و دختر سیزده نفر در حین رحلت آنحضرت در حیات
بودند پسران صلبی سه نفر بودند اول **سلطان حسین میرزا** که در زمان شاه جنت مکان والی ولایت قندهار و زمین داور
کرده چندین سال در آن ولایت بفرمان عم عالمقدار حاکم باستقلال بود در زمان سلطنت اسمعیل میرزا اجل
طبیعی فوت شد پنج پسر داشت محمد حسین میرزا که در حین ارتحال پدر سیزده ساله بود و پدرش او را با همشیره او

اغلان پاشا بیگم بار دو فرستاده در خدمت شاه جنت مکان در سلک شاهزادگان صلبی منتظم و معزز و گرامی بود
در زمان اسمعیل میرزا بشهادت رسید مظفر حسین میرزا پانزده ساله بود و در زمان جلوس نواب سلطان محمد
پادشاه بجای پدر والی قندهار گشت رستم میرزا او از ده ساله بود و در زمان مذکور حکومت زمین داور با او تعلق
گرفت سنجر میرزا و ابوسعید میرزا هر دو کوچک بودند شرح حال آن هر چهار برادر در زمان فرخنده شان
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بتفصیل نگاشته کلک بیان خواهد گشت صبیه مذکوره اش در زمان نواب سکندر
شان سلطان محمد پادشاه بحباله شهزاده نامدار کامکار ابو الغالب سلطان حمزه میرزا درآمده و بعد از وی در سلک
مخدرات سرادق اقبال حضرت اعلی شاهی ظل اللهی منتظم گشته بعد از چند سال در حریم عزت آنحضرت فرمان
یافت پسر دوم بهرام میرزا **سلطان ابراهیم میرزا** است که والده ایشان از عظمای ولایت شیروان و اما در خدمت
شاه جنت مکان بوده و در حین ارتحال آنحضرت درگاه معلی بمنصب ایشک آقاسی باشیگری معزز و سرفراز بود
و بزیور قابلیت استعداد و عقل او را آراسته در خدمت عالم القدر معزز و محترم و مشیر معظم و صاحب
رای و مشاور بود و در زمان اسمعیل میرزا چنانچه مذکور خواهد شد بشربت ناگوار ممات نوشید و یک دختر که از
صبیه شاه جنت مکان داشت بکسب علوم و فنون و فاضله و متورعه بود و در زمان حضرت اعلی شاهی ظل
اللهی از شیراز متوجه سفر خیر اثر حج بیت الله الحرام شده و در مکه معظمه بحباله میر فخر الدین حسین شیرازی که از سادات
عظام بهشتی از زاده صنی نامدار و متوطن حرمین روزگار بود درآمده و در آن مدینه معظمه اقامت گزید **بدیع الزمان**
میرزا که بفرمان عم بزرگوار در سیستان و والی ولایت نیمروز بود و تمور خان استاجلو لله و اتالیق بود و یک پسر
کوچک داشت بهرام نام در زمان اسمعیل میرزا تمور خان بفرمان او هر دو را از میان برداشت چون جواهر
وقایع نگار در عرصه تعداد شهزادگان کامکار بقدر الطاقه تک و پو نمود اکنون وقت آن که عنان اشهب
خوش خرام قلم بطرف تعداد امرای عظام و خوانین ذوی الاحترام طایفه رفیعه قزلباش و غیرهم که در حین ارتحال
آنحضرت بسمات موسوم و در ممالک محروسه بحکومت و ایالت مشغول بودند انعطاف یابد و صحیفه بیان
زیور آن گردد و عقیدت نشان آرایش پذیرد **ذکر امرای نامدار و خوانین و سلاطین عالمقدار که بعضی درگاه**

معنی و بعضی در ممالک محروسه بوده‌اند امرای عظام و خوانین والامقام و سلطانان عظام و کلان که در حین ارتحال
حضرت شاه غفران‌مآل برتبه امارت سرافراز بوده و اکثر ایشان صاحب طبل و علم و خیل و حشم بوده‌اند و از شعب
و قاید دیوان اعلی معلوم گشته بکیفیه و چهار نفر بوده اسامی چند نفر از معتبران و بزرگان هر طبقه و اویماق
درین صحیفه مندرج میگردد و در تفصیل حال هر یکی زیاده فایده نیست طایفه شاملو که معظم طایفه قزلباش‌اند و بقدمت
خدمت و حقوق جانسپاری از همه در پیش سر و قرار و ممتاز بوده‌اند در زمان خاقان جهانبان ستان طهمورث دولت
این خاندان در اوایل جلوس همایون حضرت شاه جنت‌مکان امرای بزرگ خاندان عالیشان در میان طبقه شاملو
بوده‌اند مثل حسین بیک لله خاقان گیتی‌ستان ابوالبقا شاه اسمعیل بهادرخان و عبدی بیک که شرف
مصاهرت آنحضرت سرافرازی داشته و دورمیش خان و لله او حسین‌خان برادر مشارالیه که خواهرزاده حضرت
شاه جنت‌مکان بوده و زینل خان و اغزیوار خان و غیر ذلک بمناصب بلند و تولای ارجمند از سایر اویماقات
امتیاز داشتند اما درین هنگام بجنبش صاحب نقاره و علم [illegible] بوده‌اند معظم ایشان ولی خلیفه [illegible] حاکم
مشهد مقدس معلی و [illegible] از دیگر امرا صاحب قشون و لشکر بوده و اکثر میرزاهای شاملو در سلک قشون او
منتظم بوده‌اند دیگر قولاد خلیفه که حاکم ولایت همدان بود دیگر سلیمان خلیفه که از حکومت استرآباد معزول گشته
در درگاه معلی بود دیگر ابراهیم سلطان مشهور [illegible] ابراهیم بود طایفه استاجلو از طوایف استاجلو [illegible] در
زمان خاقان گیتی‌گشای سلیمان‌شأن و ساحت‌مکان امرای بزرگ بوده‌اند مثل محمد خان حاکم دیاربکر و قرا خان
برادرش و قلیچ خان و چاپان سلطان و کوک سلطان و منتشا سلطان و صدرالدین خان و قاروق سلطان
و عبدالله خان و شاهقلی سلطان حاکم چخور سعد و غیرهم و دیگری در ممالک محروسه صاحب الکا و در اوایل جلوس
حضرت شاه جنت‌مکان بجهت تلاش وکالت و عناد دیوسلطان و چوهه سلطان تکلو چنانچه در حالات زمان
جلوس آنحضرت رقم‌پذیر شده امرای استاجلو مغضوب گشته چندگاه در گیلان بسر بردند اما بعد از انحطاط
دولت تکلو و رفع تسلط ایشان باز مورد تربیت گشته اعتبار تمام یافتند و جمعی کثیر از آن طایفه در حین رحلت
آنحضرت رتبه امارت داشتند و صاحب طبل و علم و حشم و لشکر و تولای معتبر داشتند معظم ایشان در درگاه

معلی حسین بیک لله حسن بیک یوزباشی که بجای عمش بنظر سلطان امارت یافته لله شهزاده نامدار سلطان
مصطفی میرزا بود و در خدمت اشرف قدر و منزلت عظیم داشت صاحب رای و مشورت و در امور ملکی و خیل و
قشون و لشکر آراسته داشت از ارکان دولت قاهره بود دیگری مراد خان سفره‌چی لله تیمورخان که
از امرای بزرگ درگاه معلی بود اما در وقت رحلت شاه جنت‌مکان بتسخیر قلعه [illegible] رفته در آنجا بود دیگر آدهم
قلی سلطان گرامسا که از ایالت گیلان معزول گشته از امرای درگاه معلی بود دیگر پیری بیک توجلو که او نیز از
امرای درگاه بود اما در وقت ارتحال حضرت شاه بورامین ری که اقطاع او بود رفته بود و از امرای بزرگ ممالک
محروسه بود دیگر پیره محمد چاوشلو امیرالامرای گیلان بیه پیش لله امامقلی میرزا و از امرای بزرگ صاحب قشون
بود دیگر محمدیخان [illegible] که امیرالامرای چخور سعد و از امرای بزرگ معتبر و در ازوبا و قشون و لشکر از اقران
پیش بود در حین رحلت شاه جنت‌مکان بایلچیگری روم رفته بود و در زمان اسمعیل میرزا آمد دیگر شاهقلی
سلطان یکان حاکم دارالسلطنه هرات و امیرالامرای خراسان و بسعادت خدمت للگی شاهزاده کامکار
عالیمقدار ابوالمؤید شاهزاده عباس بهادرخان که بفرمانروایی ایران رسیده معزز و سرافراز بود دیگر
نظر سلطان آغاشاش اغلی که در عهد اسمعیل قلی‌کش بود و در کوسویه و غوریان الکا داشت دیگر ابراهیم سلطان
ولد شاه علی سلطان یکان حاکم ترشیز دیگر ولیخان چرچخچی‌باشی خراسان از اویماق شرفلو استاجلو و حاکم
خواف و باخرز بود دیگر محمودخان صوفی اغلی که نیز از امرای خراسان و در اواخر حاکم ترشیز بود دیگر تیمور
خان مشتی و نیز برادر مراد خان حاکم سیستان و لله بدیع‌الزمان میرزا بود دیگر یعقوب سلطان چاوشلو
حاکم [illegible] و از [illegible] معتبر بود دیگر شاهقلی سلطان قارچه اغلی و بایان حاجی [illegible] حاکم [illegible] و قلیچ بیگ کوک
داود خان گرجی [illegible] مهمات او مامور بود دیگر مصطفی سلطان ولد کچل شاهویردی در خراسان
بود و در ذکر تمامی امرای استاجلو چندان فایده نیست بهمین جماعت که ذکر شد اختصار رفت طایفه
ترکمان معظم ایشان امیرخان موصلو نواده گلابی خان که امیرخان ماضی جد او در زمان حضرت خاقان
سلیمان‌شان از دیاربکر با جمیع حشم بدرگاه جهان‌پناه آمده در سلک امرای ذی‌شان در آمده و جنگ

شاهی بیگ اوزبک که در مرو واقع شد مرد اکمیا از وظهور رسیده و چند گاه امیرالامرای خراسان و لله حضرت
شاه جنت مکان و خود ترمرد معتبر ذی شان و در حین رحلت شاه جنت مکان در خوار ری اقامت داشت و از
زمان نواب سکندر شان امیرالامرای آذربایجان گشته بشرف مصاهرت این دودمان آفتاب نشان
نوازش شعاری شده محمدخان موصلو قوم امیرخان چند گاه حاکم سیستان بود و در حین ارتحال حضرت شاه از
سیستان معزول گشته در تربت خراسان و توابع الکا داشت در زمان جلوس نواب سکندر شان از ارکان
دولت قاهره گردید **دیگر** مرتضی قلیخان ترکمان که از امرای بزرگ ترکمان و در اصفهان بود و در زمان اسمعیل میرزا
حاکم مشهد مقدس و امیرالامرای نصف خراسان گردید **دیگر** سلیمان خلیفه ولد سهراب خلیفه حاکم تون و طبس
خراسان بود **دیگر** سلطان چاوق ترخان که از امرای درگاه معلی بود **دیگر** ابوالمعصوم سلطان ولد یادگار
محمد ترخان از امرای درگاه معلی بود **طایفه ذوالقدر** معظم ایشان ابراهیم خان امیرالامرای شیروان و از امرای
معتبر بود **دیگر** حسین قلی خلفا در درگاه معلی منصب خلیفة الخلفایی داشت میر صاحب نقاره و علم بود و اما تعاقب
معتبر و مشارالیه بود و طبقه صوفی که از دیار بکر و هر طرف روم پایه سریر اعلی جمع آمده بودند التمام تابع او
بودند **دیگر** دلو بوداق که از حکومت خوی آمده در درگاه معلی بود **دیگر** فرمان سلطان در درگاه معلی بود
طایفه ذوالقدر معظم ایشان در درگاه معلی محمد قلی خلیفه مهردار ولد شاه قلی خلیفه قورچی که از ارکان دولت
قاهره و شئون آراسته داشت **دیگر** محمد خلیفه عم زاده ابراهیم خان حاجیلر حاکم استراباد بود **دیگر** ولی سلطان
حاجی اغلی حاکم دارالملک شیراز و لله نواب سلطان محمد میرزا بود **دیگر** طیب آقا حاکم جام در خراسان بود
دیگر شاه علی خلیفه از امرای بزرگ و حاکم دارالحمد و فارس بود **دیگر** منصور بیگ لله ابراهیم خان حاجیلر خوی بود
طایفه افشار معظم ایشان در درگاه معلی امیراصلان سلطان ارشلو که از امرای بزرگ افشار و صاحب
حشم و لشکر بسیار و لله سلطان احمد میرزا بود **دیگر** خلیل خان که از امرای ذی شان و حاکم کوه گیلویه و صاحب هزار
خانه افشار بود **دیگر** محمود سلطان میر بزرگ و حاکم ساوه بود **دیگر** قلی سلطان برادر یعقوب سلطان
که بجای برادر حاکم کرمان شده بود و اما هنوز در درگاه معلی بود و بکرمان نرفته در زمان اسمعیل میرزا قورچی باشی

حاکم تون

وازارکان

و از ارکان دولت گشت **دیگر** اسکندرخان قوم خلیل خان در بهار جرب بود و در زمان نواب سکندر شان
حاکم کوه گیلویه شد **دیگر** بکان سلطان حاکم فراه و اسفزار خراسان و میر معتبر **دیگر** خسرو سلطان کوراغلی در خراسان
بود و دیگر امرا از افشار بودند بغیر از این چند نفر که مذکور شد **طایفه قاجار** یوسف خلیفه ولد شاهوردی سلطان
زیاد اغلی بجای ابراهیم سلطان بیگلربیگی قراباغ شده لله سلطان علی میرزا شده بود و اما هنوز در درگاه معلی بود
دیگر میرزا علی سلطان از امرای معتبر درگاه معلی و دیوان بیگی بود **دیگر** علی خلیفه اخچه قویونلو حاکم دامغان
و بسطام بود **دیگر** سلیمان بیگ زیاد اغلی برادر یوسف خلیفه و سلیمان سلطان شکر اغلی ترتیب امارت
یافته **طایفه تکلو** سولاق حسین میر بزرگ و در گیلان الکا داشت **دیگر** ارده غدی خلیفه تر میر بزرگ بود و
در گیلان الکا داشت **دیگر** ولی سلطان شرف الدین اغلی قوم محمدخان در خراسان اندک الکائی داشت آن طایفه
بجهت ناشکری اولاد از نظر اعتبار افتاده بودند اسمعیل میرزا در مقام تربیت تکلو در آمده اعتبار یافتند **دیگر**
بایندرخان میر بزرگ آن طبقه و داستار او بود **دیگر** حمزه سلطان از امرای معتبر درگاه معلی بود **دیگر** حاجی
اویس سلطان میر معتبر بود **بایبوردلو** قراخان حاکم شوره گل و لشکر چخور سعد بود و از **البایات** ابراهیم خلیفه
در چخور سعد الکا داشت و از **خنوسلو** حسنخان سلطان میر معتبر بود **طایفه اکراد** شرفخان روزکی که از امیر
زادهای بدلیس بود و در خدمت حضرت شاه جنت مکان تربیت یافته میر معتبر و حاکم نخجوان بود و خلیل سلطان
سیاه منصور حاکم سورلق بود و اغلان بودای چکنی در خراسان و حاکم خبوشان بود **طایفه زنگنه**
زنگنه از امرای فارس بود و خلیل خلیفه یاره کی از امرای چخور سعد بود و تیمورخان اردلان حاکم حسن آباد و پلنگان
و شاه رستم عباسی برادرش محمدی بیره و حاکم لر کوچک بودند و شاه جنت مکان الکا را میانه برادران
قسمت نموده جاده و اسپر بشاه رستم و سایر محال بمحمدی تعلق داشت از محمدی خلافی چند ظهور یافت شاه
رستم رجا و بندگی راسخ و از زمره مخلصان بود **طایفه چپنی** محمود خلیفه و محمد سلطان جلال اغلی در دو
قراباغ ثامن زیاد اغلی بودند **قراقیه** و فر سلطان او تر در قراباغ بود **طایفه چغتائی** میرزا علی خلیفه
کرایلی و در خراسان بود و ابن حسین ولد میرحسن سلطان فرور حیک در تبادکان مشهد مقدس بود و آخر

حاکم ترشیز شد حاجی سلطان کوتوال مهورا در خراسان حاکم زاده و محصولات بود و از سادات عظام شیخاوند
صدرالدین خان ولد معصوم بیک صفوی از امرای درگاه نامدار و در خدمت شهزاده نامدار سلطان حیدر میرزا بوده
سید سلیمان مشهور بسید بیک کمونه از سادات نقبای نجف اشرف و از اولاد سید محمد کمونه بود که در زمان
خاقان سلیمان شان بنابر ظهور دولتخواهی تربیت یافته در سلک امرا منتظم و حاکم حله و بغداد بوده و در معرکه
چالدران شهادت یافت و حضرت شاه جنت مکان اولاد او را منظور اعتبار گردانیده از امرای معتبر درگاه و مهر
دار مهر مبارک که شرف نفاذ بوده و دیگر امرا و حکام از هر طایفه و هر طبقه در ممالک بودند که تفصیل اسامی ایشان متضمن
فایده و منفعت نیست یوزباشیان عظام و قورچیان کرام و ایشیک آقاسیان و یساولان صحبت و سایر ملازمان درگاه معلی
یوزباشیان عظام و ارباب مناصب قورچیان و سایر ملازمان درگاه زمان حضرت شاه جنت مکان
در حین ارتحال شش هزار نفر بودند از آنجمله چهار هزار و پانصد نفر قورچی و یکهزار و پانصد نفر سایر جماعت
از قورچیان و اجن یساولان و نکاولان و غیر ذلک و در میان این گروه از یوزباشیان و یساولان صحبت
و قورچیان معتبر و ایشیک آقاسیان و یساولان ایشان قورچیان و میرشکاران و توپچی باشیان کمی
کثیر از هر طبقه و هر طایفه بودند که بپایه امارت رسیده اگرچه برتبه امارت سرافراز نشده بودند اما در اعتبار
کمتر از امرا نبودند و هر یک فراخور حال نوکران کارآمدنی داشتند از آنجا که تفرقه نفر خاصه چه شش هزار کس
ملازم خاصه پادشاهی با نوکران و ملازمان ایشان که شماره صحیح در آمده حسب التخمین شصت هزار کس می شدند بلکه
زیاده و آوازه جلادت و شجاعت گروه قورچی شاه بود که هر معرکه که یکصد نفر از قورچیان شاهی بوده با
یکهزار نفر سایر طبقات حشم برابر بودند ذکر سادات عظام و علما ذوی الاحترام و وزرا و ارباب قلم و اصحاب
خدم و طبقات حشم و اصحاب استعداد از شعرای بلاغت شعار و امثال ذلک بخاطر ناقص مسوده اوراق رسید که این صحیفه را
بذکر طبقه علیه سادات عالی درجات صدور منبع البرکات علمای کرام و ارباب قلم و وزرا و مستوفیان
و ارباب استعداد و شعرای بلاغت شعار زمان فرخنده نشان شاه جنت مکان که در پایه سریر اعلی در ممالک
بودند آرایش دهد و برخی از احوال خیر مآل و فضایل و کمالات هر یک نگاشته کلک بیان گرداند آرایش اوان

این صحیفه اختصاص بذکر سادات منبع البرکات درگاه معلی معظم ممالک مشایخ و علما و فضلا و خاتمه این
صحیفه هم اگرچه مناسب این بود که بنابر اعزاز و احترام این طبقه علیه اسامی شریفه ایشان بعد از اسامی
شهزادگان عالیمکان رقمزده کلک بیان کرده اما چون در معظم قضایا اسامی امرا و ارباب جلادت
اشهر مذکور گشته و تعارف احوال ایشان بسیاق تاریخ انسب و الزم بود قلم جلادت رقم تحریر از تقدیم داد
ذکر سادات رفیع القدر منیع المکان بالجمله سادات عظام و علمای کرام را در خدمت حضرت شاه قدر قدر عظیم
بود و از خلوص عقیده و حسن اعتقاد نسبت بحضرات عالیات ائمه معصومین علیهم السلام و سادات عظام را که
ذریه طیبین و طاهرین اند معزز و گرامی داشته در توقیر و احترام ایشان مبالغه عظیم میفرمود و بمصداق
انفعال تعظیم و تکریم زیاده از حد اعتدال سادات اسکو بتربیت که چند کامور بعظمت بیکران شاه
جنت مکان بودند مجملی از حال ایشان در مقام نگارش مناسب نمود سادات کوه چهار برادر بودند
میر صدرالدین محمد و امیر نظام الدین احمد و امیر فخرالدین و امیر ابوالمحامد جد ایشان میر ابوالقاسم از سادات
عالیشان و جامع کمالات صوری و معنوی و در خدمت سلاطین معزز و محترم بوده اما ایشان در خدمت شاه جنت
مکان بمدارج علیا ترقی نموده برتبه مرحمت و عزت و اعتبار یافتند که هرگز در هیچ زمانی احدی از خدمت سلاطین
عشر عشیر آن قرب و منزلت و اختیار و اقتدار نیافته بمرام و مقصود رکه سکونت زبان بالتماس گشوده
بودند که بمجرد اسماع و اشعار بلا توقف صورت پذیر گشته بود اگرچه در امور دولت محظورات لازم آمدی
هر روز تفقدی و هر دم انعام و احسان در باره ایشان بظهور می آمد شاه گستاخ بودند که آنچه از ملبوس و تحف و
هدایای سرکار خاصه شریفه منظور قبول ایشان می افتاد همان ساعت فرمان حسب الفرمان تقاضا بایشان تسلیم
مینمودند و اکثر اوقات محتاج بعرض نبودند مکرر آنحضرت بمنازل ایشان که در موضع اسکویه تبریز واقعست قدوم
بهجت لزوم رسانیده از شهر آنجا تشریف میبردند و انواع انبساط و شگفتگی جهت انبساط خاطر ایشان بظهور می آوردند
و سادات مذکور قدر التفات و منزلت نشناخته حفظ دولت خود نتوانستند کرده بحقیقت خود در از آن اوقات
زیرا که در امور دولتی موقوف بودند و از راه و رسم عالم خبری نداشتند اراده میدرازی کار نموده رفته رفته

ارادت مخالفت ایشان موجب غبار خاطر اشرف گردید خواجه محمود استشعار نموده تبدیل در مهمات کارخانه
سلطنت مثل تعیین وکیل و وزیر و صدر و غیره نمایند قاضی جهان وزیر که در مبادی حال مربی ایشان بود
از بحوبهای ایشان ورق برگردانیده مدلول مقوله تدریج ایشان را از نظر اعتبار آنحضرت انداخته حکم
شد که در خانه خود مقیم بوده تا مطلب من بعد به رکاب معلی نیاید اما سیورغالات که با ایشان شفقت شده بود
بر قرار بود و غرض از ایراد این حکایت حسن اعتقاد آنحضرت است که درباره این طبقه علیه چه بیشتر بوده و چون این
دودمان ولایت نشان منصب صدارت که عبارت از تقدم سادات و ارباب عمائم و تکفل مهمات آن
و ضبط اوقاف و رسیدن وجوه بر مصارف شرعیه است بجز سادات عظیم القدر فاضل متدین پرهیزکار
به دیگری تفویض نمی یابد در زمان حضرت شاه جنت مکان اکثر از این طبقه علیه ایشان در آن منصب عالی صدارت
یافته در اوایل جلوس همایون امیر قوام الدین حسین اصفهانی بشراکت میر جمال الدین استرابادی صدر شده
بعد از فوت میر جمال الدین میر نعمت الله حلی که از فضلای حله بود بشراکت امیر قوام الدین حسین رتبه صدارت
یافت بعد از فوت امیر قوام الدین حسین علامة العلمائی امیر غیاث الدین منصور شیرازی با میر نعمت الله حلی مرتکب
صدارت گشت میر نعمت الله بجهت خصومت و نزاع خاتم المجتهدین شیخ عبد العالی موافقت شیخ ابراهیم قطیفی که
که معاند خاتم المجتهدین بود از صدارت معزول گشته بحله رفت و علامة العلمائی من حیث الانفراد صدر بود
اما میانه او و خاتم المجتهدین طرح دشمنی پرداوار احیلات میکرد و امیر را عدم تمکن سدات روزی در
خدمت اشرف میانه ایشان مباحثه علمی واقع شد منجر به نزاع رفته رفته منازعه ایشان به جاهای کلی انجامید
حضرت شاه مراعات جانب خاتم المجتهدین فرموده میرزا را از صدارت معزول کردند و او در همان چند روز
برخصت متوجه شیراز شد منصب صدارت حسب الاراده مجتهد الزمانی میر معز الدین محمد اصفهانی که جامع کمالات
علمی و عملی بود تفویض یافت و او مشار الیه من حیث الانفراد و الاستقلال صدارت کرده بنابر خدمه حکم
کازرونی معزول شد میر اسد الله مرعشی شوشتری رتبه عالی صدارت یافته تا حین حیات صدر بود و بعد از
فوت او شاه تقی الدین محمد اصفهانی به این شغل عالی اختصاص یافت و بحسب بعضی امور مزاج مبارک اشرف از او

متغیر

متغیر و منحرف گشته رقم عزل بر صحیفه حالش کشیدند منصب صدارت به میر محمد یوسف استرابادی که از زمره
فضلا و دانشمندان بود و میر سید علی ولد میر اسد الله شوشتری متعلق گردید امیر غیاث الدین محمد مشهور به میرمیران
برادر شاه تقی الدین محمد که در آن هنگام از اعاظم سادات حسینیه اصفهان و نقیب النقبا بود و طالب منصب صدارت
گشته بالاخره بعالی رتبه صدارت سرفرازی یافت و در حین ارتحال شاه جنت مکان از بلوچه صدارت عزل
و نهایت کم طمع و پرهیزکار بود و چون دار السلطنه اصفهان صاحب املاک و رقبات کلی بود از حاصل
سرکار خود اوقات میگذرانید میرزا مخدوم که از افاضل و دانشمندان روزگار بود و پسر دیگرش میرزا محمد
امین که نهایت صالح و متقی و پرهیزکار و فرشته اطوار بود و دیگری از طبقه سادات ممالک میر غیاث الدین
محمد میرمیران یزدی است او پسر شاه نعمت الله است که بشرف مصاهرت این دودمان سرافراز گشته مریدان
سلسله شاه نعمت الله ماضی مشهور بشاه نعمت الله ولی با او پسر مریدانه سلوک کرده و اقتباس انوار سعادت
مینمودند و او بصوری و ترتیب و استحقاق شاهانه بود و صاحب سیورغالات کلی بود و حاصل املاک او ارادت
مسلسل آن سلسله قریب به بیست هزار تومان میشد و بیمن عاطفت و الطاف شاهنشاهی در دار العباده یزد
بر مسند عظمت و اقبال تکیه زده در روزگار بعشرت کامرانی میگذرانید و از اولاد و امجاد او شاه نعمت الله
شاه خلیل الله بهره و بشرف مصاهرت این دودمان سرافراز یافته چون جناب میر معقول رتبت این دودمان
منظور نداشته در زمان نواب جهانبانی سلطان محمد میرزا و در مبادی جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
ارتکاب بعضی امور نالایق خصوصا موافقت بکتاش خان افشار که از عصیان طغیان میزد و دیگر اعمال
که منافی اخلاص بود نموده سرانجام کار او در دولت ابدپیوند بوبال نکال کشید خاطر اخلاص گزین رعیت
نشیده که کتابی احوال علوشان و بزرگی و بزرگ منشی جناب میرزا حسب الواقع در قلم آرد، شاه قاسم نوربخش از اولاد
و احفاد کرام قدوة السالکین سید محمد نوربخش است که در قصبه طرشت ری سکنی داشته اند و آثار نجابت و بزرگی
و علوشان از ناصیه احوالش نمایان و اطوار زکیه اش مذکور السنه و افواه عالمیان و خود در درگاه معلی منظور
الطاف جلیله و الطاف شاهی و مرجع مریدان سلسله علیه نوربخشیه بوده و در ولایت ری شهریار آن جده

صیاع و مزارع مرغوب داشت و از جانب اشرف ترسیم و رغالات از اکثر سادات عظام امتیاز داشت

میر سید حسین الحسینی کرکی مجتهد جبل عاملی دخترزاده خاتم المجتهدین شیخ علی عبد العالی از زمان حضرت شاه
جنت مکان از جبل عامل آمده مدتی در دار الارشاد اردبیل بتدریس شیخ الاسلامی و قطع و فصل مهام شرعیه
قیام داشت بعد از آن در درگاه معلی آمده دعوی اجتهاد نمود و بوساطت انتساب مذکور منظور نظر حضرت شاه
جنت بارگاه گردید صاحب نفس و فطرت عالی طبع کامل و حافظه عظیم بود و گاهی متوجه فیصل قضایای شرعیه
اردوی معلی شده جمعی کثیر همه روزه در محکمه عالیه اش جمع می شدند و اسانید شرعیه کتابت اسامی محکمه
حسب الفرموده جناب میر توقیع او را اسید المحققین سند المدققین وارث علوم الانبیاء و المرسلین خاتم
المجتهدین مرقوم می ساختند اگرچه علما درین باب سخن داشتند و غایبانه اذعان نمی نمودند اما هیچیک از
فحول علما در معرض این گفتگو نمی توانست درآمد غایت فصیح البیان و ملیح اللسان بود در خدمت حضرت شاه جنت
مکان بمرتبه ای که هیچیک از ارکان دولت حتی شاهزادگان عالیمقدار لب گشایی نمی توانستند او بی حجاب
بی توسل جسته ملتمسات به حضرت جانب مقرون بود و امداد او بخلق الله خصوصا گرفتاران حادثه روزگار
بسیار می رسید تصانیف معتبره در فقه و حقیقت مذهب امامیه اثنی عشریه و در رد مذاهب مبتدعه دارد میر فخر الدین
سماکی از سادات عظام موضع سماک دار المؤمنین استراباد و از افاضل علما و دانشمندان عصر و از تلامذه
فخر السادات العلیا امیر غیاث الدین منصور شیرازی بود و در درگاه معلی شاهی بسر برده منظور نظر مرحمت
حضرت شاه جنت بارگاه بود و همه روزه جمعی کثیر از طلبه علوم معقول مشغول بمدارس انجاب حاضر گشته استفاده
علوم می نمودند و از افادات عالیه اش مستفید و بهره ور می گشتند حاشیه بر الهیات تجرید نوشته سخنانش موثوق
طلبه علوم است میر رحمت الله فال شماری از سادات نجف اشرف و فضلای عصر بود و در درگاه معلی منصب شماری
داشت و مورد شفقت شاهانه و مشمول اعزاز و احترام خسروانه بود و غایت متقی و پرهیزکار شعر عربی را بسیار خوب میگفت
در علم فقه و حدیث مرتبه عالی داشت شاگرد بی واسطه مجتهد مغفور شیخ زین الدین علیه الرحمه بود و اکثر اوقات
شریفش صرف درس و بحث می شد و از افاده خالی نبود میر علاء الملک مرعشی از سادات مرعشی دار السلطنه قزوین

و در درگاه معلی بعضی اوقات بشراکت خواجه افضل الدین محمد ترکه قاضی عسکر ظفر اثر بود و بعد از فتح گیلان منصب
صدارت آن ولایت بیمن الاقران شرف امتیاز یافته بود و جامع کمالات صوری و معنوی در علم اصول و جدل
سرآمد روزگار خود و محدث خوب بود و غایت خوش صحبت و بذله گو و مطبوع الطبایع بود مجلس بهشت آیین
زیاده از دیگر علما شرف مکالمه و همزبانی اشرف اختصاص می یافت و با کمال تقوی و پرهیزکاری از جمال عالم
بهره افزا داشت و صنعت انشای بی تکلفانه و شگفته طبعی سرور افزای خاطر ارباب ادراک و مصاحبان بود
میر محمد مؤمن استرابادی از سادات عظام استراباد و خواهرزاده میر فخر الدین سماکی است بسیار فاضل
متدین و نیکو اخلاق و صاحب طبع است گاهی بنظم اشعار ملتفت شده قصاید و غزلیات و رباعیات مرغوب
دارد و در صلاح و تقوی رتبه عالی حسب الفرمان حضرت خاقانی معلم شاهزاده کامکار سلطان حیدر میرزا قیام
می نمود بعد از وقوع واقعه هایله آن شاهزاده مغفور در زمان استیلای اسمعیل میرزا تاب توقف ایران
نیاورده بجانب هند شتافت و در ولایات عظام دکن شاهزاده و نور شیخ سلسله علیه قطب شاهیه ملازمت محمد قلی
قطب شاه اختیار نموده در آن سلسله غایت معتبر گردیده بمرتبه وکالت و پیشوایی رسید تا اکنون که این صحیفه
نسوده می آید و سنه هجری بخمس و عشرین و الف رسیده در قید حیاتست و مستحق بهره و بار بوسیله جناب میر
از آن سلسله علیه انتفاع می یابند فخر السادات العلماء میر محمد باقر داماد شمس الاشراق حضرت میر خلف صدق مرحوم سید محمد
داماد استرابادی است و دخترزاده مجتهد مرحوم مبرور شیخ عبد العالی پدرش بسبب دامادی اشتهار یافته
بود و بمحبت فهم و جودت طبع اتصاف دارد و در صغر سن در مشهد مقدس معلی واقع شده در خدمت مدرسان
و افاضل سرکار فیض آثار اکتساب علوم نموده در اندک زمانی ترقی عظیم کرده در زمان نواب سکندر شان سلطان محمد
پادشاه باردوی معلی آمده بصحبت علما و افاضل درگاه معلی مشرف گشته مدتی با میر فخر الدین سماکی استرابادی مباحثه
مباحثات می نمود در علوم معقول و منقول سرآمد روزگار خود گشته الیوم پرتو اشراقات انوار از فضایل و کمالاتش
بر ساحت اذهان طلبه علوم درخشان و لمعات کوکب طبع ثاقب متانتش بر عالمیان تابانست و از تاریخ جلوس
حضرت شاه جنت مکان الی الآن که سنه خمس و عشرین و الف هجری است لحظه از مطالعه و مباحثه خالی نبوده

و لمحات اوقات شریفش بمطالب گذشته والحق جامع کمالات صوری و معنوی و کاشف دقایق العقلی آفاقست
و دراکثر علوم حکمیات و فنون عربیت و ریاضی و فقه و تفسیر و حدیث درجه علیا یافته رتبه عالی اجتهاد
دارد و فقهای عصر فتاوی شرعیه را بتصحیح آنجناب معتبر میشمارند و دراکثر علوم تصانیف دارد و آنچه الحال
از تصانیفش معلوم این ذره بیمقدار گشته کتاب صراط المستقیم و افق المبین که مملو از لآلی تحقیق
و نکات دقیق کلام است و کتاب رواشح سماویه در شرح احادیث کتاب کافی کلینی و تفسیر قرآن موسوم
بسدرة المنتهی و رساله خلق الاعمال که بایقاظات مسمی کرده و کتاب جذوات ملکوتیه و عیون المسائل و الهامات
و ضوابط الرضاع و سبع شداد و حاشیه شرح مختصر اصول و قبسات حق الیقین فی حدوث العالم
کتاب تقدیسات در رفع شبهه ابن کمونه و شرح صحیفه کامله و چند رساله دیگر باین تکرار از مصنفات
جناب میر بگوش سطور رسیده امید که آنچه اتمام نیافته باشد باتمام آن موفق گشته مکنونات خاطر خطیرش
بجلوه گاه ظهور آید حافظه جناب میر بمرتبه ایست که از اول حال متبادر میشود نامبرده عباراتی که بخازن
طبیعت سپرده و در حفظ آن شرط امانت بجای آورده قطعی از آن از خازن طبع وقت آن زبده بجلسه دیوان
فرستاده و در طاعت تقوی درجه عالی و در ترتیب معانی دارد و خلاصه اوقاتش صرف مطالعه و مباحثه
و عبادات الهیه شده و میشود و گاهی بنظم اشعار ملتفت شده اگرچه دون مرتبه عالیه اوست اما مضمون
ابتهال را که از زبدة العارفین مخزن الاسرار شیخ نظامی مشهور است ه پیش و پسی بست صف کبریا
پس شعرا آمد و پیش انبیا • منظور داشته زبان صدق بیان بدان گشوده اشراق تخلص نموده و در قصیده
و مثنویات بتخصیص مثنوی که در بحر مخزن الاسرار شیخ نظامی در سلک لآلی بحر معانی در آورده داد انجمن آرائی
داده است از منظومات جناب میر این رباعی که در نعت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله در رشته
انتظام داده تیمناً و تبرکاً درین صحیفه ثبت افتاد رباعی ای چشم رسل و کون پیرایه‌ات ‡ افلاک کمی منزل پایه تست
گر شخص ترا سایه نبد هست عجب ‡ تو نوری و آفتاب خود سایه تست ‡ الیوم در دار السلطنه اصفهان
سالکست امید که وجود شریفش سالها زینت افزای گلشن روزگار بوده طلبه علوم از پرتو اشراقات خاطر

خورشید مثالش مستفیض گردند **میر شجاع الدین محمود اصفهانی** ولد مرحوم میر سید علی مشهور بخلیفه سلطان
از سادات عظیم القدر اصفهانست که در آن ملک بسادات خلیفه مشهور و معروفند اجداد عظام ایشان
از ولات مازندران اند از احفاد کرام میر بزرگ والی آن ولایت که از حوادث روزگار باصفهان آمده توطن
اختیار نموده اند خلیفه سلطان مذکور بسیار شگفته طبع مدرک و خوش طبیعت و دست مستطور نظر شفقت و التفات
شاه جنت مکان بود جناب میر شجاع الدین محمود مذکور سید فاضل دانشمند و صاحب فطرت عالی بود
و در علوم مهارت داشت بتخصیص معقولات و حکمیات سرآمد روزگار و مجلس شریفش از طلبه علوم و درس و بحث
خالی نبود همواره فقرا و درویشان و طالبعلمان و صلحا و عام از حاصل محصولات سرکار او رعایتها
شاه تقی الدین محمد نسابه شیرازی از سادات نسابه دار الملک شیرازست بسیار فاضل و دانشمند و از تلامذه
علامی شاه فتح الله شیرازی بوده و با علامة العلمایی مولانا میرزا جان شیرازی مباحثات نموده و در معقولات
و حکمیات ترقی فاحش کرده و در مسند افاده و تدریس دار الملک شیراز تمکن یافته جمعی کثیر از فضلا طلبه علوم
بمدرس او حاضر گشته استفاده علوم مینمودند از زمره دانشمندان حضرت **میر محمد شوشتری** از سادات
عظام شوشترست سید فاضل متدین نکو اخلاق و فقیه خوب از شاگردان مرغوب شیخ بهاء الدین
عبدالرحیم بوده کسب معقولات در خدمت سلطان العلمایی امیر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی نموده
ابو الولی انجو و میرزا ابو المعالی انجو از ولدان میر شاه محمود انجو شیرازی میرزا ابو الولی سید فاضل فقیه متصف بفضایل شیخ بوده
و در فضایل و کمالات از برادران و پسر عمهاش و در مسائل فقهی از دیگران پیش بوده و در اوایل حال تولیت
سرکار آستانه متبرکه سدره مرتبه رضویه مأمور گشته مدتی بخدمات روضه متبرکه قیام داشته از آن مقام
بحیث تراعی که فیما بین او و شاه مولی سلطان ذو القدر حاکم مشهد مقدس واقع شده بود از تولیت آنکار
آنجا معزول شده بار دیگر بمعلی آمده و بشراکت برادر متولی اوقاف غازانی شده در اواخر زمان حضرت شاه
جنت مکان تولیت سرکار آستانه مقدسه صفیه صفویه میرزا ابو الولی تفویض یافته برادرش بحیث الاقراء
متولی غازانی شده در زمان نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه منصب قضاء عسکر بجناب تعلق گرفته

در زمان جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بمنصب عالی صدارت ترقی کرده بدان امر خطیر اشتغال
داشت کیفیت احوالش در محل خود ذکر خواهد شد برادر دیگر ایشان شاه مظفرالدین علی از افاضل اهل ملک
شیراز است و در آنجا بمنصب شیخ الاسلامی و وکالت حلالیات سرکار خاصه شریفه امتیاز داشت در زمان
نواب سکندرشان در موکب همایون آنحضرت از شیراز بمقر سلطنت ابدی طراز آمده بمنصب قضاء عسکر
ظفر اثر سرافراز گشت و نواب سکندرشان را توجه و شفقت خاصی بجناب میر بود میرزا احمد مخدوم شیرازی ولد میر سید
شریف شیرازی دختر زاده قاضی جهان وزیر سیفی حسینی قزوینی بود در درگاه معلی میر صاحب فضل
کمال بود و فهم و فطرت عالی داشت معز و محدث خوب بسیار خوش محاوره بود و وعظ را خوب میگفت و اکثر
اوقات ایام متبرکه در مسجد جمعه و قرب جوار خانه خود منبر گفتن وعظ اشتغال مینمود و جمعیتی عظیم در پای منبر وعظ
او میشد و چون همت او والا و تعیش بود از حضرت شاه جنت بارگاه زیاده توجه و التفاتی یافت اما
بعضی اوقات پرتو توجه و التفات شاهزاده عالیشان شهزاده پریخانخانم بحسب قرب جوار بهره کلی بر
وجنات احوالش می‌یافت در زمان اسمعیل میرزا اعتبار تمام یافته بمنصب صدارت او تفویض یافت اما بجهت
غلو کج در مذهب سنت مینمود و ملاحظه و محابا کرده از روی کار برداشته بود و مغضوب گردید چنانچه
در محل خود مرقوم میگردد و شاه عنایت الله نقیب اصفهانی از سادات نقباء دارالسلطنه اصفهان و در درگاه
معلی بمنصب قضاء عسکر ظفر اثر داشت و کلامی بر اسم آن شغل میپرداخت نهایت متشرع و پرهیزکار بود و در زمان
اسمعیل میرزا بمنصب صدارت عظمی بخدمتش تعلق گرفت در زمان نواب سکندرشان از آن مهم معزول گشته
متوجه وطن اصلی گردید میر سید علی شوشتری والد امجد امیر اسد الله صدر است چندین سال من حیث الاستقلال
در خدمت شاه جنت مکان بعالی رتبه صدارت معزز و گرامی بود و در اواخر ایام حیات بجهت کبر سن و شیخوخت
از آن شغل امین در حیده و خلف صدق خود میر سید علی مذکور واگذاشت و او بعضی اوقات بنیابت پدر
عالی گهر و بعضی اوقات اصالةً بشراکت میر محمد یوسف استرابادی بدان خدمت مشغول بود و بعضی اوقات
متولی سرکار فیض آثار روضه رضویه شده و در مشهد مقدس معلی اقامت داشت سید بزرگ آدمی پاکیزه روزگار

و بفضایل

و بفضایل حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در ایام منصب دامن همت پرهیزکاری خود را بگوشه
طمع آلوده نکرد آباء و اجداد ایشان در ولایت شوشتر شرفات بزرگ و محترم و مرجع خلایق بوده اند و بعد از والد
برادرش مشارالیه از غایت دولتخواهی و حسن خدمات برتبه امارت و قول سرافراز شده حکومت شوشتر و عربستان
و عرفات آن ملک برای رویت او مفوض شده بود و میر کمال الدین استرابادی و میرابوالقاسم اصفهانی متولیان
سرکار فیض آثار روضه رضویه که تا حین حیات شاه جنت مکان بهره و بامر تولیت واجبی مستثنی السرکار مشغول
بودند میر کمال الدین از سادات عظام استراباد و میرابوالقاسم از سادات خلیفه اصفهان بود که بسادات
مازندران اشتهار دارند و در اوایل زمان حضرت شاه جم جاه بخدمات سرکار فیض آثار منصوب گشته میر کمال
الدین تولیت مستثنی و میرابوالقاسم تولیت واجبی قیام داشته و غرض از عبارت مستثنی آنست که مسیر حالات
و آنچه از سرکار خاصه شریفه بجهت مصارف آن سرکار از مصالح شیلان و وظایف خدام و مدرسان و حفاظ
وظایف و ادرارات سادات و علما و فضلا و ارباب استحقاق داده میشد چون اختیار صرف آن جهت خاقان
جنت آشیان داشتند آنرا مستثنی میخواندند و حاصل اوقاف و نذورات که مصرف معین دارد و جمع
و خرج آن عمل میر پدر کرد آنرا واجبی میشمارند میرزا ابراهیم همدانی مشهور بقاضی زاده از سادات طباطبای حسینی است
و پدرش در همدان بمنصب قضا و تصدی امور شرعیه داشت او مدتی در خدمت میرزا مخدوم اصفهانی تلمذ
مینمود و اکثر اوقات با کد کرد مباحثه مینمود و از علم و فضل که نفیض تمام بهره بود و در دارالسلطنه قزوین
خدمت علامة العلمائی میر فخرالدین سماکی استرابادی اکتساب علوم عقلیه مینمود و در حکمیات ترقی عظیم کرد
و بعد از ارتحال شاه جنت مکان در همدان بمنصب موروثی قضا داشت تا کمتر متحمل شاغل امر قضا میشد
تا مبادا مملکه آتش بقطع و فصل مرافعات میپرداخت و جناب میرزا خلاصه اوقات شریف را صرف مطالعه
و مباحثه کرده و جمعی کثیر از طلبه علوم در حوزه درس او مستفیض میشدند در معقولات حکمیات کتب حواشی
و متن رساله اثبات واجب قدیم و جدید و شرح شفای شیخ ابوعلی سینا و حاشیه شرح اشارات و غیر ذلک
دارد و در زمان دولت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مکرر باردوی معلی آمده مشمول عنایات خسروانه و مسرور حالات

و ادرارات مرغوبه معززه با نعامات وافره بهره ور گشت چنانچه گمرکی موازی مقصود تومان عراقی
عوض قروض او از خزانه عامره شفقت شده او را از دیوان مسلمین سبکبار گردانیدند مجملا بحث او در
معقولات علماء فضلاء و دانشمندان روزگار مصدق میدانستند در سال بیلان ییل مطابق سنه عشرین و
الف که از سفر گرجستان رخصت یافته روانه همدان میشد و در راه مراحل زندگانی طی شد میر محمد جعفر
محتسب الممالک وی والد میر راستی است که از سادات طباطبا حسینی بود و نسب قرابت و قرب سادات
عظام عبدالوهابی داشت در خدمت شاه جنت مکان رتبه احتساب ممالک سرافرازی یافته بهمین جهات
در آن منصب معزز و گرامی بود و در اوائل جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی عالم فانی را بدرود کرد
وی بسیار پسندیده اخلاق درویش منش شگفته طبع پسندیده اطوار بود میرزا ابوالحسن جابری والد صبیه او
نیز از سادات حسینی و با میر جعفر عمزاده بودند و چون والده مشار الیه از نژاد خانیکه بود و در ایام جهانشاهی
بود او را میرزا عبدالحسین جهانشاهی میگفتند در دارالسلطنه تبریز در جوار بقعه رفیعه جهانشاه اقامت داشت
و تولیت بقعه مذکوره که مطهره مشهوره است از جانب او در شرع او متعلق بود در زمان نواب سکندر شان
ایام حکومت امیرخان ترکمان کلانتری دارالسلطنه تبریز را بدو تعلق گرفته بسیار معتبر بود و در قرب رحلت او
بعد از فوت میر جعفر محتسب الممالک شد و در همان ایام رخت اهل بسر منزل آخرت کشید شاه عبدالعلی یزدی
از سادات رفیع القدر عظیم الشان دارالعباده یزد بود و پدران او از ولایت کرمان بوده آمده در دارالعباده
یزد توطن نموده مشار الیه در آنجا بتقطیع و فصل مرافعات شرعیه اقدام می‌نمود و بغایت پرهیزکار و کم طمع بود و نسبت
قرابت بسلسله علیه نوربخشیه داشت و در اسانید شرعیه مهر او محل وثوق بود تعلق آن ولایت بود میر کلان استرابادی
از سادات عظام دارالمؤمنین استرآباد و از اقوام علامة العلما میر فخرالدین سماکی بود و در علم فقه مهارت تمام داشت
نجابت منزلت و خوش صحبت و متدین و متقی و پرهیزکار بود و نیابت ذات اشرف شاه جنت مکان
تولیت محال وقفی حضرات چهارده معصوم علیهم السلام که شاهزاده مرحوم مغفور و شاهزاده سلطانم همشیره
اعیانی آنحضرت وقف نموده و تولیت ذات اشرف اقدس آنحضرت و بعد از و هریک از اولاد نامدار شاه کی

مسند

مسندنشین تخت شاهی جالس سریر پادشاهی باشد تفویض نموده قیام داشت و بوفور دیانت و راستی موصوف
بود میر سید علی خطیب استرابادی او نیز از سادات استرآباد بوده و در درگاه معلی منصب خطابت داشت و بعضی
اوقات محتسب الممالک بوده و در امر معروف و نهی منکر مبالغه بسر حد افراط میرسانید چنانچه مشتبه برباد اعراض
و نهی میشد و از تندی مزاج و استیلای نفس اماره طبقه علما و فضلا با او بملاحظه زندگانی میکردند و باوجود
آن از دست و زبان او نمیرستند میر طاهر کاشی از سادات کاشان و در درگاه معلی دست افزار میر
سید علی خطیب بود میر زین العابدین از سادات کاشانست پسر و کلانتر اشتهار داشت اما در بحث عادی
قزوینی بود و بعضی اوقات قاضی احداث دارالسلطنه تبریز شد و در آخر زمان شاه جنت مکان محتسب دارالسلطنه
قزوین بود او نیز با الشیخ میر سید علی میر طاهر بود و در جمیع امور همراه و لسان بود و در زمان اسمعیل میرزا معزول
شد میر زین العابدین مذکور محتسب بود میر ابوطالب اصفهانی از سادات اصفهان طبقه اما متولی
بقعه شریفه منسوبه بامام الساجدین و قبلة العارفین امام زین العابدین که واقع در اصفهان بود و در معقولات
و حکمیات اعتقاد خود را از قرآن برتر میشمرد میر محمد اشرف استرابادی از سادات دارالمؤمنین استرآباد با
برادر فوت و دیانت و صلاح و پرهیزکاری محل اعتماد شاهانه گشته همواره از جانب شاه جنت مکان نیابت
شرعی آنحضرت زیارت و طواف آستان ملائک آشیان حضرت امام الجن والانس بجا آورده شرایط زیارت
کماینبغی قیام نموده و صور رعایت و تربیت بوده و در زمان آنحضرت جمعی دیگر از سادات عظیم القدر در
ممالک محروسه بودند که اکثر کسوت ممات پوشیده در حین ارتحال آنحضرت در حیات بودند مثل علامة
العلمائی زمانه میر غیاث الدین منصور شیرازی و میر صدرالدین محمد والد مشار الیه که او نیز از زمره دانشمندان
عصر بود و میر حجت الله و شاه عنایت شیرازی که از زمره مجلسیان محفل بهشت آیین بود و میر سید شریف شیرازی
که خود را از نبایر میر سید شریف علامه جرجانی میشمارند و شاه ابوتراب انجو وکیل جلالیات شیخ الاسلام فارس
و از سادات خراسان مثل میرزا ابوطالب رضوی و میرزا ابوالقاسم ولد و میر عبدالکریم خادم و میر شمس الدین
علی سلطان نبی مختار سبزواری و سادات مشهد بوده و سادات بم کرمان و سادات عبدالوهابیه تبریز که نیست

دختر زادگی یوسف میرزا ولد حسن پادشاه ترکمان دارند و سادات گلستانه و معمورهٔ اصفهان و امثال
ذلک از این طبقه چند نفر که در حین ارتحال آنحضرت در قید حیات بودند مرقوم میگردد **از سادات عظیم القدر**
مشهد مقدس معلی مزکی از سادات عظام رضوی و موسوی جمعی در مشهد مقدس معلی دفعه رفعه رتبه نقابت
رضویه بودند و بر مسند عزت و اعتبار تمکن داشتند اما از زمرهٔ آن طبقه عالیقدر میرزا ابوطالب رضوی ولد
ارجمند میرزا ابوالقاسم نجابت نژاد بزرگ منش عالیشان و کثیر الاموال والاملاک و رقبات و ضیاع
و عقار مرغوبه منفرد و ممتاز و اجله سادات خراسان خصوصا مشهد مقدس معلی بعلو شان و بزرگی اصحاب
و خلف موفور الشرف او معترف بودند و سایر سادات رضویه و اقربا و ذوی الارحام از ایشان متمتع
و بتکلفات بهره ور بودند با جناب میر شمس الدین علی سلطان سبزواری صلت کرده و صبیه محترمه او در
حبالهٔ میرزا ابوالقاسم بود و از آن وصلت بحسب اقتضای روزگار ناسازگاری طرفین جز از بنات
دختران نتیجه نیافتند بعد از ارتحال پدر و پسر از میرزا ابوالقاسم و دو صبیه سیادت موسوم بمیرزا ابو
طالب و میرزا ابراهیم مانده بودند بمرور در سن صبی که در زمان فرخنده فرجام حضرت اعلی شاهی ظل الهی
بمرتبه رشد و تمیز رسیده و الیوم که سنهٔ هجری بخمس و عشرین والف رسیده و در ظل رافت و حمایت
شاهانه معزز و محترم و محسود اقران اند و از مسئور غلات و خالص محصولات املاک و رقبات موروثی
که بملک ایشان باقی مانده بزرگانه اوقات میگذرانند میر سید بغیثا میر جعفر بن محمد سعید و میرزا
الغ میرزا از سادات رضوی اند میر سید بمنصب نقابت مخصوص و من الاقران معزز و محترم بود و میر محمد
جعفر باکتساب فضل و کمال مشغولی داشت و در اواخر در شیوه نقابت و علوم مشغول ترقی عظیم کرده
بمرتبه اجتهاد رسید اما از فرط احتیاط و صدق اعتقاد دعوی اجتهاد نکرده و نقابت متورع و متقی و شرعی
پرهیزکار و از ماکول و مشروب شبهه ناک مجتنب بود و میرزا الغ با میرزا ابوطالب مذکور عم زاده بودند
سبی درویش منش حلیم و سلیم النفس بود و در زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمورد عنایات و التفات شاهانه
گشته بنیابت نقیب همایون خادم باشی روضه مقدسه و کلید دار ضریح مبارک گردیده و خلف صدق او میرزا

محسن

محسن بشرف مصاحبت حضرت اعلی سرافرازی یافته مشمول نوازشات خسروانه گردید چون ذکر همگی اعزه سادات
مشهد مقدس علیه موسویه موجب طول کلام بود بدین قدر اختصار رفت **سادات عظام کرام دار المؤمنین سبزوار**
میرزا محمد ولد میر شمس الدین علی سلطان از اجله سادات عظام صنع القدر مختار رسته میر شمس الدین علی
اعنی جد اعلی او در زمان سلاطین عظام گورکانیه نقابای از ولایت عرب با جمعی حشم و خیول و خدم بخراسان
آمده در سبزوار رحل اقامت انداخت و املاک و رقبات بسیار بهم رسانده و بکلانتران خود را در اکثر آن
عمارت ترغیب نمود و منافعهای کلی حاصل سرکار او بود و در حبیب السیر مسطور است که در هیچ زمان از اعراب
حجاز و عراق عرب سیدی بعلو شان و کثرت تبع در آن زمان و ثروت و تمکن میر شمس الدین علی بولایت
عجم نیامده و کلام مشحون السماء للملک الجبار والارض لمن اختار برمعنی شاهد عدالت پرتو انوار توجه و التفات
سلاطین زمان بر وجنات آن سید عالیشان داشت و شمول توجهات تام و موفور اعزاز و احترام گشته منصب
جلیل القدر رعایت النقبای ممالک ایران نموده و ولایت خراسان خصوصا بانجناب تفویض یافته بود و در ایام محصول
فرجام پادشاهان علیین آشیان صفویه و ظهور دولت قزلباش اولاد کرام او میراث از میر سعیفا شاه بامعزز گشته
در میر شمس الدین والد میرزا محمد در زمان خروج اوزبکیه و آمدن عبید خان اوزبک بخراسان انواع
دلخواهی بظهور آورده و در ازای آن از جانب حضرت شاه جنت مکان رتبه بلند امارت و لقب ارجمند سلطانی
و نیابت ذات اشرف همایون و تقدم و سروری سادات و کلانتری و بزرگی ارباب اهالی کل ولایت
خراسان علاوه مناصب سابق گردید و این بیت مشهور در باره آن سید عالیجاه مذکور و نسخه اوامات
ع از خراسان میر شمس الدین علی آمد برون ۞ راست گویم عراقی کز خراسان آفتاب آمد برون
و جمیع متوجهات سرکار آن سلسله رفیعه که زیاده از پنجاه تومان شاهی عراقی است بسیورغال مسلمی جناب
میر او اولاد عظام مقرر گشته و الحال میانه میرزا محمد مذکور و برادران و بنی اعمام منقسم گردیده و بتقصیر
آن را و نیافته معنی مستمری است شفقت حضرت شاه جنت مکان در باره میرزا محمد مذکور و آن سلسله ارجمند اعلی
داشت در حین ارتحال نواب علیه بر مسند عزت و اعتبار و تقدم و کلانتری با کمال تمکن بود و میر محمد ... المحمدی

از سادات کسکن من اعمال سبزوار است و در آن ولایت صاحب املاک و رقبات کلی و از اکفا و اقران بعزت
و اعتبار ظاهر ممتاز بود و به امدادی میر شمس الدین علی سلطان اختصاص یافته مدتی وصلت در آنکه عزت اعتبار
افزوده و مرد خوش صحبت نیکو اخلاق بود و بفهم و فطرت عالی اتصاف داشت با شعرا و ندما و مردم اهل یگانگی
سلوک مینمود و شعر فهمی پایه بلند داشت و گاهی بنظم اشعار زبان میگشود و این مطلع از مشهورات اوست
گل نخست شکفته شود و در هر باغ * تعلیم گلرخان بحیا اشقیه رسیدست سادات عظام دار المؤمنین استرآباد از سادات
عالی درجات استرآباد جمعی انبوه در درگاه معلی بودند که اسامی شریفه ایشان در فوق تحریر پیوست و سوای ایشان
چند نفر دیگر بشرح حسب الامر میرغیاث الدین ولد میر رکن الدین شمسکی و میرحسین مشهور بپادشاه میرحسین
بسبب ملازمت اشرف موسوم و در سلک قورچیان و ملازمان درگاه انتظام داشتند و بعضی در سلک خدمه
روضه مقدسه رضویه منسلک بودند و جمعی در وطن اصلی بسر بردند از آنجمله میر تقی الدین محمد بن امین الدین حسین
والد صدر جعفر میرجمال الدین در دار المؤمنین استرآباد و آقا مبتلا بوده و در آن ملک بزرگانه سلوک میکرد بجهت
حقوق خدمت میر جمال الدین صدر و توجهات شاه جنت مکان بود و تا حصول تومان امل رقبات و املاک
آن سلسله بسیورغال مسلمی ایشان مقرر بود و بعد از رحلت حضرت شاه جمجاه که مدتی آن ولایت از حکام مستقل
صاحب وجود خالی بود و جناب سیاه پوشی مشترز اعتبار و اقتدار رفت اما از اولاد او در ایام
سیاه پوشی الی انتظام احوال قزلباش اخلاص و دولتخواهی که در برابر حقوق تربیت اصطناعات این
دودمان بر ذمه ایشان لازم بود بظهور نرسید میر ضیاء الدین فندرسکی او هم از سادات رفیع الدرجات
استرآباد در ملوک فندرسک مطاع مردم آنجا بود بزرگ منش معتبر بود و املاک و رقبات کثیر البلغ داشت در
ایام شورش و انقلاب پی در دامن ادب پیچیده داخل سرداران سیاه پوش شده در فندرسک بحفظ حال
خود میبود و بلده استرآباد که محل شورش و آشوب بود کمتر میرفت در زمان جلوس حضرت اعلی شاه ظل اللهی بر سریر
خراسان اتفاق افتاده در بسطام باردوی سپهر احتشام آمده بملازمت اشرف سرافراز شد بعد از فوت او
پسرش میرزا بیک انواع دولتخواهی بظهور رسیده اکثر اوقات ملازم رکاب اشرف و مورد الطاف شاهانه

والسعادت

وسعادت مجالست مجلس بهشت آیین مستسعد و بسیورغالات و انعامات من الاقران امتیاز تمام داشت
حضرت اعلی را بسید مشار الیه شفقت خاصی بود سادات منبع الفضل عبد الوهابیه دار السلطنه تبریز سادات عظام
عبد الوهابی اکثر در دار السلطنه تبریز اقامت داشتند در این عهد بعضی در یزد و کاشان و اصفهان هستند
میر عبد الوهاب جد اعلی ایشان که سادات مذکوره بدو منسوب اند سید بزرگ عالیشان منظور انظار سلاطین
عصر بود و مصاهرت یوسف میرزا ابن حسن پادشاه معزز گشته از اولاد او سید حسن بیگ از ترا مجد
یوسف میرزاست و در زمان حضرت شاه جنت مکان آن نسبت اکثر اوقات تولیت بقعه فیض حسن پادشاه
واقع در صاحب آباد تبریز که مشهور است آن سلسله متعلق بود و الیوم باولاد او متعلق است دیگری از
سادات مذکوره میر عبد الله است وی سید رفیع القدر متدین پرهیزکار بود و نسبت قرابت و ارتباط
بباب سلسله جنابشاهیه داشت و در ایام فتور رومیه بعراق آمده چندگاه منصب شرعیات کاشان و اواخر
قاضی اصفهان تبریز شد خود را در ایام منصب آلوده طمع نساخته سنین عمرش از نود تجاوز کرده بود و برادرش
میر ابو القاسم ابر قضا دار السلطنه تبریز قیام داشت سادات عظام لا در ولایت خال یا من اصفهان
و همدان اقامت داشتند امیر سراج الدین قاسم از طبقه بسیار بزرگ منش و صاحب اعتبار بود و نسبت قرابت
و پیوند بسلسله امیر جهانگیر عباسی الی لرستان داشت و در زمان شاه جنت مکان از امیر جهانگیر خلاف و
عصیان بظهور آمده مقهور قهرمان غضب گشت پسرانش محمدی و شاه رستم ببغداد فرار نموده بودند بشفاعت
امیر سراج الدین قاسم از تقصیرات ایشان اغماض شده ملک موروث او بشفقت شد در این عهد فرزند خلف او
میرزا عبد الله بسیار صاحب جمال و از اهل حال بود و در خصت صوت ادعیه از استاد داشت اما در بنا
که هر کس الحیت آن داشته باشد او در حضرت بود و مردم الوار و الخوالی را اعتقاد عظیم بمیرزا عبد الله مذکور
بوده پیر و مریدانه سلوک مینمودند و او ذات مستجاب و مولع بود و صاحب املاک و رقبات کلی بود که در میان ایشان
منقسم است از جانب حضرت شاه بسیورغالات و ادرارات لایقه سرافراز و چون برخی از احوال سعادت
منوال سادات عالی درجات قضا منبع البرکات مقدر حال بهم کناره شایست اکنون احوال تهمینه الی جمعی از

مشایخ و کبار علما و طبقه فضلا در زمان فرخنده نشان حضرت شاه جنت مکان که در عصر ارتحال آنحضرت
در قید حیات بوده‌اند به دستیاری خامه بدایع نگار در صحیفه مقصود رقم نگارش می‌یابد و عذر الاطالت والاطناب از
مطالعه کنندگان این کلمات پریشان میخواهد ذکر مشایخ کرام و علمای اعلام و فضلای ذوی الاحترام سرآغاز
جریده فضل و دانش از آن طبقه علیه مجتهد الزمانی شیخ عبدالعالی است که خلف صدق مرحمت پناه مجتهد الزمانی
شیخ علی عبدالعالی است در علوم منقول و معقول سرآمد روزگار و بسیار خوش محاوره و نیکو منظر و صاحب اخلاق
بود و من حیث الاستقلال الاستعداد به رتبه عالی اجتهاد تمکن داشت اکثر علمای عصر از خوان اجتهاد آنجناب
بهره‌مند اکثر اوقات در بلده طیبه کاشان اقامت نموده به درس و افاده علوم اشتغال نمود و جمعی را به
فیصل قضایای شرعیه و اصلاح بین الناس بکفایت نفس شریف ترکامی بجهت اجرای احکام شریعت غرا توجه
فیصل قضایا اسکنه هرگاه به درگاه معلی تشریف می‌آورد حضرت شاه جنت مکان در تعظیم و توقیر آنجناب مبالغات
مبالغه میفرمودند همیشه ابواب سعادت آبش خواه در اردوی معلی و خواه در کاشان مرجع علما و فضلا و
دانشمندان عصر بود و اکثر علما در اصول و فروع بقول او عمل مینمودند و اجتهادات آنجناب بتصدیق اکثر علما
مقرون بود و الحق ذات ملک صفاتش در آن حین آرایش ملک ایران بل جهان و جهانیان بود شیخ علی
منشار وی عرب فاضل ثقه و شاگرد رشید مجتهد مغفور شیخ علی عبدالعالی بوده در مسایل شرعیه و احوط
فتاوی ورش معتبر و موثوق و در انتظام امور شرعی و عرفی صاحب رای سرآمد اقران بوده در اوایل توجه التفات
حضرت شاه جنت مکان بر وجنات احوالش تافته منصب شیخ الاسلامی و وکالت ظل الهی دار السلطنه اصفهان
که معظم ممالک و از بلاد مشهوره آفاق است مفوض گشته و در آن مهم کمال استقلال یافته در تنظیم معاملات شرعی
و دعوی مملکت و رفع تسلط ارباب تعدی بر ضعفا سعی مینمود مولانا عبدالله شوشتری مشغول مولد و منشأش دار الملک
شوشتر است در اوایل حال مدتی در بلده شیراز که آب و هوایش فضل پرور است کسب علوم معقول و دیگر علوم نمود
چون همتش بر تحصیل علوم منقول مقصور بود متوجه سفر عربستان گشته بسیاری از فضلا و دانشمندان آن دیار
خصوصاً فقهای جبل عامل رسیده در اصول شرایع و ارشاد مسترشدین درجه کمال یافت و از آنجا باردوی معلی آمده

بعد از

بعد از استسعاد به سعادت بساط بوسی رخصت توطن مشهد مقدس معلی و مجاورت روضه متبرکه حضرت امام الجن
والانس حاصل نموده مدتی در آن مکان شریف که مهبط انوار الهی و فیوضات نامتناهی است به افاده علوم و هدایت و
ارشاد خلایق اشتغال نموده و ترویج شریعت غرا و امر معروف و نهی منکر قیام مینمود و گاهی در جمعات متوجه وعظ و نصیحت شده
جمعی کثیر در مجلس موعظه او مستفیض گشته از برکات انفاس قدسیه‌اش بسیاری از خلایق از مسالک غفلت و
هوا عدول نموده به شاهراه هدایت آگاهی رسیدند بالجمله یکی از اوحد عهد و اوقاتش پسندیده اکابر و اصاغر
بود و در اوان جلوس سعادت مانوس حضرت شاه ظل الهی اکثر اوقات در مشهد مقدس به صحبت ارجمند آنحضرت
پرداخته موجب مزید آگاهی میشده همواره منظور انظار شفقت شاهانه بود تا آنکه در سال اودئیل مطابق سنه ۹۹۷ هجری
که آن بقعه متبرکه چنانچه در صحیفه دوم این جریده در اقبال محل خود تحریر خواهد یافت به دست اوزبکیه درآمد جناب
مولانا را گرفته به ماوراء النهر بردند و میانه او و علمای آن ولایت مباحثات و مناظرات اتفاق افتاده با وجود آنکه شغل
اهل سنت تقیه کرده خود را شافعی نمود در حیات او ماوراء النهر متعصبان مذهب حنفی در قتل او غلو کرده آن عالم
سعادت کیش خیراندیش را بوکده و قتلش به درجه بلند شهادت رسانیدند و آتش افروختند و جسد شریفش را
در میدان بخارا آتش بیداد سوختند رحمة الله علیه مولانا میرزا جان شیرازی عالم فاضل متبحر از علمای مشهور
و دانشوران فضیلت گستر دار الملک شیراز امتیاز تمام داشته کسب علوم در مدرسه خواجه کمال الدین محمود
شیرازی کرده شاگرد بیواسطه علامة العلمایی زمانه مولانا جلال الدین محمد دوانی بوده ترقی عظیم کرده در علوم معقول
و حکمیات سرآمد زمان خود گردیده متوجه علوم منقول کمتر شده بود در زمان حضرت شاه جنت مکان در خطه
شیراز بر مسند تدریس تمکن داشت و جمعی کثیر از طلبه علوم از ولایت که به جهت تحصیل مطالب علمی در آن خطه طیبه
جمع آمده بودند به حوزه درس او حاضر گشته استفاده علوم عقلیه مینمودند و از تلامذه او اکثر مرتبه دانشمندی و
رتبه تدریس داشتند و در حکمیات تصانیف عالی و نسخه متعدد من حواشی رفیق دارد در زمان اسمعیل میرزا
باردوی معلی آمده چون علما در درگاه معلی کمال تسنن بود بر نبوده‌اند و او به واسطه شفقت اسمعیل میرزا از آن
طایفه با تهمت و مکره اجتناب اسمعیل تابع گشته بعد از فوت اسمعیل میرزا به جهت در ایران توقف نتوانست نمود کار

ماوراءالنهر و هندوستان رفته در ولایات غربت رخت هستی به بستر آخرت کشیده در عدم آباد عالم خاک مقام
گرفت خواجه افضل الدین محمد ترکه نژاد و قضاه ترکه اصفهان بود و در اوایل حال اکتساب علوم عقلیه و نقلیه
پرداخته رای فاحص کرده و از اصفهان باردوی سعادت نشان آمده منظور انظار شفقت شاه جنت مکان
بعضی اوقات بشراکت میر علاء الملک مرعشی بمنصب قضاء معسکر ظفر اثر شرف داشت و در اردوی معلی به تدریس اشتغال
و در مدارس او جمعی تلامذه از مباحثات افادات او بهره اندوز بوده در زمان اسمعیل میرزا از جمله سایر علمای آستانه
معزز و محترم و اکثر اوقات از زمره مجلسیان بود بعد از فوت اسمعیل میرزا باصفهان رفته بامور شرعیه و امر
قضا که ممتد در سلسله ترکه بود قیام داشت بحث با معاصری بکلام و اتراک و امین از آن شغل رنجیده بمنصب
تدریس خادمی روضه مقدسه رضیه رضویه مدتی در مشهد مقدس معلی بدان شغل شریف پرداخته در
روضه مقدس بسر برده در سال قوی ییل مطابق ۹۹۱ که نواب سکندر شان و شاهزاده عالمیان سلطان حمزه
میرزا از یورش خراسان عود نموده در موکب همایون از مشهد مقدس بعراق آمده در ولایت ری
از مطالعه صحیفه حیات دیده پوشیده بعالم بقا پیوست مولانا عماد الدین علی قاری استرابادی
در علم قرائت و تجوید مهارت تمام داشته و رسایل مبسوطه و مختصره در ان علم تالیف نموده در زمان
شاه جنت مکان از زمره علما بوده در خدمت آنحضرت سمت قرب و شرف تلمذ داشت و حرص جماعت ارباب
علوم و فقرا استفاده حصول اقدام نموده و انجاح مقرون میگشت و مابین الاقران و الاعالی معزز و محترم بود و طبقه
قراء از مستفیضش میگشتند فرید عصر و یگانه دهر شیخ بهاءالدین محمد عاملی خلف صدق مرحمت پناه شیخ حسین عبدالصمد است
وی از مشایخ عظام جبل عامل در جمیع فنون علوم تخصیص فقه و تفسیر و حدیث و عربیت فاضل و دانشمند بود
خلاصه ایام شباب و روزگار جوانی را در صحبت شهید ثانی و زبده جاودانی شیخ زین الدین علیه الرحمه گذرانیده
در تصحیح حدیث و رجال و تحصیل مقدمات اجتهاد و کسب کمال شارکت و مساهم یکدیگر بوده اند و بعد از آنکه جناب
شیخ بتهمت تشیع مذهب در روم بدرجه شهادت یافت مشارالیه از وطن مالوف بجانب عجم آمده بنوعنایات
مجلس همایون شاهی معزز گردیده منظور انظار عنایات گردید تا کنون گشته مراتب عالیه فضایل اجتهاد و ادراک

قبول

قبول و اذعان علماء عصر درآمده و در اقامت نماز جمعه که بنابر اختلافی که علما در شرط آن کرده اند مدتهای
مدید متروک و مهجور بود سعی بلیغ مقدم رسانیده و جمعی کثیر از مومنین بان اقدام نمود آخر منصب شیخ الاسلامی و تصدی
شرعیات و حکومت شرعیه ممالک خراسان نموده در دار السلطنه هرات حضور و بمنامی خدمتش مرجوع گشته مدت
مدیده در آن خطه دلگشا بترویج شریعت غرا و نشر و تعلیم مقالع الخیرات و دیار اقدام نموده بافاده علوم دینیه و افاضه
معارف یقینیه و تصنیف کتب و رسایل و حل مشکلات و کشف غوامض و معضلات مستراحت تا آنکه شوق ادراک
سعادت حج بیت الله الحرام و زیارت روضه مقدس حضرت خیر الانام و ائمه عالیمقام صلوات الله الملک العلام
گریبان گیر گشته عنان توجه او بادیه پیمای حرکت آمد و بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی از
حین مراجعت روزی چند در بحرین رحل اقامت انداخته بافضلای آن مرز و بوم بسر برده تا آنکه در بحرین اجل موعود
رسیده و بساط کتب خانه حیات در نوردیده مطالعه هم دیده عالم بقا پرداخت و خلف صدق مشارالیه که شیخ
بهاءالدین محمد باشد که گلشن آرای جهان از وجود شریفش زیب و بها داشت در صغر سن با والد ماجد بولایت عجم آمده
بعیده جیده تمام بر حسب وراثه الآبا و الاجداد بتحصیل علوم و کسب کمالات مشغول گشته در علم تفسیر و حدیث و عربیت
و فقه و امثال آن از برکات انفاس پدر بزرگوار مرتبه کمال یافت و حکمت و کلام و بعضی علوم معقول را از فیض
صحبت مولانا عبدالله مدرس یزدی دریافت و در فنون ریاضی تردد ملا علی مذهب و مولانا افضل قاینی
مدرس و بعضی از اهل آن فن تلمذ نموده در علم طب قانون دانی با بقراط زمان حکیم عماد الدین محمود
که ذکر احوالش در جریده الصلاحات خواهد آمد طرح مباحثه انداخته بهره کامل از ان یافت بالجمله در اندک زمانی در علوم
معقول و منقول آنجناب ارتقاء عظیم روی داده در هر فن سرآمد فضلای عصر شد و تصانیف معتبره در فنون
علوم از رشحات بحر دانش مطرح انظار علماء زمان اعتبار گردید مثل کتاب عروة الوثقی در تفسیر قرآن مجید و کتاب
حبل المتین در جمع بیان احادیث صحیحه و حسن و موثق و شرح هر یک از احادیث و کتاب مشرق الشمسین در تفسیر آیات
آیات الاحکام و احادیث صحیحه و حاشیه بر تفسیر قاضی و حاشیه قواعد شهیدی و کتاب حدائق الصالحین در شرح صحیفه
کامله و کتاب عین الحیات فی تفسیر الآیات و کتاب جامع حدیث و شرح الشرح جغمینی و رساله حاشیه شرح مختصر الاصول

و حاشیهٔ مطول و رسالهٔ شرح الافلاک در هیئات و رسالهٔ خلاصة الحساب و رسالهٔ صحیفه در اسطرلاب و اثنا
عشریات اربع در طهارت و صوم و صلوة و حج و کتاب زبدة الاصول و مفتاح الفلاح در مواقیت و ادعیه
سنن و چند رساله و کتاب دیگر که بعضی از آن را تا تاریخ تحریر این صحیفه که خمس و عشرین و الف است اتمام رسید
و بعضی دیگر مثل جامع عباسی فارسی که حسب الامر اعلی مامور گشته که در علوم دینیه تالیف نماید که عامهٔ خلق عجم از آن
بهره یابند و عنقریب امید هست که از میامن توفیق الهی و برکات سعی آن قدوهٔ احبار و زبدهٔ ابرار باتمام رسد
بالجمله آن جناب بعد از فوت شیخ علی منشار بمنصب شیخ الاسلامی و وکالت مطالبات و تقدیم شرعیات دار السلطنه
اصفهان بخدمتش مرجوع گشته چندگاه من حیث الاستقلال بدان شغل پرداخت آخر شوق زیارت
حج بیت الله الحرام و ذوق سیاحت او را از اشتغال اشغال آن مهام سانح آمده متوجه آن سفر خیر اثر شد
بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی شاهد فقر و درویشی بر مزاج شریفش غلبه کرده مجرد و از کسوت درویشان
مسافرت اختیار نموده مدتها در عراق عرب و شام و مصر و حجاز و بیت المقدس سیاحت نموده در آن ایام سیاحت
بصحبت بسیاری از علما و دانشمندان و اکابر صوفیه و ارباب سلوک و اهل الله و تجرد و گوشه‌نشینان خدا آگاه
رسیده از صحبت فیض بخش ایشان بهره‌مند گردیده جامع کمالات صوری و معنوی گشت و اکنون در علم ظاهر
و باطن سرآمد روزگار است و باعتقاد جمهور علما و فضلا رتبهٔ عالی اجتهاد دارد و در زمان خجسته نشان
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی وجود شریف آن یگانهٔ روزگار را مغتنم دانسته همیشه از مقربان رکاب بودند و اکثر
اوقات در سفر و حضر وثاق او را بشریف قدوم ارزانی داشته از صحبت فیض بخشش مسرور میگردند اگرچه شعر و
شاعری دون مراتب عالیهٔ آن جناب است اما ذوق سخن پردازی بسیار دارند و در فنون سخنوری قصب السبق از اقران
ربوده‌اند و بعربی و فارسی اشعار آبدار و معانی رنگین و نکات دلپذیر شیرین از آن جناب زبان زد خاص و عوام است
بتخصیص مثنویات بروش قدمای روم از نتایج طبع وقادش بر مثال عقد در رشتهٔ نظم کشیده شده و این مثنوی
از آنجمله عالی افتاده ❁ سهل باشد در ره فقر و فنا ❁ گر بدستت رفت جان اندر بلا ❁ در ره حق دادن جان چه
شد مطلب ز برگ ❁ گرد و کلهٔ تو سایهٔ چشم گرگ ❁ و مجموعه ترتیب داده‌اند و ضمن حفظ مجلد احسان

رنگین و عبارات بلاغت آیین و اشعار آبدار قدما و متاخرین و مباحث و منقولات از هر فن و حکایات لطیفه در آن
بکشکول موسوم گردانیده مجملاً بحریست مواج که آثار فضایلش باکناف و اطراف رسیده و اکنون هم در نجف
آن فرید عصر زمین بخش ایمن حیات و طراوت افزای عرصهٔ ایران است و جمعی کثیر از طلبهٔ علوم دائماً بتحصیل فضایل اشتغال
مجملاً او کامیاب معنی میدانند که غیر طوسی ثانی خلایق از فضایل و کمالاتش محظوظ و بهره‌ور باشند شیخ لطف الله
میسی فرزند شیخ ابراهیم میسی است که از فضلای شهر و فقهای مشهور عصر بوده و مولد شریفش موضع میس از جبل عامل
در اوایل سن شباب احرام زیارت امام ثامن ضامن علیه التحیة و الثنا بسته مدتی مدید در آن آستان ملک
آشیان روزگار گذرانده از برکات صحبت مولانا عبدالله شوشتری و سایر علمای مشهد مقدس بهرهٔ کامل از
علم فقه یافته در زمرهٔ مدرسین سرکار فیض آثار استقلال یافت و در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی منصب والای
خادمی تیر علاوه و بعد رئیس گشته از آن سرکار موهبت آثار موظف بوده در فترات اوزبکیه از آسیب آن طایفه نجات
یافته مدتی در قزوین بدرس افاده مشغولی نموده حسب الامر اعلی از آنجا بدار السلطنه اصفهان انتقال نموده در
جوار مسجدی که در برابر دولتخانهٔ مبارکه نقش جهان احداث کرده و معمار همت والانهمت شاهی ظل اللهی است متوطن
و در آنجا بافادهٔ خلق و درس فقه و حدیث و طاعت و عبادت مشغول است و از اوقاف خاصهٔ شریفهٔ آن حضرت
موظفات و مستمری دارد و امامت نماز فریضه با وی اعتماد دارد شیخ حسن داود خادم ولد شیخ محمد داود
استرآبادی در سلک خدام رفیع مقام روضهٔ مقدسهٔ منوره منسلک است والد ماجدش در زمان شاه جنت مکان
نجابت معزز و محترم بوده در مجلس بهشت آیین زیاده از دیگر علما سخنان موعظت آمیز حقیقت چنان گستاخانه زبان
صدق بیان میگشوده در نهی منکر مسامحه جایز نداشته مبالغه بسر حد افراط و اسراف رسانیده و چون خالی از غرض دنیوی
بود حضرت شاه جنت مکان بنصایح او را بسمع رضا اصغا میفرمودند ولد امجدش نجابت متقی و پرهیزکار
در فترات اوزبکیه بسلامت بعراق آمده چند سال در ظل عاطفت همایون ناصحی روزگار گذرانیده و در اکثر اسفار ملازم
رکاب اقدس بود بعد از فتح اوزبکیه و تسخیر خراسان موجب توجهات شاهانه گشته سرکشیک سایر خدام روضهٔ
متبرکه گردیده بنیابت ذات اشرف همایون منصب خادم باشیگری کلید داری ضریح مبارک و سرکشیکی

و در ایام دولت ایلکشتک سایر گشتک ایشان بترغیبات حضرت اعلی خدمت نمود و تا حین تحریر این صحیفه لطیفه
در آن آستان قدس نشان بفراغ بال روزگار میگذراند **شیخ فضل الله داد** عرب فقیه از جمله صلحا و
اتقیاء مشهد مقدس معلی و از آن سرکار بعضی آثار مولف بود بغایت متقی و پرهیزکار خود را از جمله عدول
شمرده در مسجد جامع مشهد مقدس باعث پیشنمازی قیام نموده جمعی کثیر با او اقتدا میکردند و الحق شایسته آن
بود در قدرت او [?] بسیار صلحا و اتقیا درجه شهادت یافت در مشهد مقدس معلی صلحا و اتقیا و ارباب
فضل و کمال در حین ارتحال حضرت شاه جنت بارگاه غفران مآل پیشنماز بود و چون ذکر قلم وقایع نگار تحریر اسامی
مشاهیر این طبقه بر دارد موجب اطناب و طول کلام میگردد لهذا بذکر این چند عدد اختصار نمود **مولانا محمد
علی تبریزی** ولد مولانا عنایت الله است مردی سلیم النفس فاضل پرهیزکار و بغایت خلیق و پاکیزه روزگار بود و مولانا
عنایت الله در زمان حضرت شاه جنت مکان مدتها در دار السلطنه تبریز شیخ الاسلام و وکیل جلال الدین سرکار
خاصه شریفه بود و بعد از فوت والد ماجد منصب مذکور باو مفوض گشت اما در فضل و کمال از والد ماجد درجه
مشیخت بیشی داشت به قربت تبریز بعراق آمده در ولایت ری رحل اقامت انداخت و در آن دیار بعزت
سفر آخرت نمود و بعالم عقبی شتافت رحمة الله علیه و علی جمیع الاتقیاء **وزراء و مستوفیان و ارباب قلم
و مشاهیر این طبقه که تا حکم من المجهول مشهور زند و در حین ارتحال شاه جنت مکان بعضی بکسوت ممات پوشیده
بعضی در کار بعضی [?]** در هنگام ارتحال حضرت شاه جنت مکان احدی را باستقلال بوزارت دیوان اعلی منصوب نمود
و وزراء عظام سابق آنچه معلوم و مقدار گشته در زمان شاه جنت مکان **دوازده نفر** رسیده وزارت
دیوان اعلی تمکین یافته در اول زمان جلوس **خواجه جلال الدین محمد خوارزمی** بود که بعد از قتل میرزا شاه حسین
در زمان خاقان سلیمان شان ابو البقا شاه اسمعیل انار الله مرقده وزیر شده و او با میرزا شاه حسین مربوط بود
گویند که روزی وزیر شده این رباعی را در وقت خواب میرزا خواند ه ای نور دو دیده جهان افروزم ٭ رفتی تو
چون شب سیه شد روزم ٭ گویا من و تو و شمع بودیم بهم ٭ کامد تو را گشت من همه سوزم ٭ مضمون این
بیت که ه بسا فالی که از بازیچه برخواست ٭ چو اختر میگذشت آن فال شد راست ٭ مصداق حال خواجه مذکور گشت

قائم مقام شده

بعد از رحلت

بعد از رحلت خاقان سلیمان شان و جلوس همایون شاه جنت مکان بدستور در رتبه وزارت آنحضرت برقرار شد
هنوز ایام وزارتش بکمال نرسیده بود که دیو سلطان روملو که وکیل صاحب اقتدار بود با او بد سلوک شده جمعی
من غبار نقار از بقاع افت او را گرفته بقتلش و حرقش فرمان داده و در وقتی که او را میبردند که بسوزانند خود
این مطلع مناسب حال خواند ه گر قتلم خانه در کوی بلا در من گرفت آتش ٭ کسی کز خانه در کوی بلا گردد چنین گردد
بعد از او **قاضی جهان سیفی حسینی** که وزیر میرزا شاه حسین بود وزیر دیوان اعلی شد و بجهت منازعه که با ... داشت
از فتنه کنار جسته بگیلان افتاد و بعد از رفتن او بگیلان **میر جعفر ساوجی** که وزیر چوهه سلطان بود و بنا
بر اقتدار چوهه سلطان وزیر دیوان گشت ایام وزارتش چندان امتدادی نیافت و در مجمع امرا [?]
بقتل رسیده و **احمد بیک نور کمال** که از اکابر نور کمال اصفهان بود بوزارت دیوان اعلی سربلندی یافت و قریب به
شش سال من حیث الاستقلال وزیر بود و بعد از او باز قاضی جهان که از مظفر سلطان والی پس
انواع تشویشات در لاهیجان و دیلم کشیده بود و خلاص یافته بخدمت اشرف رسیده بنابر وفور قابلیت و استعداد او
و شفقت خاصی که آنحضرت را با او بود شراکت کرده **میر عنایت الله** خوزانی اصفهانی قوام نجم ثانی وزیر گشته و قلم
عزلت بر صحیفه حال احمد بیک نور کمال کشیده شد میر عنایت الله بعضی امور نالایق که سنده طبع [?]
حضور صاحب عشق و عاشقی پسر ابلق بیک که از زمره بهشت قدمان محفل اعلی و منظور انظار شاهانه بود اهتمام
مغضوب گردیده و او را با مظفر سلطان مذکور که مخالفت و یاغیگری با این دولت روزافزون ورزید تقربا
از گیلان تحریر ... آهنین از میان دو منار مسجد جامع دشاه واقع صاحب آباد تبریز آویخته سوختند
و یکی از ظرفا این قطعه را در تاریخ واقعه گفته ه خواجه عنایت که بمیزد مدام ٭ لاف خردمندی و فکر دقیق
مرتعد گرد و در زمین شد فنا ٭ گفتمش ای گمرهٔ محنت رفیق ٭ از غم عشق که تاریخ چیست ٭ گفت که عشق
پسر ابلق ٭ بعد از واقعه او قاضی جهان باتفاق وزیر مستقل گشته پانزده سال از کمال عظمت و اقتدار
وزارت باستقلال کرده در اواخر منصب چون حضرت شاه اراده داشت که ... بار رسانند
مهمات دیوانی که همیشه را بجای اهل سفر نمود و آنچه عرض میرساند ... مقرون ... که اوقات وفات ...

کرده تا خود را انجام عرض کرده‌های آنجناب واقف نشد جناب قاضی از اطوار و اوضاع لیلی شغر سنج دیگر بتنگ
شیوه خیبت را بهانه ساخته از منصب استعفا نمود و در آن الحاح کرد و حضرت شاه رضاجویی کشیده او را
از امر وزارت معاف داشتند و در تاریخ نشستن در مسند بجوار رحمت ایزدی پیوست در تاریخ وفات او گفته‌اند
نگاهی چو آقا و قاضی جهان ه بیابی ز تاریخ فوتش نشان ه آنچه از اوصاف حمیده آنجناب از اسند
انوار معلوم گشته فی الواقع در این دولت عظمی وزیری که جامع اسباب قابلیت و استعداد و فضایل و کمالات
باشد مثل او نبوده و رفعت شان و بزرگی او از حیز بیان بیرون است با وجود اعتلای شان و عظمت
و اجلال با خلایق در مقام تواضع و فروتنی بوده و در حسن سلوک و آداب تواضع فرو گذاشتی نکرده و
مباحثاتی که میانه علما در هر علم واقع میشد و علمای موجه کرده قولش را فحول علما معتبر میدانسته
و در انشا و سلاست عبارات شحات اهل الشوب اتقان صحایف انشا و ارباب سیاق و حساب
بوده و در حسن خط درجه کمال داشته بعد از منصب وزارت بچهار نفر از ارباب قلم تفویض یافته خواجه غیاث
الدین علی شیرازی مشهور بغیاثا کلره ممدوح شریف تبریزی که بحساب بعضی اوقات مستوفی الممالک تر بود
آقا محمد قرامانی که از اعیان ولایت قرامان بوده خواجه امیر بیگ کججی مشهور بامیر بیگ مهردار که از اقوام کججیان
کججی مرد قابل فضیلت شعار بوده و در اوایل حال وزیر غازی خان تکلو مهردار بوده و در بعضی اوقات وزیر دیوان
تر بوده و در علم نجوم و اعداد و نیرنجات مهارت تمام داشته بجهت آنکه تسخیر آفتاب مینمود مغضوب گشته در
قلعه الموت مدتها محبوس بود در زمان اسمعیل میرزا از حبس نجات یافته و بعد حیات بقابض ارواح سپرد
میرزا بیگ ابهری که از طبقه سابقه ابهر بود در اوایل حال وزیر سوندوک بیگ قورچی باشی افشار و بعد از آن تا مدتی
وزیر دیوان بود چندگاه امر وزارت از این چهار نفر منتشی میشد چون بساط دولت ایشان در نوردیده گشت
معصوم بیگ صفوی که امیر دیوان بود و برتبه بلند وزارت سرافرازی یافته با ایالت و سپهسالاری جمع کرده و
چند سال من حیث الاستقلال وزیر اعتماد الدوله بود و بعد گرم خدمات لشکر مامور گشته با نتظام امور
دولت رو آورده همواره منظور انظار عواطف خسروانه بود و حضرت شاه جمجاه آنجناب را عموم لمنی یعنی عمزاده خطاب

سفر نمودند بعد از آنکه میانه حضرت شاه جمجاه و سلطان سلیم بن سلطان مراد فرمانفرمای ممالک روم قواعد مصالحه استحکام
یافته از دیار عجم آمد شد حجاج بیت الله الحرام متواتر گشت میرزا الله بدلالت ذی توفیق اراده دریافت مطلب
اعلی کرده از پادشاه مرخص و مأذون گشته باتفاق خان میرزا که از مردم فضلای عصر بود رو براه آورده
در دستان با او غدر کرده در حینی که محرم شده بود در لباس احرام با دیشی بر سر او ریخته و او را با پسرش چند
کس دیگر از رفقا در میانه قافله حاج بدرجه شهادت رسانیده اسناد این امر شنیع بقطاع الطریق عرب نمودند و
در ایام ضعف شاه المایل سراج الدین علی قمی وزیر او حیات به این خدمت قیام داشت بعد از قضیه معصوم
بیگ چند سال مسند وزارت از وزیر مستقل خالی بود در اواخر ایام حیات میرسید حسین فراهانی و خواجه جمال الدین
علی بدین منصب عالی سرافرازی یافته یک سال بامر این خدمت قیام نمودند اموال ایشان مستحق بیع شریف شده
بود و از آن منصب عالی معزول شدند و دیگر احدی باین امر منصوب نگشت مستوفیان عظام و اصحاب دفترخانه
مستوفیان عظام دیوان اعلی در زمان شاه جنت مکان آنچه معلوم گشته و مشهور بوده هفت نفر بوده بمنصب
مستوفی الممالکی سه نفر مستوفی بقایا و ده میر سعود چهار پاداه و دیگری خواجه شاه حسین بیگی خواجه غیاثا مشهور
بغیاث کمر شجاعی و دیگری خواجه قاسم نظری خواجه ملک اصفهانی میر غیاث الدین محمود شهرستانی اصفهانی
میرزا شکرالله اصفهانی این هفت نفر مستوفی الممالک بوده‌اند و در زمره طبقه مستوفی الممالکی که بعظم شان
و بزرگی داشته از زمان خدمت از ایشان و اقران امتیاز داشته و میل الجمهور بسلامت نفس و دیانت و
راستی و خیرخواهی خلایق و حقانیت مشهور است خواجه قاسم نظری بوده که از اعیان دارالسلطنه ولایت
در قانون حساب دانی و علم سیاق ماهر و زیاده از دیگر مستوفیان محل اعتماد شاهانه و منظور انظار شفقت
و تربیت پادشاهانه بوده و همیشه در مجلس بهشت آیین تعرض بحاجات خلایق و کلمه الخیری که باعث ترفیه حال مسلمانان
و موجب تحصیل دعای خیر ولی نعمت بوده و بی مداهنه و محابا بزبان میگشوده و چون خالی از اغراض نفسانی و محض
خیرخواهی بود درجه قبول می‌یافته همواره خدمات او پسندیده خاطر بسیار کسان اشرف بوده و الحق بسعادت مستعد
و خیرات و ابقاع الخیرات بوده و بعد از فوت او بنابر آزادی مزاج و توجه او اولاد عظام او تر در از ازا حقوق خدمت در

مورد تربیت و شفقت گشته بمناصب ارجمند سرافرازی یافته شد بعد از میر غیاث الدین محمود مذکور مستوفی الممالک
شده اندک زمانی معزول گشت بعضی اوقات منصب استیفا را بسابقه اواجه نویسان دفترخانه همایون بعهده گردیده
هر یک مستوفی سرکار خود بودند بعضی اوقات یکی دو نفر با هم باستیفا تعیین شده بود تا آنکه دیگر باره میر غیاث
الدین محمود مزبور مستوفی الممالک گشت و او خالی از درویش نهادی و سلامت نفس و پرهیزکاری نبود و در اواخر ایام
خدمتش استیفا یافت سه سال قبل از رحلت شاه جنت بارگاه معزول گشت میرزا شکرالله مذکور بمرتبه
سرافرازی یافت و وی ولد خواجه حبیب الله اصفهانی است مردی حلیم النفس صاحب تمکین و وقار و محاسب شیخ خوش
نویس نیکو اطوار بوده هر چند سال بخدمتی از خدمات دیوان اعلی مأمور گشته چند سال در کناره معطلی الی آنکه
بمنصبی از مناصب دیوان سرافراز باشد و مجلس بهشت آیین را بخدمت یافته از زمره مجلسیان و مشغول و بستان
بوده چند روزی حسب الامر شیخ نقابار ساقی سابق پرداخته چون نظر از سلوک حسن خدمت استاد حکایت تحسین
طبع اشرف کرده بود و میر غیاث الدین محمود شهرستانی چنانچه مذکور شد معزول گشته میرزا شکرالله منصوب
گردید تا حین ارتحال شاه جنت مکان من حیث الاستقلال باین خدمت مشغول داشت و در زمان اسمعیل میرزا
چنانچه اشارتی بدان خواهد رفت وزیر اعتماد الدوله شد و در زمان نواب سکندر شان بوزارت و مرجع امان
و تولیت سرکار فیض آثار منصوب گشته در اوقات رفع الحیه کهرو ربک مشتی از وقاری داشت و بسیاری
شاهد و میشد پسندیده و خوب در بستندان عصر بود و بمیانه او و بیگلربیگیان خراسان طرح بیشتر و بهانه چنانچه
نوشته شد در اصفهان آمده و در آنجا از دار فانی بجهان باقی انتقال نمود و مستوفیان بقایا اول میر سید احمد
معموری که از سادات معموری اصفهان بود مستوفی بقایا شد و اندک زمانی مستوفی بود فوت شد برادرش میر محمد
معموری بجای برادر منصوب گشته مرد محاسب سیاق دان بود قریب ده سال باین خدمت قیام نمود الحمد
بسند مره اشرف گشته او را عزل کرده میر شاه غازی اصفهانی که از سادات اصفهان بود و سلسله ایشان
بسادات علاقه بندی مشهور است مستوفی بقایا گشت مردی محاسب و نویسنده کاردان بود و چند سال در زمان شاه جنت
مکان بمنزوی سایر خدمات دیوانی قیام نمود و از عهده خدمت مرجوعه کما ینبغی بیرون آمده تا حین ارتحال آنحضرت

بخدمت

بخدمت مذکور قیام داشت و در زمان اسمعیل میرزا که میرزا شکرالله وزیر اعتماد الدوله شد او را مستوفی الممالک
کرده و در زمان نواب سکندر شان بدستور سابق بمنصب سرافرازی یافت و در آن هم کمال استقلال داشت چون
میرزا سلمان که وزیر شده بود نسبت بمشار الیه بمزاجی بهم رسیده بتحریک او از منصب معزول گشته منصب
استیفا بخواجه محمد باقر هروی که حق قدیم در سرکار نواب سکندر شان داشت تعلق گرفت میر شاه غازی
توجه بوطن اصلی آورده و از آنجا متوجه بیت الله الحرام شده و در آن سفر خیر اثر جهان فانی را وداع کرده متوجه عالم
بقا گردید ناظران بیوتات آنچه در حقیر از آن اطلاع حاصل شده قاضی علاء اصفهانی ناظر باستقلال بود و در
میانه او و میر جمال اصفهانی منازعه روی آمده میر جمال بدیوان بر نوشته بعض تقصیرات او ... داشت
تا آن معزول گشته مؤاخذه کرده مبلغ کلی مصادره فرمودند اما میر جمال بعد از عزلت مشار الیه چند
وجه مصادره گشته او را با عزاز و احترام روانه اصفهان کرده و دختر خواهرزاده‌اش بود بعد از آن آقا جمال الدین
ابدا آقا کمال الدین زین العابدین کرمانی که پدرش وزیر باستقلال خراسان بود بمنصب نظارت یافت بعد از مدت
متمادی او ترفیعی اعمال اموال که بعضا و ابعد اهتمام داشتند معزول گشته تا حین ارتحال شاه جنت مکان در قلعه
الموت محبوس بود و در زمان اسمعیل میرزا اطلاق یافته در زمان نواب سکندر شان بعد از اعتبار یافته گرمسیر
شمشیر بضعف الایام حبس بر علیه کرده و مدت حیاتش منقضی گشت و در هنگام ارتحال شاه جنت مکان
سه نفر ناظر بودند میرزا سلمان که بعد از عزل و حبس آقا جمال ناظر اکثر موقوفات گردید و وی ولد خواجه میرزا علی
جابری اصفهانی است و پدرش چند سال وزیر ابراهیم خان ذوالقدر حاکم فارس بود و مشار الیه در بلده فاخره
شیراز اکتساب فضایل و کمالات نموده بوفور قابلیت و رشد و کاردانی متصف گردید بعد از فوت پدر
بارده وی معلی آمده بصحبت میرزا عطاءالله وزیر آذربایجان چند سال بخدمات خرده آن ولایت مشغول داشت
و از جانب مشار الیه باردوی معلی آمده چون آثار قابلیت و کاردانی از ناصیه احوالش هویدا بود و مورد
شاهی گشته بعد از انقضا آقا جمال کرمانی چنانچه مذکور شد بمنصب نظارت اکثر موقوفات خاصه شریفه سرافراز
گشته و در سلک مقربان مجلس همایون منسلک گردیده و تا حین حیات آنحضرت در کمال استقلال بدین خدمت قیام

داشت در زمان اسمعیل میرزا بعد از عزل میرزا شکر الله منصب وزارت اعلی انتقال یافت و اسمعیل میرزا او را بر
وفور تقوت او مبالغه نمود و حکم شده بود که بتعظیم سهمگین از امرا عظام از مسند وزارت قیام کنند و بعد از فوت اسمعیل میرزا
و جلوس نواب سکندر شان مرقوم کلک بیان میگردد خواجه ابو القاسم از اعیان ولایت فراهان قم و وزیر میرزا
دیوان اعلی مرد راستکار صادق القول درست گفتار نیکو روش روستایی بیش بود و اطوار او پسندیده
اشرف آمده او بوزارت مهر شرف بعضی از بیوتات سرکار خاصه شریفه ترقی نمود تا حین رحلت حضرت شاه
مبرات خدمت قیام داشت در زمان اسمعیل میرزا اگرچه گاهی متکفل آن خدمت بود و اعتبار تمام داشت آخر
دامن از آن شغل درچیده روی بوطن اصلی نهاد میرابو الفتوح برادر میر فضل الله شهرستانی اصفهانی ناظر
عمارات سرکار خاصه شریفه بود و ایشان از اولاد میر سید شهرستانی اند که در زمان خاقان سلیمان شان
مستوفی الممالک بود و این سلسله همیشه درین دولت مناصب عالی سرافرازی داشتند میر فضل الله مذکور
مدتی وزیر اصفهان و رتق و فتق مهمات دیوانی آنجا بود و در ایام عمل صاحب املاک و رقبات کلی شده آخر
وقت برآن نهاد شد بالجمله میرابو الفتوح مذکور مدتی در کمال دیانت و راستی بخدمت نظارت عمارات قیام
داشت میرزا محمد نام پسری داشت فاضل و ثقه و صاحب ثروت و مرکب مناصب و مشاغل دیوانیان بخت قاضی او
در میانه نقبای عصر معتبر بود احمدی بیگ لشکرنویس برادر محمدی بیگ لشکرنویس سابق در اوایل زمان شاه
جنت مکان خواجه علی بیگ شیرازی لشکرنویس خاصه معزز و معتبر و در میانه امراء و لشکریان صاحب اعتبار
و ذوی الاقتدار بود و خالی بجمیع همگنان و در او در پایه وزارت داشته مستظر الوزرا پدید است شد بعد از فوت او
محمدی بیگ برادر احمدی بیگ مذکور که اوارجه نویس آذربایجان بود و قابل و مستعد دارای هوش بود و به تنصیب
والا ارجمندی یافت و معزز و معتبر و در خدمت خود مستقل منظور انظار شفقت و تربیت شاهانه بود
خانه حضرت شاه را و اکثر کار وزیر خطاب صفر مود و اند بعد از فوت او برادرش احمدی بیگ مذکور لشکرنویس شد
و تا حین ارتحال شاه جنت مکان و ایام جلوس نواب سکندر شان در آن خدمت قیام و اهتمام در طبقه میرزا الا
و در آنجا بطبقه خاکه استشعار دارند امرتا الی که از شیراز بیرون آمده چند کس از سلسله ماکه در عراق

آذربایجان

آذربایجان دارو و معلی بمناصب ارجمند و خدمات دیوانی معزز و سربلند بوده اند و مشار الیه متهور و قابل خوش خلق
صاحب نفس بکمال از مستعدان ارباب قلم بود و در اوایل جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی فوت شد میرعلی بیگ
وزیر قورچیان عظام مشار الیه از اولاد یعقوب عرب کرلوست پدرش حسن علی بیگ مرد قابل عاقل نیکو خلق خوب بود
و تتبع روش خط مولانا عماد الدین حسین منشی سرکار و بعضی آثار نیکو کرده بود و از ظهور این دولت روز افزون
منصب وزارت قورچیان عظام بسلسله ایشان تعلق داشته و حقوق خدمت سابق درین دولت ابد پیوند دارند
مشار الیه بسیار سلیم النفس پرهیزکار و از اهل طاعت بود و بنابر حقوق خدمت آن سلسله بمنصب سربلندی فتح
تا حین حیات بدین رتبه معزز بود و او نیز در اوایل جلوس همایون شاهی ظل الهی فوت شد میرزا فتح الله مستوفی
قورچیان عظام وی صفاهانی و از اقوام خواجه ملک است که اول مستوفی قورچی و آخر مستوفی الممالک شد میرزا
فتح الله مذکور در آغاز جوانی بدین خدمت سرافراز شد و مشمول نوازش و مورد تربیت بود و همواره از جلسای مجلس
اعلی بوده زیاده از وزیر قورچی در مهمات قورچیان دخل داشت اصحاب دفترخانه همایون میرابو تراب نطری مستوفی
مال که الحال ضابطه نویس معزز و نویسنده تر میگویند و از نساخ عظام او نسخه نظر داد خواجه قاسم مستوفی
بود در دفترخانه همایون از ارباب قلم او در علم سیاق استاد الحاسبین پیدا شد و بهات بیگ شیرازی
صاحب توجیه دیوان اعلی بود و ی از اقوام خواجه حبیب الله صاحب توجیه سابق است سلسله ایشان جمعی کثیر
درین دودمان ولایت نشان بخدمات مشعوف قیام داشته و محل اعتماد شاهانه بوده اند مشار الیه مرد نجیب و
راست عمل صاحب وقوف سلیم النفس پرهیزکار بوده و از اوارجه نویسان خواجه مجد الدین مشهور رمضان اوارجه
قاسم مستوفی که در علم سیاق و قانون حساب ثانی مصدان بود و بخدمت اوارجه نویسی آذربایجان
و شروان قیام داشت خواجه برشد بیگ که شیرازی الاصل و از اقوام هدایت بیگ است با اوارجه نویسی عمان
معزز و مرد صوفی مشرب درویش نهاد پاک اعتقاد و خدا آگاه بود و آقا اسد نظری اوارجه نویس خراسان و کرمان
و میر نعمت الله ولد اسد سوخته مشهور شیرازی و محاسبی پدر او اوارجه نویس فارس بود و آقا مسیحا الکرکی طهرانی
مستوفی ارباب التحاویل اگرچه زیاده استعدادی نداشت اما مرد رنگین خوش صحبت شیرین سخن بود و مدت صحبت

در مجلس بهشت آیین راه یافته از زمرهٔ مجلسیان و منظور انظار عنایات شاهانه بود · وزرای عظام · و تقربات
بزرگ و عالیشان و صاحب اقتدار بوده‌اند میرزا عطاء الله اصفهانی که در اوایل حال وزیر مهر بود و به وزارت و
ممیزی کل آذربایجان و شیروان سرافرازی یافته و دیگری آقا کمال الدین زین العابدین کرمانی که سابقه در فوق اشاره شد
وزیر و ممیز کل خراسان بود اما در حین رحلت شاه جنت مکان آقا کمال فوت شده بود و میرزا احمد ابدال اکبر حسن
و شهرت یافته از آن منصب معزول کرده بوده و هر دو وزیر صاحب خرد سلیم النفس عجیب پرداز بوده‌اند
ذکر خیر و نیکنامی ایشان در خراسان و آذربایجان الی غایة مذکور السنه و افواه خلایق و عمل ایشان در اولاد
قدوه و قانون است و از جمعی که در حین رحلت شاه جنت بارگاه به وزارت ممالک قیام داشتند میرزا شکر الله
ولد خواجه شاه حسین ساروی که سابقا وزیر خان بود و به وزارت گیلان تحت منصوب گشته بدان خدمت
قیام داشت اما به گیلان نرفت و در درگاه معلی بود و در زمان نواب سکندرشان مستوفی الممالک شد
بعد از قتل میرزا سلمان که در هرات اتفاق شد در محل خود که ذکرش خواهد یافت وزیر دیوان اعلی اعتماد الدوله
گشت اما زیاده دخلی در مهمات وزارت استقلالی نیافت خواجه قاسم علی که سابقا وزیر حسین بیک یوزباشی
استاجلو بود به وزارت آذربایجان سرافراز شده چند سال بدان مهم قیام داشت اما در حین رحلت شاه
جنت بارگاه در درگاه معلی مانده به آذربایجان نرفت مرد خردمند و سلامت نفس اتصاف داشت تبریزی الاصل
بود و ربطی با اهل اصفهان تر داشت برادرش خواجه غیاث ترکه‌ای برادر وزیر حسین بیک الله حسن بیک شده
بود از وزرای معتبر آن زمان و مرد خلیق آدمی پسندیده سلوک بود و خواجه محمد شریف طهرانی که از وزارت آذربایجان العباد
ز معزول شده به وزارت دار السلطنه اصفهان منصوب بود رابطهٔ خویشی با سلسله آقا ملا و والد اقدس نوشی
مشهور او است او نیز مرد آدمی خوش سلوک سلیم النفس و میرزا ربیع الزمان ولد آقا ملا مذکور به وزارت دار المؤمنین
کاشان قیام داشت او و برادرش بنا بر سلامت نفس و حسن سلوک با رعایا منظور انظار شفقت شاهانه بوده
یک برادرش آقا محمد زمان بعضی خدمات دار السلطنه تبریز مأمور بود و برادر دیگرش احمد بیک وزیر بعضی محال خراسان
بود و میر عبد الباقی مشهور نزاده مخدوم ولد میر فضل الله شهرستانی بعد از فوت میر سید علی رضوی قمی که وزیر دار السلطنه

قزوین بود و به وزارت آنملک سرافراز گشته بدان خدمت قیام داشت در فوق تحریر پیوست که میر فضل الله
صاحب املاک و رقبات کلی بود و کل املاک خود را وقف کرده و تولیت آستانه را ارشد اولاد داده بود و میر عبد الباقی
به تنقیح ضیاع و زکات جمیع آنها رانا بود دیگر و خود تر بعد از واقعه حضرت شاه جنت مکان ازاراده‌ها حاصل
و رقبات سیورغال و خواسته طلبهای حیف انواع بلاها کشیده پریشان حال و مورد شورشها و زکات
بود میرزا احمد ولد میر نور الله کفرانی اصفهانی وزیر سرکار خاصهٔ شریفهٔ فارس و به حضرت شاه جمجاه را
شفقت خاصی میر نور الله مذکور پدر او بود و مشار الیه تربیت کرده مشمول عنایات شاهانه بود و در زمان نواب
سکندرشان بنا بر حسن خدمات و رابطهٔ خدمتکاری که در شیراز با آنحضرت داشت منصب نظارت کل سرافراز گشت
و ناظر مستقل معاملات دیوان بود و میر سید حسن خطیب فتاحی وزیر بعضی محال خاصهٔ شریفهٔ دار السلطنه هرات
و دوران ملک غایب صاحب اعتبار و مشار الیه بود و میرزا محمد کرمانی وزیر احمد بیک افشار قورچی باشی بود و به وزارت
دار الارشاد اردبیل قیام داشت چون سالها این چند سطر که از مشاهیر وزرا خبر بود و نگاشته کلک بیان
گشت در تفصیل سایر وزرا چندان فایده نیست لهذا اقلام از تحریر آنها خاموشی گزیده جمعی دیگر از تاجیکیه و وزرا
معزول و منصوب امرا در خدمت اشرف از زمرهٔ مجلسیان بودند مثل قرا حسن وزیر زیاد اغلی که مرد بزرگ
تاجیک شیرین سخن بود و زیاده از اقران به شرف مکالمه و همزبانی اشرف مشرف و معزز بود و دیگری خواجه [illegible]
که وزیر الیاس سلطان بود و در میانه تاجیکیه الم لیق بود عنایات شده بر به سرخ و مدتی عنایات مخصوص بین
الاقران سر مفاخرت به چرخ برین می‌افراشت و دیگری خواجه ضیاء الدین سلمانی که وزیر عبدالله خان استاجلو
بود بعد از فوت او به اردوی معلی آمده از زمرهٔ مجلسیان بود و دیگری خواجه حسن نخجوانی مشهور به آقا شرف
که هیچ منصبی نداشت و از جملهٔ مجلسیان بود و خواجه شاه منصور فراهانی وزیر حیدر سلطان ترخان ترکمان بود
رخصت دخول مجلس اعلی همایون داشت میر سراج الدین علی قمی وزیر معصوم بیک که بعد از واقعهٔ شهادت او که
در فوق تحریر پیوست منصبی از مناصب دیوان سرافراز شده بود اما به دستور سابق راه ملازمت اشرف داشت از شروان
بیوتات ترخند تقی صاحب عزت و اعتبار بودند میرزا بابا شیرازی مشرف خزانهٔ عامره که در خدمت اشرف

معزز و معتبر و محل اعتماد شاه بود و میرزا قاسم شیرازی مشرف طویله که اکثر اوقات طویله و میدان آب
بسعادت خدمت سرافراز بود و میرزا محمد مشکین نویس قوم میرزا ابابا که بخدمت مشکین نویسی معزز و معتبر و
محل اعتماد بود و میرزا احسن اصفهانی مشرف کارخانه قیچاچیخانه بود و میر سید علی سیفی برادر میرشاه میرک که
سابقا مشرف خزانه بود و باشراف شیرخان قیام داشت و دیگر مشرفان بوده‌اند که بجهت اختصار ایشان جمعی دیگر
از اکابر و اعیان ممالک طبقه تاجیکیه در درگاه معلی بوده‌اند و بعضی را خدمت داشتند اگرچه جمعی از ایشان
دیوان الخاص اختصاص نیافته بودند اما در مجلس بهشت آیین شیر مشار الیه و صاحب فضل بوده و بحضور حاضر میشدند
قمی که از سادات موسوی دار المؤمنین قم و مردی شیرین سخن هزال بوده و صاحب املاک و رقبات و ثروت
و مکنت گشته در خدمت اشرف راه سخن بعرض مطالب و مدعیات ارباب طلبات زیاده از نوکران داشت
گاهی رایحه منصب وزارت دیوان اعلی بمشامش میرسید اما بدین رتبه سرافرازی نیافت شاه جنتمکان
همیشه با او هزل و مطایبه میفرمودند و توجهات هزل آمیز مفرط میبود و اکثر اوقات را با شاه بعزت و اعتبار بود و
و مصادره گرفتار بود و تا حین ارتحال شاه جنتمکان معزز و محترم بود اما از خواست و طلب عیف خالی نبود
و دیگری از اهالی و اعیان این طبقه خواجه عبدالقادر کرمانی ولد خواجه عبدالرشید بود و از اعاظم اکابر و اعیان
ممالک بزیادتی املاک و رقبات و حاصل و منافع مشهور و ممتاز بود و از دار الامان کرمان حسب الفرمان
قضا جریان جاپا سر اعلی آمده و از زمره مجلسیان بهشت آیین بوده و گاهی نوید وزارت دیوان اعلی می‌یافت
فاما و تر بطریق میر هاشم با وجود عزت و اعتبار از شده از باب حوالات آسودگی نداشت به رضا و رغبت خود
دوازده هزار تومان مشکش قبول نمود که خصوصا فش کرمان باقی بدستور در آنولایت برای خود بجهت
قیام داشته باشد اما این مامول بدرجه قبول نیافته تا حین ارتحال شاه جنتمکان در اردوی معلی بود و در زمان
نواب سکندر شان رخصت انصراف یافته متوجه وطن اصلی گردید اما در آن ملک از سلوک ناپسندیده گماشتگان
افشار که رایت خودسری افراخته تحصیلدار قبل مشار الیه بود مجال اقامت نیافته متوجه عتبات عالیات
گردیده مدتی در دار السلام بغداد اقامت کرده و توقف نموده از بهجت و بی اعتباری آرزوی وطن کرده

دران

در آنولایت ایام حیاتش بسر برد گشت کلانتران و ارباب اهالی ممالک محروسه گشته در درگاه معلی و مجلس بهشت آیین
راه مکالمه و همزبانی داشتند و بجد باب امور مشکره دیده که تفصیل اینها موجب اطناب بوده از مشاهیر ایشان
محمدی بیگ تبریزی یکچی از اقوام میرزا شکرالله مستوفی الممالک بوده و سابقه خدمتکاری قیام داشته فوت شده و عوض
رقم ممالک اجدی مفوض گشته و میرزا محمد ولد خواجه علی بیگ مستوفی کرمانی که نسبت خویشی با محمدی بیگ مذکور
داشت و قاضی عبدالله جوینی و خواجه علاء الدین منصور کرهرودی بخدمت استیفای ممالک قیام نموده از زمره
مجلسیان بوده‌اند میرزا محمد در زمان اسمعیل میرزا مستوفی الممالک گشته بغایت معزز و محترم گردیده و در زمان
نواب سکندر شان بعد از عزل میرزا سلمان مستوفی الممالک گشته در زمان ابوطالب میرزا بمنصب
وزارت ترقی نمود و آنحال او در زمان مخصوصه شان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رقم زده کلک بیان خواهد
گشت بهره از ارباب قابلیت و استعداد و در زمره خوش نویسان بوده‌اند اما قاضی عبدالله در فن انشا ابرا
مرتبه رجحان داشت **ذکر حکماء جسمیة الالقاب** از این طبقه فضیلت نشان در ممالک ایران جمعی کثیر بوده
بر چند نفر که سمت ملازمت اشرف داشتند و مشاهیر این طایفه اقدام رفت **حکیم کمال الدین حسین شیرازی**
مرد صاحب القول راست گفتار ساده لوح بوده و در اکثر علوم متداوله کامیابی کوشیده و در علم طب بمرتبه
کمال داشت بعد از فوت او برادرش حکیم نور الدین ملازمت اشرف فایز گشته در سلک حکماء انتظام یافت
و در معالجات مرضی ید بیضا نموده و قوتش در سایه حکمت قدوه قانون بوده و در خدمت شاه جنتمکان
بحسب صدق اخلاص و راستگفتاری زیاده از اقران محل اعتماد بود و **حکیم غیاث الدین علی کاشی** طبیب فاضل
دانشمند نیکو اخلاق بوده و در اوایل حکیم مرتضی اعظم شاه نعمت الله یزدی گردیده و در خدمت او می بوده بعد از
فوت او در سلک حکماء درگاه معلی منسلک گشته اختیارات خاطر مداوی نمود و تصرفات صحیح ایام اکثر
اوقات از مسلک حکماء و اطباء و معلولان علل مزمنه و مرضان امراض مختلفه بیمن معالجاتش صحت یافته چون
متوسد شرب مشهور گشته بطریق ارباب ریا زهد فروشی نمود با جتمال ارتکاب شرب خمر که الحال بحیث صحت ابدان
عموما جایز شمارند از شاه جنتمکان زیاده توجهی نیافت و در زمان نواب سکندر شان ملازمت خان احمد الجیلانی

گیلان اختیار نمود و به آن ولایت رفت و مدتها در خدمت امیره بغایت معتبر بود و والی مذکور را او مصاحب طبیب
می‌نمود و اوقات حیاتش در آنجا سپری گشت **حکیم ابونصر** ولد صدرالشریعه گیلانی مردی چه خوش محاوره
خوش سیما و بغایت معالج خوب بود و اکثر معالجاتش در اوایل موافق امر چه مرضی افتاده در آن فن
شهرت تمام یافت در بیماری شاه جنت‌مکان راه خدمت شاهزاده زمانی یافته محسود امثال و اقران گردیده
و در خدمت شاهزاده نامدار سلطان محمد میرزا قرب و منزلت تمام یافته بمحض توجه و التفات او در بسیاری
جاهلانه
حکم‌های تعجب و بالآخر همین معنی باعث آن شد که در قضیه ارتحال شاه جنت‌مکان او را در معالجه بحیات
متهم داشته در دولتخانه همایون بدست قورچیان چون صفحه بقتل رسید **میرزا محمد شیرازی** توأم حکیم کمال‌الدین
حسین حکیم فاضل دانشمند نیکو اخلاق بود و در معالجه مرضی بیقین کار میفرمود و اکثر حکما بصحت قول و رای او معتقد بوده
تقریر فاضل او در معالجات معتمدعلیه و موثوق به میدانستند جمعی از اطبا بلاتعیین شاگردی وی و امتحان نموده
کتب طب او میکرد و الحق بقراط زمان و افلاطون دوران بود و خاتمش از تربیت حکیم کمال‌الدین حسین
توبه مشرب مشهور و از توجهات پادشاهانه محظوظ بوده راه خدمتگزاری داشت بعضی اوقات در اردوی
معلی بعضی اوقات در دارالعباده یزد روزگار میگذرانید **حکیم عمادالدین محمود** او ترا نسبت قرابت
و خویشی با این دو حکیم دانشمند داشت در علم حکمت میانه همگنان طاق و در دانشوری و حذاقت مشهور آفاق
رسالات مرغوب و نسخه‌های غریب پرداخته در علم طب ترتیب معاجین و معالجه امراض مزمنه و مواد حاره خصوصا
حرب صغیر و کبیر که من المجموع رسالتی مشهور است میان و معتمد علیه اطباست در اوایل حال در خدمت سلطان
استاجلو حاکم شیروان می‌بود و عبدالله خان بمقتضای رجحان تغیر مزاج او نمود و آتش غضبش افروخته گشته او را
سبزاو برف تعذیب کرده دیوانه‌وار گشت تا صباح او را در میان برف نگاه داشته بود و جناب حکیم آب
در آن قضیه بافراط خورده بالطبع علاج خود کرده اگرچه از آن بلیه سالم ماند اما رعشه بر وی طاری گشت
تا حین حیات صاحب رعشه بود و چون خود افیونی بود با افیون اعتقاد بسیار داشت چون شاه جنت‌مکان
در رواج و رونق آستانه مقدسه حضرت امام الجن و الانس بمقتضی الغایه توجه مرعی داشته از هر طبقه آنچه بودند

نجبات

نجبات آنحضرت را بتعین مقرر فرموده او ترا بطبابت سرکار فیض آثار مأمور گشته مدتها در مشهد مقدس بمعالجه
مرضی مشغول داشت و الحق جامع صفات کمال و زبده اصحاب فضل و گزیده ارباب افضال بود **حکیم ابوالفتح تبریزی**
از اطبای شهر تبریز است و چون حقیر الجثه بود من الجمهور بحکیم کوچک اشتهار داشت و در آن شهر از سایر
اطبا امتیاز تمام داشت و در تشخیص بعضی احوال مرضی مصیب بود و اگر در بعضی خطایی واقع بود وی که بسؤال الفصاح داشت
باشد از آن در بعضی اوقات آن خطا میشد و اظهار مینمود که این کوفت از اکل و شرب غذایی که تا وقت شرب کرده است
و ممکن که دو واقع شده بود بسبب آن اظهار میکرد و اکثر اوقات مطابق واقع می‌افتاد و این مشهور بامر بمعالجه اعجاز
رسانیده در دو جناب حکمت‌مآب در زمان سلطنت اسمعیل میرزا در خدمت او قرب و منزلت تمام یافته از جمله مقربان
و محرمان حرم عزت گردیده از سایر اکفا و اقران شرف قرب و منزلت امتیاز داشت در زمان نواب سکندرشان
که امیرخان موصلو ترکمان حاکم تبریز و امیرالامرای آذربایجان بود جناب حکمت‌پناهی در سلک ملازمان خان والاجاه
در خدمت او قرب تمام داشت و بعد از واقعه امیرخان چون از هواخواهان او بود نواب جهانبانی التفات
بحال او کم کرده اما در زمان حضرت اعلی شاهی ترقی تمام کرده و از محرمان حریم قدس گردیده بالآخره بمقتضای این
که محرم بیک مقرب محرم شود گرفتار آید بچاه حیات را که از شربت ناگوار لبریز شده بود بالاجبار
کشیده در بستر فنا غنود **حکیم دلیل** طهرانی مشهور بحکیم خضری بود فاضل صاحب‌کمال از اصحاب فضل و کمال و بسیار
خوش صحبت و شکفته طبع و منطقی بود و دست بود و شاه جنت‌مکان را توجه و التفات تمام بشأن او بود و بخدمت
معالجه مرضی مأمور بود و مردم بی‌مروت او منکر گشته رقعه‌ای مشتمل بر شکایت خضری بآنحضرت نقل است که بجنب حکیم خضری
مشهور شده بود و پسر فاضل داشت حکیم نورالدین علی و حکیم شرف بسیار صاحب قریحت بودند و در خدمت مخدوم
معاشش می‌نمودند مردی بود خوش‌طبع و سخی و درست بود تا آخر ایام حیات او و پسرانش بهره وافر از التفات
بمحصول املاک خود و مقرره در روضه بسر برده بمحنت‌های عزت آسوده و مقام نمود **میر روح‌الله**
الدین میرزا اشرف قاضی جهان که از سادات عظیم القدر سیفی حسینی قزوین است و صفات حمیده والده او از
شهرت از بیان مستغنی است آثار علامت و بزرگ‌زادگی از ناصیه احوالش ظاهر و نمایان و با اخلاق حمیده و اطوار

مرضیه من الاکابر و الاعیان موصوف و بحلیه فضل و دانش آراسته بوده بوفور قابلیت و استعداد آراسته
بود و بعد از اکتساب علوم متداوله ذوق علم طب یافته و دران فن شریف مهارت تمام یافت اگرچه بمعالجه می
کمتر پرداختی اما تقریر فایش در معالجات علل و امراض پسندیده خواص اطبا بود طبیب اردوکان قزوین
اکثر در خدمت او مباحثه علم طب نموده و شاگردی او افتخار مینمودند شکسته تعلیق را بسیار خوش می نوشت
در زمان نواب سکندرشان در قزوین مقیم بود مرض بر مزاجش مستولی گشته طبیب قضا دست تصرف از معالجه
مزاجش کوتاه کرده در عالم جوانی مقیم منزل جاودانی گردید و دیگر اطبا حاذق در ممالک بود و مثل حکیم زین
الدین علی یزدی و میر ابوالقاسم شیرازی و حکیم علا تبریزی و حکیم رشدی شاعر قمی و اطبا اصفهان
چون غرض تعداد علما زمان رکاب اقدس شاه جنت مکان و اعزه ادوار ایشان بود و زبان قلم را از توصیف
کل آنها کشیده داشته بذکر احوال نادره سبقت بین پرداخت **ذکر خوش نویسان که دران عهد در**
خط شهره جهان و از نوادر زمان بوده‌اند از زمره خوش نویسان که دران عصر قلم نسخ بر خطوط سایر استادان
کشیده‌اند از نستعلیق نویسان جمعی بوده‌اند که درین جهان فانی را وداع کرده بوده‌اند از آنجمله
مولانا عبدی نیشابوری و مولانا شاه محمود زرین قلم و مولانا دوست هروی و مولانا رستم علی خواهرزاده
استاد بهزاد مصور و حافظ بابا جان تبریزی و مولانا مالک دیلمی قزوینی که سرآمد خوش نویسان عصر بوده‌اند
بنابرین جمعی که در قید حیات بوده‌اند ذکر شده و اول باعتقاد اهل هرات و جمهور مردم خراسان و عراق
مولانا محمود الحق سیاوشانی است و ثانی **میر سید احمد** مشهدی رشیدی که هر دو شاگردان بی واسطه مولانا
میر علی‌اند و دران عصر کسی نستعلیق را بنزاکت اندام مولانا محمود ننوشته و اهل هرات خط او را از خط میر
سید احمد بهتر میدانند اعتقاد ایشان آنست که جناب مولانا او را جفت داده بود و که قطعه بنام مولانا محمود
اما اهل مشهد این معنی را مسلم نمیدارند و این چند بیت شعر مولانا میر علی را شاهد مدعای خود بهانه زنند

خواجه محمود گرچه یک چندی ٭ بود شاگرد این فقیر حقیر ٭ هر قلم را دلم خون شد ٭ تا خطش یافت این چنین تحریر
در حق او نرفت تقصیری ٭ گرچه او هم نکرد تقصیر ٭ هرچه خود می نویسد از بد و نیک ٭ میکند جمله را بنام فقیر

گویند

گویند خواجه محمود این قطعه را شنید و گفت مولانا نیک و بد را غلط گفته من آنچه بد می نویسم بنام او میکنم اگر واقع
باشد هر چند صورت مطایبه و ظرافتی دارد اما غایت مرتبه والای است مجملا اهل مشهد میر سید احمد را از مولانا
بهتر میشمارند الحق جناب میر از خوش نویسان بی بدل و قطعه نویسان بی نظیر بوده در خراسان و عراق بل
تمامی آفاق شهرت تمام داشت اصحاب خط را اعتقاد تمام بخط او هست والحق درین امر منفرد و از اقران ممتاز
بود و خط او اعتبار تمام دارد و قطعه او را باطراف جوانب عالم خصوصا ماوراء النهر و روم میبردند و جمعی کثیر شاگرد
او گردیده از وی فیض یافتند اما در آخر تغییر روش داد و تصرفات نمود که پسندیده ارباب تمیز نبود و دیگری از نستعلیق
نویسان آن زمان **جناب مولانا محمد حسین تبریزی** است وی پسر مولانا غیاث الدین است و برادر مولانا محمد علی
که ذکر او در زمره علما مرقوم کلک بیان گردید اگرچه خط نستعلیق که اهل عراق و آذربایجان نوشته‌اند در نظر
خوش نویسان خراسان زیاده اعتباری ندارد و این شیوه اهل خراسان مسلم است اما مشارالیه در نستعلیق
ترقی عظیم کرده بسیار قلم مغزی داشت و آنچه از قلم او در صفحه مشق ریخته شدی عیب بی آلایش اصلاح بود و
دیگر ترقیات عظیم در بیان او بود اگر از عمر امان می یافت قلم نسخ بر خطوط استادان ما تقدم میکشید در عالم جوانی
کلک حیاتش از آسیب قضا بشکست و صحیفه عمرش از رقوم کامروایی بیاد گشت اکنون اگر صفحه مشقی از وی پیدا
گردد کسی ظاهر شود و دست بدستش میبرداشتند و طالبان آن فن از یکدیگر مشق میربایند و دیگری **میر معز کاشی** است
که دران عهد دعوی خوش نویسی میکرد و خوب می نوشت کتابت میکرد و قطعه نویس بود غایتش اعتقادی
که اهل کاشان و عراق باو داشتند خالی از صحت بود و بخوش نویسان خراسان که اسم ایشان مذکور شد
برابری میکرد اما **مولانا بابا شاه اصفهانی** از نستعلیق نویسان عراق منفرد و در کتابت مشهور آفاق الحق
کاتب مثل او در عراق بهم نرسیده و دران عهد بهتر از خراسان نبود اوقات بکتابت صرف کرده و تحصیل وجه معاش
از آن مینمود و اکابر و اعالی خواهان خط او بوده‌اند و رغبت تمامی مینمودند کتابت او در مردم عراق بسیار بود
اما درین عهد کمتر بدست می‌آید اکثر باطراف و جوانب برده‌اند بعضی اعلی فروخته‌اند **میر صدرالدین محمد** ولد میرزا
شرف قاضی جهان ترک نستعلیق نویس و از خوش نویسان عهد بوده و وی از شاگردان سلطان محمد قزوینی است

و برادرش میر روح الله بهره‌ور از اکابر سادات مستعدان روزگار بوده چندان از غایت شهرت
در فنون قابلیت استعداد و فضایل و کمالات صوری و معنوی محتاج توصیف نیست و غزلهای عاشقانه رنگین
میرزا اشرف که بطرز خاص در رشته لطافت انتظام داده و از غایت ملاحت سوز و در سایه سخنوران اوج
بوده بدین دعوی شاهد عدل است او لاولاد کرام مذکور را در حسب الولد الحر یقتدی بآبائه العز در الکتب علوم
قصب السبق از اقران ربوده بهره‌ور بوفور اخلاق حسنه متخلق و بحلیه فضل و دانش و استعداد متحلی بود و
مناسب این بود که اسم شریف جناب میرزا برادرش در زمره سادات عظام و کرام و اکابر ذوی الاحترام
ترقیم یابد چون بهره‌ور از ارباب قابلیت و مستعدان بهره‌ور بود اسم جناب میر در زمره خوش‌نویسان و اسم برادرش
در سلک اطبا در قوم کلک بیان گردید الحمد جناب میر نستعلیق نویس خوب و شاگرد مولانا ملک دیلمی قزوینی بود
که از خوش‌نویسان مسلم الثبوت عراق بوده تعلم خط از و داشت بحرف نویس بوده در ایام جوانی بسیار آزادگی
و با مزه می‌نوشت اما در اواخر بجهت ضعف باصره ترک مشق کرده آنچه در اوایل نوشته بود اکتفا کرده و در روش
خط نستعلیق تتبع خط مولانا سلطانعلی و تعلم و قاسم آن خط از صاحبان این فن ممتاز بود و او اعتقاد بخط ملا
سلطانعلی مشهدی از مولانا میرعلی داشت و تتبع او بیشتر از دیگران کرده بود و در مقام ترجیح خط این دو نادره
زمان شرحی بنظر رسیده بود و مشارالیه گویند در وقتی که مولانا میرعلی در این فن ترقی عظیم کرده و بلند آوازه گردیده
بر مولانا سلطانعلی دعوی کرده و ارباب تمیز جانب مولانا سلطانعلی منکر شده روزی جناب میر بخدمت مولانا
آمده التماس کرد و قطعه کرد که نقل نماید و سه قطعه از مطبوع گرفت و هر سه را نقل کرده در میان نگذاشت بخدمت
مولانا آورد و مولانا سلطانعلی متحیر گشت که آیا خط کدام است بعد از تامل بسیار خط مولانا میرعلی را انتخاب خط
خود برداشت الحاصل میر با انواع قابلیت استعداد آراستگی داشت سالها مطالعه کتب تواریخ و تتبع اشعار
متقدمین و متاخرین کرده و تذکره تالیف نمود که در زمانه سابق کمتر تالیف یافته و در ربع مسکون از آن جنس
مصرع موزونی سر زده جناب میر در آن حال ذکر کرده و در تذکره داشت درج نموده و اکثر شعرا را نوشته و با آنکه
اوقات حیاتش صرف آن شد چنانچه میخواست اتمام نیافت و در علم موسیقی او را دستی بسیار کرده سرآمد روزگار

گشت

گشت و در تصنیف قول و عمل نادره کار و نغمهای بهیش مجلس آرای شگفته طبعان و زبان زد گویندگان روزگار
در زمان نواب سکندر شان از زمره مجلسیان و مقربان شاهزاده کامران سلطان حمزه میرزا بوده در زمان
خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل الهی به شیراز مشرف منظور نظر التفات گشته همواره ملازم رکاب اقدس بود
در اسفار خراسان آخر آهنگ سفر آخرت ساز داده و بطریق روندگان مرحله ساز و پیشروان راه مجاز زنگوله
هستی را علاقه‌مندی بسته عزیمت عالم بقا نمود میرزا ابراهیم ولد میرزا شاه حسین اصفهانی او ترو زیر زاده
قابل مستعد خوش‌نویس بود جناب میرزا تر بطریق میر معروف نویس بود اما خط او رتبه خط میر نداشت سجع
صاحب همت قلندر روش درویش منش بود آنچه دست کشش آن بدو رسیده در طبق اخلاص نهاده نثار
سایر اتفاقش از آمد و شد ظرفا و شعرا و مردم اهل خالی نبود و گاهی نیز بر کنار در کمال روزگار گذرانیده گاهی
ایام هفته را نان جوی قناعت میکرده و بر در توکل نشسته بود و از ارباب مناصب و اعیان بقدر رعایت
می‌یافت اما بسیار مردم شوخ طبع صحبت دوست بود را مستم طریق خباثت و بدگوی وضیع و شریف رعیت میرزا
گشاده بود و در شعر فهمی و تتبع لغات فرس دعوی انفرادی مینمود و رساله که در لغات فرس تصنیف نموده اکنون در عراق
شایع است و دیگر نستعلیق نویسان در زمانه مزبور طبقه بوده مثل حسین بیگ ولد شاطر محمد نواده شاطر علی گرد
نویس بی بدل بود و میر بوداق بیگ قیلاولان شاملو که در نستعلیق ترقی کرده و در میانه اتراک ممتاز بود و برادران
ملکوه اعم گر بوتر نستعلیق نویس بود ذاکر قلم عنبرین رقم بتوصیف خال هر یک از امثال این جماعت زبان
گشاید دقیقه بطول می‌انجامد و از طبقه تعلیق نویسان کسی که در آن عصر خوش‌نویس بیقرینه بود خواجه علاء الدین
منصور منشی گرهرودی است که از جمله منشیان مجلس همایون بوده و اسم او در سلک منشیان مرقوم گشته
چون از زمره خوش‌نویسان بود و از تکرار آن اندیشه ننموده تحریر نمود و بی تکلف شیرازه هائی الکائنه بوده
تتبع خط مولانا درویش را بسیار خوب کرده و در آن عصر مسلم الثبوت بود اما جمعی دیگر که قدری خوش
نویسی این خط داشتند شکسته که خط او مرتبه کمال دارد اما بسیار درشت نویس است و اینها از ترک
می‌نویسند ظاهرا در کتابت فرامین و نشانها آن روش خوشنماتر است زیرا که مولانا عبدالحی منشی سلطان یعقوب

ترکمان که از خوش‌نویسان عدیم المثال تعلیق است در شکسته‌نویسی بوده و ایشان را از بزرگ گشته و تو
خواجه مذکور شکسته تعلیق را بهتر و خوب می‌نوشت میرزا احمد ولد میرزا عطاء الله تبریزی از خوش‌نویسان
تعلیق است اگرچه در اوایل شاگردی خواجه علاء الدین منصور کرد اما در آخر ترقی عظیم کرده متتبع روش شکسته
مولانا درویش را که تعلیم کند نوشته بسیار خوب کرده و دایره خط او بر خلاف خواجه علاء الدین منصور کرد
و هرگاه واک اما زیاده و رطوبتی ندارد و وی از وزیرزادگان معتبر زمان شاه جنت مکان بود و در ایامی که
پدرش وزیر آذربایجان و شیروان و منظور نظر شاه جنت مکان و عنایتهای گوناگون مخصوص و ... بود
دوران دوری متعلق مجلسی و از اهل خدمت بود و خدمت مجمره و دوات قم و قلمراشیدن شاه جنت مکان
با او تعلق داشت در آخر معاذ الله غمزه و سعایت آغاز کرده او را از نظر فیض اثر انداختند مدتها پریشان
حال میگردید اما هرگاه کتابات رسوم نوشته میشد او را تبرا احضار مینمودند و در انشا و کتابت جلی بود
بعد از بیماری شاه جنت مکان وزیر شوشتر و خوزستان شد در زمان نواب اسکندر شان مقرب
وزارت مرشد قلیخان بخراسان رفته چون بسیار بلند پرواز بود محرک قضایای خراسان شده در قلعه تربت
بدست برادرزاده‌اش مقتول گشت میرزا محمد حسین ولد میرزا اشکر الله که پدرش مستوفی الممالک شاه جنت
مکان بود اسمش در سلک اسامی انظار در آمده تعلیق نویس بی بدل و خوش نویس بی مثل ماست بود و بعد امیرزا
احمد او ترقی عظیم کرده خط تعلیق را به مرتبه کمال رسانیده او تتبع روش مولانا درویش کرده اما باعتقاد میشود
اوراق اگرچه بهره و اما چه خط را به سطح میان قلم مولانا درویش نهاده واقدا بهره و صاحب طبع زنده به کرام
این خط را طرز علیحده نوشته اند که هیچکدام کمتر از طرز مولانا درویش نیست رطوبت در طرز خط میرزا محمد
حسین بیشتر از خط میرزا احمد است او در زمان حضرت اعلی بجانب هند رفته در سلک منشیان ملازمان
فرمانفرمای هندوستان منسلک گردیده و در آن سواد اعظم خط حیات بر صحیفه زندگی نگاشت میرزا
حسین منشی ولد خواجه عنایت الله ولد حسن بیک تعلیق نویس خوب و شاگرد خواجه علاء الدین منصور در
سلک محرران دار الانشاء همایون منسلک گردیده بر روش استادش کاواک نویس بود و بسیار سریع

بود و شکسته تعلیق را بهتر و خوب می‌نوشت دیگر خوش‌نویسان مثل مولانا محمد امین منشی قزوینی و غیرهما بودند
و از طبقه ثلث نویسان استاد زمان و یگانه دوران مولانا علا بیک تبریزی بود که جوهر خط او در بساط
جواهر خطوط یاقوت نما بود و بر روش مولانا عبدالله صیرفی نوشته اما رقم نسخ بر خطوط او و دیگر استادان
زرین قلم کشیده است معتبرتر و صاحب خط دیگر تبریزی مایار ابابکر محقق است از شاگردان او مولانا
علی رضای تبریزی و حسن بیک ولد محمود بیک سالم و مولانا عبد الباقی تبریزی کتابه نویسی ترقی کردند اما مولانا
علی رضا در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مثل نستعلیق یافته در اندک زمانی ترقی عظیم کرده و در آن فن
بلند آوازه گردید و عبد الحی وحید زمان خود بود و مولانا یوسف کتابه دار بهتر خوش نویسی و جمعی دیگر در تبریز و
شیراز و خراسان و عراق بودند که اگر قلم شکسته رقم تحریر ذکر آنها پردازد قصه بطول می‌انجامد و لهذا اکتفا به
مشاهیر این طبقه و جمعی که بسمت ملازمت درگاه پادشاهی ارند مرقوم گردانیده زبان بیان قلم را از تحریر
دیگران کشیده داشت ذکر نقاشان بدایع نگار و مذهبان زرین قلم سحر آثار که هنرمندان روزگار
بودند و در آن چمن اوراق زمانه بوجود ایشان مذهب و تزیین داشت نگارنده نقاش بهزاد است
هر ریحان را چنین نقش بست که حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان نقاشی را و کار مصوری را که رقم
سحر نگار ... هر چند اسم شریف آنحضرت را در تعداد هنروران روزگار در آوردن نوعی از گستاخی است اما
چون صحیفه حال خیر مآلش بدین نقش رنگین آراستگی داشت گران جرات نمود آنحضرت شاگرد استاد سلطان محمد
مصور مشهور بودند طراحی تراکت قلم را به مرتبه کمال رسانیده بودند و در آغاز جوانی ذوق و شوق بسیار به این کار
داشتند استادان نادره کار این فن مثل استاد بهزاد و استاد سلطان محمد که در این فن شریف طاق
و در تراکت قلم شهره آفاق بودند در کتابخانه معموره کار میکردند و آقا میرک نقاش اصفهانی که از اکابر سادات
آنجا بود در این فن مصور امین خاص و مونس محرم اختصاص بوده آنحضرت با این طبقه الفت تمام داشتند و کار
از مشاغل جهانداری و ترددات مملکت آرایی فراغتی حاصل میشد بنقاشی تربیت میکردند و اوقات از
کثرت مشاغل فرصت آن کار نمی‌یافتند استادان مذکور تا که صورت هستی را از رنگ آمیزی حیات داشتند

آنحضرت کمتر متوجه آن کار می‌شدند اصحاب کتابخانه را بعضی که در حیات بودند مرخص ساخته بودند که بجهت خود
کار میکردند و در اواخر ایام حیات مولانا یوسف غلام خاصه شریفه را که خط ثلث خوب می‌نوشت و تربیت
از آنحضرت یافته بود کتابدار کرده مکتب سرکار خاصه شریفه تحویل او بود و جمعی از استادان این فن که بعد از
ارتحال شاه جنت مکان زینت افزای صحایف زمان بودند اول ایشان و در آن دوره وحید زمان مولانا مظفر علی است
که قلم موی شکاف چهره‌گشای صور اهل اضافت وی نسبت خویشی باستاد بهزاد دارد و در خدمت آن
هنرمند به مرتبه کمال ترقی نمود و جمیع استادان نادره‌کار و چهره‌گشایان بدایع نگار او را درین فن مسلم
میدانستند مصور خوب و طراح بی‌بدل بود و تصویرات دولتخانه همایون و مجالس ایوان چهل ستون طراحی
مشارالیه و اکثر نگاشته ارقام زرین قلم اوست بعد از واقعه نادیه شاه جنت مکان رخت هستی بجهان ممات
انداخت میرزین العابدین دخترزاده استاد سلطان محمد مصور استاد شاه جنت مکان و بغایت مرد
سلیم النفس نیکو اخلاق پاکیزه روزگار بود آهسته روی حسن ادب پیشه و شعار خود کرده اند و در خدمت
وضیع و شریف معزز بود و نقاش خوب مجلس‌ساز و مصور بی‌قرینه پاکیزه روزگار چهره‌پرداز بود و شاگردانش
کارخانه نقاشی او ریاسته کار میکرده‌اند او همیشه جهت شاهزادگان و امرا و اعیان کار کرده و رعایت می‌یافت
و انوار توجه و مرحمت ایشان بر صحیفه حالش می‌تافت در زمان اسمعیل میرزا که امر کتابخانه مجدد نمود مشارالیه
از اصحاب کتابخانه گردید صادقی بیک افشار از اتراک طایفه افشار و مرد رنگین صاحب طبیعت و صادقی
تخلص میکرد و در آغاز جوانی ذوق مشق نقاشی یافته ملازمت استاد زبده العصر و الزمان استاد مظفر علی
اختیار نمود و او آثار قابلیت و ترقی از ناصیه احوالش مشاهده نمود و همت تربیت او مصروف داشت
شاگردی او به مرتبه کمال ترقی نمود و مدتی از غرور نفس و سرکشی طبیعت که در کار نقاشی رواجی بود و از ناتجربه آوردش
و دوران نمی‌نمود ترک آن کار کرده و از لباس طلب سرپرستی جویان پیشه قلندری پیش گرفته با زمره قلندران
سیاحتها نموده و در آن میان امیرخان موصلو ترکمن که حاکم همدان بود و از حال او خبر یافته او را از لباس قلندری
بیرون آورده ملازم خود ساخت و با او سلوک سپاهیانه میکرد و بمقتضای طبع ترکیت پیشه قزلباشی عوض جلادت

و جلادت

و شجاعت نمود و شجاعان آن ترا نزا یاد بر روش می‌آورد و در زمان نواب سکندرشان ملازمت اسکندرخان
افشار و بدرخان برادرش اختیار نموده و در معرکه بقیه ترکمانان تا استراباد جلادتها و تمامی عقلا از او بظهور رسید اما
هیچ وقت از مشق نقاشی خالی نبوده و در اواخر ترقی عظیم کرده مصوری بی‌بدل و نازک قلم و نقاش و طراح بی‌قرینه شد و بقلم
موی شکاف نیز اران پیکر مرصع بر توجه مقصود می‌نگاشت و زیور قابلیت استعداد آراسته و بحلیه شاعری
و سخنوری پیراسته قصاید و غزلیات و مثنویات مرغوب دارد این دو بیت از مثنوی جنگ نامه بسیار خوب گفته
کریه لحمهای پیکان ز پرندگی • شده آفت مرغ زندگی • تبرزین همی گشت از زور شست • کمی را تیغ و گه را
بمشت • چون از زمره این فن بود اسم او در سلک شعرا مرقوم شده و بهمین اکتفا نمود و در زمان اسمعیل میرزا در کار
کتابخانه بود و در زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی منصب جلیل القدر کتابداری یافته معمور و مشغول و منظور نظر عاطفت
گردید اما بغایت بدمزاج و غیور و تنگ حوصله بود و خوی زشت و بدمزاجی هرگز او را از اوضاع و اعمال نفسانی
آسوده نمیگذاشت همیشه با یاران شیرین زبانی جنس بمقتضای طبع عمل نموده بدسلوکی را از حد اعتدال میگذرانید
و ایشان این متاع کاسد را که در بازار اهلیت حسن رواست از دکان خریدار بودند و او پای از دایره
انصاف و اعتدال بیرون آمده در درشتخویی با همه کس افراط می‌نمود و بجهت انبساط قرب و منزلت و از
خدمت رجوع مهجور بود و تا آخر ایام حیات تغییر در منصب او شد و مواجب کتابداری از دیوان اعلی میگرفت
مولانا عبدالجبار ولد مولانا حاجی جبلی مشهدی استرابادی تعلیق نویس است و در اوایل حال کسب فن نقاشی کرده
و در آن فن رتبه عالی و مهارت تمام یافت مشق خط ترک کرده کتابت نوشت خوب بود و بسیار مرد رنگین خوش صحبت
بذله‌گوی شیرین زبان بوده و اکابر و اعیان بصحبتش رغبت نموده فرصت کار را نمیدادند و مدتی گیلانات وقت او
سلک ملازمان و ندمای مجلس بیان خان احمد والی گیلان منسلک بود و بعد از شورش آن ملک گرفتاری خان احمد
بدارالسلطنه قزوین آمده رحل اقامت انداخت اگرچه کارخانه نقاشی او ریاسته بود اما اکثر اوقات خود را
صرف مجلس امرا و اعیان نموده خود آن کار کمتر پرداختی خواجه نصیر برادرش که مانند در ملکه ازو بهتر خلقت
یافته کسب استعدادی نموده بود و با شاگردان کار میکرده و زیاده و از دیگران احسن بیگ یوزباشی

کرده سلطان محمد را این بود و مربوط و مختلط بوده بنابران در زمان اسمعیل میرزا خود را از خدمت کتابخانه مهجور
گشته پسرش در سلک اصحاب کتابخانه منسلک گردید و در زمان نواب سکندرشان که خان احمد گیلکو
گیلان مغضوب شد مجدداً ملازمت او اختیار کرده بگیلان رفت و از تقلبات عالم آخر فوت
سیاوش بیگ گرجی غلام شاه جنت مکان بوده و آنحضرت آثار قابلیت از اطوار او مشاهده فرموده
او را بکتاب نقاشی داده شاگرد استاد حسن علی مصور بود و چون بقدر رغبتی در آن علم داشت از اکثر قلمش
خاطر شان اشرف گردید و بنفس نفیس متوجه تعلیم او گشته در شاگردی آنحضرت که در جنب احسن صور کم تصویر
است قلم قدرت مصور الاشیا بود ترقی عظیم کرد بسیار نازک قلم و دقیقه کار و مصور بی‌قرینه ساده قلم و کوه
پردازی و شعر او ابیج استادی است نمی‌توانست که در فن مجلس سازی و طرح بود و در زمان اسمعیل میرزا از
اصحاب کتابخانه شد و در زمان نواب سکندرشان او و برادرش فرخ بیگ در سلک معتمدان شاهزاده
واجب کلاکار سلطان حمزه میرزا منتظم بودند و در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مدتها ملازمت اشرف نموده از
رکاب مقدس آنحضرت عرش سیر آمد مولانا شیخ محمد سبزواری مرد نبیله گوی شیرین قادر خوش اختلاط بود در
فن تصویر و رنگ آمیزی که صورت دم از گلهای سبزه‌وار می‌زد والحق در آن دعوی صادق و همه استادان نقاش
درین ماده با او موافق بودند نستعلیق را بسیار خوب می‌نوشت و نقل قطعات استادان چنان می‌کرد که تمیز آن
از مشق اصل متعذر بود و در آن خطاط بسیار دشوار بود صورت فرنگی را در عجم او تقلید نموده شایع ساخت
اما کسی بهتر ازو گونه سازی چهره و پردازی نکرده و در پرداز ملازمت سلطان ابراهیم میرزا اختیار نموده و در عهد
بعراق آمد در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد و بعد از آن بخراسان رفته او را که زمان فرخنده
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی گردد و در ملازمت آنحضرت در عمارت نو و کتابخانه مبارکه قزوین کار می‌کرد و در بندگی
آن آستان جان داد مولانا میرزا علی اصغر کاشی استاد بی‌قرینه و مصور پاکیزه ساز در پرداخت و رنگ آمیزی
منفرد و در کوه پردازی و درخت سازی از اقران و پیش بوده او در خدمت سلطان ابراهیم میرزا می‌بود و در زمان
اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد پسرش آقا رضا در فن تصویر و یکه صورت و چهره گشایی ترقی عظیم کرده

از عجم بزمان گشت و درین عصر و زمان مسلم الثبوت است از خیالات نقش آن تا آنکه قلم معنی زد از زمانی
درویشی کمتری کرده و از آن مشرب محظوظ بوده و از صحبت ارباب استعداد کناره جسته تا آن طبقه آفت
داشتی درین عهد فی‌الجمله از آن بهره در ایشان آمده اما متوجه کار کمتر میشود و او تربیت یافته صادقی بیگ
مزاج تنگ حوصله و سرد اختلاط است الحق استغنای طبعش مست در خدمت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
مورد عواطف و الطاف گردیده و رعایتها یافته اما از اطوار ناهنجار صاحب اعتبار نشد همیشه مفلس
و پریشان حال است و این بیت مناسب حال او افتاده بیت طالب بمن همه شاهان جهان نازدرا
در صفاهان جگر از بهر معیشت خون شد میرزا محمد اصفهانی مصور نازک قلم شاگرد خواجه عبدالعزیز کاکا بود
و در پرداخت و مجلس سازی بی‌قرینه و در ریزه کاری هیچکس از آن طبقه با او برابری نمی‌نمود و در زمان
اسمعیل میرزا در سلک اصحاب کتابخانه منسلک گردید مولانا حسن بغدادی در فن تذهیب فرید عصر و یگانه
روزگار بوده و وحید دوران بود مجملاً فن تذهیب را بسر حد اعجاز رسانیده بود و جمیع استادان این فن او را
درین امر مسلم میداشتند تذهیب مولانا یاری که این مشهور و در اطباق لمعه نهاده بود و در برابر ریزه کاری
و دقیقه پردازی و آب رنگی ندارد و در اواخر زمان شاه جنت مکان او را متهم آن ساختند که تقلید مهر
اشرف کرده والحق در آن کار دست چنان نموده بود و شاه جنت مکان او را اگر اسنده همواره تشدید تقطیع سفر نمود
اما بالاخره بجهت آنکه در کتب مبارکه حضرت شاهی عبدالله الحسینی هم کار کرده و زیب و زینت آن روضه
داده از سیاستش اغماض نموده تولیتش کرده اند که دیگر مرتکب چنین امری نگردد و در زمان اسمعیل میرزا داخل
اصحاب کتابخانه شده و پسرش نیز از هنرمندی بهره یافته تذهیب و تصویر را با هم جمع کرده بود مولانا عبدالله
شیرازی او تذهیب خوب بود اما رتبه مولانا حسن را نداشت و مرد خوش صحبت بذله گوی شیرین زبان
بود در خدمت سلطان ابراهیم میرزا می‌بود و در قرب بمنزلت از دیگران پیش از اقران در پیش بود و بعد از
واقعه میرزا از جمله اصحاب کتابخانه اسمعیل میرزا گردیده و درین عصر دیگر نقاشان و مصوران ماهر بوده مثل
محمدی هروی و نقدی بیگ و بعضی دیگر هم بوده اند که چند نفری که از مشاهیر اند طبقه و بعضی دیگر که در آن فن بوده اند اختصار نمود

ذکر طبقهٔ شعرا و ارباب نظم که در حین ارتحال شاه جنت‌مکان مکان سخن‌پردازی از ایشان گرم بود

مثنوی سیبی بست صف کبریا ❊ پس شعرا آمد و پیش انبیا ❊ از طبقهٔ علیهٔ شعرا که ناظمان مناظم سخن‌پیرائی و پیرایه‌بندان
سلسلهٔ معنی‌آرائی‌اند در آن هنگام در اردوی معلی و در ممالک محروسه شاعران سخنور و سخنوران بلاغت‌گستر بسیار بودند
در اوایل حال حضرت خاقانی جنت‌مکانی را توجه تمام بحال این طبقه بود چنانچه میرزا اشرف جهان و مولانا حیرتی
از هم‌صحبتان بزم اقدس و معاشران مجلس مقدس بودند و در اواخر ایام حیات که در امر معروف و نهی منکر مبالغات
عظیمه میفرمودند چون این طبقهٔ علیه را وسیع‌المشرب شمرده از صلحا و زمرهٔ اتقیا نمیدانستند زیاده توجهی
بحال ایشان نمیفرمودند و راه گذرانیدن قطعه و قصیده نمیدادند مولانا محتشم کاشی قصیده‌ای غرا در مدح آنحضرت
و قصیدهٔ دیگر در مدح مهدعلیا زنان شهزاده پریخان خانم بنظم آورده از کاشان فرستاده بود بوسیلهٔ شهزاده
مذکوره معروض گشت شاه جنت‌مکان فرمودند که من راضی نیستم که شعرا زبان بمدح و ثنای من گشایند
که قصاید در بیان حضرت شاه ولایت‌پناه و ائمهٔ معصومین علیهم السلام گفته صلهٔ اول از ارواح مقدسهٔ حضرات
و بعد از آن از ما توقع نمایند زیرا که بفکر دقیق معانی بلند استعارات بعید در رشتهٔ بلاغت در آورده
بملوک نسبت میدهند که مضمون ❊ از احسن و ست اکذبه ❊ اکثر در موقع خود میشود اما اگر بحضرات
مقدسات نسبت نمایند در شان معالی‌شان ایشان بالاتر از آن ثابت و محتمل الوقوع است غرض که جناب
مولانا صلهٔ شعر از جانب اشرف نیافت چون این خبر بمولانا رسید هفت‌بند مرحوم مولانا حسن کاشی را که در
بیان حضرت شاه ولایت و سلطان سریر هدایت در رشتهٔ نظم کشیده و همانا از الهامات آسمانی است
و دست سخنوران زمان از پیرامن آن کوتاه جواب گفته بخدمت فرستاده و صلهٔ لایق بابت شعرای پایه‌تخت
همایون تر شروع در هفت‌بند گوئی قرب بهفتاد هشت هفت‌بند غرا بتدریج بمعرض عرض در آورده شده
حکم بجایزه و صله مفتخر و مباهی گشته بالجمله از مشاهیر این طبقه که در اردوی معلی بوده بعضی دیگر در ممالک
گوی تفوق از همه اقران میربوده‌اند اول افصح الفصحا مولانا ضمیری اصفهانی است که زبده و خلاصهٔ سخنوران
و یگانهٔ دوران بود بعلم و فضل بالتوحید سپاهان انتخب ضمیری تخلص کرده بود ساحت ضمیرش منبع معانی و...

بکر فکرش فصاحت سحبانی نامی و عالم این طبقه او را از فحول سخنوران میدانستند سخنان لآلی‌مثالش از حیز
شمار بیرون است بسیار سریع الفکر بود و هر روز لااقل ده غزل از مطلع طبعش بساحل ظهور آمد از جمله این بیت
از غزل سروروان ابا بغانی که سخن از سحر سامری است هم بوانی برابر است ❊ گرنه فریب عشوه دهد غمزه تو
سوی بدن که آورد جان گریزپای را ❊ این بیت هم در مدح عالی افتاده ❊ روزی که شد افراخته ایوان قصر قدرش
بود زمین بیشکی گرد دست نیافته ❊ و از ابیات عاشقانه‌اش این چند بیت اکتفا رفت ❊ لب
گمیدی من از ذوق شادم بیهوش ❊ با توکیفیت آن باده ندانم چون کرد ❊ میخواست رستخیز ز عالم برآورد
آن نوجوان که ترک ستایش نال کرد ❊ این بیت تر از جناب مولانا مشهور بجناب عالیست جمعی مولانا
را پسرش نسبت میدهند ❊ نقش بند قدرت زانسان که با نسخه میـ ❊ بیش از این خوبی بطرف حسن گنجایش
نداشت ❊ در راه کربلای معلی ای جناب مولوی را سر بازده بود و قطعه در آن باب گفته این دو منه ابیات
شیر بابت رمش در طریق کربلا اعلی ❊ که تا پای طواف پادشاه دین دنیا را ❊ غلط کرده چار قسم از آن
سوار بود از من ❊ گناه از جانب من بود هر پی نیسه ارا ❊ ولی حقه و رسیدار که در راه تمنیت
چنان بودم که از مستی ز سر شاختم پا را ❊ ابیات بلند و معانی رنگین بلیغ او بسیار است و در پایهٔ ناظمان
مناظم سخنوری مشهور و در تذکرهٔ میر تقی کاشی خلاصهٔ آن منظور است سخنوران عالم مولانا محتشم از خطهٔ
کاشان است در شاعری شهرهٔ آفاق و شعرش بطمطراق صنایع و بدایع که مولانا نگوید و شعروح بیتی بیاده
کثرت ارباب نظم آب میرسد از جملهٔ قصیده در مدح سمعیل میرزا گفته بود که هر مصرعی از آن تاریخ جلوس آ
قصاید مصنوع بسیار و غزل و ترکیب ترجیع بیشمار دارد و المرثیه که جهت سید الشهدا حسین آل عبا در
نظم در آورده و ابیات بلند و معانی دقیق در آن مندرج است که شهرهٔ گوش سخنوران روزگار تا یوم القرار
از دلها کار رفته و برپرشته‌ئی آذری علیه الرحمه که تا غایت هیچیک از شعرا تتبع آن نتوانسته‌اند نمود و قلم نسخ
کشیده ❊ روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار ❊ خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار ❊ ترسم جزای قاتل
چون رقم زنند ❊ یکباره بر جریدهٔ رحمت قلم زنند ❊ در فوق اشاره در این قطعه ...ی که جناب مولانا قصیده

مدح شهزاده و صفت قباب شهزاده پرتجمل تمام گفته بود و این دو بیت از آن قصیده است ه درخواب بترا
نتواند نظر فکند · نامحرمی بران نخورد شد احتجاب · مینو صفت اگر کند از دیده نکو · معمار کارخانه تنها
احساس منع حور آ · خود هم بعکس صورت خود گر نظر کند · ز رشک رعشتش کند اعراض از عتاب · فرمان دهد که
عکس فر پری جدا بود · بیرون برد قضا هم از آئینه هم از آب · غزلهای نمکین عاشقانه مولوی که بنظر خاص از
مطلع خاطرش سرزده بسیار است این مطلع از غایت زیبا و رعناست ه ای کرده ز بلندقدان کمند تو
رعنای آفریده قد بلند تو · چون این مختصر گنجایش آن ندارد که محل تمام اشعار شعرا بلاغت آثار کرده بهمین قدر
اختصار رفت امیر الشعرا مولانا ولی جناب مولوی از اعیان ولایت دشت بیاض من اعمال قاین خراسانست
شاعر شیرین زبان مرد رنگین خوش صحبت فصیح اللسان بود و بر متتبعی غزلهای آن در ارشاد دارد انسب در کمال
لطافت و فصاحت غزلیاتش بر خاصه فصاحت لطافت در زمان شاه جنت مکان برفاقت خواجه زاده مطلوب خود
که از اعزه سادات آن ولایت بود با ده و آمده مدتها در دار السلطنه قزوین توقف نموده با مولانا ضمیری
و شعرای پایه تخت همایون معاشر و مصاحبت بوده و در زمان نواب سکندر شان بخراسان رفت در قرب خراسان
سلیم سلطان ازبک بعلت رفض مقام آزار او در آمده بود عاقبت بقتلش فرمان داد بعد از آن سکیشه
که شاعران سه زبان می باشد چون مولانا از ما آزرده شده بود ملاحظه کردم که مبادا هجوی کند در صفحه روزگار
باقی ماند شخصی از اهل خراسان گفته در جواب که کدام هجو بدتر از این بود که جناب سلطانی بقتل چنین شخصی که وحید زمان
خود فرمان داد و ارتکاب این عمل شنیع نموده و رقم این بدنامی بجهت خود در صفحه روزگار ثبت کرد و سلیم سلطان
تصدیق این قول کرده بود اما عاقبت گویند این حرف از او از این گستاخی بقتل رسید و بمقام لازم گوی از
قصیده که در مدح و منقبت حضرت امام المشارق والمغارب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در سلک نظم کشیده
چند بیتی مرقوم گردید ه ای بر اوراق نسیم حیات · غنچه ات را گره پیشانی · ای عدلت اگر وشی
برجهان خلعت آبادانی · بعد از این از پی آسایش خویش · خنده بر جامع از ویرانی · ورشود ابر کف قطره فشان
قطره شاید گره نه روانی · خشک سالی که از ابر آ · میتوان ساخت کدایرانی · غزلهای نمکین و ابیات

عاشقانه مولانا بسیار است درین صحیفه بچند بیت اکتفا نمود ه مرا نادیده ولی انکار و اما چشم دارد · که
نقشهای محبت دیده از آسوده باشاسد ه دل را طلب کرم فغان می باید · دیده شوق از این نگران
می باید · شوق بگذاشت که دستی بنهم بر دل ریش · ورنه این راز نهفتن ز تو پنهان می بایست · تمنای ترک
دل دین کرده ولی · مهربانی تو هم در خور آن می باید مولانا وحشی یزدی از شعرای سخنور و سخنوران فضیلت گستر بود
همیشه در دار العباده یزد اقامت داشت غزل و مثنوی یگانه دهر است و کتاب فرهاد و شیرین که از نتایج طبعش
در رشته لطافت انتظام یافته میان الجمهور مشهور و ابیات بلند شیرین و معانی و قافیه نمکین در آن صحیفه بلاغت
آئین مندرج است و ابیات بلند شاعرانه در آن کتاب بسیار از آن جمله این قطعه مشهور که در صفت مثنوی
بجا سوسان سپرده راه پرویز · خبر داد از شمار کام شبدیز · که گر بر سنگ خورده نعل شبرنگ
وزان خورده شرار چستی از سنگ · هنوز آثار گرمی باشد از بود · گر آن در مجلس شیرین خبر بود
و از دیوان غزلیاتش ابیات عاشقانه بر زبان آتش تا بکار بسیار است بدین چند بیت مشهور که در خاطر بود
اختصار نمود ه کجا یا جان خواهم چندان امان از روزگار · کین جهان جان بران جان جهان سازم نثار
مرغ عقل مرا چشم عاشقان در پی · علاج درد و تغافل و در دو پرهیز است · گر بتشنید بطرف دامن آزادگان
گر برانداز و فلک مینا و این ویرانه را · می ز رطل عشق خوردن کار هر ظرف نیست · وحشی باید که رطب گیراد و پیمانه را
خواجه حسین ثنائی از مشهد مقدس معلی است و ابن حسین در خدمت سلطان ابراهیم میرزا بوده و از انجاب
رعایت می یافت شاعر قصیده گوی با معانی بلند دارد اما در شعر قصیده پیچیده که طبع اکثر سخنان
روزگار را از درک معنی آن قاصر است این چند بیت از آن جمله است ه هوا مقلد مرآت آب گشته مگر
که سرنگون شده ات را بامتحان برد ه پرده شب میدرد و قدرت از آن تو هم صبح · شعله شمع را در آسمان
می آورد ه مانند حباب دار حبابش وی آب · قدر تو گر کند صدف گوهر آفتاب · گر پیش خاک کند در بس
آینه شخص · مینه مثال خویش تا قدر و در بقا · گر بنی از امتحان از لب تشنه شربت · زخم خویش خونریز
عوض خون بها وحید زمان و فرید دوران میر حیدر معمائی کاشانی از سادات طباطبائی حسینی صاحب حسب عالی ابیات

در شیوه معمائیش بوده و در تاریخ گویی ید طولی داشت مدت عمرش از نود تجاوز نموده و هرگز از زمره عاشقی خالی نبوده
در زمان شاه جنت مکان میرزا جعفر ولد بدیع الزمان وزیر آنجا که بحسن جمال صوری و اخلاق معنوی آراسته
بود مختلط و مصاحب بود و میرزا جعفر بهند رفته رتبه آصفخانی یافت جناب میرزا در جلوس همایون حضرت
اعلی شوق ملاقات میرزا غالب آمده بهند رفت و بوسیله او بخدمت پادشاه والاجاه جلال الدین محمد
اکبر پادشاه رسیده در زمره مجلسیان آنحضرت منسلک گردید آصفخان را با آنکه مساکی طبیعت غالب
بود موازی سی هزار روپیه اکبری که کم از تومان شاهی عراقی بوده باشد بجناب میر رعایت نموده از
پادشاه نیز رعایتهای کلی یافته بعد از آنکه در آن ولایت بسر برده اراده حج بیت الله الحرام نموده بدان سعادت
فایز گشته و دو سال در مکه معظمه اقامت داشت بر حسب کلام حب الوطن من الایمان دست شوق گریبانش
گرفته بخطه کاشانش کشانید و از حضرت همایون اعلی انعامات و سیورغالات بهره ور گردید اشعارش از
قطعه و قصیده و غزل بیشمار است در این صحیفه بیک ابیات در مناجات اختصار نمود رباعی زاهد که کند گر گنهکاری
تو • ما غرق گناهیم که غفاری تو • او قبه طاعت خواند و ما غفارت • یارب بکدام نام خوانیم ترا
مولانا ملک طیفور انجدانی و برادرش مولانا داعی هر دو برادر صاحب حال از اهل فضل و کمال اند
ملک طیفور در زمان شاه جنت مکان در مدرسه رضویه قزوین می بوده و هرزه گردی بسیار عاشق
بود با کمال صلاح و تقوی از جوانان خوش روی خوش سیما حظ وافر داشت و سلوس طبیعتش غالب بود
زمان حضرت اعلی همایون از قزوین رخت اقامت بجانب کاشان کشیده و استغنای طبیعتش و کثرت
وجوه و فقر و تنگدستی بنان جوی قناعت کرده خود را هرگز در زمره اهل طمع در نیاورده از اشعار اوست این یک
بیت به دیوانی برابر است • خون چکانست ملک تیغ ستم سترتیم • که پی آخر ز خانه قاتل برود
ز رنگ من که ساقی از رنگ قدح ریزد • خون در پیاله ماهی در ایاغ مردم • و مولانا داعی برادرش انجدان
می باشد گاهی بکاشان آمده با شعرا و مردم کاشان صحبت میدارد و او نیز مرد قانع درویش نهادیست
اشعار آبدار از او بسیار سرزده قصاید و غزلیات مرغوب دارد رباعی تا آن زلف سیاه کارش زده است

از نکهتی گم که مارش زده است • آزار دل عاشق بیچاره چرا • او را چه زیان که روزگارش زده است
میرزا الهی قمی از سادات مدینة المؤمنین قم است شاعر شیرین کلام صحبتش نمکین بیحابش با مزه و نمکین در علم
موسیقی ماهر و در قول و عمل بغایت استاد و تصنیفاتش بغیر از اشعار عاشقانه و معانی استادانه دارد بسیار
این دو بیت مشهور آفاق رفت • بر آشیانه بلبل نسیم باز وزید گفت • که خانمان اسیران خراب باد
ما چه عظیم و جان یکتب عشق او • مجرد وصل تو در وشنبه آدینه • مولانا ملک قمی شاعر خوش
شهرت در آغاز شاعری چاشنی سخن او بود که در اشعار دیگران نبود و در اوان جوانی در شعر ترقی کرده
کلامش بنهایت مزه و نمکی یافت از ایران بهند دکن رفته در ملازمت عادلشاه روزگار گذرانده و او با
مولانا ظهوری کتاب بورستان که نه هزار بیت است بنام عادلشاه تمام کرده و هر یک چهار هزار و پانصد بیت
گفته و نه هزار روپیه انعام صلة یافتند • المیل کل در نظر لال ناب از هم • آنچه از کلبن حسرت
یا ز عاشقان معشوق را بر باز میدارد • تو سر تا پا وفا بودی ترا من بی وفا کردم • هر تا که
آتش ز دل اثر برآرم • در خفته سوخت بیکرم را • گدا اشک که بال و پر آرم • بگذار که
زین وادی پر خطر برآرم • در دلش هیچ گر کینه بر آید با ما • غمزه تعلیم ستم کرد و پشیمانش کرد • مولانا قمی
کز شاعر نخود بعد از مولانا محتشم در کاشان در نکته سنجی هر دو از سایر شعرای کاشان منفرد و ممتاز و شعرش
نمکین صحبت با برکت و ممتاز و این بیت از قصیده که جهت وزیر اصفهان گفته بسیار خوش افتاده است
کلاه گوشه مهر بر سر مسیح است • بعید خواجه کم آب گرد داشت شیر • از غزلیات عاشقانه اش این چند بیت مشهور است
به پیوستی جلوه گر پیمای توسخت است • بگذار مرا تا تمنای تو میرم • تو بر سر گنه ای که کشی رخنه در جان مینازی
من از حیرت نمیدانم که زخمی خورده ام یا نه • ای غنچه سخن از تو عالی شاد • با من داری که با بنت ما • مولانا
حاتم کاشی شاعر شیرین گوی بود جناب مولانا بسیار سبز چهره و سیاه لون واقع شده بود ظرفای کاشان
طعن هندوی بر وی میزدند و در حضور او سخن از هند و هندوستان میگفتند و فراخ او از این ظرافت بهم برآمد قمی
چاشنی رسی سیاه پوشیده بود و یکی از خوش طبعان گفته بود که ملا کرباچه شاه زاده و ریالد و جناب مولوی

همیشه مسرور و انبساط و ظرافت بود و در شعر و غزل بی‌بدل است و این چند بیت از وست ∴ گر کرشمهٔ مستی
من شب بسوی من ∴ خدنگ ناز که تا کشتم بر زمین نهاد ∴ فتادم از نظر هر که بود در عالم همه تن
چشم بداندیش و تعلق است ∴ بی‌پاره جگر زده و آه من به چرخ ∴ زین لعل پاره تا طبق آسمان پر است
بخشکر بر پسندد که حاتم را چراغ کشی ∴ سرت گردم چه خواهی گفت تا من همان کنم ∴ غمزه‌ات
قطع حیات همه کس کرد و کنون ∴ چشم بر زندگی خضر و مسیحا دارد ∴ من و در نماز و سجده تب نکند هم
کو برهمن که خنده زند بر نماز من ∴ میر حضوری قمی سید صالح پاکیزه روزگار بود و سالها در عتبات عالیات
بطاعات و عبادات گذرانیده و در حین ارتحال شاه جنت مکان و ایام جلوس اسمعیل میرزا که دار السلطنه
قزوین مجمع اینطبقه علیه بود میر حضوری نیز در آنجا تشریف حضور داشت میرزا کرستن در یافته بود
اینطبقه محبت نسبت سیادت و شیوهٔ حسب او عزت سلوک مینمودند اگرچه کم شعر است اما در غزل صاحب
فن و بغیر از ین نخواسته است و این بیت را خوب گفته ∴ ز وعده‌های تو ام ذوق انتظاری است ∴ که هیچ
نفس امید به شمار ترو نیست ∴ میر صبری روزبهان اصفهانی در بلده اصفهان اقامت داشت و پدرانش از
سادات اوستان بوده‌اند شاعر غزل گوئی است و این ابیات از وست ∴ آن کیست که از شرم حیا
پرده نشین است ∴ و ز دیدن گستاخ همش چین بجبین است ∴ پرچم چنین ز رازها اطلبیدم
آنکس که شنای دل من میدهد است ∴ تو بمو قاصدی دل مهربان ندارم ∴ تو کجا و مهربانی تو این گمان ندارم
غم خویشتن بحال صبری چو رسی بپا ایل ∴ تو کجا اگر توانی کرسی این زبان ندارم ∴ میرزا احسانی آدمی زاده قصبه نطنز
خوش خواجه قاسم مستوفی و جوان مستعد قابلی بود و شعر را خوب میگفت و در علم موسیقی ماهر و تصنیفات بازه و
نقشهای بدیع از و زبانزد گویندگان اهل عراق است در بلده قزوین اوقات بعشق کمرخان داد و در آنکه صحبت خوبان
صرف می‌نمود از اشعار او در حین کتابت این دو سه بیت مشهور در خاطر بود ∴ هر جا بی‌رنگ دارد
مدعی خوش صحبتیست ∴ رشک می‌بود دست بر جگر گشته دارم ∴ حکم از نقطه موهوم میرزی گفت در
مجلس ∴ بنگر بی‌رفت هرکس من بیگان و من رقم ∴ جای پای می‌آید به آمیزی که میدانی ∴ ترا

دیدار از زانی که من باز خوش بینم ∴ قاضی نوری اصفهانی و بی از موضع انداز من اعمال بر آن اصفهان از زمره
طالبعلمان بود و در قزوین با خواجه افضل ترکه مختلط و مربوط و کسب فضایل از وی نمود و بعضی اوقات در مدرسه
میر فخر الدین سماکی تلمذ میکرد و در آن اوقات شعره شاعری شهرتی نداشت بسیار کم شعر بود اما بغایت
خوش صحبت و شیرین گفتار بود و آنچه از بحر در رفتارش بساحل ظهور آمده همین است و گویا شیخ
فیضی هندی این بیت از زبان او گفته ∴ گر در دمند سحر من عجب مدار ∴ کین باده را بپرده دل امتحان
کرده‌ام ∴ نابرین همه اشعار او منتخب است و این چند بیت از قصیده و غزل نوشته شد ∴ گهی که چشم تو را
خانه کمان آید ∴ تنگ صف چندین هزار جان آمد ∴ تو چون بقصد دل خسته ناوک اندازی ∴ اگر
چه تیر تو بخواست بر نشان آید ∴ ناخن از تن خود استخوان برون آمد ∴ که ناوک تو مباد استخوان آید
مرض عشق تو زهر اصل جانان تو شد ∴ که از تصور آن آب در دهان آید ∴ اگرچه بر سر بازار عشق سودای
مرا همیشه زیان بر سر زیان آید ∴ گشوده‌ام در دکان جان و منتظرم ∴ که بد معامله بر در دکان آید
این قطعه تر در مدحی سیار خاست لیست ∴ چنین نقاب گشوده نداز حقیقت ∴ معاملهٔ که شاید از جان آتش
که دو حاصل از اجزای ارضی و ناری ∴ صعود کرده و قشا دار اند ز انخان آتش ∴ نکاتی بود آن دو رفشان بوده
طبایع برخ ابر و حیث از آن آتش ∴ و از غزلیاتش این چند بیت خاطر ∴ چو شب آبست که دگر شده ناز
ما گرفت روز روزگار و راز ∴ هر چند که آزرده زبیداد و نکردیم ∴ آن غنچه که از غم دستم شاد نکردم
کوه از فره و عشق توان کند و لیکن ∴ بر بغری دستگاه فرهاد نکردیم ∴ چون بتکده گشته دگی کعبه
کویا که خدا خواسته کویا دگرم ∴ آنچنان مشغول گشتم که چون بنده بی ∴ عمر گذشت که نشستم اسم صنعات
پریشانم که تر بی از گشاد آن گان نکم شد ∴ شانش تا در دل بردم آنجا نشان گم شد ∴ نمیدانم چه تا باشد از ویرانی خراب
گر ناوقسم زلف افشاد و زنانی زیبان گم شد ∴ چنان بر هر زه دی بنکاه روز قیامت را ∴ که اکثر اعمال دیر میان گم شد
قاسم بیک حالتی اصل او از طبقه ترک و اوماق ترکمان است مولد و منشا او ولایت ری و در بلده طهران اقامت
داشت مدتی در قزوین در خدمت فضلا و دانشمندان بکتب علوم مشغولی نمود و در شعر بمجنون رغبتی داشت از اقران

برتری مشهور و قصاید و غزلهای غرا در صحیفه بیان نگاشته تا اوج میرزا اسلمان و سیف خان بود از نوعی
در ضعف سخن خوشتر و پیری در رشته چنان کشیده است ۵ پیرم ز عصا و عینکم ناچار است •
هر سال مرا تاسفی بر یار است • نه دیده بجای خویش ماند نه پای • پایم در دست و دیده در دستار است
مولانا حزنی مرد طالب علم فاضل شوخ طبع بود و شعر را بسیار خوب می فهمید هر عقده که در معنی ابیات
مشکله و خیالات دقیق پیچیده شعرا پیش می آمد تا بسان انگشت او نهایت شگفته طبعی داشت میخواست از
زمره علما و فضلا باشد چون در شعر فهمی هرزه گردی ولی تکلفهای صاحب اقا نه که لازمه شعر است
سرآمد اقران بود و شاعری پیشه شهرت کرد و این بیت از و مشهور عالمست ۵ در چمن بود ز لبخند و بجرت
میشکفت • یاد زندانی که در وا انجمن آرای هست • این ابیات ترا از وست ۵ ز گرمی جگرم دوش
چشم ترمیسوخت • چراغ دیده براه تو تا سحر میسوخت • نماند روغن بادام چشم و سعیدیم • که پاره
دل بر کار دگری میسوخت • خون ز چشم میچکد کو گل این مجلس مباش • جان بر آتش می نهم کو عود در مجمر مسوز
این مقطع ترا از جناب مولانا شهرت عظیم دارد و الحق عاشقانه است ۵ میسوزان ای دل عشق است حزنی •
گریه کمتر کن • که وقت گریه های درد دل پروا زمی آید مولانا ملالی همدانی مرد درویش نهادی بود سواد
نداشت و مطلقا چیزی نخوانده بود شعری که میگفت در کوچه و بازار هر کس میرسید التماس میکرد که نگهت
او مسوده می نمود و اند و مدتها این پیشه و از مردم مخفی بود قصاید و غزلیات دارد و این بیت از و
بسیار مشهور است ۵ تو طور من همه دانی و بگذری غافل • بلا که طور تو گردد ملالی همدانی
قصیده در تهنیت جلوس اسمعیل میرزا گفته بود و در همان چند روز که بمسند سلطنت رسید گذرانید و دوازده
تومان جایزه گرفت و بدین هوس جمیع شعرا قصاید غرا در رشته بلاغت کشیدند و التفاتی نیافتند
مولانا مظهری کشمیری جوان خوش سیما و وجیه و صاحب حسن طبع بود و حسن خطش قلم نسخ بر صفحه عارض خوبان
کشیدی و سخنان شیرینش شور در میان سخنوران جهان انداختی در آغاز نشو و نما از ولایت دلپذیر
کشمیر بعزم سیر و ادراک صحبت شعرا بایران آمد و چندگاه در این دیار بسر برد و از آنجا عزم سفر کرده بهمراهی حضرت

به یار خود می نمود و از اشعار او این چند بیت ثبت افتاد ۵ چه حالتست ندانم جمال لیلی را • که مست بیشتر از خود
کند مجنون را • رسید و مضطربم کرد و آن قدر نشست • که آشنا کنم او خود و کنم قیلی را • بیت و دیده مجنون
ز خوش مژگان • چه آشنا کنمی بو چشم لیلی را • کرم مشیع جفا گشته عفا که آمد • مده بخاطر خود خرابی
عقبی را • که گشته تو هماندم ز صفحه خاطر • بخون خویش ز رشت حرف دعوی را شعرای قزوینی در دار السلطنه
قزوین چند صاحب طبیعت از اهل آن شهر بودند که در آن هنگام هنگامه شاعری از ایشان گرمی داشت هر گره چند بتقرر
مشهور بعقدار رفت و چون مردم آن ملک هر چند بکمال شکسته و فرومایگی داشته باشند از که بجز از اهم چه
در میانه شعرا و ندماتر که از ارباب طمع می باشند رسم سوال بیت و قطعه و قصیده بحیث طمع و رعایت ارباب
دولت گذرانیدن از ایشان کمتر مشاهده شد و لهذا این چند عزیز که اسامی ایشان نوشته میشود اکتسابی
وجه معاش حاصل می نمودند از جمله مولانا فروغی عطار مرد سخن سنج صاحب حال بکسب عطاری قیام داشت
همواره پیش دکان او مجمع ارباب نظم بود و در اثنای شغل او دست داد با شعرا صحبت شعر میداشت این دو بیت
از غزلیات او از غایت اشتهار چون طبله عطار رایحه مشک تار بمشام جان سخنوران روزگار رسانید ۵
کدام روز دل بیقرار من نگریست • که کوه و دشت بر احوال زار من نگریست • نشان بیکسیم بس همین که چون بردم
کفن بشمع کسی بر مزار من نگریست • در فراق آن سیم تنم که یاد داد ز دولت • کان ستم که دیده از تو دیده ام چند باجگر
ساخت • بچه مشغول کنم دیده و دل آگه ام • دل ترا میطلبد دیده ترا میخواهد • این دو مصرع نیز از
جواب قصیده ظهیر از وست ۵ هر جا که جان ز هجر کی ناتوان دهد • زنگم گشت مباد و بیاد تو جان دهد
هرچند آتش است کش و بگار بروی • این شعله هیچ تسلی آن دهد • شادم که هر که دل بتو مهربان دهد
چندان بخاک و خون طپانی که جان دهد مولانا طبعی قزوینی مرد قصیر القامه درویش نهاد شیرین سخن و دعاء بود
گرم اختلاط و با سوز و گداز اکثر اوقات چاشت و شام شاعران مفلس نامراد آن هینوا از دست رنج دکان
طباخی او بود و این دو سه بیت از وست ۵ روز گلی شکسته سنگ از استخوان من • آید صدای ناله الم از
استخوان منوز • طبعی وجود تست درین ره حجاب تو • آهی ز دل بر آر و بسوز این حجاب را •

دیوان میر همایون را جواب بگفت و این بیت از غزلهای دیوان میر او در خاطر بود ﴿ کام دلم ز بر بزم اگر کشتی بن
ابرو ٭ که بگویم بود خرمن افلاک آنجا سلطان شعرا از محله دربا بهر قزوین بود و در اوایل کسب عراقی در
زی اهل فقر و کسوت درویشی سلوک مینمود و در شعر تتبع طرز بدیع خواجه حافظ شیرازی میکرد و دیوان خواجه را جواب
میگفت و دعوی برابری مینمود ظرفای آن عهد تمیز آنرا باطن خواجه حواله میکردند ایامی در ولایت هندوستان
سیر و سیاحت نمود و باز بایران آمد روزی چند در بساط عزت حضرت اعلی شاهی ظل الهی راه یافته منظور نظر
عاطفت بود و اراده توطن مشهد مقدس معلی نمود و از سرکار فیض آثار موظف کردند اما اجل موعود مشور
و طنطنه عمرش را بانصرام رسانده و باین مطلب نرسید از جواب غزلهای خواجه این دو بیت در خاطر بود ﴿
فنای مطلق اکسیر کیمیای بقاست ٭ خوشا کسی که چنین کیمیاگری داند ٭ درین خانه که بر روی کسی بسته نشد
چون توان گفت ملامت که در میخانه زند کاکا قزوینی مرد سبز چهره شیرین ادا بود و در کسب بطالتی و بقالی مشغولی
نموده وجه معاش از آن مرحاصل نمودی این دو سه بیت از یک غزل مشهور او مرقوم گشت ﴿ وعده
قتلم بفردا آن پری بکرده ٭ لیک میترسم که فردا وعده دیگر دهد ٭ چون کنم بیطاقتی سوم کم انداز نظر
هر که مستی کند ساقی بیشش گتر دهد ٭ بوالهوس تا زود از سرو آشفته های عشق ٭ هست آلوده گی گر پنجه زودش سر دهد
مولانا شرمی خیاط پسری بود و در بازار کسب خیاطی مشغول بغایت شیرین کلمین و محجوب بمانا از آن قزوینی شرم و حیا
که باشعر اکثر میباشد تخلص بشرمی گشته اشعار نمکین زبان اسندی بطرز حافظ صابونی دارد و در آخر در شیوه
غزل ترقی کرد و این بیت او بغایت عالی و پر آب و رنگ است ﴿ تازه می سازم بناخن باز داغ خویش را
آب رنگی میدهم گلهای باغ خویش را ﴿ زان دو لب هر روزه نمک لب دیش اتفاقی نیا ٭ چون گدای گشنه گر هم
هر شام میزنیا اسامی گویندگان خوش آواز و اهل نغمه و ساز چون حضرت شاه جمجاه جنت مکان از مناهی
اجتناب تمام مینمودند ارباب طرب را در نظر شریف رونقی و اعتباری نمانده بود و جمعی اگر که دست
ملازمت اشرف داشتند اخراج فرموده و سوای استاد حسین شوشتری طنبانی و استاد اسد که سرناچیان
نقاره خانه همایون بودند کسی از این طبقه ملازم نبود و در اواخر ایام حیات سلطنت اگر بنا با شهزادگان صحبت

ایشان

ایشان رغبت نمایند و بعضی را که لله ده و دو ماند علت بطبیعت مند وجود ایشان در اردو بهشت میل
بغنی بسیار کرده مشاهیر این طبقه که در اردو بودند مثل حافظ احمد قزوینی که در گویندگی طاق و در حسن آواز
و نمک خوانندگی شهره آفاق بود و حافظ منیه و تبریزی و غیرهم الا از اردو اخراج کرده و استاد حسین صرنایی را
چون مجالس میرفت چندگاه محبوس کردند آخر قسم دادند که سوی صرنا که در نقاره خانه نوازد در جایی دیگر ساز
ننوازد والا جمعی که در آن زمان بودند و در زمان اسمعیل میرزا در اردو جمع شدند از گویندگان حافظ احمد قزوینی
که در شیوه گویندگی و قدرت آواز از امثال اقران امتیاز داشت حافظ جلال باخرزی خوانندگی و گویندگی را
صحیح نموده در بهره شده و مرتبه کمال داشت الحق در آن وقت در میان این طبقه رجحان داشت در زمان اسمعیل میرزا
چاپچی باشی شد و این بیت مناسب حال او ست ﴿ ای خوشش آن دامن صحرا که در او ٭ بر زبان هیچ جلاجل
ننقان آمد و جلی در زمان فرخنده نشان حضرت اعلی قرب و منزلت تمام یافت و در دار السلطنه قزوین آهنگ
سفر آخرت ساز داد و حافظ مظفر قمی در اردو ساز داد حافظ است که خوانندگی مخصوص اهل خراسان و گویندگی مخصوص اهل
عراق است و حافظ مظفر اگرچه از اهل عراق بود اما بروش خراسان خوانندگی کردی الحق درین شیوه در عراق
طاق بود و حافظ هاشم قزوینی اگرچه در آن زمان در جنب دیگران نبود و زیاده شهرتی داشت اما در اواخر ترقی
نمود و شعله آوازش زبانه بر فلک میکشید در خدمت نواب شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا قرب و منزلت
تمام یافته از امثال اقران مرتبه بیشی داشت و از زمره سازندگان بود میرزا محمد کمانچه نوازنده و مقرر بود و جوهر
مینواخت در زمان اسمعیل میرزا ملازم شده و از اکفاء و اقران ممتاز بود و استاد محمد مومن ولد استاد حسین
تنبک عودی بود و نوازنده مقرر و سازنده بیمثل بود و تیزی مضراب چاشنی است و رطوبتی در ساز او بود دیگر
دست دیگران بدان نمیرسید الحق درین فن مستعد و ممتاز بود و در اواخر ملازمت خان احمد گیلانی اختیار نموده
گیلان رفت و در آغاز جوانی عمرش در آنجا سپری گشت استاد شهسوار چهار تاری طنبور چهار تار می نواخت و در
یاد داشت استاد دیگر همگنان میزد اما سازش زیاده مزه و رطوبتی نداشت استاد شمس شیرغوزی در نی
استاد مقرر و صاحب یاد داشت و تصنیفات از مزه یاد داشت در زمان شاهزاده مغفور شهید سلطان حمزه میرزا

ملازم شده در خدمت آنحضرت معزز و محترم و مسرور و مشغول تربیت بوده و در زمان حضرت اعلی ترقی و تربیت
تمام یافت استاد معصوم کمانچه برادر او و چنگ نواز مقرر بوده و در خط و دامن چنگی کشتر از برادران بیش
اما به مرتبه سازندگی رسیده و همگانه نغمه سرای آنجا از برادران مرتبه بالاتر داشت استاد سلطان محمد
طنبوره در این شیوه بی مثل و بی بدل بوده و در مشهد مقدس معلی در خدمت سلطان ابراهیم میرزا می بوده و از آنجا بجای
دیگر رفت میرزا حسن طنبوره او در این فن ترقی عظیم کرده در عراق در طنبور نوازی منفرد و ممتاز بود اما
عالم جوانی بعالم بقا رفت استاد سلطان محمد چنگی طالقانی در چنگ نوازی استاد بوده و این شیوه را به مرتبه
کمال رسانیده بود و دیگر سازندگان در آن طرف بسیار بودند به چند کس اختصار رفت الحقیقه قصه
خوانان و شاهنامه خوانان ایشان لک جمعی بودند اما دو نفر مشهور و ختم بود مولانا حیدر قصه خوان بی مثل
زمان و در آن عهد نظیر و عدیل نداشت مولانا محمد خورشید اصفهانی مشهور با بر قصه خوان خوب بود اما
ارباب تمیز مولانا حیدر را ترجیح میدادند مولانا فتحی برادرش شاهنامه خوان بی مثل بود و شعله آوازش بی تکلف
افلاق [illegible] زبانش کشیده در نایب [illegible] و تنگ تحریر مجلا این شیوه به سر حد کمال رسانیده بود ذکر سانحات
شاهزاده معصوم سلطان حیدر میرزا و قرار سلطنت و پادشاهی اسمعیل میرزا و قضایایی که بعد از ارتحال
شاه جنت مکان در آن حین روی داد سانحه قیامت گذارش یافت که در شبی که واقعه ناگزیر شاه جنت مکان
روی نمود سلطان حیدر میرزا که مدعی سلطنت و ولیعهدی بود حسب الاشاره و به رضا و مقدار [illegible] پدر والده او
یا باختیار علیا الیقا در دولتخانه توقف نموده بود و ندانجا را الجبول مقصود تر دکتر است از عدم اقبال
و تیرگی بخت از طلب دور و از نفحات حیات منحرف ماند از آثار و علامت شهزادگی آنکه شاهزاده بسخن زنان
ناقص عقل کوتاه خرد عمل نموده اعوان و انصار را بیرون گذاشته خود در اندرون دولتخانه توقف نمود
و دیگری آنکه بحسب اتفاق در آن شب کشیک دولتخانه همایون از جماعتی بود که با اسمعیل میرزا یکدل بوده و شاهزاده
از آن غافل افتاده که در آن شب اضداد او کشیکچی اند محتمل است که درب دولتخانه را بسته و ساختن اعادی از نگاه داشتن
او را باندرون راه ندادند تقریب توقف نموده خود را محبوس آن جماعت ساخت و دیگری آنکه پریخان خانم که خالی

روزگار با او معاند و معاون اسمعیل میرزا بود در آن شب سلطان حیدر میرزا گرفتار شده بود و باظهار کمال
تملق و چرب زبانی او را بازی خورد و شرح واقعه آنکه در شبی که این غصوب روی نمود پریخان خانم خود را در حرم کای
اقبال در دست شاهزاده اسیر و گرفتار دید بعجز و فروتنی و ملایمت چاره ساخته از روی عجز و اضطرار عرض کرد
که عورات ضعیف عقل اند اگر از نقصان عقل و کوتاه خردی از من تقصیری واقع شده باشد امید دارم که رقم
عفو بر زلات این ضعیفه کشیده جانبخشی فرمایند که بعد الیوم سالک طریق متابعت و خدمتکاری بوده دیگر مو
خلاف رضای اشرف از من بیچاره صدور نخواهد یافت و فی الفور پای برادر را بوسیده بوالده میرزا
گفته بود که گواه باش که در پای بوس او و شاهی مبارکباد جلوس اشرف هیچکس بر من سبقت نکرد و شاهزاده
از غایت ساده لوحی این چاپلوسی از راه رفته ابشره الفهار تلطف و مهربانی کرد که هرگاه تو این مقام
محبت بوده برادرت سلطان سلیمان خال خود شمخال سلطان را با من متفق سازی تو در سر تیز [illegible]
پدر خواهی بود و علیا حضرت خانم بر صدق این معنی شاهزاده را بکلف قسم نموده او به کل مصحف بیرون آورد و
قسم یاد نمود و خانم رخصت طلبید که به منزل خود رفته برادر و خالو را به خدمت آورد شاهزاده بر قول او اعتماد کرده
رخصت داد و درگاهی را که از باغچه حرم بمیدان اسب میرفت گشوده بیرون رفت و شمخال سلطان خالوی خود را
آورده کلید آن درگاه را بدو سپرد و او با جمعی که همگی دشمن شاهزاده بودند صاحب اختیار
درگاه حرم گشته و عاقبت معاندان از آن درگاه و باغچه حرم داخل شده شاهزاده را چنانچه مرقوم میگردد
شهادت رسانیدند و علیا جناب خانم اگرچه با برادر ساده دل چنان غدری کرد اما عاقبت شامت
آن گرفتار آمده از عمر و دولت تمتعی نیافت و شرح آن در محل آن سمت گذارش خواهد یافت القصه نواب میرزا
صباح آن روز تاج شاهی بر سر نهاده شمشیر خاصه شاه جنت مکان را حمایل کرده و وصیت نامه مبارک آنحضرت ظاهر
ساخته مدعی آن شد که آن وصیت نامه به خط اشرف آنحضرت است که او را ولیعهد و قائم مقام ساخته و تمامی
شاهزادگان و امرا و صوفیان و هواخواهان این دودمان را باطاعت او امر فرموده و آن نوشته را بر گوشه
دستار زده با ایوان چهل ستون درآمد معاندان شاهزاده چون گفتند که آن وصیت نامه خط مبارک اشرف خاقانی

نیست که گاهی از مخدرات حرم است که بخط اشرف شباهتی داشت بعد از فوت آنحضرت نوشته شده و انگشتری
از انگشت مبارک بیرون آورده مهر کرده اند العلم عند الله بالجمله نواب شاهزادگی مو پزشکان و قورچیان
و اشک آقاسیان و جماعتی که از اهل کشیک و اهل خدمت دولتخانه مبارک بودند ملامت بسیار کرده التفات
و وعده‌های نیکو میداد و چند مرتبه امر کرد که در دولتخانه را گشوده ملازمان شاهزاده را که در بیرون مجتمع
شده بودند باندرون آورند و آنجماعت از صباح تا شام بطریق معهود با او با دب سلوک کرده در گشودن
دولتخانه عذرهای مناسب میگفتند و بهر لحظه بهانه دفع الوقت کرده او را بیت و لعل تسلی میدادند و از ولی
بیک یوزباشی حرم و قوم قلی بیک افشار حاکم کرمان بروایت ثقه مسموع گشت که نواب میرزا [illegible] وعده
حکومت کرمان و قورچی باشیگری داده فرستاد که تا قورچیان محافظ درگاه را رفته قرار دهم که در را باز
کرده ملازمان خاصه میرزا را باندرون آورم صبح تا پیش در رفته باز آمدم و هر چه گفتم که قورچیان سخنهای میگفتند
و میگویند که پادشاه از میان رفته و طوایف قزلباش دو گروه شده هر گروهی رنگها [illegible]
ترک هر دو گروه گفته صیانت دولتخانه مبارک و محافظت حرم و ناموس پادشاهی پیش نهاد همت ساخته‌ایم
و مادام که امرا و ارکان دولت هر دو گروه اتفاق با امری نکنند و بصلاح دولتمندان و ریش سفیدان [illegible]
بهم اصلاح نیابد و خاطرها دولتخواهان که خیرخواه حقوق ولی نعمت امری که مذکور خاطر [illegible]
جمع نشود مجال دخول و خروج احدی بدولتخانه نمیدهیم شاهزاده دانست که آنجماعت با او بحیله و مکر سخن میگویند
دست تشر کرده من بقتل خود متیقن شدم والده ایشان [illegible] استخوان کرده فریاد برآورد [illegible]
آن شد شاهزاده [illegible] شده بحرم رفت تا آخر روز مضطرب الاحوال گاهی بحرم می آمد و گاه باندرون میرفت
متفحص او شد که در حبس آنجماعت مانده و مجال دخول و خروج و انحصار [illegible] امرا و ارکان دولت قریب صبح
کر بر قضیه [illegible] اطلاع یافته امیر اصلان خان افشار با سلطان احمد میرزا [illegible] حسین قلی خلفا [illegible]
میرزا [illegible] که در [illegible] آمده و اسمعیل میرزا ایشان [illegible] جمعیت نموده [illegible]
استاجلو و کرجی و سایر سلطانحیدریان که معظم ایشان صدرالدین خان صفوی و حمزه سلطان [illegible]

سید بیک کموته و علیخان بیک و زال بیک کرجی و الله قلی سلطان ایک اغلی استاجلو و [illegible] حسین بیک یوزباشی
جمع شده و کلانتر سلطان مصطفی میرزا که در خانه او می بود و بدیشان پیوسته سلطان ابراهیم میرزا و [illegible]
[illegible] آمده مجلسی جمعیتی عظیم در آن دو محل دست داد و جمعی از اعیان امراء مثل حیدر سلطان چاوشلو ترکمان و قلی
بیک افشار حاکم کرمان و محمد قلی خلیفه ذو القدر مهردار و میرزا علی سلطان قاجار و بعضی دیگر تا آخر روز در منزل
خود توقف نموده بمجمع مذکور حاضر نشدند الحاصل بروز گذرانیده در باب سلطنت هر کس ساعی بود و سلطانحیدریان
چندان تقویت و اقتدار خود مغرور بودند که از آن طبقه حسابی نمیگرفتند و اراده ایشان آن بود که بهیات
اجتماعی بدر دولتخانه آمده داخل دولتخانه شوند و میرزا را بدست آورده جلوس فرمایند و هر کس تخلف نماید بتیغ
پرداز ند خاطر ایشان از جانب اسمعیل میرزا که در قلعه قهقهه محبوس بود بحسب اتفاق خلیفة الخلفا قرار داد [illegible]
[illegible] قلعه جمع بود که بعد از جلوس سلطانحیدر میرزا او را بدو داد آنچه حکم شود عمل خواهد نمود اما بعضی عقلای
ایشان میگفتند که تخصیص سلطان ابراهیم میرزا مانع این اراده بود و چون قورچیان کشیکچی ابواب دولتخانه را
[illegible] کرده و نسبت بشاهزاده آثار خلاف ظهور آورده که مبادا چون بدر دولتخانه رویم فتنه و جنگ
واقع شود و آنجماعت بالضروره قصد شاهزاده نمایند و هر ساعت خطر رای او باندیشه دیگر میکرده
آخر الامر برین قرار یافت که تا آخر روز که وقت کشیک استاجلو است صبر نمایند و آخر روز بهانه آنکه نوبت کشیک
طایفه استاجلو نوبت دارد و بطریق معهود بخدمت خود میرویم بدولتخانه روند از میانه آنجماعت الله قلی
سلطان ایک اغلی گفت که یراق بسته بر سر دولتخانه پادشاه رفتن از صوفیگری و اخلاص و درست دور است و مدعا
مطلب از آن حاصل نیست بهتر آنکه در خانه خلفا [illegible] جمعیتی شده اول بر سر او رفته هم او را [illegible]
ساخته آن مجمع را پراکنده سازیم و چون پراکندگی آن گروه بسمع جمع رسد اهل دولتخانه بی مضایقه در گشوده در
مقام خدمتکاری در می آیند و فی الواقع مقتضای عقل این بود و چون او را [illegible] حال الحقه شده بود [illegible]
غرور و غفلت [illegible] و جنگ آن قوم که هر یک مدبر عالمی بودند گشته شده حسین قلی خلفا که در عالم
روزگار دیده با رای تدبیر بود از این رهگذر وغدغه عظیم داشت که مبادا سلطانحیدریان بر سر او آیند

تدابیری اندیشد که باعث تعویق گردد آن اولاد لوبو داق روملو و شاه قلی سلطان محبت اغلی ذوالقدر را
که مردم ریش سفید کاردان بودند از جانب سلطان محمود میرزا و اتباع نجابت سلطان مصطفی میرزا و
حسین بیگ و اتباع فرستادند که پای رسیدن مصالحه نهاده و در دفع شر و فساد سعی نمایند خلاصه پیغام آنکه
ترک دوئی کرده و همگی با یکدیگر اتفاق نمائیم و اول لباس سوگواری پوشیده و لوازم تعزیه شاه جنت مکان و
کفن و تجهیز جسد مبارک او پردازیم بعد از آن ریش سفیدان یکجا بنشسته صلاح و صواب اراده و بهبود طبقه را
با یکدیگر گفتگو نموده و آنچه مصلحت دین و دولت باشد و هر یک از این دو شاهزاده صیانت دین و دولت بهتر
تواند کرد و شایسته تر باشد پادشاهی انتخاب نمائیم اگر نوع دیگر شود ابواب بلا بر روی عالمیان گشوده
گشته کرده و قزلباش بعد از کلی پشیمان و پژمرده تر از چمن بی باران باشند هر چند سیداف که
بیفایده دانست اما بجهت تحقیق ایشان را فرستادند و ایشان آمده پیغام گذارده و از طرف ایشان جواب
عنف داده شد و مدتی بهمین قیل و قال گذشت بعد از آن تدبیری دیگر اندیشیده کسی بگفر فرستاده
قرار داد که بایلغار شهر آمده مژده رسیدن اسمعیل میرزا را رساند اول پیشین بود که راکب بر کوتل
خود را بشهر رسانیده مژده آورد که اینک اسمعیل میرزا بایلغار رسید و شهرت یافت که شاه جنت مکان
ده دوازده روز قبل از این در خفیه کس بطلب شاهزاده فرستاده بود و او از ... ربیع
بسرعت و استعجال رسید خلایق و عوام الناس که بالطبع خواهان او بودند شورش عظیم در آمده روی بجانب
خانه خلفا نهادند و کثرت عظیم در آنجا واقع شد سلطان حیدر میرزا از این خبر بغایت افسرده و پریشان خاطر گشته
و تا آخر روز باعث تشویش اراده ایشان شد تا آنکه در آخر روز مشخص شد که این خبر کاذب و محض ... بوده
والحق خلل عظیم داشت آخر روز اکثر مردم از اطوار سلطان حیدر میرزا ... تفرس نموده از دولت
ایشان مأیوس شدند و بعضی امرا مثل محمد قلی خلیفه مهردار و حیدر سلطان چاپوق ترکمان و غیره که در منزل
خود توقف داشتند بخانه خلفا رفتند و حسین بیگ و اتباع آخر روز بر پشت بام دولتخانه و لشکر عازم و جازم گشتند
در رکاب سلطان ابراهیم میرزا تخلف نموده خود را بخانه خود که در آن حوالی بود انداخته در را بست و همچنین الله

قلی سلطان ایجک اغلی بمنزل خود رفته موافقت نمود و حسین بیگ اول از راه معهود که خیابان بود روانه شد و چون
بحوالی خانه خلیفه مهردار و قلی بیگ افشار رسید مردم ایشان کوچه بند کرده بودند از پشت بام تیر و تفنگ بسیار
انداخته آن جماعت را راه ندادند حسین بیگ مصلحت در جنگ ندیده از آن راه عود نموده از راه دیگر که
پشت خانهای قورخانه عامره بود روانه شد غرض آنکه از قورخانه تیر بملاحظه آنکه مبادا ایشان بر سر قورخانه آیند قدم ممانعت
پیش نهادند و از اطراف تیر و تفنگ بسیار انداختند حسین بیگ فریاد کرد که ما را با کسی جنگی نیست و کشتن مردم
شما را با ما چه کار است آن جماعت دست از جنگ کشیدند تا آنکه حسین بیگ در عقب دولتخانه رسیده در را
مقفل یافته هر چند در گشودن سعی نمود میسر نشد خبر بایشان رسید که خلفا و اتباع او از راه خیابان آمده بمیدان
اسب که متصل باغچه حرم است داخل شدند سلطان حیدر میرزا ... که مبادا آن جماعت پیشتر از ایشان راه
حرم در آیند و قصد شاهزاده کنند در دولتخانه را به تخته سنگ ... بجهت میرزا در حرم بود ابواب پوشیده
بسته و ایشان بهر طرف رفته راه نیافته و از راه صحرا خانه داخل شده بهر دری رسیدند در را شکسته
داخل شدند و شاه حیدر که آن و فریاد زنان بخانه در آمدند اما از آن طرف خلفا و اتباع بمیان میدان اسب در
آمدند شغال سلطان در باغچه حرم را گشوده باتفاق آن جماعت اکثر سواره بباغچه حرم در آمده بجستجوی شاهزاده
مشغول شدند سلطان حیدر میرزا چون دید که مخالفان او هجوم آوردند از حرم متوجه بیرون شد در را
بسته دید و در و دیوار را با خود مخالف یافت راه به بیرون نیافته دیگر باره باندرون حرم ترده والده او
با آنکه قزلباش حرمت حرم نگاه داشته باندرون نخواهند آمد تحفظ خود را در آنجا حفظ نماید که مردم او را بسته
ندانست که جمعی که سواره بباغچه حرم که تا غایت مقتل حیات ارباب اخلاص بود در آمده باشند ملاحظه ادب
نخواهند کرد آن جماعت خود پای از دایره ادب بیرون نهاده بحرم و میانه عورات در آمدند و او را سلطنت
شاهزاده علاجی دیگر نیافت با والده و کنیزان لباس نسوان بسر گرفته از خانه بیرون آمده بخانه دیگر رفت
حسن مذکور گشت که از زمره ایشک آقاسیان حرم علی بیگ شاملو او را شناخته اشاره کرد که مطلوب
شاه اسمعیل جمشید بیگ چرکس غلام سلطان سلیمان میرزا و ولیخان بیگ یوزباشی روملو در آن خانه بیرون کشیدند

حلفا و شمخال سلطان فی الفور بجوز قتل او کرده و آن دو خدا آنچه بحق و بشمشیر و خنجر پاره پاره نموده آن سرو ازین سلطنت را
که در گلشن اقبال نشو و نما یافته نسیم صبا را از هوای آن محال رسیدن بود از پای در آوردند و همان لحظه سر جثه
او را که بخنجر هیچ فرود می آمد از بدن جدا کرده و جمعی که علیخان بیگ گرجی خال شاهزاده و زال بیگ گرجی و
جمعی کثیر از قدویان شاهزاده در بالا در حرم کوفته شاه حیدر گویان و نعره زنان به درحرم نزدیک رسیده بودند
از بام ایوان بمیان آن کرده انداخته فریاد کردند که اینک سر پادشاه شما از مشاهده انفعال آتش سطوت
و استیلای آن قوم آب یأس بر آتش دشمن کامی منطفی گشت دستشان از کار و کارشان از دست بیرون رفت
چون دولت ازان طایفه روگردان شده بود با وجود آنکه شاهزاده جوانبخت کامگار سلطان مصطفی میرزا
جوان قابل بیست ساله و شایسته دولت و اقبال بود در دست داشتند و ممکن بود که بطریقه سلطانحیدر بان
او را در عوض پادشاهی بر دارند دیده بصیرتشان از مشاهده انفعال تیره و تاریک شده قدرت آن نداشتند
که در شهر توقف نموده و اندیشه دیگر بحال خود نمایند بهیأت اجتماعی از دولتخانه بیرون آمده در صحرا متفرق گرد
سراسیمه جا بجا نمود و رای ایشان بهیچ قرار نیافت عمل نمایند چون زمانه اسباب سلطنت پادشاهی اعلیحضرت
شاه ظل الهی را سرانجام میداد هر گونه فکر و تدبیر که عقلا و ارباب فطنت هر دو گروه می اندیشیدند از خطا و صواب
آنچه مستلزم حصول مقصود و نتیجه ظهور می آمد چون مقدر الهی بود که اسمعیل میرزا چند روزی قدرت اقتدار یافته
مصالح خلافت و پادشاهی نواب کامیاب را بر وجهی که در لوح قضا مثبت بود سرانجام دهد هیچ تدبیر از طبقه
موافق تقدیر نیفتاد و آنچه صواب بود دانسته شد خطا نمود و بالجمله چون از دولتخانه بیرون آمدند چهار هزار
لشکریان و مردمی که زیاده تعین داشتم و هیچ داشتند بخانها خود رفته با سلطان مصطفی میرزا حسین بیگ
کسی چنان نماند لاعلاج روی بفرار نهادند چون روز شد جمعی که مانده بودند همه از کمکی خایف و هراسان تفحص
از طایفه استاجلو از ایشان جدا شده و براهین رفته به پری بیگ قوجلو که از سلطان حیدر رسان فدوی
بود پیوسته شدند و چون طایفه تکلو که ده هزار خانه بودند و در گرد او گروه گروه درآن حوالی اقامت داشتند ملازم
سلطان مصطفی میرزا بودند شاهزاده اراده نمود که بمیان آن جماعت رود و تفرقه و پراکندگی اینجماعت ولایت

حسین بیگ و سه هزار در رکاب شاهزاده بود و از خود طایفه تکلو اندیشه و چون امجد بیگ که حاکم
نصف ارستان تکلو بود و طریقه محبت و آشنایی تمام و اشتراک دو نمود که تو دو او دو و برادران خود را
نزد شاهزاده گذاشته خود بعقرب جدا شده و از لباس عاریت بیرون آمده و اسباب خود و اشیای ایشان داده
خود گمنام شد ایشان در آمده پیاده قطع طریق نموده که خود را به ارستان رساند چون مردم بنم اکثره مشاء
بزرگ شده بود و بعضی پیاده و روی گرسنگی زیاده و صبر نتوانست نمود ما با دوانی منسل کرد و صحرا نشینان از اطوار
و سیمای و بزرگ منشی تفرس نموده دانستند که از برگزیدگان آن فرقه است خواجه فرخ نامی از مردم حاجی و رستم بیگ
تکلو او را شناخت القصه او را گرفته نگاه داشتند در روز که اسمعیل میرزا داخل قزوین شد او را بغیر بن
آورده بودند اما احوال سلطان مصطفی میرزا آنکه چون شاهزاده به میان تکلو رسید حاجی اویس سلطان تکلو
در تشریف قدوم شاهزاده خبر یافته او را بدست آورده اما زیاده احترامی کرده و بموجب فرمان با اطاعت نموده
بالمناجی المجاورت شاهزاده نگاه داشته فی الفور کس بتفحص بدار السلطنه فرستاده بخلفا و اسمعیل میرزا بیان
اعلام نمود که شاهزاده را گرفته نگاه داشته ام و هرگاه موکب همایون پادشاهی از جهت مقر سلطنت جهت
پایه سریر اعلی آید رسم باقی احوال او و حسین بیگ طریقه سلطانحیدر بیان در ایام سلطنت اسمعیل میرزا تحریر
که باید خواهد گشت بالجمله خلفا و اسمعیل میرزائیان بعد از قتل سلطانحیدر میرزا و تفرقه اتباع او در آن شب
جمعی را که در دولتخانه گذاشته بمنازل خود معاودت نمودند و جمعی کثیر از هر طبقه در آن شب سوار شده روی
نهادند چنانچه بعضی از طایفه استاجلو هر که از آن معرکه بیرون آمده بودند متوجه خدمت اسمعیل میرزا شدند
و صباح از روز جمیع امرا و شاهزادگان به دولتخانه همایون جمع شدند سلطان ابراهیم میرزا با سلطان آنکه عرض از
رفتن بجانب ایشان منع بصحبت بود و در وقت سواری از آنجهت تخلف نموده خود را اسمعیل میرزائی
نامیده به دولتخانه آمده او را تعظیم و تکریم نهاده مقرر کردند الله قلی سلطان تکلو بیگ افشی ترکه در وقت سواری او را ایشان
تخلف نموده در دولتخانه خود رفته بود با بعضی مستظهر بود با علیخان بیگ ولد پیره محمد خان و جمعی از میرزادگان
استاجلو به دولتخانه آمده در حرکت شده اند زیاده و آنروز شاه زال بیگ فرخ بیگ گرجی و حمزه سلطان

فالش جمعی دیگر از سلطانحیدریان که بعضی زخمدار بودند و بعضی دیگر از حسین بیک تخلف نموده رفته بودند
کس فرستاده از خانهای خود دیگر شده به دولتخانه می آوردند و بضرب تیغ انتقام راه عدم می پیمودند حکیم ابو نصر
ولد صدر الشریف گیلانی که در سلک اطبا بخاصه شریفه منسلک و از زمره سلطانحیدریان بود بعد از
ارتحال شاه جنت مکان مرافقت میرزا اختیار ننموده در دولتخانه توقف کرده بود و چون قضیه مذکور
بوقوع انجامید او راه بیرون شدن نیافت و در یکی از منازل دولتخانه میان بخاری پنهان شده بود
قورچیان جو صفحانه بتحریک و اغوای بعضی از ارباب عناد او را متهم داشته که در معالجه خیانت نموده
در نوره حسب الغرض نموده میرزا سم جانگداز داخل کرده بود که باعث جراحت شده او را بیرون آورده
همانجا پاره پاره کردند صدرالدین خان مستجاب ولد میرزا را مقید نموده سپردند که در باب او هرچه
حکم پادشاهی شود عمل نمایند مدار حکم و فرمان بر نواب پریخانخانم بوده در میانه امرا حسین قلی خلفا که
چنین کاری بزرگ از پیش برده بود و سر نخوت و غرور بر فلک می افراشت جمیع امرا و شاهزادگان
سر از خط فرمان او بیرون نبردند حسب الصلاح نواب خانم از زمره امرا احمد سلطان چاپوق ترکمان را
بخدمت آوردن اسمعیل میرزا بقلعه قهقهه فرستادند و علما و مشایخ جمع شده نعش شاه جنت مکان و سلطان
حیدر میرزا غسل داده نعش شاه جنت مکان را در تابوت محفوف برحمت حی لایموت نهاده در خانه شروانی
کردند و دولتخانه بود و گذاشتند که بعد از وصول پادشاه بانچه مقرر شود عمل نمایند و شرح نقل آن بمشهد مقدس
معلی در زمان اسمعیل میرزا مرقوم کلک بیان میگردد و نعش سلطانحیدر میرزا را به آستانه امامزاده حسین
علیه التحیة والثنا سپرده دفن کردند مجملا از روز شنبه هفتم شهر صفر که این قضایا بوقوع پیوست تا روز جمعه
دیگر که ده روز باشد در دار السلطنه قزوین آتش فتنه و آشوب بنوعی مشتعل بود که آتش نشانی [illegible]
قریب روز اکبر در میانه خلایق هم پیدا آمد اجامره و اوباش محلات سر بشورش و فساد آورده هرکس که با کسی
عداوتی که داشت جنگل کشتی نام نهاده بملاحظه نقل او سر باخت احدی را قدرت آن نبود که از بیم منفعت
سید و لسان قزلباش و اجلاف سر از خانه بیرون توانند آورد و هرکس بقدر حال مردم یراق را جمع نموده محافظت

خود میکردند

خود میکردند تا آنکه روز جمعه بیست و چهارم شهر صفر بود و جارچیان مقرر داشتند که باتفاق میرزا علی
سلطان قاجار در محلات منادی گردند که کوچه بندها را باز کنید و من بعد هرکس متعرض کسی گردد و سیاست خواهد
یافت اسواق را در گشوده ببیع و شرا و معامله مشغول گردند و مردم را بمسجد جامع رغبت کرده جمیع سادات و اکابر
و امرا بمسجد جامع حاضر شده خطبه سلطنت و پادشاهی بنام اسمعیل میرزا خواندند خطیب اول مرثیه غرا
در تعزیه شاه جنت مکان شروع کرده و چون این مصرع را خواند که ه شهریست پر ز محنت و غم شهریار کو
فریاد و فغان از زمین و زمان برخواست تا آمدن اسمعیل میرزا همه روزه جمیع امرا در خانه حسین قلی خلفا
جمع شده او را ملازمت مینمودند و همراه او بدرخانه نواب پریخانخانم آمده مهمات ضروری که در امور ملک
و مال بود بعرض میرسانید و احدی را یارای آن نبود که از حکم و فرمان نواب خانم تجاوز نمایند گروهی از
اشاس لایحسن وارد و عددی خلفه تکلو که در تمام اشکور گیلان می بودند بدار السلطنه قزوین آمده
مفسدان تکلو اراده کردند که عداوتی که در سوابق ازمان میانه تکلو و استاجلو بود تازه کرده تلافی از
زمان طایفه استاجلو در زمان شاه جنت مکان نسبت بتکلو خصوصا در دفع فراق خان ولد محمد خان
شرف الدین اغلی حاکم هرات که با فساد آن طایفه بسعی وقوع یافته بود و بدان سبب از سعادت خدمت
و بساط قرب بمنزلت دور افتاده در این هنگام که فرصتی چنین بدست افتاده در مقام انتقام شوند و چون
از آن طبقه امه قلی سلطان اغلی جمعی کثیر از میرزاده های استاجلو در قزوین بودند اراده قتل ایشان
کردند و حسین قلی خلفا مصلحت ندیده بسر دولتخانه میر فتنه گفته بود که رای صواب آنست که اول بر سر حسین قلی
خلفا روند و دیگر نوبت بر سر ایشان محاورات کنند او گفت که اگر سلطانحیدریان رای توقف میکردند ایشان
تشتت می پذیرفت لهذا ارخای عنان کرده زیاده در مقام منع آن جماعت نشده و از ایشان الوار
عدم مضایقه تقریر نموده بهیئت اجتماعی سوار شده روبخانه امه قلی سلطان نهادند و ایشان واقف شده
درها را مضبوط ساخته در مقام مدافعه در آمدند لا زمان بحقیقت اگر دست از معاونت کوتاه کرده بودند
گرفته سی چهل نفری که از ارباب تعین بودند پای ثبات فشرده بجنگ مشغول شدند طایفه تکلو که قریب یکهزار

پانصد نفر بودند از در و بام فرو ریخته تیغ در آن جماعت نهادند و اسد قلی سلطان را با چند نفر از پسران
و اقوام و علیخان بیگ الله پره محمدخان را با چند نفر از جماعت چاوشلو و اقوام او و دیگر اعیان استاجلو
تا بیست و چهار نفر را مقتول ساخته خانهای ایشان را غارت و تاراج نمودند حتی عورات اطفال را برهنه
و عریان ساختند و همچنین اجامره و اوباش عوام الناس بهانه یافته دست بغارت و تاراج خانهای سلطان
حیدریان برآورده کسی متوجه ضبط و منع آنها نتوانست شد و از خانه حسین بیگ صدر الدین خان قجر
سلطان و سایر سلطانحیدریان چندان از نفایس اموال و امتعه و اجناس بیرون آوردند که در قزاق خیال
نمیگنجید و بنات عفت و خواری بر سر عیال و اطفال آن طبقه آمد امیرخان موصلو ترکمان که در جوار ربی بود
با نقد حسینخان سلطان چنوشلو اراده قتل پیری بیگ حلو استاجلو ان که با او در دلامن بود قیام
نموده بر سر خانه او رفته محاصره کردند و اکثر ایشان در سرا پراکنده شده سی چهل نفری که اسم و رسم داشتند
توقف نموده دست به تیر و کمان گشادند و تا تیر در ترکش داشتند جنگ کردند ترکمانان و طایفه چوشلو
که قریب پانصد نفر کس بودند سعی بسیار نموده پیری بیگ با اتباع آن مردم بقتل آورده اسباب و جهات ایشان
بهانه نمود داشته و بحث کلی از تن همه شورش غوغا آن بود که دو پانزده روز اصلا خبری از جانب قلعه قهقهه
نیامده و امرا و مردم را عذر غه شد که مبادا سلطانحیدریان با استصواب خلیفه انصار قرار داد اسمعیل میرزا
عذری نه نشیده باشند و عالم را بصاحب تصور نموده مردم شروع در بی اعتدالیها کردند تا آنکه خبر صحیح از
اسمعیل میرزا و خروج او از قلعه رسیده و نواب خانم حکم کردند که امرای تکلو باستقبال پادشاه رفته در شهر توقف
ننمایند و ایشان عزیمت رفتن کرده شورش و غوغا فی الجمله تسکین یافت بعد از رفتن ایشان نواب سلطان
ابراهیم میرزا که منصب ایشیک آقاسی باشی گری داشت با نقد حسن میرزا اسلطان نظر اسباب سلطنت و پادشاهی
و چتر زرین و نقاره خانه و بیوتات را برداشته باستقبال رفته در چمن زنجان بسعادت ملازمت مشرف شدند

ذکر جلوس اسمعیل میرزا بر سریر سلطنت ایران و قضایایی که در زمان سلطنت او روی داد

سابقا سمت تحریر یافت که اسمعیل میرزا ارشد اولاد شاه جنت مکان و برادر اعیانی نواب سکندرشان بود و بجهت

در رکاب بعضی محاربات که لازمه شاه جوانی است مشغول مصاحبت بود و از حرکات قزلباش که منافی خاطر اشرف
شاه جنت مکان بود مکدر گشته از او در داوری مایوس مصلحت در آن دیده نواب سکندرشان را از دار السلطنه
هرات طلب نموده او را بعوض بحکومت خراسان فرستاده و محمدخان شرف الدین اوغلی تکلو را بسمت ... میرزا
شد سلوکی که او در خراسان ترتیب پسند طبع اشرف نیامده و طایفه تکلو از کم التفاتی او شده بوده بدستور نواب
سکندرشان را بهرات فرستاده او را طلب داشتند و چون بشرف ملازمت اشرف در رسیدند و کیک
قورچی باشی حسب الامر اعلی او را آورده و چون بساوه رسیده معصوم بیگ صفوی حسب الحکم از حوالی قزوین که رانده
بقلعه قهقهه برده و بحکام قلعه که در هر چند سال کمتران معین بمحارست شاهزاده قیام داشته تا آنکه نوزده سال
دستشان و هیبت گردون در قلعه روزگار گذرانید و در این هنگام حکومت قلعه بخلیفه انصار قراداغلو تعلق داشت
و جمعی از قوچه حاجیان که در آن وقت بهشت نفری پیش بودند حسب الامر شاه جنت مکان بمحارست شاهزاده مشغول بودند
که خبر ارتحال شاه جنت مکان و قتل سلطانحیدر میرزا باو رسید بحسب اتفاق خلیفه انصار بشکار رفته در پای قلعه نبود
چون اسمعیل میرزا از خلیفه انصار بی اعتماد بوده او را از سلطانحیدریان میدانست و بقتل سلطانحیدر متیقن بود احتمال
کذب میداد و با قوچه حاجیان متفق شده ملازمان خلیفه انصار را که دویست نفر در قلعه بودند کمک ایشان
گرفت و احتیاط در قلعه را بسته ابواب دخول و خروج مسدود ساخت تا اخبار صحیح رسید و قضایای مذکوره
وضوح انجامید و اعوان و انصار جمع شوند خلیفه انصار در شکارگاه خبر جزم شنیده دانست که قضیه سلطانحیدر
وقوع یافته بپای قلعه آمده در را بسته دید و هر چند تضرع نموده التماس بندگی کرد مفید نیفتاد و مجملا تا سه روز هیچ
آفریده را مجال دخول بقلعه نداد تا آنکه جمعی کثیر از ایل و اویماق و مردم آن حوالی بپای قلعه حاضر شدند و عرایض
خلفا و فرستادهای از قزوین رسید و قضیه قتل سلطان حیدر بتحقیق پیوست در را گشوده جوق جوق مردم
بقلعه رفته بشرف سجده مشرف میشدند از طایفه استاجلو ترجمعی آمده بودند و در مراد کما آنچه اکثر از مصاحبان
سلطانحیدر میرزا بوده با چند نفر دیگر که اسمعیل میرزا از پایه ایشان را می شناخت در قلعه بقتل آوردند سایر اعیان
استاجلو خایف و هراسان گشته خود را بدار الارشاد اردبیل انداخته در حظیره مقدسه سلطان الاولیا

متحصن شده بودند چون اسمعیل میرزا بعد از رسیدن حیدر سلطان چابوق که از قزوین بطلب او آمده بود و
اجتماع عساکر در ساعتی که خود اختیار کرده بود از قلعه بیرون آمده در خیمه حیدر سلطان اقامت نموده همه روزه
جمعی کثیر دیده روی گشته بشرف سجده و پای بوس مشرف می شدند جماعت قراداغلو اراده قتل خلیفه انصار کرده
مشار الیه خود را بخدمت اشرف رسانیده عرض کرد که سرتا پا تقصیرم و مستوجب سیاست و اگر رضای اشرف
مقرون بقبول این بنده است اشاره فرمایند که ملازمان این آستان در این مبادرت نمایند و اگر رقم عفو
بر تقصیرات بنده کشیده میشود بعد ازین بود و توجه و التفات گرداند که از زیر خجالت و سرافکندگی بیرون آیم
اسمعیل میرزا فرمودند که من نذر کرده ام که اگر از کید اعدا خلاصی یابم و روزگار بکام من گردد با هیچکس در مقام
انتقام نباشم و چون تو شرط خدمت و نوکری بجای آورده با پدر من در امر و نهی [illegible] نگاه
داشته امر و نهی مرا التفات نمیکردی نوکر خوب چنین می باید که در خدمت مرجوعه با هیچکس حتی فرزندی
همچو من محابا نکند و حکم شد که مشار الیه بدستور در سلک امرا منتظم بوده باشد و او اندکی از خدمه بیرون
آمده آن اراده از خاطر قراداغلویان محو شد القصه نواب اسمعیل میرزا بعد از سه روز از پای قلعه کوچ
کرده باهستگی طی مسافت می نمود و بدار السلطنه اردبیل آمده شرف زیارت حظیره مقدسه دریافته
از آنجا منزل بمنزل می آمد تا در چمن زنجان سلطان ابراهیم میرزا و میرزا سلمان ناظر و اکثر اهل خدمت شاه
جنت مکان رسیده خیام و دولتخانه مبارک از حرم و دولتخانه و بیوتات پادشاهی نصب کرده چتر زرنگار
پادشاهانه بر فرق او افراخته بعظمت و شوکت هرچه تمامتر باردو آمده در دولتخانه که نصب شده بود نزول
کرد و سلطان ابراهیم میرزا بشرف ملازمت رسیده سجده تحیت مبارکباد بتقدیم رسانید اسمعیل میرزا او را
در آغوش مهربانی کشیده انواع تفقد و دلجویی بظهور آورده او را بخطاب کردن [illegible] مجلس و صاحب رایی
گردانید در منزل مذکور پیره محمد خان استاجلو تراز گیلان رسیده امام قلی میرزا را آورد و قبل ازین کلک
بیان نگاشت که مراد خان استاجلو بحکومت لاهیجان بود و شاه جنت مکان بعد از صحبت پری خانی او را
مسخر قلعه کجور فرستاده هنوز در پای قلعه بود که قضیه ارتحال شاه جنت مکان و شهادت سلطان حیدر میرزا

بوقوع انجامید مراد خان از کجور بلاهیجان رفته به پیره محمد خان استاجلو ملحق شده پیره محمد خان در میانه امرا
استاجلو بدوستی اسمعیل میرزا متهم بود زیرا که در سالی که شاه جنت مکان او را بعضی امر احیت آورد و قراین
بتحقیق نقره [illegible] که اسمعیل میرزا در قزوین نموده بود بحکایت قلعه فرستاده بود و همگی رفقا با رخوش آمد گویی شاه
جنت مکان با شاهزاده دلی [illegible] بسیار کرده بودند اما پیره محمد خان با او با ادب سلوک کرده بود و هیچ الجهور
چنین ایشان را [illegible] بود که با شاهزاده عهد و پیمان میان آورده دختر خود را نامزد او کرده و صوفیان ارباب
اخلاص شاه جنت مکان او را بدوستی اسمعیل میرزا مطعون می ساختند و چون جمعیت ایشان در لاهیجان بسلاح
جلال رسیده بنابر آنکه پیره محمد خان را از دولتخواهان خود میدانست خاطر از وجمع داشت او خدمه کرد که سپاه را
که مراد خان او را از جاه و اخلاص منحرف سازد و امام قلی میرزا را دست آویز خود کرده در ملک گیلان که بحکم
محکم حصن بیشتر است توقف نماید و طایفه استاجلو آنجا را مامن خود ساخته علم طغیان مرتفع سازند طغیان
بیک ترکمان داروغه دفترخانه را تبریز پیره محمد خان فرستاد که مضمون عهد و شرط [illegible] امام
و در باب طایفه استاجلو هر گونه التماسی نماید بانجاح مقرون است اما چون مراد خان باعث فتنه و فساد گشته
در میان قزلباش و میل انداختن چشمهای در آمد کند خود برادرم اسمعیل میرزا را برداشته باستقبال موکب همایون
آید چون طغیان بیک بگیلان رسید پیره محمد خان فورا امتثال امر عالی نموده بکلمه با برزخ العین بزبان
راند و طغیان بیک بخدمت مرجوعه قیام نموده بازگشت و پیره محمد خان در رکاب شاهزاده مذکور متوجه
استقبال شده در چمن زنجان بسعادت ملازمت فایز شده بانواع تفقدات شاهانه سرافراز گشت و
اسمعیل میرزا امام قلی میرزا فرزند نامیده در آغوش مهربانی کشیده و از آنجا منزل بمنزل در کمال شکوه و کامرانی عظمت
تا قزوین طی مسافت نموده در روز پنجشنبه [illegible] شهر ربیع الاول بحوالی قزوین نزول کرد و شاهزادگان
حسن قلی خلفا و امرا عظام که در شهر بودند بسعادت ملازمت فایز گشته بجهت ملاحظه ساعت بشهر نیامده
در جانب شمالی شهر نزول کرده در منزل حسن بیگ را در کسوت شاهان نمدپوش و کلاه [illegible] سوداگری
کش بیرون آورده خلایق از اطراف جوانب لعن و طعن میکردند و کار او بمسخره و تحقیر [illegible] نمود و [illegible]

مانع نشدند چون نظر عالی اسمعیل میرزا در آن سجده گاه بمصطفی وقت خود نگاهی بر اطراف و جوانب حضار مجلس
خود کرده گفت سبحان الله از میان این همه مردم همین گناه کار ما بوده ایم اسمعیل میرزا فرمودند که چنین بگو
در باب سلطان حیدر میرزا از تو معهد تر بوده که این همه بر سر تو نشست حسین بیک گفت ای پادشاه عالم
سلطان حیدر رئی بودند خانه اش اقبال و بلندی بود و خدای تعالی مصلحت خود عمل کرد و اگر در مقام انتقام
خواهی بود عالمی را قتل کن اول مرا اسمعیل میرزا تصدیق سخن او کرده و این مقدمات باعث آخر قتل او شده
او را بحبس فرستاده و بقورچیان او اغلی سپردند حضار مجلس خصوصا خلفا که در سیاست او مبالغه داشته
ازین سخنان زبان در کام کشیده خاموشی گزیدند روزی دیگر از انجا بباغ سعادت آباد قزوین که احداث
کرده شاه جنت مکان و از باغ ارم نشانی است تشریف آورده سیر فرمودند و بملاحظه ساعتی که اختیار کرده
بودند داخل دولتخانه مبارک گشته جهت تنگی چند روز خانه حسن بیک حلوا تعیین ... از باغ بمنزل او رفت
و از انجا سلطان مصطفی میرزا را حاجی بیس سلطان چاپات آورده پابوس اشرف شده اسمعیل میرزا
روی شاهزاده را بوسیده استمالت داده میانه برادران بجلوس امر کرده و شاهزاده را اراده نشستن پیش همه بود
از برادران تعظیم او کرده خود و همین برادر سلطان سلیمان میرزا که سال از و بزرگتر بود و جا اختیار نموده بر
سایر برادران تقدیم کرده و اسمعیل میرزا در صحبت برادران در آمده و مهربانیها زبانی بظهور آورده گفت اگر
شما با من در مقام محبت و راستی باشید انشاء الله تعالی من نوعی با شما سلوک خواهم کرد که هیچ پادشاهی
با برادران نکرده باشد اما اول ازین حکایت صبر داشته که مکنون خاطرش جز افنا و اعدام ایشان نبوده
و عاقبت آنچه در خاطر داشت بفعل بظهور آورده چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد یافت چون الله بیک شاه
قلی بیک و قدر علی بیک و شاهوردی بیک برادران حسین بیک را آورده از امرا و سلطان ... لنگر ...
سلک امرا استاجلو منتظم بودند سپردند بحبس رشید و اقتا خود در خانه خلفا هر چهار را بقتل آوردند قرار
افتاده بود که هر کس را بعنوان ... سپردند ... هر کس را با یاق خود ... همان لحظه بقتل
آوردند چهار روز در خانه خلفا بسر بردند و اکثر امرا بطریق معهود ملازمت در خانه نواب پریخان خانم می نمودند

و این معنی را

و این معنی را باعث رفع درجات و زیادتی اعتبار پادشاه میدانستند و وکلای نواب مشارالیها ...
و تورک و طمطراق در خانه زیاده از زمان شاه جنت مکان طرح نهاده نواب حاجبان و وکلا و ملازمان
بطریق سلاطین نظم و نسق درگاه مینمودند و اعتقاد نواب خانم این بود که چون سلطنت اسمعیل میرزا بسعی او صورت
بست و در زمان شاه جنت مکان تربیت همه و معاون او بود او زیاده از شاهزاده سلطانم همشیره شاه
جنت مکان در امور پادشاهی صاحب دخل خواهد بود بحسب تقدیر بر عکس مطلوب نتیجه داده و با برادر ...
آمیزد را با ملازمت در خانه خانم ... نوعی تصریح کرده گفت که ... ایشان تفهیم داده که دخل در امور
امور مملکت لایق ... سلطنت پادشاهان نیست ... آستانه و دودمان عصمت
امرا از حقیقت کار آگاه گشته ترک تردد نمودند و در مزاج اشرف از خلفا منحرف گشته در مقام ...
او در آمد سبب ظاهری که مقتضی عقل و میزان خرد سنجیده همانا آن بود که ظرف طبیعت خلفا از باده غفلت
و غرور ملامال زیاده از حد اعتدال بزرگ شده خود را پادشاه نشان قرار داده منت عظیم بر اسمعیل میرزا داشت
و این امر بر خاطر خطیر پادشاهان بسیار گران می باشد و بر صاحب وجودی که خود موجود و مجازی نساخته باشند
اتفاقا مینماید سبب دیگر که بعد از آن ظهور یافت آن بود که چند روز که از قتل سلطان حیدر میرزا گذشته
خبری از جانب قلعه می آمد خلایق مضطرب بودند خلفا گفته بود که سبب اضطراب مردم جهت سلطان محمد
میرزا است پسر شاه جنت مکان جوان قابل شایسته پادشاهی است و نواب پریخان خانم تعرض کرده بود که
ظن غالب است که اسمعیل میرزا در شب اول که خبر فوت شاه جنت مکان بقلعه رسیده سلطان حیدر را ...
ضایع کرده اند اگر ... سلطان محمد میرزا را پادشاه کنیم نواب خانم فرمودند که برادر اعیانی من سلطان
سلیمان میرزا از او بزرگتر و بجهت برادری من بپادشاهی سزاوارتر است او را پادشاه میکنیم ...
اشرف از قلعه رسید و در آن چند روز که اسمعیل میرزا در خانه خلفا بود معاندان این مقدمات را در خلوت
بعرض رسانیده مزاج پادشاهی را از و منحرف ساخته بودند ...
که منتقم حقیقی است مصداق کلام صدق انجام من اعان ظالما فقد سلطه الله علیه مزاج اسمعیل میرزا ... منحرف ساخت

و زمانه مطلب چون ناحق بحجه شاهزاده مظلوم سلطان حمید میرزا برخاسته زیاده ازین تاب اقتدار آن ظالم
نداشتند و در عقرب پس ساعیان قتل آن شاهزاده مغفور و قاتلان او هر یک ببلایی گرفتار آمدند بالجمله چون
اسمعیل میرزا نسبت بخلفای اعتماد شد اول او را منصب عالی وکالت دیوان اعلی و نیابت نفس همایون گرفته
برآنکه منصب خلیفة الخلفایی که بزرگی او شود و مطلب اسمعیل میرزا آن بود که چون صوفیان خلفا را خلیفه را
مرشد کامل و حکم او را ثانی احکام مرشد میدانند و دران هنگام قریب ده هزار کس ازان طبقه در قزوین اقامت
داشته که از دل و جان محکوم حکم خلفا بودند و خلفا باستظهار ایشان را منتهی تسلط و اقتدار یافته بود و خواست
که او را امتحان نماید گفت که پایه تو از مرتبه خلفای گذشته باید که متکفل منصب وکالت دیوان اعلی گردی
مشارالیه در جواب گفت که من منصب خلافت را از دست نمیگذارم اگر وکالت علاوه آن میکنید فبها والا
بوکالت راضی نیستم چه پایه خود را از وکالت برتر میدانست اسمعیل میرزا ازین کلمات اظهار آزردگی کرده
شکوه او بر زبان آورده و امرا و روملو را مخاطب ساخته گفت که هرگاه صوفیان و طالبان از سخن مرشد کامل و اولاد
او تجاوز نمایند صاحب خطا و مردود است گفت که خلفا چرا ازین سخن انکار دارد و ازین کلمات تخلیه بسید صالح که بجهه
اشرف آمده که بعضی حکایات عرض نماید چون بدرخانه رسید از کشیکچیان و حاجیان بنا بر اشاره ایشان ممنوع
شد گفت که هر چند این خانه نیست اما پادشاه درین خانه اقامت دارد و تا محل نزول پادشاه اسب دوانیدن
قزلباش است و تو در خدمت پادشاه که مرشد است صاحب تقصیر و خطاکاری و تا مرشد کامل از خطای تو
نگذرد در طریق سلوک صوفیگری جایز نیست که داخل دولتخانه شوی و در برابر درگاه نشین تا مرشد کامل بر سر رضا
آید خلفا امری که هرگز تصور و تعقل نکرده بود مشاهده نموده و در حیرت بیابانش راه یافت تا وقت ظهر در
در خانه بطریق گناهکاران نشست جمعی کثیر از مردم روملو و غیره در اول روز با او موافقت نموده اسمعیل میرزا
کس بیرون فرستاد که خلفا بمنزل خود رود که هر سخنی که با او داشتیم خود با او گفت و شنید خواهیم کرد
خلفا ازین کلمات فی الجمله اطمینان قلب حاصل نموده بگمان آنکه تصور آن شد که پادشاه بمنزل او رفته تدارک
خاطرش خواهد کرد و در خانه نشسته بود و شاغل گذشته صورت ملاقات روی نمود و امرا و روملو به ستور

رفیق او بودند و در سیم دلو بوداق را که از امرای روملو مرد ترک است احضار نموده طلب نموده گفت که
خلفا چه میگوید او جواب داد که از تخلف امر پادشاهی نادم و پشیمان است و هر خدمتی باشد بشود و اگر همه سگبانی
این آستان باشد منت بجان داشته بدان قیام مینماید اسمعیل میرزا گفت اگر راست میگوید مطیع امر
ماست باید از راه حق خدمت او را با امری مامور میسازیم که موجب رفع درجات دنیا و آخرت او است
او را قورچی باشی قورچیان مشهد مقدس معلی کردیم که در روضه مقدسه حضرت امام الجن و الانس خدمت کرده
هم در خراسان اعتبار دنیا و هم آخرت داشته باشد باید که همین لحظه او را سوار کرده روانه سازی دلو بوداق
و امرای روملو و سایر هواخواهان خلفا دانسته که اسمعیل میرزا را بر او بی اعتمادی است و بودن او در اردو ممکن
نیست اگر سر تحت و خود بر رسم وکالت دیوان اعلی فرو نمی آمد تخلف قورچی باشیگری مشهد که در خور او نیست
ملازمتش ننماید است ابا نمودن علامت غضب پادشاهی است از دوری گزیده و عموم طایفه روملو
ملازمان به درخانه ایشان نرفته و او حیران کار خود ماند درین اثنا دلو بوداق آمد پیغام شاهی گذارد و او را
سخن گذاشته فی الفور سوار کرده و از شهر قزوین بیرون برده باز آمد یراق و اسباب ایشان را بحکم باز
کرده روانه شد چون خلفا باصفهان رسید علی خلیفه اقچه قوینلو حاکم اصفهان حکمی ظاهر ساخت که خلفا
در اصفهان توقف نماید که هر چه بعد ازین حکم شود عمل آورد بعد از چند روز کور شاه علی روملو حسب الامر
اعلی باصفهان رفته و دیده عبرت بینش را از مشاهده صورتهای عجیب و غریب نا عاری عاطل ساخته معدوم
البصر گردانید مجملا چون اسمعیل میرزا خلفا را از شهر بیرون کرد از منزل او بیرون رفته بخانهای شاه
قلی سلطان یکان استاجلو که در دامن میدان اسب شاهی بخانهای نواب پریخان خانم واقعست آمد در
آنجا نواب پریخان خانم و مخدرات استار سلطنت بشرف ملاقات فایز گشته زیاده مهربانی که متوقع
نواب خانم بود بظهور نیامد و از آنجا در ساعتی که خود تعیین کرده بود به دولتخانه مبارکه آمده بشروع تبدیل بسیاری از
عمارات دولتخانه کرده و بعضی منازل طرح انداخت و همه روزه بنایان کار میکردند و به سبب کاهی در منازل
یکان شاه قلی و گاهی در خانهای نواب پریخان خانم و گاهی در باغ سعادت آباد بسر میکرد و طوایف قزلباش

از اطراف و جوانب ممالک محروسه بدرگاه معلی آورده کثرت ازدحام خلایق در دار السلطنه قزوین بمثابه
گشت که در کوچها و اسواق تردد و عبور دشوار بود و تحف و هدایای سلاطین و پیشکش امرا و ملوک اطراف آنچه
والی ممالک چندان در دار السلطنه قزوین جمع شده بود که محاسب وهم از تعداد آن عجز و قصور اعتراف
داشت چون ساعتی بجهت جلوس فرخ اختیار کرده بود جمیع مهمات سلطنت و پادشاهی را موقوف داشته
بروز جلوس وعده میکرد و مردم روز شمرده انتظار جلوس میکشیدند و طوایف قزلباش بنوعی مطیع امر
و فرمانش گشته که از جانب او بنسبت بهرکس سوء مزاجی فهم میکردند خویشان و اقربایش بهانه آنکه سلطان
حیدری بود بقتلش میپرداختند و بجهت همین جمعی کثیر از طایفه استاجلو را اعدام نمودند حتی ساره لاچین اسدی
بیک برادران محمدیخان تخماق که با پیکری دم رفته بود و ایشان خود همه روزه در ملازمت اشرف بودند
ابوتراب بیک لله یعقوب میرزا که از نجبا و اعاظم ایشان بود و جمعی که ایشان از دولتخانه بیرون آمده بمنزل خود
میرفتند در کوچه تنگ با چند نفر از مردم خود که در کمین فرصت بودند شمشیرها آخته آن دو میرزاده را
پاره پاره کردند و چون این قسم اعمال که در اردو بظهور میآمد باز خواستی نمیشد مردم دلیر گشته این مرتبه
بممالک محروسه سرایت کرده هرکس در هرجا بقتل یکی از اعیان استاجلو قدرت می‌یافت بلا تحرز در آن
مبادرت مینمود از جمله حسین سلطان افشار حاکم فراه و سایر امرای آن سرحد که در دار السلطنه هرات بودند
اتفاق نموده شاهقلی سلطان یکان استاجلو بیگلربیگی خراسان را بقتل آوردند تبیین این مقال آنکه شاهقلی
سلطان یکان بیگلربیگی هرات و لله نواب کامیاب اشرف اعلی شاهی ظل اللهی بود و بعد از سنوح واقعه شاه جنت
مکان امرا محال قریه هرات را حسب حراست سرحد طلب نموده بود و از امرای مذکور حسین سلطان افشار
حاکم فراه قتل شاهقلی سلطان را بخود مخمر ساخته با امرا رفیق موافقت نموده در بیرون دروازه ملک جمعیت نمودند
خبر موافقت ایشان بگوش اعیان استاجلو رسیده ایشان نیز در خانه سلطان جمعیت نموده یراق و اسلحه جنگ
مرتب داشته مستعد جنگ و پیکار گشته امرا پیغام فرستادند که طایفه استاجلو مغضوب پادشاه اند
محل اعتماد نیستند و ما شهر و قلعه هرات را که خانه پادشاه است متصرف شده ایم و استاجلو را اخراج

خود خواست قلعه و مملکت سپاریم که از جانب پادشاه بهرکس مفوض گردد بسپاریم اولی آنکه سلطان از شهر
بیرون آمده اگر اراده رفتن درگاه معلی داشته باشد روانه شود والا در گوشه منتظر امر و فرمان
پادشاهی باشد جماعت استاجلو در مقام منازعه درآمده جواب دادند که تا حسب الامر نواب پادشاه حاکم
این مملکت بوده ایم و مادام که حکم عزلیت از جانب پادشاه حال نرسد دست از حکومت مملکت کوتاه نمیکنیم
جهلا و سفهای هر دو گروه بجوش و خروش درآمده از جانبین لشکرکشی و قیل و قال در میان بود هرچند مردم
صلاح اندیش بسیار در حسن خطیب هرات بودند که اطفای نایره فتنه توانند کرد اما بملاحظه جانب پادشاه
و سوء مزاج او جمهور طبقات استاجلو از جای جنبان کرده در مقام دفع فتنه شدند شاهقلی سلطان که مرد
ترک صلاح اندیش عاقل بود از بیم مدعیان طایفه استاجلو را از یراق بستن و لشکرکشی منع کرده و ابواب ملاقات
مردم را مسدود ساخته بخیال خود خواست دست از داد و ستد مملکت کوتاه کرده منتظر بود که از جانب
اسمعیل میرزا در باره او و حکومت چه حکم شود آن طایفه مدعی اکتفا نکرده علی الغفله بر سر خانه او هجوم کرده
و جمعی که حاضر بودند در مقام مدافعه درآمده کاری نتوانستند ساخت طایفه افشار بخانه او درآمده جاهلی
گرد آلی اسلحه و یراق ایستاده مردم خود را از جنگ کردن منع میکرد با بعضا کشته در سرای و نجیب بقتلش
پرداختند و خانه او را بغارت تاراج داده تا بعد از وقوع این قضیه جماعت استاجلو از هرات پراکنده
شده غارت زده و پریشان حال بعضی نزد ابراهیم سلطان ولد شاهقلی سلطان که حاکم ترشیز بود رفته
بعضی روانه اردو شدند نواب کامیاب اشرف اعلی شاهی ظل اللهی که در آن وقت شش ساله بود در هرات
فی الله محافظ ایشان و طایفه افشار و غیره در هرات بودند متوجه حال اسمعیل میرزا نبوده ملتفت نمیشدند
چون خبر قتل شاهقلی سلطان باردو رسید اسمعیل میرزا علیقلی بیک ولد سلطان حسین بیک شاملو نواده دورمیش
خان تربیت فرموده بمرتبه خانی و شرف مصاهرت این دودمان سرافراز فرموده بحکومت دار السلطنه هرات
و امیر الامرائی خراسان منصوب نموده در قضیه شاهقلی سلطان تغافل ورزیده در مقام باز خواست نشد
اعیان استاجلو که در اردو بودند بیشتر از پیشتر پریشان خاطر گشته حیران کار خود بودند هیچکدام آسوده حال

شبی در بستر آسایش نمی‌غنودند و لحظه‌ای از دغدغه خالی نبودند درین اثنا محمدی خان تخماق که از امرای معتبر استاجلو
و بیگلربیگی چخور سعد بود و با بیگی دم رفته بود معاودت نموده بدار السلطنه قزوین آمده بپابوس اسمعیل میرزا
مشرف شده توجه و التفاتی که متوقع بود مشاهده ننمود بلکه در مقام آن شد که الکای چخور سعد را ازو گرفته
جای او را با بوتراب سلطان عمزاده او و شاهقلی سلطان قارنجه اغلی استاجلو ترکمن تفویض نماید
و التفات ننمودن طایفه استاجلو در ساغر قزلباش محبت زده مضطرب الاحوال شبی بدرگاه آورده
تا آنکه با یکدیگر اتفاق نموده سالک طریق صوفیگری شدند و گفتند چون ما در خدمت مرشد کامل صاحب تقصیر
و خطا شده‌ایم تا مرشد کامل رقم عفو بر جرائد تقصیر و خطای ما نکشد خانه و زن و فرزند و آسایش با حرامست
همگی امرا و اعیان و یوزباشیان آن طبقه بدر دولتخانه مبارک جمع شده در برابر درگاه در محل اقامت انداخته
شب و روز در آنجا بسر بردند و پیره محمد خان و محمدی خان تخماق ترخود را در سلک گناهکاران استاجلو
در آورده در میان آن جماعت نشسته و این معنی پسند خاطر اشرف نیامده مکرر اظهار نمود که پیره محمد بزرگ و اهل
آن جماعت نبوده حالا چرا خود را داخل کرده حمایت و شفاعت گناهکاران مینماید اما شاه را الیا ازین سخنان
ترک رفاقت ایشان نکرد قریب به ده شبانروز در دولتخانه نشسته مستظر عفو و امان بودند اما سایر بانیان
در یکدیگر گرفته اسباب و تجملات زرکار ناتمام بجا آورده همه روزه شیلان کشیده و ظروف نقره و
یراق طلاکار در نظر ارباب حقد و حسد جلوه میدادند بعد از ده روز اسمعیل میرزا تیری را که در شب قتل
سلطان حیدر میرزا جماعت استاجلو انداخته بر یکی از درختان چنار برابر ایوان چهل ستون بند شده اما
مانده بود کشیده بدست یکی از مقربان داده بمیان مجمع استاجلو فرستاد که شما دعوی اخلاص صوفیگری میکنید
این چه تیر است و چه جماعت این تیر را بجانب دولتخانه مرشد کامل بطرف نعش مبارک شاه جنت مکان انداخته‌اند
آن جماعت در جواب گفتند که ما از نمک و طلوع دولت این دودمان با محبت خدمت این آستان کرده بجز این درگاه
پناهی امیدگاهی نداریم جمعی از سیه دولتان باغوا و تحریک دیگران راه صواب گم کرده مرتکب امر ناصواب شده
و هر کس این عمل کرده بجزای خود رسیده و میرسد دیگر از ما چه گناه است و مع ذلک همگی گناهکار و مستحق سیاستیم اگر

عالم اخلاص آنچه از جانب اشرف بما رسد از لطف و قهر آن شاکریم گر تیغ بارد در کوی آن ماه گردن
نهادیم الحکم لله درین اثنا جمعی را بیرون فرستاد که سایبانها بر سر ایشان فرود آورند و جهولان الناس آب
ایشان را غارت کنند مردم هجوم نموده دست غارت بر آوردند و آن جماعت برسوائی کس سپاه پراکنده
شده خود را باماکن خود رسانیدند چند روز پیره محمد خان معضوب بود بعد از چند روز او را طلبیده
استمالت کرد و که سلطان مصطفی بجهت دوستی سلطان حیدر و سلطان سلیمان بجهت آنکه از همشیره اش
بهم رسیده بسبب التباس ظاهری شد و آنچه توقع داشت بظهور رسانید با من عداوت دارند و من از ایشان
ایمن نیستم پیره محمد خان عرض کرده بود که هرگاه خاطر مبارک پادشاه از ایشان غبار آلود باشد کلی انقلاع
فرستد که عمرشان در قلعه بسر شود و اسمعیل میرزا اظهار گفته بود که سلطان مصطفی پرورده طایفه استاجلو
و در انتما و سلطان سلیمان را شمخال چرکس خال او میباشد هم خواهند در قلعه نگاه دارند میخواهند ترتیب کرده
پادشاه کنند روز دیگر حکم شد که حاجی بیگ سلطان بیات سلطان مصطفی میرزا را از منزل پیره محمد خان برده باو
سپارد و قبض نکرد و همچنین سلطان سلیمان میرزا را از منزل خال او فرستادند چند روز ازین گفت و شنید
در میان طایفه استاجلو بود و هر چند میخواستند که بخون ولد شاه جنت مکان دست آلایند عقلا
این طایفه دانستند که اسمعیل میرزا اخر بافنا و اعدام شاهزاده بنوعی دیگر راضی نمیشود و علاج دیگر نداشته طاقت
رای کلی در بن قرار یافت که او را ناخبر کرده و شاهزاده از عقل و فراستی که داشت این معنی را دریافته در آن چند
روز که در منزل پیره محمد خان بود همه شب تا صبح قتل بر دو بطاعت و عبادت مشغول گذرانید تا آنکه شبی چند نفر از
طایفه مزبور آنجا رفته شاهزاده را رفته او را خفه کردند شمخال را با سلطان سلیمان میرزا همین عمل کرده بود و در کشتن شرکت
شما داشته‌اند و نعش ایشان را آبستانه مقدسه امامزاده حسین علیه السلام برده دفن کردند بعد ازین قضایا پیره محمد
خان مورد شفقت و تربیت گشت و دختر او را که نامزد اسمعیل میرزا بود بعقد نموده و طوی پادشاهانه کرده او را
زفاف کرده و دختر شمخال سلطان چرکس همشیره حسین خان سلطان چوشلو را که ترخود اسکاری نموده بود همچو او را
کیش بحرم آوردند و بعد از دو ماه دیگر استاجلو در مقام شفقت در آمده ابراهیم سلطان و مرشد قلی سلطان

پسران کیان شاه قلی را تربیت کرده ابراهیم سلطان را حاکم قزوین و مرشد قلی سلطان را حکومت سیستان
نامزد کرده والمقصد استاجلو فی الجمله آزرده یی یافته دیگر کسی سبب رنجش ایشان نخواسته کرده و از شاهزادگان
نامدار سلطان ابراهیم میرزا مصاحب انیس مجلس خاص بوده او گفت که نواب جنت مکان امیر گونه فرزندی
و برسر خدمت او میکرد و حالا امیر گونه را برادری یساول آقاسی باشگری مناسب تر منصب قورچیان داده
اورا امیر دار کرده که همه وقت در پیش نظر اشرف بمکالمه و هم زبانی مشرف باشد منصب ایشیک آقاسی
باشیگری بحسین قلی سلطان شاملو تفویض نموده میرزا شکرالله اصفهانی را که مستوفی الممالک شاه جنت
مکان بود بوزارت دیوان اعلی منصوب ساخته میر شاه غازی مستوفی بقایا را مستوفی الممالک کرده چون
روزی که بجهت جلوس تعیین کرده بود هنوز نرسیده بود و خلق در انتظام مهام ممالک کرده و انجاح مطالب
خلایق را از ترک و تاجیک و سپاهی و رعیت که پایه سریر اعلی جمع شده بودند بروز موعود وعده میداد و
عمارات عالیه در دولتخانه طرح انداخته همه روزه استادان ماهر بکار میکردند و بهر جهت از ارباب صحبت
یکی از معتبران قزلباش سرکار بود و مجملا اساس سلطنت و طمطراق پادشاهی بنوعی طرح انداخته بود که قیصر و خاقان را
از کمترین ملازمانش میشمرد و صیت صولت و جهانبانی و آوازه شکوه سلطنت و کامرانی او بنوعی در اطراف
آفاق بلند شد که نقش مخالفت او در آیینه خیال هیچ پادشاه ذی شوکت صورت نمی نمود جمیع سرحدداران از امرا
و حارسان لشکر باین خیال آمده بود و هیچ مخالفی را قدرت آن نبود که جز بطریق انقیاد قدم در عرصه ممالک
تواند نهاد یا از سرحد و ثغور قدم و قزلباش زیاده تواند برد و الحق طرفه شکوهی عظیم و صلابتی داشت چون
روز وعده جلوس نزدیک رسید اول اراده کرد که بجهت ترویح روح نواب جنت مکانی آتش داده نعش
مطهرش را که پنهان در دولتخانه بود بآستانه مقدسه امامزاده حسین علیه السلام برده و در آنجا نگاه دارند
که در وقت نقل بمشهد مقدس متعلی شود و یراق و اسباب آنرا بر دور مزار امامزاده مذکور برده خیمه
سراپرده بسیار نصب نموده مجلس عظیم داشته شد و از ده هزار ظرف الصلوة الوان و علاوه بر سرانجام نموده
سرکاری هر کنیز از قاب را بعده یکی از امرا عظام نموده نعش مطهر شاه جنت مکان را از دولتخانه بیرون آورده

آن جنازه

آن جنازه مغفرت اندازه را اسمعیل میرزا بدوش خود گرفته سایر شاهزادگان موافقت نموده تا بیرون
دولتخانه آورده و در آنجا اسمعیل میرزا سوار شد اما شاهزادگان تا آستانه مقدسه امامزاده حسین علیه السلام
جنازه را بدوش کشیده بآستانه رسانیدند و بعضی امرا نیز موافقت مینمودند و در اندرون آستانه در
جوار مرقد امامزاده با صندوق نهاده صندوق پوش بر رو انداختند و حفاظ بتلاوت کلام ملک
علام و ختمات تمام و اقدام مینمودند و از آنجا بمجلس آتش رفته و از ده هزار قاب طعام و علاوه گشته
فقرا و مساکین و کافه مومنین از سپاهی و رعیت از آن بهره ور گشته و چون خاطرش از مهم آن فراغت
یافت در روز موعود که چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الاول بوده که جلوس همایون بوقوع انجامید در
ایوان چهل ستون جشن عظیم پادشاهانه و مجلس عالی ملوکانه ترتیب یافت و امرا و شاهزادگان و ارکان دولت
جمع شده اسمعیل میرزا با شکوه و عظمت تمام بایوان آمده بر فراز مسند پادشاهی تکیه زده و در مکان مبارک
شاه جنت مکان قرار گرفت و زمانه غدار ناپایدار بزبان حال این مقال ادا مینمود که ◦ خوش گرفتند
حریفان سر زلف ساقی ۰ گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند ۰ بالجمله اول شاهزادگان و بعد از آن
سادات و علما و مجتهدان و بعد از آن صفی خان والد لوند خان و همیون والد لوارصاب کرجی که از قلعه الموت
بیرون آورده بودند و شاه رستم لر و بعد از آن امرا عالیشان و اعیان قزلباش و وزرا و ارباب
قلم و اکابر و اهالی ممالک و ایلچیان نظام شاه و ابراهیم خان والی گسکر و میرزا خان والی مازندران و
سید بکاره والی عربستان و ایلچیان فرنگ بشرف پای بوس مشرف شده پیشکش و تحف و هدایا ملوک
اطراف که از بدایت خروج از قلعه تا حین جلوس در درگاه فلک اشتباه جمع شده بود بنظر عالی آورده
و بعد از جلوس بمحاسبه مهمات ممالک که در عقده تعویق بود و هیچ مهمی فیصل نیافت و استظهار خلایق از کمال
بجهت رفع تشنیع مردم نواب سلطان ابراهیم میرزا را مقرر کرد که باتفاق محمد خان تخماق و میرزا علی
سلطان قاجار و میرزا شکرالله وزیر در دیوان عدل نشسته مهمات جمیع خلایق و امور قریه ممالک را
فیصل دهند و احکام و مناشیر بطغرای ارم دیوان اشرف اعلی مزین ساخته بمهر آثار که علیحده بجهت آن احکام

ترتیب داده عبارت مهر دیوان اشرف اعلی بدان نقش کرده بودند محکم گردانیده و چون زبان
بنظم اشعار میگشود و عادلی تخلص میکرد در عنوان احکام و مناشر خود ترسموا العادل قلمی بود و منصب صدارت
نصف ممالک به السیادت پناه میرزا مخدوم شریفی و نصف دیگر را بشاه عنایت الله نقیب اصفهانی
که در زمان خاقان جنت مکان قاضی معسکر بود نامزد نمود و مقرر شد که احکام و اشارات شرعیه بمهر هر دو میرسید
که در ماه معامله مرتبه شرعی حسابی کافه مردم بهر دو باید و در ایوان عدل فیصل یابد احکام و مناشر مهر دیوان
اشرف اعلی صدور یابد و در باب امهات امور کارخانه سلطنت پادشاهی و تعیین امرا و حکام و امثال آن
در عقده تعویق و تاخیر بود و اکثر اوقات از عدم رشد کاردانی میرزا اسکندر اسد وزیر شکایت کرده
او را امور و اعتراضات که حق بجانب او نبود مساهمت میکرد و او را باندیشه انداخته بود و در خلال این حال
خبر فوت مرحومی سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا که حسب الفرمان شاه جنت مکان در ولایت قندهار
حاکم و فرمانروا بود رسید که باجل طبیعی وداع عمر و دولت ناپایدار نموده بعالم بقا پیوسته است نواب
سلطان ابراهیم میرزا از استماع خبر فوت برادر لباس سوگواری پوشیده و لوازم تعزیه برادر پرداخت
و اسمعیل میرزا بپرسش او قدم رنجه فرموده بمنزل او رفت و مراسم تعزیه و دلجویی بظهور آورده و نواب میرزا
و حرم محترم او را با صبیه قدسیه ایشان و محمد حسین میرزا ولد سلطان حسین میرزا که در درگاه معلی بود بخلع
فاخره نوازش فرموده از لباس سوگواری بیرون آورد اما بعد از وقوع این قضیه باندک روزی
اسمعیل میرزا تغییر سلوک با او کرده و دیگر بویی از اشفاق و التفات بمشام او نرسید و زبان اعتراضات
بی موقع بر او گشوده رفته رفته سوء مزاجی نسبت بمیرزا و سایر شاهزادگان بسرحدی انجامید
که افنا و اعدام ایشان را مطمح نظر همت ساخته در همان چند روز بقتل ایشان پرداخت **ذکر شهادت**
شاهزادگان نامدار و از پای درآمدن نهال عمر ایشان از صرصر قهر زمانه غدار ناپایدار ایزد
توانا که آفریننده کل مخلوقات است قطع صله رحم را از رذایل رذیه و مراعات وصل الارحام را از حسنات
شمرده و اسمعیل میرزا انقضاوت قلب موصوف بود و مطلقا بهره از این شیمه سعادت اثر نداشت و هرگز

نسبت ببرادران و بنی اعمام و برادرزادگان اشفاق و مهربانی از و بظهور نرسید و وجود ایشان را خار گلزار
دولت خود میدانست و تواضعات صمیمی که از نواب سلطان ابراهیم میرزا میکرد در آخر معلوم شد
که سبب آن ملاحظه جانب سلطان حسین میرزا برادرش بوده که در قندهار بود و خود از آن داشت
که مبادا او در خراسان از و فتنه بظهور رسد و لهذا بعد از خبر فوت او باندک روزی تغییر سلوک با او کرده زبان
اعتراض گشود و نواب میرزا که خود را افلاطونی بالکمالات و استعدادات کسبی جمع و دست استشمام الحیه
بی التفاتی نمود و اگرچه میدانست که خبر تقطیع رشته حیات او بجز دیگر تسلی نمیشود و ترک ملازمت و خدمت کرده
انزوا و گوشه نشینی اختیار کرد که شاید بدان وسیله دو سه روزی تسلی بخش خاطر اندوهگین خود گرداند
و آقایان و ملازمان خود را امر کرد که در منازل خود بوده ترک خدمت نمایند اما لحظه بلحظه مترصد حکم
قتل می بود تا آنکه دو چهار نفر از چراکسه ارزق چشم که بنظر او فرستادند که کشیک خانه میرزا نگاه داشته
محافظت نمایند و چراکسه چون بخانه نواب میرزا آمدند میرزا در منازل حرم در حمام خانه بود و چراکسه آنجا
خروج و دخول مسدود ساخته سایر درها را مقفل گردانیده خود در درِ حرم اقامت نموده کشیک کشیدند
چهار پنج روز بدین دستور گذشت تا آنکه روزی در میدان سعادت میانه جماعت صوفیه و عبدالغنی بیک
استاجلو که داروغه قزوین شده بود بر سر خرده و فرحت گفتگو سعدی نزاع شد صوفیان هجوم نموده
داروغه را ازار و سایر ملازمان داروغه را زدند خبر بداروغه رسیده جمعی از کریشان آن جماعت گرفته
صوفیه کمین کرده بی انتظامی بسرحد افراط رسانیدند و داروغه با مردمی که داشت خود سوار شده بمیدان آمد
صوفیان داروغه را بسنگ گرفته رفته رفته کار بجنگ و خنجر رسید از آن طرف هجوم آورده داروغه مغلوب
گردید خبر باسمعیل میرزا رسید و او با طایفه صوفیان بجهت ارادت و اتفاقی که با خلفا داشت مهربانی
نداشت جمیع امرا را فرمود که یراق بسته بمیدان شاهی حاضر آیند امرا جوق جوق یراق بسته می آمدند و او
برفع فتنه صوفیان متفرق ساخته در آخر حکم قتل عام آن طبقه کرد جمیع لشکر خصوصا مصاحب خان تکلو قورچی
طلخیان پژاک رو بمنازل آن جماعت که در حوالی خانه خلفا بود آوردند چون صوفیان حال بر منوال دیدند

اسلحه و یراق انداخته متفرق گشته و غازیان قزلباش بدیشان رسیده قتل عام نمودند و در طرفة العینی قریب
پانصد نفر از آن طبقه بقتل آمدند اسمعیل میرزا در هنگامی که مردم را بر سر صوفیان فرستاده بدان مهم
مشغول ساخت حکم قتل شاهزادگان ترتیب نموده بمستحفظان هر یک کس فرستاد که بجهتی که مامور ند قیام نمایند
اول هر کسی که بجرم نواب سلطان ابراهیم میرزا در آمده او را از پیش حلیله جلیله اش که صبیه قدسیه شاه جنت
مکان بود بیرون کشیده طناب بر حلقش انداخته خبه کردند همان لحظه فریاد و فغان از خانه میرزا بر آمده ظاهر
شد که بقتل او اقدام نموده اند و همچنین با یک یک از شاهزادگان این عمل کردند بعد از آنکه خبر قتل شاهزادگان
باو رسید خاطر جمع کرده رقم عفو بر زلات صوفیان کشیده و بقیة السیف نجات یافتند و مشخص شد که آن
معرکه را بجهت قتل شاهزادگان گرم کرده و بملاحظه آنکه مبادا الحقه قزلباش از این عمل شنیع او شیوع نموده
فتنه و فساد کرده و اوشان را بان امر مشغول گردانیده و مکنون خاطر خود را بظهور آورده و در آن روز
شش نفر از شاهزادگان بقتل رسیده اول در قزوین شربت شهادت چشیدند سلطان ابراهیم میرزا که
که از مستعدان روزگار و بانواع فضل و کمال آراسته و بفنون هنروری پیراسته بود و خط تعلیق را
بسیار خوش می نوشت و مصوری پاک قلم بود و در موسیقی و علم ادوار سرآمد روزگار و در تصنیف قول
و عمل شاگرد مولانا قاسم قانونی بود و ساز را خوب می نواخت و در صنعت ... و دیگر هیچ ساز تراشی
و خاتم بندی مهارت تمام داشت و در خراسان اکثر اوقات شعرا و ارباب نظم و بلاغت مصاحب او بودند
خود جاهی تخلص میکرد و غزلهای عاشقانه از و در میان است از آن جمله این دو مقطع در حین تسوید حالا
بخاطر رسیده • یار آمد بسرت در دم رفتن جاهی • دیده بگشای اگر طاقت دیدن داری • مقطع ثانی
بعد از هزار شکر که بزمش رسیده • جاهی عجب است از و بریدن چشم • کتابخانه عالی بهم رسانیده از خطوط
استادان و خوشنویسان متقدم و تصاویر مصوران عدیم المثل زرین قلم و سایر تحف در سرکار او بسیار بود
و چینی خانه اش رشک نگارخانه چین و ختا میشد و حرم محترمش بعد از واقعه میرزا اکثر آثار عجیبه که
بدست اسمعیل میرزا در نیاید در آب تخته چینی را خرد کرده و بقیه اش را آتش زده و در ماتم میرزا فریاد و فغان

از حد اعتدال گذرانیده و از کثرت جزع پهلو بر بستر ناتوانی نهاده و در همان ماه عالم فانی را وداع کرده
بعالم بقا پیوست دوم محمد حسین میرزا برادرزاده اش جوان قابل بوده ساله بود و اول چشم او را
میل کشیدند و از شدت درد و فریاد و زاری بسیار کرده آرام نمیگرفت خبر باسمعیل میرزا رسید
فرمود که او را تر از شکنجه هستی خلاصی دهند فرمان حسب الامر نموده عمل کردند سیم سلطان محمود
میرزا که در میانه جماعت ممدوح بود و بسیار جوان سلیم النفس عافیت دوست بود و هرگز نقش زندگی
جاه طلبی بر آئینه خیالش جلوه ننموده و چون بقتل رسید برادر نامهربان موافقت سایر برادران اختیار
نموده در وقت غسل و کفن حرکتی کرده چشم باز کرده معلوم شد که در وقت خبه کردن ریسمان کمتر گردش را
گرفته بوده و اسمعیل میرزا از این حال آگاه گردیده چون دیده بصیرتش از قبایح و شنایع این اعمال پوشیده
بود باتمام کارش امر فرموده او را با محمد باقر میرزا پسر او که کودک یکساله بود بدیگران ملحق ساختند چهارم
امامقلی میرزا پنجم سلطان احمد میرزا هر دو را بعد در قزوین آورده در حوالی میدان اسب گاه محبوس داشتند
و در همانجا شربت مرگ چشانیدند و همچنین کس بسیستان فرستاد که بدیع الزمان ولد بهرام میرزا با پسرش
بهرام نام که کودک خورد سال بود بقتل رساند تیمور خان استاجلو که در حین ارتحال شاه جنت مکان حاکم
سیستان و الله میرزا بود و چون مراد خان پسر او در درگاه معلی از غلاة سلطان حیدر میرزا بوده معیوب
شده آن خدمت را مصلحت حال خود دانسته فوراً بدیع میرزا و پسر او پرداخته مقتول ساختند و کس
بطلب سلطان علی میرزا که در گنجه بود فرستادند بعد از چند روز جماعت قاجار میرزا را آورده در حرم
نموده از قتل او گذشت اما میل در چشمش کشیده از دیدن عاطل ساخت در باب سکندر شان
و اولاد نامدار او اندیشه مند بود و از حضرت مهد علیا سلطانم والده اش که محبت مفرطی با پسرزاده ها
داشت شرم میداشت و در فکر کار ایشان بود تا آنکه عاقبت خبث باطن خود را آخر نسبت
به ایشان بظهور آورده اول سلطان حسن میرزا پسر بزرگتر نواب سکندر شان را که در طهران بود بقتل آورد
تبیین انتقال و شرح بدایت حال احتشام احوال آن شهزاده نکوخصال آنست که نواب جنت مکانی او را

از دار السلطنه هرات طلب فرموده در باب میرزا اعلی مسطور نظر التفات بود و چند سال از قتل ترجمه
عالیمقدار شوره نایره فتنه بمرتبه کمال رسید بعد از فوت سلطان مراد خان والی مازندران شاه جنت مکان
ایالت نصف ولایت مازندران از انجناب شاهزادگی تفویض نموده نصف دیگر آن ولایت را بمیرزا
خان ولد سلطان مراد خان شفقت فرموده میرک دیو را که از طبقه دیوان مازندران بمزید عقل و کیاست
ممتاز بود بوکالت شاهزاده تعیین کرده نواب میرزا اعتنا یابید و شاهانه مخصوص گشته در کمال عزت
و اعتبار بمازندران شتافته بمسند ایالت و دارایی نصف آن ولایت تمکین نموده میرک دیو وکیل و راتق
فاتق مهمات گشته بنا بر سلوک او بر وفق رضای نواب میرزا نموده و برای صلاح خود فیصل مهمات نموده
و ملازمان قدیمی نواب شاهزادگی را مطلقا در هیچ امری مدخل نمیداده و همین امر منافی خاطر شریف شاهزاده
نموده تاب تسلط اقتدار او نیاورده باغوای جمعی از ملازمان و پسران سید مظفر که صاحب اختیار
مازندران و با طبقه دیوان معاند بودند میرک دیو را بی امر و اشاره شاه جنت مکان بقتل آورده در
مقام آن شد که دست دیوساران مازندران را از معاملات آن ملک کوتاه کرده اند و همین سبب سبکی
آن طایفه شد و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید این جسارت و خودرایی پسندیده طبع اشرف نیامده
از و رنجیده خاطر گشت و بخاطر اشرف رسید که نواب میرزا این حرکت را بتحریک و اغوای میرعزیز خان
ولد میر عبد الله خان که خالوی سلطان میرزا بوده و در اردوی میرزا مصاحب بود و بتفصیل آمده حتی المقدور
کاغذها و اسباب میرزا را آورده و در میان کاغذها مراسلات میرعزیز خان ظاهر شد که میرزا را بر
اغوا نموده بنا بر آن او را مستقیم ساخته نقله آصف فرستاده و بجهت تسلیه خاطر دیوان مازندران
تالیف قلوب ایشان باخراج ملازمان قدیمی میرزا حکم فرموده بسوی چند خدمتکار در ملازمت شاهزاده
نمانده و جناب میرزا در مازندران اندکی خفیف و بی اعتبار شد هر چند نواب شاهزادگی عرض نموده که
دیوها پای از دایره اطاعت بیرون نهاده در مقام عصیان و طغیان بود و اگر دفع شرارت را بعرض و اجازه
اشرف موقوف میداشتم انواع فساد ها بظهور میرسید از آن جهت بخود سر جرات این بی ادبی نموده

اگرچه

اگرچه بقدر رفع رنجش گشته مهمات او فی الجمله باصلاح آمد اما زیاده در مقام تدارک احوال او نشده میرزا نیز
حکومت ناقص میکرده و دوام او فرجی از اهل مازندران اطاعت و التفات نمود و در مازندران ساخته در مقام اصلاح حال
خود بود که قضیه ارتحال شاه جنت مکان بوقوع انجامید و سلطنت پادشاهی ایران برحم حقیقی او اسمعیل میرزا
قرار گرفت سلطان محمد میرزا العبد از اطلاع برین حالات چون خیر النساء سلطان خانم والده اسمعیل میرزا که جده
میرزا میشود با مهره کراهی بجهت مفرط داشت شاهزاده مقبول آگه نواب شاه الیاد در ایام سلطنت بزرگوار
صاحب اختیار و اقتدار خواهد بود و عمر بر حال پسری نداد و بحکومت اقلیم مجموع ولایت مازندران که محل
شورش و فساد طبقه دیوان و سایر طوایف بود و همگی یکدیگر معاند بودند راضی شده بخاطر رسانید که در
خدمت عم و جده متبرک فرزند گرامی بود و صاحب اختیار مهمات ایران گشته ولیعهد و قائم مقام خواهد بود و لیکن
امر و اشاره اسمعیل میرزا اراده بیرون آمدن داشت در بین تا طبقه دیوان در مقام باز خواست خون میرک
دیو در آمده بر سر خانه میرزا هجوم آورده و کم برادر و پسر سید مظفر را که سرمایه آن فساد بوده اند از خانه میرزا
بیرون کشیده بقصاص خون میرک دیو بقتل آورده و لیکن آسیبی از ایشان بلا نقض نسبت میرزا بظهور آمده
بعد از وقوع انتقال سید مظفر پاپی از جاده اطاعت میرزا بیرون نهاده با طبقه دیوان صلح کرده همه گروه
با یکدیگر متفق شده مخالفت میرزا را اختیار نموده و جناب میرزا از آشوب فتنه ایشان مجال اقامت
در آن ملک نیافته در کمال اندوه و ملال بر تخت و میرزا از مازندران بیرون آمده عزم ملازمت اسمعیل
میرزا جزم کرده و از ساده لوحی اصلا بخاطرش خطور نکرده که عم نامهربان در باره او انتقام
دیگر با زنداران بیرون آمده و چون بطهران رسید اسمعیل میرزا از آمدن او خبر یافت از غایت جمله
احتیاطی که داشت راضی آمدن او نشده و بی جهتی شاهزاده در مقام دفع او می توانست شد چه برادرزاده بود
در شیراز و در میان طایفه ذو القدر و تکلو بود او در هرات در میان طایفه استاجلو بود در هر جا که عیت
والده ایشان ترو در نظر خلایق فی الجمله لازم تسمو کسی تر داده فرستاده و پیغام داد که چون والده محترمه اکبر جده
آن فرزند در قزوین است و اراده آمدن کرد او را با عزاز و احترام تمام و تجملات شاهانه با یام چنین نشد

گر شاهزاده نیز الجمعه مسافرت شده حالا ترتیب یراق الدوله مشغولیم آن فرزند در طهران توقف نماید که بعد از آنکه
یراق و اسباب الدوله انجام یابد کس بطلب او فرستاده شود ترتیب یراق و اسباب آنحضرت [illegible]
یکی از امرای عظام را بطلب او خواهیم فرستاد که ملاقات او و والده مکرمه واقع شود نواب میرزا حسب الامر
در طهران توقف نمود و اسمعیل میرزا تغافل در باب آوردن او و والده علیا مینمود و کارهای تمام عمارات
و تعیین منازل امور مختلف را بهانه ساخته دفع الوقت میکرد و در طهران بود تا آنکه در اردو حکایات
اختلاف مذهب میان آمده بعضی خوش آمدگویان باسمعیل میرزا رسانیدند که اکثر قزلباش کلمه [illegible]
نواب عالی برده با آنجناب [illegible] دگرگون کرده اند و اراده دارند که سلطان حسن میرزا را آورده پادشاه کنند
و اسمعیل را بهانه ساخته تعلیقات آن شاهزاده [illegible] فرمان داد و [illegible] سیف خان شرف الدین
اغلی تکلو که خواهرزاده نواب سلطانم و خالهزاده نواب سکندر شان و اسمعیل میرزا بود [illegible] خدمت
نامزد گشته او با کراهت تمام رو براه آورده بعد از چند روز خبر رسید که او تا [illegible] مسافت [illegible]
از کرج ساوج بلاغ نگذشته از تعلل و تساهل [illegible] شده از امرای ترکمان کوسه علیقی را با چهار
نفر قورچیان از همراه یساق ده نفر فرستاد که بسرعت [illegible] بدست گرفته شاهزاده را
خبر نمایند سیف خان از بعضی [illegible] شده باز گرده [illegible] چون [illegible] طهران رسیدند
شاهزاده از طول مکث در طهران [illegible] استشمام نموده بود [illegible]
داشت [illegible] شده راه بیرون شد [illegible] وصول قورچیان در خانه را مقفل ساخته
خود را با کمان همراه [illegible] برده بجد قرار داد که تا قوت و توان و تیر در کمان داشته باشد [illegible] نموده
بروی کشته شود قورچیان که [illegible] مشاهده نمودند کوسه علیقی گفت که حسب الامر بطلب شاهزاده آمده ام
و مصحف بدست گرفته بر صدق قول خود قسم دروغ خوردند و شاهزاده بقسم اعتماد نموده با ایشان ملاقات
نمود آن جماعت از خدا بیخبر [illegible] آنچه همان ساعت بنوعی که مامور شده بودند ریسمان در حلق آن
شاهزاده [illegible] و آن سرو جویبار سلطنت را که در چمن عزت نشو و نما یافته بود از پای در آوردند [illegible]

اسمعیل میرزا غازی بیگ نام قورچی ذو القدر را بشیراز فرستاد که نواب سکندر شان و فرزندان او را
مقید ساخته [illegible] مردم شود [illegible] که از طایفه ذو القدر [illegible] احدی با او ملاقات ننماید [illegible]
باشد [illegible] مشهور گشت که بالاخره [illegible] و فرزندان گرامی نواب کامیاب شاهی که در هرات شریف
داشت عازم گشته حکم بقتل ایشان نمود و این مقدمات [illegible] پیش از آنکه این امور شنیعه از قوت
بفعل آید بقضای [illegible] اجل گرفتار آمده ودیعت حیات سپرد چنانچه تفصیل آن در محل خود بسبب گذارش خواهد یافت
و چون الله سبحانه و تعالی در ذات مقدس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چندین کارهای شگرف ودیعت نهاده
بود و رقم سلطنت و پادشاهی [illegible] توقیع تؤتی الملک من تشاء [illegible] در لوح محفوظ ثبت بود این حکم [illegible]
و بعد از آنکه [illegible] زمانه غدار طغرای دولت او را [illegible] احتشام داده [illegible] دولت [illegible] یافت ذکر
بعضی سوانح و حالات که در ایام سلطنت اسمعیل میرزا [illegible] اسمعیل میرزا بعد از آنکه
خاطر از ممر برادران [illegible] جمع ساخته مهمات ممالک پرداخت چون میرزا [illegible]
طبع او نبود همیشه از و شکایت میکرد و او را از وزارت [illegible] معزول فرمود و آن منصب عالی را
میرزا سلمان ناظر تفویض کرده پایه قدر و منزلت او را باوج اعتلا رسانید و مقرر شد که جمیع
امرای عالیشان تعظیم کنند [illegible] بالاستقلال شروع در آن کار کرد اما اسمعیل میرزا
متوجه قطع و فصل مهمات کمتر میشد و تغافل در [illegible] ممالک و امور سرحدها [illegible]
حکمی از احکام و مناشیر سلاطین سابقه در دیوانها بامضا نرسید هر چند [illegible]
و باز [illegible] بعضی از امرای الحکومت بهر محل نصب نمود و چند نفر روانه [illegible]
[illegible] قضیه ارتحال [illegible] از طایفه تکلو سیف خان ولد شرف الدین اغلی را که خاله
زاده اسمعیل میرزا بود ترتیب نموده برتبه ایالت و خانی رسانیده الکاء ری را باو عنایت کرد [illegible]
حسین تکلو را [illegible] کردستان فرستاده [illegible] و بعضی محال قلمرو [illegible] علیقلی خان
شاملو سلطان حسین [illegible] ایالت سرافراز فرموده و حکومت هرات را [illegible] تفویض کرده

زینب بیگم صبیه شاه جنت مکان را با عقد بست و مقرر شد که در سال دیگر جهت او بهرات فرستاده شود
و مرتضی قلیخان پرناک را بحکومت مشهد مقدس معلی معزز و سربلند گردانید و ایالت گنجه با امیر الامرائی قراباغ
که شاه جنت مکان به یوسف خلیفه زیاد اغلی داده بود به بیگ سلطان عمزاده او نامزد فرمود و شاه الیه را
بخاطر رسید که چون یوسف خلیفه بموافقت سلطان حیدر زبان تهمت زده واجب است بقتل آوردن او واجب
از تباه شوکت اعتماد او خواهد بود و اشعار فرصت نموده صبحی که او از حمام بیرون آمده رخت می‌پوشید با
چند نفر از ملازمان قیچاقی کشیده بر سر حمام آمده او را بقتل آورده و بدین گناه کرده دو درش او برادرش
کشته الحق موافق مزاج اسمعیل میرزا افتاده او را عزل کرده و ایالت گنجه را با امام قلیخان یوه قاجار داده و الله
قلی بیک افشار حاکم کرمان را منصب قورچی باشیگری داده حکومت کرمان را بمحمود سلطان افشار تفویض نمود
و ایالت شیراز را بدستور بولیخان قلیچ چی اغلی تفویض کرد و درین ایام یکی از جواری اسمعیل میرزا که حامله بود
وضع حمل نموده پسری از وی در وجود آمد و اسمعیل میرزا بمقدم او نشاط و خرمی بی اندازه بظهور آورده بهر
کس با شره و تولد او نزد هر کس از امرا و اعیان فرستاده و اعیرف خود را شره کافی داد و بعد از چند روز او را
شاه شجاع الدین محمد موسوم ساخته الکایی او را ابولی سلطان ذو القدر حاکم شیراز تفویض کرد که در کنکاش سلاطین
آل مظفر زینت داشته و نام آن مقتدا ولایت آیین شاه شجاع مظفری را تازه سازد و ولی سلطان در منزل
خود جشن ملوکانه و بزم خسروانه ترتیب داده گهواره شاهزاده را از دولتخانه مبارکه بیرون آورده
سواره درپیش گرفت جمیع امرا و ارکان دولت حسب الامر پیاده در رکاب مهد شاهزاده و قدم نهاده او را
بمنزل ولی سلطان رسانیدند و پایه قدر و منزلت او در نظر همگنان باوج اقبال رسید و جهت تربیت او
آنکه در شیراز بمنازعه نواب سکندر شان غبار خاطری بهم رسیده و طایفه ذو القدر بعضی نموده نیکو بجانب نواب
سکندر شان گرفته با او خشونت آغاز نهادند و بر روی خیره شدند خصوص حنیف بی اعتبار از شیراز بیرون
آمده با پایه سریر اعلی آمد و اسمعیل میرزا از غایت عنادی که نسبت به برادر کهتر نیکو گوهر خود داشت بود او را تربیت نمود
آقایان ذو القدر را که با او خشونت نموده بودند خصوصا علی بیگ برادران اولاد محمد خان آقا شاهی

پیکه حاکم سابق شیراز را بی اعتبار ساخته در معرض عتاب و خطاب در آورده و درین ایام میانه خلایق گفتگوی اختلاف
مذهب بمیان آمده از اطوار اسمعیل میرزا و سخنانی که از معتقدات شیعه در پرده می‌گفت مردمان او را در
تشیع سست اعتقاد دانسته گمان تسنن باو بردند و سبب مظنه اول آن بود که در طعن عایشه و حفصه که از
بجهت رفع و دفع شبهه بسبیل تحقیق و استعلام بعلمای اسلام که در ملازمت او بودند خصوصا خواجه افضل
ترکه اظهار نمود که آیا علاقه یقین نسبت بچه دلیل طعن حرم محترم رسول خدا را جایز داشته‌اند حال آنکه
آیات عصمت و طهارت در شان او نازل گشته و شرف فراش آنحضرت دریافته و خلوات صحیحه بعضی
آمده و محبوب آن سرور بوده و صاحب فراش و محبوبه آنحضرت بکمال عصمت چگونه مستحق نیران و عقوبات
آخرت شده و آنچه در بصره میانه او و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام باغوا و تحریک طلحه و
زبیر شده در باب حضرت امیر المؤمنین از الضعیف رای نقصان عقل که زنان را می‌باشد حمل نموده از او تعفو
کرده دلیل عفو آنکه او را معزز و محترم بمدینه فرستاده و ملاحظه حرمت رسول خدا او را طعن نکرده و چندین ترک
آنحضرت و حضرات حسنین به شیعه او قدم رنجه فرموده‌اند طعن او کردن منافی اراجع آن سرور پیشه و علما
شده درین باب چه می‌گویند و این حکایات را در چند مجلس بعضی اوقات بکنایه و بعضی اوقات صریحا
اظهار کرده علما در مقام معارضه و جواب شافی در نیامده در هر مرتبه مناسب مقام در پرده حکایات
می‌گفتند میرزا مخدوم شریفی که در زمان شاه جنت مکان از متهمان به تسنن بود و بموجب قول اسمعیل میرزا
ولا علی گفته روز بروز مسرور و ترمت میگشت و او از پرده بیرون آمده در تقویت مذهب اهل سنت
و جماعت و رفع طعن خلفای ثلث با علما مباحثات و مناظرات می‌نمود و علما اکثر اوقات اغماض نموده
کمتر طرف بحث او می‌شدند روزی اسمعیل میرزا اظهار خلیفه که نور علی خلیفه داشت با اسم پیر مشهور
بود چنانچه در فوق مذکور شد منصب الارخلفای معزز و سربلند شده بود اظهار نمود که خلیفه اگر کسی نزد تو
در مجمع عوام نام بر دو دشنام دهد ترا بد می‌آید یا نه جواب داده بود که می‌گفت پس چگونه مردمان حرم محترم
رسول خدا را لعن میکنند اظهار خلیفه در جواب گفت که دشنام دادن حرام است اما لعن دوری از رحمت خدا

و تقریبا سبب کسی را تقریر کرده کار او را بجایی رسانیدند که قصوری ندارد اسمعیل میرزا پرسید که تو مرد ترک
ساده لوحی این حکایات را چه کس تو تعلیم داده گفت در زمان شاه جنت مکان از علما شنیده بودم
خوشش آمد گویان بعرض رسانیدند که خلاف میگوید چند روز قبل از من در ایوان شاهی در حضور سلطان
ابراهیم میرزا اسیاف علما این حکایات مذکور می شد میر سید حسین مجتهد و خواجه افضل ترکه با و خاطر نشان
کردند از همین بر آشفته باعث غضب او شد و بقورچیان و صوفیان اشاره کرد که خلیفه که مرشد کامل
دروغ گو و مستحق عقوبت است صوفیان هجوم نموده چندان لگد بر و زدند که از حیات نومید شده همه
کس گمان آن شد که فوت شد جسد بیش از نمدی پیچیده بمنزل بردند که دفن نمایند اتفاقا بعد از
بهوش آمد بعد از دو سه ماه قوت حرکت یافت اسمعیل میرزا منصب او را به دده خلفای استاجلو
داد و زبان اعتراض بر علما دراز کرده گفت که حضرات نیمه روز مجلس منعقد ساخته با مثال این سخنان
شناعت آمیز عقیده قزلباش را نسبت بمن فاسد میگردانند و بشیادی و سالوسی مردم را بازی
داده بودند من از شان بازی نمیخورم و سخنان اشارت بسنت علما خصوصا میر سید حسین مجتهد
داشت ایماء بان که بعضی از تشیع اند میگفت ملی خواشان تکلم کرد که رسم تبرا در کوچها و محلات مسلوب بوده
من بعد تبرائیان ترک آن امر نمایند و میگفت مرا بالطبقه تبرایی که لعن را سرمایه معاش ساخته اند بصفای
نیست و از علما جمعی که تهمت زده سنی بودند مثل میرزا مخدوم شریفی و علامة العلما مولانا میرزا جان شیرازی
و میر مخدوم لالا مورد تربیت و نوازش گشتند میرزا مخدوم شریفی بعضی اوقات بعد ملکیت اسمعیل میرزا
عرض کرد که تبرائیان در مجلس وعظ تبرا کرده نسبت بمن سخنان کنایه آمیز میگویند اسمعیل میرزا دوازده نفر
قورچی را تعیین نمودند که در مجلس وعظ حاضر بوده هر کس زبان به تبرا گشاده شود تادیب نمایند در اثناء
چند از مصاحبان مجلس وعظ اعتقاد داشته در آخر مجلس درویش شعر تبرائی این بیت خواند که علی آل علی را
ز جان و دل صلوات که دشمنان علی را مدام لعنت باد میرزا مخدوم حمل بر کنایه کرده بر آشفت
قورچیان او را انگشت بسیار زده سرش را جابجا شکسته شد از وقوع این خیال شیعیان از اشک حسرت از

دیده بار میدن گرفت از ظهور این مقدمات گمان مردم در باره اسمعیل میرزا اشتراک شده این گفتگو در میان
خلایق افتاده بطعن زبان به تشنیع دراز کردند و عقاید قزلباش از ذوق فی الحمد بعضا ن مذ برخی امکانی با مرات
آن نمود که از نقول حکایات تواند گفت و اسمعیل میرزا امیر علما بنطق شده میر سید حسین مجتهد و میر سید
علی خطیب استرابادی که در تشیع و تبرا غلو داشتند متراز و مکران فی التقا الطهار کرده بعضی را از اردو
اخراج کرده و جمیع کتب علمی میر سید حسین را فرمود که در خانه نهاده مهر کردند و او را از تبرائی که داشت بیرون
کرده خانه او را قرق او و بلغی در صحبتی را اهل اسلام نموده بود که در مدت عمر عشره مبشره لعن نکرده باشند
میرزا مخدوم مخصص این قسم مردم میگفت و بسیاری از اهل طمع تهمت تسنن بر خود نهادند تا مقبول طبع جمعی از
مستحقان قزوین اسامی خود را بالقم داده که در مدت عمر زبان بلعن اصحاب خصوصا عشره مبشره نگشوده اند
چون جمعی از اهل قزوین در از منه سابقه شافعی مذهب بوده اند و احتمال آن داشت که جمعی از آن طبقه
مانده باشند میرزا مخدوم مقصد بق از عای اشان کرده وجوه نقد زیرا که قریب به بیست تومان بوجه
بانجماعت داده بود در زمان نواب سکندرشان مستتر گشته پس کرشته و بخت نا بستن بعقدی که در
اعتبار ایشان نمانده با مجلس بیانه مردم از ترک تا جیک قرار یافت که اسمعیل میرزا بجانب اهل سنت
تمام دارد و از سطوت و صلابتی که داشت احدی را حد و یارای آن نبود که زبان باظهار این حکایت توانستی گشود
و بعضی از علما که در زمان شاه جنت مکان در تبرا غلو داشتند در آن زمان مشوه و رام میر سید اشرف ضعیف
و بی اعتبار گشته از ملازمت ممنوع گشته و بی طلب بخدمت نمی توانستند آمد و بعضی دیگر را از روی عقل
و متانت سلوک نموده در پرده حکایت میگفت شخصی خواجه افضل ترکه که راه تردد در مجلس او داشته
اما روزی با شاه محاوره و گفتگوی مذهب در حقیت مذهب ائمه اثنی عشر علیهم السلام و بطلان عقاید اهل
سنت سخنان مرغوب بعرض رسانیده خاموش از لعن مخالفان اصحاب ساکت بوده از آن مقوله حرفی
میگفت در برخی تبرا و وقوع این مقدمات استبعاد نموده حمل بر مصلحتهای پادشاهی و تالیف قلوب طایفه
انام میکردند و امرا و اعیان قزلباش خود مطلقا احتمال نمیدادند که این صورت وقوع داشته باشد تا

آنکه روزی در مجلس او مذکور شد که شعر خواندن و نوشتن در مساجد حرام است و در و دیوار مساجد قزوین
مملو از شعر عاشقانه است که مردم نوشته‌اند اسمعیل میرزا امیر زین العابدین محتسب کاشی را که با وجود فطری
همیشه مزاج گویی میکرد فرمود که بمساجد رفته شعر را از سقف و جدار و در و دیوار مساجد محو نماید و در مساجد شعر
نوشتن آید اسمعیل میرزا اسم سامی حضرت امیرالمؤمنین و اشعار مدح و مناقب حضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین را نیز تمام حک کرد این صورت نیز بر طبایع گران آمد این گفتگو از افواه و السنه
عوام میان اتراک افتاده بعضی امرا و اعیان مقربی در درگاه باغ سعادت آباد مذکور ساختند که مردم را به
مرشد و ولی نعمت ما که خلف صدق شاه جنت مکان و فرزند شیخ صفی و از اولاد علی ابن ابی طالب علیه
الصلوة والسلام است سخنان عجیب و غریب میگویند و او را به دوستی خاندان شاه مردان متهم میدارند
حاشا که چنین باشد نمیدانیم که سبب گفتگوی مردم درین باب چیست و چه صورت روی داده که مردم را
این مظنه شده در طریق اخلاص صوفیگری ما اشکالی افتاده و جرات آن نداریم که از خدمت مرشد حقیقی
حل مشکل خود نماییم بعضی سفیدریشان و عقلا گفتند که اعتقاد و آیین ارادت و اعتقاد قزلباش
نسبت بدین خانواده که فرزند چرا احتمال این مظنه میباید داد اگر بعضی امور از جانب اشرف ظهور آمده
باشد که سبب طعن مدعیان شده طلب ازین گفتگو بستن ما ولست زیرا که بسا میشد که از اعتبار بعضی
خدمت پادشاه کمال بی ادبی و در طریق صوفیگری بی طالبان لباس گفته و گرده ز مرشد اعراض کرده از خلاف او
و شیوه پیر مریدی است و جگری باجد و دیابی است که این سوال توانند نمود اردوغدی خلیفه گفتگوی ایشان و صوفیان
و معتقدان اسمعیل میرزا ابد و مو ره و نوازش و ترحمت او بود از کمال ارادتی که داشت گفت حاشا که این صورت
وقوع داشته باشد و اگر خواهید که خاطر شما اطمینان یابد جمعی از غازیان و صوفیان را با امیرخان که از امرای کبار
مشار الیه اند بنظر همایون آرید من با آنحضرت حرف زده التماس حل مشکل شما کنم بعضی از مزاج گویان حرف طلب که
در آن مجمع بودند قلی العز خود را منجذب اسمعیل میرزا رسانیده در خلوت معروض داشتند که جمعی از امرای ترکمان
و تکلو که سر گروه ایشان امیرخان و اردوغدی خلیفه اند با هم اتفاق نموده میگویند که پادشاه ما ترک مذهب حق کرده

و با یکدیگر اتفاق کرده اند که حضرت شاه را از میان برداشته سلطان حسین میرزا ولد نواب سکندرشان را
که در طهران است آورده پادشاه نمایند و اردوغدی خلیفه در میان مجمع قزلباش گفت که امیرخان آمده
جایی مین باشد من پیش رفته با پادشاه حرف زنم چیبی کلان عوض الحکایت را الخلیفه افشار برد که تدارک ما
فات با اسمعیل میرزا الغا کمی کرد و العلم عند الله اسمعیل میرزا از شنیدن این حدیث متوهم و پریشان
خاطر گشته شعله غضبش در بارهٔ ایشان اشتعال یافت و امیرخان را طلب نموده مخاطبات عنیف کرده
گفت که شما را در میان قزلباش مخ نام کرده اند که مذهب سنی اختیار نموده‌ام و عقیده مردم این
فاسد میسازید امیرخان مردانه در مقام جواب درآمده گفت که حاشا که ما را اعتقاد این باشد و بحضرت شاه
گمان غلط برده باشیم و میگوییم اگر گاهی از نواب اشرف مسامحه در باب مذهب شده باشد بجهت امور ملک
و تالیف قلوب مخالفان است اما میرزا مخدوم شریفی پرده از روی کار برداشته نواب اشرف را بدنام
کرده صریحا بمردم میگوید که حضرت شاه میل بمذهب سنی دارند و با علمای شیعه در باب حقیقت آن مذهب
مناقشه می نماید هر گاه حضرت شاه از حکایات تحاشی می نماید او را تنبیه سازد ما را چه گناه است اسمعیل میرزا
اردوغدی خلیفه را مخاطب ساخته گفت ای سگ امیرخان در پس پرده تو ایستاده حامی است چه حکایات داری
بگو او انکار نمود و امیرخان عرض کرد که حضرت شاه چرا سخن ارباب غرض را در باره ما و دولتخواهان مسموع میسازند
و تحقیق صدق و کذب آن نرسیده مخلصان قدیمی را از اهل نفاق میشمارند اسمعیل میرزا گفت که اگر ما را
لیاقت پادشاهی قزلباش نیست محابا چیست اگر مواضعه نموده‌اید سلطان حسن را از طهران آورده پادشاه
کنید امیرخان بی دهشت و محابا عرض کرد که چند سال کوس هواخواهی و دوستداری نواب اشرف زده
حالا که بمطلب رسیده ام در برابر آن چه متوقع باشد و میدانم که از سلطان حسن که پادشاهی او در خیال هیچکس
نگذشته چه متوقع توقع داشته باشم مجملا گفتگو بطول انجامیده اردوغدی خلیفه را گرفته در صندوق کرده
علیخان بیک ترکمان داروغه دفترخانه نیز باغوا و تحریک بابر بیک برادرش که با او عداوت تمام داشت
و بمواعید مرافقت اردوغدی خلیفه متهم ساخته مقید و محبوس گشت امیرخان و سبب خان تکلو که

ترمیت کرده او بود گفت اگر راست میگویید خاطر مرا از جانب سلطان بخت جمع کنید ایشان طوعا و کرها
سر رضا جنبانیدند و کوسه علیقلی ترکمان که از زمره امرا او و با چهل و چهار نفر قورچی به جنازه شیخ نام گشته
و چنانچه قبل ازین اشارتی بدان شده بطهران رفته نهال خجسته آن چمن آرای دولت را که در جویبار
عزت بالا کشیده بود از پای درآورد و بعد ازین قضایا نسبت بامرای ترکمان و تکلو اندکی بی اعتمادی شده
طایفه استاجلو را نوازشات نمود و پسران بکان شاه قلی را ترمیت کرده چنانچه اشاره بدان شده پیره
قلی سلطان را حاکم سیستان کرد و ابراهیم برادرش بمنصب امارت معزز و محترم بوده و محمد خان تخماق را که ب
ایالت چخور سعد داد و ابوتراب سلطان را که میخواست بجای محمد خان حاکم چخور سعد سازد و ایالت شروان
نیز فرمود و طایفه استاجلو فی الجمله اطمینان یافته خوف و هراسی که داشتند زایل شد و در همان ایام
جهت فسخ اعتقاد مردم میرزا مخدوم شریفی را در معرض عتاب و خطاب درآورده و گرایند عوام الناس و اجلاف
گوشمال بایشان کرده زبان سفاهت و دشنام او گشاده اوباش نهایت فضیحت و رسوایی بظهور آورده
و معنی مرغوب خلایق افتاده فی الجمله رفع مظنه مردم گشت و دیگر از مقوله مذهب حرفی مذکور مجلس او نشد
و چون آفتاب زرنگار خود تیره دید بوده بزرگتر داده دست بسته شد ضرابان را تجدید زر و دنانیر را
مبالغه نکرد و نام اسمعیل میرزا در سکه لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله که در یکطرف نقش میشد اهل
داشته میگفت که درهم و دینار در سوداها و معاملات بدست یهود و ارامنه و مجوس میشد و سایر کفار
میآید و عوام در حالت جنابت مس اسم الله که بمقتضای کلام قدسی انجام لا یمسه الا المطهرون منهی و مذموم است
مینمایند متردد خاطر بود که در عوض آن چه عبارت نقش نماید که در نظر خلایق ناپسند نباشد و روزی ایشان
گفت که چون پدران ما را به نام کرده‌اند درین قضیه بهتر خواهند گفت که غرض از برطرف کردن این عبارت
آن بود که لفظ علی ولی الله در سکه نباشد بعد از تامل بسیار در آخر قرار یافت که در یکطرف سکه نقش نمایند
گر ز مشرق تا بمغرب گر امام است • علی و آل او ما را تمام است • و در طرف دیگر اسم او بمحل اداء الضرب
نقش کرده و در ساعتی که مختار او بود سکه کنند و وجوه دراهم و دنانیر بدین سکه آرایش یافت و بعد ازین

قضایا مرتضی قلیخان پرناک را که حاکم مشهد مقدس بوده بود مرخص ساخت که نعش مبارک شاه جنت مکان از بر دفن
روانه شود و سید بقر قورچی تعیین شد که منزل بمنزل بکشک آن جنازه مغفرت اندازه را بمشهد رسانند
و علیقلی خان شاملو را که حاکم و بیگلربیگی هرات شده بود مرخص ساخت که بمشهد مقدس رفته جنازه ممهود
باشد و از آنجا روانه هرات گردد و هم در آن اوقات چنین مشهور گشت که با او قرار داد که چون بهرات رسید
وجود شریف حضرت اعلی شاهی ظل آلهی را که در آن وقت هفت ساله بود از لوح حیات سترده خاطر او را از دغدغه
وجود آن دری برج اقبال ترفارغ سازد و شیراز کس فرستاد که غازی بیک ذو القدر نواب سکندر شان
سلطان محمد میرزا شاهزاده والا مکان سلطان حمزه میرزا و برادران او را مضبوط نگاه داشته محافظت نماید
که چون ولی سلطان قلیجه‌ای حاکم شیراز سر ایشان سادات را از پای درآورده قرار داد خاطر ایشان آن
شده بود که از دودمان سلطنت سوی او و شاه شجاع پرستش باقی نماند و ندانست که بمقتضای العبد یدبر
والله یقدر تقدیر خالق بر خلاف تقدیر خلایق است ؎ هر چه دل خواست نه آن میشود • هر چه خدا
خواست چنان میشود • در خلال این احوال ستاره ذو ذنابه در آسمان در برج قوس پیدا گشته بالای
آن از وسط السما بجانب مغرب کشیده شده بود و چون اسمعیل میرزا از علم نجوم وقوفی داشت از مشاهده
این حال دغدغه عظیم پیدا کرده همه روزه منجمان را طلب داشته از احکام ذو ذنابه و تاثیرات آن پرسیده
منجمان سخنان مناسب وقت میگفتند و او دلایل نجومی خاطرنشان کرد که ظهور این حال زوال ملکی از پادشاهان
منجمان میگفتند که چون دنباله آن بجانب مغرب کشیده شده معظم تاثیرش در ولایت روم و مغرب زمین
خواهد بود و اگر چه از سخن منجمان فی الجمله تسلی یافت اما خاطرش پریشان و دغدغه مند بود و فی الواقع دغدغه خاطر او
بجای خود بود زیرا که قواعد نجومی دلالت بر این میکند که هرگاه ذو ذنابه در وقت طالع صاحب طالع واقع
باشد او را منعدم میسازد و اسمعیل میرزا طالع جوزا متولد شده و صاحب طالعش عطارد بود و ذو ذنابه
که ظاهر گشت در وقت طالع او واقع شده بود و منجمان او را مغالطه داده از دریافت این معنی دور می‌انداختند عاقبت
مؤثر افتاده بعد از اندک روزی رخت هستی بر راحله نیستی بسته عزیمت سفر آخرت نمود و تتمه انتقال شرح احوال

آنست که احمد میرزا در شب یکشنبه سیزدهم شهر رمضان المبارک با شاه حسن بیک حلواچی اصفهانی که با کمال
تعشق و تعلق میورزید و امین و جلیس و مصاحب شبانروزی او بود با چند نفر از مخصوصان بعزم سیر بیرون
آمده تا چهار دانگ شب در کوچها و محلات سیار بود و بعد از آن به دولتخانه آمده در خانه حسن بیک
مذکور که به دولتخانه اتصال داشت و بکنار آن میدان اسب تازی کشوده مست بخواب رفت و حسن بیک شراب
که در شام جو آرزو نمی نمود بیدار ساخته و بنای غذا بهم نیامد بر بستر رفته و شاه در خواب مستی شد و حسن بیک
در ها را از اندرون بسته در پهلویش خوابیده بود تا چاشتگاه در بسته بود و مقربان و اهل خدمت در آنجا
جمع شده انتظار میکشیدند که در گشوده شود و هیچ احدی را قدرت و یارای آن نبود که بحوالی خوابگاه تواند
رفت و چون امتداد زمان خواب بحد غایت رسید حکیم ابوالفتح تبریزی مشهور بحکیم کوچک که از زمره
حکما نزدیک قرب بمرتبه اختصاص داشت تکلیف کردند که تا پشت در خوابگاه رفته تفحص حال نماید که چه
قضیه واقع است که تا حال در خواب مانده اند حکیم کوچک جرات ننموده تا خانه که خوابگاه ایشان بود رفت و
چون صدائی نشنید جرات تکلم ننموده باز گشت دیگر باره او را به مبالغه تمام فرستادند که در بسته
بتکلم در آید مشار الیه پشت در آمده برسم دعا و ثنا زبان تکلم آغاز نهاد حسن بیک حلواچی فریاد کرد که
ای حکیم مرا قوت حرکت نیست که در بگشایم در را از آنطرف بهر طریق که ممکن است بگشاید که عجب
حالی پیش آمده حکیم کوچک اصلا استیلا یافته باز گشته کماهی از صورت حال خبر داده میرزا اسلمان
با جمعی از مقربان رفته در را گشوده داخل شدند دیدند که احمد میرزا از حرکت افتاده ولا
هنوز رمقی دارد و حسن بیک را اسافل بدن فالج شده حرکت ندارد و از بالش آگهی بهم رسانده متحیر
سراسیمه گشته قورچی باشی را باندرون طلبیدند کسی بطلب امیرخان و پیره محمد خان و امرا فرستادند همان
ساعت احمد میرزا ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده از هم گذشت حسن بیک الکنت زبان بهم رسانیده بعد شورش
بیان نمود که شب وقت افطار افیون خالص خورده به من هم داد و بعد از طعام خوردن که اراده سیر کوچه ها گردید
ترکیب افیون دار خورده و مرا نیز داد بخورم و در وقت سیر به رجای رسیده که حلوا فروشی شده بود و از

حلوا و کلیچه او بسیار شادمان بود و چون بمنزل آمدیم تکلف صبح تر و تلیت فلونیای کرد نخوردیم و بخوابیم چون جمع
فلونیای او را که همیشه بیرون از اندازه میکرد آوردند علامت عمر ضایع شده بود و گفتم ایشان حقه مهر شان
من بیت اقبالی سخن من نکرده فلونیا در آورده خوردند زیاده از معتاد بکار برده و مبالغه تمام بمن هم داد
اما من کمتر که خوردم بهره و خوابیدیم چاشتگاه که بیدار شدم خود را بانحال دیدم که مشاهده میکنید
حضرت شاه قوت نطق نداشت اما دست و پای میزد و بعد از لحظه از حرکت باز مانده و آمد نفسش
منقطع شده بود تا آواز حکیم کوچک شنیده و فریاد کرده ام حقیقت حال که شما دیدید امیرخان و پیره محمد
خان که آمده مشاهده آن حال کردند حیرت بر ایشان غلبه کرده امیرخان تند شده قتل حسن بیک حلواچی اصفهانی
کرده که راست بگو هر کس پادشاه را مسموم ساخته همدم و معاونت تو نمیکند در جواب گفت که من محرم بوده
پادشاه و مطلع جمیع حالاتش بودم و بعد از دکان حیات بخود ندارم و مع ذلک معلوم منست که زنده بمانم
آنچه بر من ظاهر بود همانست که گفتم امیرخان در تحقیق و تجسس مبالغه میکرد و میرزا اسلمان و امرا مانع آمده
گفتند که مبالغه در این امر چه نفع میدهد حالا چنین قضیه روی داده اول غمخواری این دولت می باید کرد بعضی
احساس سستی از بدن او میکرده و مردم چنین احتمال زده که چون نواب پریخان خانم را ضعف حال اعتبار
کرده بود و با کنیزان حرم همزبان شده همی بترکیب فلونیا دعوت کرده بوده اند و بعضی میگفتند که
او مرض قولنج داشت که گاهی حرکت میکرد و کم رسته و کم طغیان کرده بسرحد هلاکت رسانیده بود و معالجه
کرده خلاص شده در مرتبه چون قوی تر بوده معالجی حاضر نبوده بسرحد هلاک رسید بعضی میگفتند که زهر
افیون دار که در خورده و طعام زیادی کرده و قی قوی در معده پیچیده راه نفس مسدود ساخته و بحملا تشخیص اصلی
نیافت که صورت قضیه چه نوع بوده و چون بکمان امری چنین عجیب و غریب روی داد خلاص عوام الناس
بجرب افتاده اعتقاد را بداشتن باین حال انتقال میکشودند ٭ ندانند کسی تا سماک و سمک که
فردا چه بازی نماید فلک ٭ ازین نیلگون حقه زر نگار ٭ چه مهره برون آورد روزگار ٭ زاطوار گردون کسی
آگاه نیست ٭ خرد را بدین جایگه راه نیست ٭ فی الجمله بعد از وقوع احوال مراحمت آنکه فوراً این خبر

نامه فرمودند که قاپوچیان درگاه میدان اسب را بستند که خبر بیرون نرود و چون در میان اویماقات
تازگی ابواب عناد مفتوح گشته از طایفه ترکمان و تکلو نسبت به شاملو و استاجلو ایذای بسیار بظهور
رسیده خونها ریخته شده بود و ایشان مغلوب معاندان بودند بعد از سنوح این واقعه عظمی مبادا بغیظ
انگیختگی کین از نیام انتقام بیرون آورده فیما بین آتش فتنه و نزاع اشتعال یابد اول میرزا سلمان
و خلیل خان افشار که مرد ریش سفید و دولتمند صلاح اندیش بود صلاح دیدند که امرا را عالیشان بمصلحت دولت
از بنیان بساط مخالفت را در نوردیده قسم یاد نمایند که نزاع سابق و لاحق و تعصب اویماق را فراموش کرده آشتی
با یکدیگر دوست باشند امیرخان که بزرگ و ریش سفید طایفه ترکمان بود تقدم او نمود پیش آمده با پیره
محمدخان استاجلو عقد برادری بسته قسم خوردند و تمامی امرا دوستی نموده قسم خوردند و بعد از آن گفتگوی
سلطنت و پادشاهی بمیان آوردند ولی سلطان چاپچی افشار و القدر حاکم شیراز گفت که میراث پدر را پسر
می‌باشد شاه شجاع را پادشاه نامید امرا با او اعتراض کردند که تو متخیل وکیل السلطنه و مطالع قزلباش شاهی
حفظ چشم همه چگونه پادشاهی را از ... چون تمامی امرا و ارکان دولت حکم نواب پریخان خانم را گردن
انقیاد نهاده بودند ولی سلطان بجهت خوشامد نواب خانم مشغول گشته راتق فاتق مهمات سلطنت آن
پریخان خانم خواهد بود و چون دختران مناسب بتخت سلطنت نمی‌نشینند سکه باسم شاه شجاع زنند کسی اجابت
بآن حکایت نکرد امیرخان و پیره محمدخان استاجلو و خلیل خان جمیع امرا گفتند که نواب سکندر نشان
سلطان محمد پادشاه فرزند اکبر شاه جنت مکان و والد چند شهزاده کامکار کامران است همانا از دیوان
رفیع الارکان تؤتی الملک من تشاء منشور سلطنت و پادشاهی باسم سامی او مرقوم گردیده جمعی از مردم
کوتاه اندیش که دیده بصیرتشان از مشاهده تقدیرات ازلی پوشیده شده بود اظهار نمودند که او را
ضعف بصر است چگونه از عهده این امر خطیر سلطنت که در انتظام امور لشکر و مملکت از دیدن چاره نیست
بیرون نمی‌تواند آمد یکی از پسران نامدار او را پادشاهی باید گزید که هواخواهان قزلباش که تمامی حاضر بودند
بالهام ملهم غیبی آواز برآوردند که پادشاه سلطان محمد پادشاه است و پسران او چون هنوز کودک اند انشاءالله

چند سال

چند سال در سایه دولت پدر بزرگوار نشو و نما یافته بمرتبه کمال برسند هرکدام شایسته ولیعهدی باشند
بتعالیم و تجارب آنحضرت پادشاه شوند هیچ آفریده را دیگر مجال گفتگوی نشده ولی سلطان چون با نواب
سلطان محمد میرزا در شیراز بی ادبی بسیار کرده بود دغدغه عظیم داشت ... این معنی نمود اما کیفیت
حرف او شده و ... شنوانست گفت از این آواز برآوردند که دولت دولت سلطان محمد پادشاه است
والله والله که شیوه مرضیه طایفه قزلباش است که هر امری که عظیم گردد بجهت تیمن و تبرک آن لفظ ...
شکر ... گذشته و امرا از آنجا برخاسته به حرم سرای نواب خانم آمدند و از رای صواب نمای علیه
استطلاع نموده حقیقت حال عرض کردند نواب خانم خود را پادشاه تصور نموده قرار داد که چون سلطان محمد
آید اسم شاهی بر او اطلاق شود و نواب خانم راتق و فاتق امور سلطنت باشد همان لحظه سلطان حسین بیگ
شاملو پسر علیقلی خان سلطان محمود بیگ نام وکیل علیقلی خان را که در دار دولت هرات مانده بود بجانب هرات
بتعجیل فرستادند که خبر فوت اسمعیل میرزا را رسانیده اگر قضیه ... نموده رفع شاهزاده نامدار کامکار که
عبارت از حضرت اعلی شاهی ظل اللهی باشد بظهور نیامده باشد خبر نجات رسانند و امرا شفقه در باب
پادشاهی آنحضرت نوشتند و همراه ... علیخان بیگ موصلو ترکمان که خالوزاده آنحضرت
بود بشیراز فرستادند و متعاقب ولی بیگ ذوالقدر و ولد محمدخان ... نواب
سکندر نشان و خضر ولی سلطان بود بتعجیل فرستادند که خبر فوت اسمعیل میرزا و جلوس اشرف رسانند
آخر روز بود که درگاه میدان اسب را گشاده خبر رسانان سوار شدند وقت افطار بر مردم ظاهر شد که
اسمعیل میرزا ارتحال نموده روز دیگر نواب خانم حکم فرمودند که امرا و اعیان هر طبقه خواه بجهت سلطان حیدر
و خواه بجهت دیگر ... در سیاه چال بودند نجات دهند صدرالدین خان و الله معصوم بیگ ...
و جمعی دیگر که از هر طبقه محبوس بودند سوای حسن بیگ یوزباشی که چند روز قبل از آن در سیاه چال بمرض
اسهال فوت شده بود بیرون آوردند میرزا مخدوم شریفی که از تیمن رحمت نواب خانم که بنا بر قرب جوار
بوالده او شفقتی داشت ... خلاص شد اما مجال توقف در ایران محال دانسته بقصد زیارت

عتبات عالیات روانه بغداد شده از جانب پادشاه روم رخصت یافته چند سال اقضی القضاة مکه معظمه گشت
و موافق مذهب حنفی علیه اللعنه حکم میکرد بالآخره بقضاء مبرم اجل گرفتار آمده در مکه شریفه ودیعه حیات
بتقاضی اجل سپرد اما از جمعی کثیر استماع شد که در وقت ارتحال وصیت نموده که مرا موافق مذهب امامیه
تغسیل و تکفین و تدفین نمایند که من با اثنا عشریه ام و در مذهب محض امور دنیا و جاه طلبی ارتکاب بعضی امور
ناصواب نموده ام و اهل سنت و جماعت یا العلم عند الله و هو عالم بحقایق الامور و چون اکثر مردم بسبب سعی
اعمال اسمعیل میرزا از او آزرده بودند زیاده پریشانی بخاطرها راه نیافت و هیچگونه تفرقه واقع نشد کسانی از
اهل خدمت و آقایان و یوزباشیان قورچیان و مقربان اراده رفتن شیراز داشتند بخدمت ایلرآمدند
و اجازت میخواستند و ایشان بخدمت خانم عرض مینمودند در حضور یافته روانه میشدند و کسی بی رخصت
نواب خانم و امرا قدرت رفتن نداشت

ذکر جلوس نواب سلطان محمد پادشاه خدابنده و تمکن او بر سریر سلطنت و فرمانروائی ایران و قضایائی که در ایام دولت او در سال وی داد

سابقا
مرقوم کلک بیان گشت که اسمعیل میرزا غازی بیگ نام قورچی ذو القدر را فرستاده بود که نواب سکندر
شان و پسران او را مضبوط نگاه داشته نگذارد که هیچ آفریده با ایشان ملاقات نماید و قورچی مزبور
ناهمواری بسیار با نواب میرزا نموده بود در وقتی که قضیه فوت اسمعیل میرزا وقوع یافت امرا عظام ملازمان
بیگ موصلو ترکمان و علی بیگ ذو القدر را روانه شیراز نموده و اسکندر بیگ شاملو که از میرزادهای آن
طبقه بود مشرا از علی بیگ و علیخان بیگ بر حضرت رخصت روانه شیراز شده شب و روز قطع مسافت نموده تا
فلک الافلاک بلحظه از مرکب پیاده شده در میشرازی علی بیگ شیراز رسیده راکب برکوه عزم [illegible]
در دولتسرای نواب سکندر شان بشارت داده که اسمعیل میرزا از دنیا رفته حق بمرکز خود
قرار گرفت غازی بیگ در آن ساعت حاضر نبود و خدمه سرکار نواب سکندر شان سراسیمه بحرم در دویده
خبر رسانیدند که قورچی آمده چنین خبر آورده میدهد نواب میرزا از علویت و قطع نظر از تعلقات دنیا بی مصلحت
وقت تعلل نموده اصلا متوجه بتحقیق خبر نمیشوند و بخاطر انور نرسید که مبادا اسمعیل میرزا در مقام آزمایش و امتحان

شده

شده بمدد الرخ فرستاده باشد و خواهد خاطر ایشان خود را بنماید که آیا آنحضرت خیال سلطنت در خاطر دارند
محملا غازی بیگ ذو القدر فی الفور حاضر شده با اسکندر بیگ تکلم آغاز نهاد و او را تهدید بقتل کرد
اسکندر بیگ گفته بود که چه جای تعجب است و نیا محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نامه اسمعیل میرزا
هم خوانده باشد صدق و کذب قول من سه روز دیگر ظاهر میشود اگر خلاف گفته باشم بعد از سه روز هر
سیاست که خاطر خواه تو باشد نسبت بمن بجای آر محملا از این خبر شورش غوغای عظیم در شهر افتاده
خلایق بدر دولتسرا هجوم کردند نواب سکندر شان غازی بیگ خطاب فرمودند که گویا این مردکه مصرع
شده منه اند چه میگوید او را گرفته محبوس بدار که اگر متواتر خبر فوت آمد حکم الهی را چاره نیست و الا او را سیاست
هر چه تمامتر بسزا او جزا رسانی اگرچه غازی بیگ جرأت آن نمود اما بحکم ازاهل شیراز و ذو القدران که اکثر شفقت
نموده بودند تهدیدات میکرد و هر ساعت از خبر میپرسید و او همان جواب میگفت و در آرزو خبری بود
غازی بیگ فی الجمله الطمینان یافته تابع نواب سکندر شان بتر و خاطر گشته روز دوم آخر روز بود که علی
بیگ آمده خبر تحقیق آورده و بشرف پای بوس مشرف گشته متعاقب آن علیخان بیگ ترکمان تر رسیده
و شقه را که امرا عظام در باب تقلید ارشاد و پادشاهی آنحضرت نوشته بودند بنظر انور رسانیده بمضمون
آن معروض گشت و جمعی کثیر از ذو القدران شهر که با علی بیگ صحبت و با ولی سلطان عداوت داشتند
همان لحظه حاضر شدند و تهنیت جلوس و مبارکبادی گفتند اسکندر بیگ برتبه امارت سرافراز شد
لعنه خوش خبر خانی یافت و ذو القدران در عالم صوفیگری زبان بتشنیع غازی بیگ باز کردند او را
بنواب سکندر شان فرمودند که هر چند آزار بسیار از وی در خاطر ست اما بشکرانه این عنایت الهی از و عفو نمودیم
چون مرد ضابط کار آمدنی بود اشاره پادشاهانه با چنین سلوک میکرد قابل تربیت است
فی الجمله او را منصب ایشیک آقاسیگری داده چند روز در ملازمت بود بعد از آن نواب مهد علیا که از اطوار
ناهنجار و سخنان ناملایم او نهایت آزرده خاطر بود تاب نیاورده او را گرفته بفضیحت تمام بقلعه قهقهه
فرستادند و در آن قلعه رواح حیات بقابض ارواح سپرده محبوس مطمورة خاک گشت روز دیگر چون مبادا

واکابر و اعیان شیراز و ریش سفیدان طوایف ذوالقدر بدور گرباس گرد و درنا ساس جمع شده بشرف
پای بوس شرف گشتند و علی بیگ ایالت شیراز و لقب رحمتخانی سرافراز شده و از سادات عظام
شاه مظفرالدین علی انجو که دولتخواه نواب میرزا بود منصب قضا عسکر یافت میرزا احمد کفرانی وزیر
معتمدی خاصه شریفه شیراز که درین چند سال خصوصاً ایام اسمعیل میرزا خدمات شایسته بتقدیم رسانیده
بود منصب جلیل نظارت سرکار خاصه شریفه افزود چون سرکار عالی نواب اشرف بپایان شده بود ملیجان
مذکور و جناب میرزا احمد ناظر ضروریات سرکار پادشاهی را از سرکار خود و طایفه ذوالقدر و وجوهات
دیوانی مملکت سامان نمودند همه روزه جوق جوق از یوزباشیان و ایشک آقاسیان و اهل خدمت
ترک و تاجیک از دارالسلطنه قزوین میرسیدند و نوازش می یافتند میر قوام الدین حسین بستی که از شیراز که در
وقت نزاع ولی سلطان و آقایان ذوالقدر با ایشان متفق شده بود و بجهت ولی سلطان در قزوین
شکایت او باسمعیل میرزا کرده بود و اسمعیل میرزا او را گرفته در صندوق مقید و محبوس بود از استخلاص یافته
بشیراز آمده بوزارت نواب خیر رشد ملتجا یعنی مهد علیا فخرالنسا بیگم حرم محترم نواب سکندرشان سرافراز
گشت نواب مهد علیا متوجه سرانجام امور دولت گشته جمیع مهمی بامر و اشاره و عهده او منفصل یافت و آن
سکندرشان مراعات خاطر شریفه او بسیار میکرد و نواب مهد علیا اراده استخلاص خان احمد والی گیلان
که در قلعه اصطخر محبوس بود با نواب مهد علیا قرابت قریبه داشت نمود و نواب سکندرشان حسب الاراده
و رضای خاطر شریفه نواب مهد علیا خان احمد را از قلعه بیرون آورده تعظیم و تکریم بسیار کرده بایالت
دارالمرز گیلان وعده داد و همچنین شاهرخ بیگ تکلو ذوالقدر را که شاه جنت مکان گرفته در قلعه محبوس بود
و اسمعیل میرزا در ایام دولت خود وکالت دیوان اعلی را نامزد او نموده همه روزه وعده بیرون آوردن
میداد از قوه بفعل نیامده نواب سکندرشان بیرون آورده برتبه ایالت خانی بتفویض منصب والای
مهرداری سرافراز و سامی گردانیدند و درین اثنا میرزا سلمان وزیر دیوان اعلی بسعادت نموده اول استر اصفهان
رفته باو توسل جست و بوسیله او و جناب میرزا احمد ناظر که با او طریقه دوستی داشت شرف پای بوس حضرت

نواب مهد علیا مشرف شده و در طی عرض حکایات و اخبار قزوین و اطوار نواب پریخان خانم و اشارات
و القاب امرا استحضار نواب و دولتخواهی معروض داشت و نوازش و تربیت یافته در همان مجلس بوزارت دیوان
اعلی گردید بدستور زیر واقعه و اله و ارشدا سوانح حالات قزوین آنکه نواب پریخان خانم به دولت و اقبال
بمسند کامرانی تکیه زده جمیع مهمات سلطنت را متکفل شده و امرای عالیشان سر بر طوق فرمان نهاده همه
روزه بخانه عالیه او جمع شده قرار داده که از جزاول یساق کسی که ریش سفید و معتمد علیه بوده و مردم آن طایفه
از صواب دید او تجاوز نکنند از طایفه ترکمان امیرخان و از استاجلو برده محمدخان و از شاملو سلطان حسین خان
نواده و درمش خان و از تکلو مسیب خان شرف الدین اغلی و از افشار قلی بیگ قورچیباشی و از ذوالقدر مهردار
دیوان اعلی وقت حسین بیگ از جمیع اولماقات ریش سفیدان متعین یافته مهمات ضروری را برسالت شمخال سلطان چرکس
خالوی نواب خانم بعرض میرسانند و در آنچه حکم میشد عمل مینمودند و مقرر شد که کسی بجانب حسب الارشاد
شیراز شده واند دیگر کسی برجعت نزده که چون موکب نصرت قرین شاهی بحوالی قزوین رسد همگی امرای عظام
رکاب همایون اقبال نواب خانم باستقبال شتافته سعادت زمین بوس حاصل نمایند بعد از چند روز میرزا سلمان
چون زیاده اعتمادی بجانب خانم و شمخال داشت صلاح کار خود را ندید که از قزوین خود را بیرون انداخته
برکاب اقدس همایون نواب سکندرشان رساند امیرخان را بچرب زبانی راضی کرده خود در بسیج و هجوم
رفته بوسیله محرمان حرم عزت و جلال بعرض علیه رسانند که مناسب دولت آنست که این بنده اخلاص گزین
بسرعت و استعجال بشیراز رفته در رکاب اشرف باشم که مبادا امری و مهم بیگانه در مزاج اشرف دخل نموده
میانه برادر عالیشان و خواهر مهربان افساد نمایند نواب خانم هرچند احتمال نمیداد که خلاف رضای او در مجلس
شاه و سپاه گذرد اما سخنان او را که بقید راستی در میزان خرد سنجیده مینمود اذعان نموده رخصت
داد میرزا سلمان همان لحظه از حرم محترم بیرون آمده راه شیراز پیش گرفته از طریق خفیه روانه شده و دیگر
که امرا از رخصت شدن میرزا سلمان و رفتن او که بر خلاف طبع ایشان بود واقف شده شمخال سلطان اراده
نمودند که کس فرستاده او را باز گردانند امیرخان مانع شده و او شب و روز از موکب شاهی شتافته تا بموکب همایون شاهی

پای بوس

از شیراز حرکت کرده بود که شیراز رسید چنانکه مرقوم کلک وقایع نگار گشت بشرف ملازمت اشرف
شد ملاحظه نمود که نواب مرحوم شان مهد علیا حرم محترم نواب سکندرشان صاحب اختیار مطلق است مصلحت
اندیشی کار باب دولت و طالبان جاه و حشمت از آن چاره و فسخت کرده بجهت جذب قلوب ایشان
حقایق حالات قزوین و شمه از عظمت و اقتدار نواب خانم و اطاعت و انقیادی که نواب قزلباش از او داشتند
حسب الواقع بعرض رسانیده و از اقوال فلان و اقتضا بعقول صاحب خردان خاطرشان نواب
سکندرشان و مهد علیا شد که ما دام نواب خانم با نوعی ولشماده و راتق فاتق مهام سلطنت باشد نواب
اشرف را جز نامی از پادشاهی نخواهد بود و نواب مهد علیا در سلک سایر اهل حرم منتظم خواهد بود صلاح دولت
خود را ندیدند که نواب خانم را الی اعتبار سازند و این اراده در خاطر شریف شان تصمیم یافته بفکر دفع آن کار
او پرداختند و هر کس که از قزوین می آمد احوال می پرسیدند مؤید اقوال ایشان بظهور می رسید مجملا دفع نواب
خانم در ضمیر انور نواب سکندرشان و مهد علیا رسوخ یافت چه از مکر و کیدی که در باب اسمعیل میرزا با او اسناد
شده بود اندیشه مند بودند فی الواقع جای آن بود و میرزا سلمان متکفل مهمات سلطنت گشته روز بروز
نوازش و تربیت می یافت مجملا یک ماه در شیراز توقف نموده و از آنجا عنان عزیمت بصوب دار السلطنه
اصفهان معطوف داشته و بدان بلده جنت نشان رسیده اصفهانیان پیشکش های ملوکانه لایق کشیده
خدمات مستحسنه بجای آوردند و دار السلطنه مذکور بنواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا اختصاص یافته و ایالت
آن از جانب نواب شاهزادگی با [illegible] خان [illegible] برادرزاده نواب مهد علیا تفویض یافت و از آنجا
روانه شده و سه روز در بلده کاشان توقف نمودند و از کاشان متوجه بلده المؤمنین قم گشته در آن بلده طیبه
بملاقات شریفه نواب [illegible] سلطانم والده ماجده نواب سکندرشان فایز گردیدند نواب [illegible]
اگرچه از فوت فرزند رشید نامدار اسمعیل میرزا و واقعه نازله [illegible] گرامی سلطان حسین میرزا صاحب تعزیه
اندوهناک بود اما از دیدار گرامی نواب سکندرشان که پسر بزرگترش بود و قرنی بود که نعمای مساعدت
دوری روی داده و دل بمفارقت ایشان نهاده بود و دیده بدیدار گرامی روشنایی دیده ها حاصل کرده بهجت

واندوش بصحت و سرور مبدل گردید و حسین قلی سلطان ایشیک آقاسی باشی شاملو با بعضی از [illegible]
واسباب پادشاهی باستقبال آورده بودند و جمعی از مقربان بساط عزت در منزل [illegible] گشته بسعادت
زمین بوس فایز گردیده و در دار السلطنه قزوین از اخبار وارده بمسامع امرای عظام رسید که اقتدار خانم و جمعیت
و اتفاق ایشان در آنجا پسندیده خاطر اشرف و نواب مهد علیا نیست امیرخان و پیره محمد خان و خلیل خان
و قورچی باشی امرا و سایر خوانین عالیشان هر یک پسران و اقوام و اعیان بملازمت رسیده و کلا
نواب پریخان خانم ترک استشمام رایحه بی اتفاقی نموده و شمخال سلطان و اتباع او اندکی پریشان خاطر
گشتند مجملا رایات منصوره پادشاهی از بلده المؤمنین قم بمقر سلطنت در حرکت آمده و چون از ساوه گذشته
[illegible] رسیدند امیرخان و پیره محمد خان و خلیل خان و قورچی باشی و محمد خان تکلو و جمعی که در قزوین
مانده بمقر چنین بود که در موکب عالیه نواب خانم و موج اقبال در باب استقبال دیدند و صلاح وقت را در آن دانسته
که از ملازمت نواب خانم تخلف جسته هر کدام با اتباع مردم خود متوجه استقبال شوند بعضی رخصت حاصل
کرده بعضی بی رخصت روانه شده و در حوالی [illegible] و سعادت ملازمت فایز گشته و خبر رسید که شمخال
سلطان با جماعت چراکسه و اتباع خانم با اسلحه و یراق جنگ در در خانه نواب خانم جمعیت داده [illegible]
رفتار و سردار شده و در حوالی دار السلطنه قزوین امیر اصلان خان ارشلو افشار را که یکی از غلامان اسمعیل
میرزا بود طلب نموده و دفع شمخال سلطان را در عهده او نموده و او مستقبل این خدمت شده رقم
اشرف باسم شمخال سلطان با القاب مناسب از اصدار یافت مضمون آنکه ما ایالت دارالمرز شکی را
که در زمان شاه جنت مکان چند سال الکاء او بود و همیشه آرزوی آن داشت با شفقت فرمودیم چون
ساعت خوب است با مردم خود نقل مکان نموده از شهر بیرون رود و اردوی خود را در بیرون شهر گذاشته
چون به دولتخانه نزول اجلال فرماییم بسلام آمده بپای بوس مشرف شده روانه گردد و امیر اصلان خان که
با شمخال سلطان دوست و یکدل و همزبان بود رقم اشرف را آورده تکلیف سوار شدن او کرد شمخال
سلطان اگرچه دانست که [illegible] از روی شفقت [illegible] و چون قرار نوع دیگر بخود نمیداد [illegible]

وخود را بگوشه کشیدن متهیج و سر در کشیده طوعاً و کرهاً باتفاق امیر اصلان خان سوار شده بموضع ششتشین
که یکفرسخی قزوینست رفته فرود آمد روز دیگر که غره ماه ذی الحجة الحرام بود موکب همایون پادشاهی بر [illegible]
که یکفرسخی شهرست نزول اجلال نموده نواب پریخانخانم در هودج زرنگار رقبه مرصع قرار گرفته قورچیان عظام
و ملازمان نواب خاصه مشار الیها قریب چهار صد پانصد نفر پیاده محفه را بر دوش برداشته باردوی معلی
آورده و چون بحریم حرم در آوردند خواجه سرایان بر اسم خدمت پرداخته در حرم ملاقات برادر ارجمند
کامکار و شاهزادهای نامدار وقوع یافته از جانبین بعد از مراسم تعزیه شاه جنت مکان و برادران غربت مکان
اسمعیل میرزا و اطوار ناپسند او دلیری که در قطع صله رحم نموده بمیان آوردند از بعضی خواجه سرایان مسموع شد
که نواب مهد علیا از روی ادب بپابوس نواب خانم فایز گشته نواب خانم از عالم عجب و غرور و کم ظرفی
نواب مهد علیا را زیاده وقعی ننهاده بود و بالجمله در روز شنبه سیم شهر ذی الحجه که یازده ماه از سال اود
ئیل گذشته بود و مولانا افضل منجم قزوینی ساعت اختیار نموده بود نواب سکندرشان و شاهزادهای عالیمکان
جمشان قاید اقبال از آن منزل سوار شده متوجه شهر و دولتخانه مبارک گشتند خلایق و عوام الناس گروه گروه
و فوج فوج باستقبال شتافته از بر صوفیان تا در دولتخانه همایون جوق جوق و صف صف ایستاده لوازم
دعا و ثنا بتقدیم میرسانیدند نواب سکندرشان در کمال مسرت و شادمانی و استعلا بر معارج دولت کامرانی
داخل دولتخانه همایون شده آفتاب مثال بر چهار بالش عزت و اقبال تکیه زدند و نبات مکرمه و زوجات مطهره
شاه جنت مکان و سایر مخدرات حرم محترم بشرف پای بوس مشرف شدند راقم حروف در قزوین بود در روزی
که نواب سکندرشان داخل شهر شدند باستقبال رفته بود و روز شنبه سیم شهر ذی حجه بود و جمعی [illegible]
مورخ روز پنجشنبه نجم ماه مذکور نوشته بحتمل که در حضرت اعلی یا او را اشتباهی واقع شده باشد احوال
نواب خانم آنکه در وقتی که نواب سکندرشان متوجه دولتخانه مبارک گشتند حکم شد که خلیل خان افشار که در
زمان شاه جنت مکان اتالیق علیا جناب خانم بود او را بمنزل خود برده که من بعد در منزل او باشد بعد از [illegible]
نواب سکندرشان و نواب جهانبانی قورچیان عظام بدستور محفه آن پرده نشین سرادق سلطنت را بر [illegible]

گرفته و

گرفته نواب مهد علیا و مخدرات استار سلطنت سوار و از عقب محفه در حرکت آمدند و چون بدولتخانه
رسیدند از کثرت ازدحام خلایق که بشهر استقبال آمده بودند راه تردد مسدود بود قورچیان
و ملازمان نواب برحسب اشاره علیه هودج را بخانه نواب خانم بردند که باتفاق مخدرات دودمان سلطنت
از راه خانه خود داخل حرم گردند و چون بدرخانه نواب مشار الیها رسیدند ملازمان خلیل خان هجوم
نموده محفه را بجانب خانه خلیل خان بردند و قورچیان و ملازمان خاصه نواب خانم را [illegible]
شنیده است که صورت حال چیست تا آنکه مردم خلیل خان مصر بجا گشته که حکم قضا مضی پادشاهی برینجمله صادر گشته
و نواب خانم در اندرون محفه از کشاکش هودج کشان بر صورت حال اطلاع یافته رضا بقضاء الهی داده
امری که هرگز در مخیله اش نگذشته بود شد و محبان نواب خانم را بجانب امیرخان بردند و ممتاز در امیر اصلان
خان را حکم شد که بموضع ششتشین رفته شمخال سلطان را مقبل آورد و مشار الیه جمعی کثیر همراه ساخته [illegible]
بموضع مزبور رفته در حین ملاقات چند نفر از جماعت افشار بشمشیر در ربوده بقتل آوردند و چراکسه اصلا
قدرت دست و پا زدن نیافتند امیر اصلان خان سر او را بدرگاه والا آورده در رتبه خانی و نوازش
ترقی یافت و در همان شب چند نفر از ملازمان خلیل خان حسب الامر نواب خانم را خفه هلاک کردند
و جمیع اموال و اسباب سرکار خانم که باعتقاد مردم پنجاه هزار تومان میشد و زیاده از این خدمت
بانعام خلیل خان مقرر شد شاه شجاع پسر اسمعیل میرزا که صغیر یکساله بود او را بعدم نمود و ولی سلطان
[illegible] را اسیر گرفته بدست ذوالقدران شیراز که معاندان او بودند دادند و او در تعاقب بجزا رسید
و چون این قضایا بوقوع پیوست نواب بلقیس شان مهد علیا در کمال عظمت و استقلال متکفل مهام سلطنت
و پادشاهی شده جمیع مهمات بعرض او اشاره علیه [illegible] نواب جهانبانی بمنصب وکالت دیوان اعلی
منصوب گشت مقرر شد که در ضمن احکام و مناشیر پادشاهی بر بالای مهر وزیر مهر زنند و حسین بیک ولد
خواجه شجاع الدین شیرازی که خالوی علیقلی خان شاملو بود در خانچه خانم همشیره او در خدمت نواب مهد علیا
و شاهزاده نامدار بجهت سوابق خدمات که در دار السلطنه هرات از و بظهور رسیده بمنصب [illegible]

لاحق پیوسته بود و خانواده عزت و اعتبار تمام داشت و وزارت جهانبانی سربلندی یافته مهر وکالت را با
سپردند و ملا افضل منجم قزوینی که سمت خیرخواهی صدر علیا داشت بکمال اقتدار و اعتبار یافته مهم کلانتری
مهمات دیوانی قزوین بان متعلق گشت و میرزا سلمان من حیث الاستقلال رکن السلطنه و اعتماد الدوله
گشته شروع در فیصل مهمات ممالک نمود و منصب عالی صدارت بمرجع پناه میر شمس الدین محمد خبیصی
کرمانی که سید فاضل نیکو اخلاق بزرگ منش و درویش نهاد بود مفوض گشت سبب صدارت مشار الیه
آنکه در وقتی که نواب سکندر شان از هرات متوجه شیراز بوده در قصبه خبیص حضرت میر بملازمت رسیده
خدمات مرغوب بتقدیم رسانیده بود و فضایل و کمالات حضرت میر و صحبت او نواب سکندر شان را خوش
آمده با و تعهد نموده بود که حقیقت استعداد او را بعرض شاه جنت مکان رسانیده و التماس نماید که
او را بمنصب صدارت عظمی سربلندی بعد از توجه بقبل نماید در ضمن که رقم سلطنت و جهانبانی آنحضرت بتوقیع
تقدیر شاهی موشح گشت و مهام سلطنت فرمانروایی بذات اشرف تعلق گرفت از کمال وفا و غایت عواطف
و اشفاق شاهانه سیادت پناه مشار الیه را بدین پایه والا ارجمندی بخشیده از دار الملک شیراز حکم طلب او
طلب مشار الیه بغرا صدار یافت و حضرت میر بکمال عزت و اعتبار بپایه سریر اعلی شتافته من حیث الاستقلال
بامر صدارت پرداخت و ممالک محروسه را بامرا عظام طوایف قزلباش قسمت نمود و امیرخان موصلو
بایالت دار السلطنه تبریز منصوب گشته اسمعیل سلطان و شاه قلی سلطان برادران امیرخان و سلطان قراخان
ولد او و ابراهیم سلطان چاوش ترکمان حسب الصلاح امیرخان برتبه امارت سرافراز گشته و آذربایجان الکا او
شد و امیرالامرایی چخور سعد بدستور زمان شاه جنت مکان بمحمد خان تخماق استاجلو قرار گرفت و امیرالامرایی
قراباغ که اسمعیل میرزا بامام قلی خان پسر شاه وردی قاجار داده بود بدستور باو تفویض یافت ایالت و دارایی شروان
بارس خان روملو متعلق گشته ارده و خلفای خلیفه تکلو و چند نفر از امرای روملو و غیرهم را در شروان الکا داده
و اولیخان تکلو بایالت همدان سرافراز گشته روانه آنصوب شد و از امرای استاجلو مرشد قلیخان یکان را از خواف
و بعضی از محال خراسان و ابراهیم خان برادرش را اسفراین الکا داده ترشیز را بمحمود خان صوفی اوغلی

و خواف بولیخان چرچی باشی خاصه فرموده و خبوشان و بعضی محال خراسان ببوداق خان چکنی تفویض
یافت و ابو الشیخ خان ولد الغ بوداق خان شاملو و خویش جعفر خان زاده را به شاملان کوسویه و غوریان در
آنجه و الکا داده دار الامان کرمان بولیخان افشار قوم قورچی باشی تفویض یافته کوه گیلویه بدستور سابق
بخلیل خان افشار تعلق گرفت و محال عراق اکثر بامرا درگاه معلی قسمت شده کاشان بمحمد خان موصلو ترکمان
امیرخان که از ارکان دولت قاهره بود مشغف شده دار السلطنه قزوین بسلطان حسین خان شاملو
متعلق گشته الکا قم بدستور سابق بخلیفه سلطان چاپوق ترکمان و ساوه بابو المعصوم سلطان ترکمان
ترکمان مرحمت شد و الکا ری بپیکر خان تکلو و خوار و سمنان بشاه قلی سلطان مهتاد اوغلی ذوالقدر
و استراباد و جوسقان و بعضی از اعراب بشاهرخ خان مهردار و طارم و خلخال و بعضی محال بپیره محمد خان
مقرر گشت و مملکت فارس برادر ذوالقدر تقسیم رفت و استراباد بمحمد خان حاجیلر ذوالقدر عمزاده ابراهیم خان
مشغف شده و همچنین هر یک از امراء هر طایفه را الکایی مناسب حال داده روانه فرمودند و خان احمد گیلانی
بر حسب عهده که فرموده بودند بایالت و دارایی گیلان بیه پیش و لقب ارجمند اخوت سرافراز و بسبب
مصاهرت آن دودمان ممتاز گشته از جانب گیره شاه جنت مکان مریم سلطان بیگم بعقد ازدواج او
درآمده در دار السلطنه قزوین آیین شایسته عروسی اتفاق شده و خان احمد مذکور کامیاب دولت و سعید و
مسرور روانه گیلان گردید و حسینخان گرجی الوند خان و سیمون خان ولد لوارصاب که هر دو در قلعه
الموت محبوس بودند و اسمعیل میرزا بیرون آورده بود و صبیه سام میرزا برادر شاه جنت مکان را بعیسی خان
داده بایالت شکی فرستادند و سیمون خان بشرف اسلام مشرف شد و بسلطان محمود خان موسوم گشته او
تر رجب کلام انما المؤمنون اخوة لقب ارجمند برادری یافت و قرین اعزاز و احترام روانه گرجستان و بدستور
الکا موروثی گردید و سادات عظام و اکابر و اشراف ممالک خواه بعضی که از زمان شاه جنت مکان در
ارد و مانده بودند و خواه جمعی که در زمان اسمعیل میرزا در پایه سریر اعلی مجتمع گشته بودند هر کدام مطلب و مدعایی
که داشتند بانجاح مقرون گشته فراخور حال مناصب مناسب یافته بانجاع فرخنده شاهی رخصت انصراف یافتند

از انجمله نواب مرتضی ممالک اسلام سر سران زن زوی سیورغالات مجدد ارزانی داشته صبیه سلطان حکیم
صبیه اسمعیل میرزا که خواهرزاده او بود شاه جلیل القدر کمترین خادمش غلام صبیه شاه جنت مکان زاتش نعیم الله
پسر بزرگتر او عقد بسته معزز و محترم داشته دار العباد یزد که دیده او تر لقب ارجمند برادری القصه
چون نواب سکندرشان بر مسند پادشاهی تمکن یافت دست دریا نوال به بذل احسان گشاده
و ابواب قران گشوده داد و دهش بسر حد اسراف و اتلاف رسانید ارکان دولت و میرزا سلمان
وزیر جهت جذب قلوب الناس طمع مال ستاره آنرا بر داشته جمیع امرا اعظام را که بممالک فرستاده
از قرار عامره مدد خرج و مواجب یکساله و دو ساله که علوفه متوقع ایشان بود داده چنانچه به امیرخان
و اتباع او هفت هزار تومان داده شد سایر امرا علی هذا القیاس چنانچه خاصه شریفه شاه جنت مکان
که از اثواب خلعتی مملو و سالها اندوخته بحر و کان بود صرف خلعت امرا و ارباب مناصب و عمال و کلانتران
و اشراف ممالک شد و نواب سکندرشان هیچ روزی نبود که دویست خلعت بمردم مجهول نداده
و رجیان حکام را اکثر ده ساله لکه بیشتر مواجب یافته بودند حکم شد که مواجب سنوات هر چند
روزه زر نقد از قرار عامره آورده صندوق صندوق و دوهم امین بقورجیان که ارباب حسب الحکم
حاصل شود میدادند ابواب منافع بر ارباب مناصب دیوان گشوده گشته شیوه ارتشاء رواج گرفت
طوایف قزلباش بحمایت ریش سفیدان و ایماقات اراده‌های مخالفت پیش گرفته وزرا و ارکان دولت را
برشوه ستانی ساختند آنچه اراده میکردند از پیش بردند امرا مجدد و براتی از همراه و یاق تعین شده و چون
الکا و ممالک تقسیم یافته بود و مواجب از قرار عامره میدادند و متعصبان همراه و یاق سر شور و شر و فساد
برداشته در مقام آمدند که بر اضداد دستی گرفته لوای استقلال برافرازند مجملا طوایف قزلباش ایلجاج
مطالب خود را پیش نهاد همت ساخته صلاح دین و دولت را کمتر منظور داشتند تا آنکه در اندک وقتی قرار
عامره شاه جنت مکان که چندین سال فراهم آمده اندوخته بحر و کان بود از نقود و اجناس خالی گردید
همانا محسود را اگر دید و خاک فیروزه که در عرض پنجاه سال از معدن جمع شده میاید دستی بخاک برابر شد اگر چه

در زمان دولت آنحضرت باقتضای قضای اعیان و استقامت از میانه خلایق دوری گزیده ابواب محنت
و بلا بر روی روزگار رعایا و برایا گشوده گشت اما سپاهیان غریق بحر انعام شده برات عطا ترقی
کردند طوایف سرکش قزلباش اراده‌های مخالفت پیش گرفته در سر هر یک سودای خودسری پدید آمده و از خود
سری خود را ایلچی آن قوم و فاکش از وفاق و نفاق نفاق و شقاق بدل گشت و هوای در میان لشکر
شیوع یافت و اخبار اختلال احوال و عدم انضباط قزلباش اشتهار یافت از حکمت الهی ازلی
که هزاران مصلحت دین و دنیوی در آن مستور است بدبختی علمای فاحش در دین و دولت پدید آمد
پادشاهان عصر و مخالفان که در آرزوی چنین روزی بودند فرصت غنیمت شمرده بطمع
ممالک عجم کردند سلطان مراد خان پادشاه روم بتعرض بعضی و مشاق بدران کرده بطمع در ممالک آذربایجان
و شروان کرده و کرد و ترکمانان اطراف که سالها سر در چنبر اطاعت داشتند دم از استقلال زده اشتداد افزوده
دست تطاول و تعدی برانجا و ممالک دراز کردند و نواب سکندرشان از بی اتفاقی و دو هوایی لشکر
و نفاق امرا و منازعات و ملاقات و عدم خدمت فرمانبرداری خود سران سپاه و حسن خلق آنحضرت
قدرت بر مدافعه و ممانعت قوی دست نیافت • بیت • حسن خلق کم آزار بود • قافله شد که ارباب بود
بالاخره مهمات ایران بجایی رسید و بسر حدی انجامید که ممالک معتبره ایران خصوصا شروان و صفاهان
و دار السلطنه تبریز و هرات که تختگاه پادشاهان نامدار بود بدست مخالفان در آمده از تصرف
قزلباش بیرون رفت نزدیک تمام بهجت دولت راه یافته خلایق صدف وار در بحر حیرت و اضطراب ماندند
از روی کشاده بقطرات سحاب لطف الهی خواهان و نگران بودند و چون تشنگان بادیه سرابی جویای
عین الحیات می بودند که نسیم عنایت الهی بر وزیدن آمد و طنطنه رایات جهانگشای حضرت اعلی شاهی ظل الهی
از جانب خراسان بلندی گرای شده همه جهانی جو ده تایید و توفیق بمقر سلطنت رسیده و ساحت مملکت ایران
از فروغ ماهچه لوای فلک فرسایش روشنی و هر او زیب یافت و میمون اقبال حسن تدبیر و شعله شمشیر آنحضرت معاملات
عظیمه ممالک در اندک زمانی بصلاح انجامید و چنانچه تفصیل آنها در ذیل این دفتر جابجا رقم کشید

کلک بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی العقده اول واقعه که روی داد آمدن جلال خان اوزبک بخراسان

ذکر آمدن جلال خان اوزبک بخراسان و بقتل آمدن او بسعی مرتضی قلی خان ترکمان

چون در زمان اسمعیل میرزا آوازه قتل شاهزادگان و قلع و قمع دودمان بنیان سلطنت باطراف و جوانب رسیده خاطرشان دوربین و تردد کنک شده بود که از اولاد عظام خاقان جلیل آشیان ابو البقا شاه اسمعیل بهادرخان اسکنه الله تعالی فی فرادیس الجنان بغیر از اسمعیل میرزا و پسر یکساله او کسی نمانده بعد از واقعه اسمعیل میرزا مخالفان اطراف مطمئن گشته اساس سلطنت این دودمان انهدام پذیرفته و احوال قزلباش اختلال اشتمالی از اندازه بیرون نهاده شروع در دست درازی کرده از آنجمله جلال خان ولد دین محمد خان که بعد از فوت ابو المحمد خان از سایر سلاطین اوزبک بمزید شجاعت و دلاوری امتیاز داشت باگروهی انبوه از اوزبکیه تا شش هفت هزار نفر بوده از مرو و نسا و ابیورد در آمده بقصد تسخیر و تخریب خراسان بیرون آمده بجد در مشهد مقدس آمدند و چون هیچیک از امرای عظام خراسان بخصوصه تاب مقاومت او نداشتند در قلعه های خود در تحصن مستظهر بودند که هریک از کنکچیان متعهدی حرب او شوند بر سر او جمعیت نموده بمدافعه قیام نمایند جلال خان در آن حوالی تاخت و غارت بسیار کرده بولایت جام رفته آن ولایت را از مواشی و اغنام پرداخته اراده داشت که از راه خرسن گذر کرده و غنائم بسیار که از خراسان فراهم آورده بود بولایت خود رساند مرتضی قلی خان پرناک بیگلربیگی مشهد مقدس کس باطراف و جوانب فرستاده امرائی که بکومک او مأمور بودند اخبار کرده لشکر طلب داشته و چون شنید که جلال خان بقصد تسخیر ولایت شده تاخت و غارت گذاشته اراده بازگشتن دارد بقصد رسیدن کومک و جمعیت لشکر شده با معدودی از ملازمان خود و امرا و قورچیان که در مشهد مقدس حاضر بودند از بیرون آمده متعاقب او بولایت جام آمده جمعی کثیر از امرا و مردم آنجا بوده باو پیوستند و کاهش سه هزار نفر شدند جلال خان در حشقاباد جام از آمدن مرتضی قلی خان و لشکر قزلباش خبردار گشته عنان از رفتن باز کشیده بعضی از آتالیقان و ریش سفیدان کار دیده اوزبکیه تا محمد قلی آتالیق صلاح دیده بودند که چون تعجیل

آمده ام

آمده ایم در مقام محاربه باشد و اموال غارتی را بما مسترد رسانیم جلال خان از غایت عجب و غرور حسابی از لشکر قزلباش نگرفته توقف نموده آماده رزم و پیکار گشت تا آنکه بتقارب فئتین تلاقی انجامید و از جانبین صفوف رزم آراسته گردیده و نفیر کرنا ها بگوش گردون پیچیده دلیران طرفین پای در معرکه کارزار نهادند و از هنگام زوال الی غروب آفتاب بحرب و قتال اشتغال نموده از جانبین داد جلادت و مردانگی دادند جلال خان شدت حرب و قتال غازیان قزلباش و ثبات قدم ایشان را در معرکه کارزار به بین ایشان تعجب نموده بود مشاهده نمود و از جرأت و دلیری آن فوج قلیل که در مقابله او بودند تعجب نموده از محاربه پشیمان گشت چون شعاع خورشید جهانتاب بجوف زمین متواری گشت زمانه ملبس بلباس عباسیان گردیده بود دوگروه که از محاربه بستوه آمده بودند دست از ستیز و آویز باز داشته هرکدام در طرفی فرود آمده بآرامگاه خود دست افشاندند و تا صباح از جانبین پاس داشتند و غازیان قزلباش نوعی از صدمات لشکر اوزبک و حملات دلیرانه ایشان خایف و هراسان گشته بودند که دیگر تاب مقاومت در خیر قدرت خود ندیده اند مرتضی قلی خان از غایت مردانگی همت برانهدام لشکر اوزبک گماشته روز دیگر که سلطان ثوابت و سیاره بر سپهر خنگ فلک دوار برآمده با شعاع تیغ آتش بار خیل کواکب را منهزم ساخت غازیان قزلباش را بمحاربه تحریص نموده متوجه معرکه قتال گردیدند و درین اثنا ولیخان شرفلو چرچی باشی جمعی با جمعی از اعیان خبوشان و استاجلو از خواف و ترشیز رسیده موجب دلگرمی و استظهار مرتضی قلی خان و غازیان گردیده و آهنگ محاربه ساز دادند و از آنطرف نیز جلال خان صفوف رزم آراسته سنجر سلطان ولد علی سلطان را در میمنه و نور محمد خان ولد ابو المحمد خان را در میسره گماشت بعد از حملات متواتر کار بجنگ تن بتن بوقوع انجامید از وفور شجاعت و استیلای قوت غضبی بنفس خود مباشر حرب گشته بسبب جلادت در معرکه رزم جولان در آورده در اثنای کارزار و شدت کر و فر دارامست سکه قوچی استاجلو از تقدیر الهی بجلال خان رسیده بی آنکه بحال او شناسا گردد او را بطعن سنان جان ستان بر خاک افکنده خواست که سر او را از بدن جدا کند درین اثنا یکی از اوزبکیه که با جلال خان همعنان بود فریاد برآورد که دست از کشتن او

بازدارید که جلال‌خان است قزلباشی که نام جلال‌خان شنیدند چند نفر از ترکمان چکنی بر سر او هجوم نموده
از دست امت بیگ و جماعت استاجلو گرفته کشان کشان بنظر برقشی علیخان درآوردند و در حضور
آن معرکه استماع شد که غازیان استاجلو در صحرا به جلال‌خان مردانگیها نموده‌اند میانه استاجلو
و ترکمان و چکنی در گرفتن جلال‌خان منازعه واقع شده هر یک این امر را بخود اسناد میکردند برقشی علیخان
صلاح در قتل او دیده سر پر کبر و نخوت او را از تن جدا کردند و ازبکیه بعد از آنکه از گرفتاری جلال‌خان
مطلع گشتند راه انهزام پیش گرفته نقد السیف نیم جانی تنگ پا بیرون بردند و غنایم بیشمار بدست
لشکر ظفر شعار افتاد و سر او را با یراق و اقمشه بدرگاه معلی فرستاده بجایزه و خلعه و عنایات شایان اعزاز
گشت و برقشی علیخان بعد از این فتح نامدار در خراسان لوای استقلال افراخته چون مهمی چنین بزرگ
بسعی و معاونت علیقلیخان شاملو بیگلربیگی هرات و لله شاهزاده جوانبخت کامکار اعنی حضرت اعلی
شاهی ظل الهی بود زیاده حسابی بنگرفت و همیشه نقش طلب و تفضل آن عمده خود را از حد برتر میدید
تا آنکه رفته رفته میانه ایشان با بنای معاندان غبار نقار ارتفاع یافته اسباب وحشت روز بروز
آماده میگشت تا بسر حد جنگ و جدال رسید و کار از میانه ایشان بلشکرکشی و وقوع انجامید چنانچه در محل خود
سمت گذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی ذکر عصیان و طغیان اهل سیستان و محاربه ایشان
با جعفر سلطان افشار بعد از واقعه ناگزیر شاه جنت مکان که انواع فتنه و فساد در ممالک روی داد
اول مخالفتی که از اهل خراسان بظهور آمد از مردم سیستان بود حقایق این اجمال آنکه در حین ارتحال شاه
جنت مکان بدیع الزمان میرزا ولد مرحوم بهرام میرزا حسب الامر الاعلی والی ولایت نیمروز و تیمور خان
استاجلو لله میرزا بود در زمان اسمعیل میرزا که بدیع الزمان میرزا بقتل رسید و او معزول گردید تیمور خان در سیستان
بوده اکابر و امیران سیستان از بدسلوکی و بی‌اعتدالی تیمور خان و طایفه استاجلو از جمیع قزلباش متنفر
و متنفران آن طبقه جمعیت نموده تیمور خان را از سیستان بیرون کردند و مدتی ساحت آن ولایت از لشکر
قزلباش خالی بود و سرکشان هر طبقه سر از دریچه عصیان و طغیان برآورده مستعد ریاست بودند یکی از ملوک که

نژاد

نژاد و سلاطین صفاریه اند ادعا نموده حکومت آن ملک انچه نفر از ملوک عظام که سیستان آمده و نیز جمعی
گرد او شدند بعضی بنابر عاقبت اندیشی قبول این امر نکرده در زمان شاه واقعه اسمعیل میرزا ارو بحث سلطنت ایران
بر نواب سکندر شان قرار گرفت معاندان شورش طلب بسیار از اشرار مشرب هوای ریاست و سروری
در سر افتاده از جمیع قزلباش ملکیا اشتراع نموده به بساط سلطنت و دارای پرداخته عروس
مملکت او در نظر ملک محمود که از زمره ملوک جوان کریم الذات رشید صاحب همت بود با برادر اسکندر
تمام جلوه داده ملک محمود از غرور نقش بلند پروازی شعشعه جمال شاهد مملکت و دارای گشته قبول آنکو
نموده اما هنوز مهمات او چنانچه مذکور خاطر سران و اعیان مملکت بود سرانجام نیافته بود که از درگاه معلی
پادشاهی ایالت سیستان بجعفر سلطان افشار تفویض یافته خبر آمدن او بسیستان رسید از مردم
ملوکانه جمعی که تبع سران و ملوک بودند بجزایر و جاهای محکم رفته قلعه‌ای سیستان عاقبت اندیشی کرده بسوی
ملک محمود مردم او تمامی ملوک و سران باستقبال جعفر سلطان رفته اظهار اطاعت و انقیاد نموده در
موکب سلطانی بشهر آمدند و سلطان بر کماهی حالات سیستان اطلاع یافته جمعی را که مظنه خلاف داشت
و محل اعتماد بودند چون قدرت تام بر رفع ایشان نداشت احتمال فساد کلی داشت با ایشان بر وفق
و مدارا سلوک کرده و اکثر آنجماعت از حضرت او دلگیر بجاهای خود رفتند و از ملوک ملک غیاث الدین
محمد از امیران امیر مبارز علی در شهر نزد سلطان ماند و تتمه مردم از موافق و مخالف هر یکی بمنازل خود رفتند
بعضی از ارباب و رعایا و مردم آنولایت سیستانی ملوک سران و بیشتر با سلطان موافقت نموده
رجعتی مینمودند و سایر ملوکات میانه خوف و رجا روزی میگذرانیدند و تا مدت شش ماه میانه سلطان
و اهل سیستان طریق مدارا و مواسا مسلوک بود و در این اثنا ملک غیاث الدین محمد باجل طبیعی درگذشت
و فرزندان و متعلقان او رخصت یافته نزد اقوام خود رفتند و چون متعلقان او باقوام پیوسته مردم
سیستان که بکنار رفته بودند سر شورش و بدولتی برآورده همه روزه بتحریک ملک محمود بحوالی شهر آمده
تاخت و غارت مینمودند تا آنکه دست درازی و بی‌اندامی ملکان سیستان از حد اعتدال تجاوز نمود و جعفر سلطان

باعباد سلطان افشار حاکم گرمسیر که حسب الحکم اشرف بکومک او مامور بود با دو هزار سوار الکای قزلباش
مجتمع شده و تادیب متمردان و سیستانیان از شهر بیرون رفت از اهل سیستان که اطاعت و انقیاد
سلطان ننموده بودند باکثر از کسی که بظاهر بهمراهی سلطان از شهر بیرون آمده بقصد قزلباش پوشیده
از جانب ارباب خلاف تر ملک محمود و بسیاری ملوک و امیران سیستان از مکان خود حرکت کرده بجسر
اینو از آب هیرمند عبور کرده در کنار آب میانه هر دو گروه جنگ در پیوست و جعفر سلطان در معرکه
ترک و تاز بسیار نموده تا جنبشهای بیگانه که سردار لشکر سستی ندارد و دیگر در اثنای گیرودار تیری از
شصت قضا گشاده از جانب سیستانیان باسب سلطان رسیده اسب بسر در آمد سلطان در
میان معرکه از اسب افتاده و از آسیب افتادن قوت حرکت نداشت فی الفور یکی از جنود سیستانی بسرش
رسیده بقتلش رسانید لشکریان از قضیه سلطان خبر یافته شکست و پراکندگی در میانه ایشان افتاده
منهزم شده راه شهر پیش گرفتند اما ملک محمود بهمراه لشکریان خود گرفته مانع تعاقب قزلباش و اتباع ایشان
گردیده و گذاشت که از متجنده سیستان کسی تعاقب غازیان نماید و زیاده مردمی ضایع شد و کس تر
اتباع سلطان بشهر فرستادند که بفراغ بال اسباب و اموال خود را ابار کرده بیرون روند و غازیان
قزلباش بکمال اندوه و حیا مانی روی براه آورده از آن ولایت بیرون آمدند بعد از آنکه ملک محمود
خاطر از ممر قزلباش جمع نموده شهر از ایشان خالی شد در کمال شوکت و اقتدار داخل شهر شده بر مسند
حکومت نشست و صیت ایالت و دارایی او باطراف و اکناف خراسان رسیده جمعی از اعیان آن طبقه
در خدمت او جمع آمدند و ملک محمود تا حال که بدرگاه عزت و اعتباری که از حکام قزلباش نسبت باو وقوع
یافت راضی بود و حالا خود را والی ولایت نیمروز دیده مملکتی چنان معمور و آبادان در قبضه اقتدار خود
یافت خوان احسان گسترده مردم را ببذل عطایا خوشدل گردانیده و آنچه دست تمکنش بدان رسید نثار نمود
ارباب فساد و خوش آمدگویان را قوت طامعه بحرکت در آمده بحیثیت اجداد ملک را اغوا نمودند که شما
از اولاد یعقوب بن لیث اید که ملک الدنیا لقب داشت چرا بسیستان قناعت باید کرد و از گفتار

هنجار سرزده گویان بنحو خیالات فاسد که در دماغ او راه یافته دم از استقلال و استبداد زد و اما بعضی از
عاقبت اندیشان دور بین در مقام نصیحت ملک در آمده او را از مخالفت دودمان صفویه
تخویف و تحذیر نمودند و او تدارک گذشته نادم و پشیمان و شرمسار گردیده ترک زیاده روی کرده کس برکاب معلی
نواب سکندرشان فرستاده اظهار اخلاص و بندگی نمود و او محمد خان ترکمان که در زمان شاه جنت
مکان حاکم سیستان ولد بدیع الزمان میرزا بود توسل جسته بوسیله او استدعای ایالت ملک نیمروز
کرد و چون فرستادگان او بپایه سریر اعلی رسیده تحف و هدایا گذرانیدند محمد خان که در آن هنگام رکن
السلطنه بود در پرتو رشوه و تسلی گشته حامی ملک شد و حکم ایالت سیستان از دیوان اعلی جهت ملک حاصل نموده
فرستاد و نواب سکندرشان و ارکان دولت قاهره بنا بر مصلحت وقت از قضیه جعفر سلطان اغماض نموده
در فرستادن منشور حکومت ملک مضایقه نکردند و ملک محمود حسب الحکم بر مسند حکومت تکیه زده بیشتر از پیش
استقلال یافت و روز بروز رایت دولتش ارتفاع میگرفت و همچنانچه در مضامین ایام جلوس همایون شاهی
ظل اللهی مرقوم کلک بیان میگردد میرزایان قندهار اولاد سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا اسیر ملک را
که حکومت کلی عم ایشان بدیع الزمان میرزا بود دشمن ساخته لشکر بر سر او کشیده در میانه ایشان بعضی
اوقات محاربه و بعضی اوقات مصالحه اتفاق افتاده بالاخره رستم میرزا در اوایل جلوس همایون
بر ملک محمود تسلط یافته او را بقتل آورد و باقی حالات سیستان و ملک جلال الدین ولد ملک محمود و حقیقت
احوال میرزایان قندهار در صحیفه دوم وقایع زمان فرخنده نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مرقوم
وقایع نگار خواهد شد انشاءالله تعالی ذکر سوانح آذربایجان و شروان و لشکر فرستادن سلطان
روم بآن مرز و بوم و قضایایی که در طی این حالات روی نمود دست آرایان معرکه سخنوری سنان
مشکین اثر قلم را در مضمار حدیث آرایی بدین آیین جلوه میدهند که چون اختلال احوال ساکنان دیار
و شروان در ترشح آلکی عاقی گرفته بود و بعد از سوانح واقعه اسمعیل میرزا ابواب محنت و بلا بر روی اهالی
آن قوم گشوده گشته امرای استقلال از آن دیار کناره گرفت اشتعال نایره فتنه و شور بکره اعتبار

رفته خرمن عمر و مال سپاهی و رعیت آن دیار را صیت حشرات آن ولایات و آتش کلک کوه حوادث
گشته آوارگان کوی پریشانی را پناه و آرامشی مهیا نبود و صبا چمن بهشت آسا که گلزارستان ملک فارس
گل و ریاحینش از خشک سالی نوایب پژمردگی یافت القصه قریب ده سال متواتر و متوالی عساکر او با
روی آن دیار آورده بازار قتل و غارت رواج داشت و اسرای اهل اسلام که در هیچ زمان وقوع نیافته
بود شیوع یافته بسیاری از نسا و صبیان سادات و اشراف آن ولایات به ذل رقیت گرفتار آمدند
تفصیل آن حالات در ذیل این دفتر از مساعدت بخت مسطور است و چون انتقال ایشان ملک ایران
و تدارک احوال ایرانیان از دیوان رفیع الارکان السلطان العادل ظل الله برای جهان آرای نواب کامیاب
شاهی ظل الهی منوط و مربوط گشته بود تا تخت فرخ بخت سلطنت عالم آرای بوجود فایض
الجود و سند کامرانی آنحضرت آرایش یافت آن اختلال روی بکمی نهاد بحمد الله و المنه که با سعادت
عقل و رزین و شجاعت تیغ آتشبار شعله آیین آنحضرت ظلمت ادبار را صبح اقبال دمیدن گرفت مخالفان
تیره روزگار رخسار اعمال از دست داده ممالک از دست رفته بدست آمد آفتاب معدلتش بر ساحت
امانی و آمال رعایا پرداخته روزگار آن قوم چون بهار دولتش طراوت گلزار ارم یافت و چهار ارکان
اضداد به استواری معمار معدلتش استحکام گرفته طوایف سپاه که با یکدیگر بخلاف و نفاق زندگانی میکردند
شیوه وفاق و اتفاق پیش گرفتند و امروز ممالک ایران بیمن معدلت شاهنشاه جهان رشک گلزار
جنانست امید که زمان دولتش بظهور صاحب الامر اتصال یافته عالمیان بیمن اقبال بیزوال آنشاه جلال
رافت امیاشان آسوده حال باشند و ذات مجسته صفاتش که موجب آرایش جهان و آسایش
جهانیانست از نکبات و مصائب دوران در حفظ امان ملک منان بوده باشد ٥ خدایا تو این شاه لشکری
والا نژاد • که دایم دلش در جهان شاد باد • مدارش براورنگ شاهنشهی • زمانه بمبادا ازو
جهان دایم از عدلش آباد باد • دل خلق از اقبال او شاد باد • سبحان الله چه مبارک ایام و فرخنده
اقبالی است عنان جواد مشکین رقم قلم را که رفته بمجال گشاید القصه بعضی از معتمدان اکراد خصوصاً

غازی

غازی بیک و سایر اولاد و شامقلی بیلیان و غازی قران که در چمن دوان و آذربایجان اقامت داشتند
چنانچه شیوه زمین داران است که هر چند گاه بر حسب اقتضای وقت زمان دست در فتراک یکی از پادشاهان
زده خود را ملازمان او منسوب میسازند و تحریک دعوی وفا نموده در میان کار خود میسازند در زمان
اسمعیل میرزا و ظهور اقتدار و انتشار آوازه جهان آرایی روی به ارادت ملازمت او آورده به نوازش
و تربیت او اختصاص یافته بعد از ارتحال اسمعیل میرزا به سبب نابسامانی دولت و بی اتفاقی لشکر قزلباش مشاهده نموده
بجانب خوانخار رفته در مقام فتنه انگیزی در آمدند و خسرو پاشا را که حاکم وان بود اغوا نموده به دعوی فتنه
وفا داشتند و خسرو پاشا مذکور برای خود با بر پادشاه روم علی الخصوص عهد و پیمانی که در زمان
شاه جنت مکان علیین آشیان و سلطان سلیمان علیهم الرحمه و الرضوان فیما بین ایشان گذشته
با یمان مؤکد یافته بود و عهدنامه بدستخط سلطان سلیمان بقید نسل بعد نسل در میان بود در طاق نسیان
نهاده لشکر وان را اخذ نموده با امرای اکراد آن سرحد بر سر خوی و سلماس آمده و فرستاده شخص
فتنه را که سالها در خواب بود بیدار گرده خود را مامور و کلام الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها ساخت
مجملا واقعه شد که روی نمود آن بود که لشکر اکراد وارد دفعه و از دحام تمام قبل از آنکه امیرخان بیگلربیگی
آذربایجان و امرای رفیق او بدار السلطنه تبریز رسیدند علی الغفله بر سر حسین جان سلطان خنسلو
و محمود سلطان روملو که در قوبرات قلعه وارومی و سلماس و خوی بودند آمدند تا آن زمان قزلباش
بجهت آنکه چندین سال فیما بین مصالحه و دوستی بود و گمان نمیبردند که سلطان روم نقض پیمان نماید
از طریق حزم و احتیاط غافل بوده و فارغ البال نشسته بودند و چون دانستند که طوایف اکراد چپاول
طریق عصیان و طغیان پیش گرفته با نفاق رومیه بعقبه استقبال قزلباش آمدند و تا آنزمان حین
شده به دفع مشغول گشتند و چون مخالفان قزلباش بودند اثری ربعی و کوشش ایشان نبخشید
شد و اکراد حیله کرده و بعد از عهد و پیمان بر ایشان غالب ایشان مغلوب گشتند چون اکثر خانه کوچ
همراه داشتند بر اهل و عیال کوشش نموده و مردانه وار بدرجه شهادت رسیدند و نسا و صبیان

اضعاف مضاعف

اسیر و اموال و اسباب بتاراج رفته کمتر کسی از آن مهلکه نجات یافت و اموال و اسباب رعایا
عجزه بترتیب به یغما شده و بعد از فتح قلعه کوکرچنلق و تبراق اردوی بتصرف اکراد درآمد و بعد از آنکه
امیرخان به تبریز رسیده همت بر تدارک این احوال گماشته با امرا رفتن و لشکر آذربایجان قریب
ده پانزده هزار کس جمع آورده متوجه آن صوب شد امرا اکراد تاب مقاومت نیاورده بعضی بقلعه
و بعضی بکوه و جبال اصلی رفته و چون الکا غارت یافته و رعایا پراکنده و پریشان شده بودند اجعدی از
امرا قزلباش در آن دیار توقف نتوانستند نمود و امیرخان در مقام تصرف نمودن آن قلاع و ضبط
آن مملکت نتوانست شد بازگشته به تبریز آمد و این آمد و رفت موجب زیادتی خرابی آن مملکت گشت اکثر رعایا
خوی و سلماس و ارومی جلا اختیار نمودند و جمعی که بتدریج جمع آمدند ناچار اطاعت مخالفان نموده آن
مملکت بتصرف ایشان قرار گرفت پاشای ارضروم ترتیب هشت هزار کس از لشکر آن سرحد در شدت
شتا شوره و کل بسر قراخان سلطان ابره لو فرستاده در میان علی الغفله رسیده خیمه قراخان
سلطان را آتش زده نایره شورش و فساد را التهاب دادند اما قراخان سلطان مردم خود را جمع آورده
با دو سه هزار کس بدافعه ایشان شتافت و من الفریقین حرب عظیم بوقوع پیوست و تا سفیده بقرار
رومیان بقتل آمده بقیة السیف ترک محاربه کرده راه دیار خویش پیش گرفتند و غازیان تعاقب ایشان
کرده جمع کثیر را که در میان برف افتاده بودند بتار عدم فرستادند و از غازیان ابره لو سادات
مردانگی بظهور رسیده زیاده از چهل پنجاه نفر از ایشان ضایع نشد اما بکمر در شوره کل محال [illegible]
چون آوازه بی‌مزگی سرحد و مخالفت دسته و عصیان طغیان اکراد در انجمن اشتهار یافت
مفسدان هر طایفه که سر بجیب ادب فرو برده بودند پای بی‌ادبی دراز کرده دست شورش و فساد
برآوردند طایفه کمری که سالها پرورده نعمت این خاندان بودند در حدود سلدوز و میان دوآب
مراغه اقامت داشتند حرام‌نمکی را شعار خود ساخته امیربیک سردار ایشان خود را امیرخان نام
نهاده بجد و مراغه آمده امامقلی قراچپوق را که از اسبان خاصه شاه جنت‌مکان بود از انجمنه باز ده

قریب ده هزار اسب هم تازی نژاد القر و ادیان خورده و بزرگ بردند چون خبر امیرخان
رسید در عقب ایشان ایلغار نموده بگرد ایشان نرسید مگر قلیلی که در راه‌ها مانده بودند و از خوف
رسیدن لشکر [illegible] بودند باز گردانیده بحوالی تبریز آورد و مردم ولایت شروان از تسلط عسکری
در سرانشاه ابوبکر میرزا ولد برهان میرزا که از نژاد سلاطین سابق شروان بود و از بیم قزلباش
در داغستان و چرکس و آنحدود سرگردان [illegible] نموده دو سه هزار کس از طایفه لزگی و
قراتبورک که از نژاد بقیه سپاهیان شروان بودند بر سر او جمع شده متعرض حدود ولایت شدند
و مشارالیه کس بخدمت خواندگار روم فرستاده التماس کومک نمود که بمعاونت رومیه مملکت
شروان را بدست آورده در سلک ملازمان خواندگار روم باشد و جمعی از اهالی شروان [illegible] مشغول
رشته الفتنه موافقت [illegible] نموده و از تعدی و تسلط قزلباش استغاثه نمودند از وقوع حالات سلطان [illegible]
والی روم نقض عهد و پیمان [illegible] بمضمون این بیت که ه ملک اقلیمی بگیرد پادشاه
همچنان در بند اقلیمی دیگر . تسخیر ولایات آذربایجان و شروان را پیش نهاد همت ساخته مصطفی پاشا لله
خود را که به لله پاشا اشتهار داشت با لشکران که قریب صد هزار کس متجاوز بودند بدین ولایت فرستاد
و محمد گرای خان تاتار را که از نژاد جوجی خان بن چنگیزخان بود با قریب [illegible] هزار [illegible] تاتار
از الوس جوجی در انجمنه برای اعانت نموده با سلطان روم محبت و دوستی معمور زمینه تکلیف کرده
[illegible] نموده از لشکر تاتار از راه دشت قبچاق بولایت شروان آیند لشکر غارتگر تاتار بهوس نهب
و یغما اموال آن دیار که شهره روزگار بود این حکم را بقدم قبول تلقی نمودند چون اخبار ورود [illegible]
قرون شروع یافته بعرض نواب سکندرشان رسید امرا و ارکان دولت صلاح دران دیدند که اولا بجهت
رفع محبت مکتوب محبت‌آمیز بخدمت خواندگار فرستاده و از سبب نقض عهد و پیمان و جرأت دلیری احکام
سرحد که در ضمن [illegible] نموده استفسار نمایند حسب الصلاح امرا کتابت دوستانه مشعر بر استحکام مبانی
مصالحه که از طرفین مرعی و مسلوک است بحضرت خواندگار روم نوشته مصحوب ولی بیک استاجلو ملازم

محمدیخان شاق فرستادند که حکام و پاشایان سرحد او را توقف فرموده نگذاشتند که باستقبال رود
تا آنکه لله پاشا ارض روم گذشته بولایت قارص که مابین ولایت چخور سعد و ارض روم واقعست
آمد و چون یکی از شرایط صلح شاه جنت مکان و سلطان سلیمان آن بود که الکاء مذکوره در میانه خراب بوده
از جانبین متوجه آبادانی او نشوند و تا غایت خراب افتاده بود اول لله پاشا متوجه آبادانی الکاء مذکور
شده قلعه آنرا تعمیر نموده کوتوال و حارس گماشته بولایت لحف من اعمال گرجستان که الکاء منوچهر خان
گرجی داماد شمخال خان و داخل سنور آنطرف بود آمده سر از اطاعت و متابعت باز زده در مقام مخالفت
درآمده قلعه خود را قایم کرده خود نزد شمخال خان آمد و لله پاشا قلعه او را محاصره نموده و تو بتصرف نموده
تمر قلعه را گرفته حارس و یکچری گذاشته روانه الکاء شمخال خان شد محمدیخان استاجلو بیگلربیگی چخور
سعد حقیقت آمدن لله پاشا را بدرگاه جهانپناه عرض کرده و از موقف سلطنت الکام مطالعه باسم امیرخان
و محمدیخان و امام قلی خان بیگلربیگی قراباغ عز اصدار یافت که لشکر آذربایجان را جمع آورده یکجا اتفاق نموده
بنوعی که مصلحت دانند بمبانیت اجتماعی بمدافعه لشکر مخالف قیام نمایند و مکرر در مجالس کنگاش انعقاد
یافته چنین قرار یافت که چون پادشاه روم بنفس خود حرکت نکرده پادشاه قزلباش را بمدافعه سردار
لشکر رفتن لایق رتبه سلطنت نیست نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا با لشکر عراق و فارس و کرمان
بجانب آذربایجان نهضت فرمایند و لشکر آذربایجان پیوسته لوازم محافظت محارست مقدم دارند
و بدین عزیمت مصمم گشته امراء آذربایجان را از توجه شاهزاده نامدار و عساکر ظفرشعار اخبار نمودند
محمدیخان در وقتی که لله پاشا بتعمیر قلعه قارص مشغول بود کسی نزد امیرخان و امام قلی خان فرستاد که
چون عبور مخالفان از چخور سعد واقع میشود اگر مدد بخشند و آیند که یکجا جمع بوده هرچه مصلحت باشد بعمل آید
یکدیگر بعمل آید بصواب اقرب خواهد بود و امیرخان از غایت غیظ و لجاج که میانه استاجلو و ترکمان بود و آنچه
که از آن طبقه صاحب وجودی در میان نباشد تا خود رفتن نموده در مسامحه و اهمال از حد اعتدال گذرانید
امام قلیخان با لشکر قراباغ بولایت چخور سعد آمده بمحمدیخان پیوسته در حوالی چلدر اتفاق نموده با لشکر

آمدن

آمدن امیرخان منکشف شد و چون اثری از وظاهر نشد و لله پاشا از تعمیر قارص فارغ گشته تسخیر قلعه اخسقه پیش
و مشخص شد که متوجه گرجستانست اراده نمودند که سر راهی برو گرفته دستبردی نمایند و از غایت تهور و غرور
محاربه را بمیان انداخته و آسان انگاشته با پانزده هزار کس از لشکر چخور سعد و قراباغ که حاضر بوده بعزم
دستبرد سوار شدند و لله پاشا که از قرب لشکر قزلباش خبردار گردید سردار و زیر کی از پاشایان و بیگلربیگیان
معتبر را با قرب ده هزار کس از سپاهی یکچریان و لشکر سرحد بقراولی پیش فرستاده خود با استظهار لشکر بیحسابی
که داشت ز پا و حساب از لشکر قزلباش بیشتر بود امرا گرد جمعی که از آنطرف یاغی شده و رو گردان
شده بودند نقاوت و ضعف امراء قزلباش و بی اتفاقی ایشانرا خاطر نشان لله پاشا کرده بودند
محاربا چون چرخچی لشکر قزلباش بچرخچی قراول در میان رسید ترغیبانی کرده در حمله اول ایشانرا از
پیش برداشته و بقراول مخالف مردم بقلب ترغیبان از محاربه برگشته راه انهزام پیمودند
خبر انهزام مخالف بقول امرا عظام رسیده لشکر قول تر اکثر بهوس مردانگی بی محابا اسب جلادت
بمیدان رزم بجولان در آمده خود را بمخالفان رسانیده قریب دوسه هزار کس را که اکثر اکراد و عرب بودند
بضرب سنان جان ستان بر خاک بوار انداخته بعضی سر از بدن جدا کرده و بعضی با دست گرفتن
بحکم کمند استوار گردانیده هر کس از غازیان قزلباش بمعرکه رسید بحسب تحصیل نام و ننگ و غیرت
همچنان بملاحظه از عقب مخالفان می تاخت امراء عظام چون واقف شدند که لشکر قزلباش بسیار
دور شده اند بملاحظه آنکه مبادا چشم زخمی رسد خود نیز از عقب لشکریان پیش آمدند اما چون خبر یورش
جنود قزلباش و انهزام عسکر روم بلله پاشا رسید از غایت عجب و کمال تهور بی آنکه تزلزلی بحال خود راه
یابد چند سردار معتبر را از پاشایان و بیگلربیگیان با بیست سی هزار کس مع صولت سپاه قزلباش مامور
گردانید و در دو سه فوج توپ و سپاه نیزی کرده و از اردوی خود بیرون آمده متوجه معرکه قتال شدند و چون
چشم ایشان بر قزلباش افتاد و قریب ده هزار کس یکمرتبه حمله آورده جلو انداختند و بیکبار بر سپاه قزلباش حمله
لشکر قزلباش که دو سه فرسخ از امراء دور شده بودند متفرق و پراکنده و بیرون شده هجوم سپاه مخالف

نموده تاب توقف نیاورده بازگشتن پیش گرفته و چون اسبهای قزلباش تردد بسیار کرده اکثر
از کثرت تاب باز مانده بودند هر کس اسیری داشت انداخته سرقت و مع هذا شکست عظیم بر لشکر قزلباش
افتاده رومیه با اسبان آسوده و تازه زور رسیده بسیاری از لشکر قزلباش در آن معرکه بخاک
هلاک افتادند تا قریب یکهزار کس از اکثر مردم محمد خان و لشکر چخورسعد بودند بقتل آمدند و بهزیمتیان لشکر
با مرا رسیده و چون متابعان امرا از هم پاشیده صف سپاه ویران شده بود فرصت جمعیت نیافته
عنان از معرکه بر تافته شکسته و پریشان حال باردوی خود رسیدند و آواز ناله و نفیر صیت زدگان
اردوی محمد خان که به اثر رسید اول خطائی که از امرای قزلباش در مدافعه لشکر روم بوقوع انجامید
همین بود که از عناد و نفاقی که با یکدیگر داشتند و اطاعت یکدیگر نمی‌نمودند منعقد بجمعیت و اتفاق یکدیگر
نشده با وجود پانزده هزار کس اراده محاربه با صد هزار رومی نمودند و باعث دلیری لله پاشا […]
اندک خوفی که داشت از آن شد حقیقت بی‌اتفاقی و سوء تدبیر ایشان بوضوح پیوست چه اگر امرا در حال
اتفاق می‌بودند و اطاعت یکدیگر می‌نمودند کل لشکر آذربایجان و شروان زیاده از پنجاه هزار کس می‌شد
اگر یکجا جمعیت می‌نمودند و سلاطین گرجستان با ایشان ملحق می‌شدند آمدن لله پاشا بآن ولایت بسیار
دشوار بود از بی‌اتفاقی امرا و عناد و نفاق و سوء تدبیر هم مملکت از دست رفت هم سرداران معتبر
قزلباش بتدریج بقتل رسیدند و لشکر آذربایجان ضایع و نابود و اموال و اسباب ایشان که اندوخته
چندین ساله بود بغارت و تاراج رفت مجملاً بعد از شکست معرکه چلدر لله پاشا قلعه اخسقه را در همان
دو سه روز فتح نموده آذوقه و لشکر گذاشته از آن راه متوجه الکای سیمون خان شد و محمد خان از الکای
خود بنشست امام قلیخان و لشکر قراباغ جدا شده بمنازل خود رفتند لله پاشا کس فرستاده سیمون خان
و الکسندر خان سلاطین گرجستان را باطاعت و انقیاد خواندگار روم دلالت نمود و چون ایشان
ترا یکدیگر شده نفاق می‌ورزیدند و اتفاق نداشتند سیمون خان در شاه راه اطاعت ایستاده
ثابت قدم ورزیده مخالفت و سیه الطاف نموده در شعب شوامخ و جبال الحقه گرجی سر راه بر لشکر مخالف

گرفته

کرده و ستیزه‌های نمایان میکرد اما الکسندر خان که مرد محیل عاقبت‌اندیش بود و صلاح حال خود ملاحظه
نموده با رومیان مدارا کرده ترک ساوری باردوی لله پاشا فرستاده اظهار انقیاد نموده و این معنی
موجب اطمینان لله پاشا گشته از مضایق گرجستان سهل و آسان گذشت قلعه تفلیس که در حصانت
و استحکام با فلک الافلاک دعوی همسری مینماید در زمان شاه جنت‌مکان در تصرف داود خان
برادر سیمون خان بود در آن وقت که لشکر روم بآنجا در آمد داود خان بحسب عنادی که میانه برادران بود
از امداد و معاونت برادر مأیوس بود در مقام قلعه‌داری نشده خود را بیرون انداخت آن قلعه
باسانی بتصرف رومیان در آمده کوتوال و حارس تعیین نموده در گوری که ایچ بخش بکام گرجستان بود قلعه
ترتیب داده و روانه شروان شدند حسین خان گرجی برادر الکسندر خان که در شکی بود قدرت توقف
نیافته خود را بگوشه کشید لله پاشا فارغ‌البال بشروان رسید و حکام داغستان و مردم لزگی […] در مقام
انقیاد در آمده رعایای تره و قزلباش عصیان و طغیان ظاهر ساختند ارس خان بیگلربیگی شروان که مرد عاقل
صاحب تدبیر بود مقاومت لشکر رومیه و قلعه‌داری با وجود عصیان رعایا در خود قوت و قدرت […]
باکوچ و متعلقان از شروان بیرون آمده در کنار آب کر رحل اقامت انداخت و مملکت شروان بتصرف
رومیان در آمده لله پاشا عثمان پاشا را بیگلربیگی شروان کرده قیاس پاشا را در ارس گنج گذاشت و در هر
ولایتی از ولایات شروان حاکمی تعیین نموده قلعه شماخی و ارس باد کوبه را استحکام داده […] جمعیت
کوف ابوبکر میرزا ولد برهان میرزا که چشم میداشت که حاکم شروان شود و باج و خراج بخواندگار
دهد در شروان گذاشت که بمقاومت رومیان اقدام نموده ضبط شروان نماید و […] جهت
که چون بخدمت خواندگار رسد نشان حکومت شروان جهت او حاصل نماید و در بازگشتن رومیه
امام قلی خان بیگلربیگی قراباغ با سیمون خان پیوسته بایلغار یکدیگر در میشه و جنگل گرجستان بکرات
از پیش و پس خود را برومیان رسانیده و در هنگام فرصت ستیزه‌های نمایان کردند و جمعیت بسیار
گرفته و اگرچه در رفتن آمد و رفت تا قریب بیست هزار کس رومیه ضایع و نابود شدند اما چون لله پاشا لشکر

بجده و مرهم راه داشت استمالت قوری بجال او را و بناحیه مسطور و مظفر و منصور مراجعت نموده امیرخان
بیگلربیگی تبریز که با ده هزار کس بعقیده معاودت محمدیخان تکماق از تبریز بیرون آمده بود بعد از آنکه
خبر انهزام محمدیخان و گذشتن لله پاشا بجانب گرجستان و شروان شنید عنان از رفتن محمود سعد
بجد و متوجه قراباغ شده با امامقلیخان با لشکر قراباغ با هم پیوسته باتفاق از آب کر عبور نموده در کنار
رود خانه قریبی از اعمال گرجستان برومیان رسیده غنیمت فرصتی جسته بفوجی از ایشان که قریب
بچهار پنج هزار کس بودند و جهت بسته آوردن ذخیره از اردو بیرون آمده بودند دوچار شده جنگ
نمایان کردند و تا دو هزار نفر از جنود رومی بقتل آورده اموال و اسباب فراوان بدست آوردند
و جمعی از عظماء رومیه گرفتار شده بودند امیرخان مدتی در آن سرحد متوقف شده خواست که بازگرد
و در قراباغ رحل اقامت و طرح قشلاق انداخته منتظر ورود شاهزاده نامدار کامکار اعنی نواب جهانبانی
و امرا و عساکر منصوره که بدان صوب در حرکت آمده اند بوده باشد جمعی از جهلا و جنگجویان قزلباش
که سلطان مراد خان ولد امیرخان سردار ایشان بود اراده دستبرد دیگر نموده از آب کر گذشته
طرح جنگ انداختند رومیه که در محاربه قزلباش دلیر شده بودند بملاحظه از آب کر بطرف گذشته
از عقب لشکر در آمده دو سه هزار کس از جنود قزلباش میان گرفته و آثار غلبه بظهور آورده شکست دادند
و تا دو هزار کس از لشکر امیرخان و سایر امرا در آن معرکه مقتول و گرفتار گشت امیرخان بعد از شکست
دیگر صرفه و صلاح در جنگ ندیده مراجعت را بحال خود اقرب و اصوب شناخته بجانب تبریز بازگردید و لله
پاشا مقضی المرام از آن سفر عود نموده بارض روم رسیده طرح قشلاق انداخت ذکر توجه شاهزاده مظفر
لوا سلطان حمزه میرزا و امرا بجانب قراباغ و شروان و مظفر و منصور باز گشتن بعون عنایت ملک
منان چون خبر نقض معاهده و پیمان رومیه و لشکر فرستادن سلطان مراد خان خواندگار روم بآذربایجان
و شروان در دار السلطنه قزوین بوضوح پیوست و توجه نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا بدان حدود
مصمم یافت امرا و ارکان دولت در رکاب همایون شاهزاده نامدار در ساعت سعد از مقر سلطنت در

در حرکت آمده روانه آذربایجان شده و نواب مریم شان مهد علیا را جدایی فرزند ارجمند دشوار نموده
درین سفر موافقت قرة العین دودمان خلافت اختیار نموده احکام مطاعه باحضار افواج قاهره از اطراف
و جوانب قلمرو همایون فرستادند و موکب عالی شاهزاده تا سیاه گرد و تا بایقطع مسافت نموده چند
روزی در چمن سیاه گرد بجهت جمعیت عساکر توقف واقع شد و در آنجا قضایای شروان و گرجستان بنوعی که
سبق ذکر یافت بتحقیق پیوست بعد از مشورت و کنگاش بلکنگوایان دولت قاهره توجه بجانب قراباغ را
بصلاح و صواب اقرب دانسته موکب عالی بدان طرف در حرکت آمده بفیروزی و اقبال بدار الارشاد اردبیل
رسیده و بعد از زیارت آستان ملائک آشیان حضرت سلطان الاولیا توجه بجانب شروان و استخلاص
آن ولایت را از دست مخالفان پیش نهاد همت ساخته از ارواح مقدسه مشایخ کرام صفویه رضوان الله علیهم
استمداد نموده عازم قراباغ شده و ساحت آن ولایت مضرب رایات عزت و جلال گردید و قرار یافت
که اردوی همایون شاهزاده مظفرلوا و نواب مهد علیا در قراآغاج توقف نموده و امرا و عساکر منصوره باتفاق
میرزا سلمان وزیر از آب کر گذشته بشروان روند و چون خبر قرب وصول شاهزاده کامکار و عساکر ظفر
شعار بارس خان و امرا شروان رسید بملاحظه آنکه مبادا از اسباب محاربه تقاعد نمایند ولایت از مملکت
باز داشتن نموده اعتراض بر آنیان و سرزنش طوایف قزلباش کرده بخاطر رسانیدند که قبل از رسیدن
موکب عالی شاهزاده بر سر شماخی رفته قلعه را محاصره نموده اگر تسخیر آن بسعی ایشان دست دهد جبران تقصیر
نموده رو سفیدی حاصل نمایند بدین عزیمت روی خود را که از آب کر گذرانیده بودند در ظرف
آب گذرانیده با لشکر بسیاری روانه شماخی شدند چون طایفه رومیه چند سال در شروان اقامت
و رفاهیت گذرانیده و غرق بحر جمعیت و سامان شده بودند خشم زخم روزگار را بطایفه رسیده اکثر عظما
مقتول گشته اموال و اسباب لاتعد و لاتحصی که جمع آورده بودند تاراج حادثات رفت متبین اسمعیل
آنگه سابقا قره ... کلک سان کرده که سلطان مراد خان پادشاه روم محمد گرای خان ولد دولتگرای خان
پادشاه الوس تاتار تکلیف کرده جمعی از حمل تاتار از راه دربند بر سر قزلباش دعا ولکرامی را جو دورا

با عادلگرای عسکر گرانی که قریب بیست هزار جنود نامعدود تاتار جرار صبا رفتار که در شتاب تگاور را
بضرب تیر تار کرده از سم سمند وحشت ابداد و هیبه نهب و غارت بولایت مذکور فرستاده عادلگرای خان
بعد در میان کمر بسته قدم بولایت شیروان نهاد مجملاً چون ارس خان و امرا رفیق بشماخی رسیده عثمان
پاشا از ورود کومک تاتار خبردار گشته باستظهار ایشان در مقام مدافعه درآمده در روز موعود از شهر بیرون
آمده صف قتال آراست و ارس خان و امرای شیروان نیز آهنگ محاربه ساز داده آثار جلادت و مردانگی
بظهور می آوردند که طلیعه لشکر تاتار نمایان شده گرد و دشت فرو گرفت غازیان قزلباش شتابزده
استعجال نموده در بحر اضطراب افتادند بعضی از امرا اصلاح در بازگشتن دیدند که جنگ کنان خود را بجایی
رسانند ارس خان عار فرار بخود قرار نتوانست داد و فرصت آن نیز نشد دل بر مرگ نهاده در دریای
کارزار غوطه خوردند از یکطرف لشکر روم و از یکطرف لشکر تاتار و از طرف دیگر لزگی و قراوبرک و غلامان
شیروانی قزلباش را در میان گرفتند ارس خان و اکثر امرا و اعیان لشکر پای ثبات فشرده مردانه جان
در راه دین و دولت نثار کردند ارس خان و دو سه سلطان دیگر و جمعی گرفتار شده بقتل رسیدند و بعضی دیگر
در معرکه شربت ناگوار هلاک چشیدند بقیة السیف نیم جانی بصد هلاکت بیرون برده تا اردوی ارس خان
و امرا و اعیان بازگشتند بعد از این قضیه عثمان پاشا بقلعه شماخی بازگشته عادلگرای خان با دو برادر و [illegible]
میرزا بکنار آب کر آمده قصد یغمای اردوی ارس خان داشتند اردو غنیمت حلقه تکلو و بعضی امرا و اولاد
ارس خان که از معرکه بیرون آمده باردوی خود رسیده حقیقت حال بنواب جهانبانی و میرزا سلمان
امرا که بقراباغ رسیده بودند عرض کردند و از موقف سلطنت حکم شد که امرای طوالش و جمعی که در آنجا بوده
باردوی ارس خان رفته باتفاق آنجماعت از کنار آب کر خبردار بوده محافظت اردو نموده باشند که
اینک عساکر منصوره بدفع مخالفان متوجه شیروان اند و ایشان حسب الفرموده چند روزی در آنجا
بحراست مشغول بودند و خبر جواد از آن سمت عبور زحمداران قزلباش نگاه داشته از کنار آب خبردار بودند
که خبر آمدن لشکر تاتار و لزگی رسید امرا جمعیت نموده بعزم مدافعه بکنار آب رفته خبر یافتند تا جمع

که بکنار آب رسیدند خبر یافتند که جمعی بیملاحظه خود را بآب زده عبور کرده با قزلباش جنگ پیوسته
غازیان بلطف بمدافعه مشغول گشته در اثنای حرب و ضرب واقف شدند که جمعی دیگر از مخالفان در حوالی بجای
طالشیان شیروان از آب گذشته از عقب لشکر درآمدند بدین جهت جنود قزلباش منهزم گشته هرکس خویش
گرفت از گریختگان معرکه جمعی باردوی ارس خان و امرا رسیده از حقایق احوال اخبار نمودند علامات روز
محشر هویدا نا آنجماعت بمدد آمده مردم اردو دهشت زده و پریشان حال سراسیمه و مضطرب الاحوال
کوچ کردند که خود را بجایی رسانند هنوز بعضی از مردم اردو بار نکرده بودند که طلیعه لشکر لزگی و تاتار نمایان
شده مردم اردو پراکنده شدند نسا و صبیان با اموال و اسباب اسیر و تاراج شده بهر قطاری تاتاری
درآمد و جمعیت و اسباب بی نهایت که اندوخته چندین ساله بود بدست مخالفان درآمد مجملاً عادلگرای
خان و طبقه تاتار و لزگی غنایم موفور بدست آورده در نهایت رعونت بجانب شیروان رفتند امیرزا
سلطان و امرا عظام از قراکومک قراباغ ایلغار نموده از قومی یوللی آب کر عبور نموده بشماخی رسیده قلعه را
محاصره کردند و در اثنا از بعضی لشکر تاتار و غارت اردوی ارس خان اطلاع یافته دفع شر آن گروه را
مطمح همت ساختند و فوجی از افواج قاهره را با بعضی امرای نامدار که اشاره میرزا سلمان قورچی
باشی و شاهرخ خان مهردار و محمد خان ترکمان و پیره محمد خان استاجلو و سلطان حسن خان [illegible]
خان شاملو و ولی خلیفه شاملو و سیف [illegible] شرف الدین اغلی تکلو و امامقلی خان قاجار و امیرحمزه خان ولد
عبدالله خان استاجلو و سایر امرا نامدار بمقابله لشکر تاتار توجه نمودند عادلگرای خان و برادران از
وصول جنود قزلباش و محاصره شماخی و کیفیت شکست لشکر خبر یافته چون در جنگ قزلباش دلیر شده بود
از غایت نخوت و غرور رهایی از آن لشکر گرفته بی وحشت کومک عثمان پاشا روانه جانب شماخی شد
و در کنار ملا حسن نام محلی تلاقی فریقین روی داد و عادلگرای خان با دوازده هزار تاتار و چهار هزار لزگی
و قراوبرک و شروانی دلاور آنها پای ثبات و قرار استوار داشته در برابر سپاه ظفرپناه صف قتال آراست
و از این طرف امیرحمزه خان استاجلو که چرخچی سپاه منصور بود با بعضی استاجلو و غیره از امرا پیش رفته از جانب [illegible]

دست بآلت قتال بردند معرکه کارزار از خون کشتگان حکم لاله زار گرفت بعضی از امرا که در شماخی بجهة آن
مقرر شده بود محاربه لشکر تاتار را از آنخدمت بهتر و انکی اولی دانسته بی صلاح امرا عظام بملاحظه ننگ و نام
عزم جنگ بلشکر ملحق شده در معرکه قتال حاضر شدند و تاتار با وجود حملات متواتر که از سپاه قزلباش
وقوع می یافت پای ثبات افشرده از وقت طلوع صبح تا آخر روز جنگ کرده داد جلادت و مردانگی دادند
آخر الامر از شمشیر آویز جانفرسا عادلگرای خان آثار ضعف و انکسار از لشکر تاتار مشاهده نموده
دلاوران جنود خود را بحرب و قتال تحریص نموده خود داد جلادت در میدان مبارزت داد و از طبقه
تاتار بسیار شده شب آغاز نهاده تهوران (?) حمله کردند و در اثنای حرب و ضرب از زمره سپاه ظفر پناه
ابا خلیفه و الفراوت (?) بعادلگرای رسیده او را بطعن سنان جان ستان بر خاک بوار انداخته
او نام و نشان خود اظهار کرده حالتی که از کمال نخوت و غرور هرگز تصور آن بعقل نکرده بود مشاهده
نموده بجز رفقه گرفتاری در آورد و طایفه تاتار شکسته و پریشان حال روی بوادی فرار آوردند
غازیان عظام عرصه جمع کثیر آن طایفه را برق سان شعله سیف و سنان سوخته مضمون و اقتلوهم حیث
ثقفتموهم مصداق حال ایشان آمد سعادتمندان عسکر گرامی بابقا السیف که اکثر از کرکی و شروانی و بیجبلها (?)
آن سرزمین آشنا بودند در کوه و بیشه پراکنده گشته نسیم فتح و ظفر بر پرچم لوای نصرت اشتمال وزیدن چون حشم
لشکریان را جمال و اثقال غارت کرده تاتار افتاد و از انجا که حرص سپاهیان است بسلب تعاقب
دشمن باز داشته بر سر غارت هجوم نمودند همان اموال و اسباب ایران اردوی ارش خان (?) امرا
و اکثر قطارهای شتر همچنانکه تمام بدست تاتار در آمده بود ولیکن بعقری (?) در آن نموده باشند بدست غازیان
در آمد چون صاحبی در میان نبود رقم تملک بر آن کشیدند سرراستمان (?) و امرا عظام بعد از فتح چنین
روی توجه بجانب شماخی آوردند عثمان پاشا چون از شکست تاتار و گرفتاری عادلگرای مطلع گردید از
مدد و کومک مایوس شده پای قامتش سست گردیده چاره بجز فرار ندانسته قلعه شماخی را انداخته بجانب در
بند رفت امرا عظام جمعی استقبال نامزد نمودند تا تا شاران رفته بعضی از توپخانه و یراق و ادوات (?)

آورده

آورده باز گشتند و عثمان پاشا خود را بقلعه دربند انداخته باستظهار مردم داغستان و لزگی در انجا
توقف نمود و چون اخبار فتح و گرفتاری عادلگرای را امرا عرضه داشت نموده بخدمت نواب جهانبانی
محمد علیا فرستادند در اردو نقارهای شادمانی نوازش آمد و چند نفر از قورچیان عظام را فرستادند
که عادلگرای خان را باردو آورده بودند امرا متوجه دفع عثمان پاشا و تسخیر قلعه دربند شوند امیر زاده سلمان (?) امرا
بخلاف صوابدید محمد علیا جمعی را در شروان گذاشته خود عادلگرای را برداشته بقراباغ بمعسکر (?)
نواب جهانبانی مشرف شدند عظما و مدبران صلاح دولت در آن دیدند که با آن سلسله طرح دوستی انداخته طبقه تاتار را
بتلطف و نیکویی از معاونت لشکر روم باز آورده ولایت شروان را از آسیب ایشان صیانت نمایند
و امنعی پسندیده و ضبع (?) و تشریف گشته عادلگرای خان را اعزاز و احترام نمودند و چند نفر از کرکی ران محافظت
تاتار را آزاد کرده بملازمت او مقرر کردند و جمعی از قورچیان را از نجابت و خدمت او مامور ساختند ایلچی از ا
امرا صلاح دیده بودند که بامیر حمزه خان تفویض نماید نواب محمد علیا چون از امرا که رای خود عمل نموده و بدون رخصت
بازگشته آزرده بوده در این باره مصلحت ایشان را منظور نداشته موقوف بر اشاره نواب سکندرشان
فرمودند میانه امرا سرکش [illegible] و نواب محمد علیا اندک گفتگوی در هر باب واقع شد و امور از اعتدال معقول
گذشته و آن گفتگو باعث آن شد که نواب بهرشان (?) محمد علیا توقف ننموده عزم مراجعت فرمودند
و کسی را قدرت آن نشد که مانع آن حرکت بی هنگام تواند شد در قلب زمستان روانه شدند که کوه از
هم سرمای پوستین قاقم برف در بر و کلاه سنجابی ابر بر سر داشت و از آرزوی گل عارضان اردوی
بهشتی از چشم سحاب قطرهای اشک سیماب بی شمار متقاطر بود آن مسافت بعید را که یکماه بدشواری
قطع شده در عرض چهار پنج روز قطع نموده در روز پانزدهم داخل دار السلطنه قزوین شدند و امرا عظام
از خجالت آن گفتگو یکباره از رکاب مقدس محمد علیا و شاهزاده والاتبار تخلف نموده بقزوین
رسیدند و سعادت عتبه بوسی نواب سکندرشان دریافته عادلگرای خان را در دولتخانه مبارکه جنب
دولتخانه جای داده چند نفر از قورچیان را مقرر داشته که کشیک بر خدمت او باشند و احتیاج او

ملازمان از عقب رسیده شرف باکول بروجه لایق سرانجام می یافت مقرر شد که اکبی از جانب خود بتعجیل
گرامی خان برادر و والده اش فرستاده خبر سلامتی خود و تعظیم و تکریمی که درباره او مبذول می آید اظهار نماید و
ده نفر از ملازمان اعتمادی روانه نموده و از جانب نواب کامیاب اشرف نیز مکتوب دوستانه به پادشاه تاتار
نوشته مصحوب یکی از قورچیان ارسال نموده باعث محبت و دوستی شدند و ایالت شیروان از نواب
سکندرشان بمحمد خلیفه صاحب جاه والقدر که در اوایل زمان شاه جنت مکان حاکم استراباد شده بود در این
اوقات بجهت شورش صوفیه و سیاه پوشان و بقیه ترکمان در استراباد بمحال اقامت نیامده بقزوین آمده بود
تفویض فرموده سایر محال آنجا را قسمت نموده روانه گردانیدند و محمد خلیفه و امرا بشیروان رفته بهر یک در
الکا رفته و قرار گرفتند کما کان نگذارد که قراری گیرند اما احوال عادلگرای خان آنکه بعد از آنکه
که در دولتخانه اقامت داشت ایلچیان و ارکان دولت درباره او مختلف گشته قرار دادند که او را از
دولتخانه بیرون آورده در محلی که جای بهتر باشد یکی از قلاع که منازل مرغوب داشته باشد فرستند که چون
سیاق آورده بجان در پیش است همراه گردانیدن مناسب نیست آنجا نقیض اقامت ساخته
نواب سکندرشان فرمودند که چون شاه جنت مکان چند گاه همچون گرامی را که از دودمان چنگیزی بود
بحیثیت التفات قلوب گرجیان اتباع او را در دولتخانه معزز و محترم نگاه داشتند چون از اولاد آن شاه
زاده تاتار بعزت و احترام سلوک کرده ایم بقلعه فرستادن هرچند مکان خوب داشته باشد نامی
دارد و لایق نیست اگر بهمین سیاق بدستور در دولتخانه باشد بعد از آن هرچه صلاح باشد بعمل آید نواب
بوده و فی الحقیقه بودن او در حصار دولتخانه عین قدرت و رعایت او را خصوص سیر و سواری ست
و جمعی از قورچیان شب و روز بحراست مشغول اند از اطعام بخواهد خود تعلیم نموده جمعی را فرستاده که او را
بیرون برند خان تاتار چون با اطوار قزلباش آشنا نبود خیال دیگر کرده با چند نفر تاتاران که با او بودند
جبه و زره پوشیده چون آلت حرب و تیر و کمان با خود همراه داشتند بجنگ ایستاده و ده کس را به تیر زدند
مجال حرف و حکایت نداده از جنگ متقاعد گشته از طرف ترجیلات هرزه کاران قزلباش نیز بجنگ نموده

دفع تیراندازان مشغول شدند و تاتاران جهالت و بی اعتدالی از حد برده چند کس را زخم تیر از پای درآوردند
از بیرون تیر شروع در تیر و تفنگ شده در میانه خان تاتار زخمی شده بقتل رسید چون قتل او بوقوع پیوست
بر همگنان تیرانداز رفت این واقعه روی نمود هرچند قضیه مذکوره بعد از معاودت امرا از مازندران اتفاق
افتاد اما چون در طی قضایای سفر شیروان مناسب بود در ذکر تقدیم رفت

ذکر لشکر فرستادن نواب کامیاب به مازندران بجهت ماده رضای ملک و دوران و بدست آوردن میرزا خان والی مازندران بجهت شان

چون در زمان شاه جنت مکان حکومت مازندران من حیث الارث والاستحقاق بمیر عبدالله خان
والد نواب مهد علیا تعلق داشت میر سلطان مراد از بنی اعمام او باشاره الیه خصومت و نزاع آغاز نهاده دعوی
استقلال کرد و جمعی از مازندرانیان که از میر عبدالله خان رنجیده یافتند بر سر او جمع شدند و او بدرگاه جهان
پناه شاه جنت مکان التجا برده اظهار اخلاص و بندگی و خدمتگاری کرد و چون میر عبدالله خان بعضی اوقات سرکشی کرده
در اداء باج و خراج تعلل می کرد شاه جنت مکان در مقام تربیت میر سلطان مراد خان درآمده روز بروز
احوالش در ترقی بود تا آنکه میر عبدالله خان از کم خدمتیهای خود نادم گشته اظهار عجز و بندگی نموده شاه جنت
مکان الکاء مازندران را از ایشان قسمت نموده هر کدام متقبلات کردند مقرر شد که با یکدیگر براه سلوک
نموده متعرض ملک یکدیگر نشوند اما میر عبدالله خان تاب اعتبار و اقتدار امیر سلطان مراد نیاورده بخلاف
رضای اشرف در کسر اعتبار او مشغول شده مکنونات که در ولایتی که او اختصاص داشت تمکن و استقلال
کند مکرر احساس ... عرض شد و احکام مؤکده بایشان صادر می گشت تا آنکه میر عبدالله خان
بی توجهی آغاز نهاده منجر بآن شد که میر سلطان مراد خان بر او تسلط یافته بسعی و اراده کلی از مازندران
تکلیف کرد و کار اتفاق نموده او را با توابع و لواحق از میان برداشته حکومت کل مازندران بمیر سلطان مراد خان
تعلق گرفت و اما خصایصه چون عادت قدیمه دنیای غدار است تا اقتدار کار اولیای دولت ... چشم زخم نادیده
در یافته از عمر و دولت متمتع نیافت ... روزی ... ملک ... حیات را بخصم قوی
اجل سپرد القصه بعد از قضیه میر عبدالله خان میر عبدالکریم نام پسر بزرگتر میر عزیز برادر و همشیره ایشان بدرگاه جهان

پناه آمده مترصد الطاف شهریاری بوده درین اثنا میر عبدالکریم نادانسته تریاک خورده تابن در گذشت
و شاه جنت مکان از رحمت حقیقی متوجه احوال بازماندگان شده نواب مهد علیا صبیه قدسیه او را شاهزاده
عالمیان یعنی نواب سکندر شان سلطان محمد میرزا نسبت فرموده فرزندان گرامی او ازان جمله میر علی متولد
شده میر عزیز خان ولدان او را در سلک مقربان در آورده در درگاه معلی معزز و محترم بود حکومت نصف ولایت
مازندران که باو تعلق داشت چنانچه تحریر پیوست شاهزاده کامکار سلطان حسن میرزا الغو تفویض فرموده
نصف دیگر را بسابق نجمه مشهور میرزا خان ولد میر سلطان مراد مرحمت فرموده بودند اما بعد از سانحه واقعه شاه
جنت مکان و بیرون آمدن سلطان حسن میرزا کل ملک یعنی شمس الدین دیو بتصرف میرزا خان در آمد درین
اوقات که علیا حضرت مهد علیا حسب اراده خالق الارض و السما ملکه ملک ایران گشت مناسبت چنان نمود
که چون آن ولایت ملک موروث آن علیا حضرت بود میرزا خان روی ارادت به سریر اعلی آورده از قتل
پدر اعتذار جسته رضا خاطر مقدس طلبد و از جانب علیه آنحضرت مأذون و مرخص گشته بمازندران
رود و اگر حکومت او موافق رضا علیه نبوده باشد بمقتضای عقل با زمانه در سازد و در آنچه مقصد و رسم شفقت
دخل نسازد نه هر جای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن چه ظاهر بود که هرگاه بخود مردم
از استقلال زده در مقام مشوره رای باشد نواب علیه که معدن غیرت و عصبیت در تنبیه او خواهد کوشید
میرزا خان از ساده لوحی با فساد بعضی از حضور خاصه شمس الدین دیو که بشبان سلسله علیه ایمان
بود از جاده صواب منحرف گشته بخدمت علیه توسل نجست ملکه سرکشی می نمود و این معنی بر خاطر علیه گران آمده
در مقام انتقام شده طالب خون پدر گشت ایالت مازندران از امیر خان که از اقربای آنحضرت بود تفویض نموده
و الیچان خان ترکمان را که شرف مصاهرت آن سلسله داشت بمعاونت او مأمور فرموده فرستاد میرزا خان
جوان صالح درویش نهادی بوده جرأت آمدن به درگاه جهان پناه نموده از خوف و بیم داعیه حفظ
حیات در قلعه فیروزجاه که از قلاع متین و حصین مازندران است تحصن جسته جمعی از ملازمان میر سلطان مراد
با او موافقت نموده بودند با وجود آنکه مشار الیه دست از مملکت کوتاه کرده بود اما تا میرزا خان در مازندران بود

قلعه

قلعه مذکور به تصرف او نیامده میر علیخان در مازندران مشتشی نیافت و تسخیر آن قلعه بسهولت میسر نشد
و نواب مهد علیا در دم هیجان عمرو دولت سلسله میر سلطان مراد خان راسخ و جازم بوده روز بروز اهتمام
او درین باب بیشتر و مشکک گشته پیره محمد خان را که یکی از ارکان دولت بود با توخته خان شاملو
بعضی امرا بدین خدمت نامزد فرموده فرستاد و چون چندگاه برآمد خبر فتح قلعه نیامد نواب مهد علیا
بی تابی آغاز نهاده برفتن آن لشکر تسلی نشده شاهرخ خان مهردار را تکلیف رفتن مازندران نموده
مشار الیه که رکن رکین دولت بوده مرتبه خود را از آن برتر میدانست که با امثال این خدمات مأمور گردد
از این خدمت سرباز زده معروض داشت که پیره محمد خان که باین خدمت مأمور شده کافیست و اگر
نواب مهد علیا دیگری را بدین خدمت نامزد فرماید موجب ملال سردار مذکور میشود و لایق نیست اگر مشار الیه
احتیاجی بمدد و کومک داشته باشد آنچه باید فرستاد و نفر بستیم نواب مهد علیا از این معنی آزرده شده
نواب سکندر شان را اغوا نمود که شاهرخ خان را طلب نموده مورد عتاب و خطاب ساخته خیرگی و تهور او را
نمایند خان مشار الیه هرچند معاذیر دلپذیر پیش گفت جسته پهلو از این معامله خالی کرد مفید نیفتاد و میرزا سلیمان
و قورچی باشی و امرا او را بنصایح دلپذیر تسلی داده راضی برفتن نمودند مجملاً مشار الیه در کمال اکراه و اجبار
روانه مازندران شده و چون بپای قلعه فیروزجاه رسید به پیره محمد خان و توخته خان ملاقات نموده
استحکام قلعه و استعداد قلعه داری میرزا خان معلوم نموده دانسته که تسخیر این قلعه بزودی میسر
نشده و تعب و تشویش بسیار بعسکر قزلباش میرسد شاهرخ خان با میرزا خان طرح آشنایی انداخته
نامه‌ها مراسله و آمد شد وقوع یافت و او را نصیحت نموده خاطرنشان کرد که هرگاه پادشاه ایران در
مقام تغییر حکومت مازندران شده باشد شما را با ستیزه کردن موجب استیصال خاندان شما و باعث
مفاسد عظیم است و اگر یک سال و دو سال محاصره قلعه امتداد یابد چون مدد از جایی شما نمیرسد عاقبت
مسخر و مفتوح خواهد شد و هرگاه رسوخ شما در مخالفت و قلعه داری بمرتبه باشد پیداست که بعد از فتح
قلعه مهم منجر بکجا خواهد شد پس اولی آنست که حالا ترک مخالفت نکرده برفاقت ما که از غلامان معتبران درگاه

وارکان دولت او شاهیم روی را ادب آن آستان آورند شاید نواب علیه ابتعد رسالت و فروتنی
در مقام جویی تسلی شده در مقام تلطف درآیند و اگر آن نشود در هر جا مصلحت باشد توطن اختیار نموده
بفراغت خاطر روزگار گذرانند مشار الیه از روی عقل و دانشی که داشت از عاقبت اندیشی [illegible] و ما
سکنه که اهل آن دیار بودند که هر چند بدون قتل خصما راضی نبود و کمر بسته نهر کاه نواب مهد علیا [illegible]
خونی در خروش سیداند بلا شک در پی در مقام است که انتقام خون پدر بستد و بقتل رسانند و این
تلاش نه از جهت ملک و مال بلکه بجهت حفظ چند روزه حیات مستعار است شاهرخ خان و امرا قبل علی
ومدعیات او شده قسم بذات الله تعالی یاد کردند که او را لاحق و او را بقتل نرسانند و قصد چشم او نکنند و
در خدمت نواب سکندر شان و نواب مهد علیا در خواستن خون او کرده بهیچ وجه من الوجوه نگذارند که
آسیبی به او رسد و چون امرا مذکور از ارکان دولت بودند و هیچ یک از صاحب حزب و کلام بیش بوده و رضای
ایشان منفصل نمی یافت میرزا خان اعتماد بر قسم ایشان کرده قلعه را تسلیم نموده بیرون آمده امرا حسب المدعی
خاطرش را الیه پیرامون اموال و اسباب او گشته قلعه را کماشتگان نواب مهد علیا سپردند و او را به اردو
روانه نموده پیرامی گشتند هرگز پیرامون خاطر ایشان نمیگشت که نواب علیه دست رد بر سینه ملتمس ایشان
خواهد نهاد اما چون خبر فتح قلعه و بدست در آمدن میرزا خان بنوعی که گذشت بعرض نواب مهد علیا رسید
از این معاهده و پیمان آزرده گشت بلکه میخواست که قلعه بقهر و غلبه مفتوح گشته میرزا خان مقهور و مقتول
در آید که اگر جان بخشی نموده عفو نمایند میرزا خان بجان ممنون او باشد برغم امرا بقتل او جازم گشت اما چه
چون شاهرخ خان و امرا یک فرسخی قزوین رسیده فرود آمدند روز دیگر داخل شهر میشدند نواب
مهد علیا [illegible] قورچیان عظام را فرستادند که به اردوی امرا رفته میرزا خان را از دست ایشان گرفته
خود محافظت نمایند و با قورچیان قرار داده بود که چون میرزا خان را مدست ایشان در بندند در ساعت
بی اطلاع امرا هلاک سازند و چون قورچیان به اردوی امرا رسیدند میرزا خان را طلب کردند امرا از تعجیل
خاطر شده در آن حال سرباز زدند و گفتند که چون خدمتی بتقدیم رسانیده ایم فردا او را بمجمع قزلباش آوریم که

معی

سعی را آورده بنظر پادشاه درآوریم قورچیان بر حسب فرمان عذر قبول نکرده در اجرای حکم پادشاهی مبالغه
نمودند چون امرای عظام را بخاطر رسید که قصد قتل او خواهند کرد و مخالفت حکم پادشاهی را امر محال دانسته
او را بدست قورچیان سپردند که شب در همان خرگاه داشته صباح باتفاق بشهر آورند قورچیان حسب الامر
او را در همان شب هلاک کردند شاهرخ و پیره محمد خان و قورخمس خان و امرای عظام از وقوع این حادثه
نجابت آزرده شده کینه که از نواب مهد علیا در دل داشتند ازدیاد پذیرفت چون علاجی نداشتند دیگر
از آن مقوله حرفی بر زبان نیاورده بشهر آمده بشرف ملازمت مشرف شدند و چون سجده نواب علیه
رفته عرض حال کردند لوازم تجسس و تفقدی که چشم داشت ایشان بود بفعل نیامده و اهمیتی علاوه آزردگی
امرا گشته روز بروز کدورت خاطر ایشان نسبت بنواب مهد علیا سمت ازدیاد پذیرفت تا آنکه منجر
بدان شد که باغوای محمد خان ترکمان که از حکومت کاشان معزول شده بود مرفع او جازم گشته [illegible] کمین
خاطر خود را بحیز ظهور آوردند و الحق [illegible] قتل میرزا خان که سید زاده صالح بیگناه بود از انقضای ملکی
و نشأت دولت [illegible] امرا جهل و غرور و نشوان و وساوس شیطان بحیز ظهور آمد بر نواب مهد علیا [illegible] که
نامه و شرح آن بعد از تفصیل وقایع خراسان مرقوم کلک بیان خواهد گشت میر علیخان ترکمان که
از مازندران بهره نیافته در همان ایام عالم عمر و جوانی را وداع نموده و هرج و مرج باحوال مازندران راه
یافته بطریق ملوک طوایف در هر سری سودای سلطنت پدید آمد تا آنکه بالاخره قلعه اولاد و بعضی مازندران را
آقا الوند دیو و بعضی دیگر را سید مظفر مرتضائی که از امرای مازندران بود در حیطه ضبط و تصرف
درآورده اعیان آن ملک متفرق شده جمعی اطاعت الوند دیو نموده و برخی مطیع سید مظفر شده
و از کثرت مشاغل و حوادث که در میانه قزلباش روی میداد از امرای عظام و ارکان دولت
پادشاهی کسی باحوال مازندران نپرداخت **گفتار در قضایای سعادت افزا که در مملکت خراسان
سمت وقوع یافت** سابقاً مرقوم کلک وقایع نگار و نگاشته خامه بدایع آثار شده بود که چون اسمعیل میرزا
قطع اشجار حدیقه دولت و اقبال نموده بقتل برادران و بنی اعمام اقدام نمود و [illegible] جهانگیر شهرت

یافت العلم عند الله تا آنکه کمر و سنگپارگی قطع صله رحم روا داشته بجز از اعدام نواب سکندرشان
که برادر بزرگتر نامی با او از یک مادر بودند و برادرزادگان گرامی‌تر کرده و این افعال ذمیمه را ضمیمه اعمال
سابق گردانیده و لهذا غیرت الهی بحرکت درآمده تایید ناصف الفقه علیقلیخان شاملو نواده دورمیش خان
که بحکومت دارالسلطنه هرات و امیرالامرایی منصوب گردانیده بود و بقبول جمهور مامور ساخت که چون
بدارالسلطنه هرات رسد نهال خجسته آن چمن آرای دولت و اقبال یعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی را از
پای درآورده خاطر از دغدغه فارغ گرداند علیقلیخان را که نوکرزاده نواب سکندرشان و سالها
نمک پرورده آن سلسله علیه بود چگونه دل بدکه العیاذ بالله نسبت بولی نعمت زاده چنین سالخورده نکو
خطایی روا دارد و علیقلیخان و مخدرات آن سلسله سیما والده خان مذکور که قابله حضرت اعلی ظل الهی ا
ادر رضاعی آنحضرت و سایر شاهزادگان نامدار و برادران آنحضرت بود و از این حکم اندوهناک گردیده
و بکمال حزن و الم می‌بودند اما چون خان مذکور از جانب اسمعیل میرزا بعزت تمام برتبه بلند خانی و مرتبه
ارجمند امیرالامرایی رسیده بود و علاج بجز اطاعت امر او نداشت و قرارداد خاطر او و آقایان
شاملو آن بود که چون داخل شهر شوند آن فرمان را بامضا رسانیده و تاخیر و تعلل کرده در هیچ خاطر مجال
خطور نداشت آنچه از تقریر ثقاتی که در آن هنگام در هرات بوده‌اند معلوم گشته آنست که علیقلیخان
با وجود تفویض منصب جلیل و مراتب بلند خاقانی از ارتکاب این امر شنیع محترز و بکمال حزن و الم
باهستگی طی مسافت نموده در روز چهارشنبه بیست ششم شهر رمضان المبارک بخطه طیبه هرات رسید
و چون شب بیست هفتم شهر رمضان بود که باعتقاد گروهی از اهل اسلام شب قدر بمحل استتار
آن سلسله او را در آن شب متبرک از ارتکاب قتل سیدزاده معصوم بیگناه دریغ آمده بروز دیگر موقوف
داشته بودند و چون آن روز شب جمعه بوده در آن لیالی شریفه احتراز از آن امر لازم دانسته در آن
شب نیز وقوع نیافت بعد از آن ایام عید بمیان آمد تحاشی شدند که در ایام عید که هنگام عیش و سرور است
تجرع آن زهر جانگزای هنگام باشند موقوف داشته اند که ایام عید سپری شود بمقتضای اللیل حبلی

سپس تا چه زاید شب آبستن است ◦ گوییا بالهام آسمانی در آیینه خاطر مردم آن سلسله پرتو ظهور
انداخته بود که عنقریب صورت غریب عجیب از پس پرده غیب روی خواهد نمود و از سروش غیبی ملهم
این ابیات که از نتایج افکار معجزآثار حضرت شاه اولیا است در القاء مفتاح عقده‌گشای که تمه آن ادیب العلیم
و حل ابیات در خاطرشان خطور می‌نموده ◦ وکم لله من لطف خفی ◦ یدق خفاه عن فهم الذکی
وکم یسر اتی من بعد عسر ◦ وفرج کربة القلب الشجی ◦ وکم امر تساء به صباحا ◦ وتاتیک المسرة بالعشی
مجملا بعد از عید که روز دوم شهر شوال بوده وقوع آن فعل منکر از بیم تلاطم امواج بحر غضب پادشاهی بر
خاطر رعیت و سپاهی سوخ اثقل بوده که در آن شب بعمل آید آخر روز سلطانعلی بیگ نیمچه و دلیل علیقلی
خان که بحسب مشیت بعضی مهام در اردو مانده بود و بعد از رحلت اسمعیل میرزا حسب تبلیغ این اخبار با
روانه دارالسلطنه هرات شده بود رسیده چون از دروازه عراق داخل شهر شده از دروازه بان
معلوم نموده بود که ذات مبارک اشرف صحیح و سالم است از دروازه بانان شده سلامتی ذات همایون
و او بعد از آن بخدمت خان رسیده صورت حال بیان نمود اگرچه جناب خانی و آقایان شاملو که در
همان چند روز در آن ملک گشته سامان و سرانجام لوازم حکومت قلعه داری اشتغال داشتند از وقوع قضیه
ناملایم اسمعیل میرزا و احتمال عصیان ملوک الطوایف و طغیان اوزبکیه خایف و متزلزل گشتند اما سلامتی ذات
خجسته صفات شهزاده نامدار کامکار یعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی مسرور و شادکام گردیده بسجدات شکر
الهی بتقدیم رسانیدند و وجود گرامی آن نونهال جویبار خلافت و کامکاری را سرمایه امن و استقامت ملک آن
مرز و بوم القصه دل بملازمت و غلامی عتبه عدالتش بسته و بدولت و اقبال خداداد آنحضرت امیدوار گشته
زبان بحال حال آن دیار بمقال مترنم آمد ◦ ای شاه جهان همانکه بخواه تو بود ◦ پیرو اختیار ما
عمرش از فلک بخواهد ◦ گردیده فلک کامکار کامران بشود ◦ سر عجبی صورت نمود ◦ علیقلیخان
مجلس عالی آراسته آن درکتای برج خلافت و جهانداری را بر دوش اعلامی داشته متکفل امر ملک‌گیری
خدمتکاری گشته عموم خلایق از سپاهی و رعیت امیران و اویماق و سرخیلان الوس و قبچاق فوج فوج

شرف ملازمت و بساطبوسی دریافتند و از جانب اشرف بخلاع فاخره سرافراز گشته و از ازدیاد عمر علیه الهی
و سلامتی ذات اقدس سجدات شکر ایزدی بتقدیم رسانیده نقد جان نثار و ایثار گردانیدند اما امرا
افشار که قاتل شاهقلی‌کان بتصرف مال او بوده در بیرون شهر جانب دروازه ملک اقامت داشتند
و میانه ایشان و وکلای خان بجهت تفتیش مال مذکور گفتگو بوده در وقت رخصت با تعجیل جانب فراه و
اسفزار محال تیول خود رفتند و علیقلی‌خان مژده سلامتی ذات اقدس را بدار السلطنه قزوین فرستاده
نواب سکندرشان و نواب مریم‌شان مهد علیا و شاهزادگان نامدار از این خبر بهجت اثر مبتهج و مسرور
گردیدند و چون نایره اشتیاق ملاقات گرامی آنحضرت در ضمیر منیر والدین اشتعال یافته بود و اراده خاطر
شریفشان بدان متعلق گشت که فرزند دلبند خود را از هرات بپایه سریر اعلی آورده دیده به دیدار گرامی
قرة‌العین روشن سازند و از مهمی جابلیان و معتمدان قزلباش هیچ یک از شاهزادگان نامدار را
در ممالک بگذارند که در پایه سریر اعلی خدمت الدین بوده با یکدیگر الفت گیرند بدین جهت معتمد الخواص اعظم
غلام قدیمی میرعبدالله‌خان را که موروثی نواب مهد علیا و در خدمت نواب سکندرشان محل اعتماد گشته
بجانب معتبر بود بخراسان فرستادند و حکم شد که علیقلی‌خان یراق فرستادن حضرت اعلی اسباب
نموده مهیا و آماده آمدن سازد و کم‌ستاعتی که از اعیان دولت قزلباش بعضی از معتمدین خدمت نامزد
خواهد شد چون این خبر در خراسان شایع گشت امرا و عظام آن ولایت از بیرون آوردن شاهزاده کامکار
کامران دلگران گشته علیقلی‌خان را وسوسه کردند که از قبول این امر اعتذار نموده و راضی نمی‌گردد
و بدین بهانه تمسک جسته مملکت خراسان در جوار ماوراءالنهر واقع شده اکثر اوقات کوچ حوادث است
و از تاخت و غارت اوزبکیه و فتنه و شور خالی نبوده و هنوز تا رسیدن به ساحت ملک خراسان بتجدید
و شخص اسم این دودمان خلافت مکان در آمده و مرکز دار الملک هرات که تختگاه سلاطین زمان و فرمان
روایان نامدار بوده از وجود یکی از شاهزادگان خالی نبوده و بی وجود یکی از شاهزادگان عالی‌مرتبت
محافظت و محارست این ملک مقدور نماند کار از قبضه اقتدار امرا خراسان مرشدقلیخان زیاده از دیگر امرا

اصرار

اصرار در این باب نموده با علیقلی‌خان عهد و پیمان میان آورده موکد بایمان مغلظه گردانیدند
چون آقا نظر قدم بولایت خراسان نهاد این زمزمه و گفتگو در میانه امرا بود و مرشدقلیخان حاکم مشهد
و اراده عالی الخادم علیقلی‌خان را تحریک نموده که بهیچ وجه راضی آمدن شهزاده کامکار نگردند اما با طمطراق
و رزانه بجهت کثرت عظمت و اقتدار علیقلی‌خان مضایقه در این امر نداشت ملکه محرک بود و سایر امرا هیچکدام
راضی نبودند آقا نظر بهر یک ملاقات کرد اگرچه او را تعظیم و تکریم بسیار کرده تواضعات بیجای
می‌آوردند اما استمداد را از لباس دولتخواهی خاطرشان او نمودند و التماس میکردند که نواب
مهد علیا عرض نماید که از این اراده منصرف گشته خراسان را از وجود گرامی آنحضرت خالی نسازند که لایق
دولت قاهره نیست و صریحا با آقا نظر گفتند که اگر نواب مریم‌شان مهد علیا در این باب اصرار نموده
کس بطلب فرستند بالضروره مانند کار از مخالفت حکم چاره نیست آقا نظر اوضاع خراسان از این چه که
مرقوم شد دریافته خود را از آن ولایت بیرون انداخته بپایه سریر اعلی آمده حقایق حالات معروض داشت
از غلبه شوق و آرزومندی به دیدار گرامی قرة‌العین سلطنت پادشاهی گوش بحرف امرا و آقا نظر کرده
ابراهیم بیک لله حیدر سلطان چاپوق ترکمان را که از میرزایان معتبر و اعیان قزلباش بود بدین
خدمت نامزد نموده روانه خراسان گردانیدند و مشارالیه با جمعی از آقایان ترکمان روانه
خراسان گردیده چون آوازه آمدن ابراهیم بیک در خراسان شیوع یافت علیقلی‌خان و مرشدقلیخان
یکدیگر را ملاقات نموده و معنی در خاطرشان رسوخ یافت که ابراهیم بیک را بی‌نیل مقصود باز گردانند
و کسان معتمد تر و کل امرا خراسان فرستاده در این باب استمداد جستند و طالب عهد و پیمان
گشتند مرشدقلیخان برادر حاکم مشهد مقدس معلی مرد بزرگ منش و در کمال نخوت و غرور بود و محو است که
علیقلی‌خان را از زیاده شوکت و اقتدار یابد شده و لله‌گی شاهزاده نامدار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی
موجب تقدم و بزرگی و اعتبار شان و تفوق و برتری او نسبت به سایر امرا خراسان بود و اتفاقی
که در این امر واقع شده بود دیگر و خاطر او بر آن نمود و راضی باین اتفاق نشده با امرا همداستان گشت

وامرا، تا من خود را تر از موافقت علی قلی خان منع کرده و این معنی موجب کلفت خاطر علیقلی خان گشته
رفته رفته مابین الفت و یکانگی بوحشت و بیگانگی تبدیل یافت چون ابراهیم بیگ بمشهد مقدس معلی رسید علیقلی
خان و مرتضی قلیخان و سایر امرا که در هرات بودند از آمدن او اطلاع یافته مکاتیب دوستانه باو
نوشته تواضعات رسمی بظهور آوردند اما بمقتضای لطف جواب صریح دادند که اگر باین اراده بملازمت آیند
در آمدن مضایقه نیست اما دانسته باشد که مطلقی دارد بتعجیل بهرات آمدن او مفید است و درین
باب عریضه داشتی بپایه سریر اعلی نوشته فرستادند که چون بردن شاهزاده کامکار بعراق موجب
دلیری مخالفان او ز کمپه بیشتر و صلاح دولت قاهره و شیوه بندگان دولتخواه جسارت نمودند راضی
بدان شده ابراهیم بیگ خواست که در مشهد مقدس چندان توقف نماید که این عریضه بدار السلطنه
رسیده جواب برسد مرتضی قلیخان مبالغه در اجرای حکم پادشاهی و معاودت ابراهیم بیگ نموده ابراهیم
بیگ مرد عاقل سلیم النفس صلاح اندیشی بود از اطوار مرتضی علی خان نسبت بعلیقلی خان استشمام
نفاق میکرد و میدانست که اصرار او درین باب آلاآخره منجر بفساد کلی میشد تا عوریان رفته چند گاه
توقف نموده و بر وفق رضای علیقلی خان و امرا عمل نموده روانه درگاه جهانبان پناه شد حقیقت حال
بعرض اشرف اعلی نواب علیه رسانید نواب مهد علیا ازین معنی برآشفته سلطان حسین خان عم علیقلی خان
که در درگاه معلی نواحی باشی و از امرای معتبر ارکان دولت قاهره بود مخاطب ساخته عتاب و خطاب
بسیار فرموده تهدیدات نمودند و او از جانب پسر تمهید بساط معذرت نموده عرض کرد که هرگاه کل
امرای خراسان اتفاق با پسر کرده باشند پسر من چه تواند کرد القصه نواب مریم شان مهد علیا
با علیقلی خان بی توجهی اظهار نموده در مقام آن شدند که آن طبقه را که صاحب این داعیه شده اند از نظر
اعتبار انداخته مرتضی قلیخان را امور دولت ترمیت سازند سلطان حسین خان هر چند با ترتیب امور دولت
تمهید معذرت پرداخت مسموع نداشتند تا آنکه معتمد و مقبل آن شد که خود بخراسان رفته این مهم را
مقدمه را بسامان رساند و سه ماه او را مهلت دادند که بخراسان رفته پسر خود را ازین جسارت باز دارد

منع نامه و قرة العین خلافت یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را برداشته بعراق آورده و اگر در تعزیر علیقلی خان
و امرای خراسان که با او متفق هم عهد و هم داستانند بعقوق و عصیان در زند و از فرمان پادشاهی تخلف ورزند
سلطان حسین خان نیز در خراسان توقف نموده بدرگاه معلی مراجعت ننماید که بعد از آن طبقه یاغی و طاغی
سلطان حسین خان چون عهد و جهد نواب اشرف و نواب مهد علیا را درین باب دانسته لاعلاج روی
براه آورده روانه خراسان شد و چون آوازه آمدن او در خراسان شیوع یافت امرای خراسان که
با علیقلی خان اتفاق داشتند دیگر باره بقیل و قال در آمده بهیچوجه راضی ببردن حضرت اعلی نمیشدند
و چون مشار الیه بدار السلطنه هرات رسید و میانه پدر و پسر ملاقات واقع شده زیاده اهتمامی که
درین باب متوقع پدر بود از پسر بظهور نرسید و مکرر سراً و جهراً مجالس خالی شد گنکاش عام و خاص انعقاد
یافته جمعی کثیر از عقلا و ریش سفیدان طایفه جلیله شاملو که در هرات بودند اطاعت امر پادشاهی و رکن
سلطان حسین خان را مقتضی الزام دانسته نمودند و طایفه شاملو را بمخالفت و عصیان متهم ساختن بصلاح
اندیشی عاقبت گیتی اقرب و اصوب میدانستند جمعی دیگر از ترک و تاجیک انکار این رای نموده این معنی
جهالستان گشته میگفتند که اگر دولتخواهان دولت قاهره امری که صلاح دولت در آن آمیش (?)
گیرند چرا موجب عصیان باشد بلکه محض دولتخواهی با حقوق نمکخواری است مهمان زفره تکلو (?) و بطول
انجامیده و رفته رفته میانه پدر و پسر طرح بدنشست و سلطان حسین خان میگفت که اگر بی نیل مقصود باز
گردم دیگر مرا در آن بارگاه درامنیت و در صورت ترک رفتن بولایت امارت شاملو قلی خان و امرا
هم عهد بوم جمع شده ملاحظه آنکه مبادا علیقلی خان بمبالغه پدر و صلاح اندیشی ریش سفیدان شاملو از
جاده صواب منحرف گشته رضا بمعنی بدهد یکی روز المؤمنین سبزوار تره قبا و خان قاجار حاکم آنجا که از
زمره امرای هم عهد بود جمع شده میرزا احمد ولد میرزا عطاء الله که پدرش در زمان شاه جنت مکان وزیر
آذربایجان و شیروان بوده و دران هنگام وزیر مرتضی قلیخان و صاحب اختیار مطلق و مبیح ظهور امر معتمدات
بود بدار السلطنه هرات فرستاده بخوانین عظام و معتبران شاملو پیغام دادند که این اندیشه را از خاطر

محو نموده سعی در استحکام معاهده و عهود بنا نهادند که اگر بالفرض والتقدیر کل طایفه شاملو راضی بفرستادن
شاهزاده کامکار گردند ما بجان و جنان کوشیده نمی‌گذاریم که این داعیه از قوه بفعل آید و در سبزوار که
سر راه عراقست بهمین اراده راسخ البنیان جمعیت نموده منتظریم که اگر طایفه شاملو این گوهر گرانمایهٔ
درج سلطنت پادشاهی را از دست دهند ما منزوی همه بجهت بلند بدست آورده در خراسان اعلام
مفاخرت برافرازیم علیقلی خان از این پیغام بی‌آرام گشته در روانه نمودن مدعی پی نیل مقصود سعی نمود
و سلطان حسین خان امرا و سرداران لشکر خراسان را در این اراده مدین شاه مشاهده نموده بالضروره
عنان عزیمت به راجعت معطوف گردانید و طوعاً و کرهاً روی براه آورده در سبزوار با امرا اجتماع ملاقات
نموده در هر باب سخنان بمیان آوردند و صلاح وافر در مطلب را گفتگو می‌کردند و در رفتن به رکاب
معلی پادشاهی تأمل تمام داشتند که معتقدات را بگوش عرض نمایند که مورد عتاب و خطاب نگرده و صوب
اعتبار او پسر سلطان حسین خان منقاد نشوند و هنوز این زمزمه گفتگو در میانه او و امرا بود که درازه و این قضیه تیغ آب
مریم شان مهد علیا بعضی امرا است عهد شکسته بهمان سمت وقوع یافته بعد از واقعه مذکور ارکان دولت
مصلحت دیدند و انسب دانستند که آوردن حضرت اعلی موقوف بوده به ستوده دار السلطنه هرات تشریف
داشته باشند بنا بر این مکاتب سلطان حسین خان نوشته او را از صورت حال آگاه کرده فرمان پادشاهی طلب
اقتدار یافته در سبزوار با او رسید مشار الیه متوجه عراق گشته امرا هر یک بمقر حکومت خود شتافتند اما
علیقلی خان و مرشد قلیخان بعد از استماع این واقعه دیگر باره با کل امراء خراسان که اکثر شاملو و استاجلو
بودند کنکاش نموده طالب عهد و پیمان مجدد گشتند که حضرت اعلی را در خراسان سرمایه خود ساخته بابرد
منی ارکان دولت که اکثر تکلو و ترکمان اند و با شاملو و استاجلو عداوت میورزند التفات ننمایند و از سخن
و صلاح علیقلی خان الله بیرون نرفته او را خان‌خانی بزرگ و ریش سفید خود دانسته اکثر امراء خراسان
سوای مرتضی قلیخان و اتباع او به قدم اطاعت و از خان پیش آمده با علیقلی خان اتفاق نمودند مجملا امراء
خراسان دو گروه شده در هرات و مشهد مقدس سعی بر برابرین عالیشان جمعیت نمودند

میانه ایشان روز بروز اسباب حشر خصومت آماده تر گشته عاقبت منجر بالفتن و تنازع و جدال انجامید
چنانچه در محل خود سمت گزارش خواهد یافت

ذکر واقعه شنیعه ناخبر گردانیدن نواب مریم شان مهد علیا که با فنا معتدان وقوع یافت

چون بنا بر اقتضای قضا و تقدیر آسمانی بمحاربه روزگار
هر کمالی را زوالی و هر شرفی را اعلالی در پی است و زمان شادی متکان فواضح عافیت سپاهی و رعیت
و معموری آباد وانی مملکت آراسته بود و آسایش عباد و در جه کمال یافته بود از حوادث روزگار ناسپاسی
و معرض زوال آمده طوایف قزلباش که بنسبت بدودمان قدسی شان صفوی برتر مدارانه سلوک نموده سالک
طریق عقیدت و اخلاص بوده‌اند از وساوس شیطانی و هواجس نفسانی و ارادهای مشی انگیز که طریق کلفت
و نفاق پیش گرفته از مسلک وفاق و اتفاق دور افتادند و در رفته کار آن طبقه و فاکیش و صوفیان
صفا اندیش بی اخلاصی سرایت کرده با موری که خلاف عقیدت و اخلاص و سوء ادب بود جسارت
نموده اعمال ناشایست از جهلا و معتدان و بدسرشت خطاکاران زشت آن گروه حقه کزین نحو بظهور آمده
عاقبت شامت آن گرفتار آمده انواع بلا بانصیب ایشان گشته و شایح کفران نعمت بی دست از اعلاف
بخلاف بلکه مضمون این مقال که چو از قومی یکی بیدانشی کرد . نه که را منزلت ماند نه مه را . معمول و حاصل اتفاق
اتفاق افتاده به جهت اختلال تمام بحال آن طایفه راه یافت و تا حال التحریر این دفتر که سنه هجری بهشت
والف رسیده و قریب بچهل پنجاه سال از آن قضایا گذشته هنوز آثار آن بلیه همواره در میانه اعقاب الطایفه
باقیست و عذاب عقاب اعمال ناصواب پدران گرفتار به انتقیح قبایح داشته و دایم که از معتدان به کمال وجود
آمده قضیه قتل ملکه زمان و مخدره دوران زهره زهرا زینت لطیفه سیده النساء اعنی نواب مریم شان مهد علیا
خیر النساء بیگم است که با وجود آنکه سیده و زکیه عفت قباب حرم محترم نواب گیتی ستان و والده ماجده شاهزادگان
عالی انتساب بود از مراد مستقیم عقل و عاقبت اندیشی منحرف گشته بمحض صلاح حال و حفظ رشته چند روزه
دولت خود و دیده بصیرت شان از قبح آن عمل شنیع پوشیده گشته و از رسانح سوء ادب خذلان و نیاوه قصبی
مسند نشده و بران امر قبیح جسارت نموده مفصل این اجمال آنکه نواب مهد علیا بجهت ضعف بصر شوهر نامدار

و حداثت سن و خردسالی شاهزادگان کامکار رقبه ناموس سلطنت و پادشاهی را در قبضه تصرف خود نهاده
در بیشتر امور دولت و انتظام مهام ملک و ملت ساعی بوده میخواست که چنانچه قاعده و آداب سلاطین
ذوالاقتدار است به اوامر و فرمانی که از موقف جاه و جلال صدور یافتی اهمال و تأخیر ظهور نیاید و بمقتضی هوا و هوس
مزاج امرا خود رای نبوده به تجدید کلفت و آزردگی شاهرخ خان و پسر محمد خان و توجه خان در مهمات
مازندران و قتل میرزا خان که بخلاف صواب دید ایشان بوقوع پیوسته همیشه آزردگیها داشته [illegible] در
اندیشه کسر عزت و اعتبار و عدم قدرت و اقتدار او بودند در خلال این حال [illegible] کاشان به دیوان آمده از سلوک
ناهموار محمد خان ترکمان حاکم آنجا که قوت طامعه اش از حد اعتدال بیرون بود شکایت نمودند و از موقف
سلطنت حکم پرسش معاملات ایشان صادر گشته دیوانیان بدان باز رسیدند و ظلم و تعدیهای او
بوضوح پیوسته مورد عتاب و خطاب گشته حکم [illegible] تغییر الکاء او صادر شد محمد خان که از اعاظم
امرا و ارکان دولت بود از وقوع این واقعه که موجب خفت و سلب اعتبار او میشد [illegible] گشته [illegible]
نمود که من الاتراک این خفت [illegible] روا داشتند نواب مهد علیا [illegible] ناموس سلطنت این سانحه را
موجب نقص دولت و عدم اقتدار پادشاهی دانسته هیچ چیز را [illegible] التماس [illegible] محمد خان [illegible] خاطر
گشته با سایر امرا صفت نفاق [illegible] شده ابواب حیله و نفاق گشادند و [illegible] را
که رکن رکین دولت بود من الجمهور [illegible] و صلاح اندیشی [illegible] کار [illegible]
الحیل از راه برده در خواستند تدبیرها اندیشیده [illegible] که تا نواب مهد علیا در قید حیات باشد
[illegible] از شوهر نامدار و فرزندان کامکار خود [illegible] از [illegible] استقلال و اقتدار [illegible]
نخواهد گردید [illegible] دفع او [illegible] جازم گشته در خفیه [illegible] از امرا صاحب جوهر [illegible] را با خود [illegible]
[illegible] با خود متفق ساخته مجملا اکثر امرای خود رای [illegible] طوایف قزلباش [illegible] لا یعنی از
حمله ترمت نمودن مازندرانیان و تفویض حکومت ولایات و مناصب [illegible] ایشان [illegible]
نقل قرآن حرم [illegible] مازندران که محض [illegible] و صورت وقوع نداشت [illegible] اتفاق نمودند [illegible]

مهد علیا

مهد علیا ساخته اعیان امرا و بزرگان هر طایفه در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه جمع آمده بخدمت
اشرف پیغام فرستادند که بسلوکی نواب مریم شان مهد علیا با امرا و ارکان دولت پادشاه و [illegible]
مازندرانیان بر طبایع قزلباش گران است و دخل او در امور دولت پسندیده ریش سفیدان طوایف
اخلاص [illegible] قزلباش نیست [illegible] هر طایفه [illegible] متحرک شده [illegible] کان نواب
کامیاب در این باب بفکری بصواب اندیشند که مبادا [illegible] فساد کلی انجامد چون [illegible]
محرمان حرم [illegible] سید نواب مهد علیا [illegible] غیرت و آتش [illegible] جواب [illegible]
عتاب آمیز وحشت انگیز بر زبان آورده بودند و امرای عظام از آن پیغام آشفته [illegible] از
دولتخانه بیرون آمدند و انگیزه گروهی از [illegible] و [illegible] قوام الدین
حسین شیرازی وزیر نواب [illegible] داشت [illegible] طلب [illegible] نمودند و دیگر امرا
[illegible] خود در [illegible] سعادت آباد قزوین جمع شده [illegible] آوردند و در دفع نواب مشار الیها
[illegible] گشته از جمله امرا [illegible] خان شرف الدین [illegible] که با نواب [illegible] خال زاده [illegible]
شاه [illegible] و [illegible] بود و از ارکان دولت بود در این امور با امرا اتفاق نداشت چون [illegible]
[illegible] نواب [illegible] نواب [illegible] مهد علیا او را به دولتخانه همایون طلب فرمودند
از امرا آثار خلاف [illegible] رسیده او در دولتخانه شاهی [illegible] گرده و ارباب اخلاص را بر سر خود جمع نموده
لوازم جانسپاری بتقدیم رسانند چون مشار الیه مردی حلیم سلیم النفس و [illegible] شده
در خانه خود پای در دامن سلامت کشیده [illegible] احتیاط نموده بود و امرای اخلاص [illegible]
طلب او فرستادند و او [illegible] عذری چند گفته از [illegible] نمود تا آنکه [illegible] امرا [illegible]
[illegible] خان مخالف [illegible] بود و [illegible] داخل آن مجمع شده [illegible] متفق اللفظ و المعنی [illegible]
به دولتخانه همایون فرستاده بخدمت اشرف عرض کردند که [illegible] اشرف [illegible] که [illegible]
معنی [illegible] الحاجت [illegible] معروف داشته [illegible] نواب علیه [illegible] نمودند

آنچه در انتظام امور دولت مصلحت میدانیم رضا بآن نداده و برخلاف صوابدید عقیده ایشان دولت قاهره
عمل نمایند و در مقام خفت و خواری ما سعی بسیار می‌آید تا حالی که از ما اداء و اثری که موجب خوف باشد
بظهور نیامده بود و از در امن بوده و هستیم و حالا که از جانبین مناقشه بمیان آمده پرده حجاب از
میان برخواسته و از سخنان عتاب آمیز نسبت بریش سفیدان طوایف سر زنند و ما را از اهل
نفاق شمرده تهدیدات عظیمه مینمایند چگونه ایمن توانیم بود و کلام آنکه مناسب دولت ندیده ایم که چون
السلاطین شهرت یابد که در زمان قزلباش از دودمان سلطنت کسی نمانده که عورات در امور دولت
صاحب دخل و مختار السلطنه اند محصل کلام اگر تسلط و اقتدار او در امور سلطنت و پادشاهی کم شود خاطر کل
قزلباش است و ما را هیچ چه با او نفعیش ممکن نیست اگر دفع او نشود محتمل است که فسادی چند روی دهد
که موجب نقصان دین و دولت باشد نواب سکندر شان از عالم فقر و درویش نهادی سلامت نفس
صلاح اندیشی که از اجداد عالیمقدار یادگار داشت بحکایات موعظت آمیز که اولیا و اهل الله است
با پیغام داد که چون دخل او را در امور سلطنت صلاح دولت نمیدانید قرار دهیم که من بعد در امور
کلی دخل ننماید و اگر چه غدغن از و دارند بطریقی که نواب شاه بابام و والده ام را بقم فرستاده و در آنجا
در آنجا بوده ما ترا او را بقم فرستیم که در روضه مقدسه معصومه اقامت نموده بطاعت و عبادت گذراند
یا بهرات فرستیم که چند گاه نزد فرزندان ما چند خود باشد و اگر صلاح در بنیاد نموده باشد بمازندران
فرستیم که در ملک خانه پدر خود باشد و اگر این شقوق مرضی نباشد من هم بالطوع والرغبه ترک سلطنت کرده
با فرزندان صغیر خود بشیراز روم شما هر کس را که صلاح میدانید بپادشاهی اختیار کنید غرض که آن جماعت
سنیده بگنای رضا ندهند جز آن مفسدان نا انصاف ابواب جور و اعتساف گشوده پای از دی از
حد گذرانیده در این باب ابرام نمودند ناما نواب مهد علیا را از کمال غیرت و آتش مزاجی ملایمت نواب
سکندر شان موافق طبع حمیده نبوده و از تندی مزاج اصلا شرائط نکرده و مکلف که تا در حیات باشم از طور
خود عدول نخواهم کرد و از سلوکی که تا غایت کرده ام تغییر و شرائط نمینمایم و اگر قزلباش از متابعت عرض

وسوا

وسوا و اب مبین نشده بسبب بحرم محترم پادشاه خود این ستم روا داشته بقتل من اقدام نمایند الحکم لله
العلی الکبیر من با در و چهار پادشاهزاده ام باز خواست خون خود را بعد الله تعالی بقهر زندان خود میگذارم
از صحیح القول مسموع شد که در این هنگام میرزا قوام الدین حسین شیرازی وزیر نواب علیه بخدمت او آمده
عرض کرد که نواب علیه امر فرمایند که از خزاین حرم کیسهای زر با ایوان چهل ستون آورده بقورچیان
صلای زر دادن دهیم و چون قورچیان بمحبت زر کرمش مه دولتخانه هجوم نمایند سنگ تفرقه در میان اندا
میکند آن شیر زن از کمال غیرت گفت که ای ضعف صاحب تدبیر شما که از اوضاع بیرون خبر دارید
قبل ازینکه امر اجبر شده بود و باینکونه تدبیرات میبایست کرد حالا که کار باینجا رسیده و این همه شمل
مشهور جو با یکدیگر بوده است اقتدار پادشاهی از زر خریدن هم قسمی از زبونیست و طبع من باین زبونی
رضا نمیدهد و در رضا بقضا راضی داده ام مجملا از راه اخلاص پیا آزرم چند نفر از همراه و یاق داد بن ایم
شنیع اقدام نموده که صدر الدین خان صفوی و حسن بیک اکس اتفق والقدر و امام قلی میرزا جلو
قوم نواب سلطانم والده نواب سکندر شان از انجمه بودند و آنجماعت حسب الغرض و ارادۀ ارکان
دولت یا آزرمی ننموده روی بدولتخانه همایون آوردند و اشک آقاسیان حرم سیاه علی بیک شاه
اولاد گوچک علیه جرات ممانعت نموده ایشان بیحابا بداخل حرم شده آن ستیده صالحه بیگناه را
بدست آورده از دولتخانه بیرون آوردند و بمنازل برجوم میرزا خان صفی شاه جنب مکان که در جوار
باغچه حرم بود برده در آنجا بجه هلاک کردند و آن کشاکش و بتر الده نواب مهد علیا که عورت
پر صالحه عابده بود با بعضی از اقوام خود از مازندران آمده در جوار دولتخانه میبرد و رفته آن عورت
بیگناه را با چند نفر از اعیان مازندران در ساعت بقتل آوردند و بکان آنکه نواب مهد علیا نقود و ا
و امتعه بسیار از خزاین حرم بوالده و اقوام خود داده صنادیق او را بیرون آورده تمامی اموال
و اسبابی که در آن خانه بود بغارت و تاراج رفت عامه در اسواق و محلات با اهل مازندران هیش و
هر کدام القا میکردند از بابت عریان می ساختند مجملا واقعه از وقایع قباحت

مشرفی فرو گذاشت نشده درین فضا یا میرزا سلمان وزیر داخل مجمع امرا نبوده و بخانه خلیل خان افشار
رفته ظاهرا بجهت حفظ حال خود با او توسل جسته القصه امرا تا دوان جمعی که فی الواقع بعضی از ایشان
مردم ساده لوح و دولتخواه و صافی اعتقاد بوده اند بوسوسه چند نفر از معاندان فریفته گشته ارتکاب
این عمل شنیع نمودند آخر روز نواب سکندر شان علما را طلب فرموده که بدفن کشتگان پردازند
درهمان شب علما بتکفین و تجهیز ایشان پرداخته و در آستانه متبرکه امامزاده حسین علیه و علی آبائه
التحیه مدفون ساختند و بعد از قضیه مذکور امرا کس بخراسان نزد سلطان حسین خان و علیقلی خان فرستاده
از وقوع واقعه اخبار نموده مقرر داشتند که آوردن شاهزاده کامکار را موقوف داشته کما کان
بدستور در هرات توقف داشته باشد و سلطان حسین خان باز گردد اما نواب جهانبانی سلطان محمد میرزا
درین شورش و غوغا با وجود حداثت سن و حضور سالی بمقتضی عقل و دوراندیشی دانستند که امرای
قزلباش که او را ولیعهد پدر نامدار رسیده است هیچ مرتبه چنین تسلط ولی نعمت روا داشته بقتل والده
ماجده اش اقدام نمایند مبادا خیالات فاسده در سر داشته باشند بحفظ حال خود پرداخته با چندی قورچی
از ملازمان جانسپار که محل اعتماد میدانستند ببام حرم رفته مأکول و مشروب بقدر احتیاج همراه برده راه
بام را فاکرزکرده و بعضی بام را قلعه کرده نمودند و تفنگ اسلحه و یراق قلعه داری همراه برده که خود را تا چند روز
در آنجا حفظ نماید که اگر امرا غدری اندیشند مکنون خاطر خود را الی الفور بظهور رسانند آورده با خود قرار
داده که تا خاطر از ایشان جمع نماید از آنجا بزیر نیاید اسمعیل قلی بیک شاملو و ولی خلیفه که از جمله قورچیان بوده
آثار جانسپاری بظهور آورده در ازای آن خدمت ملقب بلقب یولداشی گشت مجملا بعد از قتل نواب
مهد علیا که بعد از آن از دو بزم نواب برحوم سپهر خواهد رفت روز دیگر امرا در دولتخانه همایون جمع شده کس
بحرم بخدمت نواب سکندر شان فرستاده عرض نمودند همان مهر و قائم که بوده ایم هستیم و مرد
عهد و پیمانی که با نواب کامیاب شاهی بسته ایم خللی نپذیرفته و قصوری بآن راه نیافته و از دست داده ایم
که نواب اشرف را ازین قضیه که از اقتضای قضا روی داده مؤاخذه نفرمایند و معاذیر ما را

جسته در مقام معذرت و خاطرجویی در آمده استدعای دریافت ملازمت اشرف نمودند نواب جهانبانی
بمقتضی عقل و دوراندیشی عمل فرموده در مقام عتاب و خطاب درنیامدند اما امرا دو سه روز حضرت
کورش داوراک ملازمت درنیافتند بعد از دو سه روز جمیع امرای دولت خانه جمع شده علما و مجتهدین را
حاضر ساختند مجددا در حضور علما هر یک بنحاوه و یک قسم خوردند که تا نواب سکندر شان در قید
حیات باشد دیگری را پادشاه ندانند و بعد از او شاهزاده عالمیان سلطان محمد میرزا را ولیعهد دانسته
بعد الیوم از رضا و خاطر مبارک در نگذرند و قسم نامه بمحضر علما و مجتهدان درست کرده بخدمت اشرف
فرستادند نواب سکندر شان باکراه تمام بایوان آمده امرا بسعادت پای بوس مشرف شده زبانی
المنا و عذرخواهی عقیدت الطبعی بسیار کردند و نواب سکندر شان وقوع این قضیه را باقتضای قضا حواله
کرده بسخنان مصلحت آمیز تسلی بخش خاطر ایشان گردیدند اما نواب جهانبانی بمحض اجتماع و این جماعت بار
دران مکان توقف داشته و اعتماد و باور امیدگردند امرا دیگر باره بهمان خود را با همان مصلحت مذکور ساختند
و از نواب سکندر شان التماس نمودند که نواب جهانبانی را از صفای عقیدت ایشان مطمئن سازند
نواب کامیاب ایجاب ملتمس امرا فرموده خاطر شریف فرزند ارجمند را بسخنان دلاویز اطمینان داده
روز دیگر همراه خود با ایوان آوردند و امرا جمع شده سعادت پای بوس یافتند میرزا سلمان را
حسب الصلاح امرا از خانه خلیل خان آورده مورد التفات ساختند و مشارالیه بنا بر تکیه بر پسندیدگی ذات
و صاحب دیوانی کرده مشیر از مشیر اعتبار و استقلال گشته امرا و در آنچه روز بجد و جهد تمام علامت در درگاه
شاه و شاهزاده والاجاه قیام نموده بخدمات شایسته اقدام می نمودند اما شیمه حقیقی تدریج از انجم
غدار بنوعی انتقام کشید که ع خیره ماند در وی دیده اولی الابصار • و بلایا که نصب حال ایشان اید
الله تعالی عنقریب از ذیل این دفتر هر یک در محل خود بتخصیص زمان دولت جهانگشایی شهریار کامکار
معدلت شعار اعنی حضرت اعلی شاهی سه که جهان خرم از عدالت اوست • همه آسودگی ز دولت او
رقم زده کلک بیان خواهد گشت و منه الاعانه والتوفیق ذکر توجه موکب همایون بجانب آذربایجان

وقضایا که مقدر حضرت رب العباد دران سفر روی داد چون الکاء خوی سلماس ارومی و آقسی
وبعضی از توابع مراغه متصرف اکراد مخالف درآمده بحمایت رومیه متعرض حواشی مملکت شدند و قلعه
تفلیس و گوری که پای تخت حکام گرجستان است متصرف رومیه درآمده و عثمان پاشا در قلعه دربند اقامت
داشت و لزگیان شکی و شابران بر سر بربان جمعیت نموده بحمایت عثمان پاشا و حکام داغستان
متعرض مملکت شروان گشته منکسه شدند که امراء قزلباش دران ملک آرام نگیرند و در میان بیخبراوات را
مشغول همت ساخته سردار لشکر روم در ارزن الروم نشسته بهرام پاشا را با سی هزار کس و یراق و ذخیره
قلاع مذکوره فرستاده و حسن پاشا بیگلربیکی ارزن الروم را با چهل هزار کس بجانب ایروان ارسال
داشته اگرچه امام قلیخان امراء قراباغ و سیمون خان گرجی ملحق شده با رومیان که ذخیره و یراق آورده بودند
جنگ نمایانی کرده جمعی کثیر از رومیه بقتل آورده ذخیره و یراق بسیار و غنایم بیشمار بدست آورده و محمدیخان
ترکمان با حسن پاشا جنگهای مردانه کرده چنانچه حسن پاشا در ایروان زیاده از یکهفته توقف نتوانست کرد
اما اثری بر جنگ و رشادتهای ایشان مترتب نشده قلعهای مذکور در تصرف رومیان بوده و لله پاشا
همچنان در ارزن الروم نشسته بتدارک سفر آینده مشغول بود ارکان دولت قاهره مصلحت ان دیدند
که رایات نصرت آیات بجانب آذربایجان در حرکت آمده چندگاه در دار السلطنه تبریز مستقر دولت
ابدپیوند بوده باشند و ممالک موروث را از تعرض مخالفان حمایت نموده اختلالی که بدان امرا تبریزی
تدبیر و قوت بازوی شمشیر جهر و تدارک نمایند بعضی از امرای الکاء در رکاب همعنان بوده و مثل امیرحمزه خان استاجلو
و ولی خلیفه شاملو و شاهقلی سلطان قاریجه استاجلو و غیرهم در متولات امراء خراسان عشیره و تبدیل جهة
کرده با ایشان در خراسان الکا داده روانه نمودند و رایات نصرت آیات در ساعت سعد از دار السلطنه
قزوین بیرون آمده منزل بمنزل بآهستگی طی مسافت نموده بدار السلطنه تبریز رسیدند و امیرخان و امراء
تامین او در کمال شوکت و زینت تمام باستقبال آمده و از مردم تبریز خلقی کثیر از صواحب و اعیان و صغیر
و کبیر و برنا و پیر استقبال موکب پادشاهی نموده شاه و شاهزاده نامدار در دولتخانه قدیم تبریز نزول

اجلال

اجلال فرموده در مقر دولت و مسکن سعادت آبا و اجداد کرام آرام گرفته و امیرخان را امور جهانبانیات
گوناگون ساخته من الاقران بشرف مصاهرت ایشان دودمان امتیاز یافت و فاطمه سلطان بیکم صبیه
قدسیه شاه جنت مکان را بامزد فرموده عقد مناکحت واقع شده در خلال ان حال از جانب شیروان
خبر آمدن محمد کرای خان تاتار رسید مفصل این مجمل اکثر من الجمهور چنین مذکور شده که در وقتیکه محمد کرای خان
تاتار خبر رسید که پادشاه قزلباش عادلکرای را اعزاز و احترام نموده نمیخواهند فرستادن و با جنود وافر بدست
الیوم در کمال عزت و عافیت در دولتخانه پادشاهی میباشد والده عادلکرای خان با تحف و هدایا بپایه شاه
و جمعی از معتمدان تعیین نموده که از راه دربند بایران آمده عذر الطاف شهریاری خواسته فرزند را
بولایت خود برده و بعد الیوم طریقه محبت و دوستی مسلوک دارند متعاقب خبر کشته شدن او بسبب
پادشاه تاتار بنابر انتقام خون عادلکرای خان بالحکم و اشاره خواندگار رشم و اخذ تخم سلاطین زاده ای
جوجی نژاد تاتار غازی کرای صفی کرای سعادت کرای برادران عادلکرای بطلب خون برادر با لشکر جلادت اثر
شیروان میآیند و ایشان چون بدربند رسیدند عثمان پاشا رسیدند و محمدی خلیفه حقیقت آمدن ایشان را بپایه
سریر اعلی عرض کرد دیگر را مجالس کنکاش انعقاد یافته قرار یافت که نواب شاهی و شاهزاده کیهان دولت و اقبال
در دار السلطنه مذکور قشلاق نمایند و میرزا سلمان باتفاق امراء و اعیان لشکر بجانب شیروان رفته
بدافعه عسکر تاتار قیام نمایند و امراء عالیقدر را باتفاق میرزا سلمان وزیر روانه جانب شیروان شده
خلیل خان افشار و بعضی از ریش سفیدان و ارباب مناصب را در خدمت شاه و شاهزاده وا گذاشته
و محمدی خلیفه را از توجه سپاه ظفرپناه آگاه گردانیدند اما هنوز امرا بقراباغ نرسیده بودند که سلاطین
تاتار با لشکر بسیار بشروان آمده علی الغفله جمعی بر سر محمدی خلیفه شاملو آمده حرب کشته و محمدی خلیفه بقدر
کفی الواقع مرد شجاع دلاور بود جار قرار با خود قرار نتوانست داد با قلیلی از لشکر جلادت اثر بمقاتله
مخالفان مشغول شده در کنار آب بهور من الجانبین محاربه در نهایت صعوبت دست داد چون لشکر
مخالف اضعاف مضاعف لشکر قزلباش بود و شکست بر ایشان افتاده محمدی خلیفه با بسیاری از دلاوران

لشکر را عدم نموده و بقیة السیف از شروان بیرون آمدند و از تاتاران در شروان و قراباغ
خرابی بسیار وقوع یافته بسیاری از نسا و صبیان مسلمانان باسیری برده دقیقه از دقایق نهب
و غارت فروگذاشت نکردند بعد از وقوع این حال محمد گرای با جمعی از تاتاران که صیت فراوان بهم
آورده بودند آوازه کومک قزلباش شنیده و ملتمس احجب کوهستان شده و بولایت خود رفته غازی گرای
و صفی گرای با دو سه برادر دیگر با جمعی از لشکریان کومک عثمان پاشا در داغستان در بند ماندند
و اهل شروان که پامال حوادث بودند جمعی از عثمان پاشا بازگشته بودند و جمعی دیگر از طایفه شروانی بر
سر سیر پربان جمع شده در خاطر جمعیت بوده در حفظ حال خود مسکوت شدند چون میرزا سلمان و امرا
شروان رسیده از وقایع آگاه گشتند امیرخان ترکمان با اتباع خود جهت دفع جمعی از مخالفان شروانی
و داغستانی که در خاطر جمع آمده بودند رفته کاری نساخته بازگردیدند بعضی از امرای قزلباش از شاملو
و استاجلو معاودت شاهرخ خان زبان اعتراض بمشار الیه دراز نموده شاهرخ خان اراده کرد که خود بر
گروه جمعی روانه الصوب کرده داعیهٔ بر خاطر امیرخان گران آمده میانهٔ ایشان کلفت تراعی پدید آمد
امیرخان مقدمه را تحریک داده میرزا سلمان که سر کرده لشکر بوده دانسته با او در مقام پرخاش در آمد
و امرای قزلباش دیگر دو گروه گشته هر گروهی جدا فرود آمدند و جهلا جانبین اسلحه و یراق پوشیده از یکدیگر
خایف و هراسان بوده لوازم حزم و احتیاط مرعی میداشتند و تورچی باشی که مرد خیراندیش بود در مقام
اصلاح در آمده میانهٔ ایشان گرد آشتی واقع شد و شاهرخ خان ترک دیوانخانه ننموده و اگر چه ظاهرا
ابواب نزاع مسدود ساخته اما همچنان نایرهٔ نفاق در کانون درون ایشان اشتعال داشت العقیدة الازلی
علامت محبت هر گونه فعلا خصوصا بجهت خرابی الکا و فقدان آذوقه و قحط غلات و ظهور نفاق و عدم النفاق
کار اعظم آن بود که متوجه تسخیر قلعه دربند و دفع عثمان پاشا و حفظ شروان شوال سنه شده و شیر از لبکی از
امرا تکلف مسکر کردند قبول ننموده لا علاج عزم مراجعت جزم کرده کوچ نمودند و مرافقت کرده اهل دار السلطنه
تبریز شده بشرف ملازمت شاه و شاهزاده والا جاه مشرف شدند در میان امرا اکثر محال محقق و غلا پدید

در تبریز بسیاری از ضعفا و مردم فقرا از فقدان نان جان دادند و در کل ولایت آذربایجان و قراباغ
و عراق و گیلانات عسرت و تنگی پدید آمده خلایق زحمت بسیار کشیدند **ذکر قضایا و سوانح خراسان**
که بعد از رفتن سلطان حسین خان شاملو در آن ولایت ظهور یافت سابقا نگاشته کلک وقایع نگار گردید
که سلطان حسین خان که نواده دورمیش خان شاملوست بجهت بزرگ زادگی و حقوق خدمات سابقه
در درگاه معلی ریش سفید طایفه جلیله شاملو گشته بی رضا و صلاح او هیچ قسمی از مهمات آن طایفه فیصل نمییافت
اما چون خبر طغیان علیقلی خان باردوی معلی رسید و نواب بلقیس شان مهد علیا با اعتقاد خطه اعلی
شاهزاده برفتن خراسان و آوردن فرزند ارجمند سعادتمند شان محمود ساخت بنا بر آن علیقلی الیه
نموده بر خلاف رضا و صواب دید او خویش خود خان شاملو را حکومت شیخ وند و غوریان داده روانه
فرموده بودند و او در غوریان با علیقلی خان بی استقلال شفقت زیاده مرعی شان سلوک ناهموار پیش گرفته از حد
اعتدال گذرانیده بقاعده زمان شاه جنت مکان که خواهی مفقود و یکجا مکان را قدرت و یارای
آنکه نامزد نمود و احتمال آن میبایست که خان مشار الیه آسیبی تواند رسانید علیقلی خان از حرکات ناهموار
او انتقام مینمود تا آنکه بعد از رفتن سلطان حسین خان چون اکثر امرای خراسان متابعت شاهزاده عالیشان
و موافقت علیقلی خان اختیار نموده بودند مشار الیه لوای کبر و تجبر افراخته میخواست که زمام مهمات خراسان
در قبضه اقتدار او باشد لهذا زیاده از این تاب بی اعتدالی خویش خود خان نیاورده بعزم
قتل او از هرات بغوریان رفت او طاقت مقاومت نیاورده از غوریان باسفزار گریخت علیقلی خان
جمعی را بتعاقب او فرستاد و او بیک ملحق شد که از جانب بکتاش سلطان حاکم اسفزار بود حمایت
خویش خود نموده من الجانبین نزاع انجامید و چندین کس کشته شاملویان بازگشتند و بکتاش سلطان
خویش خود خان را اعزاز و احترام نموده روانه عراق ساخت و این معنی موجب کدورت خاطر امیر الامرا گشته بود
او در غوریان بود که خبر واقعه مهد علیا رسید از آنجا بدار السلطنه هرات بازگشته زمستان را پایان
رسانیده در اوایل بهار ایل سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه بعزم دفع و گوشمال بکتاش سلطان اتراک

که حقیقت خوش خبر خان نموده بودند از دار السلطنه هرات بیرون آمده متوجه اسفرار شده مراد بیگ غور از
آوازه توجه او فرار نموده بفراه رفت و علیقلی خان ولایت اسفرار را بطایفه شاملو داده معاودت نمود
مرتضی قلیخان پرناک ترکمان که حاکم مشهد مقدس معلی و بیگلربیگی بعضی خراسان بود و زیاده از علیقلی خان
دکان عظمت و اقتدار آراسته او را وقعی نمی نهاد و فیمابین اسباب وحشت آماده شده بود و بعد از رفتن
سلطان حسین خان و تفرقه امرا عظام که در بلدة المؤمنین سبزوار جمع آمده بودند ابقا خان قاجار حاکم آنجا
که تا امین او بود بجرم موافقت علیقلی خان بی اتفاقی آغاز نهاده و در اوایل سال مذکور بعزم مشاورت از مشهد مقدس
معلی با فوج و احشام تمام بیرون آمده بدار المؤمنین سبزوار رسید ابقا خان تاب مقاومت نیاورده
بعد از تکرار آمد شد مصلحان در مقام اعتذار در آمده بیرون آمد مرتضی قلیخان او را معزول و معاتب و مخاطب
گردانیده از علیا اعتبار انداخته همراه خود بمشهد مقدس برد و سبزوار را بکسان خود سپرد علیقلی خان بعد از
مراجعت از اسفرار این خبر شنید نایره غیرت در کانون درونش اشتعال یافته در موکب همایون
شاهزاده جوانبخت کامکار یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بعزم تادیب مرتضی قلیخان از دار السلطنه هرات
بیرون آمده باحضار امرا اهم عهد کسان فرستاد و مرشد قلیخان و محمود خان صوفی اغلی و ولیخان چرچی شی
و سایر امرا که موافقت علیقلی خان اختیار نموده بودند بموکب عالی پیوسته چون در دیوان اعلی شرح بدل
و تقبلات بعضی از امرا خراسان کرده ولی خلیفه اوجی شاملو و امیر حمزه خان و عبدالله خان استاجلو و شاه
قلی سلطان قاربچه و غیرهم را بخراسان فرستاده بودند و این خبر در اردوی علیقلی خان شایع گشته باعث
آن شد که هر یک از امرا که عشیره و الکا او شده بود بالطوع و الرغبه دست توسل بر دامن علیقلی خان زده
بیشتر از پیشتر مطیع و منقاد او گشتند و بجهت جمعیت تمام در اردوی او دست داده و مرشد قلیخان
و سایر امرا مرتضی قلیخان را از وفاق و اتفاق خود آگاه گردانیده پیغام فرستادند که ما و شما همه بمحبت یکدیگر و دولتخواه
یک درگاهیم و نواب سکندر شان ... شده دولتخواهیم و اصلا حرف مخالفت آن درگاه در صحیفه
خیال ما مرقوم نیست و اینکه بموافقت شاهزاده نامدار کامکار و خان عالی تبار کمر بسته ایم و ... صورت

اول آنکه

اول آنکه در هنگام وفات پادشاه روم نقض عهد و پیمان پیشین نموده در مقام تسخیر ممالک آذربایجان و شیروان
در آمده و در آن سرحد فتنه و آشوب است و پادشاه با لشکرهای عراق و آذربایجان بدفع فتنه ایشان مشغول
محتمل است که سلاطین اوزبکیه ترفرصت غنیمت شمرده متعرض ممالک خراسان گردند چون دار السلطنه هرات
پای تخت خراسان است و شاهزاده عالیشان که ولیعهد و شاهزاده است در آن بلده اقامت دارد غرض
اصلی آنست که فیمابین امرا عظام بکمال موافقت و یکدلی سلوک بوده بشیوه یکدرنگی و وفاق مسلوک باشند
و اگر العیاذ بالله حادثه روی نماید چون از جانب پادشاه که در سرحد آذربایجان بمدافعه مشغول و در میان
مشغولند مددی متصور نیست بمعاونت یکدیگر یکدل و یکزبان بوده در سر ولینعمت زاده خود جمعیت نموده و درگاه
مقدس آنحضرت دفع شر اعدا اقدام نماییم و علیقلی خان را که لله آنحضرت است بنابر صلاح دولت قاهره ریش
سفید و خان خانی دانسته از صلاح و صوابدید او تجاوز ننماییم چه هرگاه نفاق و بی اتفاقی بسمع مخالفان
اوزبکیه رسد در حرکت آیند و محتمل است که انواع فساد روی دهد و اختلال بحال آن مملکت راه یابد
دولت همه ز اتفاق خیزد • بیدولتی از نفاق خیزد • دیگر آنکه بر همگنان ظاهر است که در کار معظم
مهام سلطنت بهشت آرامگاه دولت در قبضه اقتدار میرزا سلمان وزیر و چند نفر از امرا بود و پیوسته
شده بود مداخل و ترددات نموده در کار اقتدار بانسکوت شده بود و شما در سلک خدمت آبا و اجداد و حسب
کمتر از ایشان نیستیم بلکه بقدمت خدمت و ارادت و اخلاص از همه پیش و در کثرت از ایشان بیشتریم که
رتق و فتق مهمات عراق و آذربایجان و دار المرز و فارس و کرمان در قبضه قدرت ایشان باشد
بوده که مهمات خراسان نیز مربوط برای ما بوده آنچه در هر باب صلاح دین و دولت دانیم عمل آوریم و همه دعوات
پسندیده و امرا خراسان شده با خان خانی مذکور عهد و پیمان بسته اند لاجرم دولت است که آنجناب نیز با
سایر امرا موافقت نموده بعز ملازمت شاهزاده کامکار و ملاقات خان خانی مذکور شتافته ابواب یکدلی و اتفاق
مسدود نگردانند و ابقا خان را که بجهت بی علیا اعتبار انداخته عذرخواهی نموده بسبزوار فرستند امر مرتضی قلیخان
که مردی متکبر بزرگ منش بود این مقدمات منکر و خاطرش نمود و چون از اویماق پرناک ترکمان بود و طایفه تکلو

و ترکمان با شاملو و استاجلو عداوت قدیم داشتند اعتمادی بجانب ایشان نداشته در جواب ایشان
سخنان درشت و پیغامهای زشت فرستاده ابواب ملامت و دوستی بالکلیه مسدود ساخته آن
طبقه را بعصیان و طغیان و مخالفت نواب سکندرشان منسوب ساختند و در اثنای سیوندی
ایشان را یاغی و طاغی میخواندند و حقایق این حالات را با تقبیح وجوه بپایه سریر اعلی عرض نمودند کسان بمتعاقب
یکدیگر بآذربایجان فرستادند مجملاً میان این دو گروه مبانی کلفت و عناد استحکام یافته علیقلیخان و
اتباع او دفع مرتضی قلیخان و تسخیر مشهد مقدس را پیش نهاد همت ساخته با لشکری آراسته روی توجه
بآن صوب آوردند و چون از امرای عراق که بخراسان می آمدند ولی خلیفه شاملو مشرف آمده و قرب مشهد مقدس
شده بود و کسی بسر راه او فرستاده مانع شدند میان ایشان جنگ و جدال بوقوع پیوسته ولی خلیفه انهزام
یافته بدست ملازمان محمود خان صوفی اوغلی بقتل رسید بعد از کشته شدن ولی خلیفه علیقلیخان و اتباع
بمشهد مقدس رسیدند و مرتضی قلیخان ترکمان با امرا تابین و اتباع خود مثل بوداق خان چگنی حاکم خبوشان
و درویش محمد خان روملو حاکم مشهد و سلیمان خلیفه ترکمان حاکم تون و شاه علی سلطان حاکم جام
و غیرهم را جمع نموده مستعد رزم و پیکار گشته در ظاهر شهر آن دو گروه با هم در برابر یکدیگر صف قتال
آراسته دلیران طرفین پای در میدان مبارزت نهادند بعد از کوشش و کشش بسیار که از طرفین بحیز
ظهور آمده دلیران طایفه شاملو و استاجلو پای جلادت پیش نهاده در صف سپاه ترکمانان تاخته و
آثار غلبه و اقتدار ظاهر ساختند از صدمات دلیرانه ایشان تزلزل در احوال طایفه ترکمان راه یافت مرتضی
قلیخان پای ثبات و قرار استوار داشته مردم خود را بمحاربه تحریص نمود مفید نیفتاد بالضروره عنان
از محاربه تافته روی بوادی هزیمت آورده شکسته و بدحال بشهر درآمدند و باستحکام برج و باره و تعمیل دروازه
قیام نموده سرانجام اسباب قلعه داری پرداخت و طایفه شاملو و استاجلو قریب بدروازه آمده جمعی کثیر را
مجروح و مقتول ساختند در این معرکه میر عبدالکریم متولی آستانه که در پای علم ایستاده بود بدست لشکریان
نادانسته بقتل آمد و قباد خان قاجار که همراه ترکمانان بود خود را بایشان انداخت از امرای شاملو شاه علی سلطان

افشار حاکم جام بدست درآمد و چون خبر کشته شدن ولی خلیفه و آشوب خراسان بامیر حمزه خان و شاه قلی
سلطان قاجار که با استاجلو که بسیاقت اردوی آمدند رسید عنان مراجعت کوته بعراق بازگشتند القصه علیقلیخان
و مرشد قلیخان بلده مشهد مقدس را محاصره نموده تا مدت چهار ماه ایام محاصره امتداد یافته صورت
فتح و ظفر روی ننمود و چون درویش محمد خان حاکم نشابور و مشهد مقدس بود و قلعه نشابور از حارس صاحب
قدرت خالی بود علیقلیخان و اتباع او صلاح وقت در آن دانستند که متوجه بلده نشابور گشته آن ولایت را
بدست آورده و اطراف و جوانب مرتضی قلیخان را از اعوان و انصار او خالی کرده بعد از آن بدفع او پردازند
بدین عزیمت دست از محاصره مشهد مقدس باز داشته روانه نشابور شدند و درویش محمد خان از مشهد
مقدس آگاه گشته از مرتضی قلیخان مرخص گشته متوجه نشابور شد و خود را پیشتر از آن گروه بشهر انداخته در
فکر قلعه داری شد اما چون علیقلیخان و اتباع او به نشابور رسیدند درویش محمد خان اسباب قلعه داری
چنانچه باید و شاید سرانجام نداده صلاح حال خود را در ملایمت و اتفاق دیده بعهد و پیمان
بیرون آمده بشرف سجده شاهزاده کامکار و ملاقات خان عالی تبار فایز گردید و ایشان بودن او را در
نشابور صلاح ندانسته آن ولایت را بمرشد قلیخان سپردند و او کسان معتمد خود را در قلعه گذاشته درویش محمد خان را
مصحوب خود گردانیده متوجه تربت حیدریه که در تصرف فرخ خان برادر مرتضی قلیخان بود شدند مشارالیه
ترک طریق درویش محمد خان نموده و بستان قلعه را سپرده بمشهد مقدس رفت علیقلیخان ولایت تربت را
در عوض نشابور بدرویش محمد خان داده مقرر شد که کس فرستاده مردم خود را از آنجا نقل نماید بعد از وقوع
این قضایا چون موسم قشلاق رسید علیقلیخان در موکب شاهزاده نامدار عزیمت حضرت اعلی روی توجه
بدار السلطنه هرات آورده و سایر امرای عظام رخصت یافته هر یک بالکای خود رفتند درویش محمد خان بعد از
کوچ کردن علیقلیخان از موافقت ایشان پشیمان گشته دل از الکای ایشان بر نداشت و از تربت حیدریه
بنوعی از طبقه روملو که همراه داشت بالغار خود را به نشابور رسانیده و پیچان داخل شهر شد اکثر مردم او
که هنوز در نشابور بودند از آمدن او آگاه گشته بسر او جمعیت نمودند و مردم مرشد قلیخان را از شهر بیرون

کرده بدستور با بر حکومت پرداخته علیقلی خان و راشای طریق مراجعت این خبر استماع نموده چون
تفرق سپاه و بعد راه دست داده بود از تحریک ناهنجار که از درویش محمدخان صدور یافت
مصلحت وقت اغماض نموده تدارک آن موافقه را بسال دیگر موقوف داشته بدار السلطنه هرات رسیده
بعیش و عشرت مشغول گشت امرتضی قلیخان و ساکنان مشهد مقدس معلی چون از تنگنای محاصره خلاصی
یافته بجز امهاء و شادی شکیبا که از عبور و تردد لشکر در عهده مشهد مقدس معلی واقع شده بود مشغول
شدند و حقایق انحالات را مرتضی قلیخان بپایه سریر اعلی عرض نموده و در دار السلطنه تبریز که میرزا سلمان
وامرا از شروان معاودت نموده بودند این اخبار رسیده موجب تفرقه خاطرها گردید و سلطان محمد خان
که از خراسان بازگشته بدار السلطنه قزوین رسید مرتکب بعضی اعمال که لایق حال او نبود گشته کلا
و بواشی او را با جدا اموال متمولین ترغیب نمودند و بازار گرفت دیگر رواج یافته متعرض بسیاری احوال
از اهالی آن ملک و تجار و متمولین بمرو یار که در ان سواد اعظم جمع شده بودند تحریک جهلان و دهقان
نقود موفور و اجناس غیر محصور از تنگنای آن ملک بیرون رفته بمصارف غیر معقول صرف شد و بجز
بدنامی جهلان از ان وجوه نقدی برکیسه اعتبار او نماند و در آمدن مدبر کار و بعضی تر تغافل ورزیده وقوف
از مداخله ال کندانید و معاندان و بدخواهان اده دوی حق ازان اطوار ناهنجار رقم خلاف و عصیان
بر ناصیه حال او کشیدند عاقبت از گردش روزگار رسید بدانچه رسید چنانچه در ذیل این دفتر
بوضوح می پیوندد **ذکر وقایعی که در اوایل سالی ایل مطابق سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه باراده**
تقدیر خالق عباد در دار السلطنه تبریز روی داد سابقا رقمزده کلک بیان گشت که میان امیرخان ترکمان
و شاهرخ خان در شروان جهت رفتن خاتم بنا دغه مدید آمده و طایفه استاجلو و شاملو که قدوه ایشان
پیره محمد خان استاجلو و حسین قلی سلطان ایشیک آقاسی شاملو بود و جانب شاهرخ خان گرفته با ترکمان
منازعه آغاز نهادند و بالاخره بسعی قورچی باشی بصلح و صلاح انجامید درین هنگام که اخبار خراسان آمدن علیقلیخان
و مرشدقلیخان بر سر مرتضی قلیخان و محاصره نمودن مشهد مقدس بتبریز رسید امیرخان و امرای ترکمان تکلو

درآمده طایفه شاملو و استاجلو را بعصیان و طغیان منسوب و متهم ساخته عتاب و سرزنش با آن دو
طایفه آغاز نهادند و اعمال ناشایست سلطان حسینخان برهان مدعای ایشان گردید و چون زوجه سلطان
حسینخان که والده علیقلی خان بود و خاله آنکه نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا بود و از هرات همراه سلطان
حسینخان بعراق آمده درین هنگام در حرم علیه عالیه بود و در خدمت نواب میرزا رتبه مادری داشت و حسین بیک
برادر او وزیر نواب میرزا بود و جمعی کثیر از اعیان طایفه شاملو در ملازمت نواب میرزا می بودند و شیخ اسمعیل قلی
بیک الله دولی خلیفه که لقب الله داشت و محمدقلی بیک الله حسین قلی که ایشیک آقاسی باشی حضرت بود و الوغ بیک
ولد فولاد بیک امیر آخور باشی و طهماسب قلی بیک الله قورخمس خان که در سلک مقربان بودند ترکمانان حسد
باحوال آن طایفه برده همیشه در کسر اعتبار ایشان میکوشیدند و میرزا سلمان وزیر بجهت همچشمی که ارباب
مناصب را با یکدیگر می باشد در تضییع حسین بیک وزیر نواب جهانبانی ساعی بود و جانب امیرخان و طبقه
ترکمان داشت مجملا امیرخان و محمدقلی خان ترکمان و مسیب خان تکلو و اتباع ایشان در صحبت اشرف عرض
کردند که چون از علیقلی خان و مرشد قلیخان عصیان و طغیان بظهور آمده و مخالفت نواب سکندر شان
و شاهزاده عالمیان مینمایند ما اعتماد نداریم که والده علیقلی خان در حرم باشد و مادام که طایفه استاجلو
و شاملو که در سلک ارکان دولت قاهره منتظم اند سلب این بدنامی از خود نکنند و این دوئی که در میانه قزلباش
پدید آورده اند رفع ننمایند پادشاه و شاهزاده ما را بر یکدیگر محبت نگردد و عزت و اعتبار ایشان صلاح
دولت نمی بینند و پیره محمد خان استاجلو و حسین قلی سلطان شاملو که مقابل گوی ایشان بودند اخبار جها را باز
حمل بر نفاق و عنادی که میانه او با یاقات فی اشد نموده منکر مقدمات مذکور بودند و مکشف شد که بعد از آمدن
که از مخالفت شاه و شاهزاده کامکار در وجود آمده غرض امرای خراسان آنست که چون مرتضی قلیخان
ترکمان در مشهد دعوی استقلال کرده و در کسر اعتبار علیقلی خان کوشیده مبادا از وقت که اختلال احوال
قزلباش مستولی گردیده از آنجا بممالک آذربایجان و شروان شهرت یافته از مخالفان او زیاده ترکمی
شود بجهت نفاق و عناد امرای خراسان و بی اتفاقی ایشان مملکت از دست برود اراده نموده اند که کل امرا

خراسان باشهزاده و ناعدالتی حضرت اعلی شاهی متفق سازند که اگر عاقبت روی نماید بر سر او جمعیت نموده
نفاق نورزند و غرضی جز این ندارند و آنچه شهرت کرده کذب افترا مرتضی قلیخان است و چند روز این
قیل و قال میان بود و از جانبین یراق پوشیده اراده نزاع داشتند و باصلاح مصلحان خیراندیش
نصایح مقرون گشته از جانبین لاف [illegible] که مهم بقتال و جدال نکشد خونها بخشیده کرده تا آنکه
خبر کشته شدن ولی خلیفه شاملو بموجب سمت اسمعیل قلی بیک وله او و شورش آمده طالب خون او
گشت چون همیشه میانه شاملو و استاجلو موافقت و دوستی بود و امیرخان و طایفه تکلو و ترکمان خواهش
که میانه ایشان تحرک شر و فساد نماید فرصت یافته خاطرنشان اسمعیل قلی بیک کرده که قتل ولی خلیفه
حسب الفرموده سلطانحسینخان و ولد او علیقلیخان وقوع یافته و در میانه شاملو و استاجلو غبار کلفت
سلطان الشین معروض شاه و شاهزاده رسانیده و اشیا را ضعیف از خطیفه بمکان کرده و همشیره
حسن بیک را از حرم بیرون آورده و آن عورت بیگناه را بخیه هلاک کردند و از شناعت آن عمل بیم
مفید شده و اسمعیل قلیخان را بجای سلطانحسینخان نو بدایالت قزوین و رتبه خانی و تواجی با
داده و قتل سلطانحسینخان را در عوض خون ولی خلیفه بار حواله کردند و قورچیخان شاملو را ترک سالها
در خدمت ولی خلیفه نشو و نما یافته در ملازمت او بدرجه امارت ترقی نموده بود بمنصب ایشیک آقاسی
باشیگری داده و مهم حسینقلی ایشیک آقاسی باشی را که از هواخواهان علیقلیخان بود و در عهده او نموده
و ایشان خواه بجهت طلب خون و خواه بجهت ایالت و بزرگی سلطان معاندان ایشان شده
فی الحقیقت فتنه بر پای شد و [illegible] بجهت برادران اسمعیل قلیخان برادران محمدخان صوفی اغلی استاجلو
که در دامن کوه سرخاب در روی مزار [illegible] بود دوچار شده آن بیگناه را بخون مقتول ساختند
و ابواب کلفت و نزاع میانه شاملو و استاجلو که همیشه باهم گرم متفق بودند گشوده گشت و [illegible] خلیفه
قراداغلو را جمعی از شاملویان بر سرخانه حسینقلی سلطان فرستاده و او را بقتل آوردند و حسین بیک
وزیر فرار نموده بعد از دو سه روز در گرمابه مقتول شد و [illegible] آمده [illegible] مقتول شد و چون طایفه شاملو

باغوای

باغوای ترکمان با یکدیگر این اعمال بظهور آورده و ترکمانان را ظاهرا خلی نموده پیره محمدخان در مقام انتقام بود
در آمده بحکم منصب وزارت دیوان نواب شاهزادگی علاوه وزارت دیوان اعلی میرزا اسلمان تعلق گرفته
حکم ایالت قزوین باسم اسمعیل قلیخان بولداش شرف صدور یافته مقرر شد که ملازمان سلطانحسینخان
که در قزوین در خدمت او می باشند ملازمت اسمعیل قلیخان کرده و سلطانحسینخان را گرفته بدرگاه آورند
و منصب ایشیک آقاسی باشیگری به قورچیخان تعلق گرفت ایشیک آقاسی باشیگری نواب جهانبانی بپیری
بیک بیانلو شاملو مفوض گشت و شاه غازی مستوفی المغانگه با میرزا اسلمان معانده داشت و اهل خلاف
مستوفیست کرانه و منصب ایستقار ممالک بخواجه محمد باقر مهروی که با نواب سکندرشان [illegible] داشت
مفوض گردید و چون حکم ایالت اسمعیل قلیخان بقزوین رسید سلطانحسینخان از شهر بیرون آمده در حوالی
شهر در سلاق چلیچکی بوده ملازمانش جمعی بیرون آمده جمعی دیگر در شهر بوده و با وجود رعایتهای کلی
که از و یافته بودند خانچه پیشتر [illegible] مردم [illegible] دیار رسته [illegible] از روی
گردان شده جمعیت او روی بتفرقه و پراکندگی نهاد و معتبران آن قوم را در اک خدمت اسمعیل قلی
خان بر یکدیگر سبقت گرفتند او مشاهده احوال خود نموده از بیم گرفتاری با یکدو کس مخفی راه
دارالارشاد اردبیل پیش گرفته در حظیره مقدسه متبرکه متحصن گشت بعد از چندگاه طبقه [illegible] جمعی
و استاجلو حسن بیک برادر شیخ شاه و بیک [illegible] او را بیرون آورده بدست معاندان داده بقتل
و بعد از فتنه ها که در تبریز روی داد میرزا اسلمان وزیر و قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار [illegible]
امیرخان و پیره محمدخان مجدد اصلاح نموده فیمابین ایشان ابواب ملاقات و آمدشد مفتوح گشت
و عروسی امیرخان بپایان آمده سه روز در دارالسلطنه تبریز بعیش و عشرت مشغول بوده آن مشتری
اوج عفت پرده نشین سرادق سلطنت اعنی فاطمه سلطانخانم صبیه شاه جنت مکان که در سال [illegible]
عقد وازدواج او در آمده بود با آیین شایسته بمنزل برادر جناب امیرخان [illegible] سلطان شاهزاده
نامدار در آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده و خلع فاخره از تاج مرصع و کمر خنجر [illegible] و غلات

مرصع و اسب با زین و لگام مرصع و چهار قبضه طلا و زره ی قبا و چهار زره ی سایر رخوت پوشیدنی سرافراز ساخته
و او نیز ابواب خدمت و فرمانبرداری با طبع نواب سکندرشان و نواب شاهزاده عالمیان از خلعتهای فاخر داده
و بجهت تالیف قلوب پیره محمد خان و طایفه استاجلو و بسبب خویشی که صبیه او در حباله سلطان مراد
خان ولد امیرخان بود و طوی ساق و دوشی را با تکلیف کرده طوی سولدوشی بسیف خان تکلو تعلق
گرفت و ایشان نیز در هر یک در منزل خود طویها داشته نمودند و طوی الوشی بخدمت شاه و شاهزاده
نامدار فرستادند و سیف خان بجهت قرب قرابت که با نواب سکندرشان داشت خود را در اوقات
مرتبه علیه مصاهرت از امیرخان شایسته تر میدانست و چشم آن داشت که این پاکیزه گوهر سلطنت را
با او در یک رشته کشند اتفاقا بجهت بعضی مصلحتها که منتج آن صورت وقوع نیافت و این عطیه عظمی نصیب امیرخان
گردید مع هذا التکلیف طوی با و کرده مشار الیه انگشت قبول بر دیده نهاده حسب الاشاره همایون
بلوازم آن پرداخت و این رباعی ترکی گفته بخدمت نواب سکندرشان فرستاده ای شاه جهان
لی اترا ولدی میکم * دو تدی غم الی المتکالی اکم * یوز بیلده کی خدمتمه درکاهنده * ساقه دوشش اینده
دو تدی آخر اکم * بعد از وقایع مذکور فی الجمله ابواب نزاع و جدال امرا و ایماقات مسدود گشت و همچنین
سلیمان خان ولد شاه علی میرزا را بشرف مصاهرت سرافراز فرموده شهربانو بیگم صبیه شاه جنت مکان را
بحباله نکاح او درآوردند و پیره محمد خان بجهت تعصب ایماقیت سابقه خدمت عبدالله خانی نسبت اورا
بر ذمه خود گرفته طوی نکاح اندازی بر وجه لایق در منزل او وقوع یافت و امیرخان تواضعات بسیار بعمل آورده
و مملکت شیروان از سلیمان خان و امرای استاجلو قسمت نموده و ایشان از راه ارسبار رفته در کنار آب
کر بجهت گرمی هوا و ییلاق مشهور بمحمد بره رحل اقامت انداخته بجمع نمودن لشکر و تهیه اسباب رفتن
مشغول گشتند که چون هوا با اعتدال آید از آب عبور نمایند معظم امرای مذکور اول سلیمان خان که بیگلربیگی
و حاکم شماخی بود و حسین قلی سلطان لله نظر سلطان لله مشهور را علیقلی سلطان ولد اشیک عوض چاوشلو و
مصطفی سلطان شرفلو و ... قلی سلطان چاوشلو و الله قورت بیگ و دوسه نفر از ایماقات حاکم ...

و ذخیره را تبرد الکاء شروان متولات داده روانه نمودند و در میان خلیل خان افشار حاکم کهگیلویه که چهار سال
بود از الکاء خود بیرون آمده بجهت آوازه خروج قلندر و شورش و افسادی که در کوه کیلویه واقع شده
بود در خصوص نقش کوه کیلویه یافت و شرح آن احوال و مآل حال خلیل خان و اولاد او در محل خود بمعرض تحریر خواهد
یافت و مقرر شد که علیخان ذوالقدر بیگلربیگی فارس با امرا تا مین و ولیخان افشار حاکم کرمان روانه سابق
آذربایجان گردند ذکر توجه موکب همایون به ییلاق اشکنبر و کلنبر و قشلاق نمودن در قراباغ و مراجعت
سنان پاشا وزیراعظم و حوادثی که در آن اوان بظهور رسید چون ایام تربست آثار بهار سپری گشته
هوای تبریز رو بگرمی آورده و از آثار قحط و غلا تغیر و بائی در شهر پدید آمد موکب همایون پادشاهی بجانب
ییلاق در حرکت آمده اردوی ظفرقرین در اشکنبر و کلنبر نزول نمود درین سال خواندکار روم سنان
پاشای مشهور به قوجه سنان پاشا را سردار کرده بمدد عثمان پاشا بتسخیر بقیه ممالک شروان و ...
فرستاده مشارالیه با لشکر بیحد و مر بارزن الروم آمده بحسب الحق پانصد سر الچی شاهی فرستاده که کتابتی
میرزا سلمان وزیر نوشته بود و لافهای گزاف زده مدعی آنکه هر ولایت عساکر عثمانی ...
در انجا خطبه پادشاهی خوانده شود دست از آن داشتن خلاف قانون عثمانی است و چون ولایت
شروان و شکی و بعضی محال آذربایجان و گرجستان بحیطه تسخیر عساکر آل عثمان درآمده اگر من بعد از
جانب قزلباش تعرضی بآن محال نرود و آن ولایات را متصرف نگذاشتکان پادشاه اسلام پناه
گذاشته ترک منافشه نمایند و از افعال سابقه در مقام اعتذار بوده نامه دوستانه بحضرت خواندکار
نوشته ایلچی معتبر کاردان ارسال دارند و این خیرخواه وسیله شده حضرت خواندکار را از تعاقب لشکر ...
ممانعت نموده الا عساکر روم دست از تسخیر ممالک ایران باز نخواهند داشت امرای خود و امرای قزلباش
حضرت مهد شاهرخ خان مهردار با وجود آنکه مقابله با لشکر بیقیاس روم در حیز قوت و قدرت خود ندیدند
و مع ذلک تأکید کرکمال نفاق و بی اتفاقی داشتند راضی بمقدمات شده در جواب کتابت نوشتند
که اگر مصالحه بطریق زمان شاه جنت مکان مینمایند قبول داریم والا تیغ زمین برضا ...

و تا یک نفس از صد هزار قزلباش در حیات است بر سر آن تلاش می نمائیم و از آمدن تو دوستی باک
نداریم و آن صاحب سعادت حال خود را بحال الله پاشا قیاس نکند که در وقتی که او آمد با وشاه عراق
بود و امرا آذربایجان با یکدیگر اتفاقی نداشتند حالا جمیع لشکر قزلباش و آذربایجان در موکب شاهی
حاضر و مستعد رزم و پیکارند و آنکه نوشته اند که اکثر شروان متصرف آل عثمان در آمده غلط است
و شروان بدستور در تصرف امرای قزلباش است و سوای قلعه دربند که چهار دیواری بیش نیست محلی در تصرف
رومیه در نیامده و فی الواقع اگر در اوقات اتفاقی در میان قزلباش می بود مخالفان را قدرت و دست درازی
بممالک محروسه نبود و بالجمله سنان پاشا از جواب کتابت مذکور فی الجمله احتیاطی کرده در آمدن متوقف شد
و دیگر باره حکایت صلح بمیان آورده و در نوبت سیم مکتوب ملایمت آمیز نوشته اعلام نموده بود که عثمان پاشا
پای سریر اعلی حضرت خواندگار عرض کرده که مملکت شروان را مسخر نموده ایم اگر چنین باشد صلاح دولت
که دیگر بملک شروان از جانب قزلباش تعرضی نرسد و هرگاه در این باب تراضی نداشته باشند مستعد
صلح میشوم از این طرف جواب کتابت نوشته مصلحت سخنان مرغوب بعرض نمودند سنان پاشا قرار داد
که در فصل بهار لشکر در جای مقام خود قشلاق نمایند و یک کس معتمد از درمیان و یکی از قزلباش شروان
رفته اکثر را بکار ملاحظه نمایند که در تصرف رومیانست یا قزلباش و عمر آقا نامی را بدین مهم ارسال نموده خود در
ارضروم قشلاق کرد و موکب همایون شاهی نیز از ییلاقات نخجوان متوجه قراباغ شدند و چون اخبار شورش
از جانب خراسان میرسید و مرتضی قلیخان متواتر عرایض فرستاده عصیان و طغیان علیقلی خان شاملو
و مرشد قلیخان استاجلو و اتباع ایشان را عرض مینمود محمد خان ترکمان را که مرد مدبر کاردان بود با فوجی از امرا
مثل اسمعیل قلیخان شاملو و قورخمس خان شاملو که همخانه علیقلی خان بودند و غیر ذلک بخراسان فرستادند که
با امرای خراسان گفت و شنید نموده در تسکین نایره فتنه و فسادی که فیما بین ایشان و مرتضی قلیخان پیدا شده
کوشند و ایشان را از طریق مخالفت و عصیان باز آورند و در خلال این احوال غازی گرای خان و صفی گرای خان تاتار
با لشکر جرار از طریق الغار بشروان آمدند و هنوز سلمان خان بیگلربیگی و امرا در یورت خود شروان نرفته بودند

چون

چون در شروان از قزلباش اثری نماند مقصد حال قزلباش نموده شروانیان نا امید خاطرشان گردید
و بیگلربیگی قزلباش و امرای که بشروان منصوب شده اند در قلعه موضع اقامت دارند لشکر تاتار از پل
به قلاوزی طاغیان شروانی از آب کر گذشته در وقتی که شش هفت هزار نفر تاتار بدان مقام رسیدند قزلباش
بی اراده از کثرت باران که از گل و لای ملاقات دو کس با یکدیگر میسر نبود بی آنکه قزلباش خبر یابند از جنگل سیاهی
عبور نموده بر سر اردوی امرا ریختند لشکر را فرصت جبه و یراق پوشیدن و یکجا جمع شدن نشد اگر چه
مابین محاربه و مقابله واقع شد پراکندگی میان لشکر قزلباش افتاده دست از اموال و اسباب و یراق
باز داشته بعضی پیاده و سوار راه فرار سپردند و قلیلی که بجنگ ایستادند مردانه شربت شهادت چشیدند
و اعیان آن گروه بالتمام غارت و تاراج رفت از امرای استاجلو علیقلی سلطان چاوشلو ولد اشک
حسن بقتل آمده و دیگران بسلامت بیرون رفته در کمال پریشانی و حیرانی در حدود قرا آغاج رحل اقامت
انداختند و تاتاران در همان روز با غنایم موفور مراجعت نمودند و عثمان پاشا باستظهار لشکر تاتار جمعی از
رومیه را بقلعه باکویه فرستاد و ایشان آن حصن حصین را استحکام داده اسباب قلعه داری ترتیب دادند
و در هنگام وصول قراباغ این اخبار باردوی معلی رسیده موجب اکراه خاطر شاه و سپاه گردید چون در سلطان
بود قرا آغاج که یورت قشلاق بود و نزول اجلال واقع شد میرزا سلمان وزیر و امیرخان و قورچی باشی و شاهرخ
خان و پیره محمد خان استاجلو و سایر امرا و قورچیان و عساکر نصرت نشان بمدافعه خوانین تاتار بجانب
شروان توجه نمودند و جماعت رومیه و تاتار آوازه ورود لشکر قزلباش شنیده در مقام محاربه شدند
در یورت ملاحسن میانه ایشان و چرخچیان لشکر ظفر اثر قزلباش محاربه اتفاق افتاد چون مدد عساکر منصوره
پی در پی رسید مخالفان مقابله با سپاه منصور در حیز قوت و قدرت خود ندیده دست از محاربه کشیده رومیه بدستور
در قلعه دربند رفته تاتاران بطرف داغستان و بدایه خود روانه شدند و سلمان خان بیگلربیگی و امرا
رفیق او چون از ورود موکب ظفر نشان و رسیدن امرا شروان اطلاع یافتند در کمال پریشانی و حیرانی
از آب کر گذشته متوجه شروان شدند و مقدار کشتی که از تاتار بایشان رسیده بود بتسخیر قلعه باکویه با

پیش نهاد همت ساخته متوجه آن صوب شده قلعه را محاصره کردند امیرخان و امرای قزلباش پیشتر از شابران
بازگشته بامداد سلیمان خان بر سر قلعه باکویه آمدند و یکچند روز در پای قلعه باکویه نشسته در تسخیر آن اهتمام
کردند اما اثری بران مترتب نشده و بجهت غلای اکثر و اختلال احوال رعایا آذوقه در میان لشکر نایاب گشته روز بروز
چند آذوقه کمتر بوزن تبریز رسیده بنارکیش بمثقال نقره مسکوک نشده خریده و فروخته شده و در اواخر
آن ایام مفقود و توقف نمودن متعذر گردید بالضروره ترک محاصره کرده کوچ نموده بقراباغ آمدند و از امرای
قزلباش دران زمستان کسی در شروان نماند و همگی باعث آن شده رومیه در بعضی محال شروان اسمعاقی
پاشا عثمان پاشا که در دربند توقف داشت بهر ولایت از ولایات شروان دست یافت ... گرفت
و اهالی شروان طوعا و کرها اطاعت نمودند درین سفر پیره محمد خان بیمار شده رخت هستی بر اقلیم نیستی
سفر آخرت کشید بعد از فوت او فتور تمام باحوال استاجلو راه یافت اگرچه پسر او مراد خان ولد او بجای
پدر بایالت و خانی منصوب گشت اما زیاده اعتباری نیافت و روز بروز آوازه اقتدار مرشدقلیخان که
و امرای استاجلو که در خراسان بودند موجب انحطاط احوال این طبقه در درگاه معلی شده و امیرخان و امرای
ترکمان و تکلو مشرف از شتر زبان عتاب بسرزنش آن طایفه دراز کرده ایشان را متعدی و فتنه انگیز میخواندند و در کسر
عزت و اعتبار بلکه انعدام ایشان میکوشیدند از جمله شاهقلی سلطان یکان اوغلی استاجلو که از خراسان بموده
بهرودی معلی می آمد در ورامین ری جماعت تکلو ملازمان مسیب خان شرف الدین اوغلی بسر کردگی
محمد بیک قزاقی نواده قراجه سلطان تکلو اراده قتل و غارت اموال او و جماعت استاجلو ملازم او نموده
با سیصد نفر سوار یراق بسته بر سر او رفتند و او از آمدن ایشان اطلاع یافته راه خلاص و نجات مسدود دیده
بالضروره پای ثبات و قرار استوار داشته مدافعه تمام نمودند و آثار جلادت و مردانگی بظهور آوردند و محمد
بیک قزاقی از آن فوج قلیل منهزم گردیده و جمعی کثیر از جنود تکلو مقتول گشته شاهقلی سلطان بحسن تدبیر رای
صایب مردانه خود را از ولایت ری که محل آن طایفه تکلو بود بیرون انداخته در یورت قشلاق قراباغ باردوی
معلی رسیده و این حرکت ناهنجار که از طایفه تکلو بظهور آمده بود ناپسند افتاده جمعی از مفسدان مسیب خان را

اغوا

اغوا نمودند که از شاهقلی سلطان انتقام کشند اما چون مسیب خان مرد فتنه انگیز نبود در مقام انتقام نشد
ریش سفیدان استاجلو از نواب سکندرشان استدعا نمودند که حسب الامر اشرف شاهقلی سلطان را
بمنزل مسیب خان برند اگرچه تکلوان که اقربا و خویشان ایشان دران معرکه مقتول شده بودند تهدیدات
نموده در مقام پرخاش بودند اما چون تکلوان بادی نزاع گشته بر سر او رفته بودند دفع غایله بر جماعت استاجلو
واجب شد حق بجانب شاهقلی سلطان بود مسیب خان جانب حق رعایت نموده رفع جدال کرده بملاحظه خاطر
پادشاه با کمال قدرت و اقتدار از خون دویست نفر تکلو گذشته متعرض مشارالیه نگردید چه طایفه تکلو در زمان
که با یکدیگر متفق بودند در درگاه معلی بکمال عزت و اعتبار و شوکت و اقتدار دست شدند و طایفه استاجلو را
بنابر امور که بتحریر پیوست زیاده آبروی نمانده بود و آنچه از جانب مسیب خان نسبت بشاهقلی سلطان
تا رنجه و اولاد و اقربای او واقع شده بازخواست نداشته الحق این حقانیت از خان مشارالیه پسندیده
بود. ذکر بعضی قضایا که تا آخر این سال در یورت قشلاق قراباغ روی داده و پیهان فرستادن
ابراهیم خان ترکمان برسالت پادشاه روم چون پیره محمد خان که باعث ودایی معاملات استاجلو
بود فوت شده و سلمان خان و امرا رفیق او را آنقدر قدرت و حالت نمانده بود که محافظت شروان
توانستند نمود و از شروان بیرون آمده بودند و عمرآقا که از جانب سنان پاشا قرار یافته بود که بولایت شروان
رود مشخص شد که بیرون ولایت در تصرف کسی باردوی معلی رسید امرا و ارکان دولت قاهره صلاح
و دید ندکه از طوایف جلیله قاجار و ایل و اویماقات اتوز اکی و غیره که جمعی کثیر و جمعی غفیر در قراباغ آقات
دارند محافظت ولایت شروان را در عهده ایشان نمایند و یکی را از آن ارباب عزت امام قلی خان اغوان
و با نواب سکندرشان و نواب جهانبانی قرار داده امام قلیخان را طوعا و کرها بدین خدمت مأمور و مجبور
ساختند و حسب الصلاح مشارالیه پیکه بیک زیاد اغلی قاجار را برتبه ایالت و خانی سرافراز نموده بیگلربیگی
شروان کردند و چند نفر از امرای قاجار را در شروان الکا داده همراه او بجانب شماخی فرستادند
و بعد از رفتن ایشان کس همراه عمرآقا کرده روانه شروان نمودند و همچنین جمعی را بتسخیر قلعه تفلیس معاودت

سمون خان والی آنجا مامور گردانیده مراد بیگ توپچی باشی با عمله توپخانه و یراق توپ برزی فرستادند
که در تسخیر قلعه اهتمام نموده شاید نوعی شود که در محل معاودت عمر آقا آن قلعه بلند اساس به تصرف بندگان
این درگاه گردون مماس باشد اما اثری بر آن مترتب نگشت و کاری ساخته نشد بالجمله پیکر خان والی و امرا
شروان هر یک بولایتی که نامزد ایشان شده بود رفته اقامت نمودند و عمر آقا از آنجا دیده
خاطرنشان او شد که سوای چهار دیوار قلعه دربند و باکو محلی به تصرف عثمان پاشا در رومیه نمانده شاه
قلی سلطان منتشا و علی ذوالقدر را از جانب نواب سکندرشان در مرافقت عمر آقا به رسم رسالت نزد سنان
پاشا فرستادند که حقیقت حال خاطرنشان او نموده در باب مصالحه سخن گوید محضری از جانب اهالی شروان
درست شده بود که چون در ولایت شروان بعضی اوقات حرمین شریفین است و حضرت خواندگار
خادم الحرمین اند اهالی شروان قبول دارند که هر ساله موازی چند خروار ابریشم بدان جهت فرستند که در
مصارف حرمین شریفین صرف شود مشروط بر آنکه آنچه تا غایت متصرف رومیه در آمده باشد متعرض نشده
بقزلباش گذارند و منتشا و علی با تحف و هدایای لایقه روانه ارض روم شد چون میانه سنان پاشا و عثمان
پاشا شیوه نفاق مسلوک بود سنان پاشا متعهد سعادت صلح بر وجه مسطور گشته منتشا و علی را بکاغذ پرخوب
مصالحت اسلوب باز گردانیده قرار داد که یکی از امرای عالیقدر قزلباش با مکتوب محبت آمیز فرستاده شود
که در مرافقت پاشا رفته به خدمت خواندگار رفته قواعد مصالحه را استحکام دهد و بعد از آمدن منتشا و علی
ابراهیم خان ولد حیدر سلطان چاوشلو ترخان ترکمان حاکم قم که مرد عاقل صلاح اندیش کاردان بود
برسالت روم معین گشته با تحف و هدایای لایقه روانه نمودند اما چون مشار الیه باسلامبول شد حضرت
سلطان مراد خان فرمانفرمای روم رسیده از باب غرض خصوصا عثمان پاشا که در دربند شروان بود و سنان
پاشا را مقصر ساخته سخنانی که مشعر بر عدم قبول مصالحه باشد عرض نموده بودند بدین جهت ابراهیم خان
در اسلامبول توقف شد و در سال دیگر فرهاد پاشا سردار شده ولایت چخور سعد و قراباغ و اکثر محال
آذربایجان از تصرف قزلباش بیرون رفت و ابراهیم خان قریب هفت سال در اسلامبول توقف نموده

بود

بود تا آنکه در زمان همایون نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رخصت یافته سعادت نمود و شرح آن احوال
بیک در محل خود از مساعدت بخت مسئول است در بیان وقایع متفرقه و سوانح اتفاقیه که در سال
بارادهٔ معین روی داد از سوانح عبرت افزا که در سال قوی ئیل وقوع پیوست کشته شدن جمشید خان
نواده مظفر سلطان والی گیلان بیه پس است که داماد شاه جنت مکان بود و به سبب میرزا کامران
کوهدمی و اغوای بعضی از ملازمان حرام نمک مجملی از سانحه غریبه آنکه سیادت جمشید خان و خان احمد
والی کوهدم که در میانه گیلان بیه پیش بنا بر عداوت قدیم که فیما بین ایشان و سلسله مسلوک بود و غبار
در میان بود و پیوسته لشکر به مملکت جانبین فرستاده در هدم بنیان دولت یکدیگر می کوشیدند و
میرزا کامران والی کوهدم که در میانه هر دو الکا واقع بود مصلحت وقت در رعایت خاطر خان احمد که
بعلو نسب مستوده و حمیده بود کوشیده الفت و آشنایی مشترک بوده و هر یک از ولایات
مذکوره طالب موافقت و دوستی او بودند در سال جمشید خان با مشار الیه ابواب طلب مردمی
مفتوح ساخته خصوصیت اتحاد نموده دستمال تشریف حضور او گردید ملتمسات
دوستانه و تواضعات برادرانه ظهور آورده متواتر با رسال تحف و هدایا قواعد محبت را استحکام
میداد تا آنکه معتمدان از طرفین آمد شد نموده خاطر از کید و غدر یکدیگر با یمان مغلظه جمع کرده در مکان
معین میانه ایشان ملاقات واقع شد و جمشید خان او را همراه خود در رشت برده تواضعات ملوکانه
ظهور آورد و غرض اصلی جمشید خان آن بود که لشکر کوهدم به پیش یکدیگر مستعد بوده خان احمد را برای ایشان
قدرت استیلا نبوده باشد و تمامیانه ایشان طریقه محبت و موالات مرعی و مسلوک جمشید خان
آثار تسلط و اقتدار او بر ساحت الکای کوهدم ظاهر ساخته که مایه نزاع بود متصرف در آورده خان احمد از تصرف
ایشان در لاهیجان بفراغت نمود و میرزا کامران چون با مردم بیه پس آمیزش نموده جمعی از جمشید
خان خایف بودند او را بنوید سلطنت الکای بیه پس فریب داده با جمشید خان در مقام غدر آمده
در قرابا فوجی را که سپه سالار لشکر او و ذخیره آن فساد بود رفیق میرزا کامران کرده

جمشیدخانرا

بر سر خان احمد فرستاده و چراغ سلطان نامی از امرای او که در آن اوقات ترتیب یافته و امیر سپهسالاری
داشت صورت کینه و غدر ایشان را با خان در میان نهاده جمشید خان از غایت وثوق و اعتمادی
که بعهد و پیمان میرزا کامران داشت باظهار استقلال نموده و اصحاب مرغوب دلپسند خاطر خود و اسباب طنین
ساخت اما خود از خایف و هراسان گشته بعضی کار او اقدام ننموده وقتی که میرزا کامران با لشکر بیه پس
در کوچصفهان بود و قراباد و بسیاری از عظمای بیه پس که دوستان او بودند از خوف جان با میرزا کامران
متفق شده در دفع جمشید خان با او همداستان گشتند و انتظار فرصت نموده چراغ سلطان را در کوچصفهان
نقل آورده و از آنجا بار کرده به رشت آمدند لشکریان فراغت دوست عافیت طلب یکی از مخاطره جنگ را
امر عظیم دانسته اصلا از سبب آن جنگ نپرسیده روانه شدند القصه میرزا کامران و قراباد در روز جمعه
مواضعه بر خلاف معتاد بیچاپانه تا جمشید خان در آمدند و او از غایت سادگی و لوحی اعتماد از عهد و
نفاق ایشان غافل و ذاهل ایشان ده نه کس از ایشان را اهل برابری از امور ضروری کرد میرزا کامران بعبارت
بخلوت او در آمده او را گرفته بمصحوب معتمدان کوچدم فرستاد که در محلی مضبوط نگاه دارند جمشید خان
بحکم غیرت مین ملاحظه احدی از ملازمان نمک پرور آن سلسله در مقام استخلاص او در نیامدند
ناچار بآن حادثه غریبه دل نهاده میرزا کامران محمد امین میرزا و ابراهیم میرزا پسران او را که دخترزادهای
شاه جنت مکان و در صغر سن بودند نزد خود نگاه داشت و جمیع مردم بیه پس حتی قراباد را در بیعت سلطنت
میرزا کامران راضی شده سپهسالاران و خواص آن ولایت با او عهد و پیمان بستند و او خاطر از
ایشان جمع کرده بعد از دو ماه بملاحظه آنکه مبادا شورشی در میان ایشان واقع شود بقتل جمشید خان
فرمان داد و از هر طبقه مردم بیه پس کسی تعیین شد که کوچدم رفته او را در کوچدم مقتول ساختند اما عاقبت
بمطلوب خود فایز گشته در عرض اندک زمانی قاتلان آن پادشاه بیگناه بجزای اعمال گرفتار آمده از
عمر و دولت بهره نیافتند بالجمله میرزا کامران بعد از آنکه خاطر از مهم جمشید خان جمع کرده در ولایت
بیه پس لوای حکومت و اقتدار برافراخت بمیان خان احمد بمقام نزاع و جدال در آمده آثار تسلط و استیلا

بظهور

بظهور رسانید و کسان معتمد بپایه سریر اعلی پادشاهی فرستاده عرض کرد که چون جمشید خان عصیان
و طغیان ورزیده بخلاف حکم متعرض مملکت دیگران میشد و انقیاد اوامر پادشاهی نمینمود این دولتخواه
او را گرفته دفع شر آن نمود اگر شفقت شهریاری شامل حال این دولتخواه گشته حکومت مملکت بیه پس را
مفوض فرمایند مبلغی که از رسم پیشکش بپایه سریر اعلی فرستاده و هرساله باج و خراج ملتزم میگردم و از
نقود و اموال جمشید خان مبلغی معتد به ارسال داشته میرزا سلمان و امرا و ارکان دولت قاهره را تقبلات
کرده در تقویت آن داشت که صبیه شاه جنت مکان که در حباله جمشید خان بود بحباله او درآورده بیه پس را
باو ارزانی دارند اما خان احمد از میرزا کامران که مرد دلیر عاقل با رای و تدبیر بود زیاده از جمشید خان
خایف گشته از سلوک ناهموار او تشکی بود و متواتر عرایض بدرگاه معلی فرستاده در دفع او مبالغه
تمام نموده عرض کرد که مملکت بیه پس جای سخت محفوظ است اگر از امرای عالیقدر قزلباش تا میرزا کامران
نسبتی ندارد و هر گاه امرای قزلباش آیند من متقبل و متعهدم که آن ولایت را از ید متغلبه کوچدم انتزاع نموده
متصرف قزلباش نمایم و بهیچ وجه من الوجوه تربیت و اقتدار میرزا کامران موافق مزاج خان احمد نبود و چون
نواب سکندرشان شفقت تمام بخان احمد داشت امری که مکروه خاطر او باشد رضا نمیداد و از جرات
و جسارت میرزا کامران که در قتل جمشید خان نموده بود اغماض نمودن مناسب ترسلطنت نبود
ملتمسات میرزا کامران شرف قبول نیافت و سلیمان خان و امرای استاجلو تر در اردوی الکا نداشته بود و
حسب الصلاح ارکان دولت قاهره سلیمان خان را که هم داماد جمشید خان بود بحکومت رشت نصب نموده
بیه پس را با امرای استاجلو و هر قوم شهزاده شاهقلی سلطان قاربحجاب استاجلو را الله و رش شمیده
سلیمان خان کرده کوچصفهان را که مابه النزاع حکام بیه پس و بیه پیش است بوی داده امرایکی از استاجلو
تعیین شده بودند حسن قلی سلطان والد نظر سلطان والد مصطفی سلطان شرفلو و محمد تقی سلطان چاوشلو
والد یعقوب بیگ احمد سلطان آساتین اوغلی و شکر نور ... خلیفه کنگرلو والد جعفر سلطان و ابوالقاسم
سلطان چاوشلو و قوم سره محمد خان و از سایر اوماقات اصلان سلطان علی بیگ ... القدر فرمان

رو نموده شاهوردی سلطان چاوشلو اوغلی چینی بود و نزد وزیری که میرزا کامران از اعمال جمشید خان برسم

پیشکش فرستاده بود و بعد خرج ایراد داده روانه گیلان کرده و احکام مطاعه باسم بایندر خان طالش

و امیره حمزه والد او و سیاوش خان که کشکر بغرا صدار یافت که امداد و اعانت امرای مذکور بتقدیم رسانند و چون

سلیمان خان و رفقای او بجهه و گیلان قریب شدند شاه قلی سلطان قاربخه بلا استعجال تر و خان احمد در وقت

که با او کنکاش نموده در باب مهمات پیش آنچه مصلحت دانند باتفاق عمل آورند اما چون آوازه توجه

لشکر قزلباش بگیلان رسید شهزاده نامی از اعیان ولایت فومن قلعه دیپر را که جمشید خان نامیده بود او را

باسم پدر جمشید خان سلطان محمود خان موسوم ساخته سرمایه خود کرده با میرزا کامران در مقام خلاف در آمد

و جمعی از سپاهیان فومن را با خود متفق ساخته از آنجا علی الفور برسر میرزا کامران رفت آمد و میرزا کامران

ازین قضیه آگاه گشته ملاحظه آنکه مبادا امنای و مردم رشت مواضعه نموده باشند با استقبال ایشان بجانب لاهیجان

از و سر تره باشد در مقام مدافعه در نیامده فرصت آن ترناف پسران جمشید خان از مصحوب دیگر آمدند

سر رسیده مضطرب الحال اثقال انداخته از راه غیر متعارف کوچه م آمده قراباد در جمعی که با او بودند

باتفاق میرزا کامران کوچه م آمدند شهزاده مظفر و منصور برشت در آمده سلطان محمود خان را کلاه آبادی جانب

شاهزاده و مرحوم محترم جمشید خان برد که شرف وصیت باید شاهزاده و هرچند میدانست که جمشید خان سلطان

پسر او پسر دیگر نداشت اما مصلحت وقت از خان قول شهزاده نموده او را ضبط و ربط گیلان بیه پس مشغول بود

و شهزاده مذکور کس بخدمت خان احمد فرستاده بر خلاف حکام سابق دم از اطاعت و انقیاد زده پیغام وصول

گشت و چون خان احمد از اختلال احوال میرزا کامران خبر یافت ایمنی را فوز عظیم دانسته از طلب لشکر قزلباش پشیمان

گشت و خود در مقام انتقام استقبال او در آمده لشکر بر سر او فرستاده و لشکر پیش شعقیب کوچه م کرده شکن

میرزا کامران بود آمده خرابی بسیار کردند و تا رستم آباد حوالی طارم تعاقب نمودند درین اثنا سلطان

خان بمحل رسیده بود و میرزا کامران از آمدن سلیمان خان اطلاع یافته مخلص خود را از آسیب لشکریان خان احمد

در موافقت قزلباش دیده کسی نزد او فرستاده اراده ملاقات او نمود و محمدی بیگ سار و سولاغ که وکیل

حسین قلی سلطان بود با دویست سی نفر قزلباش کوچه م رفته او را با قراباد در رفتن تعاقب اسمعیل آورد

و او ملا خلف پیره داشت که مبادا لشکر خان احمد در محاصره بر سر خانه او رود و مدد است عامی سلیمان

خان کرده مجاز و مبالغه تمام خانه را کوچانیده کوچه م برد و خان احمد از آمدن سلیمان خان و رفتن

میرزا کامران تر دادی خبر یافته مردم خود را از رجعت امر فرموده با سلیمان خان اعلام نمود که مردم گیل مشوش شده اند

غدارست بسخنان او فریب نخورده و او آن است که او را بخون جمشید خان مواخذه کرده محبوس سازند

و اول الکاء او را مستغرق شوند و در آنجا رحل اقامت انداخته در هنگام پیرزکه و رشان از آباد و برگ نان

کرده و جسته و پیش از استعجال مدافعه و منازعه نموده باشند باتفاق الکاء مذکور رفته بمحلی تعرف آورده

چون میرزا کامران مرد عاقل سخندان نزدیکی چرب زبان بود و بجز بقای سلیمان خان از ترغیب ملازم

شان او گرد که خان احمد از بیم اقتدار و استقلال مستعدی است عامی لشکر قزلباش کرده حالا که مراقباع تصمیم نموده

را متوقع بدین شمایت چه هرگاه شهزاده و سلطان محمود که تتمه پسرای جمشید خان اند و صاحب گیلان

پیر باشند مجرد حکم او در لازم او در عد و فی الحقیقه مجرد و گیلان او متعلق خواهد گرفت و شمارا اصلا بکار او

احتیاج نیست تا که او را منتی بر شما باشد من الکار بیه پس الحسب شما متوقع و منتظر مینمایم سلطان خان

پسران جمشید خان را از دست او گرفته تقرر فومن فرستاد و چون شاه قلی سلطان تر و خان احمد را شنوده بود

تا آمدن او و جمعیت امرا آمدن انتظار کشیده و بعد از چند روز شاه قلی سلطان آمده نمود که خان احمد

میگوید که حالا که مشتای گیلان پر برگ و باد و هوای رحمتی قلعه است وقت عیش گیلان نیست صبر باید کرد

که زمستان شود انشاء الله تعالی الحمد وقت سخن میرزا کامران کرده و امرا عظام که جمع شده بود و نگلی صلاح

رفتن دانسته از رشت آباد کوچ کرده و شمشیر قلی سلطان چاوشلو و ابوالقاسم سلطان چاوشلو را حرمی

کرده مشکوبر روی جلیه کنکرلو را اخبار اول نموده و پیش فرستاد شهزاده و سلطان محمود خان باتفاق علی بیگ

و محمد بیگ والدان کار کیا احمد فومنی که در زمان شاه جنت مکان علیه وکیل جمشید خان بود و بعد از قتل

لشکر قزلباش از راه بیاده و پیشگی طریق متعارف شهر رشت بیرون آمدند و میرزا کامران را بر سر سعادت

احشام نموده بفوجی از لشکر قزلباش روانه رشت شدند و شهزاده چون اطلاع یافت که قزلباش از راه
دیگر متوجه رشت شده اند از روی احتیاط لشکر را از راه کوکب پسری که بخانی بر داشته بود که داشته
خود با معدودی برشت آمد که خبری از شهر گیرد و مقارن رسیدن او میدان سیاه گوراب که بر
حسب فرمان جمشید خان بود چند نفر از همچنان لشکر قزلباش برشت رسیدند و شهزاده در میدان
مذکور چند نفر قزلباش دیده بر سر ایشان حمله انداخته میانه غازیان چرخچی و ایشان محاربه اتفاق افتاد
و یکی از غازیان لی لنگ بمحال او شتابان باشد و او را بطعن سنان جان ستان از صدر زین بر روی
خاک هلاک انداخت و قزلباش متعاقب که گریسته او را گرفته امان از خود و بستگی گشت
و ده پانزده نفر از رفقای او بعضی دستگیر و بعضی مقتول شدند و سلمان خان و امرا قزلباش از گرفتاری
شهزاده آگاه شده و مظفر و منصور برشت آمده در میدان سیاه گوراب فرود آمدند و خیمه افراشته نصب
نمودند اما لشکر گیلان که در راه چاره پس تیلدار بوده و قزلباش شکست شدند آخر روز از وصول ایشان
شهر و گرفتاری شهزاده خبر یافته از آنجا بعزم جنگ بشهر آمدند چون آوازه سفید مهر ایشان بگوش
غازیان رسید سلمان خان و امرا خود در همانجا توقف نموده جمعی را باستقبال ایشان فرستادند و
میان الجانبین محاربه باتفاق افتاده گیلانیان در آنکه زمانی تلاش کرده روی بوادی فرار آوردند
و چون میان بیشه و جنگل بوده و شب نیز در آمد سواران قزلباش تعاقب نتوانستند نمود پیادهای
کوهم تعاقب نموده جمعی کثیر را بدست آورده بقتل رسانیدند و میرزا کامران بقیتی اتفاق نکرده بجلال الحق بسیار
که گرفتار شده بودند بقتل رسیدند و گیلانیان پراکنده شده محمد بیک علی بیک بطرف فومن گریختند
سلمان خان و امرا حقیقت حال به درگاه معلی عرض کرده حسب الامر اشرف شاهزاده و عمرم جمشید خان را
بدرگاه فرستادند و سلمان خان در منزل جمشید خان فرود آمده و امرا هر یک در منزل مناسب نزول آمدند
و قرابابا در راه وکیل سلمان خان کرده در مقام استمالت رعایا در آمدند اما رعیت گیلان بسبب آن مردود
با قزلباش ام مشده و در بیشه و جنگل با مخالفان بسر برده آمد شد بکلام و قزلباش نکرده و هر شب کمی از

امرا با جمعی از مردم کوهم بقراولی رفته از روی حزم و احتیاط متوجه بیدار شتند که ناگهان محمد بیک و علی بیک
زده بودند بسیار ترتیب داده و شبی بر سر آورده بودند که بازرده بنیاد منزل جمشید خان داخل شده
سلمان خان را بقتل آورند نوبت قراولی از قرابابا در ملازمان سلمان خان بود و بنکیدگی که بار خورده
چند نفر از افغان گیلانی بدست در آمدند و بقیه آن مردم چون دانستند که لشکر قراول آگاه است
زده بنیاد انداخته فرار نمودند روز دیگر امرا آنگاه ساختن شهزاده را مصلحت دیده او را بقتل آوردند
و بایندر خان طالش و امیره سیاوش امیر حمزه خان از طرف لشکر و طوالش برشت رسیده سلمان
خان و امرا را ملاقات نمودند و لفا بر اکثر شاش شده خرمی بسیار کرده اما با لفقرا راضی نبودند که امرا
قزلباش از گیلان دست کشیده باشند و کار بکشی میکردند چون رعایا در بیشه و جنگل پراکنده شده
بار گشتی بحکام نمیکردند و مسافر بمرادی شد ملازمان که بهوس تاخت و غارت آمده بودند با
مقر فکر آوردند و از جانب ارکان دولت قاهره ترمعاونی بظهور نرسید و خان احمد اصلا
معاودت ایشان شد و امرا از قراولی و کشتک به تنگ آمده هم گیلان را بر وفق دلخواه مشاهده نمودند و دل از
حکومت آنجا بر داشته قرار بیرون آمدن دادند اگرچه سلمان خان بمعنی راضی نبود و بسبب چه رضا به بیرون
آمدن نمیداد و شاه قلی سلطان قاریجه که مرد عاقل کاردیده بود در این باب غلو نموده بیرون آمدن
از گیلان را صلاح خود و طایفه استاجلو صواب اولی دانسته با میرزا کامران و بایندر خان و امیره سیاوش
صلاح دیده ایشان ترغیبات گشته از متفقه بیشی با تفاق صبح روز موعود پیاده و لشکر
کوهم را از میش پیش روی راست انداخته که در میان بیشه و جنگل سواران قزلباش احتیاط نمایند
که مبادا گیلانیان دستبردی نمایند و از رشت بیرون آمدند و مردم گیلان همان شب اطلاع یافته بودند
چنانچه جمعی که قزلباش سوار شدند از یکطرف ایشان بیرون رفته از طرف دیگر گیلانیان بشهر در آمدند
و تعاقب قزلباش نموده دست درازی چند کردند و امرا اعظم دو سه فرسخ راه جنگ کنان رفته آخر
روز بعقبه کوهم رسیدند در همان روز میرزا کامران و بایندر خان و امیره سیاوش قرابابا در سیاه لاله حط

میش و پس از اراده شده آخر روزی اگر وداع کنند نمانند هر یک از دیگری خوفناک از آنکه آسیبی رسید شد
بجای مقام خود در عشره و امرای قزلباش پریشان و سامان بدار السلطنه قزوین آمدند و چون شرح
اوراق درین سفر رفیق سلمان خان بود و مقدمات مذکور را برای اعلی شاه نمود و بود از اتمام
احتراز نکرد و بتفصیل در قلم آورد. **گفتار در قضایای آذربایجان و شروان و گرفتار شدن غازی گرای
تاتار بدست غازیان ظفرنشان مقید بر ملک عنان** چون در یورت قشلاق زمستان لوی ئیل
بپایان رسیده و شاه نوروز عالم افروز ئیلان ئیل ترکی بفرخی و فرخندگی جلوه ظهور نمود و نسیم عنبر
شمیم بهار طراوت بخش گلشن روزگار گردیده لشکر غارتگرای از هجوم جنود فرخنده ورود ریاحین
و ازهار راه انهزام فرا پیش نمودند و ابراهیم خان ترکمان چنانچه بتحریر پیوست حسب مستدعا باوکه مصالحه
روانهٔ جانب استنبول شد چون الکسندر خان والی گرجستان کاخت که همیشه اخلاص‌مند این
دودمان ولایت نشان بود و بار دیگر مدارا و مواسا نموده اظهار ایلی و اتفاق نموده بود و میانه او و
سیمون خان والی گرجستان کارتیل که خود را در سلک هواخواهان این دولت ابد بنیان منسلک شده بود
کلفت و عناد مسلوک بود الکسندر خان سیمون خان را تیر انداخته دوستی و مواخات و میانه ایشان تحکیم
میداشت هر چند سیمون خان از زمین تهمت مبرا بود چون در اوایل که لله پاشا بشروان آمده بار دیگر
خصومت و عناد ورزیده مکرر اسباب او و عساکر عثمانی در مین آمده و رفته محاربات عظیم روی داد
در مسالک دو سه ذخیره و تقاعد تفلیس گوری و غیره میفرستادند باتفاق امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ
سر راه بر دیگر گرفته محاربات نموده و اموال و اسباب بی نهایت بدست آورده اما مصداق تفلیس
قلبی اراده خاطر نواب سکندرشان و ارکان دولت ابد بنیان بدان تعلق گرفت که سیمون خان را
محبت نواب جهانبانی کامرانی خواستگاری نموده خاطر از دوستی او بالکلیه جمع نماند و تمام الکسندر خان
برای صلاح او فیصل و هند سید شرف الدین علی کلکو را بدین خدمت نزد سیمون خان کمر
فرستادند و مشار الیه ظاهرا بمقتضای اصلاح اختیار نموده المنار بشاشه فرحی بی اندازه کرده

گرچه آن بحسب مغایرت دین و دولت مصلحت راضی نمیشدند و میانه سامان سرانجام براق و اسباب
ضروری حضر دفع الوقت نموده بلیت و لعل میگذرانیدند درین اثنا خبر آمدن غازی گرای خان و صفی گرای
خان تاتار بشروان متواتر شد و امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ از ورود لشکر تاتار کومک بسیار بجهت
خان شروان فرستاده بود و عثمان پاشا دلو دالخی وی با جمعی از لشکر روم از دربند همراه تاتاران
نموده بسر قزلباش فرستاده و چون ایشان بحوالی شماخی رسیدند از یکطرف پیکر خان و امرای چاپ
و چاکرلو و قراملو عزیمت که در شروان بودند بعد از شکست لشکر تاتار روی دشتافته مابین شماخی شابران
من الجانبین محاربه باتفاق افتاد و غازی گرای خان که در محاربه قزلباش اسیر شده حمایی از ایشان بیکیرفت
اسب جلادت در میدان کارزار بجولان درآورده آثار مبارزت و دلاوری بظهور می‌آورد و در اثنای گرو فر
بحیلی از غازیان قاجار دوچار شده راه خلاص و نجات مسدود و مانده از تقدیرات ایزدی دستگیر و آن
سرپنجه تقدیر شد و از گرفتاری او نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات پیکرخان و امرای قزلباش وزید
ظفر و نصرت اختصاص یافته مخالفان شکسته و پریشان حال بی سر جنود اقبال گشته و روی
بوادی فرار آوردند و صفی گرای خان نصیب دشمن شماتت زبان هلاکت پی برد و تا یورت اصلی خود عنان
بازکشیده و پیکرخان درین خدمت نمایان در میانه اقران سربلندی یافته مورد نوازش و الطاف
پادشاهی گشت اما چشم زخم روزگار بار رسیده درهمان سال پهلو بر بستر ناتوانی نهاده باجل طبیعی
چند گاه خلیفه انصار قراداغلو بایالت شروان منصوب گردیده با چون ارادتمازلی بدان معلق شده
بود که ولایت شروان تصرف رومیه قرار گرفته سابقا حکومت آن طبقه مدتی در آن ولایت گستره شده
اثری سعی و اهتمام لشکر قزلباش مترتب شد و خلیفه انصار در شروان کاری نساخته بمقتضای اجل ارتحال
کوفته متوجه عالم بقا گردید ع رفت ملک آن جهان گیرد. و بحسب فوت خلیفه انصار و بازگشتن
موکب همایون بعراق و سفر خراسان که در سال ... اتفاق افتاد دیگر کسی از امرای قزلباش در شروان
اقامت نتوانست نمود و عثمان پاشا از دربند بشماخی آمده قلعه را استحکام داده در حکومت آن ولایت

نوشته

استقلال یافت چنانچه تفصیل این حالات هر یک در محل خود رقم پذیر کلک بیان خواهد گشت الحاصل
چون خان مذکور را بدرگاه آورده بودند او را مصحوب جمعی از معتمدان بقلعه الموت که در دامن قزوین
و گیلان واقع و از قلاع مشهور روزگار است سالها مقر سلاطین ملوک اسمعیلیه بود فرستاده بحکام قلعه سپرده
و چون مدافعه سیمون خان در فرستادن صبیه خود از حد اعتدال تجاوز نمود میرزا سلمان با بعضی از
امرای عظام با لشکری بیست هزار کس متوجه گرجستان شده که مهمات الکسندر خان و سیمون خان را
بر وجهی که صلاح دولت قاهره باشد فیصل دهند حکام گرجستان از ورود لشکر قزلباش خایف و
هراسان گشته در مقام اعتذار در آمدند و الکسندر خان ترجمان الطاعتی که بر ذمه نموده و خراج
بقزلباش میداده بود تقبلات نموده میرزا سلمان و امرا توسل جسته و ایشان ترک صلاح دولت در آن
دیدند که صبیه او را بتحت حباله نکاح شاهزاده نامدار کامکار در آورده او را بدوستی این دودمان علاقه
مکان و مخالفت و مباینت قسم و پیمان فیما بین آمد شد وقوع یافت الکسندر خان بعد از آنکه خاطر از
وعده میرزا سلمان و امرای قزلباش جمع کرده بارد و ایشان آمده فیما بین ملاقات روی نمود و
سیمون خان نیز باتفاق مسیح خان بآنجا آمده امرای عظام بعد از شرایط عهد و پیمان که فیما بین
وقوع یافت سیمون خان را آورده ایشان را با یکدیگر صلح داده موافق ملت مسیحی بنکاح انجیل قسم خورده
که حاجی باصطلاح گرجیان صلیب بعد الیوم در دوستی این دودمان و ولات ایشان راسخ بوده
باتفاق در دفع لشکر رومی متفق لشکر قزلباش باشند و میرزا سلمان و امرا آبرو دن دختران شاهی
شده اراده نموده که هر کدام یکی از پسران خود را در مرافقت امرا باردوی معلی فرستند که در خدمت
نواب جهانبانی بوده ملازم رکاب عالی بوده باشند و خوانین گرجی چاره و بخراجات التفات شاهی
الکسندر خان کنستندیل میرزا پسر خود را که در آن وقت دوازده ساله بود و سیمون خان تنالوارساب میرزا
نام پسر خود را که در همان سن بود بملازمت عالی فرستادند و میرزا سلمان و امرا از جانب نواب
سکندر شأن و نواب جهانبانی خلعتهای فاخر پادشاهانه بایشان دادند و الکسندر خان التزام

ادای باج و خراج چند ساله که نداده بود نمود و مبلغ سه هزار تومان رایج شاهی عراقی بجهت سرکار خاصه شریفه
و یکهزار تومان بجهت نواب جهانبانی و یکهزار تومان بجهت اقامت میرزا سلمان و امرا و ارکان
دولت قبول نمود و خواجه یعقوب نام وزیر خود را که مرد یهودی متمول صاحب مکنت و اعتبار بود همراه کرد
که در بلده گنجه وجوه مذکور را اموری باحث و التماس نمود که عیسی خان برادر خود را که ترک الکسندر خان
بود و طلب داشت بهره و متعهد شد که با برادران سلوک پسندیده نموده و عذر تمایند و هر کدام محلی از الکا
خود مخصوص برادر خود نماید که بفراغت معاش گذرانیده و تنگی و عسرت معاش نکشند اما بهره و در باب
عهد و میثاق وفا ننموده در اندک زمانی هر دو ایشان بزواخه شهرت فوت دادند چون قبض شیخان
نمود کسی ایشان را بدین حرکت مواخذه ننمود القصه میرزا سلمان و امرای عظام مهمات گرجستان را انتظام ده
که مسطور گشت ساخته و پرداخته خاطر از مهام حکام گرجی جمع نموده عنان عزیمت بصوب اردوی معلی انعطاف
دادند و با پسران و دختران در زمستان که جایی باردوی معلی رسیده حقیقت مهماتی که ساخته و پرداخته بود
بعرض نواب سکندر شان و شاهزاده عالمیان رسانیده موجب ابتهاج خاطر شریفشان گردیدند و از آنجا
به ییلاق سیاه کوه رفته چند گاه در ییلاقات آن کامیاب عیش و فراغت بودند و چون خبر مراجعت سنان
پاشا سردار بجانب استنبول بتحقیق پیوسته در آن سال از جانب رومیان دغدغه نبود و ابراهیم خان
جهت استمالت رفته مهم گرجستان بروجه مسطور فیصل یافته بود و در آن وقت لشکر قزلباش شیروان آنجا
داشتند و از خراسان اخبار عصیان و طغیان امرای شاملو و استاجلو رسیده دغدغه آن بود که
امرای استاجلو که از گیلان بیرون آمده بجانب خراسان رفته اکثر معاودت نموده کسب سلطنت
مناسب حال نموده در هنگام پاییز بهوای ملاقات سبزواری کشید رایات منصوره متوجه عراق گشته همعنان
سلامت بمقر سلطنت رسیدند و در آن زمستان قشلاق در دارالسلطنه قزوین واقع شد **ذکر خروج
قلندر در کوه گیلویه و مآل احوال آن بد اختر بامضای قضای فلک و اختر** از سوانح این سال خروج قلندر
در کوه گیلویه بوقوع پیوست مجملی از سوانح غریبه آنکه در اوایل این سال شخص قلندری که با اسمعیل میرزا

الحکایه شباهتی داشته بطریق اسمعیل میرزا دو دندان پیش نمایان داشت بعینه فی الجمله شباهت العلم میرزا داده خود
کند و بود و در میان الوار کوه گیلویه رفته ابواب حیله و تزویر گشوده اظهار کرد که من اسمعیل میرزایم که جمعی از مردم
نمک بحرام کمر بقتل من بسته قصد قتل من داشتند بنا بر مصلحت چاره بجز غیبت و فرار ندانستم و در شبی از شبها
ماه رمضان که در وثاق حلوای افیونی خوابیده بودم دیدم جمعی که عداوت من در دل داشتند از در
خوابگاه من در آمده اراده دخول داشتند من در حجره وثاقخانه را شکسته خود را بیرون انداختم و از خود
سلطنت پادشاهی عریان گشته ملبس بلباس درویشان و قلندران گشته در گوشه مخفی گشتم و حکایت
غلامی را که بمن شباهتی داشت بآنجا آورده خفه کردند و شهرت دادند که شاه اسمعیل فوت شده من
دو سال در کسوت قلندری از ملک ایران بیرون رفته در اطراف و جوانب عالم خصوصاً ولایات
روم سیر نموده ام و بیک مرتبه در آن ملک از نظر اعتبار افتاده آمده ام و تا غایت این راز سر بسته بکسی اظهار نکرده
صبر میکردم که اکثر اعادی من یک یک بجزای عمل رسیدند و چون وقت ظهور آمده و خاطر از کید اعادی
و مکر اضداد فی الجمله جمع شد خود را ظاهر ساختم و ایشان را الله تعالی از نقمه اعدا انتقام کشیده یا هواخواه
صادق و مخلصان موافق که در اطراف و ممالک هم دارم عزیمت تسخیر ممالک موروث خواهم کرد و چنین و جهانیان
خواهم نمود و در طلوع صبح دولت بی نگاهانه بکار برده خیالات فاسده بکاخ دماغ راه داده و لافهای گزاف
میزد و همه کس را وعده های چنین داده ایالت و دارائی یکی از بلاد ایران و توران نامزد هر یکی آن نادانان صحرای
سیحون و وادی آن مزور ابله فرار را از جاده عقل منحرف گشته فریب خوردند و چون قضیه فوت اسمعیل میرزا
بیکبار وقوع یافت مردم دور دست که از حقیقت کار خبردار نبودند آن روایات و حکایات دروغ فروغ را
محتمل الوقوع پنداشته رفته رفته خبر او در میانه قاطبه الوار انتشار یافت و از مرتبه خفا بدرجه ظهور رسیده
مردم آنجا و از اطراف و جوانب هجوم کرده نذور و تحف و پیشکش می آوردند قلندر مذکور رواج کار خود را
در میانه آن گروه وحشی عقل دیده اساس پادشاهانه و بساط خسروانه گسترده بمرکب کامرانی سوار رسیده و او بپای
بطریق عمده وقوع می یافت و دختران صاحب جمال که در هر قبیله بود بر سبیل ترحم می آوردند که شرف فراش

او در پایه مجملا آن دیوانه عاقل نما از کر و فر و ابله فراری کمان سلطنت و پادشاهی آراسته و خواص
هر طبقه را مناصب عالی نامزد نموده و ترتیب لشکر فرمان میداد چنانچه عدد لشکریانش که از قبایل
حاکی و جواکی و سیدانی و سایر قبایل و قشار الوار جمع آمده بودند به بیست هزار رسیده و با لشکر عظیم که بر
سر و الشبر بسر جدوش که حاکم کشتن کوه گیلویه است آمد طوایف افشار حقیقت خروج قلندر را
بخلیل خان حاکم آنولایت که در اردوی معلی بود اعلام نموده و جهت دفع قلندر گاهی غالب و گاهی مغلوب
میشدند و جمعی کثیر از افشار و الوار در معارک بقتل آمده از قضای الهی رستم بیک پسر خلیل خان مقتول شده
و قتل او سبب تسلط و استیلاء قلندر گشته طبقه افشار از مقاومت عاجز آمدند و بسیاری از آن
طبقه در این قضیه راه عدم پیموده اصحاب قلندر زنان بسیاری از نساء و صبیان الطایفه را اسیر نموده
و احکام و مناشیر باطراف و جوانب فارس و خوزستان فرستاده باحضار هواخواهان امر نمود و چون
موکب همایون اعلی پادشاهی را سرحد آذربایجان بمشاغل عظیمه مشغول بودند حکام و سرحداران هم
اکثر محال قریب چاره بجز اطاعت ندیده بمصلحت وقت پیشکش فرستادند اما چون قلندر بی عقل
ابله فرار بود و آن جوهر نداشت که امری را که سرمایه سلطنت و پادشاهی شناخته بقدر امکان در رواج کار
خود سعی نماید و آن همت در نهاد او نبود که سر در راه این سودای بلند نهد بشغل عیش و سرور خود
راضی گشته از تدابیر امور سلطنت و فرمانروائی غافل و کاهل گشت و زود از ترددات و مشقت امور
بزرگ که پیش گرفته بود دلسته و آمده از محاربه و داروگیر دلگیر شد و بعضی امور که مشعر و مردم فریب
سبب نفرت است اقدام مینمود و بمدلول المصرع که ع چراغ کذب را نبود فروغی • روز بروز نخوت کذب
آمیز او بر الوار ظاهر شدن گرفت و عقلای آن قوم در باره او متردد و خاطر گشته و آوازه آمدن خلیل خان
تیر اشتهار یافت قلندر بعضی از الوار را متهم گشته دست از محاربه کشیده بجانب حویزه و دزفول
که از سید سجاع الدین مهران مشعشعی که در آنوقت والی حویزه و توابع از اعمال عربستان بود استمداد
نماید و الوار را حفظ خانه خود داده وا گرد و که در وقت استحضار حاضر شوند اما خلیل خان افشار حاکم کوه

کهگیلویه که در کار وسعی بود از آوازه خروج قلندر حضرت اقدس متوجه آن صوب شده چون به حوالی رسید
سید و لتان جماعت الوار ستایندای بهواخواهی قلندر بر سر راه او آمده به محاربه مشغول شدند و در دره
کوهی که به کرکوره مشهور است و تنگ و امش نداشت کمین کرده و در وقت عبور خلیل خان از بالای کوه
سنگهای عظیم بر سر او انداختند و تیر و تفنگ می انداختند از قضای آسمانی تیری بر خلیل خان خورده کشته شد
و از کشته شدن او غازیان افشار پریشان حال گشته جماعت الوار دست به قتل و غارت برآوردند
و همین باعث زیادتی طغیان و دلیری الوار گردید چون خبر قتل خلیل خان به قلندر رسید از دزفول
متوجه کوه گیلویه شده و دیگر باره جمعی عظیم بر او جمع شده بر سر دهدشت آمده محمود خان ولد خلیل خان
که بعد از قتل والد حاکم کهگیلویه شده بود طوایف افشار را جمع کرده به مدافعه مشغول شد و مکرر ما بین الجانبین
محاربات به وقوع پیوست در این اثنا محمود خان بیمار شده به اجل طبیعی درگذشت علی سلطان برادرش که
حاکم شوشتر بود به قبضه قوت برادر و شورش و غوغای قلندر رسیده از شوشتر متوجه کهگیلویه شد و از
مهره بسر رسید مبارک که ملازمش بود مقتول شد غازیان افشار از فوج محمود خان
و کشته شدن علی سلطان مضطرب و بی سر و سامان گشته از دهدشت بیرون آمده فرار نمودند و قلندر
به دهدشت مستولی شده در آنجا مسکن ساخته حصار دهدشت را متصرف نموده در آنجا بر مسند راحت
عیش و حضور پرداخت و خواست که چند روزی که پرده از روی کار او بیفتاده از لذات نفسانی
کام دستانی کرده کردی ای زر و زر کار گیرد اما چون آوازه قتل خلیل خان و استقلال او به مسامع
ترکمان دور رسیده قرع سمع همایون گشت اسکندر خان برادرزاده خلیل خان را به ایالت کوه گیلویه
منصوب ساخته روانه آن صوب نمودند و امت خان بیگلربیگی فارس و امرای ذوالقدر و حکام فارس به فتح
قلندر و امداد اسکندر خان نامزد گشته و در سال دیگر که رایات جلال متوجه خراسان شده بود امت
خان جمعی از لشکر فارس را به سرکردگی ... به تعاقب ... کوه گیلویه فرستاده و به اسکندر خان و طایفه
افشار مدد رسانده به اتفاق روی به دهدشت آوردند و آن جمعیت از دهام که بر سر او اول حال

قلندر واقع شده بود روی به تفرقه و پراکندگی نهاده بودند و در این هنگام که لشکر فارس به مدافعه او شتافتند
چون فی الجمله پرده از روی کار او افتاده و عقاید خواص الوار درباره او نقصان پذیرفته بود و کسی از اطراف
و جوانب به مدد او نیامد لاعلاج در دیوار بست آن قصبه تحصن اختیار نموده اندک مردمی که با او بودند
دو سه روز حرکت المذبوحی کردند از یک طرف غازیان ذوالقدر هجوم آورده داخل دیوار بست شده
جمعی را که به جنگ مشغول بودند به قتل آوردند و قلندر را در همان خانه که بود گرفته کشان کشان بیرون
آوردند طایفه ذوالقدر او را میخواستند که به درگاه معلی فرستند غازیان افشار هجوم نموده او را
بخلاف رضای ذوالقدران به قتل آوردند و سر او را به درگاه والا فرستادند و در هنگامی که موکب جاه همایون
در تربت حیدریه خراسان نزول نموده به محاصره قلعه تربت مشغول بودند به نظر اشرف رسانیدند
آتش فتنه آن یکی ابد قرار منطفی گشت و اسکندر خان در ایالت کوه گیلویه مستقل شد اما بعد از اندک
زمانی جمعی از مفسدان افشار بر سر شاهقلی بیک ولد خلیل خان جمع شده او را هوس حکومت برافراشتند
حسن بیک ولد عبد اللطیف بیک افشار که از اقربای خلیل خان و میرزا و ناهی سلسله افشار مشهور بود
با او در مقام خصومت در آمده خود را حسن خان نامید و جمعی از طوایف افشار از ایالت او اندیشه
با شاهقلی خان خصومت آغاز نهادند و مابین الجانبین تخلف و عناد قائم بود و از یکدیگر هراسان
در ولایت مذبور اقامت نموده و آتش نفاق در میانه هر دو مشتعل می ساختند تا آنکه در زمان حضرت
اعلی که هر دو در شیراز به ملازمت رسیدند شاهقلی خان به دست حسن خان مقتول گشته حکومت
کوه گیلویه با دیگر افشار الی اف العقه بعد از قضیه قلندر مذکور دیگر قلندران یکی را موسی اسمعیل میرزا نام
در سراق ... و در چند محل این غوغا و شورش به ظهور رسید و در ... اسمعیل میرزایی به هر ولایت پیدا
میشد و مردم بر او جمع شده باز پراکنده میشدند در لرستان و محال پیدا شده سید ولتان
اکراد و الوار قلمرو علیشکر بر او جمع شدند و لشکریانش به ده هزار رسید و امرا و ارباب مناصب
تعیین نموده و در آن سرحد آغاز فتنه کرده ... حسین ... فرستاده و او را به اطاعت و انقیاد

ولایت کرده حکم وکالت بسمت او فرستاد که بجای چوهه سلطان تکلو وکیل و رکن السلطنه باشد
سولاغ حسین بمقتضای عقل دفع او را از ایالت در الحاحت و الغشاوا لی انب و انب سیحان او را
مقدم قبول تلقی نمود و بتصدیق اسمعیل میرزائیت او نموده اظهار اخلاص و خواهش تمام کرده خاطرنشان
پی در پی فرستاده التماس تشریف حضور او کرد و خیمه و یراق و اسباب پادشاهانه فرستاده خود
تر استقبال کرده قلندر بیچاره باور کرده در کمال شوکت و اقتدار متوجه چمچال گردید سولاغ حسین
و امرای تکلو باتفاق سیف سلطان بیات بملازمت رسیده سجده و پابوس بوقوع پیوست و از
روی عقل و دانش آن کثرت و ازدحام ازهم پاشیده در مکان فرصت او را گرفته محبوس ساخت
و در وقتی که رایات نصرت آیات از سفر خراسان عود نموده در دار السلطنه قزوین نزول اجلال
واقع شد او را بدرگاه معلی فرستاد و نواب جهانبانی در خیابان میدان اسب قاپو بر دو لوح
پوسته آتش زدند با وجود آن موجب شبهه قلندران میرم پاشیده و دیگری در لباس این
آرزو کرده جمعی از اوباش و اراذل بر سر او جمع آمده مدار الارشاد داده و میل آمده و در آنجا بجزای
عمل رسیدند و دیگری در غور و حدود فراه خراسان ظهور کرده خلق کثیر از خر و معرفان قشون طلب
آن سرحد بر سر او جمع آمده آغاز فتنه کردند حسین سلطان افشار حاکم فراه متوجه دفع فتنه او گشته چون
الجانبین محاربه بوقوع پیوست و غوریان غالب آمده از قضا در آنجا حسین سلطان در معرکه
کشته گردید و طایفه افشار منهزم بفراه آمدند و حقیقت بپایه سریر اعلی عرض شده علیخان سلطان
برادرش که در درگاه معلی یوزباشی زمره از قورچیان افشار بود بجای برادر منصب کشیک بفراه آمد
و با مقام خون برادر بر سر قلندر بغور رفت اتباع قلندر آهنگ محاربه ساز داده بعد از سعی بسیار
از جانبین بوقوع پیوست او بقتل رسیده طایفه افشار در هزیمت تیرکاری ساختند گمان سلطان
تومان اشان حاکم فراه شد چون بانجا رسید درانداخته دفع او بود که کذب علفه در باب عشق
شد و عاقبت بقتلش پرداخته مهمات چاره چنان آغاز دولت نواب سکندر شان زنه گیتی ستانی

اسمعیل میرزا بر زبان مردم بود ذکر قضایای خراسان و جلوس حضرت اعلی بر تخت سلطنت آن
مقدر بر فرمان دو کشور گوشه کمان که در سنه ییلان ییل تسع و ثمانین و تسعمائه وقوع یافت
در قضایای سال گذشته مرقوم کلک بیان گردیده که چون مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد مقدس عصیان
و طغیان علیقلیخان شاملو بیگلربیگی هرات و مرشدقلیخان استاجلو و اتباع و آمدن ایشان را بر
سر مشهد مقدس شاه و متعاقب هم تواتر بدرگاه معلی عرض نمود و امیرخان و امرای ترکمان بتعقیب
او بیان قضیه ایراد این باب بگفتگو در آمده امداد و معاونت مرتضی قلیخان پیش نهاد همت ساخته بودند ارکان
دولت قاهره انتظام مهام خراسان را در عهده اهتمام محمدخان ترکمان نموده او را باتفاق اسمعیل قلیخان
شاملو که طالب خون برادر بوده و قورخمس خان شاملو و بعضی از امرا و لشکریان بخراسان فرستادند که از
روی عقل و دانش آتش آن فتنه را اسطفا کرده امرای خراسان را از مخالفت نواب سکندر شان
و شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا منع نموده کلفتی که میانه ایشان و مرتضی قلیخان روی داده اگر
قابل اصلاح باشد باصلاح آورند و الا بنوعی که مقتضای وقت و مصلحت دولت باشد عمل نموده بنوعی نمایند که
شورش و هوایی که در میانه قزلباش پدید آمده منطفی گشته بعکس سر از گریبان برآورند و ایشان بسامان
حسب فرمان روی براه آورده روزی چند در عراق ترصت قشون و لشکر خود داده عنان عزیمت بسمت
صوب خراسان معطوف داشتند چون آوازه آمدن ایشان در خراسان شیوع یافت علیقلیخان
و مرشدقلیخان ترغیب تسخیر مشهد مقدس خاطرنشان مصمم داده اتباع خود را اخبار نموده در موکب همایون
شاهزاده نامدار کامکار یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از دار السلطنه هرات بیرون آمدند و امرای کبار
آن ملک متعهد بودند همگی با لشکرهای آراسته با روی عالی جمع آمده در کمال شوکت و اقتدار تا حدود
مشهد مقدس آمدند و مرتضی قلیخان خواست که آوازه داده دوش قشون و لشکر فراهم آورده با آن
گروه انبوه مقاومت نماید زیاده از حاصل مدخل مشهد اخراجات کلی از خود لازم آورده ده الغات
غیر معتدل رسیده او و طوایف اویماقات و سپاه بیاز از صلای زر دادن داده از متوسلین مشهد مقدس

بتجار و سوداگران که در تمادی ایام جمع آمده دران بلده مستقر گشته مسکن گرفته بودند توقفا مصیف گردو چون
شیوه معاودت و موافقت داواز جادهٔ اعتدال تجاوز نموده در هیچ مهمی بیباکی فرو نگذاشت و بسیار جسارت نموده از
معموره سرکار آستانهٔ مقدسه و حلی و زیور آن روضه متبرکه در آن گرد و جمیع قنادیل و شمعدانهای طلا و نقره را
مساعده گویان تصرف نموده صرف علوفه و مرسومات لشکریان کرد و از جهت بود که مطلب او
بحصول نمی پیوست و آنچه با خود می اندیشید بر عکس مطلوب نتیجه داده تا سید نمایافت القصه محمد خان و اسمعیل
قلی خان با امرا و لشکریان که در رفاقت ایشان مامور بودند بمشهد مقدس رسیده بعد از وصول آن بلده
متبرکه میانه محمد خان و علیقلی خان مراسلات و عطوفت آمیز واقع شد اما ایشان مطلب آنکه محمد خان بر تعاقب
او بیایند ترکمان و اسمعیل قلی خان بنیت انتقام خون ولی خلیفه سر شورش و فساد دارند و میانه ایشان
و مرتضی قلیخان کار از اصلاح درگذشته از مطلبی که پیش گرفته بودند متقاعد گشتند و آن گفتگو منتج آتش
گرد و مدعای علیقلی خان آن بود که میانه او و مرتضی قلیخان آتش فتنه و نزاع شعله اشتعال یافته که باب
موعظه و نصیحت مسدود بگردد و هیچ جهت موافقت او و محمد خان بیابد اگر او را اغوا نموده حکومت مشهد مقدس را
به دیگری از امرای عظام دهند که با پادشاهزاده کامکار که بحکم پدر عالیمقدار درین سرحد متوطن بود
در وقایع و حوادث از نتیجه صلاح آن بلده دیگری بیرون نرود و بصلاح و صواب اقرب است اما ماسمان نبوده
و انجامش که بود محمد خان و مرتضی قلیخان که دست اراده بتحوت و جاه و عزت بودند که بر ایشان نیفزاید
و مراتب علیا که در درگاه معلی داشتند مغرور گشته راه انکار نیکو حکایات نمیدادند و قطع رسل و رسایل
کرده اتباع خود را از اطراف و جوانب جمع آورده در مشهد مقدس جمعیتی عظیم واقع شد اما علیقلی خان
و مرشد قلیخان صرفه در رفتن مشهد مقدس ندیده چون از اطوار و روش محمد خان که در سال گذشته ظهور
آورده بود آزرده خاطر بودند صلاح وقت در آن ندانستند که بتحت متوجه شده تا وقتی که روش محمد خان
شود که امرا بمشهد کومک و بیرون آیند و صحرا نشین صورت اتفاق انعقاد یابد از تمکن و تحصن
باشد بحیز ظهور آمده الا خاطر از هم متشوش و مرجع نموده به مشهد مقدس آیند مدتی که علیقلی خان از طرف

متوجه

متوجه جانب مشهد بودند و بعد از آن بلده رسیدند و در روش محمد خان استحکام قلعه و ترتیب اسباب
قلعه داری پرداخته در و بیرون شهر را ساخته بستند و ساخته چهار طرف آن را گشته و ایشان از قلعه از گرد و اطراف
میان گرفته بسر انجام قلعه گیری مشغول شدند محمد خان و مرتضی قلیخان که از روش ایشان متنبه و مطلع
شدند برای حفظ اندیشه تدبیر و اصوب خیالی که داشتند مشهد مقدس را صلاح ندیده دفع این حادثه را
آسان شمرده خود در شهر توقف نموده جمعی از لشکریان را بسرکردگی اسمعیل قلیخان و مراغ خان چکنی بامداد
و کومک درویش محمد خان مامور ساخته روانه آن صوب کردند از آن طرف ترکمان و مرتضی قلیخان با شوکت خود
و ترجیح حضرت امام انگاشته متوجه مقابله شدند و مرتضی قلیخان با ایشان بمقابله شده از مشهد مقدس بیرون آمد
بیرون کرده بود و درین هنگام در سلک جنود ترکمان و مرتضی قلیخان انتظام داشتند با جمعی دیگر بعد از انقیاد ایشان بحوالی
گشته در حدود و مشاهد و رمی الغرض بین محاربه بوقوع پیوست و نسیم اقبال بر لوای دولت امرا وزیده
منصوب حضرت اعلی فتح و ظفر اختصاص یافتند و اسمعیل قلی خان و مراغ خان و اتباع ایشان را منهزم
نموده و شکست داده بحال مشهد مقدس رسیدند و این معنی موجب ازدیاد قدرت و شوکت امرا بهادر گردید
محمد خان و مرتضی قلیخان و امرا در مشهد فی الجمله ضعف گشته آن طبقه دلیر شدند و لشکر مشهد بعد از واقعه مذکور
قدرت مقاومت ایشان نیافته در شهر تحصن نمودند و رفته رفته آن کثرت و ازدحام رو بکمی نهاده و امرای عباسی
حضور ساطع الضیاء است امید بعد از تنگ لشکر مشهد و ظهور عجز و زبونی ایشان اراده نمودند که چون بر حسب
اقتضا و تقاضای آنکه از مقدمات ظهور پیوسته ارکان دولت قاهره نواب بلند مرتبتان رقم خلاف
عصیان بر ناصیه حال آن طبقه کشیده اند تمکین داده دست توسل با ذیل حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
داشته آن حضرت را برتبت والای پادشاهی موسوم گردانیده بر تخت سلطنت خراسان تمکین سازند
و بر همگان ظاهر شود که سعی و خدمتی که بجا آورده اند در راه حضرت است و دست از همه چیز کشیده و در
باب علیقلی خان گفتگو کرده و چون رقم خلاف پادشاهی آنحضرت بقلم تقدیر بر لوح قضا ثبت بود
عمل نیک خواهان آن رأی را مستحسن شمرده بحصول این مطلب اعلی عازم و جازم شدند

در سیچقان ییل ترکی موافق ست و تسعین و تسعمائه در روزی که قمر در بیت الشرف و سعود ناظر و کواکب
منحوسه در حضیض وبال بودند مجلس پادشاهانه ترتیب داده مسند رفیع سلطنت پادشاهی آراسته و بان
ساعت سعد و طالع وقت که بقواعد نجومی دلالت بر ثبات دولت و امتداد زمان سلطنت مینمود
مولانا آقا میر نجم ترکی تعیین نموده بود آن شاهنشاه کشورگشا را اقبال بر وجه قاعده سلاطین بر آن مسند
جلوس فرموده و اسم سامیش الی غایت بین الجمهور عباس میرزا مشهور بود شاه عباس نامیدند چند
آنحضرت را بحسب خورد سالی و حداثت سن خلقی در پی امور بود و در رضا با امری که خلاف رضای
پدر نامدار و برادر بزرگوار باشد نمیداد و نداما بدستیاری کارکنان قضا و قدر این امر عظمی بی اختیار
بوقوع پیوست فرامین و احکام بطغرای پادشاهی تزئین گشته خطبه و سکه در خراسان باسم و لقب همایونش
آرایش یافت جمیع امرا و اعیان دولت که در اردوی عالی حاضر بودند بتقدیم تقبیل اقدامش آمده
شرف سجده و پابوس مشرف شدند و صغیر و شریف زبان تهنیت و مبارکباد گشادند و اکثر اشراف
و اعیان و ارباب اهالی خراسان بدرگاه عالی روی آورده آثار اطاعت و متابعت و جانسپاری
بظهور رسانیدند و زیاده از دیگران میر محمد یوسف مشهدی ولد میر شاه حسین که از عظمای آن
ولایت و پدرش در اردوی معلی معیر الممالک بود در مراسم دولتخواهی کوشیده بمرتبه امارت ترقی نموده
میر محمد یوسف خان لقب یافت و فی الحقیقه تاریخ سلطنت پادشاهی آنحضرت این سال فرخنده فال است
و چون این خبر بمشهد مقدس معلی رسید موجب دلتنگی و پریشان حالی محمد خان و لشکر مشهد شده و جمعیت
استقلال او بر کاهی جمعیت ضعف داشته بود و مصحوب قاصدان چابک رفتار با ایلچیان فرستادند چون ایزد
سبحانه و تعالی جوهر وجود آنحضرت را در سر چشمه خلقت درخشان و اختر بختش را مسعود تابان آفریده
از بدو حال و کودکی ولای آنحضرت در دلهای کافه انام قرار گرفته خلایق بالطبع خواهان دولتش بودند
آوازه جلوسش بهرجا رسید موجب مسرت و شادمانی گشته و آثار و علامات خوشی عالمیان را از
جلوس همایونش مژده میداد بالجمله چون این خبر سعادت اثر در اردو شایع گشت سکنا را موجب تعجب

سکنه

سکنه و رعیه تا غایت در دودمان صفویه چنین امری وقوع نیافته بود و راقم حروف از صدر اعظم قاضی جهان الحسنی
استماع نمودم که در سالی که نواب سکندرشان در قراباغ قشلاق داشت خواجه ضیاء الدین کاشی شرف
الکسندرخان بارد و آمده بود از من سوال نمود که خبر پادشاهی شاهزاده کامکار در خراسان صورت
وقوع دارد یا نه من در جواب گفتم که بافواه چنین مذکور میشود اما هنوز تحقیق نپیوسته دیوان کمال
اسمعیل در میان بود خواجه بشارت این احوال شاهزاده را از آن کتاب تفأل نموده در اول صفحه بیتی که
برآمد ع خسرو تاجبخش و شاه جهان ۰ کز نهیبش زمانه بر حذر است ۰ تحفه چرخ سوی او هردم
مژده فتح و دولت دگر است ۰ رای او پرده دولتش برداشت ۰ دست او بحر و خنجرش گهر است ۰ آسمان
دوششش باهزار دستی گفت ۰ که ترا رنگ با چنین خطر است ۰ کو کمر و تیغ چون خورشید ۰ هرچه
خورشید را ازان کمر است ۰ خردش گفت تو چه پنداری ۰ عرصه ملک او همین قدر است ۰ زانکه در
جنب پادشاهی او ۰ هفت گردون صنو مختصر است ۰ باشد تا صبح دولتش بدمد ۰ کمین
اثر خود شب سحر است ۰ بالجمله بعد از وقوع استقلال اولیای عباسی بجد و جهد تمام متوجه قلعه گیری گشته
سعی و اهتمام بسیار بظهور میآوردند اما مرشد محمد خان بنوعی مردانگی و جسارت و پردلی لوازم محافظت
و قلعه داری بکار میبرد کوشیده و پردلیان هرچند سعی مینمودند کشادی نمی یافت تا آنکه مدت محاصره بامتداد
کشید و وقت قشلاق نزدیک آمده آوازه وصول لشکر عراق بتبریز رسید بالضروره صلاح در کوچ کردن
دیده بی نیل مقصود از پای قلعه مشهد برخاسته روی توجه بجانب دار السلطنه هرات آوردند و
امرا و عظام هر یک باقطاع خود رفتند اما چون اخبار خراسان چنانچه گذشت برسید الحق
قراباغ بارده نواب سکندرشان رسیده با سنان پاشا سردار لشکر گفتگوی صلح میان آورده ابراهیم خان
ترکمان را چنانچه سبق ذکر یافت برسم رسالت روانه اسلامبول نموده بودند عزیمت جانب عراق تصمیم
داده کوچ بر کوچ بمقر سلطنت آمدند و زمستان را در دار السلطنه قزوین گذرانیده در اول سال اوت ییل
بتسخیر و فتح مملکت خراسان سرانجام اسباب آن سفر پرداخته تواجیان حسب احضار امرا و لشکریان بأطراف

و جواب فرستادند چنانچه در ذیل این اوراق وقایع آن سال مرقوم کلک مشکین مقال میگردد ذکر

توجه موکب ظفرنشان نواب سکندرشان بجانب خراسان بسبب الطغیانی پرهنه و بناء ایشان

چون زمستان میلان ئیل بپایان رسیده نوروز جهان‌افروز سال یونت ئیل ترکی مبارکی

و فیروزی جلوه ظهور نمود و مشاطه ربیع فرودین نقاب احتجاب از رخسار نوعروسان ریاحین برداشت

و سپاه دلگشا صلای عیش و صفا به پیر و برنا داده لوای نزهت و خرمی در صحن نامه افراشته شد و شاهزاده

نامدار کامکار در مقر سلطنت پایدار بعیش و حضور اشتغال داشتند نواب جهانبانی بعشرت و کامرانی

بخواستگاری صبیه میرزا اسلمان وزیر رغبت نموده از وی استدعا و خواهش تمام او را بحباله نکاح در

آورد و میرزا اسلمان جشن پادشاهانه آراسته مجلس عقد بر وجه لایق انعقاد یافت و تحفات

بیگی شایسته این امر است از جانبین بظهور آمده مقرر شد که در ترتیب یراق و اسباب تجملات مبرزی

آن پرده‌نشین سرادق عفت پرداخته در لی‌قضای ... عروسی زفاف در سال دیگر اتفاق افتد

و میرزا اسلمان بدین مفاخرت سرافتخار بایوان کیوان افراشته بیش از پیش در امر وزارت و تنسیق

مهمات اقتدار و استقلال یافت هرچند امرا و ارکان دولت بدین مصاهرت و مواصلت راضی نبوده

اما بر سلطان خاطر شاهزاده رضاجوئی اظهار اکراه خاطر خود نمودند و چون اخبار خراسان بنوعی که

مرقوم گشته متواتر گشته پرده از روی کار امرای خراسان برخاست و آوازه سلطنت پادشاهی حضرت

اعلی شاهی ظل الهی بعراق رسیده از درجه گمان بمرتبه یقین انجامید محمدخان و آصف قلیچان و امرا

که بخراسان رفته بودند از مشهد مقدس مراجعت نموده بعتبه‌بوسی مشرف شدند و حقایق حالات خراسان را

حسب الواقع معروض داشتند میرزا اسلمان و سایر دولتخواهان نواب سکندرشان مضمون این مقدمات را

شاهزاده عالمیان بشورش گفتگو درآمده حسب الطغیانی پرهنه وقت خراسانیان عزیمت ساختن جزم

نمودند و هرچند اسمعیل موافق نزاع قورچی‌باشی شاهرخ خان و بعضی از امرا نموده در مجالس خاص شیخ شکر گفته

اعتماد وی بیخبری ... میان ... مبادا چون سفر همایون بجانب خراسان مسموع ... میان کرده است سیاستان

پادشاه فرصت غنیمت شمرده و صنعت‌ها بجانب آذربایجان حرکت نموده فتنه و آشوب ایران دیده وقوع یابد

سنقب همایون بجانب آذربایجان و دفع شر دشمن بکار بهتر و بصلاح دولت قاهره لایق‌تر مینماید

و اگر پادشاهزاده نامدار کامکار را که در خراسان تشریف دارد و بعقد اعتبار و اقتدار زیاده شده و با

که مخالفان او زنگینه جای گیرند و امرای خراسان مطیع و فرمان او باشند نقش مدولت ما بمعرض

میرزا اسلمان و جمعی که خود در دار ... و دولتخواهی نواب جهانبانی راسخ دم مید ... اشد امرا اندکور را از اهل نفاق

شمرده و مضمون این مقال که * مست آمین و دم بی‌زه بوس * قلندر عشق کی باشد و بس * اسناد نفاق و

خلاف بجمعی که در رفتن خراسان تأمل داشته‌اند نمودند و در خلوه ... نواب سکندرشان و شاهزاده

عالمیان میرسانیدند که مطلب امرا در منع عزیمت سفر خراسان آنست که هنگامه دوهوای در میانه قزلباش

گرم بوده اساس سلطنتی که در خراسان طرح انداخته‌اند انهدام پذیرد که در هر کار عملی موجب اعتبار ایشان

گردد و این گفتگو باعث آن شد که امرا ... از حرف ممانعت بسته در توجه سفر خراسان متفق گشتند ازینجا

موصیه ترکه در دارالسلطنه تبریز بود ... ملاحظه خاطر نواب جهانبانی ایجهت امداد و رعشی قلیچان بر اسلده و بغام

تحریر ... آن عزیمت نمود ... متوجه جانب خراسان در خاطر کل ایشان قزلباش تقسیم یافت و بجهت

الکسان حقوق طایفه استاجلو سلمان خان ولد شاه علی میرزا سرزاده و عبدالله خان استاجلو را منصب دیوان

بیگی باشی‌گری سربلند گردانیده مقرر شد که بطریق جد مرحوم خود در محض فرامین مطالعه مهر زنند و از جانب

شاهزاده مکان شهرابونگم را که بحباله او درآمده بود بر وجه لایق عروسی کرده به منزل او فرستادند و چند نفر از

امرای استاجلو را که در اردوی معلی بالکلوند خصوصاً شاه‌قلی سلطان قاریجه و احمد سلطان آغاش اغلی

و فرزند کوک شفقت پادشاهانه مشمول ساخته و خرج یساق داده براه سفر خراسان مرخص نمودند که ...

قلیچان از امرای استاجلو که در خراسان نه بر جاده خلاف سعی باشند بعد از ملاقات ... امرا اندکور ... عموم

تعیین نمایند و سلمان خان و امرای ... استاجلو معتقد آن شدند که ... عمده بخراسان ... ساده و

مرشد قلیچان از امرای استاجلو که اهل و عشرت ... بعضی نموده از مسلک خلاف عصیان ...

نمانند قرار اعتبار بنام شاهوردی بیگ کیکلو عم مرشدقلیخان که از عظمای آن طایفه بود و در خدمت
شاه جنت مکان معزز بود شاه الیه بود اقامت شیراز توجه رایات اقبال اعلی داده بخدمت مامور فرموده بخراسان
فرستادند و چون از علیخان ذوالقدر بیگلربیگی فارس تقصیر سابق واقع شده در سنه دو سال که سفر
آذربایجان اتفاق افتاد لشکر فارس بهانه ظهور و خروج قلندر که در کوه گیلویه اتفاق شد از بی تقاعد نموده
نیامدند رقم عزل بر صحیفه احوال او و چند نفر از امرای ذوالقدر فارس کشیده و امت بیگ یوزباشی را که از
عظما و ریش سفیدان طایفه ذوالقدر بود برتبه خانی و ایالت و دارائی و امیرالامرائی آن ولایت که تخت سلیمان
و دارالملک کیان بود منصوب گردانیده و امرا مجدد تعیین نمودند و حکم شد که امت خان با لشکر فارس
جمعی را بمدافعه قلندر و معاونت اسکندر خان افشار بکوه گیلویه فرستاده خود با بقیه لشکر متوجه خراسان
گشته بموکب ظفر قرین پیوندند و فرمان واجب الاذعان بصدور یافت که ولیخان تکلو حاکم همدان بیگلربیگی
قلمرو علیشکر و امرای آنسرحد و ولیخان افشار حاکم دارالامان کرمان با جنود آن ولایت بعزم یساق
خراسان آمده در این سفر در موکب همایون باشند محمل [illegible] بهار در دارالسلطنه قزوین بعشرت
کامرانی گذرانیده ارکان دولت ابد پیوند بسرانجام اسباب یساق خراسان پرداخته در هنگام
ارتفاع محصولات صیفی عزیمت بانصوب بحرکت آمده و تورمش خان شاملو را بحراست دارالسلطنه
و خدمت دولتخانه مبارکه تعیین نمودند استماع افتاد که [illegible] بخراسان مصحوب [illegible] قریب بسال پیش
که از وقایع خلاصی شاهی سوفی بر سر بعضی قلیخان جمعیت کرده با اتفاق او بموکب اعلی پیوندند و فوج فوج
سپاه گرگرده آثار از اطراف جوانب در ظل رایت فیروزی آیت جمع می شدند در اندک روزی آنچنان
جمعیتی دست داد که در هیچ زمان جمعیت لشکر قزلباش را بدان شایستگی نداده و اند و در اثنای راه
شاهوردی بیگ کیکلو از خراسان آمده و بعضی سخنان از جانب مرشدقلیخان در مقام عرض نمود
و در اثنای محاوره و گفتگو درشتخوئی کرده عاقبت مورد عتاب و خطاب گشته مواخذه گردید و منتفی
ولد حسین بیگ چاوشلو ترکه قورچی ترکمان و از عظما و معتبران طایفه استاجلو بود و در مراتب گفتگو

بعقب

بمقتضای بلاغت و خاصیت اهل عشرت و مجمع امرا دلیرانه سخن بیکلف او برچون صاحب امید و محل اعتماد
مواخذه گشت سلطان خان ریش سفیدان استاجلو باغوا معاندان و دوستی شاهزاده عالمیان رعنا را
تقبل آورده بودند امامقلیخان و مرشدقلیخان آوازه در لشکر قزلباش شنیده در رکاب مقدس شاهزاده
گیتی ستان امنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دارالسلطنه هرات بیرون آمده امرای عظام که با ایشان
عهد و پیمان بسته بموافقت حضرت اعلی و مخالفت نواب سکندرشان اختیار نموده بودند بهر اسم ایشان
جمعیت نموده در منزل ترک آمده و داشته متعاقب معلی آمده بجمعیت فی شاه بی احوال ریشی علیخان و تعجیل بعنوان
و انتقام او و رحمین زادگان طایفه حاجی قربانی را که از اتباع مشار الیه بوده نهب و غارت نموده از
اسب لشکریان سرآن طایفه تغییر و تبدیل یافت و همت بر آن گماشته بودند که ده حاکم او ولاد را بر
و ما یخالی کرد اند در خلال آن حال مخبران خبر در دو لشکر عراق رسانیدند و مجال آن از نشیب گردیده
از راه جهان ارغان تا عبه ثالوسمین سبزوار آمدند و در حینی که موکب همایون نواب سکندرشان بدانجا
رسید ایشان در سبزوار بودند با وجود قوت و قدرت لشکر عراق که اضعاف مضاعف آن
گروه بود از دلیری خراسانیان و آمدن ایشان تا سبزوار خاطر ملکه دو پریشان گردیده بمکان مردم آن
بود که فیما بین آن دو گروه در همان چند روز مقابله و مقاتله عظیم واقع شود و اکثر عظما و ریش سفیدان
این جنگ را مکروه میشمردند زیرا که طوایف قزلباش اقربا و خویشان یکدیگر اند و آمیخته بجمعی را از طرف
و جمعی در یکطرف بودند و از امرا صلاح اندیش خصوصاً قلی بیگ یوزباشی و شاهرخ خان که سخنان که مستعمر
بر ترک مخاصمت بود و صدور یافت الامیرزا سلمان اعرا ندکور را با نواب جهانبانی از اهل نفاق
شمرده اسناد در نگی ایشان مسموع داشته مصلحت وقت آن بار فی الحقیقه زبان نمی توانستند گشاد
در روزی که اردوی همایون در مزینان نزول اجلال نموده خبر مراجعت خراسانیان وارد و شیوع یافت
تبین انتقال آنکه چون علیقلیخان و امرای خراسانیه سبزوار رسیدند از ورود موکب همایون پادشاهی
و کثرت و ازدحام لشکر عراق خبر یافته دانستند که مقابله با آن لشکر بیشمار بیرون از حیز قوت و قدرت ایشان است

صلاح حال خود دران دیدند که عنان از محاربه پیچیده هر یک بالکای خود رفته قلاع خود را مستحکم سازند
و بلوازم قلعه داری پردازند چه ظاهر بود که لشکر عراق را بجهت استیلای مخالفان روحیه در خراسان
زیاده از سی روز قدرت توقف نیست الحق درانوقت فکر درست و تدبیر صایب خراسانیان نموده
علیخان بتحصن قلعه تربت اختیار نموده متوجه آنصوب شد و علیقلی خان و امرای هرات و غوریان
و اسحقوند و در کار بجا و سانث شاهزاده جهانبستان بدار السلطنه هرات رفته و رایات نصرت
آیات متعاقب ایشان درحرکت آمده مرتضی قلیخان و اکثر امرای خراسان بموکب ظفر قرین پیوسته چون
خبر مراجعت علیقلی خان و تفرقه امرا و اتباع ایشان و خبر تحصن مرشد قلیخان در قلعه تربت بسمع همایون
رسید ارکان دولت قاهره صلاح دران دیدند که اول خاطر از مهم او فارغ سازند تا او دران قلعه بشهر
مهم و مکر نپردازد و لهذا بجانب تربت درحرکت آمده و چون بپای قلعه رسیدند اطراف و جوانب
قلعه را فرو گرفته احاطه نمودند سپاه برابر او عساکر او یاقات تقسیم شروع در لوازم قلعه گیری کرده محصوران
برای مراسم قلعه داری پرداختند و دراندک روزی توپهای عظیم ترتیب داده حوالی قلعه ساختند و میرزا
سلمان و امرای تکلو و ترکمان زیاده از دیگران سعی و اهتمام میکردند و مرشد قلیخان و اهل قلعه در محافظت
و قلعه داری کما ینبغی ساعی بوده در مدافعه میکوشیدند و بسیار رنجیده آثار جلادت بظهور می آوردند و نگریه
دلیرانه بسپه رنجشارده و غدی خلیفه تکلو را که از امرای معتبر آن طایفه بود بقتل آوردند و طهماسب قلی بیک
ولد قورخمس خان شاملو ترکان که ایشک آقاسی باشی نواب جهانبانی بود بقتل آمد مجملا هشتماه از جانبین بازار
محاربه و مصاف گرم بود و محصوران باستظهار بعضی از پروانان کوششهای مردانه کرده اثری
مساعی موفور و مردانه و ترتیب … و الحق بعضی از دولتمندان خصوصا قلی بیک قورچی باشی شاهرخ
خان از هم خورد زنش امنی نمودند که قلعه بقهر و غلبه مفتوح کرده و در خفیه با آقایان و ریش سفیدان
او ملاقات و در اثنای محاوره و گفتگو میگفتند که امید واریم که قزلباش شمر و در روی یکدیگر گشته هم
بصلح و صلاح مقیل انشاء الله و دیگر سبب بامیان روی داده بصلاح انجامد اما از بیم طعن حقمان و صاحبان

در مجمع امرا البته این گفتگو نمیتوانستند از خوف کید مکر مقدرت المقارن مدعا شدند تا آنکه زمستان را
در پای قلعه بپایان رسانیدند و نوروز عالم افروز سال فرخ فال قوی ئیل ترکی در رسید و سعادت نموده
سلطان چاربالش ایام لوای عظمت و کامرانی در بیت الشرف افراخت و مدت محاصره بطول انجامیده
از جانبین بستوه آمده بودند و ریش سفیدان دولت قاهره که در بیرون اوتاق روزه خصوصا شاملو و استاجلو
و غیرهم از مقوله حکایات در حضور میرزا سلمان و صنادید امرا و اعیان دولت قاهره میان آورده
لمایح اندکی بمصالحه راغب گشت و اواخر حال که این گفتگو میان آمد ارکان دولت قاهره از زمره امرا
سید بیگ کمونه و از سادات و علما میر ابوالولی انجو قاضی معسکر را باتفاق چند نفر از ریش سفیدان
صلاح اندیش بقلعه فرستادند که مرشد قلیخان را نصیحت نموده بمراحم نواب سکندرشان و نواب جهانبانی
دعوت نموده از مخالفت تحذیر نماید مشار الیه چند روز فرستادگان را در قلعه نگاه داشته اقوال تعقیل
آورده شاهویردی یکان … والحمد آن زمان وکیل بسیار کرده سخنان حضرات و عفو و اغماض ارکان دولت
اعتماد نمود تا آنکه شاهرخ خان مهردار ذوالقدر و امت خان حاکم فارس که کل طایفه ذوالقدر کفیل
مهمات ایشان اند از خدمت اشرف نواب جهانبانی التماس عفو زلات و تقصیرات مرشد قلیخان نموده
و بعد از استجازه شاهرخ خان بقلعه رفته با مرشد قلیخان ملاقات نمود و چون محصوران از
قلعه داری بتنگ آمده بودند مصلحت وقت در مدارا و مواسا کرده ابواب ستیز مسدود ساختند بعد از
تکرار آمد شد میرزا سلمان و عظمای امرا در جوار قلعه به مرشد قلیخان ملاقات کردند و او در اخلاص
و غلامی نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان تجدید عهد و پیمان کرده بایمان مؤکد ساخت و
قرار یافت که اردوی معلی از پای قلعه کوچ کرده چند روز او را مهلت دهند که پیشکشی سامان کرده
بدرگاه معلی آید و چند نفر از اقوام و ریش سفیدان خود را در طرف میرزا سلمان و امرا به پایه
اعلی فرستاد که استدعای عفو تقصیرات او نمایند فرستادگان بوسیله امرا مصلحان بشرف سجده
اشرف نواب جهانبانی مشرف گشته معتقی المرام معاودت نمودند و از آنجانب مناشر عاطفت باسم مرشد قلیخان

مبنی بر عفو زلات و تذکار حقوق خدمت چندین ساله شاه جنت مکان والد شاه کامکار
هرات لله نواب سکندرشان و فرزندان ارجمند سعادت نشان بود عرضه‌داشت با خلع فاخره
ارسال داشته و از پای قلعه کوچ کرده در محل مناسبی که مابین طرق دار السلطنه هرات و مشهد مقدس
معلی بود نزول اجلال نموده منتظر ورود مرشد قلیخان بودند که عزیمت جانب هرات ابتداء دار

ذکر توجه موکب همایون بجانب دار السلطنه هرات و بیان محاربه لشکر عراق و خراسان و غوریان
وانهزام لشکر خراسان بعنایت خالق یگانه

در هنگامی که اردوی معلی از پای قلعه کوچ کرده در توجه جانب هرات
و مشهد مقدس متردد بودند خواجه عبد المؤمن هروی که از اقوام خواجه افضل منشی بود از دار السلطنه هرات
رسیده خبر رسانید که علیقلی خان و امرا و اتباع که در بلده فاخره هرات بودند بمعاونت مرشد قلیخان
در رکاب مقدس شاهزاده جهانبان سمتان امنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی از شهر بیرون آمده در غوریان
رحل اقامت انداخته‌اند و از کیفیت و کمیت لشکر استفسار رفته زیاده از هفت هشت هزار کس نشان
نداد میرزا سلمان و امرا محل استعجاب گشته که با این مایه مردم چگونه مقابل عساکر نصرت شان
گرده در برابر ایشان اند توانند آمد و چه معاونت مرشد قلی خان توانسته کرد خواجه مذکور تقریر نمود که
مطلب ایشان از بیرون آمدن آنست که موکب همایون بعزم رزم ایشان از پای قلعه تربت کوچ
کرده مرشد قلیخان از تنگنای محاصره خلاص یابد و چون موکب اقبال پادشاهی بغوریان قریب گردد کوچ
کرده خود را بقلعه هرات رساند چه ظاهر است که هرگاه قلعه تربت در شش ماه مفتوح نگردد تسخیر قلعه
سپهر اساس هرات که از قلاع مشهور آفاق است در عرض یکسال تیسیر پذیر نخواهد بود و لشکر عراق را
استیلای رومیه و مشاغل عظیمه سرحد آذربایجان مجال توقف خراسان میسر نخواهد بود و مهم بر وجه
دلخواه انصرام نخواهد یافت و این تدبیر در نظر عقلا پسندیده نمود اما چون مقدر الهی خلاف آن
بود صورت دیگر روی نمود مفصل این مجمل آنکه میرزا سلمان و هواخواهان نواب جهانبانی خصوصاً
همص قلیخان که با علیقلی خان بتهمت قتل ولی خلیفه پدر او خصومت می‌ورزید و ولیخان تکلو و اعیان

که با طایفه شاملو و استاجلو عداوت قدیم داشتند بعد از تعارف بر احوال امرای عباسی اندیشه نمودند
که چون علیقلی خان هنوز از کوچ کردن اردوی ظفر قرین از پای قلعه تربت مطلع نیست عنان عزیمت
بجانب غوریان معطوف داشته بر سبیل ایلغار خود را بایشان رسانند که شاید ذات مقدس حضرت
اعلی و علیقلی خان را بدست آورند چه محتمل بود که هرگاه خبر برخاستن از پای قلعه تربت بعلیقلی خان
رسد باحتمال آمدن بجانب هرات در غوریان توقف ننموده خود را بشهر اندازد و تهیه اسباب قلعه
داری پرداخته و فی الفور این عقیده را با نواب جهانبانی در میان نهاده تاکید نمودند که بما زر و زیاده الله
تمدار قرار ایلغار داده یک لحظه تاخیر جایز ندارد و نواب جهانبانی در مجمع امرا المذاکرین اراده در حضرت
نواب سکندرشان کرده بایلغار عازم و جازم گشته و امرا و ارکان دولت از بیم طعن معترضان
لب از گفتگوی ممانعت بسته تن برضا در دادند و در همان مجلس ولیخان تکلو با جمعی دیگر از امرای تکلو
و ترکمان و غیرهم بچرچیگری معین شدند و این خبر در اردو شایع گشته لشکریان بتعجیل اسباب و انجام
ضروریات ایلغار پرداخته در پای لشکر چون حضرت رتفوج آمد و امرای عظام طوغ‌ها و کرناها در رکاب اشرف
نواب سکندرشان و شاهزاده عالیشان روی براه آورده تا کنار ترپل لحظه از سیر والوار نیاسوده
آن مسافت بعید را در سه شبانه روز طی نموده صبح روز چهارم که هنوز زمانه ملتبس بلباس سیاه بود
قراولان لشکر ظفر قرین بکنار ترپل رسیدند و قراولان اردوی علیقلی خان واقف گشته خبر برده
لشکر رسانیده علیقلی خان در آنحال حمل بر کذب آن خبر نمود زیرا که لشکر عراق را در پای قلعه تربت گمان
داشت و از آنجا تا کنار پل مسافت بعید بود اما چون صبح کاذب بطلیعه صبح صادق گشت طلیعه عبور
لشکر از کنار پل برخاست علیقلی خان و امرا رفیق او سوار شده چرخچی قرار داده قول و دست راست
و دست چپ آراسته مستعد رزم و پیکار گشته و اردوی خود را کوچانیده بر سر پا بازداشتند از لشکر
لشکر ظفر اثر بعضی از سر پل عبور نموده بعضی دیگر از آب جهره بتافته عبور نمودند و مبارزان طرفین بیکدیگر ملاقی
گشتند و معرکه رزم گرم گشت طایفه شاملو و اتباع ایشان لحظه بمدافعه مشغول گشته آثار جلادت بظهور رسانیدند

و چون لشکر عراق دو برابر خراسانیان بود اندک زمانی پای ثبات استوار داشته کوشش مردانه نمودند
اما چون کوکب اقبال نواب سکندرشان و چتر همایون فال شاهزاده جهانیان با شمشیرهای آخته آسمانسایان
شدند و حشم علیقلی خان و لشکریان آن لشکر منهزم افتاده دست از کار و کارشان از دست رفته از
هجوم مبارزان دلاور در حمله عام لشکریان صفوف سپاه ویران شده شکست خورده روی بوادی هزیمت نهادند
غازیان قزلباش که یکدیگر رسیدند بحمیت تعاقب قبیل لباشت و هم کشتی و کشتن و بستن زیاده
اهتمامی نمیکردند اما طایفه تکلو بر خلاف دیگران بیاد قاف شمشیر در طایفه شاملو و استاجلو نهاده بسیاری
از آن طایفه را طعمه انتقام گردانیدند و اردوی ایشان غارت و تاراج رفته ترکمانان تکلو بغنیمت
چون باموال و اسباب رسیدند اندکی دست از تعاقب باز کشیده بغارت و نهب مشغول شدند
و نواب سکندرشان و نواب جهانبانی بمعرکه رسیده چون از حرارت هوا و شدت العطش پیاده
و سواران را طاقت طاق شده مراکب از رفتار فرو مانده در همان شب مرتضی قلیخان و جمعی از امرا
بدار السلطنه هرات فرستادند که خود را بشهر رسانیده شهر را ضبط نموده منتظر ورود رایات
جلال باشند اما علیقلی خان بعد از انهزام از شاهزاده فلک مقام یعنی حضرت اعلی جدا افتاده از راه
دیگر بیرون رفت و حضرت اعلی هم از راه دیگر عزیمت هرات نمودند اکثر امرای معتبر که در رکاب
اقدس آنحضرت بودند شربت مرگ چشیده جان از آن ورطه خونخوار بیرون نبردند یکی از عظما و معتبران
که در آن جنگ بقتل رسیدند ابوالفتح خان شاملو و لله اغزیوار خان و قباد خان قاجار و حاجی میلان
چقنای مشهور تکلو توال و از اهل قلم میرزا محمد کرمانی وزیر سلطان حسین خان که در آن حین وزیر حضرت اعلی
شده بود و از گرفتاران ابراهیم خان برادر مرشدقلیخان و خوش خبر خان و خواجه علی خان کلانتر و غیر
ذلک بود و جمعی کثیر از میرزاده‌ها که گرفتار شده بودند میرزا سلمان بخلاف رضای امرا در قتل ایشان مبالغه
نموده بر شخصی ابقا نمیکرد و هر کس را امرا مبالغه در خواست اقوام و خویشان ایشان که با لشکر آمیخته بودند التماس
مینمودند او برغم امرا حکم قتل میکرد و بدین جهت میانه میرزا سلمان و امرای قزلباش رفتار رقابت بوقوع پیوست آنچه

ماند بود در همانجا

شاهزاده

شاهزاده نامدار و صاحبقران گردون اقتدار یعنی حضرت اعلی با چند نفر از فدویان جان نثار راه هرات
در پیش گرفته با وجود حداثت سن که عمر سالی هنوز بدلالت خضر خدا آفرین از جمعی که لطف اخلاص داشتند
جدا افتاده با تب نفاق را از خود دور کرده چون منشور دولت و اقبال بطغرای توتی الملک من تشاء
توشیح و تزیین یافته بود در ضمان صحت و سلامت نصف شب بشهر رسیده بود که داخل قلعه هرات شدند
و جمعی از فدویان شاملو که در شهر بمحافظت شهر و کوتوالی قلعه مامور بودند از مقدم همایون المعار
شادی شهریاری نمازه کرده شکرگزاری سلامتی ذات اشرف قیام نمودند و خاطر شریف آنحضرت
از جدایی علیقلی خان آرام نمیگرفت و مشخص نبود که بر سر او چه آمده با کمال نگرانی اهل حرم بر راه انتظار داشتند
که در همان شب پاسبانان در و بقعه قرع دره خبر خانی رسانیده موجب مسرت و خوشحالی
تمام گردید و چون خان خانی بدولت و کامرانی بشهر رسیده بشرف ملازمت اشرف رسیده بسلامتی
ذات اشرف سجدات شکر الهی مقدم رسانیده المعار فتح و انعام کرده و جمعی کثیر از گریختگان معرکه بهرات
جمع شده در استحکام برج و باره و فصیل دروازه کوشیدند و دل بقلعه داری نهاده ترتیب اسباب
آن مهم مشغول گشتند در آن شب بعد از ورود حضرت اعلی و خان خانی مرتضی قلیخان پرناک و اسمعیل قلیخان
شاملو با جمعی دیگر از امرا و لشکریان که روانه دار السلطنه هرات شده بودند ایلغار نموده دیرگاه
هرات رسیده در مدرسه پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا فرود آمدند و چون از کثرت تردد و ایلغار
اسبها از کار افتاده قوت و قدرت تردد و حرکت در راکب و مرکوب نمانده بود آن شب در مدرسه میرزا
استراحت نمودند که صباح داخل قلعه شوند صبحی که اراده دخول هرات نمودند دروب را بسته و برج و باره را
مستحکم و مضبوط یافتند چون حقیقت معروض نواب سکندرشان و امرا کردند زبان باعتراض بر مرتضی قلیخان
و رفقا دراز کردند که چرا در همان شب پیش از رسیدن نواب شاهزاده و علیقلی خان شما خواب را بر خود حرام
کرده داخل قلعه نشدید والحق این تکلیف فوق الطاقه و عدیم الاستطاعه بود چه اکثر اسبان بجهت ایلغار
چند روزه و تردد دات جنگ داشتند و گرمی هوا و حرارت هوا از کار مانده و قدرت ایلغار چه که قوت رفتار نداشتند

چگونه ممکن بود که با آنگونه نسبت در کشتن غوریان مشار الیه حضرت اعلی علیقلی خان که اسباب آن آماده
داشتند بهرات رسیده بالجمله اردوی معلی متعاقب کوچ کرده بدار السلطنه مذکور رسیده میرزا
بحیثیت دولتخانه شاهی نواب جهانبانی و سوته خاص تعیین یافت میرزا سلمان در جوار دولتخانه نزول کرده
و امرا عظام هر طایفه با جمعی از اتباع بطرف یک دروازه رفته فرود آمدند و شهر هرات را که الاحاطه البلد
در میان گرفته و میرزا سلمان جد و جهد تمام در تسخیر قلعه هرات نموده زبان تشنیع و سرزنش با امرا دراز کرده
ایشان را نسبت بنواب جهانبانی بنفاق و شقاق متهم میداشت تا آنکه امرا از دست و زبان او بجان آمده
در قضیه قتل او اتفاق نمودند و عاقبت سر در سر دولت و بزرگی چند روزه نهاده در همان ایام در بیست ایرا
بقتل رسید **ذکر کشته شدن میرزا سلمان و مصالحه با علیقلی خان و معاودت اردوی ظفر نشان**
بمقر سلطنت اصفهان چون میرزا سلمان صبیه خود را بحباله نکاح نواب جهانبانی در آورده خاطر اشرف
مزاج نواب جهانبانی را که بحسب قضای تقدیر بقبول آورد و حسن بیک وزیر همشیره زاده و دیگر اقوام که هر کدام
خاطر اشرف شاهزاده عالمیان شده بود بحکومت بسر دفتر الجمیع نموده بود و میرزا احمد پسر میرزا
وزیر نواب جهانبانی و میرزا انعام پسر آن جلیل مقرب الحضرت امیر حلیم بوده در ازقبه نواب
جهانبانی شمرده زیاده از دیگران اظهار یکجهتی و هواخواهی میکرد و همیشه اعاظم امرا و ارکان دولت قاهره
تخصیص قلی بیک قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار و محمد خان ترکمان را بتقصیرات و نفاق و شقاق متهم
داشته خاطرنشان نواب جهانبانی کرده بود که تا این سلسله بر حیات اند کارش بسلطنت نواب جهانبانی
از اطوار آنها نمی‌تواند بود و گاهی کنایه از این مقوله حکایات در مجلس میگفت و خود دستانی میکرد بمضمون
از دو حضور تا چنان صاحب اختیار با امرا در خفیه ملاقات نموده اینمقدمات را خاطرنشان میکرده بعد
از فتح نمودن این سر رشته عقل را از دست داده تحمل امرا نمیکرد و در صحبتها اشارات با امرا
و امرا از اطوار نواب جهانبانی ترسیده بودند که سخنان میرزا سلمان عنقریب مؤثر خواهد بود و ازین رو
که محرک این ماده بود متهم گشته منتظر فرصت بودند درین اثنا میرزا سلمان از بارگاه کرده در اسپ آ

جشن

جشن عالی بسیار بجا فرستاده و جمعی از مغنیان و مطربان و مصاحبان و مردم ظریف الطبع اردوی معلی را دعوت کرده که در روز
معهود جشن ملوکانه آراسته با ایشان صحبت دارد و امرای عظام پسران و برادران و برادرزادگان خود را
که از جهلا و جوانان بی پروا بوده بودند قرار دادند که چون میرزا سلمان بکنار بارگاه رود بجانب رفته سر او را بکام
رسانند و در روز معهود میرزا سلمان با جمعی از لشکر خود سوار شده متوجه کنار بارگاه شد همین که روانه شد امرا
که مقدم ایشان یوسف خان ولد قورچی باشی و سلطان خان ولد محمد خان و خلیل سلطان برادرزاده شاهرخ
خان و امثال ایشان بوده بودند با گروه انبوه از راه دیگر بقصد قتل او بتعجیل شتافته شخصی از آن مردم در حوالی کار
آمده میرزا سلمان را ازین حال آگاه گردانیده او فی الفور عطف عنان کرده در کمال اضطراب بجانب شهر شده
و جمعی کثیر از ملازمان او که همراه بوده بشتاب رو براه آورده میرزادهای عظام بکنار بارگاه رسیده و از مراجعت
میرزا سلمان آگاه شده جمعی را فرستادند که اگر در راه او را دریابند بسیم او پرداخته الا وقت دیگر را انداز
انجماعت باو نرسیدند و میرزا سلمان از گرد راه بدولتخانه رفته در خدمت نواب سکندر شان نواب
جهانبانی رسیده ایشان را از قصد امرا آگاه گردانید و نواب شاهی حضار امرا امر فرموده بعد از آنکه جمیع امرا و ارکان
دولت جمع آمدند از امرا سوال کرد که سبب چیست که با میرزا سلمان که وزیر و معتمد ما است در مقام آمده
امرا در اجمال انکار کرده گفتند که ما را از او شکایتی نیست اگر جهلا و اوباش قزلباش بی‌سلوکی کرده باشند
بد از رسیده هر کس را غافل شده باشد بخاطر رسانیم درین اثنا آن جماعت در عرض میرزا جمع آمده شورش
و غوغای عظیم نمودند و کس باندرون فرستادند که میرزا سلمان محرک فساد و دشمن قزلباش است
و خلاف و تزلزل قزلباش و عصیان و طغیان امرای خراسان جز به بیسلوکی او نبوده و تا او دفع
نشود این از میانه قزلباش برطرف نخواهد شد چون کار باینجا رسید امرای عظام ترتیب و تقریر این مقوله
حکایات گفتند و عرض کردند که میرزا سلمان مرد تاجیکی است و غیر رتق و فتق حساب و معاملات و دیوانی از او
متوقع نبوده باو نسبت نداشت که صاحب جیش و لشکر گشته برای خود دخل در امور سلطنت نموده و باعث فتنه
و فساد کرده و حالا که قزلباش پرده از روی کار برداشته باو در مقام در آمده اولی آنست که او را از منصب

وزارت رحیده و ترک مهمات نامبشار الیه اگرچه مرد عاقل بود و میدانست که این امور ساخته و پرداخته امرا است
و بدون قتل او بجز دیگر راضی نمی‌خواهند شد اما چون ملاحظه نمود که مهم او منجر بان شد که این حکایات در
خدمت شاه و شاهزاده مذکور گردید از تعلق که آدمی را بحیات می‌باشد و قطع تعلق از حیات نمی‌تواند کرد
راضی بآن شد که ما یعرف او را اگر فرصتی گذارند که در محلی ساکن گردد و در میان امرا عظام و عالی دولت شاهی
گفته بر خاسته شد و یکی از امرا جمعی تعیین کردند که امشب کشیک میرزا سلمان نگاه دارند که فردا در باب او
هر چه امر داشته باشد و نواب کامیاب اشرف بشد خان خانه چون میرزا سلمان دراز دیاد دولت اقتدا
نواب جهانبانی بی سر شد و بحسب ظاهر خود را از فدویان شمرده میخواست که آنحضرت را در ملک موروث
شریک و سهیم باشد از وقوع این حال و حادثه عظیم بخاطر شریفش راه یافته معتمدی نزد انعام امرا فرستاده
از مکنون خاطر اشان استفسار نمود اشان قسم بذات الله تعالی یاد نمودند که اصلا شوری را اخلاص
و بندگی با شده و عهد و پیمان که با نواب شاهی و شاهزادگی بسته ایم پایدار و استوار است غامضش چون
میرزا سلمان همیشه تحریک باد فساد نموده خاطر مبارک را از ما آزرده و الحال این منحرف نمیسازد و در پیش
عنیدان قزلباش بوزارت و اقتدار او راضی نیستند و در باب او ترددی که امر داشته و حالی با استطیع و مطیع
و منقاد هم چون نواب سکندر شان و شاهزاده عالمیان از خاطر شریف از کشیده و نقاق امرا جمع نمود و
و ابقا از میرزا سلمان زیاده و در رضای خاطر نداشته راضی شد که در باب او بروفق رضای امرا عمل نم
روز دیگر جمیع امرا در خانه قلی بیگ قورچی باشی جمع آمده کس بخدمت اشرف فرستاده میرزا سلمان را بردو در
منزل قورچی باشی محبوس ساختند و اموال و اسباب و تحویله ضبط در آمد و میرزا عبدالله و میرزا نظام الملک پسران او
مقید و نظر خود گشتند و چند روز در اوقات صرف امرا اسباب او کرده و چون خاطر از ان ممر جمع کردند خود را
با وجود معزولی و حب اعتقام و نقاق او را استقرار رضای خود دانسته او را بدست قورچیان دادند
قلی بیگ موصلو یوزباشی ترکمان قوم جناب سلطانم بروی زخم زده و دیگران اتمام کارش پرداختند ۵
مصحح بر آمد این کوخ والاویز • که چون حالکرم کردی گوید خیز • سبحان الله آدمی زاد آنچه خیر خود در آن ساید

عاقبت

عاقبت شر مشوبت دید و سعی هر چه تمامتر خود را به بوستان اصل رسانده بخارستان بلا و دچار شد و کل حظاوه
زلال سحینه میرزا سلمان تقصیر اگر میان نقد و دولت خود را استحکام میدید و وسایل الکینه خواجه بابا را
داماد خود ساخت و باین مواصلت عروس عمر و دولت را سه طلاق گفته رگ گوشه چادر بسته باعث شکسته
حیاتش گردید جسد مشار الیه بعد خواری و مذلت بر جایی که افتاده بود و آخرالامر توجه جسد او
نعش او را به مشهد مقدس نقل نمودند در روضه مقدسه مدفون گشت مشار الیه از طبقه جابریه واشراف
و اعیان اصفهان است که سلسله نسب خود را بجابر بن عبدالله انصاری میرساند شمه از احوال او در طی حالات
وزرا و ارباب قلم زمان شاه جنت مکان سمت تسطیر یافته والحق بوفور قابلیت و فضایل و کمالات از امثال
و اقران ممتاز بود و در زمان نواب سکندر شان بمساعدت اختر بخت فرخ فال پای بر معارج دولت و
اقبال نهاده زیاده از مرتبه وزرا اقتدار و استقلال یافت و باعتقاد آنکه در حدوث وقایع و ورود
سوانح کثرت عساکر و خدم و خیل و حشم واقع شمشیر قضا و سپر تقدیری تواند بود و برین خیال محال پای از دایره
ارباب قلم بیرون نهاده و متابعت نفس اماره را شعار نمود و صاحب جیش و لشکر و حشم و طبل و علم گردیده امرا
ذی شان غالبا سلوک نمود و عقوق و حقارت مصحبت آنگه از نتایج اعمال ناصواب بود پستی رسید تحقیق
رتبه شاعری سخن سرای بعنوان کمالات آراسته فهم و فطرت عالی و طبع سلیم و ذهن مستقیم داشت اشعار
آبدار به بیه از وسیار سرزده و اکثر اوقات در اثنا شغل امر وزارت که کثرت از دحام ارباب حاجات
عرایض و طومار یا نظم جواب نوشته قطعه و قصیده به بدیهه نظم می‌نمود تامل بکمال آن از لفظ
و معنی رجحان می‌گذاشت دران چند روز که نقل سید علی گفته بود که مقطعش این است ۵ خوردیان
خون گرفتن بلطمان داریم • بهتر آنست که اندیشه از وزن داریم • این دو بیت نیز از اشعار اوست
انشا که در حین محاصره قلعه تربت گفته بود ۵ با زم زیاده وعده دیدار میرسد • دل طپیدن آب
کم باز میرسد • سلطان اگر رسید بلایی ازان منال • کر عاشقی بلا بتو بسیار میرسد • این غزل
در جواب غزل مولانا محتشم کاشی بسیار خوب گفته مطلع حسن مطلع اختصار نمود ۵ عنان حسن بکشان

بدست مردم چشم اعتبار مده ❊ ز زلف پرده برخسار لاله گون مفکن ❊ کلید گنج سعادت بدست باد مده

القصه بعد از وقوع این قضیه امرای عظام عاقبت اندیشی کرده از نواب جهانبانی استدعا نمودند که
بنابر اطمینان قلوب ایشان عفو او را مطلق سازد و نواب جهانبانی ایجاب ملتمس او را کرده رقم اطلاق
داده از اموال و املاک او بعضی به دیوان اعلی منسوب گشته بعضی دیگر بعنوان جایزه بامرای عظام اختصاص یافت و یکدو
ماه در امر محاصره فی الجمله ترددی و اهتمامی بکار رفته در این اثنا اخبار موحش از جانب آذربایجان رسید که
فرهاد پاشا نامی از جانب سلطان روم بفرمانفرمایی آن مرز و بوم سردار شده لشکر بجانب آذربایجان کشیده
و در آن سرحد نیران فتنه و آشوب اشتعال دارد ارکان دولت قاهره از استماع این معنی بی آرام گردیده صلاح در آن
دیدند که با علیقلی خان طرح صلح افکنده عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان انعطاف دهند شاهرخ خان
مهردار در مقام رفع غایله کلفت و نزاع در آمده خود دلیرانه تا پای قلعه رفته با علیقلی خان ملاقات نموده
گفتگوی مصالحه میان آورده خان مذکور خود طالب این امر بود و بعد از قیل و قال قرار داد مصالحه فیما بین
قاعده و مستحکم شد که علیقلی خان پسر بزرگ خود ولیجان میرزا را که در آن وقت دوازده ساله بود بیرون
فرستاده عریضه ضراعت آمیز بخدمت اشرف مصحوب پسر ارسال داشته عرض نمود که خمیرمایه فساد
میرزا سلمان بود چون او دفع شد ما همان غلام و غلامزاده این درگاهیم و عذر تقصیرات گذشته خواسته
بجهت رعایت ادب و ملاحظه طریق و رسم موافقه صغیر حرمت چنانکه در زمان برادر بزرگوار در خراسان بدستور
خطبه سلطنت و پادشاهی باسم نواب سکندرشان خوانده و سکه زده شد نواب جهانبانی را الحال فرزند گرامی
ولیعهد دانند و مملکت خراسان بدستور شاهزاده گیتی ستان یعنی حضرت اعلی مسلم بوده باشد و پیشکش
لایق بیرون فرستاده ملتمساتی که داشته باشد عرض نماید که بوساطت نیکخواهان بعز انجاح اقتران یابد
اگر چه امرا انکار حضور ولیجان را از اعاظم معنی نمودند اما چون انواع صلاح اندیشی در ضمن امر مصالحه ملحوظ بود
شرف الدین اغلی تکلو را که ریش سفید و بزرگزاده آن طایفه و مرد حلیم النفس صلاح اندیش بود بمصالحه
ساخته داد و ولیجان را از اعضاء و لجاج گذرانیده و چون ماده نزاع و خصومت میانه علیقلی خان و اسمعیل قلیخان

قتل ولی خلیفه پدر او بود و سلطان حسین خان پدر علیقلی خان در عوض او کشته شده بود و قتل قراقلی که در
جنگ غوریان اتفاق شد جمعی کثیر از طایفه او حتی شاملو که عشیرت و اقربای جانبین بودند از زمره مقتولان بوده
و عناد و لجاج ایشان حد نهایت داشت اسمعیل قلیخان از ترک مصالحه رعایت جانب علیقلی خان بیشتر
صلاح ورا و خان مقدمات نشسته شرایط مذکوره را قبول کرده اما التماس نمود که چون میانه ایشان
و مرشد قلیخان عناد و لجاج از حد گذشته اصلاح پذیر نیست او را بعراق برده حکومت مشهد مقدس معلی
به دیگری از امرای عظام کرام که مرد دولتخواه خیراندیش باشد تفویض نمایند مجملا شاهرخ خان پای در میدان
مصالحه نهاده اول برسلطنت امرا بلا معقوله نواب کامیاب سکندرشان و نواب جهانبانی را المصالحه
را نیافته مراجعت نموده بمقر سلطنت و استقامت مهمات آذربایجان را العلاج دولت اصوب و اقرب شمرده
و بعد از استمزاج شاهرخ خان اسمعیل قلیخان را همراه خود بدرون قلعه برده با علیقلی خان صلح داده روز دیگر
علیقلی خان براه اخلاص منش بمعرض نیازمندی و شکر حقوق خدمت اغنی بخدمت نواب سکندرشان
و نواب جهانبانی فرستاده در باب قضایایی که وقوع یافته بود معاذیر دلپذیر تمسک جسته که منشاء آن از
عدم اشفاق ارکان دولت قاهره و تسلط میرزا سلمان و سلوکی مرشد قلیخان بظهور آورده و شرایط
صلح را مکین گردانید اما چون منشور خلافت فرمانروایی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در دیوان بحکم قضا
بتوقیع رفیع انا جعلناک خلیفة فی الارض زیب و زینت یافته بود آثاری بر شرایط مذکوره مترتب نگشت و حرف
صلح بر زبان گذشت بالجمله حسب الاستدعای امرا و ارکان دولت مطالب و مهمات علیقلی خان حسب المرام
بعز انجاح و انجام مقرون گردیده و تشریفات فاخره بمشارالیه و امرا تامین عنایت شده از جانب نواب
سکندرشان ملقب بفرزند ارجمند فرزندی ملقب گشته و بجهت حضرت اعلی از جانب پدر والاگهر و برادر رفیع اختر
جامها و مشوفات ارسال شد و ولیجان میرزا پسر علیقلی خان در سلک ملازمان رکاب ظفر انتساب نواب جهانبانی انتظام
یافت و قریب بچهار ماه از نوروز سلطانی آن سال گذشته بود که علم حرکت افراشته و از راه اسفراین بجانب عراق کوچ کرده
و چون در مشهد مقدس معلی نزول اجلال اتفاق شد و شرف زیارت آستان ملائک آشیان سلطان رضویه

رضا علیه و آبائه التحیة والثنا فایز گردیده حسب الرضا علیقلی خان و بجهت تالیف قلوب مرشدقلیخان و طایفه
استاجلو مرتضی قلیخان را از حکومت مشهد عزل نموده آنولایت را بسلیمان خان که نواده عبدالله خان بزرگ
زاده طایفه مذکور بود دادند و ایالت استراباد بمرتضی قلیخان نامزد شده ولایت اسفراین و بسطام و سایر
دعوت عامری بهزار جریب علاوه آن شد و شاهقلی سلطان قاربچه را که از عظمای طایفه استاجلو و مرد
کاردان بود لله و اتالیق حسن خان کرده ولایت جام باحشامات یافت مجملا ارکان دولت قاهره
مهمات خراسان و خراسانیان را بهم چکرده روی توجه بعراق آوردند و در بازگشتن دو رضا نیابت
دولت و آگاهی مقرر نمودند که محمد و استلطنت ملک خراسان شاهزاده جهانبان مستان یعنی حضرت
اعلی علق گرفت و هیچ مراد پیرامون دولتش ارتفاع یافته آفتاب اقبالش بر کلاه همه ممالک خواهد تافت
و هر کس از امرا و مردم خراسان در وقت توجه رایات جلال المثار دولتخواهی نواب سکندرشان نموده
بود از امداد ایشان مایوس گشته بمذمت عواقب امور و فکر تلافی و تدارک افتاده اول کسی از امرای خراسان
ابواب اطاعت و انقیاد مسدود ساخته در مخالفت گشود حسین بیگ افشار ولد سوندوک بیگ قورچی
باشی بود که حاکم دارالمومنین سبزوار بود و در وقتی که موکب همایون قریب بسبزوار رسید المشار الیه شاهی سیونی
کرده باستقبال موکب اعلی شتافت و منظور نظر نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان گردیده و بیعی
قلی بیگ قورچی باشی بدستور ایالت سبزوار منصوب گشته و درین هنگام در مقام خلاف و عصیان آمده
دروب شهر و قلعه را مضبوط کرده و توپ و تفنگ انداخته در مقام قلعه داری شد نواب جهانبانی امرای عظام را
مخاطب ساخته فرمودند که در مهمات خراسان هرگونه مدارایی که بجهت صلاح اندیشی کردیم حالا کار شکل
حسین بیگ بروی بر روی پادشاه و شاهزاده شده قلعه بند دست جسارت و بی ادبی دراز کرده توپ و
تفنگ بر روی موکب همایون انداز دهانی مسامحه منبعث اگر در بار و او تغافل ورزیده بگذریم همانا لایق دولت
و مناسب ناموس سلطنت نباشد قلی بیگ قورچی باشی که ریش سفید طبقه افشار و معظم ارکان دولت ابد مدت
معاملات آن برگشته بخت بی سعادت بود و سر خجالت در پیش افکنده از عهده کلمات ولادو انحضرت نمود

و شیوه تادب آن بی عقل و هوش را اصلاح وقت دانسته رضا بآن دادند و نواب جهانبانی امرا نامداران
عموم عساکر ظفر شعار خصوصا دولتخانان و امرای تکلو را بتسخیر شهر و قلعه مامور فرموده و فرمانبران بفرموده عمل نموده
در نماز روز آدینه شایسته بجانب شهر و قلعه یورش انداخته از اطراف و جوانب هجوم نمودند مردم حصار
تا غروب آفتاب بمدافعه مشغول گشته بهنگام غروب که شام او بار آن تیره بختان سیه روزگار بود از
سنگر و آویز عاجز آمدند و بهادران موکب عالی دامن در میان چاپی حصار رسیده بر بار و برآمده عروج
نمودند و ظلمت لیل چون سیل کم از فراز [illegible] بنشیب آورد و شهر فرو گرفته بازگیر استیلا یافتند
چون او بار آن طبقه روی آورده بود و جمعی کثیر طعمه تیغ فنا گردیدند و حسین بیگ در و ارک گرفتار
گشته یکی از سلیداران سبزواری که ملازم رکاب عالی بودند چون شب سیلی بر رو نواخته بود که قوت حرکت
نداشت و سر خجالت و شرمندگی بضرب سیلی اعتبار در پیش انداخته بود و حکم بسیاست او صادر گشت عبرة
للناظرین از دروازه شهر آویختند اما حکم که شامت کافر نعمتی بسوی تیر آن بیعقل و هوش را انشاب
هول کار از منجنید و اما و انسان [illegible] دو چیز بر پشمان و اما با احسان سبزوار آمد مجملا بعد از وقایع
نهب و غارت و سفک دما و امثال ذلک فروگذاشت نشد هرچند نایره غضب نواب جهانبانی که
التهاب یافته بود الطاف نموده امر فرمودند که احدی مزاحم رعایا و مردم سبزوار نگردد و اما چون شب
و خانه سپاهی از رعیت ممتاز نمیشد آزار و اضرار بسیار بعجزه و زیردستان رسیده روز دیگر متوجه
احوال عایشه و متعلقات ارباب [illegible] اسب زر ابانجاج مقرون گردانیدند و ایالت آنولایت را باحمد
سلطان ولد بزرگ تکلو قرار یافت و از آنجا کوچ بر کوچ روانه عراق گشته مرتضی قلیخان را در اسفراین گذاشته
که استعداد سفر استراباد بهم رسانیده روانه آن صوب گردد و موکب همایون بفیروزی و اقبال بدار السلطنه
قزوین رسیده در مقر سلطنت ابد پیوند نزول اجلال فرمودند مذکور [illegible] خان حاکم شیراز و ولیخان افشار
حاکم کرمان و ولیخان تکلو حاکم همدان و سایر امرا و حکام ممالک را که در سفر خراسان جمع آمده بودند
رخصت انصراف ارزانی داشته هر یک بالکای خود رفتند از سوانح منشا اتحال محاربه جماعت استاجلو با تکلوست

که در زمانی که اردوی معلی در خراسان بود وقوع یافت مجمل این واقعه آنکه ولیخان تکلو که حاکم همدان بود بضبط عراق
مامور گشته سولاغ حسین تکلو که حاکم کردستان و چمچال بود بمحافظت سرحد بغداد قیام داشت و از امرا
پاشات سیف سلطان نیز معاودت او مامور بود میانه ایشان بعد از خروج قلندر و گرفتاری او که سبق
ذکر یافته باز فساد و عدوان و وحشت و نزاع پدید آمد و چون توقف اردوی همایون در خراسان امتداد
کشید و اخبار اراجیف متواتر میرسید سیف سلطان پاشات را طامعه بحرکت در آمده باراده نمود
که دفع سولاغ حسین و جماعت تکلو که دران سرحد مانده بخراسان نرفته اند نموده الکاء خود را متصرف
شود کرداما نموده از حشر پاشات جمع آورده بر سر سولاغ حسین رفت و او نیز طایفه تکلو را جمع کرده بمقابله
او شتافت جماعت پاشات اگرچه اضعاف مضاعف تکلو بودند تاب صدمه ایشان نیاورده در حمله
اول شکست خورده فرار نمودند و سیف سلطان گرفتار شده سولاغ حسین او را با شاه قلندر
در یک زنجیر کشیده بود و قلندر رفاقت او را موجب جمعیت خود دانسته بی جرات او را با گوشه زنجیر درهم
کوفته بعالم آخرت فرستاد گفتار در ذکر قضایایی که در ایام عزیمت موکب همایون نواب سکندر شان
در آذربایجان سانح شده و در آمدن بایروان مرتبه دوم بیان بر ضمایر سند آرایان انجمن و سخندانی
پوشیده نماند که سابقا رقمزده کلک ... شده بود که سنان پاشا سردار مقدمه صبح اردوی
که مسلوک گشت قرار داده ابراهیم خان ترکمان را که از جانب ... برسم رسالت بخدمت سلطان مرادخان فرمان
فرمای ممالک روم فرستاده شده بود مصحوب خود گردانیده روانه استنبول شد عثمان پاشا از ورود
عرض نموده بود که سنان پاشا از جبن و بد دلی جرات آمدن آذربایجان و شیروان نکرده و حال آنکه
ولایت شیروان را متصرف شده ام و الکنون در تصرف عساکر عثمانی است و آنچه سنان پاشا عرض کرده
که سوی قلعه در سند محلی در تصرف ... نیست خلاف واقعست اگر در سال که پادشاه و قزلباش خراسان
سرداری دیگر بانطرف نامزد کرده هم ملکی مجدد بتصرف در می آید و هم ولایت شیروان از خار تعرض
قزلباش مصفی میگردد سلطان روم سنان پاشا را معزول و مورد عتاب و خطاب گردانیده فرهاد پاشا را که وزیر

روم بود سردار کرده با لشکر عظیم روانه آنطرف نموده و ابراهیم خان را در استنبول نگاه داشته قبول
مصالحه بدین شرط نمود که هر چه عساکر عثمانی در تصرف دارد و در کشته خطبه بنام پادشاه روم خوانده شده باشد تصرف
مقصود از آن آل عثمان کذاشته ... تمام دوام که پادشاه و قزلباش بمعنی رضا امضی کرده و دست از آنچه
مملکت برنداریم و چون ابراهیم خان در خراسان بپایه سریر دولت آشیان آمده عریضه او در آن شمول حالات
مذکور بنظر رساند و صریحا از روی دولتخواهی عرض نموده بود که عناد و لجاج در ... حکم مقتضی ...
دولت و بالاخره شیوع انواع مذلت است و هر سال مملکتی از دست بیرون میرود و باز بشرط مصالحه ...
در ضرورت نموده تا معظم ولایات در دست است ملک شیروان را با آنچه الی غایه بتحت ضبط عساکر آل
عثمان در آمده باز گذاشتن و صلح نمودن بصرفه و صلاح دولت نزدیکتر است امرای خود رای قزلباش
با وجود ... هوای نفاق و بی اتفاقی که در میانه طوایف داشتند ... و از سوء تقدیر پر راضی بمعنی ... شده
جواب عریضه ابراهیم خان ... بظهور نرسید که اگر مصالحه بعنوانی که قبل ازین ... واقع شده بود ...
الا آنچه مقدر ... شده بخیر بظهور خواهد آمد مجملا فرهاد پاشا با غلبه و ازدحام تمام با رزن الروم آمده
لشکر سرحد و میران ... را گرد آورده جمع نموده و از راه قارص عزیمت چخور سعد نمود و محمدی خان تخماق که
بیگلربیگی چخور سعد بود و امیر خان و امام قلیخان را از ... اخبار نموده امرا تا مین و مردم سرحد را جمع کرده
بعکره ... دفع آن حادثه اقدام ... و القصه خوانین عظام و امرا و بیگلربیگیان قزلباش که در آذربایجان
و قراباغ بودند چون مقاومت با آن لشکر بی حساب ما فوق قوت و قدرت ایشان بود و از کومک عراق و خراسان
ترک ... بودند هیچ جهه در مقام دفع آن حادثه متوالی نشده ... موافق تقدیر مثل محمدی خان
از ایروان بیرون آمده با ... داشت در اطراف و جوانب ... آثار عداوت بظهور آورده دست برد های
نمایان ... اما هیچ اثری بر آن مترتب نگشت و فرهاد پاشا بایروان رسیده چند روز در آنجا جلال ...
انداخته قلعه در کمال حصانت و متانت و استحکام ترتیب داده و عارض ینگچری بقدر احتیاج نگاه داشته خود
بایانه ... و بی محابا ... قلعه داری بسرانجام نموده بازگرده محمدی خان ... والی ... حکومت آن ملک

برداشته بنخجوان آمد و میان ایل و الوس خود درآمد و از آنجا در قلعه النجق حفظ نمود و از امیرخان و امرای ترکمان
در هنگام اصلا مددی بمحمدیخان نرسید و حفظ دار السلطنه تبریز اهم و اولی دانسته بملاحظه قرب
اکراد و پاشا از آنجا بایروان شتافته دو ولایت معمور و محفوظ سعد که معظم ارمینیه صغری است متصرف معاندان درآمده در
ولایت شروان نیز امرای ذوالقدر و امرای قزلباش را مجال توقف نمانده تمامی آن ولایات متصرف رومیه قرار گرفت
و از سوانح این سال آنست که فاطمه سلطان بیگم صبیه شاه جمشیدخان که حرم محترم امیرخان ترکمان بود در تبریز بمرض
علتی گرفتار شده بود و معالجات اطبای حاذق صورت صحت روی ننمود و عاقبت ودیعت حیات بمتقاضی اجل
سپرده در تبریز فرمان یافت و نعش او را بدار الارشاد اردبیل برده در روضه مطهره آبا و اجداد عالی مقام
مدفون گشته باعث پریشانی خاطر امیرخان گردید **ذکر قضایایی که بعد از معاودت موکب همایون نواب**
سکندر شان در خراسان بظهور پیوست سابقا بقلم وقایع نگار مرقوم صحایف اخبار گردیده که حسب
الالتماس علیقلی خان و [illegible] مرشد قلیخان و امرای خراسان مرتضی قلیخان از حکومت مشهد مقدس معلی
معزول بود و ایالت آن ولایت بسلیمان خان پسر شاه علی میرزا خواهرزاده شاه جنت مکان و نواده
عبدالله خان که بزرگ زاده طایفه استاجلو و بشرف مصاهرت این دودمان سرافراز بود تفویض یافت
و شاهقلی سلطان قدیمی را که از عظمای آن طایفه بود لله و اتالیق او گردیده ولایت جام باو اختصاص
یافت و مقرر شد که همیشه در مشهد مقدس با سلیمان خان بوده باشد و مشارالیه در حدوث وقایع و مهمات
سوانح برای او عمل نماید بعد از آنکه موکب همایون نواب سکندر شان از خراسان بعراق نهضت نمود و مرشد
قلیخان از رفتن مرتضی قلیخان و ماندن سلیمان خان اظهار رشک و غیرتی کرده بخوف و هراس
اراده رفتن مشهد مقدس معلی و دریافت شرف زیارت روضه منوره آستان حضرت امام الجن والانس
نموده بزبان اخلاص و یکدلی بسلیمان خان پیغام داد که در خدمت شاهی کلفت و جفا در مرشد قلیخان
و طایفه ترکمان از سعادت زیارت آستان ملایک آشیان امام همام محروم بودیم حالا بحمدالله والمنه
معاملات خراسان برونق دلخواه دوستان سرانجام یافته و این مخلص خیرخواه تا غایت بخدمت مصاحبت

احوال و عزت و اعتبار ایل و عشیرت استاجلو که در زمان شمس میرزا پایمال حوادث و مغلوب
اضداد شده بود بنداللطف و متابعت علیقلی خان که از ایل شاملوست احتیاج نموده رکاب او
سالک شده و آنجناب خود محمده و فرزانه کل طبقات استاجلوست و خدمت او را سرمایه افتخار و اعتبار خود
دانسته طریقه چاکری و خدمتگذاری مرعی داشته عند الملاقات در هر باب آنچه رضا و صلاح آنجناب
و موجب آسودگی ایل او بود اتفاق داشته مهم سلیمان خان چون هنوز استقامتی در ملک نیافته بود و
قشون و لشکر آراسته نداشته جمعی قلیل که از ترد او جمع آمده بودند مردم پراکنده ولی استعداد او بودند و
وثوق و اعتماد وی بر جانب مرشد قلیخان و سخنان کذب آمیز او نداشت و راضی بآمدن او نبوده در
کار او متفکر گردیده نه رای مخاصمت داشت و نه قدرت مدافعت شاهقلی سلطان تاجیک که در آن حال
کمند سپاهی بود بجانب جام رفته در آن وقت در مشهد نبود که در این باب فکری بصواب اندیشد القصه مرشد
قلیخان بی تامل و استجازه او بمعدودی متوجه مقصد گشته چون قریب بشهر رسید سادات عظام و
اعیان مشهد صلاح اندیشی کرده از بیم مخاطرات و تعب شورشات قلعه داری جناب سلیمان خان را بالبعث
و اتحاد ترغیب نموده و آماده استقبال گشتند سلیمان خان چون شنید که او با اندک مردمی آمده بغرور
المنا خلعت و داد کرد و میان ندیر گرده روز که شهر آمد با سادات خدام آستانه و اعیان
مشهد مقدس تا طرق استقبال کرده او را بشهر آوردند و مرشد قلیخان با او بادب سلوک کرده دعاگویانه حفظ
کرده او را باستانه مقدسه منوره برده شرایط زیارت قیام نموده میان سرکار فیض آثار گشت بحمیت
رعایت حزم و احتیاط چند روز در آستانه توقف نموده و از آستانه بیرون نرفت سلیمان خان هر روز
در آستانه مقدسه با او ملاقات نموده مراسم مهربانی پرداخته تکلفات رسمی بظهور می آورد و مرشد قلیخان نقد آن
تردد خاطر او را دریافته ابواب مکر و حیله گشوده بچرب زبانی و چاپلوسی اظهار اخلاص و حسن عقیده خود
کرده رفع تردد خاطر او کرده تا آنکه جمعی کثیر از مردم مرشد قلیخان متفرق در شهر جمع آمده و بعضی از مردم ملوکات
شرکت آنهاست ترد سلیمان خان نمانده بودند در آن چند روز آمده با مرشد قلیخان ملاقات کرده و هوس

حکومت مشهد مقدس معلی که همیشه در نظر او جاگیر بود از خاطرش سر بر زده و از آستانه بظاهر العقیده
ملاقات سلمان خان و باطنا باراده استبداد و استقلال با جلد و شوکت تمام بچهار باغ شهر که محل اقامت
حکام است سلمان خان آنجا بود رفته رحل اقامت انداخت سلمان خان بدستور مراسم ضیافت
و مهمانی پرداخته از هر باب سخنان بمیان آورد و سلمان خان در دولتخواهی نواب سکندرشان و شاهزاده
عالمیان سلطان حمزه میرزا رسوخ تمام داشت مرشد قلیخان تیر اول را بحال اتحاد القا نموده بالاخره
ما فی الضمیر خود را تصریح کرده خاطرنشان سلمان خان نمود که مردم خراسان از سپاهی و رعیت دل از اطاعت
و متابعت حضرت اعلی بسته باعلیقلی خان شاملو که للهٔ آنحضرت بیگلربیگی خراسان است هم عهد و پیمان شده
و محبت نواب سکندرشان مملکت خراسان را بنام نامی فرزند ارجمند سعادتمندشان که در خراسانند مسلم داشتند
اگر جناب خانی سبب بودن خراسان دارد در حوالی عتبه انقیاد حضرت اعلی و موافقت علیقلی خان چاره نیست
و در بیوقت جناب خانی را قشون و لشکری آراسته که از عهده دارائی ولایات و ضبط سرکشان ملوکات
و سپردن حد و مشهد بیرون تواند آمد صلاح دولت آنست که ضبط امور ولایات از عهده من باشد
و جناب خانی بجانب خواف و باخرز که بانجانب تعلق دارد رفته در آن ولایات بفراغت عافیت گذرانند
و از روی قدرت و اقتدار ولایت مشهد مقدس را بخود مخصوص گردانند سلمان خان از تکلیف رفتن خواف
و باخرز ابا نمود و چون در وقت آمدن مشهد جمعی از اعیان استاجلو انجام بر پیر شاه قلی سلطان قاربجه
فرستاده بود که از روی دوستی با او ملاقات کرده اگر تواند او را بدست آورند و ایشان بمعتقد شاه قلی
در لنگر جام او را دریافتند چون در حین ملاقات زیاده مردمی از او نبود فی الفور او را گرفته مقید و محبوس
روی مشهد مقدس آورده بودند و مرشد قلیخان خبر یافته بقصاص خون شاهوردی بیگ کان هم خود دلی آخر بقتلش فرمان
فرمان داده در طرق مشهد او را بقتل آورده سر او را در حینی که مرشد قلیخان با سلمان خان در گفتگو بود بنظر
رسانید سلمان خان بحر الطاعت و انقیاد چاره ندانسته صاحب جویی گشته رفتن آن ولایات التماس نمود و مرشد
قلیخان معتمدان همراه او کردانید که مشارالیه را بجانب باخرز رسانند اکثر مردم که حکومت مشهد بر او مجتمع

شده

شده بودند از او جدا شده در شهر ماندند و او با معدودی روانه شد و چون اوضاع خراسان و مرشد
قلیخان از روی دلخواه خود مشاهده نمود در حق گذاری نواب سکندرشان و نواب جهانبانی او را از
بودن خراسان مانع آمده در اثنای راه میانه تکلو سوار شده احمال و اثقال انداخته بر سبیل فرار و ایلغار
عزیمت عراق نمود و مرشد قلیخان از رفتن او آگاه گشته از معنی ایمن مطلب دانسته در کمال شوکت و اقتدار
تکیه بر حکومت مشهد مقدس معلی زده منشوران بجانب هرات فرستاده حقایق تخیلات را که بمحض
اقبال حضرت اعلی از پرده تقدیر بجلوه گاه ظهور آمد بعلیقلی خان اعلام نموده با بوداق خان چکنی اولاد او
که حبیب گشته بود و اولاد با الیاس خلیفه بیات و سایر امراء سرخلان او یاقات چیتای که در حد و مشهد
مقدس می باشند التماس آمیزش نموده صبیه بوداق خان را خواستگاری نموده تالیف قلوب عامه مردم
آن دیار کرده حکومت آنجا و ولایات نافذ کرده و اکثر امرایی در دار الامارهٔ هش بنا نهاد و احمیلی
طوایف استاجلو و خیریم را که در حدوث قضایا خدمت شایسته تقدیم رسانیده بودند مرتبه امارت رسانیده
و الایی که محد باحیطه تسخیر او در آمده بود بمصلحت وقت بجماعت مبهم نمود و شوکت و اقتدارش روز بروز
تزاید میگرد و بیخانچه سجو طایفه شاملو گشته اما آنجناب علیقلی خان همچنان طریقه الفت و دوستی و صداقت
و یکدلی مسلوک میداشت و در آن زمستان فیما بین ایل در مشهد مقدس معلی گذرانده بنظم و نسق مهمات آن
ولایت میپرداخت و سلمان خان با جمعی از ملازمان قدیمی که همراه داشت از راه تون و طبس بعراق آمده
در دار السلطنه قزوین بملازمت نواب سکندرشان و نواب جهانبانی فایز گردیده حقایق حالات را
بنوعی که رقم زده کلک بیان گشت عرض نمود چند روز قبل از ورود مشارالیه علیا جناب شهربانو بیگم بنت
شاه جنت مکان که حلیه جلیله او بود در مرض گشته معالجات حکما مفید نیامده دعوت حق را اجابت نموده
بدار بقا پیوست سلمان خان در حد و قزوین این خبر محنت اثر شنیده موجب پریشانی او شده ملال آن گشت
و نواب سکندرشان شفقت شاهانه و مهربانی خسروانه بظهور آورده دستی بخش خاطر او گردیده بعقده
و دلجویی رفع ملالی که از گردش روزگار داشت مصروف نمودند ذکر توجه موکب همایون بصوب آذربایجان

نوبت دوم گرفتاری امیرخان ترکمان و ترتیب یافتن صفیقلی خان قپچاق ایلی استاجلو و مقدمهٔ عصیان و طغیان تکلو و ترکمان چون موکب ظفرقرین شاهی بدارالسلطنه قزوین رسیده زمستان بپایان
رسیده سلطان سیارگان شرف و کامرانی در بیتخانه حمل گشته عشی نوروز گیتی افروز سال پیچین ئیل
ترکی موافق سنه اثنی و تسعین و تسعمایه اسرار بخش باغ خوشدلی و کامرانی گشته عشرت آباد جهان از نفحات
موسم ربیع نضرت و طراوت تازه یافت نواب جهانبانی را که آغاز جوانی و ایام مستی اکثر لذات نفسانی
و کام ستانی بود اوقات بسیر و صحبت صرف شده همواره با مخصوصان و مصاحبان در خلوت بزم
عشرت آراسته اقداح راح ریحانی و جرعهای شاد افزایی و ستکانی میکشیده و از گلعذاران وصال مهوشان
لاله عذار گلهای شادمانی میچید امیرخان بیگلربیگی آذربایجان قاسم بیگ وزیر خود را از تبریز بپایهٔ سریر
اعلی فرستاده حقایق حالات آذربایجان و تسلط رومیان و مددی آن دیار را بعرض نموده التماس
نهضت رایات جلال مآب نمود که در رکاب نصرت انتساب متوجه قلعه‌داران تمام نمایند امرای عظام و ارکان
دولت حاضر گرده توجه جانب آذربایجان در آن اهتمام یافته در اوایل فصل تابستان از دارالسلطنه قزوین
در حرکت آمده بجانب آذربایجان نهضت فرمودند محمدخان ترکمان حاکم ولایت کاشان حاصل نمود که
ترتیب قشون و لشکر خود کرده متعاقب موکب نصرت قرین بپیوندد و مسیب خان تکلو ترا بجهة سلطان
برادرزاده‌اش بجانب ری که الکاء ایشان بود رخصت شد و چون چمن ییلاق نضرت سراوقات اقبال گردید نواب
جهانبانی بقصد زیارت آستان ملائک آشیان سلطان الاولیا و برهان الاصفیا و مشایخ کرام صفویه
قدس الله اسرارهم از اردوی همایون و خدمت والد نامدار جدا شده متوجه دارالارشاد اردبیل شدند
هنوز نواب جهانبانی عود نفرموده بودند که امیرخان برسم استقبال موکب اعلی با امرا و اتباع خود که اکثر
اولاد و برادران و اقوام و عشیرت او بودند قریب ده دوازده هزار کس از ایل و اویماقات ترکمان و غیر
ذلک که در سلک ملازمان ایشان انتظام داشتند بزیب و زینت تمام و آراستگی تمام از دارالسلطنه تبریز
رسیده قریب باردوی همایون فرود آمدند و چون نواب جهانبانی در اردو تشریف حضور نداشت توقف نموده

بعداز

بعد از ورود نواب جهانبانی اول بشرف ملازمت آنحضرت سرافراز گشته بواسطه او شرف پای بوس
نواب سکندرشان دریافت و مورد توجهات و ملطفات از حد بیرون گردید و از شوکت و عظمت و آراستگی
قشون و لشکر و تجملات ملوکانه و اطوار بزرگانه او نایرهٔ حقد و حسد که در هواپرستان جاه‌طلب هر چند
فراخ حوصله و خردمند باشند خالی از آن نیست شد در کانون درون اکثر امرا و ملازمان درگاه اشرف
اشتعال یافت چون نواب جهانبانی بالطبع توجه جانب تبریز داشتند از چمن ییلاق کوچ فرموده بعد از
قطع منازل و مراحل در ساعتی سعد داخل دارالسلطنه تبریز شدند و اهالی و اصحاب تبریز از عموم تا بزرگ از
خرد و بزرگ باستقبال بیرون آمده آثار بشاشت و خرمی بظهور آوردند و نواب سکندرشان و شاهزاده
عالمیان بحشمت و اقبال در دولتخانه تبریز نزول اجلال نموده در مقر دولت و مستقر سلطنت آبا و اجداد
تکیه زدند و جهانبانی بلوازم سرداری پرداخته آثار خدمتگاری بظهور می‌آورد و همواره انوار توجه و التفات
بر ناصیه احوالش تابنده روز بروز در ترقی و تزاید بود تا آنکه از اقتضای روزگار رابطه دولتش از هم فرو درید
صورتی که هرگز در آئینه خیالش نمی‌آمد بچشم عبرت بین مشاهده نمود و عاقبت بدو رسید آنچه رسید تبیین
این مقال و تفصیل این اجمال آنست که در مرتبه اول که نهضت همایون بجانب تبریز اتفاق افتاده در آن
سال قشلاق همایون در آنجا واقع شد نواب جهانبانی خردسال بود و از امیرخان و امرای استاجلو بظهور
می‌آمد در نقاب خفا و جلباب احتجاب مستور بود در هنگامی که اعوام سعادت انتظام عمر شریفش بشانزده رسیده و
بسرحد رشد و تمیز رسیده بود و افکار غرور جوانی علاوه کیفیات دولت و سلطنت فرمانروایی گردیده شاید
شرب شراب ارغوانی ضمیمه آن و کیفیت آن گشته شده بود باید که حرکت ملایم آئینه خاطر مبارک غبارآلودی
در اوایل حال که نزول اجلال تبریز واقع شد چون خاطر اشرف آنحضرت از بعضی مفسدان قزلباش
که پای از دایره ادب بیرون نهاده سر از فرمان بظهور آمده بود منحرف گشته اراده خاطر خطیرش
آن بود که آن طبقه را از میان بردارد و چون امیرخان در هنگام سنوح آن وقایع در اردوی معلی نبوده
ظاهرا در اخلاصش لوث گمونی بالا آلوده شده بود و نواب جهانبانی نمیخواست که او را بهیچ

امور با خود متفق ساخته مکنون خاطر خود را بوساطت او بظهور آورد و لهذا انعقادات مجلس پیش ازو
او متصور بود و مشغله معاش آورده و بعطیات و تکریمات او مبالغه مینمود اما شاه الله که فی الواقع مرد خیر
اندیش مصلحت کیش بود در هنگامی که سلطان مرحوم در گیلان عذر داشته و کرمیت تسخیر آنمملکت بسته بقشع
انجماعت را که هر یک پیش نقد او بمیان نرد بی کرده بودند مناسب وقت ندانسته از این گفتگو منع
و از شرب شراب را که تا غایت در نمی آن سعی تمام مینمودند نواب جهانبانی با بنقضای ایام عشرت انجام
جوانی ارتکاب بنموده بود و کرده مشرده کاهی ازروی دولتخواهی نصایح اتالیقانه مینمود و امرا و ارکان
دولت را که درین امر مداهنه مینموده بودند سرزنش میکرد از برادران و اقربای او که همه مستان باده
جهل و غرور بودند بی او بسیار بظهور رسیده بود و آنحضرت از فراغ حوصلکی پاس دولت و حفظ جاه و مرتبه
امیرخان پرده حجاب بر صورت احوال ایشان میکشید اما اینگونه حرکات ناملایم که از وصدور می
یافت موجب نقار خاطر انور میگردید و مجلسیان عالی که همه جوانان جاهل و از عاقبت اندیشی و دولتخواهی
دولت غافل و ذاهل بودند خصوصاً علیقلی بیک فتح اغلی و محمدی سار و سولاغ قوم او که از اویماق استاجلو
بودند در سلک مقربان و مخصوصان منسلک بعرف استظهام او با طایفه ترکمان عداوت قدیم داشته
و در اثنای شرب شراب حقیقت بستی تحریک باده فتنه مینموده بهتان و تشنیعی بعرض میرسانیدند خاطر
شریف آنحضرت را آزرده ترمی ساختند از جمله اعمال ناشایسته که او را ادبان مواخذه و معاتب میبایست
یکی آن بود که بیرخصت پادشاه برای صلاح خود قلعه برده در خانه خود بنا نموده برج شده پرداخته
استحکام داده بود و دیگر نواختن کره نای که درین دودمان مخصوص پادشاه است و بیرخصت پادشاه
امرا و خوانین بنسبت ندارد و او با وجود رتبه والای مصاهرت درین سلطنه علیا سرافرازی یافته بود بجهود
سرحیات که سلطنه عظمت و بزرگی او در سر حد گوش جهانیان رسیده بلند آوازه گرده و کره نا ترتیب داده
در نقاره خانه اش مینواختند و منع عمله نقاره خانه همایون ممنوع شدند و آنحضرت این حکایات را وقعی ننهاده
و دیگر آنکه اسمعیل خان برادر امیرخان منصب ایشیک آقاسی گری داشت و بعضی رسوم شرعی گری زیاده تی چند در قرار کرد

همانا آقایان قاجار بتعلیم او کمره و دستی نذازی چند که کرده بودند و باز گرفته بودند در سیوفت جمعی از ملازمان
امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ به تبریز آمده کشمکش در برگاه بعمل آورده بودند اسمعیل خان گرفته اموال ایشان را
متصرف شده بود و شکایت بنواب جهانبانی کرده و آنحضرت کس نزد او و امیرخان فرستاد که چون
امام قلیخان از اعیان امرا و بیگلربیگیان است لایق نیست که ملازمان او را در برگاه بعمل گرفته مواخذه
نماید و ارکان دولت متعهد شدند که آنچه طایفه قاجار از سرکار اسمعیل خان برده باشند مع شی الزاید عوض
دهند امیرخان و برادر او سر در نیاورده فرموده آنحضرت و ملتمس ارکان دولت نکردند و بی اعتنائی
ایشان از اندازه بیرون رفته سر بحد افراط کشید ضد او این امور را حمل بر عصیان و اراده طغیان
او نموده بهتان وحشت انگیز را بعرض اشرف رسانیدند و در تهییج فتنه سعی مینمودند تا آنکه رفته رفته
نسبتی با اعیان کلفت و کدورت در میان آمده پرتو شعور او بمعنی یافت و از غروری که داشت سوی کاخ
آنحضرت با عدیم الاثر پنداشته و پای قرار از دامن کشیده از ملازمت عتبه علیه پادشاهی بقاعده احتشام
نموده ترک آمد شد نمود و نواب جهانبانی چون میخواستند که یکبارگی پرده از روی کار بر دارند بجهت
رفع حجاب باده در میدان صاحب آباد که حریم خانه و قلعه او بود مجلس چوگان بازی و قپق اندازی طرح نموده
بزم عشرت آراسته شد و جمیع امرا و اعیان و امیرزادگان قزلباش حاضر شده بلوازم سور و بهجت
و خرمی پرداختند امیرخان با وجود قرب جوار بقاعده در آن زنده تا آن مجلس نیامده و امتنان موجب مزید اسباب
وحشت گردید درین اثنا ماه حرام محرم و ایام عاشورا المحترم رسید درین دودمان ولایت نشان این
قاعده استقرار دارد که در روز عاشورا پادشاه و جمیع امرا و اعیان سپاه ظفر پناه بعزای سید الشهدا و مقتولان
معرکه کرب و بلا پرداخته مجلس عزا و مراسم سوز و گداز بخدمت اشرف اعلی گرم میدارند و درین عاشورا این
هنگامه در مسجد پادشاه مرحوم حسن پادشاه که بر جانب شمال میدان صاحب آباد واقعست گرم گشته جمیع
امرا حاضر آمدند امیرخان تغافل ورزیده نیامد امرا عظام آن تغافل را که هیچکدام داشتن لایق نداشتند کس
طلبیده احضار فرستادند او در خانه خود مجلس تعزیه منعقد ساخته جمع عظیم از طایفه ترکمان شده و امتناع

بموقف عرض رسید و موجب ازدیاد نقار خاطر مبارک گردیده و مجمع امرا شکایت او بطریق گله‌مندی بر
زبان می‌آوردند قلی بیک قورچی باشی الحق با امیرخان اتفاق داشت و اکثر امرا سعادت یکدیگری بودند
قورچی باشی خواست که میانه نواب جهانبانی و امیرخان هم باصلاح آمده از جانب امیرخان لطف عقیده و اخلاص
گردد و استدعا نمودند که رفع حجاب امیرخان تشریف قدوم سعادت مبین کرده خانه او را بنور حضور
بیارایند و الحاح در این باب بسر حد افراط رسانیدند نواب جهانبانی التماس قورچی باشی را قبول کرده
بمنزل او تشریف بردند و جشن عالی طرح نموده بزم پادشاهانه آراسته و اسباب ضیافت مهیا و آماده
کما ینبغی آداب مهمانی پرداخت مقربان و مخصوصان نواب جهانبانی خصوصاً علیقلی بیک قسیح اغلی
تواضعات آن میانه و تکلفات در فرزندانه بظهور آورده اما پسران برادران و اقوام امیرخان که اکثر در
سلک امرای عظیم و صاحب جیش و لشکر و از باده جهل غرور سرمست شده بودند حرکات ناملایم بظهور آورده
مقربان آنحضرت خصوصاً اعیان استاجلو و شاملو سخنان تند آمیز کنایه و صریح بر زبان آورده دار
تردد و دلی انداسیا بظهور پیوست و هیچ فایده بر آن مترتب نشد بلکه اسباب وحشت آماده گردید
چون بازار باده پیمایی رواج داشت شاهرخ خان در مجلس عالی حریف بزم پیاله گردیده از باده
التفات سرمست شده بود و نقار خاطر شریف آنحضرت اگرچه بکمال رسیده ظرف ملعبش از باده قهر لبریز
شده بود با امیرخان و سلسله او در بادیه رضا جویی گردیده و در تشییع امیرخان با دیگران همداستان
گشته مکنون خاطر نواب جهانبانی را با قورچی باشی در میان نهاد مشار الیه هرچند خواست که نواب عالی را
از این اراده منصرف ساخته بوقت دیگر اندازد فایده نکرد امیرخان و دیوانه خیران ترکمان که مدبر
بادیه غرور بودند از مقدمات که هنوز در پرده خفا بود خبر یافته اراده ناملایم پیش گرفته در
خانه امیرخان جمعیت عظیم نمودند و چون قلعه بتعصب اوماق را اساس کرده بودند مجموع آن طایفه حتی
قورچیان و یوزباشیان و ملازمان خاصه شریفه ترک اتفاق مجموع ایشان گشته با سواری و هزار کس
اسلحه و یراق بسته ابواب شورش و فساد گشودند حاصل مدعای ترکمانان آنکه جمیع جهلا که در خدمت نواب

جهانبانی

جهانبانی تقرب یافته خاطر مبارک آنحضرت را از ما و لشکریان منحرف ساخته و می‌باید خصوصاً علیقلی بیک
قبح اغلی و محمدی بیک را بهوالی و امیر خلیفه شاملو و امثال ایشان که لایق خدمت آنحضرت نیستند اشارا
اخراج می‌باید کرد تا موجب اطمینان خاطر ما گردد و چون اینگونه عبارات آزار با معتقد نما اخلاص غرض
اصحاب بصیرت محض بی‌ادبیت اعمال ناهنجار ترکمانان موجب ازدیاد نقار خاطر مبارک شاهزاده گردید
شعله آتش غضب که در کانون خاطر شریفش افروخته بود افروخته‌تر گشت و پروا از دلیکاری برداشته مکنون
خاطر خود را بظهور آورده در پی تادیب ایشان راسخ گردید اول جمعیت کثیر شوکت امیرخان رقم سرت
بر صحیفه حالش کشیده الکای تبریز را از او منتزع فرمودند و آن رقم عالی را بر صاحب تبریز خواندند تبریزیان
که از تسلط و استیلای ترکمانان و طلب خواست امیرخان بجان آمده بالطبع خواهان این امر بودند
پیرای فرمان گشته وجود او را نابود انگاشتند و چون آمد شد مردم ملکی از خانه امیرخان منقطع
گشته صورتی که هرگز در پرده خیالش متصور نبود برای العین دیده از خواب غفلت بیدار شده در قلعه خود را
بسته بمحافظت حال خود پرداخت و توپ و تفنگ بر روی برج و باره برده و اسباب قلعه‌داری مهیا کرده چند
توپ از برجی که بطرف میدان صاحب آباد مقابل دولتخانه همایون بود انداخته شد و تا سه روز هر روز
بمنوال صدای توپ و تفنگ متواتر بود و نواب جهانبانی را از این جسارت عرق حمیت بحرکت آمده
شاهی‌سیون کرده حکم فرمودند که از طایفه ترکمان هر کس غلام و چپه این دودمانند در دولتخانه حاضر
گشته هرکس دست از امیرخان و طالب بنا دارد دست از این دولت کوتاه کرده در دامن امیرخان
آویزد طایفه ترکمان که صدای شاهی‌سیون شنیدند تزلزل در ارکان جمعیت ایشان افتاده و قرار اطاعت
بخود نتوانستند داد فوج فوج بدر دولتخانه همایون حاضر گشته در سلک شاهی‌سیونان منتظم گشته
تا آنکه امیرخان پسران و برادران خود را فرستاد که از زمره شاهی‌سیونان خارج نباشند تا خود
از آمدن متقاعد گشت بنابر آن جمعیت او و عام ترکمانان روی بتفرقه و پراکندگی آورد و امیرخان تنها خود
مانده خوانین مسند عالی و مراتب نموده التماس کردند که چون حکم شده که هرکس شاهی‌سیون است در دولتخانه حاضر آید

مناسب آنست که چون رسیده و ساعتی احدی جزم ملازمت نموده خود را از پرده حجاب بیرون کشید بیرون
آرند امیرخان سخن نیکخواهان را بازار نموده جرات آمدن نکرده و امرای عظام که در دولتخانه همایون جمع آمده بودند
کس فرستاده او را از قلعه بستن و توپ و تفنگ انداختن منع نمودند که اگر درین مقام باشد مصراع
برباد کنند کاه شده ذره پرورم : لازم میگردد که در تسخیر قلعه او سعی تمام و بعد از آنکه مهم بانجام رسید پیداست
که چه نتیجه خواهد داد و از ادای حال سخنان درشت ملایم در جواب القا نموده و نواب جلالی کلی بیک قزلباش
و تبارزه را امر فرمودند که یراق ساخته با اسباب یورش مهیا دارند که شب بقلعه او یورش نمایند خلایق
فرمان پذیر گشته در دولتخانه همایون کثرت عظیم واقع شد و نواب جهانبانی آماده یورش بود امرای عظام
از حرکات ناهموار و اعمال ناسنجیده امیرخان مجال در خواست نداشتند دست در فتراک رحمت نواب سکندر
شان آویخته کس بجهم بخدمت آنحضرت فرستادند که نواب جهانبانی را ازان شب که شب جمعه بود احتمال
خونریزی و فنا و عظیم داشته ازین اراده منصرف سازند اگر فردا امیرخان بملازمت نرسد رضای
خاطر اشرف وقوع یابد نواب سکندرشان فرزند ارجمند را طلب فرموده ازان اراده منصرف ساخته
روز دیگر همان جمعیت در دولتخانه همایون بوقوع پیوست و مراسله و آمد شد میانه امرا و امیرخان
تکرار یافت چون چاره و تخرای اعتقاد نیافت قرار بیرون آمدن داده حکیم ابوالفتح تبریزی مشهور
بحکیم کوچک که از جمله مخصوصان امیرخان بود آمده خبر بیرون آمدن آورد و قورچی باشی و شاهرخ خان و امرا
باحوالی قلعه رفته او بیرون آمده در مسجد شاهی که در صاحب آباد واقعست با کمر ملاقات نمودند و امرا
او را مصحوب خود بدرگاه رسانیده بدولتخانه همایون آوردند و چون داخل دولتخانه شد شمشیر از میان خود گشوده
بر گردن انداخت از یکطرف قورچی باشی و یکطرف شاهرخ خان وسیله راه گرفته بطریق گناهکاران بنظر
حضرت نواب جلالی درآوردند چون شرف پای بوس مشرف شد نواب جلالی از خلق کریم در آن زمان که از اعدا و تا بمقدار
باید کار داشت فی الفور شمشیر از گردن او برداشته در خدمت امیرخان رقتی دست داده گریه کرد و نواب
جهانبانی نوید جانبخشی داده فرمودند که با وجود این همه اعمال ناهنجار که از تو در وجود آمده دغدغه بخاطر که از تو در دل

نشسته

نشسته خبر رحمت والتفات امیری بظهور رسید آمد و حکم شد که آتش شاهرخ خان در دولتخانه نواب جهانبانی
میزبان امیرخان بوده باشد ادهم خان را از امرای ترکمان بقلعه فرستادند که محافظت خانه امیرخان نموده
در حفظ ناموس متعلقان او کوشد امیرخان شب در دولتخانه بسر برده روز دیگر در بالاخانه عمارت هشت بهشت
جای و تعیین یافت و اموال و اسباب بتحقیق ضبط درآمده بعد از چند روز او را بقلعه قهقهه فرستادند امیر
خان محبوبی داشت منیچهر نام که کمال تعلق خاطر باو میورزید التماس نمود که منیچهر را مصحوب او کرده فرستند
از وجد انشاء زده نواب جهانبانی ملتمس او را اسعاف نمودند بان شرط منیچهر را باو تسلیم داشتند و چون امیر مقدمات
سبب علیقلی بیک شیخاوند بوقوع پیوست نواب جهانبانی او را امور و ترحمت کرده در رتبه ایالت خانی دارالسلطنه
تبریز سرافراز ساخته و جمیع امرا و ارکان دولت شکست هر چند ترحمت او کرده خاطر امرای عظام بود و اما
مجال آن نداشتند که اظهار ما فی الضمیر بزبان توانند کشود و همگی بمشارالیه توسل جسته ابواب یکجهتی و دوستی
مفتوح میداشتند و چون اسمعیل قلیخان لقب یولداشی داشت نواب جهانبانی علیقلیخان را برادر خوانده
او را همه قورداشی یافت و محمدی بیک و سوالح که مدار امور و صاحب اسرار خفیه شده بود و بسمت سرداشی موسوم
کرده طایفه استاجلو که در زمان شاهی خمول گزیده بودند سر از جیب عدم بر آورده بصور و عنایت والتفات
شده جمعی کثیر ازان طایفه در دارالسلطنه تبریز جمع آمده ملازمت علیقلیخان را سرمایه عزت و اعتبار خود
دانسته میرزا و کلان معتبر استاجلو که شده بندگی او در بروش گرفته پسران و برادران و اتباع امیرخان
از توجه و التفات نواب جهانبانی مایوس گشته طایفه استاجلو را که مخالف ایشان بودند در کمال استیلا
یافته جز مذلت و خواری امری دیگر ملاحظه ننمودند هر یک از گوشه بیرون رفته توجه بعراق آوردند و چون این
اخبار در کاشان بمحمد خان ترکمان رسید دریای حیرت غوطه خورد و دلیکار خود را با اصل امیرخان رجا بکنج
ولیخان تکلو و برادران و اولاد و اقوام امیرخان بهمدان رفته نزد او جمع آمدند محمدخان در مقام فتنه انگیزی
درآمده از کاشان بهمدان رفته با ولیخان ملاقات نموده او را بسخنان لغو فریب داده اخلاص معروف ساخته
اراده نمود که کل طایفه ترکمان و تکلو جمعیت نموده به تبریز آیند و از معاندان امیرخان انتقام کشیده علیقلیخان

فتح علی محمدی بیاره و سولاغ را از خدمت نواب جهانبانی اخراج نمود و طایفه استاجلو را مغضوب گردانید
این اخبار که به تبریز رسید باعث آن شد که [illegible] امیرخان از [illegible] تیره [illegible] فرستاده
امیرخان را از میان برداشتند و خبر قتل او در عراق شیوع یافته ولیجان باغوای محمدخان طالب خون امیرخان
گشته و [illegible] خود [illegible] ساخته ابواب خلاف و نزاع گشودند و چون نواب جهانبانی در [illegible]
فی الجمله [illegible] کرده متکفل امور دولت پادشاهی شده نیک و بد از آنچه [illegible] ساخته بود [illegible]
ملایم ایشان نیاورده با قلیچی و لجوانان که در رکاب نصرت انتساب جمع بود [illegible] آثار واقعه [illegible] بظهور آمد
در وقتی که محمدخان آغاز فتنه کرده بهمدان رفت با طایفه تکلو عهد و پیمان مجدد در میان آورده خیالات
فاسد [illegible] راه داده امرا استاجلو و شاملو که در [illegible] بودند بکاشان رفته آن بلده را متصرف
شوند و او بکاشان رفته شهر را متصرف شد یوسف بیگ ولد محمدخان که منصب داروغگی دیوان اعلی
داشت در کاشان جانشین پدر بود و بقلعه رفت و همه روزه مابین الجانبین جنگ و جدال [illegible] معصوم
خان و جمعی دیگر از ترکمانان قم بمدد یوسف بیگ بکاشان آمدند و شاهوردی خلیفه در شهر از جماعت
در بیرون بودند و از قضای آلهی [illegible] بر یوسف بیگ خورده در میانه بقتل رسید محمدخان از این خبر
بی آرام گشته [illegible] برخواست ولیجان خان پسرش [illegible] آن حادثه بکاشان
فرستاد و روزی جمعی از اهل کاشان بمدافعه ترکمانان از شهر بیرون آمده پیاده و [illegible] ایشان [illegible]
شروع در غارت کردند و ترکمانان سوار شده رو به پیادگان آوردند و از جماعت شاملو [illegible]
بظهور رسیده قریب [illegible] نفر از مردم کاشان که پنجاه نفر آن از زمره سادات بودند بقتل رسیدند
مجملا جماعت شاملو تاب مقاومت ترکمانان نیاوردند و شاهوردی خلیفه ارک را [illegible] آورده
آخر الامر کوچ کرده [illegible] رفت و ازینجا ولیجان خان باصفهان رفته تا رفع فتنه تکلو و ترکمان از اصفهان [illegible]
و از ولیجان خان در آن اوقات [illegible] بسیار وقوع یافت و محمدخان چون صید زخم خورده [illegible]
آمده و فتنه و فساد [illegible] گشت مدتی فتنه تکلو و ترکمان در میان بود و با نواب جهانبانی مخالفت [illegible]

تا با آخر [illegible] ثقات [illegible] رسیده تفصیل حالات ایشان [illegible]
بعد از ذکر خراسان و آذربایجان سمت تحریر خواهد یافت **ذکر احوال خراسان و قضایایی که از حوادث**
دوران [illegible] در میانه امرا [illegible] آن [illegible] بظهور پیوست سابقا نگاشته کلک بیان
گردید که مرشد قلیخان در مشهد مقدس معلی مستولی گشته سرکشان اکثر محال خراسان را بمقتضای عقل [illegible]
[illegible] ولایات مطیع و منقاد خود ساخت و از طوایف قزلباش که نزد او مجتمع بودند امرا [illegible] نموده
بحکام [illegible] کرده [illegible] درین سال [illegible] این امور پرداخت [illegible] استقلال [illegible]
اعلام نمود و حسن خدمات خود را که در راه حضرت اعلی بظهور آورده بود [illegible] و در اول سال
ئیل [illegible] برادر خود ابراهیم خان را که سابقا حاکم اسفراین بود در جنگ [illegible] گرفتار گشته بعراق آورده
بودند و فرار نموده [illegible] دار السلطنه هرات فرستاد که در رکاب اقدس
حضرت اعلی بوده [illegible] حضرت اعلی از هرات بیرون آمده بجانب
مشهد مقدس [illegible] تا [illegible] استراباد رفته کل محال خراسان را
تا سرحد عراق [illegible] ضبط درآورند و مشار الیه بسعادت ملازمت حضرت اعلی و ملاقات [illegible] فایز گشته
مطالب خود را عرض نمود و [illegible] مرشد قلیخان [illegible]
بجانب [illegible] پادشاه [illegible] حضرت اعلی همایون شاهی [illegible]
و وکیل [illegible] حضرت [illegible] مرشد قلیخان [illegible]
مملکت [illegible] مصلحت دولت و اقتضای وقت [illegible]
قاعده آنست که پایه سریر عالی عرض نموده [illegible] طلب نماید که اگر [illegible] صلاح [illegible]
تحریر نموده [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] استقلال [illegible]
جناب خان [illegible]

رسید و بعد از آنکه خاطر از استقامت مملکت جمع شد و خبر اطاعت و متابعت از امری بظهور رسید
مجملا میانه شاملو و استاجلو در بین بود اگرچه گفتگو بطول انجامید و مفسدان در میانه افساد می‌نمودند مرشدقلیخان
از استماع این مقدمات جهت خاطر علیقلیخان و الکای شاملو متوجه جانب هرات را اختیار گشته چون
بهرات رسیده شرف پای بوس اشرف مشرف شد و خان خانانی مقدم او را گرامی داشته و التفات
دوستانه بظهور آورد و هرچند طبقه شاملو در اتفاق و اعدام او سعی نمودند و علیقلیخان را اغوا نمودند که او را رفع
نماید جناب خانی راضی نشده و تشفیع او را در هرات که خلاف مهمان‌نوازی است از طریق صواب دور دانسته
خود را آلوده آن مدعا نساخت و مرشدقلیخان از تقریر بعضی همیانان که هیچ کرده خالی از آن نشنیده از
اعیان شاملو خوفناک گردیده روزی بحمام رفته بود شخصی با شمشیر برهنه بحمام درآمده یکی از ولاکان مرشد
قلیخان که شاهتی داشت بقتل رسانیده بیرون رفت و مرشدقلیخان از مشاهده آن شد که آن شخص بقصد قتل
خان آمده بود و آن ولاک باشتباه کشته شده تا او بحمام درآمده او را بغلط کرده و او خوف و هراس که
داشت زیاده شده بی اختیار در کمال اضطراب بیرون آمده بمنزل خود رفت این خبر بعلیقلیخان رسیده
بجهت اطمینان خاطر مرشدقلیخان بخانه او رفته بمصلحت وقت بعضی سخنان دوستانه بمیان آورده کشته
شدن ولاک را چنین مذکور ساخت که همانا آن ولاک معاندی داشته که فرصت یافته بقتل او پرداخته اما نفی
الضمیر طایفه شاملو بر مرشدقلیخان ظاهر شده اعتمادی که بجانب ایشان داشت زایل شده دیگر توقف در
هرات مصلحت ندید کوچ کرده راه مشهد مقدس پیش گرفت و بطریق قزلباشان بعجله جوادث که سعی هرچه تمامتر
خود را بساحل نجات رسانید در حرکت مسارعت نموده خود را بمشهد مقدس معلی انداخت ابراهیم خان
برادرش میهمان در هرات بود علیقلیخان از رفتن بی‌محابا که موجب خاطر شده آزردگی کرده با ابراهیم خان
بی التفاتی آغاز نهاده و ساعیان فرصت یافته ابواب افساد گشودند و میانه علیقلیخان و مرشدقلیخان
اسباب وحشت سرانجام یافته از جانبین بیکدیگر بی اعتماد شدند ابراهیم خان نیز از تعرض شاملویان توهم نموده
بطریق فرار از هرات بمشهد مقدس رفت این معنی موجب زیادتی وحشت گردیده اگرچه فیمابین مراسلات

واقع

واقع شده اما روز بروز اسباب کلفت و کدورت از جانبین سرانجام می‌یافت تا آنکه ریش سفیدان شاملو علیقلی
خان را باعث شده و تا وقت ولایت نمودند و او باغوای جمعی مفسدین بجهت انتظام مهمات خراسان و رکوب
جهانگشای حضرت اعلی از دارالسلطنه هرات بیرون آمده قرار داد خاطرش آن بود که بکل مهام خراسان
رسیده هر کس را از منسوبان مرشدقلیخان مصحوب او در هر طرف نموده نصب کرده باشد و تعیین نماید
خواجه افضل وزیر علیقلیخان با جمعی از مرشدقلیخان محرک این مقدمات بود و چون خاطر ایشان علیقلیخان
شده بود که سلطان علی خلیفه برادرزاده فولاد خلیفه که حاکم قاین بود با جمعی با مرشدقلیخان موافق و یکجهت
علیقلیخان بطرف قاین نهضت نموده او را گریزانیده اموال و اسباب او را احاطه ضبط درآورده
از آنجا متوجه ولایت ترشیز گشته و قورچیان با احکام مطاعه با جمیع امرای خراسان خواه منسوبان
مرشدقلیخان و خواه غیر آن فرستاد که هرکس ترک محبت حضرت اعلی و تابع الله وکیل بیک است معسکر ظفر قرین
پیوسته در ظل لوای شاهی حاضر گردد مرشدقلیخان از کماهی حال خبر یافته او هم کسان بطلب اتباع خود
فرستاده از مشهد مقدس معلی بیرون آمده و آنچه از مردم ثقه که اعتماد بر اقوال ایشان بود معلوم شد آن بود
که مرشدقلیخان بهیچوجه رای جنگ و فکر نزاع نداشت و میخواست که فیمابین سعی دولتمندان بهم باصلاح آید
رفع منقصه از طرفین نموده بیکدیگر ملاقی شوند و بدستور در موکب همایون شاهی سر بطرف صلاح و دولت آشنا
حرکت واقع شود و احدی از ریش سفیدان طرفین قدم در وادی این گفتگو نهاده و مرشدقلیخان هرچند کس
فرستاده و خواجه افضل و یکدو ریش سفید شاملو را طلب داشت که آنچه گفتنی باشد با او گفته و شنیده نمایند
اجابت نکرده و خواجه افضل جرأت رفتن نکرده متوجه اصلاح این فساد نشده بلکه در تشنیع مرشدقلیخان با
ساعیان ظاهراً متفق بود بالجمله این دو لشکر بیکدیگر قرین شده در قریه سوسفید ترشیز در برابر هم فرود آمده
دخمه و خرگاه نصب نمودند و آمد شد سفیران و نامه و پیغام در میان بود روزی ابراهیم سلطان شرفلو
که از اقوام مرشدقلیخان بود و حکم با جمعی از او رفته بود در قرب ... رسیده چون ملاحظه نمود که اراده
مرشدقلیخان و امرای استاجلو بهیچوجه فرود آمده اند بجهت تعصب ایلی با قبیله علم جنگ آراسته اند

مرشدقلیخان رفته جمعی را باستقبال او فرستاده بود و از مشاهده سواران سلاح پوش و آواز
طبل جنگ خبر بدو ملو رسید که مرشدقلیخان با جنود آراسته متوجه شده مستعد رزم و پیکار گشته
طبل جنگ میکوبد و چون تقدیر آسمانی سببی پرده‌گشای این محافل بود از جلباب خفا جلوه‌گاه ظهور
آمد علیقلیخان ترک ملاحظه جانب احتیاط کرده از منزل سوار شده قول و دست راست و دست چپ آراسته
مستعد قتال گشت و این خبر بدو ملو بمرشدقلیخان رسیده او نیز با لشکر منصور صف آراسته ترتیب معدات
جنگ مشغول شد و در موقف سلطانعلی خلیفه که علیقلیخان او را گرفته چند روز محبوس بود و ازو تقصیر اول گذشته
مطلق العنان ساخته بود از اطوار علیقلیخان آزرده خاطر بود در آغاز محاربه صف سپاه ویران ساخته
با مردم خود بمرشدقلیخان پیوست این معنی موجب تزلزل سپاه شاملو شده طایفه استاجلو دلیرانه مجلا
سازان طرفین دست تیغ و سنان برده از کثرت گرد و غبار روی هوا پوشیده گشت علیقلیخان را
چشم بر گروهی که مرشدقلیخان از ایشان میان تصور نموده بود از طریق حزم و احتیاط غافل شده خود مباشر
حرب گشته با فوجی از شجاعان شاملو که با یشاق او در آن معرکه تکاپو و دلیری مینمودند بجانب آن گروه تاخته
پرتو و منهزم ساخت و در وقتی که بتعاقب آن گروه مشغول بود مرشدقلیخان با فوجی از اتباع او که با سعد و دولت
و طرف دیگر بوده چشم بر لوای پادشاهی افتاده همت بر آن مقصور ساخت که آن دُر یکتای خلافت و
شهریاری را که با معدودی در عقب بوده بطرف خود آورد و جمعی را بدین عزیمت بدان طرف فرستاده
ایشان موکب همایون را از جنود شاملو خالی یافته فرصت غنیمت شمرده با آن فوج عظیم که در ظل لوای ظفر انتما بودند
حمله آوردند و آنجماعت تاب آن حمله نیاورده متلاشی و پراکنده شدند و از اتباع مرشدقلیخان اولوس سلیم
خان چاوشلو که از امرای معتبر بود بحضرت اعلی رسیده دامن آتشمن گرفتند و آن سرور آرای دولت
و اقبال را بفرمان والی تقدیر که نیز از آن حکمت الهی در آن مندرج و مطوی است بچنگ آورده بیشتر آن دُر نقیه
این ثمره سعادت را بطالع اقتدار آوردند و ذات حمیده صفات اشرف را در ضمان ملک متعال باردوی
مرشدقلیخان آوردند و طایفه شاملو شکست فاحش خورده خواجه افضل وزیر با چهار پانصد نفر از اعاظم آن طایفه

اسیر سرپنجه تقدیر شدند و اموال و اسباب ایشان بغارت و تاراج رفت و چون علیقلیخان
از تعاقب آن گروه باز آمد از لشکر قول علامت چتر فلک‌سای حضرت اعلی را نشان ندید از کمال حیرت خبر
یافته انگشت تحیر و تعجب بدندان گزیده از غفلتی که ورزیده بود داغ ندامت از دیده باریدن گرفت
و در کمال ناکامی عنان از معرکه برتافته قرین آه و ناله با کمال خذلان و خسران جنگیده و حیران که
سرمایه سعادت و دین را از دست داده بود راه هرات در پیش گرفت و مرشدقلیخان با سعادت ابدی
توامان گردیده از این عطیه عظمی که از درگاه الهی بدو کرامت شده بود کلاه گوشه تفاخر بتارک گردون
ساییدن گرفت و حضرت اعلی را چون دُر گرانبها در صدف خاطر جای داده بطرف مشهد مقدس عزم نمود
و حضرت اعلی که از اوان طفولیت در میانه شاملو پرورش یافته با علیقلیخان و مردم او انس و الفت گرفته
بود وقوع این حال مکروه خاطر شریفش بود اما بدلالت مطلع اقبال آثار ملال را از ناصیه همایونش زایل ساخته
خاطر اشرف را بر یافت شرف زیارت حضرت امام الجن والانس سلطان سریر ولایت امام ابوالحسن
علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و اولاده ادراک سعادت شبانه روزی آن روضه متبرکه اطمینان داده بعد
عظمی مبتهج و مسرور بود و مرشدقلیخان الحق با بقیه شاملو را با ملایمت سلوک کرده بعد از گوشمال بعضی رقم
الاطلاق بر ناصیه گرفتاران کشیده همه را قرین اعزاز و احترام گردانید و حکم کرد که در میانه لشکر هر کس مال خود
از اسب و شتر و یراق بشناسد در ساعت تسلیم نمایند و ایشان را در رفتن هرات و توقف نمودن در رکاب
همایون اعلی مختار ساخت خواجه افضل را که تا غایت وزیر علیقلیخان بود در رتبه وزارت حضرت اعلی سرافراز
ساخته هر کس از جماعت شاملو توقف اختیار نمود و بسبب ملازمت حضرت اعلی موسوم گشته در سلک قورچیان
و یوزباشیان و ملازمان رکاب اشرف در آورد و علیقلیخان نامه محبت آمیز بطریق معهود حکام آن گوشه
کلمه چند بسیار دوستانه نمود و سوانح مذکور را باقتضای قضا و سرنوشت آسمانی حواله نمود و اما خواجه افضل وزیر
و آقایان شاملو دل از هرات بر نداشته در میانه طایفه استاجلو آرام نتوانستند گرفت اندک روزی
فوج فوج فرار نموده بهرات رفتند و از طایفه شاملو غیر از حسین بیگ عبدالوکه خدمت جلوداری خاصه شریفه

با وسعتی بود و در روز جنگ از موکب عالی جدا شده بود و علیقلی بیگ ولد شاه‌علی بیگ کرایلو که در وقت انهزام
از مرافقت علیقلی خان باز مانده بقصد ادراک ملازمت اشرف بمشهد مقدس معلی آمده بود و کسی در مشهد مقدس
معلی از موکب همایون اعلی نمانده و مرشد قلیخان اسباب سلطنت و پادشاهی حضرت اعلی را سرانجام داده داب
مناقب جنب آنحضرت نعتین و من حیث الاستقلال بر مسند وکالت و الملکی نزد و جمیع اهل خراسان
او باز گشته بود و لوازم تهنیت و مبارکباد بجای آورده و در ممالک خراسان بیشتر از پیشتر استقلال
یافت ذکر قضایای آذربایجان و دلتنگ گشتن عثمان پاشا سردار روم بجانب تبریز و تسخیر
نمودن آن بلده فاخره جنت نشان و خرابی که بانقضاء دوران سعد پیر و کار عالمیان در آن
فاخره وقوع یافت قبل ازین در طی سوانح آذربایجان در صحیفه بیان بقلم مشکین نشان نگارش یافت
که عثمان پاشا که در دربند شروان بود و بخدمت خوانده کار عرض نموده بود که کل مملکت شروان را
بحیله تسخیر و تصرف در آورده و تمام آنچه سنان پاشا عرض نموده که سوی قلعه دربند محل تصرف
و امینی باعث آن شد که فرهاد پاشا سردار شده بجانب آذربایجان آمد در سلکی که رایات جلال
در خراسان بود و چنانچه در سبق ذکر یافت ایروان از تصرف شده و قلعه ساخته عثمان پاشا
شروان دلتنگی احسان نموده معتمدان سپرده خود در دار الخلافه اسلامبول شده از خدمت خوانده کار بتسخیر کل
آذربایجان و ملک عراق شده و رتبه وزارت و سرداری یافت بعزم تسخیر آذربایجان با لشکر بیحد و مر از
ارزروم شده و چون در مستان بچمن چالپان رسیده و شاه بزم افروز نوروز و تخاقوی ییل ترکی
۹۹۳ سنه چون ارکان خلد مقصد بنیانی الهی را به فاتح آراستگی و پیراستگی تمام جلوه ظهور نموده
ریاحین نشاط افزای مجلس آرای این بزم بهار گردیده نواب جهانبانی باقتضای ایام بهار و جوانی
و لوازم عیش و کامرانی پرداخته از گلزار لاله عذار گلستان بود ایام نشاط انگیز بهار را
تبریز بحضور گذرانیدند و باشتیاق تمام آهنگ سیر علیقلی خان شیخ اغلی از اصفهان آورده بود
الواقع چهره آتش افروز نشاط کوره آهنگی بی کیف تعلق و عشق آغاز نهاده از باغ و صالش گلهای آرزو چیده

وشاه‌قلی بیگ

وشاه‌قلی بیگ غزپا ... بوده در باب این رباعی ترکی گفته بود ه کو تکلم قوشینی اول کرشمان آیده
کمیه رکاو ... غمزه سیدی جان آیده ه شعله شلطان میدکلری آیده ه مرغ اسیر اجلی شلطان آیده
دیگری از ظرفا گفته بود ه عاشق تو ز تیغ خونریز از جان گذرد ه تیر ترا ثابت سینه پران گذرد ه از
دولت مناسب الفصیح ضدای ه شک نیست که حق ز جرم سلطان درگذرد ه از سوانح آن ایام آنکه علیقلی
خان پادشاه‌زاده ... که در شروان گرفتار عساکر نصرت نشان شده در قلعه الموت محبوس بود و چون
جوان شاهزاده خوش‌سیما و بنور اهلیت و استعداد موصوف بود و غزلی ترکی برسم تحفه و شکایت بخدمت نواب
جهانبانی فرستاده بود که مطلعش این است ه منیز باریر گدا ... پرده بابا منیز یار ه داخی
ساللی ... پرده های پریشانیز یار ه اگرچه پادشاهک جیب ... ه ولی سلطنت ترک
رعایز یار ه چون نواب جهانبانی بصحبت او رغبت نموده او را از قلعه بیرون آورده در ملازمت عالی معزز و محترم
و اکثر اوقات در مجالس خاص شریف بزم الفت اختصاص و امتیاز یافت و اکراه خاطر علیقلی خان
شیخ اغلی و مقربان بساط حضرت گردیده مشار الیه از طرز سلوک ایشان این معنی را دریافته توهم بخاطر خود راه داده
از دار السلطنه تبریز قرار بر فرار خود داده بارض روم انداخته بعسکر عثمان پاشا ملحق گشت القصه چون
ایام بهار و هنگام شکوفه و ازهار بسر آمده هوا روی بگرمی آورده کوه و صحرا از سبزه و شقایق آراسته
و پیراسته گردید موکب همایون به ییلاق اشکنبر توجه نموده از آنجا بیلاق ارجان شریف برده
تابستان در ییلاقات بسر برده و ابواب عشرت و شادمانی بر چهره آمال شاه و سپاه مفتوح بود در آن
ملاقی محمد خان تکلو که قطع تعلق از ولایت تبریز نموده در آنجا و سپرده سامان سرانجام ... بار دولتی
گردون شکوه ملحق شده و شون آراسته بنظر رسانید درین اثنا خبر آمدن عثمان پاشا متواتر گشته موجب
نفرت خواطر گردید و بحکام ملاحظه با جمیع امرا عساکر ممالک محروسه وصادر گشته تو رحیان بهرام ملصوق تعیین
فرمودند که از عراق و فارس و کرمان جمیع عساکر نصرت نشان قزلباش از روی غیرت مراعات توجه پایه
اعلی گشته بار دولت گردون شکوه پیوندند و مرکوز خاطر شریف نواب جهانبانی آن بود که چون ... انشوونما

و آغاز دولت و جهانبانی این سلسله علیه اخلاص گزین و هواخواه‌ترین قزلباش متعصب دین و حرمت
مذهب جمعیت نموده بتدارک سالهای پیش در رکاب اقدس آنحضرت مردانه وار با سپاه مخالف کارزار نموده
مناشیر عاطفت و استمالت نامها باسم محمد خان و سلطان حسین خان و کل امرا طایفه تکلو و ترکمان که اعراق
توقف نموده و حسب مقتضا امیرخان در مقام شورش و فساد بوده‌اند بمضمون عزاصدار یافت که طوایف قزلباش
صوفی و محبت این دودمان ولایت شناسند و جان نثاری در راه ولی نعمت و مراتب اخلاص معهود است
امیرخان از جاده اخلاص منحرف گشته از وامری چند سانح شده که موجب تغییر خاطر اشرف گشته بجزای خود
رسیده و مکرر برادران مدخل نموده عابری از سایر امرا غازیان ترکمان در صفحه خاطر منیر چادر هم خان
که از عظمای آن طایفه است در ملازمت اشرف معزز و محترم و مشمول الطاف و شفقات است ایشان خیالات
فاسده از دماغ بیرون کرده خود را بغضه آلوده نسازند که این اطوار با دعوی ارادت و اخلاص موروثی
منافات دارد و مع ذلک مخالفان که تسخیر ملک ایران و استیصال طوایف قزلباش بسته حالا عزمت
شهره تبریز که کوره خانه صدساله قزلباش و تختگاه سلاطین ایران است دارند باقتضای عقل و دوراندیش
عمل نموده و بنظر بمآل حال انداخته و از روی ارادت و اخلاص و دولتخواهی بیکدیگر یکدلی جمعیت نموده با لشکرهای آراسته
متوجه پایه سریر سلطنت مصیر گردیده و دامن ارادت و اخلاص صدساله خود را بلوث عصیان آلوده نسازند
و همت بر این مقصور دارند که در رکاب ظفر انتساب مردانه وار سعی که کارزار شایسته بجا آورده مخالفان را
و بعد از دفع دشمن بیگانه هر ملتمسی که داشته باشند عرض نموده در انجاح مطلب خود کوشند چه ظاهر است
که هرگاه شهر تبریز و ولایت از دست قزلباش بیرون رود و مملکت آذربایجان که خلاصه ممالک و لشکرخیز
ایران است بتصرف مخالفان قرار گیرد نقش نام این دولت را یافته این هم سایر ممالک سرایت
سیماست که آن حال قزلباش بکجا انجامد و بعد از روانه نمودن قورچیان و ارسال احکام عطوفت آئین بمذکور
تا مدتی در آنحوالی توقف نموده که مبادا افغانان پاشا عزیمت قبل داشته باشند بعد از کمیاد توجه بدانجانب
تبریز نمودند اتفاقا امرا عظام در مجلس بهشت آئین جمع شده در باب محافظت تبریز و دفع شر آن دشمن قوی

دست

دست کنکاش بمیان آوردند جمعی از عقلا و ارباب تدبیر که از اوضاع روزگار خبردار است مصلحت
چنان دیدند که بطریق زمان شاه طهماسب شهر تبریز را از مخالفان خالی نموده رعایا و اهل شهر را
بقراچه داغ که محال حسین بیگ دارد فرستاده آذوقه در شهر نگذاشته تا جمعیت لشکر و آمدن امرا
ترکمان و تکلو جنگ را در تبریز تاخیر انداخته راهها را ضبط نمایند که از هیچ طرف آذوقه بدولتیشان نرود
و کسی بطلب آذوقه بیرون نتواند آمد و بعد از جمعیت لشکر در هر جا صلاح باشد مقابله و مقاتله روی نماید
بعضی از جهلا و بدمستان باده غرور این رای صواب را خطا شمرده مناسب چنان دیدند که صد هزار
نفس در شهر تبریز است که لااقل نصف آن جوانان حمله کار آمدنی اند که در سر اهل و عیال و اموال خود ایستاده
جنگ سکنه شهر را کوچه بند کرده مقرری باید داشت که تبریزیان در کوچه بند بمدافعه مشغول بوده راه دخول
مخالفان را بشهر سد و مسدود سازند از اندرون اهل تبریز و از بیرون قزلباش جنگ انداخته بدفع ایشان پردازند
اکثر این رای را احتشا کرده بعضی از دیوانخیزان تبریزی که در خدمت نواب جهانبانی راه خوش آمدگوئی
داشتند لاطائل گزاف زده نگذاشتند که شهر تبریز را خالی نمایند و چون ممکنان این رای خطا را
صواب دانستند توقف اهل تبریز رضا دادند حکم اشرف مبنی بر استمالت اشراف و اعیان تبریز عز اصدار
یافت که در دفع دشمن مردانه بوده فرزندان و متعلقان جان و مال خود را از شر ایشان صیانت نمایند
و چون خانه کوچ بیرون بردن موجب برهمزدگی شهر است احدی خانه کوچ بیرون نبرد که اینک با امرا از طرف
با لشکرهای آراسته بمحاربه ایشان کمر بسته‌ایم و نخواهیم گذاشت که از مخالفان آسیبی بشما برسد و یکدو
نفر از امرا عظام خصوصا پیرغیب خان استاجلو را با قشون و لشکر خود به شهر فرستادند که باتفاق
حسنعلی سلطان برادر علیقلی خان که به نیابت او حاکم شهر و حارس مملکت بود سد راه کوچه بندها نموده
مستحکم گردانند و مردم شهر را بی ضبط کوچه بندها در دفع صائل ترغیب نموده نگذارند که احدی خانه کوچ
بیرون برد و اگر احدی خانه کوچ بیرون کند صاحب را سیاست نموده اموال و اسباب او را بتاراج
و تاراج دهند چون حکم عالی بمضمون مسطور به تبریز رسید تفرقه و پریشانی که از دوره آن گروه بنمود

در دلها راه یافته بود اندکی روی اطمینان آورده تبریزیان از روی عقیدت و اخلاص رضاجویی گشته
و الّا این حادثهٔ عظمی بنا نهاده شروع در کوچه بندی کرده محلات را قسمت نموده هر رخنه را در عهدهٔ اهتمام یکی از
پهلوانان آن محله کردند و بر سر هر کوچه شخص معتبری از قزلباش با جمعی از مردم کارآمدنی گماشتند اما
که به زر سیل بلا و رخنهٔ آتش فتنه را از خس و خاشاک نتوانستند چون ارادهٔ ازلی به تخریب آن بقعهٔ شریفه و
اختلال و پریشانی و تفرقه و پراکندگی اهل تبریز تعلق گرفته بود هیچ اثری بر سعی و اهتمام ایشان مترتب نشد
نظم: آنچه کلک قضا رقم سازد ⁂ کس به تغییر آن نپردازد ⁂ چون ز تقدیر گره در کار جهان
شد ز تدبیر کار آن نگشودند دانان ⁂ سعی و تدبیرشان مفید نبود ⁂ اندر آیینه صورتی ننمود
در مقام مناسب چنان نمود که رشحی از احوال تبریز و تبریزیان نگاشتهٔ کلک نکته پرداز گردانیده
سر سخن رود بر ضمایر سخن‌وران احوال عالم پوشیده نخواهد بود که بلدهٔ فاخرهٔ تبریز مدتهای مدید دارالملک
ایران و مقر سلطنت پادشاهان نافذ فرمان بوده و عمارات عالیه از مساجد و مدارس و بقاع الخیر
که سلاطین روزگار و وزرا و حکام در آن شهر ترتیب داده و قری و مزارع و مستغلات خوب
بر آنها وقف نموده و باغات و بساتین دلکش احداث نموده‌اند زیاده از آن است که قلم مکسور اللسان
به تحریر شمه‌ای از آن تواند پرداخت و مردم تبریز در عمارات بیوت و مساکن و تزئین آنها و اسباب
تجملات فی البیت نوعی مبالغه می‌نمایند که خانهٔ کمترین بازاری شایستگی نزول امیر عالیقدری دارد و
در زمان حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان که بلده و مرتبه سلطان سلیمان پادشاه روم
به ارادهٔ تسخیر آن ملک آمده از مردم تبریز که به تشیع فطری و ولای خاندان قدس نشان صفویه موصوف و نیکو عقیدتند
در راه این دولت ظهور آمده بود حضرت شاه جنت مکان را توجه و التفات تمام به مردم آن شهر بود و چون سکنهٔ آن
بلدهٔ فاخره اکثر تاجر و اهل حرفه و صناعت‌اند مال محترفه را به ایشان بخشیده شهر را از تکالیف دیوانی
معاف داشته بودند و در مراعات خاطر آن طبقه نوعی توجه و شفقت مبذول می‌داشت که قاضی احداث تعیین
فرموده مقرر داشته بودند که داروغگان قضایا را در حضور قاضی احداث به وجه شرعی پرسش نموده بر

مجرمان اجرای حکم شرعی نمایند و جریمه از احدی نگیرند و چندین سال مردم آن شهر فراغبال زندگانی کرده مردم
در تزئین عمارات و اسباب تجملات خانه و حلی و زیور نسوان چندانکه بدیع و شاید تکلف می‌نمودند بجماعتی بی
و آبادانی آن شهر و کثرت خلایق و جمعیت و آبادانی اهالی آن بلده به جایی رسیده بود که در کل بلاد اسلام
شهری بدان عظمت و جمعیت و آبادانی نشان نمی‌دادند چشم زخم روزگار به ایشان رسیده و خرابی به آن
معموره راه یافته مردم آنجا به نهب و قتل و غارت گرفتار آمده و بقیة السیف بعد جرعهٔ هوان از زمرهٔ جلا
شده و اشراف و اهالی بر حسب کلام معجز نظام وَإِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً
از اوج عزت به حضیض مذلت و خواری افتادند بالجمله چون آمدن عثمان پاشا به جانب تبریز محقق گردید و هم
حضرت شاه و شاهزادهٔ نامدار احکام صحیحه به تبریز به طوایف قزلباش خصوصاً تکلو و ترکمان فرستاده
در دفع این حادثه از ایشان استعانت جستند و آن جماعت حال خود را از انتظار آمدن ایشان گشته مقتضای
اثری ظاهر نشد و طایفهٔ ترکمان و تکلو در عناد و لجاج اصرار نموده احدی از آن دو طایفه و لشکریان
فارس و کرمان و عراق به معسکر همایون ملحق نشده نواب سکندر شان را دو روی عزم به جانب آذربیجان
در مدار توجه نموده نواب جهانبانی با قلیلی از امرا و ارکان دولت و قورچیان و ملازمان خاصهٔ شریفه
که در رکاب اشرف بودند سپاهی به عزم محاربهٔ لشکر روم از اردوی همایون جدا شده و خدمت الله‌وردی
قورچی باشی با جمعی از قورچیان در خدمت نواب سکندر شان ماندند و موکب عالی نواب شاهزادگی
با جمعی کثیر اقبال که عدد ایشان به ده دوازده هزار کس نمی‌رسید از مرند دامن کوه تبریز را گرفته منزل
منزل شتابان به جهت نزول و ارتحال لشکر بیقیاس روم که از راه سلماس می‌آمدند کرده هر که فرصت می‌نمود
مرتبه فوجی از شجاعان لشکر و مبارزان جنگجوی نامدار را امر فرمودند که تردد کرده طرح جنگ اندازند
و صرفهٔ کار را از دست ندادند هر گاه غلبه از طرف مخالفان می‌شده باشد خود را به قلل جبال کشیده
به موکب عالی پیوندند و چون سپاهی سپاه قزلباش مشاهده رومیان کردند چند آلای از الویهٔ رومیه
بر خلاف معتاد از غزا جدا شده با گروه انبوه محاربه به لشکر منصور مشاهده نمودند و فیمابین محاربات دلیرانه وقوع

پیوسته حمله کثیر از طرف دو میمنه و میسره غازیان ظفرقرین باشند و بعد از هجوم سپاه روم غازیان
عقب الامر شاهزاده نامدار خود را از میان جنگ کنان بر کنار کشیدند و چند نفر از مشهوران
بی باک قزلباش درین دو مرتبه در معرکه کارزار شربت ناگوار هلاک چشیدند چون لشکر روم از حیز اعداد
بیرون بود مقابله و مقاتله با ایشان زیاده از مردم کار ... عالی بود دستبردی نمایان بود اسشد
نمود و عثمان پاشا کوچ بر کوچ تا حوالی شوراب تبریز آمده نزول کرد و چون چشم اهل تبریز بر آن لشکر عظیم
افتاد خوف و هراس بی قیاس بر ضمایر ایشان مستولی گشت و دو سه مرتبه که رومیه هجوم نموده بحوالی کوچه
بند شهر تبریز رسیدند و لشکر آمدند و از هر طرف بمدافعه مشغول گشتند فاما چون اندک محاربه بوقوع انجامید
رومیه غالب آمده که چند نفر را با توپ و ضربزن از هم بجهت تا میدان صاحب آباد آمدند و در سپاهی عبرت
ظاهر شد که دفع آن جماعت ها فوق قدرت ایشان است تلاشی کرده دیده قدرت آن نداشتند که ممانعت نموده
بمدافعه مشغول توانند شد حسین قلی سلطان ... خان و هرکس از قزلباش که در شهر بود در ساعت بیرون
رفته بموکب عالی پیوستند و چون تبریزیان از مدد قزلباش مأیوس گشته در شکنجه اضطراب افتادند حسب ...
حال اهل و عیال کامران بیک احمد را که قاضی بود و مولانا محمد علی ولد مولانا عنایت را که مفتی و شیخ الاسلام
بود باستشفاع نزد عثمان پاشا فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کردند و عثمان پاشا اگرچه در اول
حال قبائح و ... چند با ایشان کرده بود اما چون جلادت و سپاهی گری اهل تبریز را استماع نموده بود
و ملاحظه و احتیاط تمام داشت مقتضای عقل و تدبیر ملک گیری پیش آمده اهل تبریز را استمالت نموده مقرر کرد
که بحال خود بوده متفرقه بخاطر نرسانند که من بعد ... حضرت خواندگارند و ایشان بشهر معاودت نموده
آنچه دیده و شنیده بودند اهل تبریز تقریر کردند اما عقلاء و مردم صاحب تجربه دانسته که رومیه کینه اهل
در دل دارند و بجهت مغایرت مذهب با ایشان نمی‌آمیزند بفکر کار خود افتاده اموال و اسباب خود را در زیر
زمین و در تمام خانها و چاهها که داشتند مخفی ساخته خود ... دست اهل و عیال گرفته شبها پیاده و سوار
روی بوادی فرار آوردند و اگر شخصی همراه داشتند اجامره و اجلاف ... که خواهان اینچنین

بودند در سر ایشان ... گرفته برهنه و عریان ... رسیدند و عثمان پاشا فراغبال داخل شهر شده و بجهت تعمیر
جهت قلعه مناسب یافت و از شوراب کوچ کرده بجانب چرنداب که طرف قبله تبریز است رفته نزول کرد و
طرح قلعه انداخته بر لشکریان قسمت نموده شروع در کار کردند و در عرض چهل روز که رومیه بتعمیر مشغول بودند
اگرچه غازیان قزلباش گروه گروه سرخاب با پناه خود ساخته بودند اکثر اوقات شبها و روزها خود را بحوالی
اردوی رومیه رسانیده دستبردهای نمایان می‌کردند اما از کثرت عساکر روم که از ازدحام لشکر روم معلوم می‌شد
ایشان بکار قلعه پرداخته حسب المدعا باتمام رسانیدند و ذخیره فراوان که در شهر به ایشان رسیده
بود و توپ و ضربزن و یراق قلعه داری بقلعه کشیدند و جعفر پاشا خواجه را بمحافظت قلعه داری و حکومت تبریز
نصب نمودند و در اثنای تعمیر قلعه عثمان پاشا در تبریز ... عام نموده ... و بسبب آنکه اهل تبریز با رومیه
نمی‌آمیختند شبها اجامره و اجلاف تبریز بخیمه‌های رومیه رفته اموال و اسباب می‌بردند و هرگاه فرصت
می‌یافتند بقتل می‌آوردند و در بیرون قلعه رفته آنچه در کار کرده بودند شب فرود می‌آوردند و ... عثمان پاشا
شد که تبریزیان مرتکب این امور می‌شوند و دیگر آنکه در حمام پس کوچه حمامیان فرصت یافته رومی را
در چاه حمام انداخته بودند عثمان پاشا از شنیدن این خبر شعله غضب افروخته ترکی گفته بود که تبریز خلقی
... بعضی اهل تبریز را ... تمام کشتنی اند و اما جمعی ... از شهر ایشان
... این حکم ... از عثمان پاشا صادر ... رومیان ... شنیدند آن کلمه ...
کشته شهر تبریز آغاز ... تبریزیان چاره جز آن ندیدند که تا شب خود را در خانها
نموده شب سر خود ... در بیرون هرکس را دیدند بقتل آوردند و شروع در خانها کرده و هر خانه را
... ساخته اموال و اسباب را بغارت نمودند و بسیاری از زنان و صبیان را
اسیر کردند ... اطفال و عورات ... و جمعی از مردم خیراندیش خدا آگاه ...
که نزد عثمان پاشا ... استشفاع نموده او را از قتل ... آورده ...
لشکریان را از قتل و نهب منع نمودند و بقیة السیف از بیم جان ترک اموال و اسباب نموده دست اهل و عیال گرفته

شب از شهر بیرون رفته در مواضع و محال قریبه پراکنده شدند و شهر تبریز که از آن معموره‌تر آبادانی نبود بدست مخالفان
درآمده اموال و اسباب بی‌نهایت و ذخایر و دفاین لاتعد و لاتحصی که در بیوتات و شهرستان‌ها مخزون بود
بدست رومیه درآمد و بتحقیق بعضی اموال مدفون کرده بودند که از چاههای بیت و زعمی که اثاث البیت را مخزون
ساخته بودند و خانه و دیوار بر آن فرود آورده علامات یافته اهالی آنجا را بیرون آورده بودند و این اعمال عثمان
پاشا مبارک نیامده بمقتضای لا یرحم الله من لا یرحم الناس از آثار آه مظلومان و مشتعیان اهل بیت مورد غضب
الهی گشته بی آنکه بیماری عارض ذات او شده باشد بمرض خناق گرفتار آمده رخت هستی بباد فنا داده در
چهل پنجاه روز که رومیه در شهر تبریز توقف داشتند سوی محال یات ثقلی که دو مرتبه در وقت آمدن و کید
دیگر در گوشه و کنار وقوع می‌یافت بیشتر کرت سپاه قزلباش از رومیه محاربه عظیم بوقوع انجامیده و در هر مرتبه کرت
فتح و ظفر قرین حال غازیان ظفر قرین گردید **ذکر محاربه‌ای که فیمابین لشکر قزلباش و رومیان بوقوع پیوست**
جنگ اول سرداری قلی بیگ قورچی باشی تبیین این مقال آنکه بعد از آنکه رومیه بر تبریز مستولی گشته و قزلباش
بیرون آمده موکب جاه و جلال نواب شاهزاده کی پیوسته و آثار اقتدار ایشان بظهور رسیده مشخص شد که با این
مایه مردم که همراه اند مقابله با آن لشکر ممکن نیست و ایشان منتظر نواب جهانبانی بازگشته آرزوم دل
باز روی جان و تن کرده بودند و قلی بیگ قورچی باشی که مرد عاقل با رای و تدبیر بود و در اردو مانده
بود و مشورت نموده والشید که خالی کردن شهر از اول خطا بوده و رای عقلا بدین قرار گرفت که چون
شهر بدست رومیه درآمده و تبریزیان پراکنده شده‌اند و حالا بجهت قلت لشکر و فقدان اعوان و انصار کثرت
مخالفان در مقابله و محاربه بصرفه نیست صبر نمائیم که ایشان قلعه را تمام نموده کوچ نمایند و در وقت کوچ
بطریق جرار عقب ایشان افتاده منزل بمنزل ایشان را فرصت نداده حسب المقدور آنچه توانیم بفعل آوریم بعد
از آنکه ایشان بسرحد الکای خود رسیده بازگشته بر سر قلعه آئیم و سپاه رعیت را با مجانیق جمع آورده بتوپ و
تفنگ قلعه را مسخر سازیم و تدبیری دیگر در موقوف مناسب نیست نواب جهانبانی از کمال غیرت و حمیت که
مرکوز خاطر انورش بود بآن راضی نشده که متعاقب گذرانند و رومیان بفراغ بال بکار قلعه مشغول باشند قرار

داوند

داوند که بنفس نفیس متوجه محاربه ایشان گشته مصداق آیه کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بظهور
رسانیدن آیات الهی نمودند بعد از عقد و رسوخ و کوشش نمایند قورچی باشی و ریش سفیدان راضی بآن نمیشدند
که آنحضرت بنفس شریف مباشر حرب و سرداری باشند قورچی باشی التماس نمود که یکدو مرتبه او را رخصت
که بجنگ رفته لشکر را بپا نماید اگر صرفه در جنگ بوده باشد مرتبه دیگر نواب جهانبانی خود متوجه شوند
و اگر چشم زخمی بملازمان درگاه رسیده باشد عقلا این رای را پسندیده تجویز نمودند واردوی عالی از آن
کوچ کرده بدر بسته که چهار فرسخی شهر است آمده نزول کردند و نواب جهانبانی قورچی باشی را سردار لشکر
ظفر قرین نموده روانه ساختند و محمد خان تکلو در موکب عالی توقف نموده اما قورچی باشی بعضی از امرا
و مردم کارآمدنی را چرچی کرده پیشتر فرستاد ایشان از رودخانه و اسنج که در جانب شرقی تبریز در سر راه
عراق است بالا آمده سپاهی نمودند رومیه از ورود لشکر قزلباش خبردار شده عثمان پاشا چغال
اغلی را که در آن وقت اشجع رومیان بود سردار کرده با جمعی از امراء و پاشایان سرحد بمدافعه ایشان فرستاد
و ایشان زیاده و جمعی از لشکر قزلباش کم شده چون لشکر قول قزلباش در میان رودخانه بود و نظر چغال اغلی
در نیامد همان قول چرچی را منظور داشته از رودخانه بجرات جدا شده و دلیرانه پیش آمده بجنگ مشغول شدند
و از جانبین بهادران و دلیران لشکر قزلباش معرکه را به انداز گرم و دار و گیر گرم کرده و قول لشکر قزلباش که از رودخانه
بالا آمده نظر بر قول رومیه انداخته جلوریز بدان گروه تاختند و بیک حمله تا دو هزار کس از آن قوم نابکار
بخاک هلاک انداخته بقتل آوردند چغال اغلی از صدمات دلیرانه قزلباش تاب ثبات و قرار نیاورده
روی بانهزام آورد و غازیان قزلباش بفتح و ظفر اختصاص یافتند و جمعی از مردم معتبر زنده گرفتار شده
و چغال اغلی در هنگام انهزام خود را دوان دوان نموده که برای روز جنگ آماده داشت رسانیده سوار شده
بیرون رفت که رسیدن خبر سلو عجمی نمود که من تیره بخت چغال اغلی ساندم اما بثبوت نرسید و چون
عثمان پاشا ساعت بساعت خبر شکست و خبر گرفتاران خبر میرسانیدند که قزلباش جنگی نمایند او قشون
قشون و فوج فوج لشکر بمدد فرستاد و قورچی باشی بعد از شکست مخالفان و انهزام چغال اغلی سردار ایشان

از دور دو گوگه بر انداشته ملاحظه آنکه مبادا چشم زخمی واقع شود قزلباش را مراجعت امر نمود و چون روز
باخر رسیده بود بازگشته در همان رودخانه نزول نموده روز دیگر باز بر آمده سرها و اخترها و گرفتارها را
بنظر خجسته اثر شاهزاده عالمیان رسانیده بتلطفات خسروانه اختصاص یافت از مردم ترکمان و رومی
عثمان پاشا بعد از قتل جام فرار نموده باز بر آمده بودند استماع شد که ازین جنگ رومیان از قزلباش
حساب گرفتند و عثمان پاشا جمال الدین را اسیر نشان نموده بهمین مدد دلی و سوی [illegible] منسوب می ساخت

جنگ دوم و سیم که بسرداری شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا وقوع یافت بتوفیق پروردگار

بعد از چهار پنج روز که لشکر آسایش یافتند نواب جهانبانی خود بنفس نفیس متوجه محاربه شده با دوازده هزار
کس که در اردوی همایون بودند روانه شدند چون طلیعه لشکر قزلباش مشاهده رومیان گشت در مقدمه عثمان پاشا
مراد پاشا بیگلربیگی قرامان و محمد پاشا بیگلربیگی دیار بکر را سردار نموده با لشکر اناطولی بمحاربه لشکر قزلباش
فرستاده در کنار رودخانه فیما بین فوجین طرفین با یکدیگر ملاقی شده معرکه حرب و قتال گرم کردند
و حملات متواتر از جانبین بوقوع انجامیده رومیان آثار اقتدار ظاهر ساختند نواب جهانبانی تاب غلبه
و اقتدار ایشان نیاورده [illegible] در میدان مبارزت بجولان در آورده هر چند قورچی باشی
و ریش سفیدان دولتخواه بملاحظه حزم و احتیاط دست ممانعت در عنان عزم شاهزاده زده از پیش
رفتن مانع آمدند مفید نشد نواب جهانبانی قول همایون را پیش انداخته جوانان موکب عالی در نظر
خجسته آن سر آرای دولت و اقبال بطعن سنان جان ستان بسیاری از رومیه را از صدر زین
بروی خاک هلاک انداختند و تا غروب آفتاب بحرب و قتال پرداخته شاهزاده عالمیان بهمت [illegible] بعلم
رومیان بسته با وجود آنکه زمانه کسوت عباسیان در بر کرده لشکر قزلباش دست از محاربه بر نداشتند
و پاشایان پای ثبات و قرار استوار داشته مشاعل افروختند درین اثنا نواب جهانبانی شاهرخ خان را با
از طرف دست چپ از قول جدا کرده مقرر داشتند که بر دست راست مخالفان حمله آورده شاید الیها
امرا و لشکر ذوالقدر و مردم قراجه داغ و [illegible] که در جانب دست چپ می باشند از موکب

عالی جدا شده و چون میان رودخانه در آمدند قلب رومیان در نظر نمودار گشت اندکی منشر راندند و چون از
رودخانه بالا آمدند بعقب قلب رومیان رسیده بودند چون آواز نقاره از عقب قلب گوش رومیان
رسید و ملازمان موکب عالی شاهزاده در ترجب الاشاره حمله انداختند رومیان با وجود کثرت سپاه
قلت غازیان را ملاحظه نموده آنکه آواز نقاره از عقب قلب بر آمد دلاوران پیش جنگ [illegible] آمدند پای
ثبات و قرار ایشان متزلزل گشته قول هم بر آمد ایشان که در قول بودند لحظه صبر نموده در مقام آمدند
سفید [illegible] شب معرکه کرده راه فرار پیش گرفتند اما چون لشکر قزلباش در پس پرایشان بسیار بودند در وقت
انهزام بدیشان رسیده محمد پاشا بیگلربیگی دیار بکر و مراد پاشا بیگلربیگی قرامان هر دو گرفتار شدند محمد پاشا
چون زخم قوی یافته بود و احتمال زیستن نداشت سر از تن جدا کرده مراد پاشا را اصفهان بیگ شمس الدینلو
گرفته زنده با دیگر گرفتاران که معظم ایشان یوسف آقای چاشنی گیر باشی خواندکار بود بنظر انور رسانیدند
و درین معرکه بسیاری از رومیان شربت گوار فنا چشیدند و غازیان قزلباش تا چرنداب که اردوی
رومیه فرود آمده بود تعاقب گریختگان نموده چندکس را از میان خیمها گرفته آوردند و چون شب در میان
غازیان و منهزمان حایل شد امرا عظام و صاحبان کرام احتشام در موکب عالی شاهزاده گردون [illegible] از معرکه باز آمده
روز دیگر بدین سرها و اخترها و مردانگیها که از هر کس صادر شده بود مشغولی فرمودند مراد پاشا را با چند [illegible]
[illegible] نگاهداشته بودند [illegible] فرستادند و از آنجا [illegible] روز در حوالی رودخانه
فیما بین توقف نمودند که اسبان از زحمت و آسایش یافته دیگر باره بدستور معرکه قتال کردند و از جانب رومیان
تر عثمان پاشا چهل پنجاه هزار کس را مقرر داشته که در حوالی خود [illegible] مشرف بودند و از حملات و
مردانگیها نواب جهانبانی که با اندک مردمی [illegible] متعجب بودند [illegible] از غایت کثرت
و از دو جانب از یکطرف بحرب و قتال پرداختند و از طرف دیگر قلعه می ساختند [illegible] بعد از سه چهار روز که لشکر
ستوران فی الجمله آسوده شدند دیگر باره مستعد مقدمات جنگ گردیده قرار دادند که چون عثمان پاشا خود
متوجه محاربه نشود جنگ سلطانی وقوع نیابد اگر بتوفیق الله تعالی در [illegible] محاربه [illegible] ظفر یابیم

بیا بیا که لب خود خشک و دیده تر دارم
هزار داغ فراق تو بر جگر دارم
[illegible] رقیب [illegible]
[illegible] تو بمیرم اگر خبر دارم

اختتام

میان اردوی رومیه جنان بازگشته بطریق شبیخون باردو ریخته تا صرفه در جنگ باشد بقدر مقدور
سعی وکوشش نموده آثار دستبرد بظهور آورند و هرگاه غلبه از جانب مخالفان مشهود باشد جنگ کنان
خود را کنار کشیده آتش شور وشر مشتعل گردانیده مخالف را آسوده نگذارند و بمقتضای این عزیمت
متوکلا علی الله سمند گردون خرام را براه و اعلام ظفر افراشته و چتر همایون فال بر فرق فرقدسای شاهزاده
عالمیان افراشته بهادران موکب نصرت قرین در سایه علم اژدها پیکر آن فارس مضمار دلاوری جمع آمده
بآیین شایسته متوجه معرکه قتال گردیدند و چرچیان لشکر ظفر قرین قریب باردوی رومیه رسیده رومیان
که بحراست و نگهبانی اردو مامور بودند در کنار اردو و سیل بسته پیش آمدند از آنجانب تیر ملاحظه حزم و احتیاط
کرده و پس پیش خود را ملاحظه نموده دیدند که مبادا مکر و خدعه از ایشان بظهور رسد مجملا از روز نهضت رسانیده
و از طرفین جنگ و جدال وقوع یافت آخر روز در همان حوالی فرود آمده قراولان باطراف و جوانب فرستاده
حکم قضا مضا نفاذ یافت که امشب لشکریان پاس داشته قریب بصبح غدای دار باردو ریخته تا جمع شدن
لشکر رومیه از دقایق قتل وکشتن دقیقه فرو نگذارند تا مدتی از شب گذشته بود که غازیان قراول
قدم جلادت پیش نهاده و کنار اردو رسیده خود را بخیمه از خیام رومیان انداخته نمد وکلیم را گرفته
بیرون آورده بودند نظر حجسته شاهزاده عالمیان رسانیدند نواب جهانبانی از ایشان سوال کرد
که دیروز چرا رومیه بجنگ پیش نیامدند ایشان مردم مجهول بودند و از نهکار خبری نداشتند چنین تقریر
کردند که فی الواقع سردار اعظم علوفه کرده مشورت چند در باب کوچ کردن داشته و پاشایان لشکریان
بحراست اردو بجنبش دیگر مامور نموده در بین این اثنا آتش بسیار در اردوی رومیه افروخته شد بطریقی که
خرمنها را آتش زنند شعله آتش از همه جا بلند شده و مردم صاحب وقوف گفتند که این صورت علامت
کوچ کردن است همیا که هرکس در خیمه خود جمع کرده و آتش زده اند بمعنی متوکل قراولان مذکور است بنصف
شب بود که شخص تبریزی که در اردوی رومیه بطلب حاجتی که از خوارج آمده بود و آن روز با متقضای وی
علم نموده از ضرر آسیب لشکریان صیانت نموده تقریر کرد که عثمان پاشا دو روز بود که گوسفند خانی سربسته بود

بیرون نمی آمد دوشب بمقتضای مرض اجل گرفتار آمده از عالم گذشت و بروز از خلائق پنهان داشتند جغال اغلی
مستقل امیرسرداری شده و پاشایان و ریش سفیدان لشکر را جمع نموده صورت قضیه را اظهار نموده رای بکوچ
کردن قرار گرفت صبح کوچ خواهند کرد اما جعفر پاشا هر چند روز ذخیره قلعه فرستاده و ذخیره سالیانه
سرانجام نموده بود و جمعی از پاشایان گفتند که بسیار متوجه مهمات قلعه نفی نیافته و بعد از رفتن ما قزلباش
قلعه را به آسانی میگیرند چرا ده سه هزار نعش را گذاشتن میدیدیم جغال اغلی جعفر پاشا را در بیرون قلعه بیان حقیقت
شما الیه جواب داد که اگر من داخل قلعه نمی شدم چنین میکردم و حالا که داخل شده ام بیرون رفتن بحرکت دولت
عثمان پاشا نقض دولت پادشاه ماست من رضا بمقتضای الهی داده و توقف مینمایم شما کوچ کنید که اگر لحظه
سانح شود والحکم لله العلی الکبیر آن شخص از منزل لشکر خود آمده صورت واقعه را این شخص تبریزی
تقریر کرده گفته بود که ما صباح کوچ میکنیم چون لشکر قزلباش قریب اند محتمل است که فردا جنگ عظیم واقع
شود و تو در میان ضایع شوی اگر میتوانی امشب شب است خود را باردوی قزلباش رسان و چند کس
همراه من کرده بود و چون بسیاهی قراولان قزلباش نمودار شد بازگشتند آن شخص چنین تقریر کرد که رومیه
از قضیه فوت عثمان پاشا و جلادت مردانگی شاهزاده عالمیان و خبر کیفی قزلباش متزلزل احوال اند
و مشکل مینماید که لشکری جمعی که بحراست قلعه مامورند قرار توقف قلعه دهند و هرگاه ایشان توقف کنند
جعفر پاشا تنها بضرورت خواهد رفت چون دور از کار نمود همگنان این صورت را بر توقف ترجیح دادند
بالجمله از استماع این خبر بهجت اثر نشاط در میان لشکر افتاده آثار شادی و خرمی بظهور آوردند صبح ترتیب اسباب
مقدمات جنگ کرده قول همایون آراسته با وجود قلت غازیان و کثرت ازدحام مخالفان متوجه معرکه
قتال گشتند و جغال اغلی که مستقل امیرسرداری شده بود بعزم مراجعت کوچ کرده جمعی کثیر را در پیش و فوجی را
عقب در عقب تعیین نموده و ملاحظه احتیاط تمام را مراعی داشته پیش گرفتند و چرچیان لشکر منصور از چرند آب
که یورت رومیه بود گذشته در حوالی شنب غازان به رومیه رسیده دست بآلت قتال بردند و از طرفین
فوج فوج به مدافعه پیش آمده جنگ کنان طی مسافت مینمودند نواب جهانبانی قول همایون را از چرند آب گذرانده

غازیان را بمحاربه ترغیب فرموده سپاه دران موکب اقبال جلو ریز بمخالفان رسیده آثار مردانگی بظهور
آوردند و مخالفان را از میان عرابه بهشتر او غرق راندند و الحق درین روز که عثمان پاشا از میان قشون
لشکر روم سپهدار شده بود اگر لشکر قزلباش اندکی زیاده می بودند و استمالی در جنگ میکردند ممکن
بود که شکست عظیم باشان رسیده یکبار دست استیصال کرده و صورت واقع بود که آمعنی بوقوع پیوست
اول آنکه لشکر قزلباش بسیار کم بودند و رومیه بکیفیت و کمیت لشکر اطلاع یافته میدانستند که نواب شاهزاده
عالمیان زیاده از دوازده هزار کس همراه ندارند و مع هذا سپاهیان امرا اعاظم با ارباب نفاق گرم بود
و اکثر امرا با علیقلی خان شاملو اتفاق نموده در ترتیب گشته محمود و دیگران شده بودند و بیک مرامور آمش خود
گرفته هرچند که بری لشکر را بطرفه استقلال سعی مسابقه بودند صفائی نداشتند و میخواستند که مردم ادار
میانه قزلباش بمردانگی شهرت یافته فتح و ظفر مخصوص کرده و دیگری آنکه چون قزلباش بیچاره را پیاپیشرو
احمال و اثقال انداختند اشان بغنایم رسیده خام طمعان دست بی چیزی که طبیعت اکثر لشکریان
بان مجبول است شروع در نهب اموال کرده آنچه از شتر و یراق بدست گرفته برون برده آن
آن گذاشته دست از محاربه باز داشتند رفته رفته لشکر کمتر شد اقتداری یافته بود نقصان در رفت
دیگری آنکه حال اتفاق فرسخ را قطع نموده از چنداب بشنب غازان رسید چون مشاهده نمودند که قزلباش
بیچاره دنبال را نده اند و حضور رومیه هم بر آمده متفرق منهزم میکردند بجلال کامل تدبیر صاحب علمی نموده
الفور در ساعتی فرود آمده خیام بقاعده که در میان رومیه معمول است بگرد خود راه دخول سد
ساخته و عرابه برگرد اردوی خود گشته یکبار از دور عرابه باز داشته لوازم محارست پرداخته
و چون از طرف قزلباش زیاده حرکتی شد متوجه جنگ عرابه نشدند و میان که شرف را انهزام بود
دل قوی ساخته از خوف و هراس بیرون آمدند و نواب جهانبانی چون رنجال توقف افسردگی شان
لشکر قزلباش آگاه شده با وجود آن حال اراده نمود که با لشکری که در رکاب حاضر بودند یکبار فدائی وار
جلو انداخته صورتی که در پس پرده تقدیر باشد بمنظر ظهور آمد امرا عظام و دولتخواهان جنگ عرابه را اصلاح

ندیده بار بکی صاحب اختیار شاهزاده نامدار را گرفته در فسخ آن عزیمت مبالغه و الحاح نمودند نواب جهانبانی
بصواب دید دولتخواهان که مطلب ایشان ظاهرا جز جرات مد بلی چیزی آنحضرت نبود عمل نموده دست
از محاربه باز داشته در حوالی چنداب فرود آمدند درین جنگ اگرچه آخر لشکر آواره شدند اما غنیمت
بسیار بدست لشکریان افتاد و چون رومیه از شنب غازان کوچ کردند نواب شاهزادگی با دلاوران
موکب عالی از یورت خود سوار شده بعقب لشکر رومیه افتادند که در هر جا فرصت در جنگ ایستاد
جنگ کرده در هیچ منزلی ایشان را آسوده نگذارند تا قصبه طسوج بمقاعده و تعاقب نمودند غازیان شاهزاده
فرصت نموده خود را بر رومیه رسانیده طرح جنگ می انداختند و جمعی کثیر را بمعرض هلاک میساختند
و سرها و اسرها بنظر جهانبانی می رسانیدند تا در موضع این جنگ عظیم بوقوع انجامید و اسمعیل قلیخان
طایفه شاملو استقلال نمودند و رومیه زور آورده جمعی کثیر بمرافقه ایشان غازیان را
بازگردانیدند از بعضا آلتی دران صحرا آب انداخته بودند و گذار طایفه شاملو بآنجا افتاده آسمان
تابعین بگل فرو رفته و رومیه زور آورده اگر لحظه دیر رسید جوانان کار آمدنی طایفه شاملو در گل
بقتل رسیدند مرغ خان استاجلو که چرخچی بود بعد پیش رفته رومیان را از اسپ انداخته غازیان
شاملو بعد شورش و تعب از وحل بیرون آمدند یکی از برادران اسمعیل قلیخان با جمعی از طایفه شاملو
دران معرکه بقتل رسیدند از ملازمان موکب جهانبانی شاه حسین بیک بیک شربت دار
و بیک جبه دار و ولد ولی سلطان ذوالقدر که در سلک مقربان منسلک بودند مقتول شدند بالجمله
روز بروز کار مشکل میگردید علیقلی خان شاملو بسوی مراجی که از رشک و حسد ارباب مناصب
و مقربان بساط دولت را با یکدیگر می باشد با اسمعیل قلیخان واشت با مرغ خان المذکور که نموده
که امرا و خان شاملو نموده که اشتی که او من الاقران صحبت خلوت کرده هر گاه
اعیان لشکر بشیوه نفاق و عدم اتفاق مدعیان رواج داشته باشد پیدا است که چه امر از پیش رود
بالجمله نواب جهانبانی تا طسوج دست از تعاقب باز نداشته بعد مقدور لوازم سعی و کوشش بجای

آورده‌اند الحق درین معارک و محاربات از نواب جهانبانی بعضی وقایع شده و از روزیکه متوجه حرب
و قتال گشته تا چهارده روز درع و جوشن از تن بیرون نکرده همه روزه از صبح تا شام اوقات
صرف پیکار نموده همت بر اعدام آن طایفه گماشته اما مخالفان زیاده از حد و شمار بوده
و مقاومت آن لشکر بیقیاس ما فوق قدرت ملازمان عالی بود و نفاق پیشگان قزلباش را خود
حکم دیده عبرت ایشان از آمال انجال پوشیده شده بود و آن جمعیت در شهر و شان نهاده که بود
و ساوس شیطانی را از دل بیرون کرده قدم رجا و اخلاص نهند و بمحض لجاجت و عناد سر رشته
از دست داده درین قضیه با جمیع خاقف گردیدند العقبه چون روحیه بالکل از خود قریب شده بود
بازگشتن و تسخیر قلعه پرداختن را اولی دانسته عنان عزیمت معطوف و جانب … انعطاف داده
در شهر حوالی شنب غازان نزول کرده کس بخدمت والده نامدار فرستاده گاه گاهی حال … می
داشتند نواب سکندر شان تبریز را … کوچ فرموده و بشهر آمده
منازل … جهت دولتخانه همایون قرار یافته و آنجا نزول فرموده و جمعی کثیر را
از امرا و ارکان دولت در یکی از منازل خراب آباد آن شهر مسکن گرفته راقم حروف در اردوی
معلی بود روزی که بشهر آمد طرفه شهری بنظر در آمد جمیع خانها که بطلا و لاجورد تزئین یافته بود خراب شده
و … های نقاشی کنده شده و بجای همه سوخته شده بود و درختان باغها و باغچها قطع شده
همه سالها … گشته بود و از چندین هزار خانه دلنشین یک خانه که استعداد نشیمن کسی از آنجا
… داشته باشد سالم نمانده بود و جمیع دکاکین و خانهای کاشیکاری و طبقه حمامات ویران
شده احباب و عشاق تبریزی … و بازارها افتاده بود و مجملا شهر … اکثر تبریزیان بمقر آن …
… داشته ویرانه بنظر در آمد که از مشاهده آن خاطرها مشوش و دماغ مسکینان پریشان گشت
مولانا وقوعی تبریزی این بیت مناسب حال گفته بود بیت وقوعی کربلا … سید بود …
تبریز ویران تر ز تبریزست ؛ نواب سکندر شان و شاهزاده عالیان … میرزا …

امر فرموده که چند روز اوقات صرف تکفین و تجهیز مقتولان نموده مدفن گشتگان را داشته و کوچها و محلات
از لوث و روث ولاشه ستوران که از فقدان علف سقط شده بر روی یکدیگر ریخته بود پاک گردانند و مردم
تبریز که بقری و مزارع پراکنده شده بودند بتدریج بشهر جمع شده خانهای خود را آبادان و از خاطر …
شان بر نهند امرا و ارکان دولت و ارباب مناصب هر کدام بمنزلی که فرود آمده بودند فی الجمله تعمیری
یافته در آن زمستان قشلاق همایون در آن بلده جنت مشحون واقع شد ذکر محاصره قلعه تبریز و قضایا
که تا آخر سال در پای قلعه در حین محاصره دست داده بحکم تقدیر خالق عباد ؛ چون اراده ازلی و مشیت
لم یزلی بآن تعلق گرفته بود که خطه فرح انگیز تبریز از دست رومیان بر آمده خرابی بآن بلده طیبه راه
… اهالی آنجا که چندین سال بفراغت و عافیت گذرانیده سرمست باده نخوت و غرور بوده‌اند از لطمه حوادث
شده … بانواع شدائد و محن گرفتار آیند و از نامساعی … ایام فراغت و فراهم آمدن اسباب
جمعیت اختلال احوال آن گروه عبرت افزای عالمیان گردد و در زمان دولت جهانگشای …
کامرانی و اقبال … شهریار بیهمال … و حضرت اعلی شاهی ظل الهی که امروز بخت فیروز بخت
سلطنت ایران از وجود فایض الجود بهشت صفت آسمانی زینت و جهانبانی دارد آن اختلال و …
آورده … آن روضه دلکشا که از جور حوادث از … و خرابی افتاده بود بهمین اقبال
آن تا … یافته بحضرت ذو الجلال … اولیای دولت بیزوال در آمده مملکت آباد و …
مشعل تیغ آتشبار شان روشنی یافته پرتو اثر عالم امن و سلامت گرد و هر چند در آن زمان سعی و
اهتمام در دفع این حادثه … بجایی نرسیده داده و بعضی امور که در پرده خفا مستور بود بظهور رسید
که آن امر لاحق را عایق گشت مجملا چون اردوی همایون در تبریز نزول نمود امرای عظام اطراف و
جوانب قلعه را بنظر احتیاط در آورده چند جا سپه تعیین شد جانب شرقی که طرف میدان صاحب آباد
و مسجد حسن پادشاه است سپه نواب جهانبانی و ملازمان خاصه آنحضرت … و اتباع و جماعت
تبریزی قرار یافت در جانب قبلی که طرف محله سنجاران و … است یک سپه بقورچیباشی و قورچیان

عظام و بعضی امرا ملحق گردید و کمک سپه شاهرخ خان مطالعه ذوالقدر متعلق گشت محمد بیگ خان شمخال و تامینان
و امام علی خان قاجار و مردم قراباغ ترتیب کمک متعهد کمک سپه شدند اما از طرف قلعه که جانب تبریز است
بود خالی ماند که جهت قلب لشکر محاصره نشد و چون کاهی آوازه آمدن لشکر ترکمان و تکلو و ذوالقدر این
فارس بسر رسید مقرر شد که اکراد شان آمده در مقام خدمتکاری باشند و در آن طرف سنگر پیش برند و
سیلدار و کلنگ دار جهت کار قلعه ریخته کند آورده بجان رقم شد و یراق توپ ترتیب داده و مراد بیگ
توپچی باشی شروع در توپ ریختن کرده و تا اتمام توپ از زمان مدرسه حسن پاشا نقبی احداث کردند که میان
قلعه ز دو شد و بعضی جوانان از آن نقب جنگ شروع در حفر نقب نمودند اما سوانح عجیبه در حین محاصره و سبب بسیار
که موجب وهن دولت شکستگی عموم سپاه گشت اول امری که سانح شد و موجب اکراه خاطر شاه و سپاه
و باعث شکست قزلباش و دلیری محصوران گردید قضیه گرفتاری شاهرخ خان مهردار است که از عظمای
دولت و بزرگ طایفه رفیعه ذوالقدر بود و از نقد برازوی بوقوع پیوست شرح این سانحه عبرت افزا آنکه
مشارالیه مرد دلیر شجاع مردانه بود و در عالم غیرت و حمیت برد و شور افسون که در میان شهر تبریز که خانه
صد ساله قزلباش است و پادشاه قزلباش و جمیع امرا و ارکان دولت سلطنت شریف حضور داشته باشند
حضرت شاه که مروج اشعه لا اله الا الله است در دولتخانه همایون و عمارت هشت بهشت نشسته خطبه بنام خواندگار
روم خوانده و در تسخیر آن اضطراب ننموده و همه روز ولی الحمد شکر گوید که تا این قلعه مفتوح شد و خواب و زندگی و
آسایش بر او حرام است از غایت حمیت از طریق حزم و احتیاط غافل افتاده در مقدمه اول سپه خود در پیش برده
بجانبی که در حوالی دیوار قلعه بود در آمد نواب جهانبانی این جلادت و مردانگی و شیر فنانی را مستحسن نداشت
دو سه مرتبه کس فرستاده منع کرد که از آنجا بیرون آمده سپه را مرتبه بمرتبه پیش برد و هر چند دولت خواه را
کمک بخشی استحکام داده خاطر جمع نموده پیش برده و خان مذکور جواب فرستاد که رای جهان آرای اعتبار است
و چنین می باید اما چون آمده ام بازگشتن بالاتر منافی همت باشد که درین دو سه روز بمقتضای
ربانی و همین همت و اقبال همایون بیت یا بر برج او بر سر گردون نهیم پای ❀ یا مردوار بر سر همت نهیم سر

چون مشهور گرفتاری او در لوح قضا مثبت شده بود در توقف آنجا اصرار نمود و نواب جهانبانی روز دیگر
پیری بیگ استاجلو آغاسی شاملو را تا نزد او فرستادند که او را نصیحت نموده از آنجا بیرون آورد و مشارالیه تا او
آمده این گفتگو در میان بود که رومیه در وقتی که اکثر لشکریان اهل کشیک شب متفرق شده کشیکچیان و هنوز
نیامده بودند علی الغفله از قلعه بیرون آمده بر آن سپه ریخته و جمعی تکلو که پهلوی محل آمده بودند که گرد
نقب بیگ شاه آمدن کمک سپه و ساعتی جمعی دیگر بر آن خانه محیط گشته از در و پنجره تیر و تفنگ بسیار
انداختند آخر الامر بر آن خانه مستولی گشته داخل شدند و شاهرخ خان و ابوالقاسم سلطان ولد امیر
مشهور زنجیر باره که از امرای معتبر و شجاعان روزگار بود و پیری بیگ استاجلو آغاسی باشی و چند نفر دیگر که در آنجا
بودند جنگهای مردانه کردند و شاهرخ خان زخمی خورده گرفتار شده و دیگران شربت شهادت چشیدند
و چون رومیه اطلاع یافتند که او شاهرخ خان است فی الفور بازگشته او را به قلعه رسانیدند و در شهر خبر بیرون آمدن
رومیه و جنگ سپه شاهرخ خان اشتهار یافت از همه طرف قزلباش هجوم نمودند تا رسیدن ایشان
رومیان بازگشته او را به قلعه رسانیده بودند از وقوع این انفعال عظیم شاطر از قلعه بلند گشته کمال ملال لباس
پر دنیان راه یافت محصوران در قلعه دلیری گرفته قزلباش شکسته خاطر شدند نواب جهانبانی با وجود
آن حال ملال کلال بخاطر سپاه راه نداده فرمودند که هر کس زیاده سری کرده سخن دلی نشنود و شیخان جوهر همت
و شهامتی بخواهد بود اما چون در راه دین و دولت کشته شده و بازماندگان او را نوازش نموده منصب
مهرداری را به بلبل خان ولد او عنایت فرمودند و همچنین منصب ابوالقاسم سلطان طهماسب قلی سلطان
ولد او مرحمت شد رضا قلی بیگ ولد پیری بیگ که جوان صاحب جمال خورد سال بود بجای پدر استاجلو ای
فرمودند و طایفه ذوالقدر بدستور در میان سپه معین گشته امیر کشیک نگاه داشته محافظت سنگر کاری
نتوانستند کرد دیگری از سوانح نکرده همان بود که توپی را که کلکه گوش مشهور بود و با ترده من سنگ می انداخت
و از توپخانه شاه جنت مکان در یکی از قلاع مانده بود در پای قلعه آورده بر برجی از بروج جانب قلعه نصب نموده
می انداختند و تا نصف برج از صدمه گلوله آن ریخته شده بود و رومیه میان دو برج سپه نجیه مردم را بضرب تفنگ

پراکنده کرده ریسمانها بر حلقهای توپ انداخته و تا جمع شدن مردم هجوم نموده توپ را با پای دیوار کشیده
از آنجا بقلعه رسانیدند و دیگر از سوانح آن بود که بعد از دو ماه که اسباب توپ ریختن مهیا شده بود و
اعیان قزلباش جمع شده متوجه سرانجام امر مزبور بودند قالب توپ جهت شدت سرما و عدم تابش آفتاب
خوب خشک نشده بود و رطوبت داشت مس که در کوره گداخته بود در قالب سر دادند جوش خورده
از قالب بیرون افتاد و باطراف و جوانب ریخت و نزدیک آن رسید که از اصابت عین الکمال چشم زخمی بذات
مقدس عالی که بجهت توپ ریختن در آن انجمن بشریف حضور داشتند رسیده از آسیب مس گداخته متضرر
گردند باری سبحانه و تعالی حفظ نمود اما چندکس از مقربان و حاضران بساط اقدس از آسیب مس گداخته
متضرر و تا قته شدند و بعد از دو ماه که انتظار توپ ریختن کشیده بودند تعجیل نماند بعد از آن رجوع بایار بیک
توپچی باشی ... بیک امین که از جمله مقربان بود و بتوپ ریختن مامور گردید و در عرض چهل پنجاه روز آن اسباب
آنرا مهیا ساخته در ساعت سعد که اهل تنجیم اختیار نموده بودند بمجلس عالی انعقاد یافته در حضرت فیروزی اقبال
توپ بزرگ کم مثل و چنین سنگی انداخت حسب المدعا ریخته شد و توپ را بسپه نواب جهانبانی بر
نصب نمودند و توپچیان بکار خود مشغول گشته و بعضی ترمیش شده مردم صاحب وقوف از روی تخمین
قیاس و تشخیص دادند که بقلعه رسیده و شبی پوازی سعید کسی از جوانان کار آمدنی تعیین نموده شبها فرستادند
که در بعضی راه سوراخ کرده بقلعه در آیند و اگر نتوانسته چون آواز کرنا بر آید از سپه ما به جابورش نمایند چون
تسخیر قلعه در آن هنگام رقم پذیر کلک تقدیر نشده موقوف بزمان دولت و جهانبانی اعلی نواب کامیاب
همایون شاهی ظل اللهی بود حوادث عظیمی بظهور می آمد و امور کلی باعث تعویق تمشیت می شد و مجملا چون
دلاوران نقب در سوراخ نقب را گشودند در تخمین و قیاس غلط شده و از میان لشکر جایی سر بر آورده
و چند روز دیگر کار بسیار سپری کرده که بدرون قلعه رسند حسب الامر سوراخ را نگاه گرفته توقف خود موقوف
داشتند و درین اثنا قضیه فرار نمودن قلی بیک قورچی باشی اتفاق که از اعاظم ارکان دولت بود و چهار
قلی بیک برادرزاده او قورچی باشی نواب جهانبانی بقلعه سانح شد که موجب تعویق تسخیر قلعه گردید مبین اجمال

بر سبیل اجمال آنست که قلی بیک قورچی باشی با محمد خان و سایر امرا در جمیع امور متفق بودند و بعد از قتل نواب
مهد علیا والده معظمه نواب جهانبانی و کشتن میرزا سلمان و دیگر اعمال که بالطبع مکروه خاطر نواب
عالی بود با اراده و صوابدید ایشان بوقوع پیوست همیشه مذکور خاطر عالی بود که در محل مجال از آن طبقه
انتقام کشیده و قصاص بجا آید شده بسیار موجب مدارا و تعویق میگشت و قورچی باشی که مرد آگاه و دل گران
بود این معنی را تفرس نموده همیشه خایف و هراسان و از نواب جهانبانی با او بدظن بود و در ضمن وقت که محمد
خان و ولیخان در مقام فتنه انداز برآمده با اراده باز خواست خون امیرخان با یکدیگر اتفاق نموده
متوجه اردوی معلی گشته قریب به تبریز رسیده بودند و آثار عصیان و طغیان از ایشان بظهور رسیده
بخاطر او خطور نمود که هرگاه قورچی باشی که عمده ارکان دولت است باطناً با ایشان اند و ترکمان و تکلو
متفق باشند بعد از وصول انواع فساد محتمل است که از ایشان بظهور آید و علیقلی خان فتح اغلی و محمدی ساروا لغ
که باعث خون امیرخان بودند متهم گشته دو وفا نموده خاطر ایشان نواب جهانبانی کردند که قبل از وصول
آن طبقه دفع قورچی باشی لازمست تاخیر در آن جایز نیست زیرا که بعد از ورود آن جماعت استظهار یافته اگر اراده
نماید بفعل می آورند و این معنی در ضمیر او تصمیم پذیرفته چون آوازه ورود آن گروه متواتر شد در اثنای
شاغل قلعه گیری متوجه دفع او شده طهماسب قلی سلطان ولد امیر اصلان خان ارشلو افشار را که در
با سعید کسی از این فقره را رشید بدر گاه معلی آمده بود و بمنصب قورچی باشیگری او را نامزد و امیدوار ساخته که دفع
او قیام نماید و او متقبل این خدمت شده و قورچی باشی بتر ... از ال تکلو خایف در آن چند روزه که اخبار
ورود ترکمان و تکلو متواتر رسید غایت متزلزل بود و از سپه بجانب آمده تمارض کرده چند روز خانه
نشین شده و لشکر ... و آن طبقه بود و در روزی که طهماسب قلی سلطان را این خدمت مامور فرموده
حیدر قلی بیک برادرزاده قورچی باشی در ملازمت عالی مجلس نشین بوده این معنی را فهم کرده رفته بود
فی الفور بمنزل آمده او را از این خیال آگاه کرده و ایشان در همان وقت تعجیل ... بقلعه و میان فرش جا پیچیده در ... رفته
از راهی که سپه ایشان میرفت بقلعه پیش رفته و چون بپای قلعه رسیدند تا حاجی خود را که امانت

فرق عزت ایشان تا بن افسر گرایی آراسته بود و از سر بر داشته بخندق انداختند و رومیان که از بالای
قلعه مشاهده این حال نمودند در گشوده ایشان را بقلعه در آوردند و اسمعیل را از اول بطایفه قزلباش و اقبال
خود دانسته علم دولت شاهی را بایوان کیوان رسانیدند و تا بروز چهار رقمی یک در قلعه رفته بر سر نقب رسیده را
از نقب آگاه کرده و سوراخ نقب را که بکاروانسرای حاجی رسیده بود بایشان نشان داده و رومیه سر نقب را
گشوده و بضرب تفنگ نقب را از کارکنان خالی کردند و از راه نقب علی الغفله بدر حسن پادشاه
در آمدند و شورش عظیم دران سپه واقع شد چون خبر بنواب جهانبانی و علیقلی خان رسید از اطراف
و جوانب هجوم کردند و فیما بین جنگ عظیم بوقوع پیوسته از جانبین جمعی ضایع شدند و رومیان نقب را
مایه استظهار خود ساخته از همان نقب تفنگ انداخته سپه را متضرر می ساختند لاعلاج نقب را چند
جا سوراخ کرده کاه ریخته کاه دود کردند و آب بمیان نقب بسته انباشته کردند و آن راه مسدود گشت
و زحمتی که دو سه ماه در حفر کشیده بودند و محتمل بود که از ان مر فتح قلعه میسر گردد ضایع و عبث مطلق شد
و چون امرای ترکمان و تکلو قریب رسیدند و روز بروز اخبار رفته رفته ایشان میرسید و سرکار
قلعه گشته عسکر ایشان افشا شدند و جمعی از تبریزیان و مردم آذربایجان را تعیین کردند که در سپاه بوده
محافظت درهای قلعه نمایند که رومیه بیرون نتوانستند آمد و نواب جهانبانی و سایر امرا سرانجام دفع
عدد ایشان پرداختند از سوانح امثال حضرت صدر مغفور میر شمس الدین محمد خبیصی کرمانی است که در ایام
محاصره قلعه تبریز بسوی الجنه در گذشت مشارالیه سید بزرگ عالیشان نیکو اخلاق و موفور حالی استعداد
انصاف داشت در علم ریاضی و هیات و رمل و نجوم ماهر و مشق طبیب بسیار خوش صحبت بود و شعر را خوب
میگفت و خبیصی تخلص داشت چون بر مسند صدارت قرار گرفت نواب سکندر شان در تعظیم و تکریم و
اقتدار و استقلال او مبالغه فرموده کلی و جزئی امور شرعیه را برای و رویت او مفوض گردانیدند مشارالیه
دست بابواب بذل و احسان گشوده قریب یکصد تومان زر نقد و خاکه فیروزه که از وجوهات و تقی ممالک
و نقود ایشان و جهت مکان و خمس معادن فیروزه و غیره در خزانه عامره موجود بود در عرض دو سال باو شد

علما و صلحا و شعرا و طالب علمان و مستحقان هر طبقه داده و مشاهیر الطبقه را در عاشقای کلی نموده
همگی شکر و سپاس او از نوال احسان پادشاهی بهره مند گردیدند اشعار رنگین دارد و چند بیت از غزل و
رباعی در این نسخه ثبت افتاد **بیت** شراب عشق در هر سر کیفیتی دارد ❁ ز شیرین کوهکن حالی و خسرو حالتی دارد
سبوی باده بر سر برد و می مسیحا ❁ بمحرابش بیاد سر فرو خوش همتی دارد ❁ و این دو رباعی از [illegible]
رباعی در میکده عشق شراب دگر است ❁ در شرع محبت اضطراب دگر است ❁ مستان تو فارغند از
روز حساب ❁ زینها که در حشر حساب دگر است ❁ ترسا بچه ایست آتشین رو در دشت ❁ کاتش زده در خرمن
صد حور سرشت ❁ چون میمه کشان برای آتشکده اش ❁ رضوان همه شاخ طوبی آرد ز بهشت ❁ در وقت
رحلت این رباعی گفته بود ❁ خواهم از جهان فانی رفتن ❁ در زیر لحد بناتوانی خفتن ❁ در گوش
زمین زمو فای فلک ❁ حرفی زبان بیزبانی گفتن

ذکر آمدن طایفه تکلو و ترکمان به تبریز و بازگشتن آن قوم فتنه انگیز و آنچه دران حین روی داد از شمشیر آذر آویز

ساقی ارقام صحیفه بیان معجز علم
ملک الشان رقم تحریر یافت که بعد از گرفتاری امیرخان محمدخان ترکمان از وقوع این حال ترقی و رتبت
علیقلی خان شیخ اغلی در اعتبار و اقتدار طایفه شاملو و استاجلو اندیشناک گشته از کاشان همدان رفت
و برادران و اولاد امیرخان ترکمان جمع شده و سلطان تکلو را با خود متفق ساخته بتیغ جنگ کرده در مقام تفضیح
دیگر اعتبار اعیان آن دو طایفه شدند و با وجود آمدن لشکر روم و تسخیر بلده فاخره تبریز و احکام
موکده که از موقف سلطنت بطلب ایشان صدور می یافت از سیاق تقاعد ورزیده نیامدند و از اطوار
ایشان چنین مفهوم و چنین مشهور گشت که امرا و اعیان ترکمان و تکلو با یکدیگر عهد و پیمان بسته قرار داده اند
که بنیات اجتماعی بر دودی عمل رفته نواب جهانبانی را مجبور سازند که بر وفق رضای ایشان عمل نموده علیقلیخان
شیخ اغلی و محمدی بیاره و سوالغ و سایر اعیان قتل امیرخان را به دست اولاد او دهند که قصاص نمایند و طایفه شاملو
استاجلو را از نظر اعتبار انداخته صاحب وجود ایشان را در خدمت خود راه ندهند و دستور
امور دولت برای صواب دید ایشان منوط و مربوط باشد و بدین اندیشه باطل و مواضعه عاطل از تکدر

جمع شده هر یک بالکا و اقطاع خود رفتند که سامان و سرانجام لشکر نموده در میعاد مقرر روانه شده یکجا جمع شدند
سولاغ حسین تکلو که از امرای معتبر آن طایفه و در قلمرو علیشکر صاحب الکا بود در همدان الکای خود بود ولیخان او را
منع نمود که باغوای ترکمانان در مقام عناد نموده سررشته اخلاص را از دست نداده و چون محافظت سرحد
بغداد او مامور است تا حکم اشرف بطلب او صادر گردد مانند محمدخان از مکان خود حرکت نکند پادشاهان
اختیار سر و مال لشکریان دارند از طریق اخلاص و فرمانبرداری دور است که زبان اعتراض به پادشاه و پادشاهزاده
خود گشوده در باب قتل امیرخان سخنی گویم ولیخان از او متوهم شده و حذر نمود که مبادا اعتقاد آقایان تکلو را
بد و فاسد کرده اند باغوای محمدخان با او در مقام عناد در آمده فیما بین انواع وحشت روی داده بالاخره سخن بجدال
شد که ولیخان اکثر طایفه تکلو را با خود متفق ساخته باتفاق محمدخان بر سر او رفت و فیما بین جنگ واقع شده
مردم سولاغ حسین پا داری کرده زیاده در مقام مدافعه شدند در اثنای حرب ضرب زخم قوی بسولاغ
حسین رسیده از مدافعه عاجز شده گرفتار گردید و ولیخان بر او تسلط یافته در حین توجه تبریز او را از میان
برداشت مجملا چون خبر مراجعت عثمان پاشا و قلعه ساختن در تبریز و تزلزل ایالت پایه قلعه و محاصره
نمودن بعراق رسید امرای ترکمان و تکلو ظاهر خود را بلباس یکرنگی آراسته باعث حصول مطالب
خود روی توجه بجانب تبریز آوردند محمدخان از کاشان با طوایف ترکمان که در قم و ساوه بودند
و سیف خان شرف الدین اغلی تکلو از طهران و مختار سلطان برادرزاده او از ورامین و ولیخان تکلو
و علی سلطان با کل الداه و برادران و اولاد و اتباع امیرخان از همدان متوجه شده با قشون نمایان آراسته
یکجا جمع شدند و کس باطراف و جوانب عراق فرستاده از طایفه ترکمان و تکلو هر کس در هر محل اقامت داشت
احضار نموده جمعیت عظیم دارند و در این اثنا دست بهم داده امت خان ذوالقدر امیرالامرای فارس امرا
تا مین خود که بعد از معاودت سیاق خراسان رخصت یافته بالکای خود رفته بودند که سامان و سرانجام
سیاق آذربایجان نموده روانه گردند در این هنگام بعراق رسیدند محمدخان با او ملاقات نموده ابواب ملایمت
و دوستی با او و طایفه ذوالقدر مفتوح داشته تکلیف موافقت نمود امت خان مقبول را آنکه

روی داده

روی داده و مصلحت اندیشی و وساطت او باصلاح آمده و مرضی خاطر اشرف و تمکین باشد قبول او افتاده
بیکدیگر ملاقی شدند و باتفاق تزلزل ارتحال نموده و ندر رفته محمدخان در مقام طایفه الجیل است غازا
در امور ریگ مکنون خاطرشان بود با خود متفق ساخته امت خان با آنکه مرد عاقل کاردان بود ایشان بر او
وسوسه و افسون راه صواب گم کرده طریق خطا پیموده رفیق ایشان شد و چون این اخبار بدار السلطنه تبریز
رسید هر چند ظاهر بود که جمعیت و اتفاق ایشان بالاخره فتنه و فساد است اما نواب جهانبانی خواستند
که اراده خاطر و حقیقت موافقت و مخالفت ایشان من الحجوب معلوم نمایند از جانبین بر اسلاف ساعیان اول بر دم
اول از جانب نواب سکندرشان کس بنزد ایشان فرستاده مناشیر استمالت مبنی بر وفور عاطفت اعداد
یافت که ایشان تکلو و دولتخواه این خانواده و رفعاند و حقوق خدمات چندین ساله دارند در وقتی که عثمان
پاشا و لشکر روم با بر نزد بوم آمده و مسخر ولایت تبریز که مقر سلطنت قدیم این دودمان بسته بر
یکجهتی و سزاوار غیرت و حمیت آن بود که بعد از استماع این اخبار پای آرام کشیده آنکه حکم همایون بطلب ایشان
اصدار یابد از روی خدمت و اخلاص متفق بجمعیت و اتفاق یکدیگر شده هر یک بطریق معهود بسرعت و
استعجال متوجه پایه سریر سلطنت و اقبال گردیده آثار جانسپاری بظهور رسانند و بعد از دفع شر اعادی
دولت قاهره اگر مطلب و مدعایی داشته باشند عرض نموده استدعای حصول مطالب خود نمایند و در آن
باب تعلل نموده اند و با آنکه احکام مؤکده و تاکیدات مطغره بطلب ایشان صدور یافت مسامحه از حد اعتدال
گذرانیده اند و حالا که متوجه اردوی همایون اند مسموع میگردد که جمعیت عظیم نموده بهیات اجتماعی می آیند و این
اتفاق منشا اکثری نفاق ظاهر میشود اگر فی الواقع بر جاده اخلاص و یکرنگی ثابت قدم و در قبای طاعت و
فرمانبرداری اند طریق آنست که بسبب رفع مظنه متفق بجمعیت و اتفاق یکدیگر نشده هر یک با قشون خود
علیحده روی ارادت و بندگی بپایه سریر اعلی آورده بشرف بساطبوسی برسند و هر کدام بخدمتی که مامور شوند قیام
نمایند که غیر لطف و شفقت نسبت بایشان امری بظهور نمی آید و سیف خان شرف الدین اغلی تکلو پیغام داد که او را
با نواب همایون قرابت قریب است اگر امرای ترکمان بجهت قتل امیرخان از فرزندان ارجمند توهم داشته باشند او را

درین امور هرچه دخل است منزاد اخلاص مع روشی و ملاحظه حقوق تربیت و اصطناعات پادشاهی آنست
که خود را داخل مجمع آن طبقه ساخته بسعی هرچه تمامتر متوجه باشد و هرگز خلاف مصیر گردند امرا مذکور ترغیب قصد داشت
مبادا که احمقی فرستاده بعد از اظهار غلامی و فدویت عرض نموده بودند که رحم از شرف ظاهر است که بنیاد او پایان
تکلو و ترکمان و شاملو و استاجلو از سوابق ازمان طریق صفا و سلوک بوده و تجدید در خراسان با
دولتخواهی نواب جهانبانی جمعی کثیر از ان دو طایفه به نسبت تکلو و ترکمان بقتل رسیده حالا که در حد تربیت
عالی بوده و تربیت و مشفق شده اند نواب جهانبانی را با دولتخواهان بی التفاتی و بی شفقت کرده اند
و قضیه امیرخان ترکمان … الا از داوری که مستوجب قتل باشد صدور نیافته بود و خواهش
ما آنست که آن طبقه را در خدمت نواب جهانبانی قدر و منزلتی نباشد و جمعیت اتفاقی که واقع شده باشد
تخوف اعدا دوست و سپهسالار … ترکمان عذر مراتب سخنان مناسب حال القا نموده بود و چون نتایج
امرا مذکور رسیده خاطرشان نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان گردید دیگر بار احکام سلطنت
از موقف جلال … ایشان صادر گشت که کل طوایف اخلاص گزین قزلباش را درین دولت حق خدمت
و ارباب اخلاص از مواید احسان پادشاهی بهره‌مند بودن خلاف آئین مروت … ترکمان و طایفه
شاملو و استاجلو حسب اقتضای زمان عصیان ورزیده در خراسان فتنه انگیزی نموده باشند جمعی
دیگر را که در عراق و آذربایجان غاشیه بندگی بردوش و حلقه ارادت در گوش انداخته و انواع خدمات
و جانسپاری از ایشان در حضور شاه محمد خان تکلو … که از عظمای طایفه استاجلو و از اولاد ولی خلیفه
که از امرا معتبر شاملو بود بظهور رسیده و میرسد بمقتضای لا تزر وازرة وزر اخری باید آنچه مواخذه
… داشته صفقلی خان قیچاچی … امور و تربیت گشته چون از اوایل جلوس همایون ملازم موکب عالی
فرزند ارجمند … خدمات از و بظهور رسیده امری که خلاف ارادت و اخلاص باشد از و مشاهده نشده
اگر مشمول نظر عاطفت گشته چه قصور دارد و تربیت او چرا موجب بی اتفاقی با طایفه دیگر باشد آنچه حاملان
امیرخان سعی … خاطر شریف نواب جهانبانی که از غبار آلوده شده بود و توقع ایشان … گفتگوی ایشان

مبانی معتقدت و حسن اخلاص ایشان آنست که درمیانه قزلباش در وقتی چنین که علیه و تبریز از دست رفته
متوجه تسخیر قلعه آنجاست احداث فتنه کنند اگر خلاف امیدی از ایشان بظهور آمده و … نمایند
اصرار نمایند بر ذمت همت ما ترفع شرایشان لازم میگردد و چرا ملاحظه عواقب امور … شامت کفران نعمت
نمی نمایند و در ضمن آنچه امرا مذکور … لفظ جواب فرستاده که ما همان شیوه ارادت و اخلاص و سلوک
سابق … اتفاقی واقع شده و چون … آنچه رضای خاطر
اشرف اعلی و نواب جهانبانی باشد و موجب دشمن کامی نگردد و عمل خواهیم آورد و چون در اسلاف که وقوع
یافته از امرا آن گروه رایحه شقاق و نفاق بمشام … رسیده حکم مطاع … مشتمل بر عواطف الطاف
پادشاهی منشور عنایت از جانب نواب جهانبانی باسم … خان امیرالامرای فارس و طایفه ذوالقدر
که … آن گروه شده بود … اصدار یافت که ما او را تربیت نموده بایالت شیراز و امیرالامرایی
مملکت فارس معزز و سربلند گردانیده ایم و طایفه ذوالقدر همیشه صوفی و نیکخواه این خاندان ولایت
شان بوده اند و … با طایفه تکلو و ترکمان … و معاندان ایشان … نموده و اگر آنچه جهت
مطالب خود و صلاح و جمعیت اتفاق دیده بهیئات اجتماعی می آیند طایفه ذوالقدر را با این مقدمات
چکار و باعث اختیار مراتب ایشان چیست اگر صلاح اندیشی و ریش سفیدی منظور است که … ساخت
ایشان منافی کرداری نموده باصلاح آید دیگر ریش سفیدان او … و مردم خیرخواه صلاح اندیش
در درگاه معلی هستند ایشان … که جهان پناه آمده با ریش سفیدان او … اتفاق نموده …
استعداد … منتظم دولت قاهره باشد درین امور نمایند اسعاف مقرون خواهد بود و اگر … خان و
طایفه ذوالقدر از فارس … و اخلاص منحرف گشته شریک فساد آن طبقه گردد … ثابت
کفران نعمت درین حال کار فرمای خواهد بود و احکام مذکور مصحوب … ذوالقدر … صحبت
نواب جهانبانی منشور مذکور مصحوب … فرستاده شد و چون … رسیده … خان بمضامین فرمان
اطلاع یافت … محمد خان نموده … گردانیده … بود … قتل نموده

و امرای پادشاهی را گرد ورن انفشار و محمد خان و امرا رفیق آن کنکاش نموده امت خان را تکلیف کرده
که حبیب بیگ را بقتل رساند که بر ایشان ظاهر شود که عین صمیم القلب با آن طبقه متفق است بعضی عاقبت
اندیشان ذوالقدر راضی نبوده که امت خان مرتکب آن فعل شنیع گردد محمد خان و ایران باب ابرام
نموده امت خان طوعاً و کرهاً در چمن سلطانیه بقتل آن بیگناه اقدام نمود و بعد از قتل او کوچ کرده کوچ بکوچ
روانه تبریز شدند چون حقیقت قتل حبیب بیگ بمسامع جلال رسید و امرای مذکور بشهر تبریز نزدیک شده بودند نواب
جهانبانی علیخان بیگ ترکمان داروغه دفترخانه را که از اولاد منتشا بیگ پرناک و عظمای آن طبقه بود
و پدران ایشان حق خدمت قدیم درین دولت داشتند برسالت نزد محمد خان فرستاد که او را نصیحت نموده
قرار دهد که سالک طریق اخلاص و نیکوبندگی بوده بر وفق رضای نواب جهانبانی سلوک نماید و در باب قتل
امیرخان اصلا سخن نگوید و با علیقلی خان فتح اوغلی و محمدی بیگ سارو سولاغ در باب [illegible] گفتگو نکنند که بعد — امیرخان
از تسخیر قلعه تبریز در رعایت ایشان آنچه صلاح او باشد چنان شود علیخان بیگ مذکور باردوی
امرا رسیده علت بیعت داده [illegible] و چون نزدیکتر رسیده در حوالی شهر تبریز نزول نمودند ابراهیم
خان ترکمان ولد حمید سلطان چاوشلو را که از امرای معتبر ترکمان و در خدمت نواب جهانبانی معزز و
محترم بود و با علیقلی خان نیز الفت تمام داشت در مجلس عالی از اعمال ناهنجار ترکمانان همواره خجالت
میکشید نواب جهانبانی بعقیده آنکه او را از خجالت سرافکندگی خلاصی دهند امر فرمودند که میانه ایشان
موجب مصلحت رفع فساد آن قوم نماید و اگر نصیحت پذیر باشند بوساطت او از پرده حجاب بیرون آمده
ملازمت کرده ... الا او هم اوضاع خود باشد چه ظاهر بود که هرگاه امرای مذکور سالک طریق عناد و لجاج
باشند او را تربیت علیخان بیگ و دیگران خواهند داشت مشارالیه تیر اغلب ابمعنی گشته لا نعقعه شده
اوترخان رفت و یاران رشید شد [illegible] آنها تأثیری نکرده بود و محمد خان مقدم او را اعزاز فرموده
نگاه داشت و چون موضع سعدآباد چهار فرسخی تبریز رسیدند مخالفت و عصیان ایشان بوضوح پیوست
از جماعت تکلو و ترکمان هرکس اراده بود خایف و هراسان گشته متفارق فرار نموده با ایشان پیوستند

کچل مصطفی ایشان که از میرزادهای آن طایفه بود و بعد از فرار حیدرقلی بیگ بقلعه جهانچه سلطان تکلو که رفت
در عوض او منصب قورچی باشیگری نواب جهانبانی سرافراز شده بکمال اهلیت مردمی داشت تحقیق ظاهر قرار
نموده با برادر طاغی بوده در آن چند روز هرکس سوی قزاچی از نواب جهانبانی بخود دلگمان داشت که پیک
و فرار نموده هر شب جمعی کثیر بآن طبقه می پیوستند و ماده خصومت و نزاع قوی تر شد نواب جهانبانی
ملاحظه آنکه مبادا از اجتماع اهل العناد امری بظهور آید که موجب فساد کلی گردد چون خود را کثرا و فاق جبت
سرکاری که رقعه در خانه قلعه امیرخان که مسکن علیقلی خان و درجنب قلعه در میان طرف سپه نواب
جهانبانی بود بسر برده نواب سکندر شان را تکلیف آمدن آنجا نموده و آنحضرت شاهزادگان و اهل حرم
همگی بقلعه امیرخان نقل نموده و دولتخانه همایون در آنجا قرار یافت و علیقلی خان تبرسم خدمت و کشیک
در آنجا توقف نموده لوازم میزبانی و خدمتکاری بسر داخت و جمعی از امرای عظام و قورچیان کرام ملازمان
خاصه را امر فرمودند که کشیک در دولتخانه همایون حاضر بوده باشند و جمعی کمر راحتی کردند که اگر جهانبانی
بشهر محمل آمده باشند در راه مراقبت بطریق قراولان از احوال ایشان آگاه باشند و چون از
سعدآباد کوچ کرده بموضع قنونسفنج که دو فرسخی شهر است رسیدند جمعی از لشکریان ایشان برای رسید علیقلی
قراولی پیش آمده مشاهده نمودند که از طرف ترلوازم حزم و احتیاط مرعی است روز دیگر کس بخدمت نواب
جهانبانی فرستاده مطالب سابق را اعاده نمودند ما حصل کلام آنکه طایفه استاجلو بجای بقتل امیرخان
اقدام نموده اند و علیقلی خان فتح اوغلی و محمدی بیگ سارو سولاغ را خونی و دشمن نواب جهانبانی خود انگاشته
کرده مدت اولاد امیرخان دهند که بقصاص رسانند والا ما تاب و طاقت آن نیست که ایشان از مرتبت
واعتماد شاهی بیافتند و تمام گرگ کین دولت باشند و نواب جهانبانی در جواب بدستور سابق داده
و آمده شد تکرار یافته مشخص شد که آن گروه بدون حصول مطلب برنخیزند امید افساد و دشمنی آورند
ملکه اراده دارند که از روی اقتدار و استقلال بقهر و غلبه داخل شهر شده آنچه مکنون خاطر ایشان باشد
بظهور آورند و چون ظهور این مطلب از عزت و حیثیت پادشاهی دور و دور از خرد ناسنجیده نمود نواب

جهانبانی جهان از طریق رفق و مدارا که باقتضای وقت و زمان مسلوک است نشده بهیچ وجه بجانب مخالطه
و معاطفه التفات ننموده نایره غیرت التهاب یافته سخنان عتاب آمیز بر زبان مبارک رانده آن گروه
دو روز در موضع توقف نموده روز سیم بهیأت اجتماعی سوار شده میل بسته قراول چرخچی پیش انداخته
با اسلحه و یراق جنگ تا سر خیابان آمدند و چون خبر سواری ایشان در بیرون شهر رسید مشخص
شد که موعظه و پند در آن قوم سودمند نیفتاده نایره فتنه و ... ایشان جز بتحریک
سیف و سنان التیامی نپذیرد ناموس سلطنت اقتضای آن کرد که از این طرف نیز ترتیب
گوشمال آن گروه کرده جمعی از امرای عظام حضور مثل امرای استاجلو و اتباع علیقلی خان بمقابله ایشان
فرستادند و ملاحظه آنکه مبادا از جانب ایشان غلبه بعساکر ظفر شعار واقع شود موکب عالی نیز متعاقب
در حرکت آمد و نواب سکندر شان از تکلیف سواری فرموده در رکاب همایون والد بزرگوار اعلام سلطنت
و جلال افراخته بمقابله آن مخاذیل شتافتند و چون پای دلیری آن قوم از حد اعتدال تجاوز نموده
نایره غضب خسروانه التهاب یافته بود و احدی از امراء و ارکان دولت صلاح اندیشان یارای سلطنت را
قدرت آن نشد که در وقت سواری نواب جهانبانی عرض کند موجب فتح آن غریب است تا اینکه چون
رایات ظفر آیات بسر خیابان رسید یکه سواران طایفه استاجلو که قراول بودند آهنگ محاربه آغاز ساز
داده دلیرانه از آن طرف ترسیده ... آن گروه که بهستان باده جهل و غرور بودند دلیری نموده
اسب جلادت پیش راندند و تمامی دست بازی شده دو سه کس خوار شده بودند که امام قلیخان قاجار
بیگلربیگی قراباغ و محمد خان تخماق و سید بیگ کموزه و شاه وردی خلفا و ملو علیقلی خان با جوقی مشخص
در شکار بعقب شاهزاده نامدار پیاده شده و سر ارادت و اخلاص بر زمین بندگی سوده و عنان
بارگی صبا رفتار شاهزاده کامکار را بدست دولتخواهی گرفته عرض کردند که پادشاهان عالم مقدار را
مقابله بملازمان عاصی خود در شأن لایق دولت ... مع ذلک روز بیگاه شده و اگر موکب عالی اندکی
پیشتر در حرکت آید محتمل است که در این شب بیحو ... خون ریخته شود و آن طبقه را چه قدر و محل است

که تاب و تب ایشان غضب همایون متحمل آن گردد ملتمس ایشان را نخواهند آنکه امر و رضای مصحوب و موجب انعطاف دارند
در تاب و تب اهل عصیان نگردد و حکم صادر فرمایند که شاه و سیله نیکخواهان از موکب ظفر و نجیب زاده آمده مراتب
فرمانبرداری را آورند و اگر در این مرتبه از مصلحت بندگان درگذرند احتیاج بتقدیم ملازمان موکب عالی نیست
مهم ایشان بسعی غلامان کفایت شده نواب جهانبانی بمصلحت دولتخواهان عمل نموده کس فرستاده قراولان را
منع کردند و التماس امرا انجمن آرا قبول فرموده ... عرض نموده و حسب الالتماس عالیشان معاودت فرموده
و دیگر امرا تکلو و ترکمان کس فرستاده استدعا نمودند که دو سه کس از ریش سفیدان معتمد را که بعضی
کلمات با ایشان گفتگو شود نواب جهانبانی بجهت کس فرستادن گردند و زیاده از این مداهنه با آن قوم
مناسب رتبه سلطنت و پادشاهی ندانسته نواب سکندر شان صلاح در انجاح ملتمس ایشان دیده سیادت
پناه امیر ابوالولی انجو صدر را که در آن وقت صاحب عسکر ظفر اثر بود و از امرا سید بیگ کموزه و شاه قلی خلفا
و ملو را که مردم خیرخواه صلاح اندیش بودند فرستادند و ملاحظه آنکه مبادا از آن زیاده ترسیده اوهام خان
و دیگران نگاه دارند مقرر شد که در سر خیابان از فوج قراولان جدا شده اندکی پیشتر روند و از آن طرف محمد خان
و امرا از لشکریان خود جدا شده پیشتر آیند و در سر اسب برگویند با شاه گفتگو نموده بازگردند
حسب الفرموده عمل کردند ما حصل سخن آن جماعت آنکه سبب چیست که نواب جهانبانی بجهت رضا خاطر دو شخص
که از ایل و اویماق و عشیرت ایشان در خراسان انواع فتنه بظهور رسیده و هر سه اویماق معتبر قزلباش را
که تکلو و ترکمان و ذوالقدر باشند از خود مأیوس و دگرگون ساخته در خوف که در میان در تزلزل
ده هزار کس اگر در این شدت شاه و صورت به محل شتاق یساق شده با نجاه رسیده و با چشم پراکنده
مساعد ندارند حضرات اعزه جواب ساکت مناسب وقت داده خلاصه جواب آنکه طایفه استاجلو و شاملو
و تر دو اویماق معتبر قزلباش اند و هنوز در عراق قریب ده هزار کس از این دو اویماق هستند و تشنیع این دو کس
موجب ... ناامیدی کلی طایفه استاجلو شده و در تربیت آنان اغلب بجهت استیلای خراسان این
تربیت شما را در این باده غلو نمودن لایق منصب صدارت و قول سید ... شده که من بعد از قضیه

قبل امیرخان و ما نخواست آن حرفی بر زبان نیاورند اما چون حلیقلی خان و محمدی بیک و سولاغ خیرهای
این حرف نموده اند و خاطر مبارک عالی را از ما آزرده کرده اند اگر بجهت انتظام امور سلطنت و
اقتدار پادشاهی ایشان را از درجه اعتبار می اندازند باری صوفیه بجهت تالیف قلوب بالجمله
ترکمان و اولاد و اتباع امیرخان ایالت ولایتی از ولایات قلمرو همایون نامزد نموده روانه
نمایند که در درگاه معلی نبوده باشند تا اندکی موجب اطمینان قلب ایشان گشته با
خاطر جمع آمده ملازمت نمایم و بعد از آنکه مهمات فی الجمله باصلاح آمده باشد و خاطر ما بندگان
از توجهات عالی اطمینانی یافته باشد هر رای جهان آرا اقتضا نماید مدبر کار و طلبه معصومی تیکور
معاودت نموده مقدمات مذکور را عرض نمودند که روز درین فکر و اندیشه بسر رفت چون
بعضی امور خفیه در پرده تقدیر مستور بود که باقتضا قضا و سرنوشت آسمانی از ظهور آن چاره نبود
هیچ اثری برین گفتگو مترتب نشد و سعی و تدبیر عقلا و خیراندیشان طرفین مفید نیامد امام قلی خان
بیکلربیکی قراباغ عرض کرد که اگر صلاح دولت قاهره در رضا و خاطر مبارک باشد بنده متعهد میشوم که در ملازمت
حضرت خاقانی یعنی حلیقلی خان متوجه شروان شده آن ولایت را که حکومتگاه عبدالله خان استاجلو
مسخر ساخته متصرف او دهم که در آنجا بفراغ بال کامرانی کند در وقت انجماعت را استمالت عنایت
و التفات کرده اند که بشهر آمده ملازمت نمایند و در تسخیر قلعه استمام بجای آورند چون رسوخ نواب
جهانبانی در حمایت حلیقلی خان و محمدیخان و حفظ ترتیب کار ایشان نزد امنا بوده مدبر شان بیشتر ظهور یافت
شاه را لسیما بهره و در مجلس عالی زبان بعرض حال گشوده بعد از اداء شکر الطاف شهریاری معروض گردانیدند
که رضای ما غلامان منوط برضای خاطر مبارک است امری که موجب نقصان دولت است امنیت که
هزار کس آمده و کس را برابر کردن مناسب وقت لایق دولت نمیدانیم ما را هیچ امری مضایقه نیست هرچه
صلاح دولت مقتضی رای عالی است بی تأمل بعمل آورند اول بنده و امام بهر چیز راضی است نواب
جهانبانی فرمودند که اینهمه رسوخ و مبالغه ما درین امور بجهت خاطر شماست چون اراده خاطر خود ایشان را

ترتیب

ترتیب نموده و مسرور و مشغوف گردانیده ایم گفتگوی خصمانه درین باب نسبت بما سوای ادب و بیرون کردن
ایشان از درگاه موجب ضعف نیت و عدم اقتدار سلطنت است لهذا بر آن ایستاده هیچ امری
که خلاف اراده و رضای خاطر عالی باشد رضا نمیدهیم و عنقریب باری تعالی که احکم الحاکمین است میانه
ما و حرام نمکان بی ادب حکم خواهد کرد و شما بحال خود باشید روز دیگر در ساحت بارگاه معلی طرفه سانحه
حیرت افزا از پرده خفا بمرحله ظهور رسید اسمعیل قلی برادرزاده الکس اغلی ذو القدر که از معتمدان
قزلباش بود و جمعی از مفسدان و فتنه انگیزان مثل طهماسب قلی بیک قاپوچی
ایشان را بر او مشتمل ساخت قاپوچی باشی و خلیفه قاجار و غیرهم از قورچیان عظام که داخل گشته بودند و را
ملابس و لشکر آرایی آراسته زبان بچاپلوسی گفتگو در آمدند ما حصل کلام آنکه عمده ترین ملازمان درگاه
پادشاهی قورچیان عظام اند و سرابرای امور دولت اتفاق نمایند و دیگر از اخراج اطاعت چاره نیست
حالا مشکلی افتاده و میدانیم بسبب چیست که بجهت رضای حلیقلی خان و محمدی بیک و سولاغ طوایف قزلباش
دو گروه شده و هم بحرب و قتال می انجامد و چرا امرا تکلو و ترکمان و ذو القدر که بجمعیت از و حاضر تمام
آمده اند از ما نمیخواهند که ملازمت رسیده در تسخیر قلعه روی سلطان نمیدهند و کار باشد جمعی بواده لو خان
بیحرمه که در میانه صوفیان قزلباش بهره خلیفه می باشند مقدمات را بصوفیگری و اخلاص خیراندیشی
نام نهاده و اراده آن طبقه را مستحسن شمرده همگی گفتند که بیکدل و یکزبان شده قرار دادند که بخدمت نواب
جهانبانی رفته خانچه پیشتر به عرض مشکل خود کرده التماس حل آن نمایند ایشان
اشرار انفه قورچی باشی ساخته که اگر از جانب شاهزاده کامکار رشتی حاصل شود بمبالغات اجتماعی
برسر حلیقلی خان و محمدی بیک و اشرار هرکس که مانع این امر باشد بقتل آورند و این اندیشه فاسد فریاد بر
آوردند که هرکس شاهی سیون و خیرخواه این دولت است بر سر ما جمع شود جمعی کثیر هجوم نموده غوغای شاهی
سیونی میانه عوام افتاده و عظمای آن قوم در درگاه و لشکر نواب جهانبانی رفته حلقه توحید بسته خانقاه
رسم و قاعده صوفیان سلسله علیه صفویه است ذکر توحید قائم بوده بعد از فراغ از ین امر حلاوه اشرار

قبل از آنکه اراده قوم از قوه بفعل آید بر کارخانه و بیوتات علیقلی خان ریخته اسباب بسیار از سرکار او
بغارت و تاراج رفت و خبر قتل ایشان از افواه خلایق در شهر شیوع یافته اکثر خانهای ملازمان علیقلی
خان و محمدی و اعیان استاجلو که در محلات بود بغارت رفت و ثروه بابرا تکلو و ترکمان رسیده از ایشان
آثار شناعت و ظرفی بی اندازه بظهور پیوست القصه از غلغله شورش و غوغای شاهیسیوان
مجلسیان عالی را احوال دگرگون گشته آن جماعت بپس پنجره آمده بعقربان آنجماعت عرضهای
خود کردند اما در پرده سخن گفته جرأت نکردند که کسی را نام برند نواب جهانبانی در اول حال ایشان
برفق و مدارا تکلم نموده فرمودند که پادشاه و مرشد ما و شما نواب سکندر شانست که در وثاق خود
تشریف حضور دارد و بخدمت آنحضرت رفته عرضهای خود بکنید من هم مثل شماها یکی از ملازمانم غرض نواب
جهانبانی آن بود که ایشان متحاب گشته دیگر سخن نگویند آنجماعت ساکت نشده فریاد برآوردند که
ما نواب جهانبانی را قائم مقام و ولیعهد پادشاه و مرشد میدانیم و مطلب اصلی ما چیز دیگر و التماس ما از همت
نواب جهانبانی اسمعیل قلیخان شاملو را فرمودند که پیش پنجره با آنجماعت گفتگو نماید که سخن با کیست
و مقصد اصلی چیست اسمعیل قلیخان از میان همان پنجره با ایشان بحرف و صوت در آمده دستی داده گفت
انشاء الله تعالی آنچه صلاح دولت بظهور آورده بخواهیم گذاشت که فیما بین جمعی کثیر از قزلباش فتنه و
تزلزل وقوع یابد و نواب جهانبانی بتر از این خیش شدند که درمیان این دو گروه که ملازم یک سرکارند نفاق بی
روی دهد تا ممکن مستعد و راضی نباشند در رفع مواد خصومت میکوشیدند آنطایفه بیباک آواز بلند برکردند
نواب جهانبانی دیگر باره از مطلب ایشان استفسار کرده فرمودند که سخن با که دارند علیقلی خان بتکلم
در آمده عرض کرد که ایشان در پرده سخن میگویند اما سخن با من دارند و مطلب ایشان آنست که مرا بمجرمی
مغضوب گردانند تا ارباب طاغی بستی انشا بی خوف و دهشت ملازمت آیند و ما هم عرض کرده‌ایم که حیات
خود را بجهت رضای خاطر مبارک نمیخواهیم و رضای ما منوط برضای خاطر اشرف است نواب جهانبانی
فرمودند که اگر چنین است ایشان را بگوئید سخن ما اینست چرا که قتل امیرخان بفرمان من شده است و باعث

تهمت

تهمت شما من بوده‌ام اسمعیل قلیخان هرچند خواست که برفق و مدارا ایشان را تسلی داده باز گرداند آنجماعت که بشورش آمده
در هیچ باب قرار نگرفتند و از پرده بیرون آمده باواز بلند تصریح بنام علیقلی خان و محمدی کرده فریاد برآوردند
که ما الحال بجهت دعوی بقصد ایشان آمده‌ایم و بیوند انهدام پرده اسمعیل قلی خان از استماع
فحش داده زبان آوردند که یکی از فتنه انگیزان گستاخی نموده تیر بر پنجره زد چون بچابکی شور انگیزی آن
گروه بدین نهج بظهور رسید خاطر نواب جهانبانی از حسین بیگ الکس که از ساعیان قتل والده سلطان حیدر
بود و انحراف تمام داشت از پی اسمعیل قلی برادرزاده او و آنجماعت شعله غضب زبانه کشیده بقصد
تادیب فتنه انگیزان بیرون آمدند و دست تعقیب بشمشیر آبدار زده بمیان آن گروه در آمدند اول اسمعیل قلی
خون گرفته مقابل در آمده بیک ضرب جهد بیگی کارش باتمام رسید بعد از آن طهماسب قلی بیگ قاپوچی
هر کس خبر کی بوده است از همان شربت ناگوار چشید بقیه السیف پراکنده شده در زوایا پنهانی
خزیدند علیقلی خان قاجار گریخته بمیانه ترکمان و تکلو رفت جمعی حسب الامر عالی تعاقب نموده از آنجمله بسیاری را بقتل رسانیدند
بعد از این واقعه برغم اضداد مجدداً علیقلی خان را بنوازشات خسروانه سرافراز فرموده و چون جیغه و تاج و
دیگر کارخانه بتاراج رفته بود نواب جهانبانی تاج طلا دوز و مندیل زرتاری و جیغه خاصه خود را
باو عنایت فرموده حکم شد که تمامی امرا و اعیان استاجلو با علیقلی خان سوار شده در گرد محلات شهر
بر آمده تا بر خیابان سیر نمایند که کذب خبر اول بر اهالی رسیده علیقلی خان مسرور و کامران جمعی کثیر
از هواخواهان و هواداران سوار شده و میامن الطاف شهریاری خود نمایی چند کرده باز گشت از
دیگر واقعه عجیبه و قضیه غریبتر روی داد و شرح آن واقعه غریبه بر سبیل اجمال آنکه چون محمد خان دید که بهره
مرادش در مشهد رضا ناامیدی مانده کشادی نیافت طرح بدبختی بخاطر آورده که یکی از شاهزادگان
کامکار را بچنگ آورده بدست آورده بجانب عراق باز گردد و دامن سلطنت طرح انداخته لوای مخالفت نواب
جهانبانی مرتفع سازد و شاهزادگان کامکار ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا همراه در قلعه امیرخان در حفظ و حمایت
والده ماجده برادر بزرگوار خود بودند و در ملازمت قیام مینمودند و شب هر یک باده و لله که از اشتد

در وثاق خود که قرب بخلوتخانهٔ نواب سکندرشان بود آرام می‌یافته اگرچه الله وردی ابوطالب
طایفهٔ تکلو بوده و خلیل بیگ تکلو لله میرزا که در عراق مانده بود در این هنگام در میانه انجاعت بود
اما چون جناب میرزائی الحمد صاحب عقل و تمیز شده بود و در نقشی او و شواهد سمو گنجیره و بیگ گرجی لله
طهماسب میرزا مرده ساده لوح تنگ عقل میرزا اخود کوردک نکید و تقر قورچی ترکمان که یکی از اغایان
امام قلی بود و در نعف که در دولتخانه همایون گنجیره و مذکور را منجید ایالت و وزیر کی الغامات واو
فرمانده قرار داده که در هنگام فرصت شاه میرزا را بر داشته میانه تاشان برده قورچیان مذکور را در دولتخانه
مبادا که آن پی عاقبت اطوار را بدعهده و افسون از راه برده بعد از مواضعه و استرضا در شب موعود
در اسپ اسبهار قسار سیاه دیوار برجی از بروج قلعه که قرب بخوابگاه شاهزاده بود آورده
و گنجیره و مذکور شاهزاده را که در آن وقت ده ساله بود در حین مستی خواب که طبیعت کودکان بنسبت
با در سداری سرعت دارد از خوابگاه بیالای برج آورده با جوال و ریسمان پایین انداختند و اتر
وفی الحقیقه از اوج عزت و دولت بحضیض مذلت مبسوط نمودند و باتفاق قورچیان بر اسپان مذکور
سوار شده میرزا را امش گرفته از راه قم متوجه دار العباده یزد که الکای طایفه ترکمان بود رفتند جمعی تقریر کرده‌اند که مجد
خان الملا علی از این حال خبردار ساخته و پرداخته قورچیان بود که نقشی چنین مربع را بر بسته‌اند اما عقیقی
عقل متین که بی اراده و مدبر امراء مذکور چنین امری اتفاقا بنحیر ظهور آمد ملکه از دلیت خلاف اعتماد بعضی از
خاطرشان رسوخ یافته در این فکر و اندیشه شبانه روز بوده‌اند علی ای التقدیرین محمد خان و ارکان
امراء رفیق خود را از وقوع این حال اخبار نموده اما بعضی را از نتایج دولت و مواعدات اقبال شمرده تقدیم
شاهزاده استبشار نموده آثار بهجت شادکامی بظهور آوردند و تحیت مبارکباد شاه جنت‌مکان علیین آشیان
و انکه آنحضرت بروزش ایزده بمرتبهٔ سلطنت رسیده بود و قرار سلطنت و پادشاهی بدو داده
و از بعضی غافل افتادند که شاه جمجاه فرزند بزرگتر خاقان سلیمان شان فردوس آشیان و بتحمل ارث
دوتوره و آمین ولی عهد آن سلطان سلاطین نشان بود و بعد از ارتحال الد ماجد برتبهٔ سلطنت سزاوار

متمکن گردند و این شاهزاده را که پدر نامدار در قید حیات و بر سریر دولت پادشاهی استقرار دارد
و برادران از وی بزرگتر که رتبه ولیعهدی دارند موجودند چگونه امید چنین صورتی می‌توان داشت و مرشد عقل و هر خرد
بچه طریق و کدام آمین رضا باین امر می‌دهد بالجمله چون شاهزاده در میانه آن گروه درآمد بلاتوقف و تعجیل
ارتحال کوچ نشده از راه ساوج و سلطانیه روی توجه بجانب عراق آوردند علی الصباح که نواب سکندرشان
و شاهزاده عالمیان و مقیمان درگاه سعادت نشان ازین قضیه آگاه شدند خاطرها مکدر و پریشان
گردید بعضی کوته‌اندیشان را تصور آن شد که این عقده برای صلاح نواب سکندرشان متمهد باشند بوده
و امراء شاملو و استاجلو بتصدیق این تصور باطل کرده نواب جهانبانی را نسبت بوالد بزرگوار
بدگمان کردند **مصراع** زهی تصور باطل زهی خیال محال ع سبب تقریب باعث این مطلعه آنکه نواب
سکندرشان بجهت مراعات جانب والده معظمه‌اش که از بنات معظم طایفه ترکمان بود و جمعی کثیر
از اقوام و اقربای او در میانه آن گروه بودند و نسبت خویشی با نواب سکندرشان داشتند همواره
اظهار توجه و التفات بآن طبقه می‌نمودند مستیگ خان تکلو ترخانه زاده آنحضرت و محمد خان شرف الدین
اوغلی پدر او در بیرات لله‌ام میرزائی بود و آنحضرت در میانه آن طایفه نشو و نما یافته هر گاه در اثنای مجالس
تعریفی اسم محمد خان تکلو و اولاد او مذکور می‌شد نواب سکندرشان از حسن سلوک او اظهار رضا
خشنودی از بدسلوکی شاهقلی سلطان استاجلو که بعد از ایشان لله شده بود و شکوه و شکایت می‌نمودند
و طایفه تکلو احیانات شریف خود منسوب بمصاحبه و در موقف که از آن دو طایفه اعمال
صد و ریف نواب سکندرشان بنابر رابطه مذکوره و آنکه می‌خواستند که آن گروه که دو
معتبر قزلباش اند از نواب جهانبانی مایوس باشند گاهی سخنان مصلحت آمیز که شعر بر جانب داری
سفر موده‌اند و نواب جهانبانی تر در این مکیده بحلیه رشد و کمال آراسته شده بود امور دولت
و جهانداری را امش خود گرفته مهام کلیه را برای خود بسرانجام میداد و مرتکب امور یکی لازمه شاه جوانست
و مرضی خاطر والد بزرگوار نبود می‌شد تصور بعضی آن بود که نواب سکندرشان زادی بجانب ارجمند فرزند

خاطر ماندگی دارد و لهذا این نگارنده را مدعا حقیقت حال آنست که بعد از وقوع این مقدمات نواب
سکندرشان از آن مقدار محبت و علاقه که به فرزندی نواب جهانبانی بود که رضای خاطر شریفش را
هیچ امری برابر نمیکرد و اراده مضمر خاطرش از کل مهام دولت رواج و مقدم میداشت و عجب مینمود
که با این همه علاقه به فرزندی تفویض رتبه ولیعهدی رضاجویی نسبت به فرزند ارجمند در مقام
نفاق درآمده باشد علی ای حال نواب جهانبانی و امرای عظام مضطر و اندیشه ناک شدند اتفاقا دو روز دفع شره
فساد آن گروه را که منشأ مفاسد عظیمه بود از تسخیر قلعه تبریز اهم و اولی دانسته رای صایب آنحضرت بران
قرار گرفت که بلا توقف و اهمال بسبیل استعجال از عقب آن جماعت بی عاقبت توجه نموده تا مستورا استیصالی
ناشی از دفع شر ایشان نموده شود و اگر در ملازمت اله بزرگوار و تمامی عساکر ظفر شعار تعاقب ایشان
ننموده نه که مهم آن گروه در اثنای راه بقطع رسد قطع نقابی از ملک تبریز علیه تمامت آذربایجان میسر
گردد زیرا که بعد از توجه رایات جلال بجانب عراق احدی از امرای آذربایجان دران دیار توقف نمی
توانست کرد و اگر جمعی را در مراجعت امرای آذربایجان بمحاصره قلعه بازداشته خود تشریف میبردند
آن مقدار لشکر در معسکر همایون نمود که مهم آن جماعت کفایت شود بالضروره رای صواب نمای بران
قرار گرفت که برادر ارجمند ابوطالب میرزا را در ملازمت والده نامدار در تبریز گذاشته محمدخان تخماق
و امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ و سایر امرای آذربایجان را با جمعی از قورچیان عظام بملازمت ایشان و محاصره
قلعه بازداشته خود با ملازمان خاصه و علیقلی خان و امرایی که در عراق الکا داشتند از راه اردبیل و خلخال توجه نموده
بجانب عراق درآیند و مواخواهان آنجا با جمع نموده برفع فتنه ایشان پردازند و بدین عزم لامحاله جازم گشت
بعد از استجازه از نواب سکندرشان در سه روز اسمعیل قلیخان شاملو را که حاکم دارالسلطنه قزوین بود
منصب لله شاهزاده عالی تبار اسمعیل میرزا که دری برج سلطنت و جهانبانی بود سرافراز ساخته پیشتر
فرستادند که از راه خلخال و طارم الغار نموده پیشتر ازان گروه خود را بقزوین رساند و چون خانه کوچ
اکثر طوایف قزلباش دران شهرست درین هنگام جهت صیانت اهل و عیال وی توجه بقزوین نماید

جمعی را بر سر خود جمع کرده تا رسیدن موکب عالی بمحاربت شهر و ولایت قیام نموده منتظر وصول
موکب مسعود باشد چه محتمل بود که هرگاه وصول اسمعیل قلیخان بقزوین مسموع طاغیان گردد از رفتن بجانب
بازآمده هر یک بالکا و مملکت خود روند و اسمعیل قلیخان حسب الاشاره عالی در آخر تمام روز با جماعه
شاملو روانه شد اما شاهزاده را ابراه نزده و موکب عالی از تبریز کلا علی الله متعاقب بحرکت آمده ذکر توجه
شاهزاده عالمیان جهت قلع فتنه ارباب عصیان و طغیان بجانب عراق و محاربه نمودن
با طبقه شقاوت نشان و فیروزی یافتن بعون عنایت ملک منان چون توجه جانب عراق
وجهه همت و ارباب شقاق و نفاق تصمیم یافت محمدخان تخماق را بحکومت تبریز نصب نموده
با اتفاق امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ و سایر امرای آذربایجان بمحاصره قلعه تبریز مامور کردانید
و جمعی از قورچیان و ملازمان درگاه را بخدمت نواب سکندرشان و کشیک و اشتغال تعیین نمود
ابوطالب میرزا را در خدمت والده بزرگوار گذاشته شد و چون این عزیمت موجب تعویق تسخیر قلعه بود
صاحب تبریز قلق و اضطراب عظیم آغاز نهادند نواب جهانبانی مواعید دلپذیر ایشان را اطمینان داده
سرپا وعده کردند که بتوفیق الله تعالی مهم طاغیان را صورت داده بتبریز بازگردند و توکل بر کا
فی در ذوالجلال کرده با ملازمان خاصه و جمعی از امرا و قورچیان که مجموع زیاده از سه هزار نفر نبوده
روی توجه بمقصد آوردند و بصوب دارالارشاد اردبیل آمده بشرف زیارت حضرت سلطان الاولیا
والمحققین مراد نموده و مشایخ عظام و اجداد عالیمقام مشرف شده چون سال آخر رسیده نوروز
ات ئیل مطابق سنه ۹۹۰ هجری قریب شده بود و کمیفه دران خطه شریف توقف فرموده ایام نوروز
فیروز را بعشرت و شادمانی گذرانیدند و دران آستان سده روضه نشان که محل استجابت دعاست
با ملکان درگاه الهی جزای اعمال سیئه ارباب عصیان و طغیان را مسئلت نموده و از اول سال از اردبیل
مقدس آن بزرگوار استمداد همت کرده از راه خلخال روی بعراق آوردند و چون معسکر عالی در ساحت قلعه
و معاندان در کمال شوکت بودند و کثرت رعب در دل مناسب وقت صلاح دولت ندیده قورچیان

قمر سیر جهت احضار دولتخواهان دار ارباب ارادت فرستاده تبانی راه مسافت می‌نمودند تا آنکه
کسی توفیق مرافقت یافت از جمله جماعت شجاعت‌نشان که با اتباع و ملازمان جمعی کثیر شده بودند و بجهت
قرابت توفیق خدمت یافته از همراهی تقاعد ورزیدند بلکه جهلای آن طبقه کرام پای از دایره ادب
بیرون نهاده بعضی اسباب و اموال خاصه را که از عقب می‌آوردند طمع کرده بعضی متصرف شدند
بالجمله چون در الکاء طارم تزلزل احوال واقع شد چند روزی بجهت جمعیت عساکر منصوره توقف نموده
مرغنی خان استاجلو را که حاکم طارم بود بمحافظت سرحد تعیین فرمودند و بجهت طغیان آب رودخانه
قزل اوزن تردد مردم دشوار بود و در عبور تلف کثیر واقع میشد و ماکولات نقصان پذیرفته لشکریان
شغف کشیدند نواب جهانبانی جمیع طلاآلات نقره‌آلات سرکار عالی را سکه زده بقزلباش قسمت فرمودند
در این اثنا خبر وصول طهماسب میرزا و امرا بدارالسلطنه قزوین رسید و پیش اسمعیل قلیخان بجانب
رودبار و فرار نمودن او شکسته مجال ملیان بعرض عالی رسید شرح این واقعه آنکه اسمعیل قلیخان
بنوعی که معهود یافته بود از راه طارم و خلخال الغار نموده خود را بدارالسلطنه قزوین رسانید و مردم
شهر را از سپاهی و شهری جمع آورده محلات را کوچه‌بند کرده بر سر کوچه‌بند مردم جلد کار آمدنی
از قزلباش و تفنگچی و نگاهدار شهری تعیین نمود و چون طهماسب میرزا و امرای تکلو و ترکمان بحوالی آن
رسیده مسموع ایشان گردید که اسمعیل قلیخان داخل قزوین شده در مقام مدافعت است علیخان سلطان
ترکمان داروغه قورخانه را برسم رسالت بشهر فرستاده اسمعیل قلیخان را ابلاغ الفاظ و عبارت نمودند
ما حصل عبارت آنکه بحمدالله والمنه پادشاه مرشد و شاه گرد نواب سکندر نشان دولت اقبال بر سریر سلطنت
تمکن دارد و ما را سوای خلاص و دولتخواهی آن درگاه امری در خاطر نیست آن عزیز را امروز دو تیمه خیرخواه
صلاح ما در آنست [illegible] که در حوالی تبریز باعث اصلاح معامله باشد بنوعی نمودند که نواب جهانبانی
دست رد بر سینه ملتمس ما نهاده و چون از آنحضرت مأیوس گشت در آن درگاه ما بیش ماندیم بعضی وره
صورتی روی نمود که مراجعت لازم شد حالا [illegible] که آن عزیز بساط منازعه را در نوردیده با نواب

موافقت

موافقت فیما بین مفتوح دارد که یکدیگر را بدوستی ملاقات نموده آنچه در هر باب مصلحت دین و دولت و صلاح
آن عزیز بوده باشد بعمل آمده غرض اجزاء نفاق و اتفاق [illegible] از صوابدید اتحاد و زندانیم و چون رسول مذکور
ادای رسالت نمود امرا مذکور بر معتقد مراجعت داشته متعاقب او [illegible] بشهر رسیده فرود آمدند
اسمعیل قلیخان چون اعمال و افعال آن گروه را مخالف اقوال یافت اعتماد بر قول و فعل ایشان ننموده و معاودت
در خیر قدرت خود ندید علیخان سلطان را از فرستاده بمصلحت وقت سخنان مصلحانه و دوستی آمیز پیغام داد اما
در همان شب با فرزندان و اهل و عیال خود و هر کس از طایفه شاملو قدرت داشت جریده و [illegible] روی بجانب رودبار
آورده در محل حصین اقامت نمود و میر جعفر مستقدی قزوین و پهلوان سلطان محمود عسس باشی و بعضی اعزه قزوین
بنابر دولتخواهی نواب جهانبانی موافقت اسمعیل قلیخان ننموده با او رفته جماعت ترکمان و تکلو را پیغام و [illegible]
بدارالسلطنه قزوین داخل شده دولتخانه همایون را محل اقامت طهماسب میرزا قرار داده هر یک از امرا در منازل
مرغوب فرود آمدند و احتیاط رعایت نموده طهماسب میرزا را بمسند فرمانروایی برآورده بسمت ولیعهدی
مرحمت مقدار موسوم گردانیدند و از فراشخانه و یراق و بیوتات پادشاهی در سرکار نواب جهانبانی آنچه در
شهر و دولتخانه مانده بود متصرف شدند و اموال و اسباب جمعی از امرا و وزرا و اعیان را که در ملازمت نواب
جهانبانی بودند مسروق نموده آنچه در منازل هر کس هر جا یافتند بحیله ضبط در آوردند شاه قوام الدین حسین ولد
شاه تقی الدین محمد صدر اصفهانی را که دخترزاده قاضی جهان وزیر شاه جنت‌مکان بود و از اصفهان بعزیمت
ملازمت نواب جهانبانی [illegible] می‌آمد و در آن حین بقزوین رسیده بود تعظیم و تکریم بسیار نموده بوزارت
طهماسب میرزا منصوب گردانیدند و اعتمادالدوله لقب دادند و میرزا احمد حسین ولد میرزا شکرالله مستوفی شاه
جنت‌مکان را مستوفی گردانیده و ارباب مناصب تعیین نمودند و در باب وکالت میانه تکلو و ترکمان نزاع واقع
شد آخر الامر محمد خان خود را الغ نام نهاده منصب وکالت بحبیب خان شرف‌الدین اغلی تکلو قرار گرفت و مناصب
اختیار مطلق محمد خان بود و بدارالسلطنه اصفهان و اطراف و جوانب عراق [illegible] فرستاده و از جلوس شاهزاده
طهماسب خبر دادند ۞ خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی ۞ گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند

اما در انجام رعایت جانب نواب سکندرشان نموده مهر بسته بنواب جهانبانی بربا من منا شیرزاده
در بلا مهر نکرده‌اند و چون خبر نزول موکب عالی نواب جهانبانی بطارم و اینکه بسبب قلت لشکر توقف داده
مسموع امرا طالش گردید اول متوجه دفع اسمعیل قلیخان و طایفه شاملو که در ری بودند شده و قلیخان تکلو سردار
شده با جمعی از امرا تکلو و ترکمان و غیر ذلک ایلغار نموده بر سر او بری رفتند اسمعیل قلیخان در محل مضبوط
که یک راه پیش نداشت توقف نموده بقلعگی و کمانداری سر راه گذاشته بود و امرا و قلیخان مردم صاحب وقوف
از ایل برده و راه بدست آورده از راه دیگر متوجه حل العقده بر سر او رفت چون اسمعیل قلیخان در جنگل توقف با سپاه
دیگر پیش او با لشکر مخالف احاطه نمودند متحیر و سراسیمه گشت پسران مولانا نعمت رده و با بزرگی تکلوی
کرده متعهد شدند که اگر ترک الغرق و احمال و اثقال نماید او را از میان جنگل از راهی که عبور مخالف ممکن نیست
بیرون برند اسمعیل قلیخان لاعلاج الغرق خود و اموال و اسباب و خانه کوچ شاملو را بجه جریده و سپاهی
با معدودی از راه جنگل بطیلمان رفت و اکثر غازیان شاملو از اسب پیاده شده و از لباس سپاهیگری
عریان گشته خود را بجنگل انداخته از مضایق جسته بعد بشوشتن جان بسلامت بیرون برده بطیلمان
رسیدند و خان احمد والی گیلان از واقعه مذکور خبر یافته ترک سالاری فرستاده چند روز نگهداری نمود
و تمامی جهات و ممتلکات شاملو بدست تکلو افتاده جمعی ضایع شده جمعی را اسیر گرفته بشهر آوردند اما محمد خان
نگذاشت که دستی بخانه کوچ شاملویان رسد بعد از مراجعت قلیخان اراده نمودند که بر سر الوات قزلباش
که در اطراف و جوانب قزوین اقامت دارند بحکمه اگه تا غایت جا بقزوین نیامده اطاعت نکرده‌اند
لشکر فرستند این رای خطا را بدستور سایر تدابیر صواب شمرده شروع در این کار نمودند اول جمعی را بر سر
ایل او سالو و ایراوات فرستاده غارت و تاراج کردند و سایر ایل و ایماقات از ایشان رنجیده گردیدند
و منجر استشد که لشکر بر سایر ایل و ایماقات بیاید فرستند که خبر گذشتن نواب جهانبانی از آب قزل اوزن
و همچنین آمدن ایشان رسید فرصت امر دیگر نیافته بعزم محاربه از شهر بیرون آمدند اما نواب جهانبانی بعد
از شنیدن واقعه ری بارکس فرستاده اسمعیل قلیخان را از طیلمان طلب داشتند که از راه با مضبوطی

بطارم

بطارم آمده بموکب عالی پیوندد و او حسب الاشاره بموکب عالی پیوست و نواب جهانبانی خیمه و یراق بیوتات
و مایحتاج اسمعیل قلیخان و برادران او و آقایان شاملو را از سرکار عالی عنایت فرموده حسب غازیان شاملو
که پیاده بودند اسب بر کل امرا و اعیان و هرکس پیاده و از سواری کتل خود است داشت رقم کرده پیادگان را
سوار کرده اسلحه و یراق سرانجام فرمودند از علیقلی خان شیخاوغلی و سایر امرا اثر تکلفات بظهور آمد الحاصل بعد از آن
که موکب عالی از آب عبور نموده در چمن ... نزول فرمودند و انخالطوایف استاجلو که در طارم
بودند جمع شده از آنجا کوچ کرده در چمن سلطانیه نزول فرمودند و محمد حسین سلطان و حاجی بیگ که از زنجان بوده
اقامت داشتند در منزل ابهر ... آراسته بموکب عالی ملحق شدند و چون آوازه تاخت غازیان ترکمان
و تکلو با ایل و ایماقات رسیده بود و واهمه کرده هرکس است بر نشاشت ایل الوس بچمن سلطانیه آمده باردوی
عالی پیوست و قلیخان بیسیار سیاه منصور که قورچی نواب عالی بود و بسبب آنکه از سپاه منصور موسوم فرموده صحبت
لشکر آوردن فرستاده بودند در سلطانیه رسید و جمعی از امرا و سپاه منصور همراه او بود و اگرچه مردم افشار بودند
و یراق دار در میانه ایشان کمتر بود اما موجب سیاهی لشکر شد و تبعه جمعی در سلطانیه بمدد آمده قریب بیست
هزار سوار قرار در موکب نصرت قرین بهم رسیده که از آنجمله چهار کار آمدنی بودند اما ترکمان و تکلو اتباع خود
در موکب طهماسب میرزا همچنین با علوار رسیده عدد لشکر ایشان از ده هزار متجاوز بود اما همه مردم کاری
و صاحب اسلحه و یراق بودند و اکثر اسبان مدد سواری و کتل داشتند بالجمله چون خبر آمدن ایشان
بمسامع علیه رسیده بتقارب فتنین و ستاده نواب جهانبانی از سلطانیه کوچ کرده در دو فرسخی صاین قلعه
نزول فرمودند و سماز و زقراولان خبر وصول ایشان رسیده نواب جهانبانی بر حسب خان استاجلو را
چرچی لشکر فرموده جمعی از امرا و مردم کار آمدنی استاجلو و غیرهم تا ده هزار کس همراه او کردند و چلبقلی خان را
با اسمس خان مهردار و علی سلطان تاتی اغلی و علیقلی سلطان نواده شاه قلی خلیفه مهردار که مجموع ده هزار کس
بودند در دست چپ چرچی قرار دادند و اسمعیل قلیخان و توحسن خان و شاملو بر دیگر خلیفه انیدللو و افشون
شاملو که اکثر ایشان ترکمن‌زاده و دست قلفنر بودند در دست راست آنام کرده شده و با مجموع لوای ظفر پیکر نواب جهانبانی

و ملازمان خاصه از افق قتب طالع گشته شاه قلی سلطان خلفا و سعید بیگ کموند و دولتیار خان و میر سیاوش
در ملازمت آنحضرت قرار گرفتند و اکثر مردم احشامی که اسب زبون داشتند حسب سپاهی لشکر در عقب توقف
نمودند چنانچه سپاهی قول همایون شاهزاده عالمیان به دو سه هزار کما بیش رسید و آنچنان شایسته و ترتیب
اسباب مقدمات جنگ از اردو بیرون رفته تا نگین نیم شریف بردند تا وقت عصر بر رایت توقف فرمودند
منتظر وصول اهل عصیان بودند وقت عصر خبر رسید که اردوی طاغیان در دره خانیان کوه فرود آمده
جنگ امروز دیگر انداختند و از عالم سروش این ندا بگوش میرسید ه چنین یافت در خیل دشمن قرار
که چو بیند فردا ره کارزار ه بمیدان کمین ترکتازی کنند ه بگوی سر خویش بازی کنند ه بعد از
تحقق این خبر نواب جهانبانی دو سه هزار کس از بهر طبقه در صحرا گذاشتند که از کید و مکر ایشان
واقف باشند و خود با دعا و دعوت فرموده آن شب تا صباح با جمعی از خدمتیان در بیداری گذرانیدند و مکررا
دعا فرمودند که بار خدایا دلهای تیمور را از رزم گردانیده این فتنه را بخیر و خوبی کفایت مقرون بساز
کتاب تاریخ روضة الصفا در میان بود و نواب جهانبانی تفال فرمودند که هر صفحه‌ای که گشوده شود فرد احوال
خود را با آنجماعت از آن قیاس فرمایند اتفاقا قضیه عصیان بعضی امرا بجهت توقع افتاد امیر چوپان با سلطان
ابوسعید الجایتو خان و محاربه ایشان و ظفر یافتن سلطان ابوسعید خان و امیر چوپان مغلوب شدن امرا
عاصی گشوده شد نواب عالی بسجده شکر بنا ده متذکر فرمودند که اگر بر این طبقه ظفر یابند بر خلاف آنچه از آن طبقه
مسموع میشد عمل نموده بعد از فتح و ظفر تجویز قتل احدی نکنند و با گرفتاران بشیوه عفو و مروت که شیمه
کریمه اجداد کرام است سلوک دارند مجملا پیش از طلوع صبح صادق نواب علیه مکانی زینب بیگم با آنکه
محترمات آنحضرت بانوی ولیخانه بود با دیگر حرمها و فرزندان وداع کرده آقاجان بیگ افشار را با جوق ...
حرم بر سر دولتخانه تعیین فرمودند با ثنای الطاف الهی روی توجه بمقابله اعدا آوردند و مستور روز
گذشته جرخچیان و لشکر دست راست و چپ و قول بقاعده مقرر هر یک بر مقام خود قرار گرفتند
ظفر طلیعه لشکر معاندان نمودار گشته از کثرت گرد روی هوا پوشیده گشت ه ذکر سپهسالاران ...

زمین شش شد و آسمان گشت هشت ه بعد از آنکه جمیع لشکر از پشت کوه بیرون آمده و در بلندی کوه سپاه شدند
سپاهی عظیم که علامت سپه هزار کس بود بنظر در آمد ملازمان موکب عالی بتصور آنکه مبادا لشکر سپاهی ...
اندکی هراسان و آزرده خاطر گشته و اندیشه ... و ایشان در آن لحظه در آن بلندی کوه ایستاده
از آنجا قدم در دشت نهاده متوجه آمدند و مشخص شد که آن سپاهی ... و اردوی ایشان بوده که بار کرده
همراه آورده بودند و در پس سر ایشان بوده و لهذا اندکی اطمینان یافته الحق اگر در آن روز جنگ اردو خبر
انداخته در معاونت فرود می‌آمدند محتمل بود که از خوف کثرت لشکر و تسلط و استیلای معاندان تزلزل تمام
باحوال ملازمان موکب عالی شاهزاده عالمیان راه یابد راقم حروف که در آن هنگام هشت و شش مرحله از
مراحل زندگانی طی کرده بود و در سلک ارباب قلم منسوب بدیوان نواب جهانبانی انتظام داشت
حالت نقش و گو ساکی که لازمه مردم هشت ساله است زره پوشیده و اسلحه و یراق رزم و حرب
داشته با نیزه خطی خود را در زمره ارباب جلادت قرار داده و از رکاب مقدس نواب جهانبانی جدایی
اختیار نموده تا هنگام فتح همراه بود و از وقایع احوال خبر داشت این قضیه را بنوعی که مشاهده نموده در رقم
قلم وقایع نگار در آورده مجملا چون آن طبقه متوجه آمدند مشخص شد که دو قول قرار داده بودند یکی قول اسپ خان
دولتیان و لشکر تکلو که علی سلطان با کمال جرخچی لشکر ایشان بود و یکی قول محمد خان و استاجلو ذو القدر
و ادهم خان و اسمعیل خان برادر امیر خان و سلطان معصوم خان ترخان و قولی که سلطان معصوم خان
با ایشان ملحق شده بود و خود در جنگ همراه نبود و جمعی از لشکریان او همراه بودند و سایر ترکمانان که جرخچی
ایشان کلانی خان ولد امیر خان و شاه قلی سلطان سیاه ترکمان بود و چتر زرنگار بر سر شاهزاده ...
افراخته در قول ترکمان قرار و آرام داشت چون تقارب فیمابین بتلاقی انجامید جرخچیان طرفین ...
کارزار بردند لشکر تکلو که در مقابل شاملو بودند و جماعت ترکمان که در مقابل استاجلو بودند در هم آمیختند و گرد
و غبار نقع یافته جوانان طرفین داد دلاوری میدادند و در اوایل حال ... اقبال بقدم جلادت پیش رفته
طایفه شاملو بر جرخچیان تکلو ظفر یافتند و علی سلطان با کمال ... رسیده و حمزه بیگ ... اسمعیل ...

بخدمت نواب جهانبانی آمده خبر کشته شدن علی سلطان رسانید و همچنین طایفه استاجلو بر چرچیان
ترکمان غلبه نموده علیقلی خان شیخ اغلی که خود را از زمره سپاه زادهای مشهور داند از غایت جهالت قول
خود توقف نموده بقصد مباشر حرب گشته در میان چرچیان بکارزار قیام نمود تا آنکه چرچیان ترکمان
از صولت سپاه استاجلو منهزم گشته شاه قلی سلطان برادر امیرخان بقتل رسیده سر او را با نقاره خانه
و یراق او آورده بودند و از آنطرف لشکر بیشمار از قول تکلو بیرون آمده خود را مانند برق لامع بر طایفه شاملو
زده ایشان را بطریق بنات النعش متفرق و پراکنده ساختند شاه کرم بیک لنک که داروغه قزوین بود
با چند نفر از جوانان کارآمدنی شاملو بقتل رسید حمزه بیک وزیر گرفتار شد و همچنین از سپاه ترکمان
کل برادران و اولاد و اتباع امیرخان و شاه قلی سلطان پیاده و غیر ذلک با لشکر بر خانخجوی از آنجا
بقصد قلع و قمع علیقلی خان و انتقام خون امیرخان از قول بیرون آمده بر جنب خان و جماعت چرچیان
استاجلو را بیک صدمه دلیرانه از هم پاشیده خود را بقول علیقلی خان رسانیدند و چون علیقلی خان از
قول خود دور بود مردم قول او هم برآمده بجستجوی خان افتادند و سپاه ترکمان مجال مصادمه و محاربه با ایشان
نداده کل سپاه استاجلو و اتباع علیقلی خان را از هم پاشیدند و علم و نقاره او و امرای استاجلو را بردند
و علیقلی خان بعد از تک و دو بسیار کارزار بیشمار که عبارت خود نموده بود خود را با سه چهار نفر از معرکه بگوشه کشید
خبر هزیمت آن جماعت و شکست شاملو بنواب جهانبانی رسید و اصلان خان سردار ذو القدر و جمعی از امرای ذو القدر
که در دست چپ قول همایون و کومک علیقلی خان مامور بودند بعد و محاربه پرداخته کاری نساختند و علی
سلطان تاتی اغلی ذو القدر بقتل رسید و تمامی آن گروه از صولت سپاه ترکمان منهزم گشته منهزمان
در قول همایون نیز تاب توقف نیاورده راه فرار پیش گرفتند و در خیال آن بود که ... منتشر گشته قول
همایون نیز بهم برآمد چون باد از جانب مخالف میوزید و گرد و غبار بطلوع یافته در میان گرد و غبار چتر
فلک سای نواب جهانبانی از نظر معاندان پوشیده گشته با وجود آنکه لشکر مخالف از قول گذشته بود
متوجه عقب شده باز گردیدند نواب جهانبانی با وجود پراکندگی لشکر با اندک مایه مردمی که مانده بود

از معرکه

از معرکه پای ثبات و قرار استوار کرده میرزا ابدال نجم ثانی اصفهانی فرستادند که علیقلی خان را بخدمت
اشرف آورد و اگر در رکاب بقدر یک دو ماه باشد انشاء الله آمده جواب آورد که علیقلی خان میگوید که روی آمدن
بخدمت نواب جهانبانی ندارم و کار از اصلاح گذشته بعد از این زندگانی در دشمن کامی بمذلت و خواری
گذرد بجهت کاری آید در معرکه استاده ام که در دریای حرب غوطه خورده مستغرق بحر فنا گردم نواب جهانبانی
دیگر باره او را با علیقلی سلطان ذو القدر قورچی فرستاده از روی اعراض پیغام دادند که مکرر ترا اعلام
میرسد که من پیش معرکه گرده و ره ده و زنده حیات مستعار را غنیمت شمرده راه فرار پیش گیرم ع زهی تصور باطل زهی
خیال محال * بهر حال با که بهر چه بر سر ما می آمد ترا ایمان بر سر آمد آن رفته مبالغه تمام علیقلی خان را آورده
درین هنگام قول لشکر مخالف پیش آمدن گرفتند اگرچه قول ترکمان که بمحض تردد طهماسب میرزا بود و تبانی ...
امرا و ایلخانان و لشکر تکلو که از قتل علی پاشا... بودند بر ایشان مشتی گرفته قریب چهار صد ...
که همه در جلو ولی خان بجنگ انداختن مشغول بودند بر سر قول همایون راندند چنانچه لشکر شاملو که شکست
خورده بودند در عقب سر ایشان ماندند محمد خان و رستم خان ترکمان را با فوجی خود که سعید چهار صد قرچی
همراه بود که سپاه طایفه شاملو که در عقب ایشان مانده بودند حرکت المذبوحی نمایند
و باعث سپاه تکلو گرد و محل و حشمی که علیقلی خان و علیقلی سلطان ذو القدر بموکب عالی رسیده لشکر تکلو
چنان پیش آمدند که گوله تفنگ تفنگچیان و ایلخانان ملازمان موکب اقبال رسیده شاه قلی بیگ غلام همراه
دارنده کار نواب عالی که در معرکه چتر دار بوده با نواب جهانبانی همعنان بود زخم تفنگ بپای خورده نواب
جهانبانی چتر همایون را به فرخ بیک علم خاصه شریفه که بعد از این محاربه بفرخ بیک کیه تاز مشهور شد سپرده مقرر
کرد که چتر را نگه دارد آنشاه بر فرق فرقد سای آنحضرت نگاه داشته از موکب عالی تخلف نورزد اما لشکر قول هم
برآمده از صولت سپاه تکلو و بیم آسیب گوله تفنگ اندک مردمی مانده بودند ایشان نیز از هجوم مخالفان ترا
گشته اکثر راه فرار پیش گرفتند نواب جهانبانی که سد بروج مربع حمایت الهی بودند از بیم گوله تفنگ بر آفتاب
مثال که بر دوش همایون افکنده بودند بدست مبارک گرفته گاهی در پیش و گاهی در پس خود نگاه میداشت

و ملازمان موکب جلالی ترتیب معرکه داده چند قدمی که علامت فرار نمود رفته و همگی جمعیت موکب جلالی شکست
وانهزام متعین گشته امید فتح و ظفر منقطع شد میان معرکه از سم گلوله تفنگ از سواران خالی گشته کسی در معرکه
نماند و از پس پشت نواب جلالی تا قریب یک فرسخ سپاهیان عساکر اقبال در آن صحرا پراکنده شده راه داده و با معدودی
و با اینحال نواب جهانبانی ثبات قدم ورزیده بکمال اطمینان خاطر وارسیدگی قلب با معدودی از حضور اقدس
همزبانی میکردند و منتظر طلیعه فتح و نصرت بودند اما در اینحال اتفاق در ملازمان موکب جلالی افتاده علیخان بیک
چاپچی باشی روملو از غایت سراسیمگی از اسب پیاده شده دست در عنان نگاه دار نواب جهانبانی زده گفت
که همیشه احوال جنگ بر یک منوال نمیباشد مردان مرد و دلیران معرکه نبرد گاهی غالب‌اند گاهی مغلوب اگر
در معرکه حسب اتفاق قضا ظفر از جانب معاندان شد ذات اقدس را انجمن جهالت و تقلید بیهوده پیاده نمودن
داد کار از من و آن گذشت معاون و ناصری نماند امید میوه‌ای نیست شاه فرسخ می‌توان رفت کار را بهادرکان
سهل است نواب جهانبانی خود را بسلامت بدر با بحاپن بجهت بر عالمشان برساند دولتخواهان اطراف را
جمع نموده دیگرباره علم ملک ستانی ارتفاع دهند نواب جهانبانی با و اعراض فرموده از روی شدت غلظت
فرمودند که زندگانی با اینگونه عار و فرار چه کار آید که در میانه اهل عالم شهرت کند که فلانی از برادر کوچک خود منهزم
منهزم گشته در معرکه شربت شهادت چشیده و اما این عار بشکستم محمدی بیاره سولاغ کسی تهامانده راه بجانب مسدود
یافته بود و قطع تعلق از حیات جوانی مشاهده نموده و فریاد برآورد که کار از دست رفت و کار بجوان و افغان گذشت
ترکی گفت قربان اولدم حقم ایش کالدی یعنی کار رفت باشد الحمد نواب جهانبانی را دو جهت در
دماغ پیچیده بود و آتش غیرت زبانه کشیده عنان توسن سبک سیر از دست علیخان چاپچی مذکور گرفته تیره چلبی
بدست مبارک گرفته بزبان الهام بیان فرمودند که هر کس میل شهادت دارد رفیق شود هر کس آسایش
کند خدا اش همراه این گفته تیغ خارا اکثر بر کرده کاه تکاور در زد و اسب طلب صاحبقرانی بجولان در
آورده و سنگ اندر بابی کارزار زده و بطرفة العین بنشر فتح و ظفر از مهب المحصر الایمن عیذالعه
بر پرچم لوای فلکسای نواب جهانبانی وزید و تا غایت که باد از طرف ایشان می‌وزید و گرد و غبار معرکه را بر

بر فرق عساکر اقبال میریخت دیده و دهن را از مشاهده جمال نصرت بهروزی پوشیده داشت در آن
از طرف عساکر اقبال وزیدن گرفت و از اتفاقات حسنه که عنایات ایزدی حامی بارانست در وقتی که دلیخان
لشکر تکلو بر سر قول شاهزاده عالمیان راند اسمعیل علیخان و طایفه شاملو که منهزم و پراکنده شده در پس
لشکر مخالف مانده بودند از مشاهده اینحال سراسیمه گشته بکجا جمع شده فدائی وار از پس سر ایشان حمله کردند
ادهم خان لشکر در مقابل گروه پراکنده شده شاملو ایستاده بود تاب مقاومت ایشان نیاورده منهزم
شد و طایفه شاملو بر ایشان ظفر یافته خود را بلشکر تکلو رسانیدند در حینی که از مشهد دولت ایشان نواب جهانبانی
سعی شریف حمله کردند و راقم حروف در ملازمت عالی بود و نزدیک بود از اینجا نقش منظر در نیامد که با نواب
جهانبانی اسب جهانیده باشند اما چون سبک مشاهده نمودم جمیع منتظر بازاده‌ام که با الهام غیبی روی
معرکه گردانیده می‌آمدند در اینحال از تفنگچیان لشکر تکلو که تفنگ می‌انداختند از قضای الهی در میان مغلوبه
گلوله تفنگی بر دلیخان خورد گویند جمشید نام غلام سولاغ حسین بود که از غیرت و پاس نمک ولی نعمت در عوض
سولاغ حسین بدین امر اقدام نمود و یکی از پسران سولاغ حسین پیرامخان نام از اینحال اطلاع یافته علم ترکش
دیده و چون چشمش بطلعت همایون نواب جهانبانی افتاد از اسب پیاده شد نواب جهانبانی آمدن او را
مقدمه فتح و ظفر دانسته فرصت ایستادن و حرف زدن نداشت فرمودند که سوار شو همچنان تاخته خود را
بر قلب تکلو زد و نه لشکر تکلو که خصم را مغلوب ساخته بودند بنخوت و غرور بکاخ و باغستان راه یافته از روی قدرت
و اقتدار می‌آمدند و گمان نمی‌بردند که کسی در برابر ایشان تواند در آمد از حرش ولی پیکان در پای دفاخ و در اغراض
بجره و بلاد و سردار خود را از خرخره و رنج و عنا دیدند از نگه پاشیده شکست عظیم خوردند روی ادبار بفرار آوردند
و امت بیک قارخن قورچی استاجلو تیره بر دلیخان زده از اسب انداخته او خود از زخم تفنگ بی تاب و توان
شده بود و مجملا امت بیک سر او را از بدن جدا کرده آورد و اگر چه دیگری با او در بیاره مدعی شد اما امت بیک
مذکور به دلیخان کش شهرت یافت محمدخان و طایفه ترکمان که مشاهده اینحال نمودند بنیات التجائی روی بطرف
آوردند چون مسافت قریب گشته عرصه جولان بر سواران تنگ شده جای تیر و ژوبین نمانده بود و شاغاز نموده

ترکمان کچنلو

عساکر اقبال اگر فوجی قلیل در میان جمعی کثیر افتاده بودند تیرباران کردند بعون الله تعالی که دافع حروف تا آن وقت
واسطه بخود راه نداده بود اما در خوف عظیم متوهم و هیبتناک شد زیرا که معدودی در میان جمعی کثیر مانده بودند نواب
جهانبانی و ملازمان رکاب به دست اندک زمانی که کمتر از نیم لحظه باشد عنان کشش جمعی که در موکب عالی بودند
متحیر مانده بودند که حضرت یزدانی امداد و همراهی کرده تا باشد رهائی مرتبه دیگر آن مشتوا را عرصه سپری گشته
دلیرانه کرد و بنفس نفیس عنان تکاور بطرف قول ترکمانان تحریک داده خود را در عقب ایشان زد و بعضی
از تیراندازان ترکمان تیرهای نیم کش نا کرده فرصت تیر دیگر شان نبود و اکثر با کیش انداخته راه فرار پیمودند
سواران زهر سو گریزان شدند ﷺ صلاح از تن خویش لرزان شدند ﷺ تو گویی ز بیم ادای هیبتناک
زتیر ملان پر برآورده خاک ﷺ بزرگان لشکر بران سپاه ﷺ بخواری برفتند از عرصه گاه ﷺ و از مخالفت
ملازمان موکب عالی و اکثر جماعت استاجلو طبقه ترکمان و طایفه شاملو شکر کلو را اتفاق کرده محمد خان
سپلوی چتر اسمعیل میرزا و پای علم ایستاده بود همه بصابر رفتارش آلکه آن حضرت سپاه حمله سبقت خیز از ایشان
گذشت و ملازمان رکاب اقبال روح الله بیگ سیاه اول صحبت ذوالقدر او را از اسب انداخته اعلیقلی سلطان
ذوالقدر خود را بر بالای او انداخته گرفت و تاج و دستارش را با چقمای مرصع روح الله بیگ بود و کمر
خنجر و سایر یراق او را علیقلی سلطان گرفت طهماسب میرزا را که در معرکه از اسب افتاده بود و مهدیقلی
سلطان طالش بدست آورده نگاه داشت طایفه استاجلو و شاملو که در مخالفان بوده هر کس سر نگرفته رسیده
بقتل می آوردند اما چون نسیم فتح و ظفر از مهب النصر الا من عند الله بر پرچم لوای ظفر نمای نواب جهانبانی
وزید بر حسب کلام صدق انجام او فوا بالعهد بمقتضای تدریج فرموده بودند عرق مروت پادشاهانه بحرکت
درآورده چارچیان حسب الامر عالی فریاد برآوردند که من بعد کسی را بقتل نیاورند و هر کس گرفتار شده باشد
زنده بنظر انور رسانند و از آن پیشتر ترکمان نرودند و از آداب هزیمت جمعی ترکمانان خود را بکوه کشیده و بیرون
رفته بودند امیر خان بقر رفته سلطان معصوم خان پیاده رفت و راه آنکه او محبوس گشته ترکمانان ملحق شده
بوده و در عقب همراه نبوده و در راه خبر شکست شنیدند پیاده رفت و سایر عظما و اعیان ترکمان بجانب المغان

رفته بر مصطفی قلی خان پرناک ایلچی گشته امت خان ذوالقدر با اراده رفتن شیراز با معدودی تا یزد فرستاده بود
و در آنجا با یوسف خان ولد علی بیگ قورچی باشی که رخصت فرار نمودن پدرش از نواب جهانبانی خایف و ارد
گردان بوده جماعت ایشان را اتفاق نموده اراده رفتن خراسان نمودند عاقبت آن ای و صلاح محمد خلیفه دارو
یزد و بعضی عقلا بدست ایشان بقتل رسیده سر پرشور و شرش را ابد بگاه والا آوردند اسمعیل سلطان
برادر امیرخان و سلطان مرادخان و کلالی خان پسران امیرخان و شاه بوداق سلطان قوم امیرخان بجانب
روم رفتند سلطان مرادخان و شاه بوداق سلطان از راه برگشته اسمعیل سلطان و کلالی خان رفتند اسمعیل
سلطان تر در زمان دولت محمد خان شاه ... از روم بجانب قزلباش باز گشته کلالی خان
تفلیس و شرف ... کرده اما امیرخان رفت ... از ایشان در زمان فرخنده شان حضرت
اعلی رفته و کمک پایان خواهد شد طایفه تکلو در صحرا ابهر پراکنده شده خلیل بیگ للا و ابوطالب میرزا و اکثر
معارف تکلو بقتل رسیده و بقیه لشکر بجانب همدان آوردند و جمع کثیری از آن طبقه بطرف بغداد رفتند
مسیب خان شرف الدین اغلی امرشد قلی بیگ برادر اسمعیل قلیخان گرفته آوردند بجایزه خلعت و آن رتبه
امارت یافت و اکثر بر ستیزه از رعایا در مواضع و محال گرفته پیاده و برهنه و عریان کردند بجایی که گرگ تنها
و ایشان حیات را غنیمت شمرده عریان و برهنه پای راه نجات و خلاص پیش گرفتند و جمیع اموال و اسباب
و یراق ترکمان و تکلو که بر شتران کوه پیکر بار شده در نیم فرسخی معرکه ایستاده بود عرصه نهب و تاراج غازیان
شد شاه قوام الدین حسین اصفهانی که وزیر اعتماد الدوله شده بود در معرکه بقتل رسیده قاتل معلوم نشد محمد
خان انجیده در میان گرفته زبان لعن و طعن بر گشودند قریب صد نفر از اوباش ... تیغ و سنان ...
قتل او تر کرده بودند نواب جهانبانی بسر وقت او رسیده با خانان لعین بستان از او دور کرده ... عفو
او ... نگرسته او را بعد از ... سپرده که سلامت به دو رسانند ... از ظهور فتح و فیروزی نواب
جهانبانی خواجه آقا شاه اهری را که مشرف خزانه نواب عالی بود بارده و فرستادند که بشارت فتح نواب
بلقیس مکان علیه عالیه عمه محترمه نواب جهانبانی و سایر مخدرات استار سلطنت رسانند مشارالیه در حالتی

که اخبار موحش بار دور رسید جمعی که محافظت آن عزیز حرمها بوده ماندند بودند این القرکویان در شبکهٔ تحیر و اضطراب
افتاده مخدرات سرادق سلطنت مشوش خاطر و مضطرب الاحوال بودند رسیده مژدهٔ فتح و بشارت و
فیروزی داده در آن روز عالی نقاره های شادمانی بنوازش در آمده و نواب جهانبانی بمراسم شکرگذاری الطاف
الهی قیام نموده در کمال شوکت و کامرانی و تصرف یزدانی روی باردوی عالی آوردند و از آسمان و زمین
غلغلهٔ مبارکباد فتح و آواز تحسین و آفرین بگوش ساکنان کرهٔ خاک و معتکفان سرادق افلاک رسید و در این
قضیه عظمی نواب جهانبانی بمحض لطف ایزدی عنایت پروردگار رستند چنانچه از امرا و عساکر ظفر شعار
یاوری و مددکاری نبود و چون بدولتخانهٔ عالی نزول فرمودند بحرم شریف برده مخدرات دودمان مقدس از
سلامتی ذات اقدس فتح و فیروزی بلوازم شکرگذاری قیام نموده مسرور و خوشحال گشته و چون دو شبانروز
بود که خواب نکرده بودند لحظه استراحت فرمودند و آخر روز مجلس عیش و عشرت آراسته سرهای مخالفان را در برابر
بارگاه چیده نظارگی عالم عبرت بودند و در همان شب شاهوردی بیک یساول صحبت مردلو را جهت
تبلیغ این بشارت بدار السلطنهٔ تبریز بخدمت نواب سکندرشان فرستادند و روز دیگر مجلسی در کمال
نهایت عظمت آراسته بر صندلی مرصع آرام گرفته امرا و خوانین عالیشان خصوصاً علیقلی خان و اسمعیل قلیخان
و پرچنپ خان و الیاس خان مهردار بر یمین و یسار قرار گرفته و دلاوران نصرت شعار و هواخواهان جلادت
آثار سرها و اختران گرفتاران را بمحک نظر انور رسانیدند اول برادر طفل یکپناه طهماسب میرزا را در آغوش مهربانی
کشیده در پهلوی خود جای دادند محمد خان و مسیب خان را حسب الامر عالی دست گشوده در مجلس جای دادند که
نشستند و رقم عفو و اغماض بر زلات اکثر کشیده اما جمعی را که تولی داشتند بجهت دست موافقت آن طبقه
فرموده
اختیار نموده با طبل راه حق گزیده بودند بمحصلان سپرده مورد مصادره و مواخذه ساختند و بعضی را اطلاق
در مقام استقامت در آمدند و محمد خان از علیقلی خان و مسیب خان را حسب الامر عالی دست گشوده در مجلس جای دادند
و باسمعیل قلیخان سپردند که بطریق مهمان معزز و محترم نگاه دارند و ایشان غریق بحر خجالت گشته از کرده نادم
و پشیمان در منازل امرای عظام عالیشان معزز و گرامی بسر بردند و علیقلی خان پدر فرزندانه با محمد خان سلوک

نموده

سینه و بغلش تنگ آسمان اعلی [illegible] الحجت آنکه از ایماقات شاملوست و داخل لشکر مخالف شده بود و کچل
مصطفی ایشان الحجت آنکه ترک منصب قورچی باشیگری نواب جهانبانی نموده و میانه انجماعت گریخته بوده
قهر و سیاست گردانیده در حرمگاه کشته شدند و چند روز در حرمگاه بودند چون سرحد تر و تیکه ملک کشته
سلش بیک بشجاعت اسمعیل قلیخان شاملو و کچل مصطفی بدرخواست علیقلی خان خلاص شدند بعد از این
فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود عنان عزیمت بصوب مقر دولت و مستقر خلافت معطوف
ساخته در ساعت میمون دولتخانهٔ همایون از فر مقدم شاهزادهٔ عالمیان رشک باغ جنان گردید جمعی را
که در معرکه مردانگی کرده و از ایشان آثار جعفیت و وفاداری بظهور رسیده بود بنوازشات احمدیه فرموده
بانعامات وافره سرافراز گردانیدند بعد از چند روز ابراهیم خان ازتم و سلطان معصوم خان از ساده پایه
سریر سلطنت مصیر رسیده شمشیر در گردن انداخته بطریق گناهکاران بنظر انور در آمدند چون بصفت
خاصی ابراهیم خان داشته و کاسی المقدار معذور نمودند که ابراهیم خان باکراه رفیق آن طبقه شده بنابر ظهور اخلاص
و حقوق نیکو خدمتی سابق رقم عفو بر زلات او کشیده مضمون این بیت را عمل فرمودند ۵ دست از
کجا کنی محروم ۵ تو که با دشمنان نظر داری ۵ اما سلطان معصوم خان بجهت سیء اعمال و تقصیر
خدمت که منشأ آن قضایا از آمدن سیاق متقاعد و رزنده مصدر حرکات قبیحه شده بود و رعایا و جیره
از سلوک ناپسند او شکوه ناک بودند مواخذه کرده اسباب و ممتلکات او را بصوب کشت دیوان منسوب شد
علیقلی خان از اغا قمرخانی و خان قرداش لقب یافته بمهر وکالت مشرف گردیدند الکا ری که بهترین محال
عراق و مصداق این سیاقت ۵ معدن مردمی کان سخا شاه ولا ۵ ری بود ری که چو ری در همه عالم نبود
در عوض تبریز بعلیقلی خان اختصاص یافته الکا همدان به پرچنپ خان استاجلو متعلق گشت و سپاه ایرا استاجلو
[illegible] حسین قلی سلطان برادر علیقلی خان و احمد قلی سلطان کنکرلو والد جعفر سلطان و احمد سلطان اسلامی اعلی
و احمد تقی سلطان چاوشلو والد غوث سلطان و غیره الکا و ولایات مرغوب مشغف شد اسمعیل قلیخان
ترکمت ولد اشی داشت و منصب عالی تواچی باشیگری داشت مقرر شد که در جمیع احکام و مناشیر دیوان

مرزنده الکافران بهرشقی سلطان برادرش مرحمت شده و مدینة المؤمنین قم بصفی‌قلی سلطان تورغتلو داده
شاهقلی مهردار صلح کرفت و امیرالامرایی فارس را اول بمحمد تقی بیک شادی بکلو و ثم بعلیخان نامزد کرده
در ثانی الحال بدستور سابق بعلیخان شادی بکلو داده العقد محمد تقی بیک بوکالت او تعیین کشته شفقت شد امرا
تا حین تعیین یافت مقرر شد که امرا عظام زود تجهیز لشکر کرده بموکب ظفرقرین بپیوندند و ملتمس میرزا را
نقطة الموت کوتوالی آن بجماعت قنجو اقوام علیقلی خان حلق باشی فرستادند که چند گاه در آنجا ساکن [illegible]
باشد چون دو سه ماه از نوروز و زراعت نیل گذشته یکدو ماه دیگر هنگام حرکت لشکر روم بود و نواب جهانبانی
در باب قلعه تبریز را آرام بوده منتظر تجمیع لشکرهای ممالک شده عنان عزیمت بصوب دارالسلطنه تبریز منعطف
ساختند ذکر توجه نواب جهانبانی بجانب تبریز و آمدن لشکر روم و توجه رایات جلال بقراباغ و از آنجا
آهنگ عراق نمودن و شرح بعضی قضایا که روی داد چون نواب جهانبانی قریب سه ماه در دارالسلطنه قزوین
بانتظام مهام ضروری و اصلاح حال لشکر ظفرقرین پرداخته روی توجه بجانب تبریز آوردند همگی همت عالی نهمت
مصروف آن بود که پیشتر از آمدن لشکر روم بدان مرز و بوم آمده قلعه تبریز را بدست آورده ویران سازند
در مرتبه اگر طوایف قزلباش غیرت و حمیت بظهور آورده و دفع دشمنان دین و دولت پیش نهاد همت سازند
با لشکر [illegible] بوده صورت اجتماعی دست داده باستعداد تمام آمین شایسته که همت مدفع آن خصم قوی دست سته از
روی قدرت و اقتدار بعد افغان کرده اشرار پردازند لهذا چند روزی در چمن سلطانیه توقف واقع شد که تا
جمعیت لشکر نوعی که در خاطر رسوخ یافته بود دست دهد چون کوکب بخت قزلباش در حضیض وبال مانده
سعادت و اقبال از ایشان کناره گرفته بود جمعی که خاطرخواه میرزا بودند چه اکراد و چه طایفه ترکمان و تکلو
و جمعی که با آن طبقه رفاقت کرده بودند مقتول و گرفتار و متجنده آن کرده با خود بظهور مروت و عفو خسروانه
پراکنده شده و باطراف و جوانب رفته بودند امرا و طوایف قزلباش که در حدود صفاهان و یزد و ابرقوه و لرستان
و کوه کیلویه و آنحدود بودند بجهت واسطه قضیه قلی بیک قورچی باشی و فرار نمودن او بقلعه [illegible] خوف کرده
در بین ساز متمکن کشته پای در دامن فراغت عاقبت کشیده بودند جمعی دیگر احتمال آمدن نداشت چون بعضی [illegible]

فرصت توقف نمانده بود معهذا تا آمدن ایشان جمعیت لشکر شده با ده هزار کس کامیش کو در اردوی عالی
جمع آمده بودند از چمن سلطانیه در حرکت آمده کوچ بر کوچ بحوالی تبریز رسیدند و در ساعت سعد مظفر و کامیاب داخل
داخل آن بلده جنت مثال کردند نواب سکندرشان باستقبال فرزند ارجمند سعادت شان اختر برج
آمده قریب کمفرسخ تشریف آورده شهزاده والاگهر ابوطالب میرزا مشرف آمده پیاده شده سعادت
ملاقات برادر بزرگوار حمیده سیر دریافت و چون نواب جهانبانی را چشم بر چتر همایون پادشاه سکندر جاه
افتاد از روی ادب پیاده شده ران و رکاب پدر بزرگوار عالیمقدار را بوسه دادند و در موکب همایون
شهر آمده در منازل پیر محمدخان چاوشلو منزل گزیدند و نواب سکندرشان روز دیگر بمنزل اشرف آنحضرت
تشریف آورده لوازم تفقد و دلجویی بظهور آوردند و نواب جهانبانی جشن پادشاهانه آراسته لوازم
ضیافت و مهمانی از پای انداز و نثار و اصناف اطعمه و الوان اشربه بر وجه لایق وقوع یافت و ما [illegible] کار
خود را از سبیل پیشکش بر طبق عرض نهاده مضمون العبد و ما فی یده کان لمولاه را بپدر عالیقدر سکندر جاه معلوم
اما آنحضرت از علو همت التفات بدان هدایا نفرموده جهت تسلیه خاطر فرزند سعادتمند [illegible] فرمود
ما بقی را بدستور بر کار رعایای مسلم و ارزانی داشتند و بعد از فراغ از لوازم جشن و سور همت بر توجه مهام
قلعه گیری شده توپ بزرگ را از جانب تربت حسن پادشاه نصب نموده توپچیان شروع در توپ زدن
نمودند و از طرف [illegible] خاک پیش برده شب و روز سعی هرچه تمامتر در سرانجام اسباب قلعه گیری مینمودند
اما چون خبر ظفر [illegible] شاهزاده و عالمیان [illegible] ترکمان و تکلو [illegible] نمودن بجانب آذربایجان و اهتمام
نمودن در تسخیر قلعه تبریز [illegible] پاشا که سردار عسکر روم شده بود رسید از تسخیر قلعه اندیشه مند گشته بموکب
و امداد جعفر پاشا بسرعت و استعجال تمام روی توجه بجانب تبریز آورد و در حینی که لشکر ظفرقرین در قلعه گیری
مشغول بودند خبر حرکت لشکر روم و قرب وصول ایشان بحدود تبریز رسید و عساکر فیروزی اثر [illegible]
گردیدند هرجا که یورش نمودن قلعه را که موجب تضییع لشکر است مصلحت ندیدند و اسباب یورش تمام
انجام نیافته بود و ارباب رای و تدبیر بجهت [illegible] یورش راضی شده قرار دادند که از اطراف و جوانب

نموده یورش بقلعه انداختند اگر صورت فتح و ظفر در آینه مراد جلوه‌گر آید فهو المطلوب و الا ترددات ارباب حسد و
دلیران معرکه‌ستیز در تقصیر و تهاون متهم و منسوب نگردند بدین اراده خام که مخالف رضا خاص و عام بود
جازم گشته طوعا و کرها صبح روز موعود نواب جهانبانی سیمرغ شریف حسن پادشاه تشریف آورده لشکر را ز
نوعی که تمهید یافته بود یورش بر حصن مامور گردانیدند دلیران اخلاص شعار و اخلاص گزینان شجاعت
آثار نقد حیات را که در دار الضرب جانسپاری سکه قبول یافته بود در کف نهاده با شنای مردانگی بر دوش گرفته
از هر طرف بجانب قلعه روی آوردند اما چون رومیان زیاده از ایام سابق حزم و احتیاط مرعی داشته
لمحه‌ای از محافظت قلعه غافل نبوده و در بروج و باره و سنگچه مدافعه و مقاتله ایستاده بودند گلوله
تفنگ بطریق تگرگ آتشین که از کره اثیر بارد بر سر دلیران گشاده و تفنگ روی هوا تیره و تار
شده از گیرودار دلیران معرکه کارزار نتیجه در قلعه افلاک افتاد و از کثرت کشتگان و مجروحان پیلک و سنان
خندق با زمین مساوی شده دل بهرام خون آشام از آتش حیرت بر خاص و عام آمیخته سوخت و چشمی انجمن
لشکر بهرام قهر که از آسیب گلوله تفنگ سالم مانده بودند نردبان بپای قلعه رسانیده صعود کردند ضرب
بورق و قان و مطراق و لطمه تیغ و سنان محافظان از بالای نردبان غلطان غلطان بخندق افتاده
مجال بسیاری از عساکر منصوره در آن یورش اختر کشته را عدم نمودند و کاری از پیش نرفت اولیای دولت
شکسته خاطر و پریشان گردیده اهل تبریز از قلق و اضطراب آغاز نهادند چون تسخیر این قلعه گردون اساس
در مشیت حضرت خالق الجن و الانس موقوف بزمان خجسته نشان شهریار ظفر قرین سعادت قرین اعنی حضرت
اعلی شاهی ظل الهی بود هیچ اثری بر سعی و اهتمام شاهزاده و عالیان و غازیان حضرت نشان که در ممدت ظهور
می پیوست مرتب نشد مجملا چون از تسخیر قلعه یاس و نومیدی دست داده و لشکر روم قریب شهر شده بود دم
ارعالی بغداد پیوست که اهالی و اصحاب شهر کوچ نموده بجانب دار السلطنه قزوین روند و امرا و اعیان
اردوی معلی شهر و الاغ مدد نمایند جمعی که از ارباب تعین بودند با اکثر خواص و صواحب الاعیان حسب الفرمان
قضا جریان روانه قزوین شده بسیاری از اوساط الناس هر واقع و محال قریه بعید شهر پراکنده گشته شهری از ان

عظمت در گیتی باز و زخمات خالی شد که مضمون لیس فی الدار غیره دیار مناسب حال آن روز و همه حسب حال
گردید بعد از رفتن تبریز زمان رایات جلال ترکوج کرده بجانب اردبیل و ارومیه فرموده که بعد از آنکه
دولت رکیفیت کسب لشکر روم اطلاع حاصل آمد در امر محاربه بمر بخمه مقتضاء وقت صلاح دولت ناشده عمل روز و
دیگر فرهاد پاشا بحوالی شهر رسیده در چرنداب نزول کرده و ذخیره و یراق سالیانه که همراه آورده بود بقلعه
ریخته از لشکریان جمعی که از قلعه داری بستوه آمده بودند بیرون آورده جمعی دیگر در قلعه گذاشت و خاطر
از مهمات قلعه جمع کرده بلا توقف کوچ نموده معاودت کرده چند روزی در تبریز بود و ایلچی با دو ویکی معتمد
فرستاده بعلیقلی خان و امرای قزلباش مکتوبی در باب صلح نوشته بود مضمون آنکه از روزی که فیما بین
پادشاهان باب فتنه و فساد شورش فتنه و فساد بهم رسیده و از جانبین چندین هزار نفس قابل کشته و ضایع و
نابود شده ازین جانب بکلمات صلح میان آمده خاطرنشان گردید که هر محل متصرف آل عثمان در آمده قانون
سلسله عثمانی است که دست از آن باز دارند سعی نمایند که محلی از تصرف شاه بیرون رود و امرای قزلباش صلح
و عناد و آثار فتنه و فساد وقتی که آن نیست شده و هر سال الکائی از دست رفته تا آنکه شهر تبریز که پایتخت پادشاهان
ایران بود از دست دادند و اگر بهمان دستور عناد و کلفت در میان باشد همین بظهور آید سال بسال
باب و سیل عراق سرایت می‌نماید چون نمک پرورده آن دودمان نصیحت خیرخواهانه ما را قبول کرده
راضی بصلح شوند و شاهزاده و نامدار را بصلح راغب ساخته قرار دهند که چون اوایل الغالب طوایف قزلباش
و اختلال احوال ایشان از ایل روم ظاهر شده و تسخیر ممالک ایران ازاسهل و آسان تر گشته اند مقتضای عقل و صلاح
دولت آن خانواده رفیع آنست که از لجاج و عناد گذشته بحضرت خواند کار طرح دوستی اندازند و هم
طریق تواتند دارند عناد خاطر او کوشیده آثار دوستی بظهور آورند که از آنجانب بسیار خیرات بشان
اینطرف عاید شده محض جهت حصول یکتائی و ترفیه حال خلایق و عباد الله معامله صلح را استحکام
دهیم که من بعد ترک نزاع و جدال نموده شود چون نامه فرهاد پاشا رسید بعضی از امرا که از اکثر جهل و غرور
بودند شکفته شدند مطلب فرهاد پاشا ازین گفتگو آنست که چون مراجعت لشکر روم واقع شود از جانب

قزلباش تعرض بقلعه تبریز زده و قلعه را بدین تدبیر سالم و غنیمت را از دست نمی دادند و بعد از مراجعت
ایشان پای قلعه رفته در تسخیر آن می ایستادند و بعد از تسخیر قلعه در زمستان که در میان در قلاع متحصن اند
قدم بولایت ایشان نهاده آتش نهب و غارت در آن دیار می افروخت نواب جهانبانی از غایت آزردگی
که از بی اتفاقی طوایف قزلباش و عدم موافقت ایشان داشت بنظر تدبیر و تامل ملاحظه نمود که از مدت ها
که در میان ابواب نزاع و جدال گشوده و انتهای غایب سر سال ملکی از دست رفته و طوایف قزلباش از
غایت نفاق و شقاق در مقام اتفاق نشده و کم موضعی از مواضع مغشوشه در میان استرداد نموده و اگر یکدو
سال دیگر بدین منوال گذرد فتور تمام به بنیان دولت راه می یابد به رجوع عقل و رای کرده قبول امر مصالحه از جانبین و
مخالفت ایشان و السنه برخلاف صواب و ابرام سخنان دوستی آمیز ایلچی گفته بر وفق مدعا جواب نوشته قبول
مصالحه نمود و بجهت اطمینان خاطر فرمود پادشاه در حضور ایلچی از عهد و تبریز کوچ کرده و بقصد استحکام حصار قراباغ
و استحکام آن سرحد روی توجه بصوب آن دیار نهد مشروط بر آنکه ولایت تبریز چون کورخانه قدم قزلباش آ
و بسر آن تا ممکن و مقدور است تلاش خواهند کرد در میان و سپاه آن بازدارد و فرمود و پادشاه دیگر
بار دیگر واضح نمود و اظهار کرد که اگر یکی از شاهزادگان کامکار را جهت استحکام مبانی دوستی بخدمت خواندگار
فرستند که در سلک سایر فرزندان شاه منسلک بوده باشد ممکن که ولایت تبریز را بشاهزاده مسلم دارند و بدون
آن صورت پذیر نیست چون در نظر عقل بعید می نمود نواب جهانبانی قابل بفرستادن شهزاده شده حقیقی
قتح اصفی تر در این امر با نواب جهانبانی اتفاق نموده قرار داده که سلطان حیدر میرزا را که پسر کوچک نواب
جهانبانی و بلدگی او مقرر بود بخدمت خواندگار فرستند هرچند امینی مخالف طبع شاه و سپاه بود
اما در انوقت بجهت حفظ حال شعبان و ترفیه احوال رعایا شکسته بال پریشان بمرتبه وجوب رسیده بود
و چون ایلچی باز گشته فرمود پادشاه از مکنون ضمیر نواب جهانبانی خبر یافت که برخلاف رای مخالفه قزلباش
بخواندگار در مقام دوستی و اتحاد استحسان در آمده با حضرت نمود و گفته بود که پیش قبل از تسخیر تبریز در مقام
در می آمدند چون فرمود پادشاه امینی را سرمایه افتخار پیدا است که بوسیله او با شاهزاده از دودمان قدس

شان

شان صفوی بخدمت پادشاه روم رفته موجب ازدیاد رفعت و عظمت شان پادشاهان آل عثمان گردد در این باب
ابرام نموده ولی آقا چاشنی گیر باشی را که از آقایان معتبر روم بود بجهت آوردن شاهزاده نامدار و قرار صلح
و صلاح بخدمت نواب جهانبانی فرستاده و ولی آقا در بلده گنجه بپایه سریر اعلی رسیده ابلاغ رسالت کرده او را
منزل صفی قلی خان سپرده بکمال اعزاز و احترام مقدمش رسیده و فرمود پادشاه از بعض روم رفته و در آنجا قشلاق کرده
در دو ایلچی آوردن شاهزاده بود دیگر را مکاتبت نوشته اعلام کرد که نوعی نمانند که قبل از آنکه در سال آینده
حرکت لشکر روم واقع شود ایلچی خود را با نامه دوستی و تحفه و هدایای لایق شهزاده نامدار را روانه نمایند که وسیله
مراعات اینجانب بوده باشد و امن در میان نزده در بارگاه اعلی پادشاهی رفته مقدمات صلح را استحکام دهد
نوعی نمایم که حضرت خواندگار ولایت تبریز را البته بشهزاده مسلم دارد و نواب جهانبانی بر وجه مذکور بامر مصالحه
راغب گشته قرار یافت که عنان عزیمت بصوب هرات معطوف داشته در آنجا یراق و اسباب شاهزاده بانجام
داده با ایلچی کار روان و نامه مصادقت مبنیان روانه مقصد نماید و چون میل سیر اصفهان که از شهرهای جهان و بلاد
مشهوره ایران است سر کار عالی آنحضرت اختصاص داشته بسیار داشتند و در خاطر خطیر تصویر یافته بود که متوجه
اصفهان گردیده چندی در آن بلده دلگشا بعشرت شاهانه می پرداخته خاطر شریف را از مشاغل روزگار
آسودگی بخشیده مهمات فارس و کرمان و یزد و کوه گیلویه و خوزستان را تحقیق و راه تیر کرده در ابتدای بهار
اشارت دهد القصه رو بجهت هرکونه حوادث مختل گشته بهنگام آن محال ابرار از کردان خود سری و طغیان بر
آورده بودند استقلالی بهم رسانیده امام قلیخان از انحلاع غافر و نوازش شاه قرمنی اده مجدد و انک مهمات
سرحد قراباغ را جهت استحکام او کرده و بسیار معاملات آن را بانجام موقوف امر مصالحه گردانیده بعد از آنکه امر
خیر انجام بر انجام انجامید و در هر باب بانچه صلاح دین و دولت باشد عمل آید بدین عزیمت از بلده گنجه کوچ کرده در
اردوی همایون محلی نزول اجلال فرموده در آنجا از نیرنگ سازی چرخ شعبده باز قضیه شهادت آن شاهزاده
کامکار بوقوع پیوست ذکر شهادت ایشان نونهال چمن دولت و کامرانی اعنی نواب جهانبانی
بیخ عمر سرکرده در آن زمان ناوک خداوندی از تاثیرات انجم و افلاک چون عادت سپهر جفاکار

و انقضای فلک کج رفتار همیشه آن بوده و هست که هر نخل مرادی که در جویبار عزت علم گردیده و ثمر آرزو
بار آور گردد بصرصر آفت صرصر بیداد حوادث دوران از پای درآید و هر ذی شوکتی که با عز و حشمت
دست عیش در کمر زده هم آغوشی گزیند عاقبت از کید ستمگران وقایع روزگار شاهد مراد وزان آن
طلاق بر گوشه چادر بسته بهجران ابدی گرفتار آید مصداق این مقال قضیه پادشاه و شاهزاده جعفر انام
اعنی نواب جهانبانی است که در عهد دولتخواه از انقضاء قضا وقوع پیوست شرح این واقعه غریبه عبرت افزا آنکه
چون عزیمت عراق تصمیم یافته از گنجه طبل رحیل کوفته در چشمه بر به جزر دل العلال واقع شده در ماه شب که
سیوم دوم شهر ذی حجه اربع و سبعین و تسعمایه بمنزل علیقلی خان رفته تا نصف شب در آنجا بتجرع شراب
ارغوانی عشرت پیرا و صحبت آرا بوده نصف شب طالع از منزل او بیرون آمده با چند نفر از ملازمان و
غلامان خاص که در خدمت بوده در دولتخانه عالی تشریف آورده و چون متوجه رفتن حرم گردید و داعیه
شاه و آن سرو ریاض سلطنت و کامرانی در لوح قضا رقم نزد پر کلک تقدیر شده بود دست حادثه گریبان
آن حضرت را گرفته تا کرچی که قوشخانه بوده و جواهر خاصه را بسته بودند برده و در آنجا رختخواب طلبیده
ر بستر استراحت خفت خداوردی لاک ناپاک که پسر مجهول الاب بوده و در دار السلطنه قزوین لالگی
مینمود و در ایام طفولیت شرف ملازمت شاهزاده را نداشته از آنجا که طبایع صبیان با آنکه کمر
الفت دارد توجه خسروانه شامل حال او گشته خدمت لالگی او مستحسن طبع عالی افتاده بود و چند سال بود
که در خدمت شاهزاده نشو و نما یافته بکمال محرمیت داشت و تمامی قبض عالی مرجع اقام عالی و صاحب
ثروت و سامان شده تمام امراء و وزرا و ارکان دولت معزز و گرامی بوده حب باطن و درون بنای او را
برین داشت که مرتکب این فعل شنیع گشته آن نهال چمن آرای دولت و کامرانی را که در ریاض سلطنت
جهانبانی بالا کشیده ثمره اقبالش بر وقت نرسیده بود از پای درآورد و در وقتی که شاهزاده نامدار از الاچوق
درآمده بپهلو بر بستر استراحت تنها خوابیده بود خداوردی لاک بیرون آمده جمعی از ملازمان عالی را که به کشیک بوده
مینموده اند گفته که در حوالی خوابگاه و کشیک پاسبانی قیام نمایند تا نواب عالی با شاهی اراده خلوتی دارد

و از شاه بحجاب بستگان از حوالی خوابگاه دور نموده نگذاشت که در آنجا باشند که چند نفری بیش نمودند چون حرف
خلوت و حجاب شنیده پرده عفت و حجاب بر جا حفظ او از کلا ایشان پوشیده گشت و چون احتمال نوع دیگر
نمیداده اند گفته او را اذعان نموده از حوالی خوابگاه دور شدند آن ولاک ناپاک نمک حرام حوالی خوابگاه آن حضرت را
از حارس و کشیکچی خالی یافته خنجر از میان آن سرو ریاض پادشاهی کشیده در حین شاه خواب مستی چند جای بر پهلو
زده خاطر از کار او جمع نموده بیرون رفت فتاح نام پسری از خدمتکاران که حسب الامر بخدمت آمده بود داخل
آلاچوق شد ملاحظه نمود که نواب جهانبانی در دریای خون غوطه خورده بغش سر و از دل پر درد بیکشیدن نعره
بیرون آمده فریاد برآورده غلامان و ملازمان خاصه که در کشیک بودند واقف شده بتعجیل تمام جرأت داخل شدن
آلاچوق نمینمودند نیک شربتدار آلاچوق درآمده ملاحظه نمود که آن سرو ریاض کامرانی از شدت جراحت
روزگار از پای درآمده جراحان حکما را حاضر ساختند چون کار از معالجه و مداوا گذشته بود بعد از لحظه
طایر روح شریفش باوج علیین پرواز نمود و معتقدان ملا اهلی این مقال ادا نموده اند ۵ عرش آشیان بود
نامید ۵ کای مقیم حظیره خاک شوی ۵ تولد جناب میرزا الطالع سعید واقع شده صاحب طالع عظمت بوده
دوران اوقات احتراق عطارد واقع شده بود و از تاثیر این قضیه زودی او و از اتفاقات غرایب حالات
احتراق عطارد و تاریخ این واقعه را یاسا الفقه ملازمان عالی همان لحظه کسان نزد علیقلی خان و اسمعیل
قلیخان که در آن وقت رکن رکین دولت بوده فرستاده و از این حال خبر دادند چون قرار یافته که قریب
بصبح کوچ شود اکثر اهل اردو و از این حال اطلاعی نداشته اند از بعد اهل اردو کوچ کرده بودند
که این خبر شایع شد نواب سکندرشان مخدرات سرادق سلطنت بفریاد و فغان درآمده ناله و نفیر بر اوج
گردون اثر رسیده امرا عظام بمنزل علیقلی خان جمع شده بمکان او اتفاق نمودند که او را در ارش بزرگ خود
دانسته در تنظیم امور سلطنت هر آنچه او مصلحت داند عمل نمایند و از رضا و صلاح او در نگذرند صبح زود علیقلی خان
و امرا به دولتسرای نواب سکندرشان درآمده بعد از تقدیم لوازم پرسش تعزیه واقعه نامه التماس سواری
کردند و امیر خان ترکمان زار بر نعش غفران اثر گذاشته که متعاقب بمنزل ساندار و امیر خان باتفاق ملازمان

آنحضرت را با رخوت خون آلود محفه که داشتند و رجال بر دوش گرفته و سه هزار کس با سینه‌های چاک بر سر
ریخته نوحه کنان با رو رسانیدند امرا و اعاظم و ارکان دولت استقبال بیرون آمده چون چشمشان بر نعش مغفور
برحمت لایزالی آن تازه نهال چمن دولت و اقبال افتاد تاج و افسر از سر برداشته بر زمین زدند و فریاد و فغان
باوج آسمان رسانیدند مجملا فزع روز اکبر در میانه خلایق پدید آمده آسمانیان موافقت زمینیان نموده گریه میکردند
چون نعش را بخیمه که در حوالی حرم نصب شده بود بردند نواب سکندرشان معقوب اکابر گریه‌کنان والده
بیت الاحزان درآمده محله بشتان سراپرده عزت با رو رسیدنی ناخن حسرت خراشیده دست بر
تالی موی یا کنده بر سر نعش آمده نوحه و زاری کرده بیقراری آغاز نهادند بعد از آن نعش شاهزاده را
بغسل برده صدور و علما موافق شریعت غرا غسل و تکفین پرداختند جمعی امر قرار کردند که نعش را بشهر
دارالارشاد اردبیل برده در روضه مقدسه سلطان الاولیا در جوار اجداد اعظام مدفون سازند
حالات نصف شب خون آن شاهزاده مظلوم گریبان خداوردی ناپاک را گرفته کشان کشان بر سر نعش آورد
شرح اجمال و تفصیل این اجمال آنکه بعد از وقوع اجمال آن حرام نمک مدتها در قدر ترتیبات آنحضرت انداخته
بحیله ارشتیع اقدام نمود و منزل خود رفته یک کیسه از اشرفی که تحویل نگاهداشته بود امان باشد بهانه آنکه نواب
میرزا از سلیمه که شاهدی بود برداشته چون از امرا اعاظم خصوصیت آشنائی با اسمعیل قلیخان داشت همراه از
مصاحبان مصاحبت مشغول بودند که او مضطرب الاحوال بحلیه اتیان نموده ایشان بعد از تواضعات رسمی از این
بی هنگام سؤال نمایند گفت گناه عظیمی کرده‌ام و خطای بزرگ از من در وجود آمده صلاح حال خود جست
بعد از تحقیق الحال این فعل مذموم و فضیح شنیع نمود و طلب استعانت از شاه الیشکی ان احوال نزد حکم
کرده آنوقت بی احتیاط خون او را بر خاک کالای عالم بر نریخت بعد از اظهار اینحکایت غریب او را بعنا
قلی بیک ولد بیری بیک نیالو که بجای پدر ایشیک آقاسی باشی نواب جهانبانی بود سپرده که محافظت نموده
منزل رساند مشارالیه او را در میان صندوقی که داشت مضاعف رخوت بار کرده بمنزل آورده بود و حسب الامر
الصلاح اسمعیل قلیخان به نفر ملازم خود داده که پوشیده پنهان میان جنگل برده بقتل آورند ملازمان

او را میان جنگل برده مکمد و زخم بر زده قیمت زری که همراه داشت ایشان از اتمام کار او فارغ ساخته او خود را
میان سیاه آبی که نیزار بود انداخته اتفاقا آن زخمها کارگر نشده و دو آسیبی بزور نرسیده بود بعد از رفتن
ایشان از میان نیزار بسیار آب بیرون آمده و سرما مفرط در واثر کرده آتشی از دور دیده خود را
تا پای بر سر آتش رسانده اتفاقا آن آتش شعلی بود که در خیمه نعش شاهزاده میسوخت جماعتی از ملازمان
شاهزاده که در سر نعش بودند در روشنائی شعل او را دیده و شناخته گرفته چون چشم او بر آن نعش مغفرت
مآل افتاد اشک ندامت از دیدها بر دامن گرفت از او سؤال کردند که تو خود میدانستی که این شاهزاده مطیع
احکام بود چرا این عمل کردی گفت بود که جمعی مرا تعلیم داده و وعده داده و خلاف کردند من با عقیدگی قول
خورده این عمل کردم اما گفته بود که چه کسان مرا تعلیم داده هیچ نزده خبر گرفتن او بنواب سکندرشان رسید
اول او را در مجلس اعلی آوردند و شروع در جهل گوئی کرده حسب الامر نواب حاجی الله وردی بر زبانش زدند که هرزه
گوئی مکند و مخلصان خیرخواه را متهم نسازد و چون نواب سکندرشان فرموده بودند که
من او را بدست خود قصاص میکنم او را بخدمت اشرف بردند قدرت تکلم و قوت نطق نداشت نواب
سکندرشان بدست خود خنجر بر شکم او زدند و چندین بار پایکش را دو بازاریان باره و بازار برده سوخته
خاکسترش را بباد فنا دادند سبحان الله آدمی زاد چگونه بوساوس شیطانی از جا در ربوده و از اندیشه منحرف
بامور ناصواب که موجب خذلان دنیا و آخرت است اقدام نماید سیاحان شکر شیوا بر بحر این اندیشه غوطه
خورده در سبب این فعل شنیع غور نموده اصلا سفینه فکرشان بساحل مقصد نرسیده و در زمان عالم
در رنگ خیال را از هر طرف دوانیده خبری از ته کار نیافتند مجملا صورت اینمعنا در پرده خیال چهره نمود
و سالهامت باعث حیرت بر حیرت می افزود و اصلا سببی که موجب تشفی خاطر باشد و ظاهر نشد از افواه و السنه
ارباب فراست و اصحاب کیاست وجوه مختلفه در این باب مسموع شده چون ایراد آن ناگزیر واقعه نویس است
مسوده آن میپردازد از قول جمعی که در حوالی عزت راه داشته‌اند چنین معلوم شد که خداوردی لاک برضاقلی سالو
که از ساده رخان صاحب جمال بود تعلق عشق مفرط داشته گاهی ملایبه در عالم مستی بمجلس عالی الهیفاداتی

العظیم جرأت میکرده و نواب جهانبانی نیز در هنگام شگفتگی طبع از مقوله حکایات هزلاً یا جدّاً که موجب
اضطراب بی‌تابی او گردد الفاظ مستفز می‌نمودند و خداویردی بطلب آنکه نواب جهانبانی را با آن پسر جلوی محبت
داد و همه مشغله که این ایشام از توتمکش و میرزا احمد ظرافت و خوش‌طبعی میکرده آخر الامر عشق و محبت
بر طبیعت او مستولی گشته منجر بواقعه عظمی جسارت نمود و جمعی دیگر بر آن بودند که اسمعیل خان میرزا از شفقتهای
نمایانی که از نواب میرزا نسبت بعلیقلی خان بظهور رسیده و رتبه تقدم و بزرگی نسبت باو یافته خاطر جانی
شده بود و رشک و حسد دامن‌گیر گشته جهت تشفیع علیقلی خان راضی باعدام آن شاهزاده نوجوان شده
خداویردی را تحریک این امر نمود و رفتن او را بعد از قضیه بمنزل اسمعیل قلیخان و پنهان داشتن ایشان او را
دلیل اینمعنی میدانستند و بعضی دیگر را گمان شد که علیقلی خان و اسمعیل قلیخان و محمدی یار و سولاغ حسب الحکم
نواب میرزا رقمی باسم بعضی قلیخان ترکمان نوشته او را از دامغان بدرگاه طلب نموده بود و از امرای
مذکور که مصاحب شما بود نزد میرزا بودند معنی داشته بوده و ایشان را گمان شده که میرزا با ایشان
بی‌التفات شده و در مقام دفع ایشان است از آنجهت پیش‌دستی نمودند و با یکدیگر اتفاق نموده خداویردی را
باین قضیه اغوا نمودند و این معنی را دلیل قول خود ساخته که بعد از قضیه مزبور با وجود ضدیت و نفاقی که با هم
داشتند با یکدیگر اتفاق نموده در مقام منازعه شدند و اسمعیل قلیخان بوکالت و وزرگی علیقلی خان
راضی شده طرح با هم دوستی انداخته چنین واقعه عظمی را سهل و آسان انگاشته خداویردی را بر آن جرأت
و حکایات گذاشتند و نواب ابوطالب میرزا که کودک خورد سال بود بجای آنحضرت اختیار نموده بسلطنت
او را با خود متفق ساختند راقم حروف از میرزا لطف‌الله شیرازی که وزیر نواب عالی بود شنیدم که بعد از قضیه میرزا
نقل می‌نمود که نواب میرزا با خواتین بی‌التفات گشته بمطبخ شده بود و چنانچه در این دو روز که از حرم بیرون
می‌آمد مادر حرام طلب نمود و گفت که ما در خدمت این دو خواهر چه تقصیر کرده‌ایم که حالا اخون باشد شده در مجلس
شراب بسر ما و اومیطلبند یعنی قصد قتل ما دارند و در آنوقت خداویردی بر او راه استیلا شده و احکام او مشکل
که از حضور والی ایشان تقریر نموده باشند و ایشان در مقام درآمده خداویردی را بقتل او باشند و آن

نادانی عاقبت از مسلک عقل و رشاد دست و تعلیم امرا این عمل نموده باشد هرچند در نظر عقل بعید می‌نماید که امرا که بوده
کم بهره و تربیت یافته آنحضرت بودند که از مرتبه ملازمت و مرتبه نوکری برتبه بلند ایالت و خانی رسیده رکن رکین
دولت شده بودند و بعضیه حرب و قتال طایفه تکلو و ترکمان که شیوع انواع شرور و فساد و هم انهدام میان غزه و ... بود
محض رضای ایشان بظهور آمده قدر ترحمهای آنحضرت را ندانسته چنان کوهر گرانبها را که سرمایه عالمی بود چنین
رایگان از دست دهند آیا چرا در مآل اینگونه حرام‌نمکی خوض نمودند و چگونه از رشد عقل و بهره حقیقت
بی‌بهره شدند که خود را بدنام دنیا و آخرت ساخته مرتکب چنین عمل قبیح شوند بالجمله آنچه در خاطرها قرار گرفته بود
راقم حروف از مردم دور و نزدیک شنیده بود و بتحریر آن پرداخت علی ای التقادیر امرای مذکور بعد از پنج
سال بسزای خود رسیدند ایزد تعالی که منتقم حقیقی است حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را توفیق داد که در همان روز دولت از
مشهد مقدس بمحل شریف آورده جزای عمل کردار زاد در کنار ایشان نهاد چنانچه در محل خود بسمت گذارش
خواهد یافت ذکر ولیعهد گردانیدن شاهزاده سعادت‌نشان ابوطالب میرزا و اختلال احوال او باقتضای قضای
خالق الارض والسما بعد از وقوع واقعه عظمی شاهزاده غفران مآل نواب سکندر شأن امرای عظام را که حاضر
در بر صلاح دولت بر گوش هوش ایشان فرو خوانده در رفع خصومت و نفاق و دیگر اقات و مواصلت و
اتفاق و یکدلی ایشان خصوصاً کلفت و عناد که میان شاملو و استاجلو را با تکلو و ترکمان بود مبالغه بسیار
نمودند و امرا و خاطر اشرف آن بود که مغز نعقیب ساتر جسام سلطنت و متحمل مشاغل امور دولت گشته بار بعضی از
مصلحتهای ملکی کرد در آنوقت انسب آن مناسبت دولت نمیدانستند که یکی از فرزندان کامکار و شاهزادهای
نامدار را بسبب نیابت مهام دیوان اعلی و رتبه ولیعهدی موسوم گردانند چه بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که
بعد از نواب غفران پناه فرزند ارشد اکبر بودند در خراسان شریف داشتند مرشد قلیخان و امرای خراسان
که در ملازمت آنحضرت بودند با امرای عراق مخالفت می‌ورزیدند ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا بجهت حداثت
سن و طفولیت در آنوقت شایستگی رتبه عظیم القدر ولیعهدی نداشتند مع ذلک طهماسب میرزا بجهت
آنکه تربیت کرده ترکمان و تکلو بود و در آن هنگام در قلعه الموت بسبب طایفه استاجلو محبوس بود و چون اراده ازلی

و مقدرات لم یزلی بدان تعلق گرفته بود که عنقریب آفتاب دولت جهانگشای حضرت اعلی شاهی از افق خراسان
طالع گشته ساحت مملکت ایران را از انوار معدلت بیارایند و تدارک اختلاط احوال ایرانیان و ترفیه حال بریه
برای ملک آرای آنحضرت منوط و مربوط گشته بود زمام اسباب آن زمان بدست کارکنان عالم غیب پرانجام سپرده
ع فکر زاهد دگر و سودای عاشق دگر است ؛ لهذا آنچه عقلای زمان موافق مطلب خود میاندیشیدند در عکس
مطلوب نتیجه میداد مجملا امرای درگاه که صاحب اختیار دولت بودند مخالف رای جهان آرای اشرف
اختیار نموده با یکدیگر مواضعه کرده مصلحت خود در آن دانستند که ابوطالب میرزا که در خدمت والد ماجد بود
تربیت نموده بجای شاهزاده مغفور ولیعهد گردانند و زمام مهام سلطنت و فرمانروایی را بکف اعتماد و ید
اقتدار خود درآرند و نواب سکندرشان بحسب امور کلی که سبق ذکر یافت تشخیص این امر را مصلحت ندانسته
تاخیر در آن صواب دید میفرمودند و بر زبان الهام بیان میگذرانیدند که بر سر فرزند سعید بحسب مصلحتی جهلا قزلباش
این قضیه آمد من بعد مساعدت وجود سری صحبت فرزندان رضا نمیدهم و راه آمد شد قزلباش تردد ایشان
مفتوح بمسامع تمام امرای درگاه متفق اللفظ گشته میرزا محمد را که در آن وقت مستوفی الممالک بود واسطه ساخته
عرض کردند که نواب جهانبانی چند سال بود که جهت اشاره همایون اعلی باتاق قاقم سلطنت بمسند جلالت
و پادشاهی نشسته آوازه اقتدار و اعتبار او باطراف و اکناف رسیده بود و چون او را این واقعه ملکیش پیش
آمده خبر بدوست و دشمن رسیده و در ترویج رسید اگر متعاقب خبر جلوس یکی از شاهزادگان کامکار بجای او
بسرحدها رسد محتمل است که اختلال تمام در اطراف و جوانب وقوع یابد که نقصان دین و دولت باشد
و صلاح دولت قاهره در آنست که یکی از شاهزادگان نامدار که شایستگی سلطنت و پادشاهی داشته باشند
عاجلاً برتبه ولیعهدی معزز و گرامی گشته زیاده از نواب غفران پناه در اعتبار و اقتدار او کوشش شود
که سریعاً آوازه جلوس او بسرحدها رسد و چون شاهزاده عالیقدر رفعت اقتدار امنی حضرت اعلی شاهی که فرزند
بزرگتر در خراسان تشریف دارند مع ذلک امرای آنملک آنحضرت را السلطنه خراسان موسوم کرده
در موکب عالی بعضی از آن ممالک مشغول اند و ابوطالب میرزا در موکب همایون حاضر است او را بدین رتبه میباید

گرامی

گرامی گردانند و میرزا محمد لطایف الحیل امور مقصوده را بزیور دلایل معقوله آراسته در باطن حقیقت نواب
سکندرشان جلوه داد و نواب سکندرشان چون تمامی امرا و اعیان را بالطبع طالب این مطلب یافت اکراه تمام
مرضی نشدند و اول خطای که امرای مذکور را در انتظام امور دولت اتفاق افتاد این بود که اصلا رعایت این امر خطیر
نکردند و دیده بصیرت ایشان از مشاهده انوار دولت و کامرانی حضرت اعلی شاهی ظل الهی خیرگی یافته بر ایشان پوشیده
گشت که ساحت خلافت و جهانداری را بشعشعه تیغ عالم افروز طلعت همایون از چراغ فروغ دیگری چه روشنی
افزاید و کرم شب تاب در برابر انوار آفتاب طلعت سعادت چه پرتو اندازد و چه اظهر من الشمس بود
که هرگاه ماحجه خورشید مثال موکب همایون از مشرق خراسان طلوع نموده بساحت ملک عراق و
آذربایجان پرتو ورود اندازد از طوایف قزلباش جز اطاعت و انقیاد امری بظهور نرسد و قرار داد
خاطر ایشان شده بود که امرای خراسان خصوصاً مرشد قلیخان که در مشهد مقدس لله و رکن السلطنه حضرت
اعلی بود در آن ولایت حاکم علی الاطلاق مطلق العنان شده و آن اختیار و اقتدار که در خراسان دارد در پایه
اعلی نداشته باشد اراده آمدن عراق نخواهد کرد و بندگان حضرت اعلی را سرمایه خود ساخته عروس سلطنت
خراسان را در نظر او جلوه داده نخواهد گذاشت که از آن ولایت بممالک دیگر توجه نمایند و ندانستند که شهباز
بلند پرواز همت عقاب اوج کمال آن قابل صید خود میدانند چگونه شکار صعوه التفات نماید و عنقریب بقصد
ممالک موروث بال اقبال خواهد گشود و سزای جمعی که راه غلط پیموده اند باحسن وجهی خواهد داد ه
ز آب خرد ماهی خرد خیزد ؛ نهنگ آن به که با دریا ستیزد ؛ مجملا امرای خود رای بعد از استخاره از نواب
سکندرشان همچنین بنا بر صواب دید شمرده در ایام عاشورا که شاه و سپاه در ماتم خامس آل عبا شهدای
کربلا شاهزاده مشهد معزی الیه مشغول بودند ساعتی اختیار کرده در یورت ترزجانی شاهزاده را
بخدمت والد نامدار بردند که بدست اشرف تاج فخر الابتهاج که با غایت سر بلند بود بر سر او نهاده دیگر
سحور صبح دیگر شمشیر بر میانش بست و خلعت فاخر در او پوشیده و برتبه ولیعهدی معزز و گرامی گردانیده مقرر
شد که ملازمان شاهزاده مغفور در باب مناصب دیوان عالی همان قاعده در خدمت میرزا بوده باشند

و اموال و اسباب بیوتات سرکار او بسرکار نواب میرزا اعلی گرفت یکی از امرا و اعاظم اعیان قزلباش
که در آن وقت در پایه سریر اعلی بود بنا بر رسم و قاعده معهود این دودمان پای بوس کرده تحیت و مبارکباد
بجای آورده و احکام باطراف و جوانب فرستاده خلایق را از جلوس شاهزاده خبر دادند و از آن منزل
امام قلیخان و امرای قراباغ رخصت یافته باقطاعات خود شتافتند و از آنجا کوچ واقع شده متوجه دار الارشاد
اردبیل گشتند چون میرزا محمد در حصول مطلب ایشان سعی موفور بتقدیم آورده بود و رای علیقلیخان را برآن
قرار گرفت که او را بوزارت دیوان اعلی منصوب گردانیده زمام مهام دیوانی را بکف کفایت
و قبضه درایت او سپرده و او مستقبل شده بود که در رواج مهام سلطنت و توفیر اموال دیوان سعی نموده منتظم
امور دولت باشد لهذا این پایه ارجمند اعتلا یافته من حیث الاستقلال متصدی مهام دیوانی گشت
و اعتماد الدوله لقب یافت چون امرای مذکور را از مسلک حق عدول نموده بهوای نفس خود عمل کرده وضع
شی در غیر موضع خود نهاده مصلحت کار خود را از اصلاح دولت مقدم داشتند لاجرم بتجربه کار پردازان
قضا و قدر اسباب ادبار خود سرانجام داده در تخریب دولت خود کوشیده نه بکشتن مراد ایشان مخالف
گشته از دست برد زمانه بایشان رسیده در همان نزدیکی جزا بر کردند و قرار گرفته بد کاران جزای
عمل یافتند چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح می پیوندد القصه اردوی همایون منازل و مراحل پیموده بدار الارشاد
اردبیل رسیدند و جسد مطهر شهزاده شهید را در جنب اقدام اجداد عظام مدفون ساختند آن در گرانمایه را
بخاک سپرده روح مقدسش با ساکنان عالم افلاک سپردند و نواب بلند رتبه شان جهت ترویح روح فرزند
ارجمند در روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیا ختمها کلام ملک علام و اطعام فقرا امر نموده صدقات
بفقرا و ارباب احتیاج رسانیدند و از آنجا کوچ فرموده از راه طارم و خلخال بدار السلطنه قزوین آمده در آن
زمستان قشلاق همایون در مقر سلطنت بقزوین واقع شد **ذکر احوال عراق و آذربایجان و فارس و کرمان**
از زمان واقعه شاهزاده مغفرت نشان تا طلوع آفتاب دولت کامرانی حضرت اعلی از افق خراسان
سابقا تحریر پیوست که بعد از انهزام ترکمان و تکلو اکثر اعیان ترکمان که از معرکه جنگ بیرون رفتند باصفهان نزد

مرتضی قلیخان پرناک جمع شده و نواب جهانبانی جهت تألیف قلوب آن جماعت فی الفور ارقام استمالت بمرتضی
قلیخان نوشته او را بپایه سریر اعلی طلب نموده بمواعید پادشاهانه مستظهر گردانیده بود و او بکمال استظهار
داشت روی توجه بعراق آورد و چون بری رسید خبر جانسوز محنت اندوز شاهزاده مغفرت نشان و رسیدن
ابوطالب میرزا باحشام و اقتدار علیقلیخان و اسمعیل قلیخان باو رسید جرأتش نقص کرده و از مضرت ایشان
بسبب ایل ترکمان بیراندیشه شده بود و بعزم کوچانیدن ایل ترکمان و اهل و عیال ایشان که در قم و ساوه
اقامت داشتند از ری بالکای قم و ساوه آمده و هر کس از آن طبقه بدست رسید بکوچ و کرچ کوچانیده
روانه اصفهان شد و چند روزی که در حوالی قم و ساوه بود اهالی آن ولایات بگمان یکرنگی مرتضی
قلیخان در دفع مضرت طایفه ترکمان ترکان ساوه را سیه فرستادند و قلیچان خان ولد محمد خان که او در سنه
چند سال حکومت کاشان کرده بود همیشه مرتضی قلیخان را تحریک نمود که از مردم ملعونه کاشان که اکثر
تجار و متمولین مردمدار بودند پیشکش کلی توقع نماید و خود باعث آن شده با اهالی کاشان خانه بکمک کرده
مردم کاشان در اوایل الحال بنا بر مخالفت پیش آمده و شروع آغاز نمودند بالاخره از خوف مال و جان بتقصیر
هزار و یک غلام که داروغه بود و میرزا احمد کججی وزیر با او ملاحظه آغاز نمودند و بجهت دفع مضرت مرتضی قلیخان
باو توسل جسته استدعای حضور او کرده بودند و او بی صوابدید مرتضی قلیخان در وقت آمدن بعراق از فراه
بود و چندگاه خود در ... ساخت بعد از معاودت مرتضی قلیخان بکاشان رفته خود را الملتجی الجلیل
شهر انداخت و داروغه و وزیر باوجود ساعی از ذکر شد در آمدن شهر مضایقه ننموده کرده داد و درب
مهمان شد جمعی از ترکمانان که منقلب بای چپاری کاشان که از زمان حکومت محمد خان و پسران او در شهر مانده
بودند و اکثر ملازمت داروغه مذکور اختیار نموده جمع شدند و از بیرون ترجمانی درین روز از علافان
او را مدد داد و قوت خود را در شهر زیاده و از داروغه و وزیر یافته همت بر آن گماشت که شهر را از تصرف ایشان
انتزاع نموده بجهت خود ضبط نماید جمع همه و خانه اش را ترکمانان کربلائیده و آخر الامر از آن گرد و محبوس
ساخت و ممتلکات او را بحیطه تصرف درآورد و مردم کاشان دیگر را طوعا و کرها تابع خود نموده ممکنتهای اتفاق

گشتند و او را در اوایل حال ابرقوه و شهربابک که سپرده بودند بپیشکش گرفت بعد از آنکه قوتی یافت شهربابک گرفته اتفاقاً
مرتضی قلیخان دست از برادر خود ولیجان خان بازداشته با مشار الیه اتفاق و اتحاد نموده بودند و لشکر دامغان
شده از آنجا چند نفر از معتبران درگاه را بمشهد مقدس بخدمت بندگان حضرت اعلی و مرشد قلیخان فرستاده
عرض کردند که تا غایت که نواب شاهزاده مغفور در حیات بود و چون فرزند بزرگتر نواب سکندرشان بود
در سلک ولیعهدی داشت طریق ملوک گیری پیشه دارا و ثبات اخلاص میداشته با آنحضرت مسبوق بود و لهذا
ملازمان عالی مخالفت میورزیدند اما حالا که او را این قضیه پیش آمد حضرت اعلی را ولیعهد و قائم مقام پدر
نامدار مسلم داشته و اگر رایات نصرت آیات بجانب عراق در حرکت آید بنای اخلاص و غلامی آن طایفه ترکمان
بظهور رسیده و ولیجان بعد از رفتن او در کرمان باستقلال ایستاده و قتل کلی از منسوبین آنجا نموده و رفته رفته
جمع کثیر از طوایف ترکمان در خدمت او جمع شده بخارجیت و غروری که در دماغ او جا داشت مستقلانه گشته
خود را فرمانده مستقل آن ملک دانسته و عرضه داشتی مبنی بر اظهار اطاعت و انقیاد و حسن خدمت خود که
کاشانرا از مرتضی قلیخان صیانت نموده بود بپایه سریر اعلی فرستاده چشم آن میداشت که امرا و ارکان
دولت مضایقه ملک کاشان ننموده حکم ایالت آن ولایت باسم او عز اصدار یابد ارکان دولت قاهره
این خودسری و خودرایی از او نپسندیده و از غایت عجب و غروری که داشتند ایجابت ملتمس او را از فزونی مسامحه
پنداشته رقم ایالت کاشان از دیوان اعلی باسم علی قلیخان شرف صدور یافت چون ولیجان خان ارجاع
ایشان مأیوس گشته کس بخراسان فرستاده و خود را از اعاظم نام نهاده و سر از اطاعت و متابعت اولیای دولت
پیچیده و جمعی کثیر از اقوام امرا و ارکان دولت را که در کاشان بودند گرفته بر خانهای ایشان را متصرف شد
و مآل حال او در ذیل این دفتر برقوم قلم وقایع رقم میگردد اما احوال امرای افشار آنکه یوسف خان ولد قلی بیگ
بیک قورچی باشی که بعد از فرار نمودن پدرش از ابرقوه بیزد آمده باتفاق محمد خلیفه افشار وارد آنجا قلعه
یزد را متصرف شده دست درازی باموال و اسباب پادشاهی و امرای درگاه نموده بعد از فتح ترکمان بحکم واجب
الامر نواب جهانبانی با استقبال میرزایان عقد محبوس بود ولیجان حاکم کرمان باتفاق بکتاش خان پسرش

باراده ییلاق آذربایجان از دارالامان کرمان بدارالعباده یزد آمده بودند چون بکتاش خان مذکور هوای سروری
و خانی در سر داشت نام خانی برخود نهاده و در یزد با یاران خیالات فاسد سر از جیب عصیان اولی
برآورده و یوسف خان را از قلعه حبس خلاص کرده داروغه و کلانتر که از دیوان عالی نصب شده بود
گرایند و شعار خلاف بظهور رسانیده بودند در همان ایام خبر واقعه نواب جهانبانی به ایشان رسیده ولیجان خان
بازگشته بکرمان رفت و بکتاش خان نسبت بطاهرت با میرزایان درست کرده شیراز مشهور در مقام استقلال
و استبداد در آمده دست تصرف بولایات مذکور دراز کرده خود را حاکم نافذ فرمان آن ولایت پنداشت
و یوسف خان باستصواب او بدستور ابرقوه رفته در آنجا لوای حکومت را افراشت بکتاش خان بنابر ظهور
این اعمال از امرا و ارکان دولت قاهره خایف گشته او نیز باستصواب میرزایان کس بخراسان بخدمت
بندگان حضرت اعلی شاهی مرشد قلیخان فرستاده و اظهار الطاعت و انقیاد کرده خود را از زمره هواخواهان
شمرده و امرای ارشلو افشار یزد که در عهد و اصفهان اقامت داشتند با بکتاش خان اتفاق نموده ابو
طالب میرزا ایشان در مقام خلاف آمدند و افشاران کوه گیلویه ترک خدمت کرده هم گروهی سرکشی نموده
بودند و ذوالقدران فارس که علیخان شاملو حاکم ایشان بود و منصور شاهزاده مغفور در حیات بود و کلا
حاکم خود دانسته آغاز نهاده و آقایان معتبر که در میانه آن جماعت بودند از حکومت علیخان دلگیر شده
اطاعت شاهزاده مقدم نرسانیدند و میانه ایشان کدورت و نزاع واقع شده علیخان بقصد ملازمت
شاهزاده مغفور از شیراز بیرون آمد که مهمات خود را استحکام دهد بعضی از آن طایفه و ذوالقدر بجوار
رسانید چون دارالسلطنه قزوین رسید خبر واقعه نواب شاهزاده مغفور را شنیده توقف نمود تا آنکه
موکب همایون پادشاهی بقزوین رسیده بشرف پایبوس نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا مشرف
شد امرا و ارکان دولت او را بمواعید دلپذیر مستظهر گردانیده مجدداً ایالت دارالملک شیراز را بعوض
یافت و احکام مطاعه مشتمل بر وعده و وعید باقایان ذوالقدر فرستاده متمردان را از سیاست و غضب
پادشاهانه تخویف نمودند و علیخان را بخلع فاخره سرافراز گردانیده روانه فارس کردند چون خبر آمدن او

بفارس رسید آقایان ذوالقدر با فرخ میرزا عبدالله ولد میرزا اسلمان جابری که آرزوی وزارت
و دیوان اعلی داشت بجهت تدبیر حصول مطلب شبانه روز آواره و یکلحظه ازین فکر و اندیشه خالی نبود جمعیت
نموده و امرا فارس را با خود متفق ساختند و خاطر بمخالفت علیخان قرار داده و محمد تقی بیک شاه‌وردی تکلو را
درمیانه خود بایالت و خانی برگزیده یراق و اسباب علیخان آنچه در شیراز بود بحیطه ضبط در آمده بعلی
عهد و میثاق قلیان آورده در موافقت محمد تقی خان و مخالفت علیخان یکجهت گشتند و علیخان در راه
این اخبار شنیده با دو سه نفر از ملازمان که با او متفق بودند بی خوف و هراس از اول منازل
ممر و دلیرانه قدم بولایت فارس نهاده از آمدن خود آنجماعت را اخبار نموده مترصد آن بود که اختلاف
درمیانه آنجماعت بهم رسیده گروه گروه باستقبال او آیند و گمان آن نداشت که طایفه ذوالقدر مخالفت
حکم پادشاهی نمایند و تا کوتل دمین که دوازده فرسخی شیراز است از سپاهی و رعیت باستقبال او نیامدند
حقیقت اتفاق آنجماعت و یکرنگی و یکجهتی محمد تقی خان و مخالفت علیخان بمرحله ظهور رسید و خوف و
دهشت بر او مستولی گشت نه جرات رفتن و نه روی بازگشتن داشت اما چون محمد تقی خان و آقایان
ذوالقدر خبر رسید که علیخان بدانجا رسیده و تجدید عهد و میثاق پرداخته بعزم دفع علیخان با جمیع
و ازدحام تمام از شهر بیرون آمدند و علیخان چون علاجی دیگر نداشت ناچار پای ثبات و قرار استوار
داشته با اندک مردمی که داشت آل محاربه با آنجماعت نهاد و چون نقاره جنگ بلند شد و دلیران شیراز
که اضعاف و مضاعف بودند جلو ریز بر سر او تاخته سلک جمعیت او را از هم پاشیدند و علیخان منهزم گردید
و لشکریان چون قوم و اهل و عشیره خویش یکدیگر بودند زیاده قتلی واقع نشد اما اموال و اسباب او و اردوی او
بغارت و تاراج رفت و علیخان از معرکه بیرون رفته جمعی از ذوالقدریان تعاقب او کرده در کوه تنگ رز
او را بدست آورده مقید و محبوس بشیراز آوردند و در میدان شیراز بخواری تمام بقتل رسید و از جانبی که ابا
تنگ پر در بهمسایه او بود خصوصا محمد تقی بیک که قوم شاه‌ویردی و تربیت یافته او بود و در تردد همیشه
معزز و گرامی در رتبه فرزندی داشت نسبت باو و دودمان او امور شنیعه بفعل آمد و الحق امر ناپسندی بود

که ازان

که ازان تو بحقیقت بعمل آمده و حالا مکافات آن براده و ستم جبار از زمانه غدار یافتند چنانچه در دفتر دوم در
محل خود رقم تحریر خواهد یافت چون مردم شیراز بدین امر جرات و دلیری کردند از ارکان دولت قاهره پناهی
و ابوطالب میرزا ایشان خایف و هراسان گشته کس بخدمت بندگان حضرت اعلی مرشد قلیخان فرستاده
خود را در سلک عباسیان در آوردند و از آنجا رقم وزارت دیوان اعلی باسم میرزا عبدالله ولد میرزا اسلمان
و ایالت شیراز باسم مهدیقلیخان آمد اما ایشان ملاحظه جانب نواب سکندر شان کرده در فارس خطبه
سکه نکردند و رعایت جانب هر دو طرف میکردند و در دارالسلطنه اصفهان ترکمانان فرهاد آقای غلام که چند سال
از جانب شاهزاده مغفور حاکم و صاحب اختیار آن ملک بود و قلعه در کمال متانت و استحکام در حوالی نقش
جهان ترتیب داده آذوقه و یراق قلعه داری بقدر احتیاج سرانجام داده بود درین هنگام که قضیه هایله
شاهزاده مغفور وقوع یافت و علیقلیخان شاملو وکیل مطلق العنان و میرزا محمد وزیر و اعتماد الدوله پادشاه
شان گشتند چون درسالی که علیقلی خان وارد اصفهان شده بود و میانه او و فرهاد آقا چشمک و ترکان
آمد فرهاد آقا وکلای او را از اصفهان ... و دخلی بود بجانب او اعتماد و میل نداشت و از میرزا محمد ترکمان سوء المزاج
نسبت بخود داشت میانه دفع مضرت طایفه استاجلو باستحکام قلعه و حفظ حال خود مشغول شده و میخواست
که تابع امر و نهی ارکان دولت ابوطالب میرزا باشد و در آذربایجان بعد از قضیه نواب میرزا امیری را
سودای خودسری بر سر افتاده بمقتضای فرمان پادشاهی نشده هر کدام ولایتی را که توانستند تصرف خود در
آورده و اطاعت یکدیگر نکردند و جعفر پاشا که در قلعه تبریز بود فرصت غنیمت شمرده اطراف آن ملک را
ضبط نموده اکثر محال آذربایجان از تصرف قزلباش بیرون رفت از امرای شاه‌ویردی خان ولد
افشار که حاکم ناحیه قراجه داغ بود و بار هیل او بواسطه مفتوح داشتن سر خود را به تبریز نزد جعفر پاشا
فرستاده و اظهار ارادت و اخلاص و چاکری موروثی این دودمان صفوی نشان و در روز ملاقات
ایلچیان جعفر پاشا بنا بر وثوق و اعتماد ایشان تاج و هاج را از سر گذاشته بجزوه درمیانه نهاده اکثر
خلفا و ریش‌سفیدان قراداغ بر الطوع و گرگ ای تاج آن محفل حاضر ساخته سال در کمال ذلت هم گذرانیدند

محمد سلطان قراسارلو حاکم قلعه تبریز بوسیله استقرار چند نفر از علمای روم که در معارک گرفتار
گشته در قلعه محبوس بودند کس نزد حضرت پاشا فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و او نیز در میان
خوف و رجا چندگاه وقت گذرانید اما بالاخره جمعی از غازیان استاجلو و ملازمان شاه الله بملاحظه آنکه مبادا اهل
ورزیده قلعه متصرف رومیان و باتفاق نموده او را در میان قلعه بقتل آوردند مجملا بر دوام ولایات آذربایجان
و عراق و فارس و کوه گیلویه از انتظام افتاده احوال رعیت بجهت استیلای سپاهیان بی عاقبت مختل گشت
و سپاهیان چون کلمه ایشان بی سر و سامان گردیده اشتعال [illegible] گشته تا که نسیم عنایت الهی وزیدن
آمده در اواخر همان سال سلطنه رایات جهانگشای حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در ممالک عراق بلند آوازه گشته
سایه عاطفت بر مفارق ساکنان ملک ایران گسترده و آن اختلال روی در کمی نهاد و همچنین اقبال بیزوال
شاهی را اندک زمانی ساحت ملک ایران که از خشکسال حوادث و نوائب از تراکم خسی افتاده بود
طراوت گلزار ارم یافت

ذکر احوال امرا و ارکان دولت نواب سکندرشان ابوطالب میرزا

اما احوال ابوطالب میرزا و ارکان دولت او آنست که در اوائل که بدار السلطنه قزوین آمده اقامت نمود چنان
از باده نخوت مخمور و سرمست که هیچکس را بنظر در نمی آوردند و اصلا احتمال نمیدادند که صورت مخالف ایشان
در صفحه خیال هیچ مصور نقش پذیر گردد و گمان آن نمیبردند که مرشد قلیخان با اندک مایه مردمی که دارد جرات
آمدن عراق نموده نواب کامیاب اشرف را به عراق آورد و چون زمستان بانتها رسیده نوروز عالم افروز
سال تنگوزئیل خمس و تسعین و تسعمائه روی نموده و باغ روزگار از عطیه گلهای بهار عنبرآگین گشت روز بروز
از جانب کاشان و اصفهان و یزد و شیراز و کرمان اخبار موحشی که سمت تحریر یافت رسیدن گرفت [illegible]
از باده غفلت هشیار شده در مقام انتظام حال و تدارک اختلال بر دار گشته اما چون عهد دولت ایشان سپری
گشته اسباب دولت کامرانی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی سرانجام می یافت هر نقش مرادی که انگیختند طالع برگشته آرزوی ایشان
می افتاد بر عکس مطلوب نتیجه میداد میر خضر قزوینی که سابقا وزیر [illegible] آقا بود و در اواخر متصدی مهمات
قزوین شده بود حسب الامر آورده [illegible] و آقا باصفهان فرستاده احکام مشتمل باسم شاه الله عز صدور یافته [illegible] میر علی بیگ

ولد شاهقلی [illegible] که با سلطان قلی بیگ قورچی باشی و جماعت افشار ربط تمام داشت مدار العباد و نزد [illegible]
خان فرستادند که او را از وادی خلاف گذرانیده مطیع و منقاد ابوطالب میرزا گردانند و او [illegible]
به ییلاق فرقان رفته چندگاه در ییلاق بسر بردند میر جعفر مذکور آمده فرمانات و آقار آورده و او [illegible]
شاه و شاهزاده گذرانیده امام قلیخان و اسمعیل قلیخان و میرزا احمد وزیر برسم تحفه و ارمغان هدایا و کلیه
و نقود فراوان داده [illegible] حکومت اصفهان باقیه در [illegible] استقلال تمام [illegible] تا آنکه
هر روز خبر موحشی از هر طرف می آمد که [illegible] جمیع امرا و ارکان دولت بوده در کل مواد رای و تدبیر میرزا احمد
وزیر عمل مینمودند و چون زمان تکفیل سرانجام اسباب سلطنت و پادشاهی و متضمن انتظام مهام خلافت و
شاهنشاهی نواب کامیاب شاهی ظل اللهی شده بود آنچه در انتظام امور دولت و انعقاد قواعد ملک و ملت
می اندیشیدند بر عکس مطلوب نتیجه میداد و هیچ تدبیر ایشان موافق تقدیر نمی افتاد و درین اثنا میانه شاملو و استاجلو
اندک غبار نقاری ارتفاع یافته بسعی محمدی بیگ سارو سولاغ رفع آن شده ماده نزاع آن بود که نواب [illegible]
جهانبانی ایالت ولایت همدان را به پیرغیب خان استاجلو تفویض نموده بود و درینوقت اسمعیل قلیخان شاملو
اراده نمود که ایالت آن ولایت شاهوردی خلیفه که برادر بزرگتر او بود تفویض یابد علیقلی خان چون از حکم او
تجاوز نمی توانست نمود و با پیرغیب خان [illegible] داشت راضی بامضی شده رقم ایالت همدان باسم
شاهوردی خلیفه عز اصدار یافته مشار الیه روانه آنصوب شد پیرغیب خان ازین معنی آزرده خاطر گشته اگرچه بظاهر
اظهار انقیاد نمود اما دست در [illegible] بسته [illegible] در منزلی که حاکم نشین است اقامت داشت
و بیرون نرفت شاهوردی خلیفه خود مردی دولتمند که خدا روش صلاح اندیش بود اما جهلاء شاملو که اقوام و ملازم
او بودند بگفتگو در آمده اراده نمودند که او را جبراً قهراً از همدان بیرون کنند پیرغیب خان که طینت او از حب و غرور
سرشته شده بود از شاهوردی خلیفه قوت و قدرت بیشتر داشت تاب تسلط ایشان نیاورده [illegible]
که داشت تمکین ایشان نکرده کار بنزاع و جدال انجامیده زیادتی از طرف استاجلو واقع شده فی الحقیقت حرمت
شاهوردی خلیفه شد و چون این خبر باردو رسید اسمعیل قلیخان با طایفه شاملو باستعجال سوار شده اراده دفع

همدان رفته و تا دم پیرغیب نامه علیقلی خان بملاحظه خاطر اسمعیل قلیخان و آنکه میانه شاملو و استاجلو نزاع
واقع نشود انواع ملامت و سرزنش کرده او را ازین اراده منصرف ساخت مستقل شد که خود در رفته شاهوردی
خلیفه را در حکومت آنجا متمکن سازد و پیرغیب خان ازین رفته مدتی او بود اسمعیل قلیخان ملتمس او را بشنید و آن اندیشه
ترک رفتن کرد و علیقلی خان با جمعی از امرا روانه آن صوب شد اما قبل از ورود او قلیخان طرفین بمیان آمده
فیما بین ایشان گرگ آشتی واقع شده بود و پیرغیب خان ترک حکومت همدان کرده از آن ولایت بیرون آمده
بود و در راه بعلیقلی خان رسیده همراه او باردو آمده و چون علیقلی خان را با او زیاده صفائی نبود و او از
اسمعیل قلیخان ترا اندیشه تمام داشت از ییلاق خرقان با اتفاق برادران و جمعی از جوانان استاجلو
که ملازمان قدیمی او بودند احمال و اثقال خود را انداخته از اردو فرار نموده راه خراسان پیش گرفت و
چند منزل از حرکت نایره در مشهد مقدس بشرف پای بوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی و عز ملاقات
مرشد قلیخان فایز گشته او را با آمدن عراق راغب ساخته چون نا انتظامی دولت و اختلال احوال عراق را
چنانچه بود خاطرنشان کرده و در ایامی که اردوی همایون در ییلاق خرقان عاشور آقا نامی از جانب حضرت
اعلی شاهی ظل الهی و مرشد قلیخان بعراق آمده کتابت آورد و بیان این حال بر سبیل اجمال آنست که چون خبر
واقعه نامه نواب غفران پناه جهانبانی بمشهد مقدس رسید و از اطراف و جوانب عراق و فارس و کرمان
عرایض اخلاص آیین ورود می یافت مرشد قلیخان که مرد عاقل کاردان بود خواست که یکی از مردم معتبر کار
دیده و صاحب هوش را بعراق فرستد که اوضاع درخانه و ارکان دولت و حقایق حالات امرا عراق را
از قرار واقع معلوم نموده بعرض رساند که بعد از معاودت او هرچه صلاح دولت دانسته عمل نماید عاشور آقا نامی مذکور را
بدین خدمت مأمور ساخته روانه نمود و عریضه داشتی از جانب حضرت اعلی بخدمت والده نامدار مشتمل بر پرسش و آمدن
نامه برادر بزرگوار الماس اشتیاق نوشته مرشد قلیخان نیز عریضه اخلاص آیین نوشته و کتابت بجمعی از ارکان
دولت مشتمل بر مواعظ و نصایح نوشته بود و خلاصه مضمون آنکه چون چند سال شد که باقتضای فلکی [illegible]
طرفین میانه امرا عظام عراق و خراسان رنجش بهم آمده و انواع مخالفت بظهور آمده و باعث فتنه کلی شده

از بی اتفاقی قزلباش و نفاق امرا و ریش سفیدان طوایف اعلی دست تطاول اجانب بممالک دراز کرده
اختلال تمام بامور سلطنت و پادشاهی راه یافته الحال چون بمقتضای قضا شاهزاده مغفور بوقوع
انجامید و والیوم حضرت اعلی شاهی که در مشهد مقدس تشریف دارند پسر بزرگتر نواب سکندرشان و بمرتبه
رشد و تمیز رسیده و آثار جهانداری از ناصیه همایونش پیداست متوقع از حضرات ارکان دولت آنست
که بعد الیوم بساط مخالفت در نوردیده همگی برانگیز کرمانیان بپیروی آورده با یکدیگر اتفاق نموده در امور
سلطنت پادشاهی و دفع اعادی و انتظام مهام ممالک بهر طریق که رای صلاح دولت قاهره باشد بمصلحت
یکدیگر عمل آوریم و دوهوایی را از میانه قزلباش براندازیم و چون عاشور آقا بقزوین رسید و تهمتن خان
شاملو که بحکومت همدان بحث همایون در شهر مانده بود او را نگاه داشته حقیقت عرض داشت نمود و علی
استجازه باردو آمده حضرات امرا عظام مضامین مسطوره اطلاع یافتند و ده به تصدیق ایشان از شاهراه طریق
مستقیم پوشیده گشته و چون اعتمادی بجانب مرشد قلیخان که در خدمت حضرت اعلی وکیل و صاحب اختیار مطلق بود
نداشتند و علیقلی خان شیخ اغلی را در دیوان اعلی پایه قدر و منزلت با ایوان کیوان رسیده و زمام مهام سلطنت را
پادشاهی بقبضه اقتدار خود در آورده بود و خود را پادشاه و شان دیده دیگر را منظور نمی آورد میدانست
که بودن او و مرشد قلیخان در یک مکان امکان ندارد صلاح حال خود را منظور داشته شیخان او را
تحلیه و تزویر عمل نموده کار رفیع نمودند و تدبیرات حیله اندوز بکار برده در باب تربیت ابوطالب میرزا
در وقع سفر و مقرر شاهزاده مغفور سروانتساب نموده و بمرشد قلیخان نوشته شد که نواب سکندرشان در زمان
حیات خود سلطان حمزه میرزا را ولیعهد و قایم مقام کردانیده بود و او را در وقتی که متوجه محاربه ترکمان
و تکلو میشد وصیت کرده بود که اگر در آن سفر او را قضیه ای واقع شود ابوطالب میرزا جانشین باشد و حالا
ما را بقراری که طوایف قزلباش سلطان حمزه میرزا نموده بودند و وصیت او را منظور داشته بخدمت شاهزاده
نامدار ابوطالب میرزا بسته با یکدیگر اتفاق میشویم و مرشد قلیخان را که میانه امرای عراق و خراسان [illegible]
شده نزاع شده بود سرزنش کرده از جانب کل امرا و ریش سفیدان او و اتفاق وثیقه در بین بابت نوشته

جمیع امرا و ریش سفیدان هر طبقه همره ابن شاه و عاشور آقا را در کمال خفت بی اعتباری روانه کرده
اما سوی علیقلیخان و اسمعیل قلیخان و محمدی یساول و یساول باغ و میرزا احمد وزیر و سایر امرا و اعیان را نفی نموده
و با کراه همره ابن بقیه شاه و جمعی برفق به عاجزانهای زبانی داده بعد از رفتن او رای بیدپرایشان
بران قرار گرفت که روانه کاشان گشته آن بلده را از تصرف ولیجان خان انتزاع نمایند و از آنجا
و از آنجا باصفهان و یزد رفته مهمات فارس و کرمان و آن حدود را فیصل داده بهتر و از نا تادیب پیشه
نموده جمعی را که محل اعتماد ایشان باشد بحکومت هر ولایت نصب نمایند و علیقلی سلطان ذو القدر حاکم قم
و مرشد قلیخان شاملو و اسمعیل قلیخان را پیشتر بر سر ولیجان خان بکاشان فرستادند و چون کاشان نقود
و افزونعز واقع واسطه شد بعضی از اهالی اصفهان که در اردو بودند از فرهاد آقا شکایت داشتند که
مصادره و مواخذه او گشته مستقل شدند که از اموال و متملکات فرهاد آقا و اتباع و عمال او مبلغی گرفته بتحصیل
موصول کرده اند و در همان سیلاق خرقان فرهاد آقا را گرایینده اموال و اسباب او را بالحیله ضبط و او را
و میرزا احمد کفرانی ناظر و یزد و صاحب مقاطعه اصفهان شده و میرزا هدایت نجم ثانی را ناظر معاملات
آنجا کردند و ضابطان بجهت ضبط اموال فرهاد آقا تعیین کرده تا سخاوه شب نفر از اتباع و جمله جعفر او
هر یک مبلغی گرایینده و محصلان شدید فرستادند و دار و دمگی اصفهان را سید بیک کمونه تفویض نموده
روانه اصفهان کردند و اردوی همایون کوچ کرده و در عرض سه روز بکاشان رسیدند و ولیجان خان
چون از ایشان یاغی بود در ورود بشهر را مسدود و ساخته یراق قلعه داری سر انجام داده و دست باموال تجار
و متمولین دراز کرده بعلاوه زمان مغاغات و افزود رفته رفته بجایی رسید که بمقتضای العبد و ما فی یده لمولاه
آنچه ترده هر کس بگمان داشت ملک طلق خود پنداشته جبراً و قهراً باز یافت می‌نمود و ایشان شهر را محاصره کرده
سیبه با ترتیب داده و در قلعه گیری سعی می‌نمودند تا آنکه سیبه با خندق رسانیدند و در بین این اخبار بوحشت
از جانب اصفهان رسیده ما حصل کلام آنکه چون ملازمان و مردم فرهاد آقا که در قلعه اصفهان بودند
و بر سر کرده ایشان خسرو بیک نام غلامی بود که نسبت فرهاد آقا داشت خبر گرفتاری او را شنیدند دروازه قلعه را

مسدود ساخته خاطر بجهت قلعه داری قرار دادند و گماشتگان و ضابطان اموال و تحصیلداران که رفته بودند باعلام
کلمه عصیان مبادرت نمودند و سید بیک را دفعه و میرزا احمد که وزیر و صاحب مقاطعه بود در دیوان
منازل سادات عالی درجات حسینی نقباء آنملک که من الجمهور بحسینیه مشهور است و تا غایب دم الولایات
از غایت تعظیم آن مکان زابت و ملتجا بیدا داشته قرار گرفته از بیوتات تعلق گاه نداد آورده محافظت شهر
جسته سنگر و خند و ازاهل قلعه که اکثر غلامان میرزا بابو بودند دست دراز نیاد واقع شده احوال اهالی شهر مختل
گشته امنیت و استقامت از آن بلده فاخره گذار و جب غلامان عاصی تغیّر خود بنا و عصیان طغیان می
افزودند تا آنکه ایشان فرصت نموده روزی علی الغفله بحسینیه رفته چند جا دیوار را سوراخ کرده بدرون
ریخته اموال اسباب بی نهایت بتاراج بردند و سید بیک کمونه دارو غه و میرزا محمد امین را که بهر یک بعضی
ممالک اسلام بودند گرفته گرده فرهاد آقا بقلعه رسانیدند میرزا احمد وزیر با جمعی فرار نموده و بر شاخال کاشان
رسیده حقایق حالات عرض نمودند حضرات ارکان دولت امه قلی سلطان کنگرلو را با بعضی از امرا بجهت
حراست شهر باصفهان فرستادند و چون ایشان روی بدار السلطنه اصفهان نهادند امرا ارشلو که یاغی بودند
خبر آمدن ایشان شنیدند و در مورچه خورد اصفهان بر سر ایشان ریخته امه قلی سلطان و میرزا ابو الحسن ثانی
و چند نفر دیگر از اعیان ترک و تاجیک را گرفته بمیان خود بردند حضرات ارکان دولت در کاشان از
وقوع این خیالات بی آرام گشته در تسخیر قلعه کاشان بیشتر از بیشتر سعی نمودن گرفتند و چون در رفتن اصفهان
تعجیل داشتند بی آنکه اسباب یورش سامان شایسته یافته باشد شب یورش تا نصف شب از جانبین جدال
قتال واقع شد و جمعی از جوانان کار آمدنی ضایع شدند و کاری از پیش نرفت بعد از یورش مذکور اسمعیل قلیخان
صلاح دران دانست که چون مهم اصفهان که عمده ترست اهم و اولی است با ولیجان خان صلح نموده مهم او را
بوقت دیگر حواله کنند و متوجه اصفهان شوند و خود باعث گفتگو شده کس باندرون فرستاده متعهد نیک
در مهمات او شد ولیجان خان تیر که از مضیق محاصره در تنگ بود این معنی را غنیمت دانسته باسمعیل قلیخان متوسل
شده و نیک و بد مهمات خود را در عهده اهتمام او گذاشت و چند کس خود را با تحفه و پیشکشی بیرون فرستاده در

مقام اعتذار درآمده فرستادگان بوسیلهٔ اسمعیل خان ملازمت علیقلی خان زاده دریافته بشرف سجدهٔ پای
بوس نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا مشرف شدند و عذر بی‌دست‌وپایی خواسته مستقبل شدند که کلیدها
او را مهلت دهند که در کاشان براق خود را آراسته همراه الکاکه از دیوان اعلی نامزد او شده روانه گردد و
بعد از قیل و قال بسیار قرار یافت که چون اردو کوچ نماید او دروازه‌ها گشوده مسعود بیگ فرزند حاجب شاملو
بیات و غیره در کاشان بگذارد که در شهر بوده باشند بعد از رفتن او شهر را محافظت نمایند ارکان چنین
راضی شده صلحی چنین که کس نکند روی نموده و اردو کوچ کرده روانهٔ اصفهان شدند و در ساعتی که میرزا
عرب منجم بهر روی تعیین نموده بود داخل شهر شده جشنی در دولتخانهٔ همایون قرار یافته علیقلی خان در جواری
دولتخانه فرود آمده و اسمعیل خان محلهٔ کلباد را رفته هر یک از امرا و ارکان دولت در منزلی مناسب نزول
کردند و غلامان در مخالفت قلعه‌داری اصرار نموده از آنجانب تیر شروع در توپ‌ریزی و تراق قلعه‌گیری
بعد از چند روز حسنعلی خان صلاح در آن دانسته که با فرزند و آقا و غلامان قلعه طریق ملایمت پیش آمده
شاید مطابق الحیل قلعه را از دست ایشان بیرون آورد فرزند آقا را به منزل خود آورده زنجیر از گردن او بر
داشت و طریق مهمان‌داری سلوک کرده خاطر او را به مواعید جمیله مطمئن بخشیده و متعهد مهمات او شده اگر قلعه
تا جعفر بیگ فرستاده که کلید و کس از معتمدان خود در طلب داشته ایشان را با جماعت و متابعت قلعه گشودن
امر نموده در آن حال جعفر بیگ و غلامان اعتماد ناکرده با فرزند آقاسلطان درشت خشونت آمیز گفته اراده قشه شده
بصلح اعتراف کشته بعد از قیل و قال بسیار خاطر از قتل و سیاست جمع نموده جعفر بیگ بیرون آمده با حسنعلی خان
و امرا ملاقات نموده و ابواب قلعه مفتوح ساخت با آنکه ملایمت و حسن تدبیر مهم قلعه بآسانی صورت یافت
بعد از انجام مهام قلعه از جانب محمدعلیخان و ذوالقدران شیراز ریش‌سفیدان آمده عرایض و پیشکش آورده
و در باب قتل علیخان عذری چند گفته التماس نمودند که اگر ارکان دولت قاهره از تقصیرات ایشان اغماض نموده
محمدعلیخان را بایالت شیراز منصوب سازند ایشان ترغاشیهٔ طاعت و انقیاد بر دوش گرفته طایفه
ذوالقدر را که بصدق بندگی و اخلاص متصف اند از رضای خاطر نواب سکندرشان درنگذرند ترجمان کلیه

به دیوان اعلی ارسال سازند والحق در آن وقت مقتضی عقل اجابت ملتمس ایشان بود و محتمل بود که از این مسامحه اهمال
خوانین کلی به دولت ایشان رسد چون کارفرمایان قضا و قدر در فکر کار بودند و پردهٔ غفلت بر دیدهٔ
بصیرت ایشان کشیده شده بود میرزا محمد وزیر این فرق را پسندیده ایالت شیراز شاه علی خلیفه حاکم
دارابجرد که باردو آمده بود نامزد نمودند و الکای او را بطهماسب قلی سلطان ولد علیخان دادند اگرچه رفتن
نقد بس معتبر گشت اما همین باعث آن شد که محمدعلیخان و ذوالقدران در مخالفت اصرار نموده شعار عصیانگری
ظاهر ساختند و دیگران نیز که با ارکان دولت ابوطالب میرزا اختلاف ورزیده بر وفق مدعای ایشان سلوک
نکرده بودند بالکلیه قطع امید از آن طبقه کرده از ایشان رمیده‌تر شدند در خلال این واقعه میانه علیقلی خان
و اسمعیل خان نقار خاطری در میان آمده چند روز مابین الجانبین کدورت و نزاع بود و مادهٔ نزاع آنکه علیقلی سلطان
ذوالقدر نوادهٔ شاه قلی خلیفه مهردار شاه جنت مکان مصاحب علیقلی خان و تربیت کردهٔ او بود و الکای
او که در زمان شاه جنت مکان بجد او تعلق داشت اختصاص یافته بود و درین هنگام که علیقلی خان صاحب اقتدار
و مختار السلطنه شد علیقلی سلطان خواست که منصب مهرداری که در زمان شاه جنت مکان به جد او
تعلق داشت باجداد او مشار الیه تفویض یابد و در خواهش این منصب غلو کرده از علیقلی خان استمداد نمود
علیقلی خان ترجیح جانب خاطر او و عدم رضا از المش خان ولد شاهرخ خان که بجای والد بمهرداری
سرافرازی داشت محرک تنبیه او باشد و جمعی از طایفهٔ ذوالقدر که تربیت یافتهٔ شاهرخ خان بودند جانب
المش خان ولد او را ترجیح داده او را بمعنی سر باز زدند و با اسمعیل خان توسل جسته او در مقام حمایت مشار الیه درآمد
و علیقلی خان از این حمایت آزرده آمده در حصول مدعای خود اصرار نموده و همین ماده کدورت شده مابین الجانبین
بانضمام مفسدان بکمال وحشت پیدا آمد و طوایف قزلباش دو گروه شده جمعی بر اسمعیل خان و برخی بر علیقلی خان
جمعیت نموده همه روزه در شهر اصفهان معرکه‌آرایی کرده و از یکدیگر خائف و هراسان بودند و همین باعث
برهم‌خوردگی شهر و مملکت شده و احدی متوجه حراست ملک و صیانت احوال عجزه و مساکین نمیشد از بی‌اعتدالی
جهلا و سپاه ولایات قزلباش تره و در کوچه و بازار و شوارع گشت در روز کالمین و عدوی کشته و داد و ستد

اسواق برطرف شد اما ابواب مواخذه و مصادره مفتوح گردیده و سلطنت کلی علت مقتضی اصفهان و دیگر ممالک
ارکان دولت در مملکت رقم در آمده بتنخواه ارباب حوالات شده رعایا بیچاره بدست محصلان شدید گرفتار
بودند و چون پرسشی نبود بدست هر کس که اتفاق می‌افتاد بالمضاعف از جیب زر می‌گرفت مجملاً احوال مردم
اصفهان بغایت مختل گشت درین اثنا خبر رسید که عبدالله خان پادشاه اوزبک بعزم تسخیر خراسان بر سر هرات
آمده شهر را محاصره کرده و علیقلی خان شاملو حاکم هرات درون قلعه را مسدود گردانیده و بقلعه‌داری مشغولست
و مرشدقلی خان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را از مشهد بیرون آورده و از راه طبس اراده عراق دارد و چون
آمدن بخراسان از عراق کمتر واقع میشد خبر صحیحی نرسید و مشخص نبود که غرض مرشدقلیخان از بیرون آمدن
مشهد مقدس از خوف عبدالله خان است یا عزیمت عراق دارد فی الجمله این خبر باعث آن شد که مصلحان
میان آمده میان خوانین عظام اصلاحی کردند و علیقلیخان را از معامله همراهی علیقلی سلطان که زاینده حصول
امید جاه او بود ... کردند اما خوانین از ملاقات یکدیگر ملاحظه و احتیاط بجای آورده و طایفه شاملو
اسمعیل قلیخان را امکان نداشت که بمنزل علیقلی خان رود و آمدن علیقلیخان هم بمنزل او بنابر رعب و تکبر و بزرگی که
داشت میسر نبود بعد از آمد شد بسیار میرزا محمد وزیر باسمعیل قلیخان قرار داد که در آمدن سبقت نموده بمنزل
علیقلی خان رفته برفع غبار خاطر او پردازد و در روزی که میانه ایشان ملاقات واقع شد از هر دو طرف لشکر
لشکر عظیم آراسته اسمعیل قلیخان در کمال شکوه و اقتدار بجمعیت آمد از یکجانب ... در کاررا از سپاه آراسته
ابواب بحاجب بکار شده بعضی بسیار در اطراف و جوانب ایستاده و مجلسی بکمال و مهابت ترتیب داده چون اسمعیل
قلیخان بدرخانه او رسیده این اوضاع مشاهده نمود ملاحظه او ضرور تا برقی از مردی پیش آمده با چند نفر از
برادران و امرا و ریش سفیدان شاملو و سایر اویماقات که با او بودند داخل خانه علیقلی خان شد و سایر لشکر را
از دخول منع آمدند و اسمعیل قلیخان با آن معانقه نموده با چند نفری از اعیان بمجلس علیقلی خان در آمده
مابین الجانبین ملاقات واقع شده با یکدیگر آشتی کردند و صورت میانه ایشان التیام تمام شده بود که خبر
فوت مرتضی قلیخان و آمدن مرشدقلیخان از راه ... بعراق متواتر شد رای علیقلی خان بدین قرار یافت

که باجمعی

که با جمعی از امرا و اتباع خود که قریب بچهار هزار کس میشدند ایلغار نموده ... که متوجه ... رفته از آنجا
بجوار همدان و ملایر و دره ... و اصفهان را ... منضبط سازد که کسی از اهل عراق هوس استقبال موکب
همایون شاهی ظل اللهی نتواند نمود و چون مردم خراسان بسیار کم اند قدرت آمدن عراق نتوانسته کرد و اسمعیل
قلیخان در موکب همایون نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا بدارالسلطنه قزوین رفته در پای تخت همایون
استقرار داشته باشند مواخواهان مشارالیه او را ازین اراده مانع آمده گفتند که چون اعتمادی بجانب
اسمعیل قلیخان نیست پادشاه و پادشاهزاده را بدو سپردن و خود از درخانه دوری گزیدن از عقل دور است و
گاهی ملاحظه آن داشتند که مبادا مرشدقلیخان باستظهار ... ذوالقدر که از یزد و کرمان و شیراز
کسان نزد او فرستاده‌اند و خود را صاحب اختیار ساخته‌اند از راه یزد باصفهان آیند در همانجا توقف نمودن را
اولی و انسب میشمردند چند روز درین فکر و اندیشه بسر بردند چون اراده ازلی بسلطنت پادشاهی حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی تعلق گرفته بود هیچ تدبیر ایشان بصواب مقرون نگشت بعد از چندگاه که آوازه توجه موکب
جهانگشا از راه اصفهان متواتر گشت رای ایشان برفتن دارالسلطنه قزوین قرار گرفت و ... دست
جور و تعدی گشوده اکثر اکابر و اهالی اصفهان را گریزانیدند و ابواب مواخذه و مصادره مفتوح گردانیدند شهر
و مملکت از ظلم و تعدی ایشان و خلایق را پناه و آرامشی پدید نبود مجملاً بعد از خرابی بصره ابراهیم خان ترکمان
ولد حیدر سلطان چابوق را بداروغگی اصفهان نصب نموده و عنان توجه بصوب مقر سلطنت معطوف
گردانیدند علیقلی سلطان ذوالقدر حاکم قم را پیشتر فرستادند که بقم رفته لشکر خود را آراسته بهر جا مقرر
شود حاضر گردد و از تقدیرات الهی علامات ظهور دولت شاهی محمدی بسیار و سوانح را که رکن رکین دولت
و مدار امور سلطنت ابوطالب میرزا بیان بود عارضه طاری شده تا ده روز بجهت بیماری او در ... اصفهان
توقف واقع شده در آن اثنا خبر آمدن حضرت اعلی و مرشدقلیخان از راه خوار و همدان بتحقیق انجامید اردو
کوچ کرده بجهت ... خان عنان از طریق متعارف کاشان پیچیده و از راه جربادقان براه
شدند ذکر توجه از خراسان موکب همایون شاهی ظل اللهی بعراق و تمکن یافتن بر سریر سلطنت ایران

وامّا حال ابوطالب میرزا ایشان سابقاً مرقوم کلک بیان گشت که در سالی که میانهٔ علیقلیخان شاملو حاکم هرات و
مرشدقلیخان حاکم مشهد مقدس مقابله واقع شد و لشکر هرات منهزم گشته حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که در عهد آن
سن بودند و علیقلی خان سعادت سالکی و خدمتگاری آن سرور را مایهٔ سلطنت و اقبال سرافراز بوده بستاری
کارکنان عالم غیب و اسرار حقه که عنقریب نتایج آن بحیز ظهور خواهد آمد بدست مرشدقلیخان در آمده علیقلیخان
شکسته و پریشان حال بهرات آمد چون سرا چنین دولت را از دست داده بود و مع ذلک از مرشدقلیخان
خوف تمام داشت از عراق خود مددی متصور نبود بمقتضای الغریق یتشبث بکل حشیش از غایت اضطرار بعبید
آگهی نامه و عریضه بدست آورده یک کس بخدمت میرزایان فرستاده و کس دیگر بخارا نزد عبدالله خان اوزبک
فرستاده و طرح آشنایی انداخته بایشان متوسل و ملتجی گشت و تواضعات و نیاز را بظهور آورده خود را
از بندهای بی‌مرکب شمرده از جانب ایشان نیز التفات ظاهری بظهور پیوست میرزایان خود بتواضعات او
از مسالک فراغت و عافیت عدول ننمودند اما عبدالله خان اوزبک بمعنی را و نزدیک طمع و انتظار ازین آشنایی بیعت
طامعه‌اش بحرکت در آمده هوس تسخیر ملک عدیم المثال هرات که دارالزوی آن مشبا بوده بود در
خاطرش از دیاد پذیرفته متوجه جانب خراسان مصمم گشت و سرانجام یورش خراسان پرداخت تا آنکه
در اوائل امثال که تنگوزئیل سنه نهصد و تسعین و تسعمایه هجری است با جنود نامعدود وارد ممالک خراسان آمده
نخست کس نزد علیقلیخان فرستاده پیغام داد که او قبل ازین عریضه و آشتی فرستاده با وی الفت و آشنایی
شده و تواضعات دوستانه و تکلفات خاکسارانه بظهور آورده بود اکنون همت تسخیر ملک خراسان مصروف گشته
موکب عالی متوجه آنصوب است اگر در قول خود صادق بوده ملازمت موکب عالی پیوسته سعادت کورنش دریابد
و در آن ملک سکه و خطبه باسم و القاب خاقانی زینت سازد که از جانب ما ترحم و جمیع الطاف گشته ایالت
آن ولایت مستور باو مسلم میگردد و اگر آن ولایت را بدیوان عالی گذارد هر محل دیگر از ممالک ماوراءالنهر و ترکستان
و بدخشان که اراده داشته باشد باختصاص می‌یابد و اگر در قول خود صادق ننموده و ملازمت با موکب ارتکاب
او نمی‌ست چون عزیمت آنصوب تصمیم یافته و از اصل مقصود مراجعت مناسب نیست بعون سلطنت عزم هرات را

خالی

خالی کرده بجانب قزلباش رود علیقلی خان از وقوع این خیال بی‌آرام شده از آن طرح آشنایی که از روی ضرورت
و اضطرار با عبدالله خان انداخته بود پشیمان گشت چه طایفهٔ قزلباش را با اوزبکیه تعیش و آمیزش ممکن نیست و
دل از حکومت ملک هرات که اعظم بلاد ایران و رشک روضهٔ رضوان است برنداشته اعتمادی بجانب اهل عراق
نیز نداشت باضطرار رضا بقضای الهی داده دل بر تحصن و قلعه‌داری نهاده و سرانجام اسباب آن پرداخت
و مردم بلوکات را بشهر آورده آذوقه و ما یحتاج مرتب ساخت و عبدالله خان از اوایل [illegible]
گشته در کمال شدت و غلظت بظاهر هرات رسیده بمحاصره قیام نمود و همه روزه ما بین الجانبین محاربه و مقابله
در کار بود و شرح آن حال و بیان آن مقال در صحیفهٔ دوم از مساعدت بخت میمنت مآل المولی مرشدقلیخان که در
مشهد مقدس معلی ازین خیال آگاه گشت چون لشکر خراسان را قوت مقاومت عبدالله خان نبود و قضیهٔ ناملایم
شاهزاده معظم سلطان حمزه میرزا در عراق روی داده بود و مرشدقلیخان چنانچه گذشت کس بعراق فرستاده
بود که از امرا و ارکان دولت نواب سکندرشان استمزاج نماید که اگر سلطنت و ولیعهدی حضرت اعلی
راضی باشند و مخالفت و سرکشی طرفین بوفاق و اتفاق مبدل گردد روی توجه بعراق آورده با لشکر عراق
کمر همت بر دفع مخالفان دین و دولت بندد فرستاده او مراجعت نموده جواب بر خلاف مدعا آورده با
مرشدقلیخان پیغام که بعد از آنکه از عراق باز گشته باصفهان رسیده کاظم قلی سلطان برادر خود را با سلطان
و سیاوش بیک ولد محمد خان ترکمان بمشهد مقدس معلی نزد مرشدقلیخان فرستاده اظهار اتحاد و یکدلی نموده
او را بتوجه جانب عراق ترغیب نموده و از جانب فارس و کرمان و یزد نیز نوعی که تحریر پیوست متواتر بمواد
کسان آمده اظهار اطاعت و انقیاد مینمودند و مرشدقلیخان که مرد عاقل کاردان بود و بجمیع غیاث دیگر طوایف
ترکمان را با استاجلو اعتماد بجانب مرشدقلیخان چندان نداشت و میخواست که حضرت اعلی را که
دولت او بود در میان دو سه هزار خانهٔ ترکمان برد در راه رفتن اصفهان متأمل بوده باستعداد که داشت
جرأت آمدن عراق میکرد و نگاه داشتن آن چمن آرای ریاض دولت و اقبال را در مشهد مقدس از مهم سطوت
و صولت عبدالله خان مناسب نمیدانست شب و روز درین فکر و اندیشه بسر برده رای او بدین قرار یافت که

افشار و ذوالقدر که در یزد و کرمان بودند متواتر ایلچیان فرستاده اظهار انقیاد نموده و انتظار ورود موکب همایون
شاهی ظل اللهی از راه طبس و یزد در روده از آنجا عزیمت را الجو و ملحق ساخته با استعداد تمام قدم بولایت عراق نهند
و مرتضی قلیخان ترا با طایفه ترکمان از راه اصفهان روانه کاشان گشته و لیچان خان را نیز الجو و ملحق ساخته در عراق
بموکب همایون پیوندد و ابراهیم خان برادر خود را بحکومت مشهد مقدس معلی منصوب نموده و ابو مسلم خان
چاوشلو حاکم اسفراین و محمد خان ولد یعقوب سلطان چاوشلو حاکم جام و بوداق خان چکنی حاکم خبوشان را تردد
او کنداشته ظاهرا توجه جانب هرات و دفع سپاه اوزبک را شهرت داده اما بالجمله بعزیمت جانب عراق
موکب عالی خسرو آفاق از مشهد مقدس بیرون آمد و چون بحوالی ترشیز رسید بعضی اخبار ورود یافت که
فسخ اراده سابق لازم گشته توجه از جانب دامغان و سمنان بعراق اولی و الزم نمود و اول آنکه خبر رسید که
مرتضی قلیخان در دامغان رخت اقامت بر راحله فانبسته از دار و هی سبزوار بحقی اشتغال نموده از واقعه
خوفی که از طایفه ترکمان داشت ملاحظه احتیاطی که حاجت است حلو از رفتن راه دامغان بسمنود ذلیل
گشت دیگر آنکه بتحقیق پیوست که امرای عراق در موکب نواب سکندر شان و ابوطالب میرزا باصفهان آمده
و از آنجا بجهت انتظام مهمات فارس و کرمان نیز خواهند آمد در صورت محقق است که امرا افشار و ذوالقدر
از ایشان خایف و اندیشه مند گردیده و موکب عالی ملحق گردند و مهمات بر وجهی مذکور خاطر قرار داد
حضرت سمت وقوع نپذیرد و چون دارالسلطنه قزوین که مقر خلافت عظمی است خالف و بسیاری از اهل عراق
خصوصا شاملویان که بحراست ابواب بخت همایون مشغولند با جاشو را ان اظهار دولتخواهی کرده و زبان
اخلاص بجا نموده بودند که در آمدن بعراق استعجال نموده بی تامل و توقف روی توجه بآن صوب آورد که
مهمات بتوفیق الله تعالی حسب المدعا صورت پذیرد و شاهوردی سلطان حبت اغلی ذوالقدر حاکم سمنان
که از جمله ابوطالب میرزاییان و تربیت کرده علیقلی خان فتح اغلی بمحل اعتماد و دولتخواه او بود و فوت شد از وقوع
حالات مذکوره محض از دیاد دولت و اقروانی اقبال بود و عزیمت عراق از راه دامغان در خاطر همگنان
رسوخ یافته ارادات قضا و دولتخواهان دولت شاهی بعزم آن طی تصمیم یافت و از منزلی که تردد الخلال الخ

کوچ کرده بمشهد مقدس عود نمودند و چند روز اوقات صرف قلعه و استحکام برج و باره نموده خاطر از امور
ضروری قلعه مشهد جمع کرده بابراهیم خان و امرا سپرده با پانصد نفر از ملازمان جانسپار و جان‌نثار
اخلاص شعار از روضه مقدسه روح مطهر حضرت امام الجن والانس سلام الله علیه و علی آبائه استمداد همت
فرموده با جنود الطاف الهی بطالع سعد و بخت فیروز از مشهد مقدس بیرون آمدند و از قمر عقرب سعادت
کرده در هیچ مرحله و مکانی توقف جایز نداشتند و چون بدامغان رسیدند برادران و پسران مرتضی قلیخان
و اعیان ترکمان که در آنجا بودند کمر خدمتکاری بر میان جان بسته مرافقت موکب شاهی اختیار نمودند و
از آنجا کس بیانه ذوالقدران سمنان فرستاده احمد سلطان را که وکیل شاهوردی سلطان حبت اغلی بود
بعد از فوت او بصلاح ریش سفیدان بتجویز علیقلی خان فتح اغلی حاکم ایشان شده بود باطاعت و انقیاد
دلالت نمودند مشار الیه صلاح در موافقت انسب دانسته کسان اعتمادی باستقبال موکب همایون فرستاده ابواب
قلعه بیمن ارامات بخت و دولت بر روی اولیای دولت قاهره گشوده باقشون آراسته بسعادت ملازمت
مشرف گشته منظور نظر شفقت و التفات شاهانه گردید و از آنجا کس بدار السلطنه فرستاده قورخمس خان شاملو
و اهالی و اعیان آن شهر را باستقبال موکب ظفر قرین دلالت نمودند قورخمس خان برادر اسمعیل قلی خان
آقایان شاملو و عظمای قوم را که در دار السلطنه مذکور بودند سیما عباس علی سلطان ولد چراغ سلطان
و اهالی و اعیان بلده مذکور را جمع نموده در باب اطاعت و مخالفت مشورت نمود برادران اسمعیل قلیخان و متعلقه
اولاد و لی خلیفه راضی باطاعت و متابعت نبودند اما عوام الناس از سپاهی و رعیت هجوم نموده و از شرف
قدوم میمنت لزوم شاهی اظهار بشاشت خرمی نمودند از کرده و شعار عباسیان پیش گرفته بمحلات سکنی بمقام
اطاعت و متابعت در آمده ابواب مخالفت مسدود گردانیدند و بدلالت رستم علی بمقام حق
باستقبال موکب عالی بشتافتند حسین قلی سلطان فتح اغلی برادر علیقلی خان که از جانب برادر حاکم ری بود
از آوازه توجه موکب مقدس و هجوم خلایق خوف و هراس بقیاس بخود راه داده در ری بحال توقف نتافت
و اکثر احمال و اثقال خود را بجانب قرمه و بجانب قلعه الموت که جماعت قپچاق اقوام او کوتوال آن قلعه بودند

طهماسب میرزا را از آنجا گذرانیده باشتشد رفت و هواخواهان سلطنت قاهره که مراقب طلوع کوکب سعادت و
امتیاز داشتند در رکاب مقدس حضرت اعلی چهارباغ و منازل عالی راه دارالسلطنه قزوین پیش گرفتند در
ساعت سعد داخل شهر شدند و در دولتخانه مبارکه که جد بزرگوار نزول سعادت فرموده مقر سلطنت و پادشاهی
بفر قدوم سعادت لزوم آن مسندآرای محفل شاهنشاهی رفعت سپهر بوقلمونی یافت و زبان حال خلایق
بمقال گویا بود ٭ گای شاه کامکار کامگار گردون بکام تست ٭ سلطان چار بالش گردون غلام تست
خورشید که زر بسند شاهان نامدار ٭ کامد زر زمانه بسکه دولت بنام تست ٭ القصه چون پای همایون
مقدم شریف سعادت لقای حضرت شاه والاجاه کسری بارگاه آراسته گشت مرشدقلیخان وکالت دیوان
اعلی را من حیث الاستقلال پیش گرفت از اطراف و جوانب قلمرو همایون امرا و ریش سفیدان طوایف
قزلباش بدرگاه جهان پناه آمدن آغاز نهاده تهنیت قدوم میمنت لزوم بجای می آوردند و از کاشان ولیخان
خان المغار نموده از راه ری بقزوین آمده بشرف پای بوس مشرف گشت و مرشدقلیخان چون از امرا و
خوانین ابوطالب میرزا خوف داشت و لحظه از فکر و تدبیر کار ایشان فارغ نبود و در کل مواد حزم و احتیاط
مرعی میداشت امرا ترکمان را عمومًا با پرچین خان استاجلو و برادران فرستادند که در چند روز سرحد
بر صوبجان که سر راه اصفهانست نزول نموده از آن راه خبردار باشند اما چون علیقلی خان و اسمعیل قلیخان
و امرا عظام ابوطالب میرزا در موکب نواب سکندرشان و جناب میرزا از حرکت و دقائق گذشته بجوانب
دارالمؤمنین قم رسیدند خبر ورود موکب همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بدیشان رسید تزلزل تمام
باحوال آن جماعت راه یافت کس بطلب علیقلی سلطان ذوالقدر حاکم قم فرستادند و از آمدن تقاعد ورزیده
در دروازه قم را بسته ساخته آثار خلاف بظهور رسانید علیقلی خان از وقوع این حال که هرگز تصور نکرده
بود و او را از جمله فدویان خود میدانست غایت استعجاب نموده و اسمعیل قلیخان و امرا بهانه زیارت روضه منوره
معصومه علیها و علی آبائها الصلوة و التحیة از او جدا شده بقم آمدند و کس اعتمادی بزبان دان تر او فرستاده
که او را بجز ترغیب موافقت ایشان از عناد شاه بیرون آورده پیغام دادند که بمهمانی تو آمده ایم شرط مهمانی

بجای آورده بعضی سخنان ضروری هست که در مواجهه گفتگو شود مشارالیه جواب فرستاد که طایفه ترکمان و تکلو
مرا از آمدن مانع شده بهوای عباسسکری سر بر دارند مرا اختیاری نیست امرا از موافقت او مأیوس گشته بعد
از طواف آستانه مقدسه باردو معاودت نمودند تا آن وقت چندان ما بحوث غرور در دماغ ایشان بحیده بود
که خلاف مطلب اصلا در آینه خاطر ایشان صورت نمیبست و مرشدقلیخان و مردم خراسان را زیاده وقعی در نظر ایشان
نبود و از آن روز از ذلت از خواب غفلت بیدار و از باده نخوت هشیار گشته بفکر کار خود افتادند و چون از حوالی
قم بساوه رسیدند متحیر بوده و اوسلطان اهل او و خانه کوچ در قزوین داشتند بی رخصت شروع در رفتن
کردند خوانین عظام مرشدقلی سلطان شاملو برادر اسمعیل قلیخان را تعیین کردند که با فوجی آراسته در سر راه
بوده هر کس بی رخصت بجانب شهر رود و قتل و غارت نماید این ممانعت باعث ازدیاد رعب مردم گشته بسیار
احمال و اثقال خود را انداخته از راههای غیر متعارف سر بصحرا گذاشتند بجای رسید که مرشدقلی سلطان از ضبط
آن عاجز گشت و اعیان قزلباش پرده از روی کار برداشته با امرا اظهار کردند که خانه کوچ اکثر مردم از
ترکمان عظام و ملازمان خاصه شریفه در شهر دارالسلطنه قزوین اند و هر گاه میانه این دو گروه محاربه
روی دهد مهم بجدال و قتال خواهد شد محتمل است که مرشدقلیخان و اتباع او دست تعرض بخانه کوچ مردم این
اردو دراز کرده بحرمت برخی از ایشان در رفتن قزوین تا بی سکته امرا چون دانستند که محاربه و مجادله با
این دو گروه مکر و جمعیت اکثر قزلباش است بر لحظه فکری بهم و دم اندیشه و مکر میکردند و مع ذلک علیقلی
خان خاطر از تمکین و همچنین اسمعیل قلیخان جمع نداشت و اکثر از روی نفاق و دستی حرف میگفتند و میرزا
که علیقلی خان مسکر و اسمعیل قلیخان از اصحاب مشهور و مدعای علیقلی خان آن بود که چون در وقوف اختلاف
در میانه لشکر عراق بهم رسیده و اکثر مردم روی بقزوین دارند ما بانجا بی مدد و اجلال ارادی خراسان با
دشمنی این حضرت اعلی شاهی مقاومت نمی توانیم نمود و پادشاه و پادشاه زاده خود را برداشته با هر کس
که موافقت اختیار کند از ساوه بجانب همدان رفته در آنجا اقامت نمایم مردم عراق از بودن ما در همدان
اکثر عاقبت اندیشی کرده عنان از رفتن قزوین بپیچیده تقاعد اختیار خواهند کرد و چنین مسموع میشود که خراسانیان

آمده‌اند تهی‌دست و پریشان حالند و ما خزانه و اسباب همراه داریم رفته رفته سپاهیان که چشم زر و جاه و ترقی
دارند از ایشان مایوس گشته بر سر ما جمعیت خواهند کرد و حالا چند روزی حفظ حال خود نموده بمقتضای اللیل
حبلی **مصرع** ببین تا چه زاید شب آبستن است خود را بگوشه کشیده منتظر باشیم که از پس پرده غیب چه صورت
روی خواهد نمود و اسمعیلقلیخان را این کنکاش کرده مسلک که جماعتی که الیوم در این اردو اند بجانب کوچ در قزوین تعلل
دارند و بالطبع رفتن آنجا و بر سر اهل و عیال خود بودن را طالب اند هرگاه کوچ بجانب همدان واقع شد
انصورت نوعی از علامات هزیمت است و محتمل است که همین جماعت که الحال رفیق اند بر سر ما خیره شده
بعضی امور و دلیری نمایند و مگر کس سرها نماند و با تکلیف ضایع و نابود شوم اولی آنست که بجانب قزوین ایلغار
و مرشد قلیخان یک کس پیش می‌فرستیم که آن جماعت کرده و اخبار متابعت او می‌نماید اگر بر وفق صلاح ما
سلوک نماید فبها و الا قوت و قدرت ما از مرشد و لشکر عراق از خراسانیان زیاده‌تر است او را از میان
برداشته هر یک از شاهزادگان والاقدر را اراده داشته باشیم بسلطنت و ولیعهدی اختیار نمائیم علیقلیخان
هیچ چه راضی بان نمی‌شد و مسلک که هرگاه بقزوین رفته عنان اختیار خود را بکف مرشد قلیخان دهیم
او در معارضه و رفع ما پرداخته بروز دیگر موقوف نمیدارد حزم و احتیاط مقتضی آنست که از یکدیگر دور
بوده باشیم و روزی چند مراسله و معامله کرده تا ببینیم که فلک شعبده باز چه شعبده می‌انگیزد مجملا سر رشته
تدبیر را از دست داده بودند و مع هذا با یکدیگر یکدل و یکجهت نبودند و تزلزل احوال ایشان بر همه کس ظاهر
شد و فرار نمودن تحجند(؟) و او سلطان حسن را با بعضی سرایت کرده هر شب جمعی از مردم روشناس
و اعیان قزلباش فراری بوده و سعی میکردند که در اردو و در راه ملازمت اشرف را یکدیگر سبقت نموده باشند مجملا
چون امرا سوی رفتن قزوین اندیشه دیگر نتوانستند نمود قرار دادند که کل امرا و یوزباشیان و اعیان
طوایف قزلباش و معتبران همراه بیاق که در اردو بودند و معظم ایشان علیقلیخان قورچی باشی و اسمعیلقلیخان
شاملو و شاهوردی خلیفه ایناللو شاملو و حسن خان ذوالقدر مهردار و ابراهیم خان ترخان ترکمان
و شاه قلی خلفا روملو و سید بیگ کمونه و اسمعیل سلطان الپاوت و شاه علی خلیفه ذوالقدر که حاکم شیراز

شده

شده بود و محمد تقی سلطان طالش و الیاس حمزه خلیفه و سایر امرای استاجلو و شاملو و چپات میرزا و امامقلی موصلو
ترکمان و اقوام سلطانم والده نواب سکندر شان در حضرت فلک کجاه جمع شده عهد و شرط میان آوردند که یکجهتی و یکرنگی
و دوستی و یکدلی بوده از صلاح و صواب دید یکدیگر تجاوز ننمایند و باراده خود و تحریک دیگری در مقام قصد یکدیگر
نبوده باشند و هر کس در مقام دفع یکی از ایشان شود همگی اتفاق نموده بدفع آنکس پردازند و تمامی امرا
و یوزباشیان و معتبران قزلباش در دولتخانه میرزا محمد در رجب جمع شده مصحف مجید در میان آوردند و توثیق
که ذکر شد بمحبت یکدیگر بکلام خدا قسم یاد کردند و منظور خاطرها رفتن قزوین و بسیج تمام ساخته و دیگر از امرا
و اتباع علیقلیخان اول محمد تقی سلطان طالش و الیاس سلطان کنگرلو که محل اعتماد و استظهار او بودند
فرار نموده بی‌رخصت رفتند و طایفه استاجلو اکثر راه فرار پیمودند چنانچه با علیقلیخان اندکی مردم ماندند و ایلا
طایفه شاملو ثابت قدم بوده در زید(؟) از سر اسمعیلقلیخان پراکنده نشدند چون او در هوفت(؟) اعوان و انصار بیشتر
داشت علیقلیخان از صلاح او تجاوز نمی‌توانست کرد و مرشد قلیخان برو پیغام کرد و گفته که بر همه کس ظاهر است که
میانه طایفه شاملو و استاجلو اتحاد و قدیم است و همیشه در عهد و شدت و وقایع با یکدیگر متفق بوده‌اند و هرگز یکی
من جدائی نبوده و ناچار است که در این دولت یکی از امرای اعاظم شاملو ریش سفید طایفه و رکنی از ارکان
دولت باشد و امروز در میانه شاملو کسی شایسته‌تر از این امر و از علیقلیخان حاکم هرات نبود و دوستی
خان و آن عزیز است و عداوت او با او و دیگران معلوم و دشمن دشمن دوست می‌باشد پس بالضروره
مرا با آن عزیز محبت و دوستی چاره نیست داده وکالت و ریش سفیدی علیقلیخان قورچی باشی تعظیم و بزرگی او را
مد نظر بود و من از او کمتر نیستم و مع ذلک مراتب بیتراز و بانجانب سلوک خواهم کرد و اگر قورچی باشی که باهم از یک
او یا ایم بمحبت منصب وکالت و ریش سفیدی و دماغ در آمدن مبتذل و خاطر بوده و ازین جانب دغدغه
باشد آن عزیز در آمدن مرا تحاشی نماید مجملا انواع چرب زبانیها مصلحت وقت بظهور آورده و هر چند آن
حکایات فروغی از صدق نداشت اما ظاهر صورت وقوعی داشت اسمعیلقلیخان از این دروغ راست نما
گول خورده تحریک رفتن قزوین مسلکیت و علیقلیخان را معنی را هر چند مسلک که مرشد قلیخان از او ایمن است

او را احتراز تو بی شاسیم ملامت و سخنان مصلحت آمیز او اصلا اعتمادی نیست هرگاه دست یابد دیگر و زر
ما و تو اتفاقی نماید و در میانه شاملو جماعه بسیار است دیگری را تربیت خواهد کرد که دست پرورده او
باشد و دفع تو منظور نظر خواهد کرد و فکر دیگر بحال خود کنیم القصه کارپردازان عالم غیب که آراینده
بساط دولت حضرت اعلی بودند طریق تدبیر را از دیده بصیرت ایشان پوشیده و مسدود داشته در وادی
حیرت و تیه سرگردانی مانده قاید تقدیر عنان اختیار آن قوم گرفته براهی که مخالف مطلب ایشان و منتج
حصول مقصود اولیای دولت سپهر مثال اشرف اعلی بود دلالت می نمود لهذا اسمعیل قلیخان لی اعتبار
اعتبار رعایت کرده طریق دیگر را اختیار نموده بعد از قیل و قال بسیار مقرر شد که هر کدام یکی از معتمدان صاحب
خرد خود را بقزوین فرستند که بسجده اشرف مشرف شده با مرشد قلیخان ملاقات نموده اظهار نمایند
که امرا و خوانین بمحبت ثبات دولت ابد پیوند از مطالب خود گذشته تجویز نزاع و جدال میانه دو گروه نکرده‌اند
و از رضا و صلاح خیراندیشان بیرون نیستند و بدیده بصیرت مشاهده اوضاع آنجا نموده مکنون
خاطرات را از قرار واقع فهمیده بازگردند که بعد از اطلاع بر اوضاع آنجا بمقتضای آن عمل نمایند احمد بیک
پی از جانب علیقلی خان و احمد بیک بیگدلی شاملو از جانب اسمعیل قلیخان بعزم قزوین مامور شدند
و ایشان رفته با مرشد قلیخان ملاقات کردند او از درون این دو احمد فال شگون گرفته از روی عقل
و کاردانی هر یک را گفتگو کرده هر دو را بانواع ملامت و فروتنی و چرب زبانیها مطمئن خاطر باز گردانید و ایشان
آمده آنچه از دیده و شنیده بودند تقریر کردند مجملا جشن قزوین طوعا و کرها در خاطرها رسوخ یافته از سیاده
کوچ کرده بجنگره رسیدند از جانب قزوین جناب میر سید حسین مجتهد و عباس علی سلطان شاملو احمد بیک
ایشک آقاسی که از جانب ریش سفیدان استاجلو بود برسالت آمده از جانب مرشد قلیخان اطلاع رسانیدند
بخوانین عظام کردند خلاصه پیغام آنکه تا غایت که باقتضای فلکی میانه طوایف قزلباش دعوای نزاع شده
بود انواع شر و فساد و ضمائمین روی داد اما معنی باعث دلیری اعدای دولت گشته بسیاری از ممالک متعلقه قزلباش
متصرف اعادی و دمیده در آمده و حالا از طرف خراسان تراوزبک اشباه فرصت نموده لشکر مسخر آن الکا گشته اند

در همگان معلوم است که تا این دو گروه را میانه نبوده باشد لشکر خراسان را قوت و قدرت دفع
اوزبکیه است و نه سپاه عراق را تاب مقاومت رومیه و اگر دو سال دیگر بر این نهج بگذرد نقصان تمام بدین
دولت میرسد و من در توقف که عبدالله خان بخراسان آمده بود دولایق دولت ندانستم که پادشاهزاده را
که الیوم فرزند اکبر ارشد نواب سکندر شان و سرمایه دولت قزلباش است و انوار جهانداری جور شده آسیا
از ناصیه حالش لامع در خراسان نگاه داشته محصور اوزبکیه کرده ام حقوق نعمت این خاندان
ولایت شان را منظور داشته آنحضرت را برداشته روی توجه بدینجانب آورده ام و غرض بجز اتفاق و
یکدلی و تقویت و رفع اعادی نیست مطلع از حضرات خوانین عظام و ریش سفیدان دولت قاهره آنست که
ترک لجاج و عناد کرده با یکدیگر متفق گردیم و آنچه لایق دولت باشد بصلاح یکدیگر پیش گیریم و با ایشان قرار
داده بود که اگر امرا و خوانین در مقام وفاق و اتفاق باشند تکلیف قسم نمایند که با مرشد قلیخان درست بوده
باو عذری نیندیشند و مخادیم که تشریف آورده بودند اول بمنزل علیقلی خان رفته و اسمعیل قلیخان و سایر
امرا و ریش سفیدان بمنزل او جمع آمده با مخادیم ملاقات کردند اسمعیل قلیخان و شیراز و دیگران سر رضا جنبانیده
مرشد قلیخان را در پیش آمدن تحسین کردند علیقلیخان که جوان عاقل صاحب تجربه بود و میدانست که بودن او
و مرشد قلیخان که هر دو از طایفه استاجلو بهره و پادشاهان و وکیل السلطنه بوده اند در یکجا
و هر کدام قدرت یابند کفیل مهم دیگری اند مناسب نیست چون علاج دیگر نداشت نفاق اسمعیل قلیخان ظاهر بود
با کراه تمام رضا بقضا داده بهر چه تکلیف کردند قسم یاد نمود و تمامی امرا و اعیان بدوستی یکدیگر و قبول کار
و ریش سفیدی مرشد قلیخان قسم یاد نمودند و قرار یافت که هر یک از خوانین عظام معتمدی همراه ایشان نمایند
که بشهر رفته مرشد قلیخان را از قسم دهند که خاطر از کید و غدر یکدیگر جمع نموده داخل شهر شده بسعادت ملازمت
اشرف مشرف گشته ابواب مخالفت مسدود گردانند بعد از وقوع این مجال امرا و خوانین باتفاق در ستاد
کل اجمعهم بخدمت نواب سکندر شان رفته عباس علی سلطان و جناب مجتهد الزمانی از جانب بندگان
حضرت اعلی اعلی الله تعالی مدارج اقباله عرض دعا و اظهار شوق و آرزومندی بسیار بوالد بزرگوار کرده از جانب

مرشد قلیخان سخنان اخلاص آیین و دلخواهانه که مناسب حال بود عرض کردند و نواب سکندر شان که اسکویه بود تأثیرات
کمره و خاطر شریفش بود و با کلیه از مشاغل عظیم سلطنت و پادشاهی دلگیر شده بود از تشریف قدوم فرزند ارجمندش
اظهار بشاشت و خرمی کرده مرشد قلیخان را استحسان فرمودند و حضرات مخادیم مهمات بر وفق مدعا ساخته
پرداخته بمقتضی المرام روانه شدند و محمدی بیک سارو سولاغ همراه ایشان تشریف که با مرشد قلیخان ملاقات
کرده او را قسم دهد که با علیقلی خان برادرانه سلوک کرده در مقام عقد و نفاق نبوده باشد و حکمی باعیان اردو
کسان فرستاده بتهنیت قدوم مبارک بجای آورند و چون اخبار رسیدن دلی لشکر عراق و تزلزل احوال امرا
بی اتفاقی ایشان با یکدیگر معلوم مرشد قلیخان گردید خوفی که از دو تیغ محاربه قبیلین داشت زایل گشت و مهمی چنین
بزرگ که با این آسانی بتصور گردد باقبال مصون از اختلال حضرت اعلی شاهی ساخته و پرداخته شد اما وهمی
داشت که مبادا ایشان بهیئت اجتماعی آمده در وقت ملاقات غدری بامدشده شب و روز درین اندیشه بود
که سلک جمعیت آن گروه از یکدیگر پاشیده هر یک از امرا فرداً فرداً بشهر آمده تا ممکن و مقدور باشد
بنیاد اجتماع علیقلی خان و اسمعیل قلیخان و محمدی سارو سولاغ ملاقات نکنند و بنوعی که توانند زود ترجمع
ایشان پرداخته خود را از عهده ایشان فارغ گردانند و چون جناب مجتهد الزمانی و عباسعلی سلطان
و احمد بیک ایشیک آقاسی مجمع را بنوده احوال امرای عراق و آمدن محمدی سارو سولاغ را خاطرنشان نمودند مرشد
قلیخان مربی ساعت را بهانه کرده محمدی بیک را مقرر کرد که در خانه محمد شریف بیک چاوشلو توقف نموده تا کسان
فرود آورند که چون ساعت خوب شود با او ملاقات نماید و ارقام مهر بهمایون اعلی باسم هر یک از امرا و وزرا
مصحوب ملازمان که فرستاده بودند اصدار یافته فرستاده که مستعد رفاقت موکب شده شرف ملازمت اشرف
دریابند محمدی بیک از مشاهده این اوضاع اقرس نمود که میانه مرشد قلیخان و ایشان التیام ممکن نیست اما احوال
اردوی نواب سکندر شان اکثر بعد از رفتن محمدی بیک دراره و بتفرق تام دست داده ملحقات اعیان از بزرگ
و کوچک معتقد با برهمی متعدی شده همچنان شروع در رفتن کرده و پریشانی و پراکندگی احوال اردو راه یافت
حتی عمله بیوتات پادشاهی کارخانه ها را انداخته رفتند عمله نقاره خانه کرنا و نقاره های پادشاهی را بر داشته بشهر

بردند و در آنجا بنام نامی حضرت اعلی نوازش در آورده شادیانه آوازه گردانیدند روزی که از آن منزل
کوچ کرده بشهر آمدند از امیر آخوران و جلوداران و عمله طویله دو سه کس نمانده بود که جهت نواب سکندر شان و
ابوطالب میرزا جلو کشند و از اهل خدمت سوای زنبیل بیک شربتدار و چند نفر از شاگرد پیشگان و غلامان
کسی در خدمت ابوطالب میرزا نمانده بود و امرای عظام که همیشه ملازمت بارگاه سلطنت جمع شده در هنگام
سواری پادشاه و پادشاهزاده دگر نامی نواختند در آن کوچ در دولتخانه نمانده و امرا نیز از یکدیگر خایف گشته
در آن کوچ با یکدیگر ملاقات نکردند و آنقدر صبر نتوانستند کرد که از محمدی بیک که بشهر رفته خبری برسد در آمدن
بی اختیار شده شب که در موضع سبزه که چهار فرسخی شهر است فرود آمده بودند هر یک از امرا اراده نمودند که بی
اطلاع دیگری بشهر رفته در سجده اشرف و ملاقات خان بر یکدیگر سبقت داشته باشند و چون اسمعیل قلیخان لشکر
و اعوان و انصار بیشتر داشت علیقلی خان از او خایف بود و اول او پاسی از شب گذشته بی اطلاع اسمعیل قلیخان
با اتفاق احمد سلطان آسایش اغلی و قنبر بیک کوزی سوکلو و جمعی که با او بودند روانه شهر شدند و همچنین اسمعیل قلیخان
همین رای اندیشیده با اتفاق شاهوردی خلیفه استاجلو و حسن بیک قورچی تیرکش برادرزاده خود و رضاقلی
بیک ایشیک آقاسی باشی و الله ویردی بیک استاجلو و جمعی از مردم شاملو که قریب پانصد کس بودند از سبزه سوار شده
متوجه شهر شدند میرزا احمد وزیر عراق و میرزا لطفی که وزیر معزول بود با پسرش میرزا محمد زمان که مستوفی الممالک
شده بود و چند نفر که همه با اصلی قلی خان و اسمعیل قلیخان فکری کرده بوده باشند و با ایشان که جهت
بعضو زبون اندکمان زرداری بیست و سه راوی با ایشان کرده و طرف دیگر رفتند و در همان شب از
راه غیر متعارف روانه شهر شده منزل رستم خان شاملو رفته او را واسطه عذر نموده همراه به دولتخانه
آوردند که در آن شب بسید او به پای بوس اشرف رسیده با مرشد قلیخان ملاقات نمایند بحسب اتفاق
همگی آنکه مذکور شد در درگاه دولتخانه مبارکه قزوین یکجا جمع شده مضمون مصرع بر هر که بنگری بهمین درد
مبتلاست ☙ مطبوع راه در آنجا از آمدن ایشان یکدیگر مطلع شدند مرشد قلیخان که در دولتخانه
مبارکه را استحکام داده بمردم اعتمادی خراسانی آمده ها سپرده بود و چون از آمدن ایشان جماعت خبر یافت

و مطلب اصلی او که مدت در آورده بود این چند فقره صاحب داعیه بود بمضمون المقال * آن دولتی که بی طلبیدم بدست
روز و شب * رسیده راه خانه خود بر در آمده * فیروزی اقبال همایون اعلی برین آسانی تحصیل آمد
آمدن ایشان را بطریق نو عظیم دانسته مقرر کرده که هر کدام را با یک ملازم در دولتخانه آورده و سایر مردم را
رخصت دهند که بمنازل خود رفته صباح در دولتخانه اجتماع و چیان و مستحفظان ارکان دولتخانه را گشوده
خوانین عظام و رفقا ایشان بدون گذاشته لشکریان از دخول مانع آمدند و مرشد قلیخان کس فرستاد
که چون حضرات اخلاص و صوفی گری ورزیده اند بمنازل خود روند و بر در دولتخانه مبارک آمده طریق
صوفی گری آنست که اول بسجده و پای بوس اشرف مشرف شوند الحال نواب اشرف بخواب رفته اند و امشب
در دولتخانه آسایش نمایند که صباح بسجده اشرف مشرف شوند و ایشان را بالاخانه که پایین دولتخانه و میدان
اسب بود برده همان شب جمعی بمحارست ایشان مأمور شدند امرا دانستند که گرفتار شده اند بسعادت
خدمت اشرف اعلی مشرف نخواهند شد و ملاقات ایشان با مرشد قلیخان دست نخواهد داد چون صبح شد
جارسان آمده شمشیرها و آلات حرب آنچه همراه داشتند از ایشان گرفتند علامت حبس و قید ظاهر شد احوال
اردوی نواب سکندر شان آنکه چون سایر امرا از رفتن خوانین عالیشان اطلاع یافتند هر کدام با مردم خود
بشهر آمده بمنازل خود رفته فرود آمدند صباح حسب الامر قورچی خان شاملو و میرزا شاه ولی وزیر مرشد
قلی خان و جمعی از ریش سفیدان استاجلو باستقبال نواب سکندر شان رفتند که آنحضرت را با ابوطالب
میرزا بشهر آورند و ایشان بشهر آمده نواب سکندر شان و جناب شاهزادگی را که در خیمه نشسته حیران کار
الهی بودند سوار کرده بشهر آوردند و چون در دولتخانه تشریف آوردند نواب کامیاب اشرف باستقبال پدر
بزرگوار کرده بعز ملاقات و دستبوس مشرف شده برادر مهربانی که جلد دست پدر نامدار گرفته بحرم سرای
مقدس در آمدند نواب سکندر شان که از اوضاع ناهموار روزگار و گردش [illegible] ناپایدار دلگیر گشته گوشه
فراغت و عافیت مسلطه از ملاقات فرزند ارجمند سعادتیار المصادیق مسرت و شادمانی بسیار کرده خود در امر سلطنت
و پادشاهی خلع نموده فرق فرقدسای همایون اعلی را بتاج وهاج شاهی که ارث و دایع ارشاد و حقی که از آبا و اجداد

گرامی را از خویش

بآنحضرت

بآنحضرت رسیده بود بفرزند ارجمند تسلیم نمود و اسم مبارک که تا غایت بر زبان خواص و عوام لشکر عراق عباس
میرزا بود شاه عباس جاری گشت و در سمت مخدرات سرا پرده سلطنت که عمده ایشان نواب مستطاب
علیه عالیه زینب بیگم صبیه قدسیه شاه جنت مکان و نواب سلطانم والده نواب سکندر شان بودند با شاهزادها
بشهر آمده بحرم سرای مقدس رفته شرف ملاقات گرامی دریافتند و چون فیروزی دولت روزافزون حضرت اعلی
شاهی ظل الهی دشمنان قوی دست بدین آسانی بدست در آمده بودند بفکر دفع ایشان افتادند و اهتمام بنای
حیات آن خود سران را عاجلاً صاحب پیشه نمودند مرشد قلیخان در قتل اسمعیل قلیخان اندک وغدغه از طایفه شاملو
داشت قورچی خان را بریش سفیدی شاملو وعده داده او را با خود متفق ساخته روز دیگر ایوان چهل ستون
دولتخانه مبارکه را آراسته تمامی امرا و ارکان دولت را حاضر ساخته حضرت اعلی شاهی ظل الهی باجازه والد نامدار
مسند شاهی را بفر طلعت همایونی رفعت آسمانی بخشیده جامع سلطنت صوری و خلافت معنوی گردیدند و در مجمع
امرا و اعیان قزلباش که در پایه سریر اعلی صف زده و کمر دولتخواهی بر میان اخلاص بسته بودند خون ابو
طالب میرزای را بخون برادر سعید شهید نموده و مؤاخذه بخلفا و ریش سفیدان خطاب کرده بطلب قصاص و موده
و جمیع طوایف قزلباش رضاجوی گشته بتصدیق قول همایون گردیدند و مقرر شد که آنجماعت را بپای ایوان
چهل ستون حاضر ساخته صوفیان و هواخواهان این دودمان والا ایشان را بقصاص رسانند و چون آن
جماعت حسب الامر از بالاخانه پایین آمدند دانستند که حال چیست یک یک که برابر ایوان میرسیدند از
اطراف و جوانب شمشیرها حواله ایشان شد از نوادر اتفاقات نوعی که علیقلی خان گفته اول اسمعیل
قلیخان را پاره پاره کردند بعد از آن علیقلی خان را آورده از همان شربت چشانیدند محمدی بیک سارو سولاغ اوغلی را
ترا از خانه محمد شریف بیک چاوشلو آورده برفقا ملحق ساختند احمد سلطان [illegible] که احتمال گشتن بود
بمحض فاقت همراهی ایشان خنجری که در میان موزه پنهان داشت کشیده بمکیده کس را زخمی کرده و خود نیز کشته
شد رضاقلی بیک استاجلو ترکخودی لالای پادشاهی او در گفت قتل شاهزاده مغفور شده بود و مقتول گشت مجملاً
امرا مذکور که سرکشی بایشان غره ربوده تمامی جزای ماندنی یافته رخت از سرای آخرت کشیدند و ما جرب

ایشان بحیطه ضبط در آمده و تقصیر سایر امرا و وزرا و ارباب مناصب بیو معروض گشته بجریمه و ترجمان قرار یافت
و با هم هر یک فراخور حال مبلغی بر سبیل ترجمان رقم شده محصلان گماشته که وصول ساخته آن وجوه بجهت
خرج و انعام ملازمان رکاب اشرف که از خراسان آمده بودند تقسیم یافت و ساحت ملک ایران که محل آشوب
و فتن بود بانوار معدلت شاهی فروغ مهر اوز یافت و زبان حال گذا انام بدین مقال گویا گشت ۴ سر
سلطنت اکنون کند سرافرازی ۵ که سایه بر سرش افکند حضرت غازی ۵ چون در صدر صحیفه مرقوم کلک بیان
گردیده که این جلد مشتمل بر دوازده مقالاتست بحمد الله که مقاله اول از مقالات دوازده گانه که محتوی بر شرح
حالات اسلاف کرام و مقامات عالیه اجداد عالیمقام مزین بنام نامی و اسم مبارک سامی آنحضرت بود و تقدیم
ارادت و حسن اخلاص ترقیم یافته سوانح عجیبه غریبه ایام ولادت با سعادت آنحضرت را تا زمان جلوس بمسند دولت
و کامرانی که آغاز جهانبانی و طلوع نیر گیتی ستانیست وقایعی که در طی آن ایام میمنت فرجام سمت ظهور یافته مو بمو
دانست و توانست بر صحیفه بیان نگاشته زیب این دیباچه و فر سعادت گردانید اکنون بنابر وعده سابقه
جواد سبک خرام قلم را در مضمار سخن سرای بجلوه در آورده بقیه مقالات اثنی عشر را که محتوی بر خلاصه اطوار زکیه
و سیر مرضیه و مجملی از صادرات احوال محبت مآل و قضایای زمان دولت بیزوال آنحضرت است در صحیفه دوم
بتوفیق الله تعالی بحسن تایید اتفصیل برقوم قلم شکسته رقم خواهد شد و در انجام این صحیفه در رشته تحریر در می
آورد که مطالعه کنندگان این صحیفه را فی الجمله اطلاعی بر آن حاصل آید تا بر متفطنان کارخانه عالم و نظارگیان
جهان آفرینش و ابداع جوهر دانش و آداب جهانداری و خصایل ستوده و بزرگواری آن یگانه روزگار
واضح گردد که بچه پایه بوده و بتایید حضرت ذوالجلال و نیروی اختر اقبال و مساعدت کوکب بخت فرخ فال
چه فتوحات عظیمه او را روی داده و زمانه بچگونه ابواب ترقی بر روی روزگار او باب دولتش گشاده و
بچه طریق مهام انام را بحسن تدبیر و رای صایب و دانش خداداد نظام و انتظام بخشیده که سلاطین کشور
گیر و ارباب رای و تدبیر چون نظر بر آن دیباچه دیوان تقدیر اندازند قوانین پسندیده اش را قانون
کردار و دستور العمل اطوار خود سازند **مقاله دوم در ذکر توجه و استغراق آنحضرت بدرگاه الهی**

چون آبا و اجداد آنحضرت با علو نسب سیادت و مراتب سلطنت معنوی بفقر و درویشی و مجاهده و ریاضت را
ضمیمه آن مراتب عالیه گردانیده و از زمره ارباب سلوک و مشایخ و اهل الله بوده اند و همیشه خوارق عادات
از آن برگزیدگان درگاه اله سر زده و آنحضرت نیز بمیامن این مواهب عظمی یزدانی و نور عقیدت پاک
اعتقادی بمقتضای الولد سر لابیه مورد الهامات غیبی و مهبط فیوضات لاریبی جامع سلطنت صوری و معنوی اند
و بحسب ارث بهره تمام از مقامات عالیه اجداد عالیمقام دارند و با وجود شاهنشاهی و باده مرد آزمای ظاهر
آرایی که لازمه سلطنت و جهانداری و انتظام بخشی امور عالم است خوارق عادات از آنحضرت بسیار مشاهده شده
که تفصیل آنها موجب اطناب است و هیچ وقت از اوقات از توجه و استغراق بدرگاه الهی غافل نبوده و هنگام
توجه و عرض حاجات چنان مستغرق بحر وصول درگاه احدیت میگردند که گویا از بدن خلع گشته اند و در جمیع
امور دولت بتفأل و استخاره عمل نموده بی مشورت الهی مرتکب هیچ امری از امور سلطنت و انتظام مهام مملکت نمیگردند
و آنچه بعض قرآن مجید بتی نماید اگرچه ظاهرا بحسب ظاهر مخطورات لازم آید مصلحت الهی را منظور داشته پیرامون
نمیگردند **مقاله سیم در اصابت رای و دانش خداداد و حسن تدبیر که مطابق صحیفه تقدیر است** قلم ظفر
از شیوه مدحت گذاری و سخن آرایی آنحضرت بوفور فهم و فراست و ادراک عالی و علو فطرت و دانش کامل
در امور معارف و دنیا داری صاحب فکر ثاقب اند زیرا که چون بر مسند سروری قرار گرفت آیین جهانداری
و قاعده حرب و لشکرکشی و آداب جهانآرای داده و روش تازه در میانه سلاطین روزگار تازه ساخته قوانین
پسندیده اش کارنامه جهانبانی و دستور العمل پادشاهان کامکار کامران گردیده و از عهد صبی الی یومنا هذا فتوحات
عظیمه و محاربات کثیره و تسخیر قلاع و فتح بلاد که در زمان دولت ابد پیوندش روی داده با وجود آرای صایب عقلا
و مدبران کاردیده که در ملازمت همیونش انتظام بخش امور دولت بوده در جمیع مواد رای رزین آنحضرت
بر همه راجح می آمد و هر عقده که در مهام خلافت پیش آمد مفتاح رای مشکل گشایش افتتاح یافت و هر تدبیری که در ضمیر
اندیشه موافق تقدیر آمده و سهام تاملش مانند تیر قضا و قدر بر هدف مراد راست آمده و آنچه در باب آرای در نظر
عقلای بر خطا سمو و عاقبت الامر بصواب مقرون گشته و این معنی بر عالمیان ظاهر و هویدا گردیده که کل مهام انام

وجزئیات امور خواص وعوام ومهمات آمین جهانداری لوازم امور کشورگشائی با الهام آسمانی وتوفیق ربانی استقلالاً
منتج رای صائب وتدبیر ثاقب وفکر متین ورای رزین آنحضرت است واعدا پاداران مخفی نیست لمراقمه آنچه
مخزون رای انور اوست ۞ همه اسرار مبداست ومعاد ۞ عقدهای جهان ناخن اش را ۞ هیچ طوطی چو طبع او نگشاد
لطف رایش زبس خردمندی ۞ بیزند تخته بر استاد ۞ وچون آنحضرت بنفس نفیس متکفل مهام سلطنت
وعالم آرای گردید با وجود حدوث سنین کثرت اعدا وقلت اعوان وانصار با الطاف الهی ومزدوی بخت
مساعدت اقبال دولتش خداداد وفرخ مادرزادی انتظام امور دولت بر منزلگی مهام سلطنت بنوعی نظام
انتظام گرفت که ع خیره ماند در دیده اولوالابصار ۞ زیرا که ده سال متجاوز بود که ممالک ایران از پادشاه
قاهر مانند فرمان خالی بود وبعضی از جهلای لشکر وسران سپاه ومعتبران طوایف از جهالت نادانی وتیره رایی
خودرای گشته ودو گروه شده بودند ودامن حسن عقاید ایشان ملوث ناخالصی آلوده شده در هر سمتی سودای
پدید آمده بود وبدین جهت طمعها بملک راه یافته دشمنان قوی دست روم واوزبک از دو طرف طمع در مملکت
ایران کرده در هر سری سودای پدید آمده ودر هر سال ملکتی از دست رفته بود با انحلال وفور اختلال همت
بر تدارک احوال ایران گماشته اول جمعی از امرا ومعتمد وسران سپاه که بر شده بی اعتدالی خود ترقی نموده بمرتبه
امارت وسلطانی وخانی رسیده بخود سری عادت کرده ودر میان اهل اویماق فساد انگیخته شیمه شیوه انداخته وری
سکر ودشمن دفع خانگی کردن اولی دانسته یک یک از آن طبقه را بنوعی که حسن تدبیر بسته آورده بودند بباد
عدم فرستادند ومردم کار آمدنی را تربیت نموده بمراتب علیا ودرجه امارت رسانیدند ورفته رفته آن
شیوه مردم را فراموش شده واختلالی که واقع بود روی بانحطاط آورده واوامر ونواهی پادشاهی در سایر کشور
نافذ گردید وممالکی از دست رفته بدست آمده بسیاری از محال بر ان افزود وچنانچه در صحیفه ثانی جا بجا در محل
خود گذارش یافته **مقاله چهارم در شاه سیکی رتبه صاحبقرانی وذکر مخاطرات ایام قرانات سعادت**
فرجام بر انظار ارباب بصایر مستور نخواهد بود که بر القاب هریک از سلاطین ماتقدم که عبارت صاحبقرانی افزوده اند
اکثر تکلفات منشیانه تواضعات مترسلانه است واین معنی در شان معالی نشان حضرت اعلی بکما هو حقه متحقق است زیرا

که از روز ولادتش الی خاتمه قرانات مختلفه آسمانی روی داده که احکام آن با مصدق احوال آن شهریار جهانگیر
ومدلول نجومی هر یک از آن قرانات بر خروج وظهور صاحب قران ذو اقتداری دلالت میکند وکاملان
اختر شناس که دیده تامل وتعمق در آن نظر مینمایند بر ظهور سلطنت وثبات دولت آن رفیع منزلت الامرت
دلالت نموده ذات مجموعه صفاتش مظهر آثار واحکام آن قرانات بتخصیص قران علویین که در سال
اثنی وعشر والف در برج قوس مثلثه آتشی واقع شد واحکام که منجمان سلف خصوصاً مولانا محی الدین اناری باری
که از مهره این فن شریف بوده نوشته‌اند دلالت بر ظهور صاحب دولتی مینماید که در زمان خجسته شانش
تغیرات در اوضاع روزگار ومذاهب وادیان مختلفه شده خرابی باحوال بعضی از انجا ممالک راه یافته امیر
وسبب قتل وغارت عظیم شیوع ووقوع یابد واین معنی در زمان فرخنده نشان آنحضرت در آذربایجان وشروان
وگرجستان روی نمود که مذاهب وادیان باطله منقبار بغض ایام دران ممالک انتشار داشت تشعشع آبدار
صاعقه کردار شمشیر خیل ذیرکشته از صور لشکر قیامت اثر باقتضای فلک آثار قران خرابی بعضی محال اسلامی
راه یافت وخلقی کثیر از مسلم وغیر مسلم از اوطان جدا شده در سایر بلاد وامصار پراکنده گشته سبب این قتل عظیم
در گرجستان وقوع یافته وقعاره وقایع آن فروگذاشت نشده چندین هزار نفس از زنان وصبیان عرصه تیغ
مسلمانی درآمدند بعقیده عوام ان یکی معظم مخاطرات قران می نمایند آنحضرت از ادوار صنایع الهی بوسایط خطرهای
عظیم وقرانهای بزرگ گذرانیده که هیچ صاحبقرانی را روی نداده اول جدا شدن اطفال از مادر وپدر اعظم
شداید والام است وآنحضرت را ابتدای این مخاطره عظیم روی داده دوم آنکه در زمان اسمعیل میرزا که قتل شاهزادگان
وقوع یافته این فعل ناپسند مبنی بطلش بود وشاهقلی سلطان یکان لله آنحضرت را در هرات بقتل آورده
آلهی حارس ونگهبان ذات اشرف گشته پرده حجاب بر چهره جاه طلبان ونیارستند وشده ذات
مقدس آن دست پرور قضا از کید وغدر طاغیان مصون ماند سیم که اعظم مخاطرات است آن بود که علیقلی خان
شاملو تقوی که من الجمهور مشهور گشت العلم عند الله از جانب اسمعیل میرزا مامور گشت در ماه رمضان
بهرات رسیده با الهام آسمانی مضمون الصبر حیلی عمل نموده با وجود کمال اهتمام وهراس اهتمام ماه صیام صبر نموده دربیشی

که وقوع امر ناپسندیده متعذر افتاده بود و قاصد قمرسیر رسیده خبر فوت اسمعیل میرزا و مژده نجات رسانیدند والحق
ظهور انجال العجیب از غرایب حالات صاحبقرانیست چهارم آنکه در رجب مقدر مخالفت میانه امرای خراسان
و عراق روی داده نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا چنانچه در محل خود سمت گذارش
یافت لشکر بخراسان کشیده مابین الفریقین در سر پل غوریان محاربه عظیم بوقوع پیوست و شکست بلشکر خراسان
افتاده و حضرت اعلی را شاه گرد و دار و شکست اعوان و انصار در صغر سن با چند نفر از ملازمان جان نثار
از آن معرکه هولناک بسلامت بیرون رفته از آن حادثه سالم ماندند پنجم آنکه حضرت اعلی در هرات تشریف داشتند
چون در لوح قضا ثبت بود که آن بلده بدست اوزبکیه در آمده محصوران مقتول و اسیر گردند میانه علیقلیخان
له و مرشدقلیخان که با یکدیگر دست موافق بودند وحشت عظیم پدید آمده منجر بقتال گردید و از تقدیر
الهی طبقه شاملو که در ظل لوای سعادت اشتمال آنحضرت بودند چشم زخم قوی یافته مقهور گردیدند و در آن معرکه
بر درع حضرت اعلی چند جا زخم تیر و علامت تیر رسیده بود و الی بذات مقدس نرسیده و بقوت
جاذبه بروح مقدس حضرت امام الجن والانس مشهد مقدس تشریف آورده از آن ورطه مخاطره عظیم سالم ماندند
ششم آنکه بیماری عظیم بآنحضرت را طاری گشته بعنایت یزدانی از امراض مخلصه شفا یافتند و در شیراز
از اسب افتاده چند گاه صاحب فراش بودند و لطف الهی نگهبانی نموده هفتم آنکه در روز جنگ جغال اغلی که
ملازمان رکاب اقدس گرفتار را از اسیر بخته اثر در می آوردند شخصی قوی هیکل از رند از اکراد مکری خنجری
آبدار از موزه کشیده بر سر آنحضرت دویده خود را بر بالای بدن عالی ملبش انداخت و آنحضرت بتایید
عنایت الهی و قوت سرپنجه نامتناهی سر دست بدنهاد را بدست مبارک گرفته خنجر از دست او بیرون کشیدند
و از آن کید عظیم بدی بذات مبارک نرسید چنانچه تفصیل این قضایا هر یک در محل خود و بعضی سمت گذارش
یافته و بعضی خواهد یافت انشاء الله تعالی وحده العزیز مقاله پنجم در عدل پرایی و امنیت طرق و رفاه حال عباد
چون معظم امور سلطنت استقامت مملکت و امنیت طرق است و در ممالک ایران این شیوه مفقود گشته
تردد و آمد شد خلایق بغایت دشوار شده بود آنحضرت در بدایت حال متوجه رفع این اختلال گشته تحقیق کرده مذکور

سر ولایتی معظم قاطعان طریق چه جماعت از دست برانداخته و اعلام انتظام برافراشته در اندک زمانی اکثر سرداران این
گروه را بحسن سعی تدبیر بدست آورده و بعضی را که در میانه ایشان از این قبیل بیدولتان بودند رای دوربین
منیش مصلحت اندیشی کرده و از سیاست ایشان گذشته بالطاف گوناگون مطمئن خاطر ساختند و ایشان
در از آن عطوفت جاه حشمی در مقام خدمتکاری و استرضای خاطر اشرف در آمده راه خطا که داشتند بمسالک انقیاد
و فرمانپذیری در آمدند و بعضی دیگر را بملاحظه تشحید سیاست سر داده خلایق را از شر آن طایفه آسودگی بخشیدند
همین موجب امنیت طرق گشته تجار و سوداگران از اطراف اکناف عالم بممالک محروسه تردد و آمدشد آغاز
نهادند و همت ترفه حال رعایا نصب العین همت والا نهمت بوده منیت حق طویتش مصروف بر آن که خلایق و عباد الله
در زمان دولت ابد مقرونش در رفاه و امن و امان آسوده بوده دست تعدی ارباب جور در کل حال از گریبان
آمال ایشان کوتاه و کشیده باشد بمضمون فرخ نزول که در از منه سابقه قرار یافته موجب ضرر و شورش خواطر
خلق الله بود در ممالک فرموده و از وجوهات کلی بر رعایا داده و انداده لا وجوه در کل عراق که قریب پانزده هزار
تومان عراقی میشود مردم آنولایات تصدق فرموده و سکنه آن ملک را که وسط معموره ایران و مقر سلطنت ابد
بنیان است باین عطیه عظمی از مردم سایر بلاد امتیاز بخشیدند و دیگر در ماه مبارک رمضان کل شعبان
ممالک را از تکالیف دیوانی معاف فرموده مال یکماهه و احداث جمیع ممالک که بهره و از قرار عمل دیوانیان
قریب بیست هزار تومان میشد بر رعایا تصدق نموده که در آن ماه مبارک که ایام طاعت و عبادتست از
خواسته طلب دیوان فارغ البال بوده بوظایف بندگی معبود حقیقی قیام نمایند و همواره طبع فیض شمول آنحضرت بر کل احوال
اهل فقرا و ضعفا و تنگدستی ثروت نمانده بل از قبیل عموم خلایق که در قلمرو همایون ناصاحب مکنت بوده از ربح تهی
دستی رهایی یابند و جمعی از اشراف اعیان که بمقتضای تصاریف زمان پریشان حال گردیده اند مساعده ورزی اهل الحال
از سرکار خاصه شریفه مطرح چشمه داده اند که سرمایه معیشت خود ساخته برفاه حال روزگار گذرانند مشغول
الله مدبوانند و باخواران خزانه را آل نباشند و مگر را استغنا کلی رسیده مساعده بجمعی از شیعیان فقرا الحال
و ارباب عقیدت اخلاص داده اند در ثانی الحال بایشان تصدق فرموده و از ثواب آن وجه بهره مند

دیوانی تحقیقات

گردیده‌اند و آنچه تا حین تحریر کتابت بظهور یافته مرقوم شده و بعد لوالی این مدت که ** آنچه نورش آگهی **
چو نیست بحضرت خیرش رهی ** امید بکرم آلهی آنکه سالهای بسیار بر مسند فرماندهی متمکن بوده بدینگونه خیرات
و مبرات و مرضیات الهیه موفق گردد مقاله ششم در بقا و امر و فتار بیکی از حکمتهای آلهیت آنکه از بدو
خلقت طینت آنحضرت بقتاریکی آتش تراحم سرشته شده در سیاست مجرمان واجب السیاسة بقهرمان
قهرمان طبیعت عمل ننموده و اصلا در عقوبت گنه کاران و سپه و لشکریان که جزو اعظم سپهداری و مملکت آرای و رعیت
پروری است اغراض نفسانی ملاحظه خاطر ارباب عزت و غیره مسامحه و تاخیر جایز نداشته و منداریند و باین معنی در
آغاز دولت فواید کلی بخشیده آوازه سطوت و صلابتش در اطراف و آفاق منتشر گشت و دستار بابهای جبر و
تعدی از گریبان آمال زیردستان کوتاه گردیده از بیم سیاست و آثار عدالتش گرگ و میش با هم آنچه
مخالف و موافق در یک فراش غنوده و از ضرر یکدیگر ایمن بودند و هر گنج مستی رجوع بسفر نماید یا اینکه آن یزداد
که لحظه در ان تاخیر نماید مثلا اگر به سپهی حکم قتل پسر یا پدر نماید همان لحظه فرمان قضا و قدر بامضا رسیده و اگر چه
از روی شفقت ابوت تاخیر در قتل پسر جایز دارد حکم بعکس آن صادر نماید و اگر او ترتعلل نماید دیگری بقتل
هر دو پسر و پدر … بجهت بقا و امرش بر ته اعلی یافته احدی را زهره آن نیست که لحظه در فرمان قضا جریانش
تخلف تواند کرد و قبل از جلوس همایون بیساقی که روی میداد طوایف قزلباش در رفتن بیساق تعلل نموده جمعی
که ملازم و مواجب خوار بودند اکثر در خانهای خود توقف نموده و … غیر ملازم خود بطریق اولی چون همگی تعمیر
انوار پرتو ظهور انداخت بتحقیق سپاهیان نموده و اهل او یماقات ممالک نموده حکم فرمودند که هر گاه بیساق راتق
شوند جمیع سپاهیان خواه ملازم باشند خواه نباشند بتحصیل غیرت دین و حفظ ناموس صیانت احوال اهل غیرت
حاضر گردند و هرکس هنگام بیساق در خانه توقف نموده موکب همایون حاضر نگردد و هرکس از مردم آن
اهل جعفت عرض نماید که فلان شخص استطاعت آمدن بیساق داشته و نیامده حسب الحکم بقتل او رسانیده
و اموال و اسباب او را بمعرف او … اگر مردم آن اهل جانب داری کرده و اخفا داشته بعرض
نرسانند آنطایفه عموما مورد سیاست خواهند بود و یکمرتبه که بیساق واقع شد هرکس نیامده بود و اسباب سپهی …

اموال و اسباب او بمخبران تعلق گرفت و باین معنی موجب انسداد ابواب خلایق گشته هر گاه بیساقی روی میداد پیاده و سوار بر
سمند … و هیچ آفریده را قدرت آن نبود که در خانه توقف تواند نمود مقاله هفتم در موضوعات آیین جهانداری
و قواعد فرمان روایی اگر دانشوران خردپرور حضرت اعلی را جامع قوانین سلطنت گویند رواست و اگر دانش
آموز سلاطین جهانش خوانند سزاست زیرا که قاعده‌های سنجیده و آداب بازروایی از آنحضرت بظهور آمده از جمله چون از
سپه‌دستان طوایف در ایام اختلاف بی ادبی بسیار سرزده و عقاید ایشان منتسب بودمان قدس شان صفوی
اختلال پذیرفته بود رای جهان آرا بدین قرار یافت که حسب انتظام امور دولت و مصلحتهای پنهانی که بالهام آسمانی
در ضمیر پادشاهان والا شکوه پرتو ظهور دارد و ظاهر بستان عالم صورت را از آن خبری نیست سوای این طبقه
جمعی دیگر را در سلک سپاهیان در آورند بجهت جمعی کثیر از غلامان گرجی و چرکس و غیر ذلک را در سلک
سپاهیان در آورده قوللر آقاسی که درین دودمان رسم نبود تعیین فرمودند و چندین هزار تفنگچی قدر
انداز از او یماقات جغتای و عشایر عرب و قبایل عجم از خراسان و عراق و آذربایجان و طبرستان ملازم رکاب
اشرف نموده و اکثر احاد مردم و اجلاف هر ولایت را که مردم جلد کارآمدنی بودند و همیشه در آن ولایت سپاهی
نموده بمجرد و مساکین ازین اعتدال ایشان متضرر میگشتند در سلک تفنگچیان رکاب اشرف در آورده تا که
هم رعایا بمجرد بعد الیوم از شر ایشان ایمن باشند و هم در رکاب نصرت انتساب بخدمات قیام نموده در
معارک کارزار مکافات عمل نمایند و مجموع این طبقه را داخل قزلغلامان نموده و الحق وجود ایشان جهت فتح قلاع و
بلاد ضروری بوده فواید کلی بخشید دیگر هرکس از امرا و اعیان حکومت الکائی منتقل شد حفظ شوارع بعهده
هرکس فرمایند مشروط بر آنکه نواحی ضبط و نسق کرده مال هر کس از تجار و متردین و سکنه هر بلاد و دزد
و حرامی برده بهر روی نموده پیدا کرده بصاحب رسانند والا خود از عهده بیرون آیند و این قاعده را در کل ممالک
مستمر ساخته بجهت اموال خلایق محفوظ و ابواب تردد عالمیان ممالک محروسه مفتوح است دیگری از قواعد
سپهداری آیین مصلحت اندیشی اقتضای آن کرده که آنحضرت از هرکس سوالی نماید از کذب و جنایت مبرا بوده
جواب بر نهج راستی و صواب دهند زیرا که خلاف گفتن با همه کس من جانب الله منهی و مذموم است خلیفه پادشاهان

ورشده و دروغ بعینه چگونه مذموم نباشد و مرتکب حرامی نشود و باعتقاد آنحضرت دروغ گوئی بعینه ذکر فحش و
اعظم حرامها است و از هر کسی کذب بخلاف سرزده بعد از ظهور آن در سیاست کاذبین مطلقاً تاخیر نفرموده
رقم مردودی بر ناصیه حال ایشان کشیده و نتیجه آن از اسلاف باعقاب و اخلاف سرایت نماید و درین ماده
کمال رسوخ و غلو دارند و اگر از احدی مثلاً اعمالی چند سرزده باشد که مکافات آن جز قتل نباشد آنحضرت از
حقیقت آن سوال فرمایند آن بیچاره جز راستی چاره ندارد و عقیده مردم آنست که اگر کسی دروغ بآنحضرت
گوید گویا همان لحظه منهیان عالم غیب خبر رسیده و در مجلس هیچ طرار حیله وری جلوه نمیکند که حکایتی که اندک شایبه
کذبی در آن باشد بآنحضرت عرض نماید و فواید این معنی در امور جهانداری و عدل پروری محتاج به بیان نیست
مقاله هشتم در بی تعینی و درویش نهادی و بی تکلفی و تجنب صفدرین آن شهریار کامکار برخلاف قاعده
اهل روزگار آب و آتش را که با یکدیگر تناقض داده‌اند ضدین را باهم جمع نموده‌اند چنانچه بکمال حدت طبع و آتش
مزاجی جهانداری و عظمت و شکوه و جلال و پادشاهی با بنای ملایمت و همواری و درویش نهادی و بی تعینی جمع کرده
ه همت کیسان رش ز خوش کیشی ه تخت شاهی ز طبع درویشی ه در مقام ملایمت گوئی که کمال احسان
بی تکلفانه و مخصوصانه بمردم اهل خدا و ملازمان و غیر ذلک خصوصیت و آمیزش مینمایند که گویا یاران برادران
یکدیگر اند و در سایر احوال بخصوص در حالت قهاری استیلای قوت غضبی سطوت جلال بنوعی آثار عجب
از ناصیه همایونش لایح میگردد که همان مردم که مصحوب و آمیز جلیس بوده یارانه و برادرانه و بی تکلفانه
سلوک مینموده‌اند حدود یارای آن ندارند که حرفی بی سنگی که مشعر بر اندک دلیری و جرأت سوی ادب باشد بزبان
آرند و امرا و سلاطین ملک ظرفا و ندما ترجمان کلم و حرف زدن معقول ندارند تا غیر آن چه رسد ه گهی
تواضع چو اهل سلوک ه گهی ز تیغ فتنه سوز ملوک ه ز راه تکلف گشته عنان ه ز کبر و منی
کشیده دامن فشان ه عجب کبر ندارد سری ه از آن است بر عالمش برتری مقاله نهم در ذکر
احقاق حقوق خدمتگذاران و دوری جستن از شکایات ایشان از خصایل پسندیده آنحضرت اشفاق و مرحمت
نسبت بعموم ملازمان اخلاص گزین و احقاق حق خدمتگزاران و جانسپاران حلال نمک راستی آیین

دلی پرخاطر و رعایت جانب ایشان و درین ماده بمقتضی الغایه توجه بسند دل داشته این شیوه ستوده را نوعی
مرعی میدارند که هیچیک از سلاطین روزگار و ارباب ثروت را درین باب دعوی برابری با آنحضرت میسر نباشد مادام
که بر مسلک حلال نمکی و رضا طلبی ثابت قدم باشند توجهات پادشاهانه از ایشان دریغ نداشته بجرم خطا
و زلل و تقصیری که از سهو ایشان و غفلت بظهور آمده از منهاج توهم شفقت عاطفت عدول نفرموده از فراخ
حوصلگی بعفو و اغماض شاهانه گذرانیده خاطر شریف را غبار آلود نمیسازند و هر یک از ارباب عقیدت و ملازمان
جانسپار و ذوی الحقوق ودیعت حیات مستعار تسلیم اجل سپارده یا در محاربات که در راه دین و دولت
اتفاق افتد نقد جان که متاع صیقلی است بر کف اخلاص نهاده در شاهراه اخلاص نثار و ایثار کرده‌اند در رعایت بازماندگان
زیاده از متوقع ایشان مرحمت بظهور می‌آورند و صاحبان مناصب عالیه را هرچند پسران ایشان بجهت
حداثت سن کودکی در آن وقت شایستگی آن نداشته باشند بنابر قوت ذاتی و مروت جبلی احیای آن سلسله
کرده همان منصب را به پسران ایشان تفویض میفرمایند و چون اموال و ذخایر دنیوی در نظر عاقبت بین
همتش بغایت بی قدر و قلیل الاعتبار است اکثر الوف الوف از متوفیان اخلاص شعار مانده باشد بوفور
همت و اقتضای قاعده مروت و حفظ آداب شریعت برخلاف اکثر سلاطین عالم نظر التفات بر آن
نینداخته بورثه او مسلم میدارند که کما فرض الله میانه ورثه قسمت شود و این شیوه حسنه تر و کار آگهان جهانی
چون بر جمیع خصایل و مستحسنات مقدم است زیرا که در اکثر اقالیم سبعه سلاطین چشم آمیز این قاعده مذموم را
مستمر داشته‌اند و آنحضرت برخلاف روش سلاطین جهان این شیمه کریمه را از ادنی درجات حق شناسی
و حق گذاری میدانند و ازینجاست که همواره بتاییدات ربانی و توفیقات آسمانی مؤید و موفق میگردد مقاله
دهم در شگفته طبعی و تعارف احوال عالم و طبقات آن بعد از فراغ از مشاغل امور سلطنت و جهانداری و مهمات
ضروری کارخانه خلافت داد دلهای اوقات شریف را بنشاط و شادمانی گذرانیده همواره بزم حوری مجلس آرا
بوده با اقتضای نشاط جوانی و تحریک آرایندگان بزم کامرانی از تجرع باده خوشگوار و صحبت گلرخان سیم عذار
کام ستان بوده چمن حیات زندگانی را حضرت طراوت و تازگی افزاید این شیوه را بکمال افراط اکثاری جمع

نمود و لحظه از تدابیر امور مملکت داری و حفظ مراتب مهام سلطنت غافل نبوده جزوی و کلی و نقیر و قطمیر آنچه در ممالک
ایران بل عرصه جهان سانح میشد گویا بر ضمیر منیرش پرتو ظهور می‌انداخت و منهیان کار آگاه که از کماهی حالات
خبر میرسیدند چنانچه کسی با اندک رسمی اندر آن حین که در منزل خود با متعلقان حرفی که نتوان گفت گوید و خبر آن بدست
که مبادا احدی استراق سمع نموده بمسامع جلال رسد و مکرر این معنی بظهور رسانیده و از احوال عالم پادشاهان
ربع مسکون از مسلم و غیر مسلم و کیفیت و کمیت لشکر و دین و آیین و مملکت ایشان و طرق و مسالک بحری و بری و صحرائی
و آبادانی هر ولایت کما هو حقه واقف بوده طرح آشنائی اکثر سلاطین عالم انداخته پادشاهان اطراف از اقصی
فرنگ و روس و هند با آنحضرت در مقام الفت و دوستی بوده محبتش در دلهای خاص و عوام از دوست و دشمن
و آشنا و بیگانه وطن داده و هرگز درگاه سدره اشتباهش از آمد شد ایلچیان سلاطین و تحف و هدایا
ربع مسکون خالی نیست آنچه در زمان مجسته نشان آنحضرت درین امر وقوع یافته در زمان آبا و اجداد
عالیمقدارش کمتر بظهور آمده و آنحضرت را با هر طبقه آمیزش خاصیت با اکثر لغات متعارفه عجم معارف
عالم بوده بهر طایفه بلغت آن طایفه تکلم میفرمایند و باشعار فارسی دانا بوده شعر را خوب می‌فهمند و تصرفات
مینمایند و گاهی نظم اشعار تر زبان سخن گستر مینمایند و در موسیقی علم ادوار و قول و عمل سرآمد روزگارند و بعضی
از تصنیفات آنحضرت در میانه ارباب طرب مشهور و معروفست و زبان زد اهل ساز و لطایف و ظرایف رنگین
و سخنان دلپذیر شیرین از آنحضرت بسبیل ظرافت و خوش طبعی بسیار سر میزند **مقاله یازدهم در ذکر آثار**
خیر و انشا و احداث عمارات آثار خیر بسیار از آنحضرت بر صفحه روزگار یادگار است بالطبع بانواع
خیرات و مبرات و بقصد قربات انشا و احداث عمارات مایل بوده جمیع املاک موروثی و مکسبی خود را که قیمت عادلانه آن
یکصد هزار تومان بوده وقف چهارده معصوم علیهم السلام نموده حاصل آن را که بعد از وضع اخراجات
لا بدی هفت هشت هزار تومان میشود بوظایف و ادرارات علما و صلحا و سکان اماکن شریفه و سایر مصارف
صرف مینمایند و در کل اسباب و متملکات باعرف سرکار همایون رقم وقفیت کشیده در صرف آن مصارف
خود بنفس توجه نموده دل بسته‌اند و همانا این معنی من السلاطین مخصوص ذات حمیده صفات آنحضرت است و از زمره سابق

در قرون

و قرون ماضیه کمتر اتفاق افتاده و در اکثر ممالک عمارات عالی از مساجد و مدارس و بقاع الخیر و منازل و خیرات کثیر
و رباطات و اسباب فردوس نما طرح نموده با تمام آن موفق شده اند اگرچه بتفصیل هر یک از مبسوطات آن در محل
خود بسمت گذارش یافته اما از اطناب احتراز نموده در صدد رقم مجملی از آنها سمت رقم میگردد القصه در عمارت سلیقه
عالی و معموری و آبادانی بلاد سره تمام دارند و آنچه در مشهد مقدس معلی ترتیب یافته و توسیع صحن آستانه معلی
ایوانهای رفیع و عمارات دلاران و نقاشی و تذهیب حرم محترم و احداث خیابان و اجرای نهری از میان خیابان
و حوض عالی در اندرون صحن که همیشه از آب زلال مالامال و موجب عطای خیر زوار و سنگ آن روضه سدره
مثال است گنبد عالی تربت شریف عارف ربانی خواجه ربیع الخثیم در بیرون شهر در کمال زیبائی و زینت
که در خوبی و شیرینی عمارتی عدیم المثل است و عمارات قدمگاه و عمارات متعلقه آن بر حوضی
که آب از فواره رفیع بفواره میریزد و احداث خیابان و غرس درختان که خصوصیات آن مقام دلگشا بهجت
فزای ناظره ما صدق تمسنی است و در دارالارشاد اردبیل عمارات آستانه متبرکه سید جبرئیل قدس سره العزیز
که پدر بزرگوار حضرت قطب الاولیا شیخ صفی الحق و الحقیقة و الدین طاب ثراه و مرقد حضرت اعلی شاهی طاب
اللهی است و محجر طلا صفه را بر ضریح مبارک و محجر نقره و دیگر زینتها حظیره مبارکه و تجدید عمارات مزار کثیر الانوار
حضرت عارف ربانی شیخ زاهد جیلانی و ترمیم عمارات عالیه تربت شریف حضرت سلطان الاولیاء و
المحققین شیخ شهاب الدین اهری قدس سرهما و باغ بهشت آثار آن روضه فیض اثر و آنچه در صفاهان جنت نشان
احداث فرموده اند اولا در شهر مسجد جامع عالی واقع در جانب جنوبی میدان نقش جهان که طاق مقصوره ایش
نشانی از گنبد مهر ماه و آیات طاق رواق فلک اطلس است و آنمقدار سنگهای مرمر که در جدار آن بانی
بیت المعمور بکار رفته سیاحان عرصه گیتی کمتر نشان داده اند محاذی آن مسجد دیگر در زینت و ترتیب
و دلگشائی رشک فزای مسجد اقصی است و مسجد دیگر در برابر درگاه دولتخانه در غایت زینت و صفا و بیمارستان
دار الشفا و حمامات و قیصریه و بازارگاه و در میدان مع الافغانه و کاروانسراهای عالی و درگاه رفیع دولتخانه و
دولتخانه نگار موسوم به بستان و نگارستان و گلدسته و عمارت سه طبقه و حوضخانه و خیابان موسوم

بچهار باغ بحیرآباد که فرسخی، باغات و بساتین که در دو طرف خیابان احداث شده و عمارات عالی که در هر یک ترتیب
یافته بیرون از حیز شمار است و در وسط خیابان مذکور پل عالی مشتمل بر چهل چشمه بر زاینده رود بسته اند که سیاحان
عرصهٔ گیتی مثل و مانند آن در صحیح الاتی ندیده اند و شهر عباس آباد که در جانب غربی شهر صفاهان بسکنیت تبریزیان
احداث شده و در غایت صفا و نزاهت و خرمی بعد از اینها رشک روضهٔ رضوان و شهرهٔ جهان است
و در مواضع باغ کوه که گویا آب گلش با عشرت و عیش برشتهٔ تحم خرمی در رگشته اند و باغ وحوش با طاقهای
و باطره و کمر در پایان خرکوش با میرز و زمین اصفهان و دو دشت کریم همیشه از هجوم قطاع الطریق محل خوف
و خطر بوده و حالا امنیت است و در دار السلطنه قزوین درگاه و دولتخانه و خلوتخانه و چلقه در نگارستان
موسوم بعمارت نو و کاروانسرای عالی و دو عمارت جهان نما واقع در شرقی و غربی میدان سعادت و در کاشان
منازل و رواق بهشت آسا و دولتخانه مشتمل بر چند عمارت منبع و باغات دلگشا و حمام و کاروانسرا و همه قیصریه
و رباط و سنگین در رباط سیاه کوه و قریه ده نمک و سیاه کوه که قریب ده هزار تومان تخمینا صرف شده چند
فرسخ سنگ و آهک استحکام یافته موجب عمای خیر شده و در مازندران بهشت نشان احداث شهر فرح آباد
جنت بنیاد در کنار دریا که و خانه موسوم بجهان نما و از آن میان میکند و پل عالی و خیابان کل از آن بلده
جنت نشان تا بلده ساری بمسافت چهار فرسخ طرح انداخته سنگ بست نموده اند و عمارات عالی و دولتخانه و بازارگاه
و حمامات و باغات و صحن جنت مثال در آن بلده جنت نشان طرح انداخته از غایت نزاهت و خرمی آن بلده
شریفه خلایق از اوساط الناس و ارباب صناعت توطن آن بلده فاخره رغبت نموده و چندین هزار خانه وار
از مسلم و غیر مسلم از اطراف و جوانب جمع آمده از حوادث ایام در ظل معدلت همایونش استقلال جسته اند و الیوم
شهری باین عظمت و شوکت از خاص و عام معلوم نیست که در بلاد اسلام بوده باشد و عمارات و باغات مرغوب
واقعه در ساری آمل و در بارچه و عمارات عالیه بار فروش شده و در اشرف بناهای تکلف پرزیب و زینت
و باغ چشمه و حوضخانه که در بالاخانه عمارت باغ مذکور ترتیب یافته آب را از آن مکان مرتفع بعنوان فواره بالا
برده بحوض تخته سر ریزه و دیگر باغات و حمامات و عمارات دیگر در سمت فرحی قصبه مذکور موسوم بعباس آباد

که در مکان مرتفع ترتیب یافته مشتمل بر تالارها و ایوانها و دریاچه و فوارها و حمام و باغچه فردوس مثال که از
آنها دیده عقل را حیرت افزاست از اصفهان تا قصبه اشرف در هر مرحله چهار فرسخی عمارتی مشتمل بر بالاخانها
فوقانی و تحتانی و بیوتات و باغچها ترتیب یافته که اکثر حمام دار و در جمیع عمارات بجهت نزول همایون مهیا و آماده است
قصبه استراباد عمارات و دولتخانه و در نظر باغ تا جاباغ عمارات درگاه و بالاخانها و حمام و حجره و باغ عباس آباد
ما بین نطنز و کاشان و در دار السلطنه تبریز تختگاه و مزار عین علی و زین علی و تجدید عمارات مسجد شاه جهان نشان
و در حد و همدان و شهرو و همچنان های کوه بیستون رباطی جهت نزول زوار عتبات عالیات ترتیب داده با تمام
آنها سعادت توفیق یافته و آنچه تاحین تسوید این صحیفه اتفاق افتاده رقم می شود امید که بمرور زمانهای خیر موفق گشته
آثار این صفحات را از کارنامه یادگار باشد مقالهٔ دوازدهم در بیان وقایع و محاربات و فتوحات ایام
دولت همایون چون در جمیع مواد توسل آنحضرت بدرگاه الهی است لهذا همیشه تفتح و ظفر اختصاص یافته از ابتدا
جلوس سعادت مانوس الی یومنا هذا ابواب فتوحات بر چهره امانی و آمال آنحضرت مفتوح میگردد و معظم قضایا و
محاربات و فتوحی که آنحضرت را در ایام جهانداری روی داده و ممالکی که بزور بازوی همت بحوزه تسخیر در آمده
موجب آنست که در ذیل این دفتر هر یک در محل خود سمت گزارش یافته تیمنا و تبرکا خامه این کتاب از جملهٔ آنها
اشعار سرده و ابتدا داستان و آغاز جلوس بر اورنگ سلطنت چون گلشن سرای دولت ابد مدت خاشاک آمیخته از زرات
دخری افتاده بود و بعضی خود را این معاقب بر اثر صحبت آورده لوای تجبر و تکبر افراشته بودند دفع
دشمن خانگی را الزم و واجب دانسته از مقر سلطنت اصفهان و از آنجا بشیراز توجه نموده یعقوب خان دوا القدر را
که در قلعه اصطخر و یوسف خان را که بقلعه کرمان متحصن شده بودند دفع نموده و فرموده دو دست ریسمان قلعه دو لتا
سیاه مضبوط و دفع آن مخذول الطاغی کماشته بعد از فتح و ظفر قلعه را با خاک یکسان و قلعه وجود ایشان را ویران
ساخته و بعد از آن چون از خان احمد والی گیلان الا محالا آثار خلاف بظهور رسیده بود پادشاه روم
بازگشت نموده بود و لشکر متحیر آنولایت فرستاده او را از مملکت اخراج نموده و آنولایت را متصرف شده
و بعد از آن گیلان رشت از علیخان تومنی متصرف شده بود و جمیع جمیعه آنولایت گردانید و کل مملکت گیلان

از خاشاک ارباب طغیان پاک گردانید و قلعه بسته را از آنکه امیر حمزه خان طالش ولد بایندر خان مامن خود ساخته و علم
استقلال می‌افراخت همراه صاحب قمر سر تسخیر فرمود و همت برگماشته تسخیر قلاع سپهر ارتفاع مازندران
که ملک موروثش بود و در آن ستمکاره در میانه ملوک آن ولایت آتش شورش و غوغا انداخته منزوی
اقبال اشرف ممالک محروسه گردانید و ضبط امر و امان ساخته و بجانب لرستان لشکر کشیده شاهوردی
خان عباسی که آثار عصیان و طغیان از و بظهور رسیده بدست آورده مصراع ده و از آن دودمان او برانداختند
و از آنجا ممالک اطراف مسالک از خس و خاشاک متمردان و طوایف پاک گردانیده بتدارک احوال
خراسان پرداخته و لیکن در نوبت که عبدالمؤمن خان ولد عبدالله خان ازبک بخراسان آمده متوجه تسخیر قلاع
مشهد و اسفراین و غیره گردیده و رایات نصرت آیات بمدافعه او می‌شتافت تا بعقب رسید خود ناشته
مقابله لشکر منصور در نمی‌آمد تا آنکه بمقتضای الامور مرهونه باوقاتها موکب جهانگشای بجانب دارالسلطنه هرات
توجه نموده در حل سالار و رباط پریان با دین محمد خان ولد جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالله خان
که بعد از کشته شدن عبدالمؤمن خان در دارالسلطنه هرات بر مسند فرمانروایی تمکن یافته بود مصاف داده
مظفر و منصور بازگشت و دین محمد خان در معرکه زخمی گشته بعالم آخرت شتافت و عاقبت ملک خراسان
متصرف اولیاء دولت ابدی مبانی در آمد و از آنجا عنان عزیمت بصوب استراباد معطوف داشته طاغیان
آن ولایات را از میان برداشته سر سیاه پوشی را برانداخت و در سال دیگر نور محمد خان ولد ابوالمحمد خان والی
مرو شاهجان که بمعاونت آنحضرت بسلطنت ملک مرو رسیده بود سر از گریبان عصیان برآورده آثار
خلاف بظهور آورد موکب ظفرقرین بتسخیر آن ولایات توجه نموده او را بدست آورده قلعه ابیورد و نسا و باخرز و
مرو شاهجان را ضمیمه ممالک خراسان ساخت و در پارس ئیل سنه عشر و الف بعزیمت دفع ازبکان و تخریب
ولایات ایشان بجانب بلخ لشکر کشیده قلعه اندخود را که در متانت و استحکام شهره جهان است و سلاطین
و سلاطین ماتقدم اراده تسخیر آن نموده اند کمتر از شش ماه میسر نشده رفته لشکر محاصره نموده روز دوم
فتح نمودند تا مدت بیست روز در ظاهر بلخ اقامت نمودند باقی خان برادر دین محمد خان ازبک که پادشاه

ماوراءالنهر

ماوراءالنهر و ترکستان شده بود در شهر متحصن گشته جرات مقابله نیافت عرصه آن ولایات را تاراج حوادث ساخته
معاودت فرمودند و چون در میزان غیرت شاهانه و لکه خیمه پاشایان سنجیده نمود که ممالک موروثی
آذربایجان و شروان که گوهر خانه چندین ساله قزلباش است در تصرف رومیان باشد و امرا و پاشایان
سرحد ترک جلالی شده انوار ناسپاسی پیش گرفته بودند که موجب نقض عهد و پیمان متین بود و در فصل بهار توشقان
ییل احدی عشر و الف بعزم انتزاع آن ملک در حرکت آمده در ظاهر شهر تبریز با علی پاشا بیگلربیگی آذربایجان
مصاف داده او را منهزم و اسیر گردانیده لشکر بمشیر کردند و قلعه تبریز را بعد از محاصره بدست آوردند
و از آنجا متوجه نخجوان گشته بعد از تسخیر قلعه آنجا بمحاصره قلاع ایروان پرداختند و مدت محاصره هفت ماه
امتداد یافته عاقبت منزوی اقبال قلعه متین رصین ایروان که مشتمل بر سه قلعه بود مفتوح گشته ولایت چخور سعد
و توابع بدست درآمده و در سنه ییلان ییل ثلث عشر و الف لشکر بر سر جغال اغلی سردار روم که در حلب و آن
اقامت داشت فرستاده و من القضیتن در ظاهر شهروان محاربه اتفاق افتاده جغال اغلی منهزم گشته روی
بوادی فرار آورده و لشکرهای ممالک روم را جمع آورده در اواخر همان سال روی بجانب تبریز آورده
سردار روم که لشکر عظیم همراه داشت در حوالی صوفیان تبریز مصاف داده بر آن لشکر بیحد و مر ظفر یافت
و جغال اغلی شکسته و پریشان بار دیگر گریخته در آنجا بخت هستی بباد فنا داد و بعد از وقوع این فتح نامدار
لشکر بجانب قراباغ کشیده قلعه گنجه را محاصره نموده بعد از چهار ماه آن قلعه سپهرمدار را بحوزه تسخیر در آوردند
و محمد پاشا حاکم قلعه را که در قلعه داری مصر و ساعی بود با محصوران بیاسا رسانیده و از آنجا متوجه قلعه
تفلیس و توماتوس گرجستان و قلعه لوری شدند از صولت لشکر قیامت اثر پاشایان و مستحفظان آن
قلاع متزلزل گشته جز استیمان و قلعه سپردن چاره ندیدند و چون خاطر از تسخیر آن قلاع جمع گردید همت بتسخیر قلاع
مملکت شروان آورده و قلعه شماخی را در قلب زمستان با کثرت بارندگی برف و باران محاصره فرموده آن
قلعه رفیع بنا را که سقف و جدارش با فلک الافلاک دعوی همسری می‌نمود بزور بازوی اقبال مسخر فرموده احمد
پاشا حاکم قلعه را با کل و سایر محصوران مقتول گردانیده و قلعه دربند و بادکوبه را با سایر قلاع شروان بحیطه ضبط در

همت منزوی

آوردند چون جماعت روسیه که سر را صولت و سطوت قاهره پادشاهی را مشاهده نموده کاری از پیش برده
و مراد پاشا که وزیر اعظم بود و سردار شده به تبریز آمده پیرامون قلعه تبریز نتوانست گشت طالب صلح گردیدند پاشایان
سرحد خصوصاً گنج علی پاشا رسولان فرستاده درخواست های التماس مصالحه از مظفر گردانیدند اعلیحضرت بجهت
استقامت مملکت و ترفیه احوال سپاهی و رعیت چون ممالک موروثی از دست رفته بدست درآمده بود
راغب مصالحه گشته از جانبین ایلچیان سخن دان آمد شد نموده صلح بقاعده زمان شاه جنت مکان تمهید
یافت چون از والیان گرجستان لوارصاب طهمورث که از سلسله بابان دودمان ولایت شده
عصیان بظهور آمده بود و تادیب کفره گرجی بر ذمت همت شاهانه لازم گشته بعزم جهاد لشکر بر جانب
گرجستان کشیدند و لوارصاب و پسران طهمورث بدست آمده بجزا رسیدند خود بحکایت آن چون گریخته بناه باحکام
گرجیان تابع روم برده چندگاه مصالحه با استوار رومیان با فساد او بعضی طاغیان شروان استقلال یافت
و از طهمورث بعد از معاودت موکب همایون ملک اعادی با اهل اسلام واقع شده دیگر باره لوای جهاد افراخته
بآن دیار کشیدند و اکثر کفره گرجی ولایت طهمورث را بتیغ انتقام گذرانیده زیاده از یکصد هزار نساء و صبیان
ایشان بقید اسر درآمده بشرف اسلام دریافته و از دو فوج جهت ولایات را خراب و ویران کرده اند
دران دیار از صامت و ناطق نشان نماند و تشویه کفره ناقوس منکوس گردید مجملاً مصراع دود از نهان و دمان
برآوردند ❀ طهمورث آواره دیار ادبار شده و رومیه نقض عهد کرده لشکر عظیم بسرداری محمد پاشای وزیر اعظم
مشهور به اکوز محمد بسر قزلباش فرستادند و بایروان آمده دو ماه قلعه ایروان را محاصره نموده لشکر یورشهای عظیم کرده
و از دستبرد افواج قاهره و مردانگی اهل قلعه و غلاء و تنگی ملازمان موکب اقبال کج رومیان آسیه و مستاصل گشته کاری نساخته
خایب و خاسر بازگردیدند و چندین هزار لشکریان ایشان تلف شده بود که سرداران حیرت رومیه قتل گشته از تاریخ جلوس
همایون جهانبانی تا تحریر این صحیفه که مطابق سنه ست و ثلثین و الف که قرن سعادت اقتران از فرماندهی آنحضرت قضایا
مذکور بنوعی که تحریر پیوست و در قران اول جلد ثانی مفصل جا بجا مسطور رقم پیوسته و از آغاز قرن ثانی
زمان دولت آنحضرت بنوعی که در مقصد ثانی جلد دوم مرقوم گشته آنچه روی داده بود در ثانی الحال ضمیمه این دیباچه

اقبال

اقبال گردانیده رقم زده کلک صحایف نگار گردید مجملاً چون رومیه نقض عهد روا داشته بعد از استحکام مبانی
معاهده و پیمان لشکر به آذربایجان کشیدند و بی نیل مطلوب از ایروان باز گشتند آن اکفا گره جانی بیک گرای
خان پادشاه قزاق قبیله تاتار را معاونت طلب نموده در سنه سبع و عشرین و الف دیگر باره جنود موفور
از ممالک روم و مصر و شام و اکراد جمع آوری و بسرداری خلیل پاشا وزیر اعظم و پسر هزار جنود تاتار و جانی بیک
گرای مذکور بر سر قزلباش فرستادند و موکب همایون حضرت آفاق از عراق استقبال آن گروه نموده در
دار الارشاد اردبیل اقامت فرموده و افواج قاهره را بسرداری قرچقای خان سپهسالار لشکر ایران
بمقابله ایشان فرستادند فیما بین عساکر منصوره و پنجاه هزار رومی و تاتار که بسرداری حسن پاشا بیگلربیگی
ارض روم و جانی بیک گرای و تاتار که بولایت سراب آمده بودند در ظرف عقبه تسلی صفوف نبرد آراسته
محاربه عظیم وقوع پیوست ابدا جنود رومی شکست سپاه مخالف افتاده حسن پاشا سردار و پاشایان عشره کشته
گردیده جمعی کثیر از میرزاهای تاتار با لشکر بیشمار بقتل درآمده جانی بیک گرای زخمدار بیرون رفت خلیل پاشا از
وقوع انفعال الرسمیه گشته استدعای صلح سابق کرد دیگرباره ایلچیان خیراندیشان از طرفین آمد شد نموده
مجدداً مصالحه وقوع یافت چون ولایت قندهار و زمین داور از ممالک خراسان متصرف فرمان فرمای
ممالک هند و هندستان درآمده بنا بر دوستی قدیم که فیما بین واقع بود هرچند دوستانه تکلیف باز گذاشتن
کردند شاه جهان مسکوت زاینده زیاده ازین مسامحه در انتزاع جهت شاهانه سنجیده نموده لشکر بولایت
گشته قندهار و زمین داور را از تصرف شاه سلیم بن جلال الدین اکبر فرمانفرمای هندوستان برآورده
و همچنین بالاسعی اخلاف که همیشه در تصرف پادشاهان ایران بوده و در زمان خاقان سلیمان شأن شاه
اسمعیل اول زمان حضرت شاه جنت مکان در تصرف قزلباش بود رومیه متصرف بودند جنود بغداد با پاشای
روم یاغی شده متغلب متصرف شده بودند در سنه ... لشکر بر سر بغداد کشیده قلعه دار السلام را بعد از محاصره
از تصرف آن جمع متغلبه بیرون آوردند و عراق عرب بالکلیه مسخر و متصرف گشته بشرف زیارت روضات مقدسات
حضرت شاه نجف و خطه نجف و مرقد متبرک سید الشهدا خامس آل عبا و کاظمین و عسکرین علیهم السلام مشرف شده

و چون یکی از سپهداران گرجی موراو نام که سالها در خدمت اشرف معزز و محترم بود و چون در سنه توشقان ئیل
هزار و سی و شش قرچقای خان سپهسالار را جهت انجام بعضی خدمات ضروریه بگرجستان فرستادند که با افغان
بیگلربیگیان و امرا شروان و قراباغ بخدمات رجوعه قیام نماید آن سپه‌دولت را بنابر آنکه صاحب وقوف ملک
مهمات آن ولایت و محل اعتماد سپهسالار شد همراه کردند آن بدبخت نمک‌حرام حرام‌نمکی کرده با جمعی مفسدین گرجی اتفاق
نموده با قرچقای خان و امرا غدر نموده در هنگام فرصت علی الغفله سپهسالار مذکور و یوسف خان بیگلربیگی
شروان را بقتل آورده سر از جیب عصیان برآورده و بی‌اندامی بسیار ازو و آن گروه عاصی و آن فرقه طغیان بظهور آمد
بر او میان توسل جسته التفات بجانب پادشاه روم و طهمورث گرجی و عطا بیگ که از نژاد والیان گرجستان
بسیق الخمیته بود بهره و از نسیم شعله تیغ آبدار شاهنشاهی فرار نموده در میان گرجیان تابع روم میبود سامان
باستظهار موراو مذکور در آن سرحد آمده با هم پیوستند و بجهت فتنه و آشوب بسیار در سرحدها پدید آمد و میان
که سلطان عثمان پادشاه خود را که سابقاً او و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مصالحه واقع شده بود گرفته بقتل آورده
سلطان مراد برادر کوچک او را پادشاه کرده بودند از اراده تسخیر عراق عرب که سی سال بیشتر بود که از ید تصرف اولیاء
پادشاه روم بیرون رفته هر چند گاه یکی از خودسران طاغی متصرف بودند حافظ احمد پاشا وزیر اعظم را سردار
کرده با جنود موفور بآن طرف فرستاده بودند و در ایامی که آمده حضرت اعلی بتسخیر حیات افواج قاهره ملازمان درگاه را
از غلام و قورچی و تفنگچی و غیره ذلک امرا آذربایجان بسرکردگی عیسی خان قورچی باشی به دفع فتنه موراو مامور نموده
فرستادند چون عساکر منصوره بگرجستان رسیدند موراو نمک‌حرام و طهمورث و عطا بیگ خان با سی هزار کس از
سوار و پیاده جنود گرجی جمع آورده بمقابله لشکر فیروزی اثر قزلباش آمدند و ضمن محاربه تو جنود ظفر طلوع
شده بمیمنت اقبال شاهی شکست بر آن طایفه افتاد و قریب به ده هزار پیاده و سوار کفره گرجی طعمه تیغ آبدار غازیان
ظفر شعار بدار البوار شتافتند موراو گریخته بجانب روم رفت طهمورث و عطا بیگ سرگردان رو گوشه و کناری از بیشه‌ها
و جنگلهای گرجستان بسر برده در حفظ حال خود میکردند حافظ احمد پاشا با جنود و عشایر روم باغوا و تحریک موراو
مذکور رفته اند و از آن گرجی انجا روی لشکر بر سر دار السلام بغداد کشیدند و بازیاده از یک صد و پنجاه هزار کس دار السلام

رسیده قلعه را احاطه نمودند و در تسخیر آن ساعی گشتند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی همت والا نهمت بر دفع این حادثه عظمی
مصروف داشته با وجود آنکه هنوز اکثر عساکر منصوره در یورش گرجستان متوقف بودند از نهضت
لوای جهان‌گشا بصوب عراق عرب افراخته عساکر ظفر شعار از هر طرف بموکب همایون پیوسته تا قریب
چهل هزار کس بدار السلام رسیده و در کنار آب بر لشکر آن مخاذیل تاخته و مکرر افواج محاربات قوی اتفاق افتاده
اندرون ساربانان قلعه را از تسلط گرجی جنود و اقبال و از بیرون ملازمان شجاعت شعار رکاب اقدس
با آن لشکر بیشمار کارزار کردند و در مدت توپها بقلعه بعضی نموده و در ویرانی بروج و لوازم قلعه کوشش تمام نموده
نکرده یورشهای عظیم کردند تا آنکه مدت محاصره به نه ماه کشید و در هنگام بی‌ساختگی اکثر ایشان بعضی در معارک
و جنگ قلعه کشته گشته بعضی دیگر از بیم کشته شدن پراکنده گشته بقیه السیف ترک سرکرده بسلامت بیرون
رفتن را غنیمت شمردند در روز عجز و اضطرار کسان بخدمت اشرف فرستاده التماس جان بخشی کردند و مروت
شاهنشاهی اقتضای آن کرد که بر ایشان ترحم فرموده معارض نگردیدند و در حینی که با ذلت تهی تمامی آن گروه با کمال
عساکر ظفر مآل بنوشتند بعضی بارکشان و اندو توپخانه عظیم که قدرت بردن نداشتند بر جا گذاشته بجانب
سلامت بردند و مجدداً عراق عرب بحیطه تصرف اولیاء دولت قاهره قرار گرفت طهمورث گرجی از اعمال
سابق پشیمان گشته شفعا انگیخته استدعای عفو گناهان کرد که بعد الیوم حلقه بندگی بر گوش و غاشیه
غلامی بر دوش گیرد حکم استمالت بنام او در قلم آمد که هرگاه روی ارادت بدرگاه جهان پناه آورده سر
عتبه بوسی بر پای سریر و عفو شاهنشاهی خواهد گشت و قلعه اخسقه را که در قرب گرجستان متصرف رومیه در آمده
بود عیسی خان قورچی باشی متصرف در آورده و ساربانان قلعه را اسیر نمودند و سلاطین اوزبکیه با آنحضرت در مقام
هواخواهی و اتفاق در آمده متواتر ایلچیان فرستاده و المعاهدت منعقد نمودند الحاصل روز بروز لوای کشورگشایی
بلندی میگرفت و آوازه جهانداری و بزرگواری آنحضرت در اقطار عالم انتشار گرفته دست دشمنان از فرمان
واجب الاذعانش مجال توقف و تخلف نبود و از صلابت و اقتدار و مهابت و جلالتش اندیشه میشدند و
شرح وقایع مفصلا در صحیفه دوم که محتوی بر صادرات ایام جهانداری آنحضرت است رقم پذیر کلک مطور میگردد

ختم کتاب الحمد لله والمنة که راقم این ارقام توفیق اتمام صحیفه اول از تاریخ عالم آرای عباسی یافته رقم تسوید در [illegible]
و چون مکرر در این صحیفه مرقوم کلک بیان گردیده که این نسخه شریفه تا تاریخ خمس و عشرین و الف هجری پیوسته
و بعد از آن ترچند ساله وقایع زمان دولت سعادت پیوند حضرت ظل اللهی در اکثر صورت وقوع یافته بود در مقصد
ثانی جلد دوم تحریر درآورده بود و لازم دید که مجملی از انساب بدستور نسخه [illegible] که خلاصه احوال حسب حال
زمان دولتش از مطالعه این جلد معلوم گشته متعطشان بوادی اخبار را موجب سیرابی گردد و بتاریخ [illegible]
در فوق اشاره به بعضی شده و از تکرار مستغنی شده در آخر کتاب بترتیب تحریر رسانیده عاید پرداخت که مورد اعتراض معاندان
نبوده باشد هرچند این فقرات پراکنده ناتمام که فراهم آمده صحرای پیدا نشی است آن قدر ندارد که در تلو ارزی
تالیف سایر ارباب [illegible] اصحاب اخبار [illegible] بفضل و کمال [illegible] آمده انتظام یافته قابلیت تسوید در سلکی
تحریر داشته باشد اما چون محترف فروشان فرومایه [illegible] بازار تعلق بکمال [illegible] لا یستطیع
خود را هرچند کاسد باشد رایگان نداده [illegible] چون جواهر گرانبها [illegible]
علی الخصوص که [illegible] احوال گرامی [illegible] صفوت نشان صفوی [illegible] احوال فرخنده مآل خاقان [illegible]
ستان گذارش و نگارش یافته که اگر [illegible] سعادت عظمی [illegible] زمانش خواسته [illegible]
و [illegible] از ارباب فطنت و زکا [illegible]
عنایت و الطاف [illegible] در حین مطالعه [illegible] از [illegible] پرده فتوت و انصاف در
پوشیده در مقام اصلاح درآیند و بمضمون این کلام که مصراع بزرگان خرده بر خردان نگیرند
عمل نموده همت یار و مددکار باشند که بتوفیق حضرت رب العزت مددکاری تایید الهی صورت
آرزوی که در جریده خیال ارتسام دارد بخوبترین وجهی در صفحه بیان چهره گشا گردیده صحیفه
دوم بر وفق مدعا در [illegible] معتقد که تا [illegible] هرگز بانجام نرساند نگاشته کلک بیان گردد و بوسیله
وساطت سعادتمندی که اوصاف نگارش در دیباچه کتاب سمت تحریر یافته در صحیفه خاطر آن جم
قدر سلیمان اقتدار [illegible] سعادت قبول یافته این تازه عروس شبستان بلاغت را آن قاعده [illegible]

انجمن



انجمن آرایان ممالک کشورستانی عقد مجالست دست داده [illegible] بهره بخشی از آن کام گیرد ✱ که تا بود

از شاکستران ✱ همی در جهان نام نام آوران

والسلام علی من اتبع الهدی ✱ حسب الامر نواب خانی

عالیشانی سمت تحریر پذیرفت تاریخ غره شهر ذی قعده

سنه [illegible] حرره العبد المذنب محمد شریف

غفر ذنوبه و ستر عیوبه

تمت الکتاب بعون

الملک الوهاب

[illegible]



